

ویسپرد، خرده اوستا، وندیداد

اوستا





گردآوری و تألیف: ابراهیم پورداود / جیمز دارمستتر

ویراست نو: فرید مرادی



مؤسسهٔ انتشارات نگاه

اوستا

(ویسپرد، خرده اوستا، وندیداد)

نامهٔ زرتشت

(جلد چهارم)

گزارش

ابراهیم پورداود و جیمز دارمستتر

ویراست نو: فرید مرادی



مؤسسهٔ انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

پورداود، ابراهیم، ۱۲۶۴-۱۳۴۷.
اوستا.
تهران: مؤسسهٔ انتشارات نگاه، ۱۳۹۴.
۴ ج.
ج اول: ISBN: 978-600-376-036-3
ج دوم: 978-600-376-037-0
ج سوم: 978-600-376-038-7
ج چهارم: 978-600-376-041-7
دوره: 978-600-376-039-4
فیپای مختصر.
فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی http://opac.nlai.ir قابل دسترسی است.
جلد دوم به کوشش بهرام فره‌وشی تألیف شده است.
ج ۱. گاتاها: سروده‌های زرتشت. ج ۲. یشت‌ها (۱): نامهٔ زرتشت. ج ۳. یسنا بخش اول: نامهٔ زرتشت.
ج ۴. (ویسپرد، خرده‌اوستا، وندیداد): نامهٔ زرتشت.
شمارهٔ کتابشناسی ملی: ۳۷۸۲۵۰۸

اوستا

(ویسپرد، خرده اوستا، وندیداد)
نامهٔ زرتشت
جلد چهارم
گزارش: ابراهیم پورداود و جیمز دارمستتر
ویراست نو: فرید مرادی

چاپ اول: ۱۳۹۴؛ لیتوگرافی: طیف نگار؛ چاپ: ارشک؛ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ۷-۰۴۱-۳۷۶-۶۰۰-۹۷۸
شابک دوره: ۴-۰۳۹-۳۷۶-۶۰۰-۹۷۸

* * *

مؤسسهٔ انتشارات نگاه
دفتر مرکزی: خ انقلاب، خ شهدای ژاندارمری، بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه پلاک ۶۳، طبقه ۵
تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱، ۸-۶۶۴۸۰۳۷۷، ۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷
www.negahpub.com info@negahpub.com
Email: negahpublisher@yahoo.com

فهرست مطالب

ویسپرد

سوگندنامه

خرده اوستا

اوستا (وندیداد)

ویسپرد

پورداود

دورنمای زندگی، مسافرت‌ها، تحصیلات، پورداود و خاورشناسان، پورداود و دانشمندان مسلمان، پورداود و پارسیان، نامه‌نگاری، شاعری، نویسندگی، استادی، سخنرانی، خوی پورداود، عقاید، اهمیت و شهرت، داوری دانشمندان، آثار پورداود.

۱
دورنمای زندگی

زنده و جاوید ماند هر که نکونام زیست
کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را
«سعدی»

درست شصت سال پیش[۱]، در گوشه‌ای از شمال ایران، در شهر رشت کودکی به‌نام «ابراهیم» پا به عرصهٔ وجود گذاشت که مقدر بود بعدها کهن‌ترین و مهمترین یادگار کتبی نیاکان آریایی خویش را از زبان دیرین به پارسی نوین درآورد و بدین وسیله نام خویش را در تاریخ و ادب ایران جاوید گذارد، آری «در هر کودک یک معمای حیرت‌بخش پنهان است.»[۲]

ابراهیم پورداود پور باقر پور محمدحسین در روز آدینهٔ بیستم بهمن‌ماه سال ۱۲۶۴ خورشیدی[۳] در شهر رشت متولد شد. پس از تحصیل مقدمات فارسی و عربی در سال ۱۲۸۴ به تهران شتافته به آموختن طبّ قدیم پرداخت.

۱. این مطلب در سال ۱۳۲۴ نگاشته شده است.
۲. گفتار شومان.
۳. برابر بیست‌وهشتم جمادی‌الاولی سال ۱۳۰۳ قمری و پنجم مارس سال ۱۸۸۶ میلادی.

در همین ایام غوغای مشروطه‌طلبان برخاست و او نیز به گفتار خود «در جزء جوانان مشروطه‌طلب سری می‌جنبانید.»[۱]

پورداود همواره بر آن بود که به کشورهای بیگانه شتابد، هرچند موانع خانوادگی و غیره بی‌شمار بود. «جوانی که به بالا نگاه نمی‌کند نظرش به پایین است. نفسی که در پی بلندی نیست به پستی مایل است.»[۲]

در سال ۱۲۸۷ از راه کرمانشاه و بغداد و حلب به سوریه رفت و به تحصیل ادبیات فرانسه پرداخت ــ سپس برای زیارت خویشاوندان خود از راه استانبول و طرابوزان به رشت بازگشت و چند هفته در آنجا ماند ــ بعداً در سال ۱۲۸۹ به فرانسه شتافت و پس از تحصیل علوم مقدماتی، در دانشگاه پاریس به آموختن رشتهٔ حقوق مشغول شد ــ در همین ایام به همراهی چند تن از ایرانیان بر علیه مظالم دولت تزاری روس متینگی در پاریس داد[۳] و نیز به یاری چند تن از ایرانیان با ذوق انجمنی ادبی در پاریس تأسیس کرد ــ شش ماه و نیم از آغاز جنگ جهانگیر گذشته را در پاریس به‌سر برد. در این هنگام شور جوانی وی را بر آن داشت که «عروس پایتخت‌های اروپا» را ترک کند و خویشتن را به مهلکه اندازد.[۴]

«حکماء و صاحبان عزم بر مصایب غلبه می‌کنند، اما ابلهان و نافهمان به محض مشاهدهٔ رنج و خطر، بیم و وحشت بر آنان مستولی می‌شود و برای خود مشکلاتی می‌تراشند.»[۵]

در سال ۱۲۹۴ از فرانسه، سوییس، آلمان، اتریش، رومانی، بلغار، استانبول و حلب گذشته دل به دریا زده جعبهٔ بزرگی به نام «شخطور» در فرات انداخت و پس از هیجده روز وارد فلوجه و بغداد شد.

«صدمات مرد را نیرومند می‌سازد و مانند آب سرد که بر بدن مرد عصبی بیفشانند کارگر می‌شود، وی داد می‌زند ولی با وجود این پس از تحمل آب سرد جوان‌تر و قوی‌تر می‌گردد.»[۶]

در پایتخت قدیم خلفای عباسی بار اقامت افکند و روزنامه‌ای به نام «رستخیز» در آنجا تأسیس کرد ولی هر روز از راه بصره منتظر ورود مسافران باریک و بلند جزیرهٔ بریتانیا بود تا کوت‌العماره به دست انگلیسیان افتاد، وی نیز ناچار از بیابان‌های وسیع

---

۱. نامهٔ امید، دورهٔ دوم، شماره ۳۳، پاسخ اقتراح «چگونه شاعر و نویسنده شدید؟»
۲. گفتار (دیزرائیلی) نخست‌وزیر سابق انگلستان.
۳. در آن روزگار فرانسه نیز با روسیه متحد بود.
۴. پوراندخت‌نامه، ص ۱۲.
۵. گفتار (رو).
۶. گفتار (ژان فینو).

عراق گذشته، خود را به کوه‌های بلند ایران رسانید و در کرمانشاه، در جوار طاق بستان آرام گزید. پس از چند ماهی این شهر نیز به دست روسیان افتاد. پورداود در نیمه‌شب بارو بنه را به راه انداخت و با هزاران رنج و اندوه به قصر شیرین رسید، اتفاقاً در آن ایام انگلیسیان از کوت‌العماره عقب نشسته بودند، هر قدر از عمر جنگ می‌گذشت کار سخت‌تر می‌شد، هماوردان معرکه به‌کسی مجال فراغت نمی‌دادند ترکان نیز او را از انتشار نامهٔ مزبور باز داشتند. پس از چند ماه اقامت در بغداد از راهی که آمده بود بازگشت. در این سفر با چند تن از مهاجران ایرانی که مرحوم سیدعبدالرحیم خلخالی استاد پاک‌سرشتش نیز در آن میان بود رهسپار حلب و استانبول گردید.

در استانبول به‌واسطهٔ مخالفت سفیر ایران، عثمانیان به وی ظنین شده اجازهٔ خروج از کشور خود ندادند، ناگزیر اقامتش در کشور ترکان از چند روز به چند ماه کشید. «زنبورها هر قدر زیاد باشند گل‌ها بیشتر از آنها هستند و دل‌های غمزده هرچند بیش باشند شادی‌ها فزون‌تر از آنهاست.» عاقبت به گرفتن پروانهٔ خروج توفیق یافت و از کشورهای بالکان گذشته به برلین رسید، مصمم بود که از آلمان نیز بگذرد، به سوییس رود و در آنجا به قول خویش:

«بنشیند و صبر پیش گیرد   دنبالهٔ کار خویش گیرد»[۱]

ولی آلمانیان به کسی اجازهٔ خروج از کشور بی‌آذوقهٔ خود نمی‌دادند، ناگزیر در آنجا اقامت گزید و شریک اندوه هفتاد میلیون ساکنان آن سرزمین شد ــ جنگ جهانگیر به پایان رسید و چند سال نیز از پایان آن گذشت، در شهریور ۱۲۹۹ در آلمان ازدواج کرد و در تیرماه ۱۳۰۱ یگانه فرزندش پوراندخت متولد شد.

در آنجا پورداود ابتدا به تعقیب رشتهٔ حقوق پرداخت و سپس همهٔ اوقات خود را به مطالعهٔ کتب راجع به ایران وقف کرد. در سال ۱۳۰۳ با خانم و فرزند خود به قصد زیارت میهن و کسان و دوستان از راه ریگا، مسکو و باکو به ایران آمد، یک زمستان را در تهران و دو تابستان در شمیران به مطالعهٔ اوضاع مشغول بود آنگاه در مهر ۱۳۰۴ از سرحد غربی ایران گذشته وارد بغداد پایتخت امیر فیصل گردید و از آنجا عازم هندوستان شد. در هند به انتشار بخشی از تفسیر اوستا نایل آمد ــ در ۱۳۱۰ به برلین مراجعت کرد و به نشر بخش دیگر از گزارش‌های اوستا پرداخت ــ مجدداً در سال ۱۳۱۱ به هندوستان شتافته در دانشگاه شانتی نیکتان (تاگور) به تدریس پرداخت و پس از دو سال اقامت به آلمان بازگشت.

---

۱. پوراندخت‌نامه، ص ۱۲.

پورداود پس از بیست‌ونه سال مسافرت در بهمن‌ماه ۱۳۱۶ به ایران آمد و در دانشگاه تهران به سمت استادی به تدریس پرداخت ــ در سال ۱۳۱۷ به کارمندی پیوستهٔ فرهنگستان ایران شناخته شد.

در اسفند ۱۳۲۳ به عضویت هیئت اعزامی فرهنگی ایران و به همراهی آقایان حکمت و یاسمی به هند عزیمت کرد و مدت هفتاد روز در استان‌های مختلف آن کشور به بازدید بنگاه‌های فرهنگی مشغول بود.

در شصت سال تجربهٔ پورداود در این گفتار یادگار کینه مستتر است: «هیچ چیز در روی زمین برای من دروغ درنیامده است و هر چیز خود را آن‌گونه که وعده داده بود نشان داده است. هرچه را که دوست داشته‌ام هر روز محبوب‌ترش دیده‌ام. هر روز عدالت در نظرم عفیف‌تر جلوه کرده و آزادی زیباتر رونما شده. هر روز سخن را مقدس‌تر، صنعت را حقیقی‌تر و حقیقت را صانع‌تر، شعر را صادق‌تر و صداقت را شاعرانه‌تر، طبیعت را الهی‌تر و الهی را طبیعی‌تر یافته‌ام.»

۲
مسافرت‌ها

همه حدیث سکندر بدان بزرگ شدست
که دل به شغل سفر بست و دوست داشت سفر
«فرخی»

مسافرت پورداود در داخلهٔ کشور ایران منحصر به گیلان، تهران، کرمانشاه و شهرهای بین آنها یعنی قزوین، قم، اراک، همدان و در سفر اخیر هنگام بازگشت از هند، خرمشهر و اهواز بوده است.

اما سفرهای او در کشورهای بیگانه تقریباً نصف عمرش را اشغال کرده است:

۱) سوریه، در تیرماه ۱۲۸۷ از تهران به سوی سوریه عزیمت کرد و تا مرداد ۱۲۸۹ در بیروت اقامت داشت در این مسافرت شهرهای بیروت، دمشق، حلب، دیرالزور، جبل لبنان و بیت‌المقدس را دیدن کرد و به‌ویژه در شهر اخیر که به قول آقای کاظم‌زادهٔ ایرانشهر: «جلوه‌گاه تظاهر و تنازع ادیان مختلفه است[1]» آیین‌های یهود و مسیحی و اسلام را به نظر تحقیق نگریست و قصیدهٔ «دژهوخت گنگ» خود را ساخت.

۱. مجلهٔ ایرانشهر سال اول، شمارهٔ ۹؛ مقدمهٔ قصیدهٔ «دژهوخت گنگ».

۲) فرانسه، در مهرماه ۱۲۸۹ به فرانسه عزیمت کرد و تا سال ۱۲۹۴ در آن کشور اقامت داشت ــ بار دیگر در ۴ تیرماه ۱۳۱۰ از آلمان به فرانسه رفت و تا ۷ مردادماه همان سال در آنجا بود.[۱] در این مسافرت‌ها شهرهای پاریس، بووه Bauvais، بولونی، دیژون و آب معدنی اویان Evian را دیدن کرد.

از دانشگاه پاریس، کتابخانه ملی Bibliothèque Nationale، موزهٔ لوور و کتابخانهٔ آسیایی Bibl. Asiatique استفاده‌ها برد و در ژوئن ۱۹۳۱ در نمایشگاه عظیم مستعمراتی Exposition Coloniale حضور داشت.

۳) آلمان، سفرهای پورداود به آلمان متعدد و می‌توان گفت که ثلث عمر خود را در آن کشور به‌سر برده:

در سال ۱۲۹۴ از فرانسه به آلمان رفتند ولی دیری اقامت نکردند. در سال ۱۲۹۵ (بحبوحهٔ جنگ جهانگیر یعنی در سپتامبر ۱۹۱۶) بار دیگر به آلمان رفتند و تا سال ۱۳۰۳ یعنی مدت هشت سال در آن کشور اقامت داشتند ــ بار سوم در ۱۳۱۰ به آلمان شتافتند و تا سال ۱۳۱۱ مقیم بودند ــ بار چهارم در ۱۳۱۲ از هند عازم آلمان شدند و تا بهمن‌ماه سال ۱۳۱۶ در آن کشور اقامت داشتند. در این مدت شهرهای برلن، ارلانگن Erlangen، نورمبرگ، هارتس برگ، هامبورگ، مونش (مونیخ)، اشتتین، کلن را گردش کردند.

دانشگاه برلین، کتابخانه دولتی برلین، کتابخانهٔ شهر ارلانگن، فردریک موزیوم (برلین)، موزهٔ پرگانس (برلین) و غیره را مورد بررسی قرار دادند.

۴) هند، آقای پورداود سه سفر به هندوستان شتافت: نخست به دعوت پارسیان در مهرماه ۱۳۰۴ از راه بغداد و بصره با خانم و فرزند خود عازم هندوستان شد و خود مدت دو سال و نیم در آن کشور توقف کرد و به انتشار بخشی از ادبیات مزدیسنا (تفاسیر اوستا) پرداخت؛ سفر دوم او در آذرماه ۱۳۱۱ به دستور دولت ایران و دعوت دانشگاه شانتی نیکتان آغاز و در اسفند ۱۳۱۲ پایان می‌یابد، در این مدت در دانشگاه مزبور به تدریس مشغول بودند؛ سفر سوم در اسفند ۱۳۲۲ شروع و در اردیبهشت ۱۳۲۳ خاتمه یافته، در این سفر به عضویت هیأت فرهنگی در استان‌های مختلف هند به بازدید مؤسسات فرهنگی اشتغال داشتند. در سفرهای مزبور نواحی مختلف و شهرهای بمبئی (و حوالی آن مهابلشور، کهندالا، ماتران، بندرا)، پونه، اگره، دهلی، کراچی، کلکته (بلپور، هورا)، پتنه، میسور، بنگلور، مدرس، نوساری، بروده، احمدآباد، سورت، انکلشور، گندوی، بیلموریا، گاوالیور، لاهور، علیگر، بنارس، الله‌آباد و حیدرآباد را گردش کردند.

---

۱. در این سفر به ملاقات ایران‌دوست فقید پارسی دینشاه ایرانی که در پاریس بود شتافت.

پورداود در سفرهای سه‌گانهٔ خود به هند به‌ویژه در سفر اخیر نُه دانشگاه هند از جمله دانشگاه شانتی نیکتان (که خود استاد آنجا بود)، دانشگاه هندوی بنارس، دانشگاه لاهور، دانشگاه علیگر و غیره را مورد بررسی قرار داد.

آنچه که در این مسافرت‌ها جلب توجه ایشان راکرده: خرابهٔ تاریخی Nalanda ـ معبد بودایی Bodh Gaya (هر دو پتنه)، معدن طلای کشور میسور موسوم به Bowringpet در Dahnu دیدن اوضاع روستایی زرتشتیان پارسی، در احمدآباد Ashram (خانقاه) گاندی قائد مشهور ملیون هند[۱]، معبد قدیمی جَین (شعبه‌ای از مذهب برهمایی) در احمدآباد، مقبرهٔ میرمعصوم (حاکم زمان اکبرشاه) و مسجد تاریخی در سکر.

در همین سفر بود که پورداود به اخلاق و آداب پارسیان آشنایی کامل یافت و خود دربارهٔ نخستین سفر خویش به هند چنین می‌نویسد[۲]: «در سال ۱۳۰۴ شمسی گذارش به هندوستان افتاد، در آنجا آمیزش با پارسیان و مطابق نمودن اخلاق آنان به اخلاق ایرانیان قدیم بر وی ثابت داشت که هنوز اثرات تعالیم اوستا باقی است و پیروان کیش کهن در میان گروه انبوه برهمنان و مسلمانان از هر جهت آراسته و دارای مقام بلندند.»

هم در این سفرها از طرف رجال مهم هندوستان (که نام آنان در ذیل بیاید) پذیرایی شدند:

۱. مهاراجه کریشنا، مهاراجهٔ میسور (سفر دوم) و یوراج «ولیعهد» وی که امروز پسر شخص اخیر مهاراجه میسور است.[۳]

۲. مهاراجه بارودا، سرساياجی Sir Sayaji که به افتخار ایشان (در سفر دوم) ضیافتی دادند.[۴]

۳. نظام حیدرآباد دکن (پادشاه کشور) و صدراعظم اورا (در سفر سوم) ملاقات کردند.

۴. سرسلطان احمد از قضات عالی‌رتبهٔ هند (در سفر دوم) به افتخار ایشان ضیافتی دادند و نیز در سفر اخیر که به سمت وزارت کشور هند (در دهلی) منصوب بود ملاقات کردند.

۵. سرمیرزا اسمعیل نخست‌وزیر میسور را دیدن کردند و مورد توجه واقع شدند.

۵) بلژیک، در خرداد ۱۳۰۷ به هنگام بازگشت از سفر هند از آنورس و بروکسل گذشتند ــ در تیر ۱۳۰۹ هم به بلژیک رفته، La Panne و دنکرک Dunkerk را سیاحت کردند ــ در ۲۸ شهریور ۱۳۱۴ از برلین به بروکسل رفتند و در Knock و Zoute (نواحی ساحلی مجاور سرحد هلند) و Bruge و Ostende گردش کردند و در ۲۴ مهر به آلمان عازم شدند.

---

۱. در آن هنگام گاندی در سفر بود.

۲. یشت‌ها، ج ۲.

۳. مهاراجه کنونی را نیز در سفر اخیر به همراهی هیأت فرهنگی ملاقات کردند.

۴. پورداود در جشن هفتاد سالگی تولد و در تدوین یادنامهٔ او نیز شرکت کرده (رک: شهرت و اهمیت).

۶) بین‌النهرین، پنج سفر به بغداد رفته‌اند: نخست در سال ۱۲۸۷ که عازم سوریه بودند وارد بغداد شدند ــ بار دیگر در سال ۱۲۹۴ به بغداد آمدند و مدتی مقیم آن دیار بودند؛ مرتبهٔ سوم در سال ۱۲۹۵ از کرمانشاه وارد بغداد گردید و پس از چندی عازم استانبول شدند؛ بار دیگر در ۱۳۰۴ خورشیدی در سفر هند به بغداد رفتند و آخرین بار در اسفند ۱۳۲۲ که به همراهی هیأت فرهنگی عازم هند بودند، با هواپیما به ایستگاه «حبانیه» وارد شدند. پورداود خود دربارهٔ بغداد چنین نوشته[1]: «گویا چیزی از این شهر در سرنوشت من باشد، چه از هر طرف که حرکت می‌کنم آب دجله‌اش نصیب من می‌شود.»

در این سفرها شهرهای بغداد، بصره، کربلا و نجف را زیارت کرد.

۷) ترکیه، پورداود دو سفر به ترکیه کرد: نخست در سال ۱۲۸۹ که به استانبول رفته از آنجا عازم بغداد شد، بار دیگر در ۱۲۹۴ به معیت چند تن از مهاجران ایرانی (از جمله استاد قدیمش مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی) به استانبول رفت و چند ماه در آن شهر اقامت گزید ــ در این سفر شهر طرابوزان را نیز گردش کرد.

علاوه بر کشورها و شهرهای فوق در حین انجام سفرهای مذکور از شهرهای پورت سعید، الجزایر، تریست، ونیز (ایتالیا)، بحرین و کشورهای سوییس، اتریش، رومانی، بلغار و روسیه عبور کرده است.

۳
تحصیلات

«ای راست‌ترین دانش، ای پاک، ای آفریده مزدا!
اگر از من پیشی درنگ کن [تا به تو رسم] و اگر پسی
[بشتاب تا] به من رسی.» (دین یشت فقرهٔ ۲).

تحصیلات پورداود نیز بنا بر مسافرت‌ها و تحولات زندگی و ذوق فطریش پنج مرحله را طی کرده است:

۱) تحصیل مقدمات در رشت، در این باره خود چنین نوشته[2]: «در زادوبوم خود رشت در مکتب اندکی خواندن و نوشتن آموختم... در آن روزگاران هنوز در رشت مدارس جدید وجود نداشت. پدرم که از بازرگانان و ملاکین بود میل داشت که من و برادرانم چیزی بیاموزیم ناگزیر مرا به مدرسهٔ «حاجی حسن» فرستاد، سال‌ها در آنجا صرف و

---

۱. پورانداخت‌نامه، ص ۱۲. ۲. نامهٔ امید، شماره ۳۳.

نحوی خواندم و از رئیس آن مدرسه سید عبدالرحیم خلخالی که در ۲۹ خرداد ۱۳۲۱ در تهران به بخشایش ایزدی پیوست، استفاده کردم.»

۲) تحصیل طب قدیم در تهران، در اردیبهشت ۱۲۸۴ بـه اتـفاق بـرادرش سـلیمان داودزاده[1] و استادش شادروان خلخالی به تهران رهسپار شده و به اختیار خود از عـلوم متداول طب قدیم ایران را برگزیده از محضر درس مرحوم مـیرزا مـحمدحسین سـلطان الفلاسفه، از استادان طب قدیم استفاده می‌کردند ــ متن کتاب درسی (قانون) شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا و (شرح اسباب) و (شرح نفیسی) بود، در حین اقامت در تهران چون همواره آرزوی مسافرت به کشورهای بیگانه را در سر می‌پروراند چـند مـاهی نـیز در مـدرسه «آلیانس فرانسه» مقدمات فرانسه را آموختم.

۳) آموختن فرانسه در بیروت، چون پدر اجازهٔ مسافرت را به خارج نمی‌داد و همواره در پاسخ درخواست وی می‌نوشت «هنوز زود است» به ناچار در تیرماه ۱۲۸۷ چند روز پیش از وفات مظفرالدین‌شاه به قول خود «روبه گریز نهاده از بیراهـه از عـراق (اراک) و کرمانشاه و بغداد به طرف بیروت حرکت کرد.»[2]

در آن زمان وسایل نقلیهٔ امروزی وجود نداشت، در هنگام زمستان با رنج و مشـقت بسیار خود را به مقصد رسانید. پس از ورود به بیروت در آموزشگاه لائیک Laïque مدت دو سال به تحصیل ادبیات فرانسه پرداخت.

۴) تحصیل حقوق در فرانسه و آلمان، در شهریورماه ۱۲۸۹ پورداود به فرانسه رفت و نخست در دبیرستان شهر بوه Beauvais جزو دانش‌آموزان داخلی خود را برای ورود به دانشکده حقوق آماده ساخت، سپس به پاریس رفته در «دانشگاه پاریس» بـه تـحصیل رشتهٔ حقوق مشغول گردید و از محضر استادان نامی مانند «شـارل ژیـد» و «پـلانیول» استفاده کرد.

در سال ۱۲۹۴ فرانسه و تحصیل هر دو را ترک کرد. در سفر دوم خود به آلمان، در سال ۱۲۹۵ نخست در «دانشگاه برلین» و سپس در «دانشکدهٔ شهر ارلانگـن Erlangen» بـه تعقیب رشته حقوق پرداخت.

۵) تحقیق و تتبع در فرهنگ ایران باستان، پورداود در رشتهٔ حقوق درس می‌خواند ولی دلش در جای دیگر بود.

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گـرفت   یک چند نیز خدمت معشوق و می کنم

---

۱. که در اوایل سال ۱۳۲۳ به رحمت ایزدی پیوست.

۲. نامه امید، شماره ۳۳.

اما معشوق پورداود «عظمت ایران دیرین» بود و می او «چاشنی مطالعهٔ اوراق مربوط به ایران باستان.» پورداود همان گریزپایی بود که زمزمهٔ محبتی از «قیل و قال مـدرسه» نمی‌دید، اگرچه هم از جوانی غوغایی از دل خود می‌شنید که او را به سوی گذشتهٔ میهن ـــ ایران بزرگ ـــ دعوت می‌کرد، ولی این صدا بسیار ضعیف بود و هنوز گوش یک جوان پرشور و شاعر احساساتی کلمات آن را درست نمی‌توانست تهجی کند، وی مانند گمشده‌ای بود که در بیابان از هر سو گوش فرا می‌دهد تا صدایی شنود و راه به جایی برد، آنگاه آوای هاتفی ـــ رهگذری ـــ او را به گوش رسد، چه آواز دلکش و نغمهٔ شیرین!؟ گمشده را بـه خود می‌کشد و می‌کشاند. هر دم هاتف نزدیک‌تر و آواز روشن‌تر و دلکش‌تر می‌شود تـا بدان‌جا که یک‌باره گمشده را از خویش بیرون و در خود مستغرق می‌سازد. پورداود در چنین عالمی سیر می‌کرد و خود در این باره چنین نوشته[1]: «باری در آلمان ماندنی شدم. زبان آن دیار را آموختم و باز چند سالی در دانشکدهٔ برلن حقوق خواندم. اما نمی‌دانستم که این تحصیل به چه کارم خواهد آمد. در دل حس می‌کردم که عشق و علاقه‌ام تحصیلی است که به ایران باستان مربوط باشد، به یاد دارم روزی در دبیرستان بیروت استاد فرانسهٔ ما موضوعی برای امتحان به ما داد. من به جای آنکه آن موضوع را بنویسم چیزی نوشتم راجع به ایران باستان و به همین ملاحظه که از موضوع خارج شده بودم نمرهٔ بدی گرفتم. بنابراین صلاح در این بود که دست از حقوق بکشم، چنان‌که دستم از طب قدیم کوتاه شد. همان‌طور هم شد؛ روزی که دیدم به چند زبان اروپایی آشنا هستم و به کتبی که دربـارهٔ ایران باستان نوشته شده دسترسی دارم و می‌توانم از استادان بزرگ خاورشناس بـهره‌ور شوم، بساط حقوق را برچیده، منحصراً ایران را موضوع تحصیل و مطالعهٔ خود قرار دادم. این زمینهٔ بسیار پهناور که از هزار سال پیش از مسیح تا هفت سده پس از میلاد امتداد دارد کافی است که کسی را در مدت شصت و هفتاد سال به کار و کوشش وادارد.»

سِر والتر اسکات گوید: «بهترین دانش‌ها و معلومات شخص آنهاست که به‌نفسه آن را تحصیل کرده باشد.»

دانشمند پارسی بهرام گور انکلساریا دربارهٔ این رشته از تحصیلات پورداود چنین نوشته[2]:

«به آلمان برای مطالعات خاورشناسی شتافت و سال‌ها از مـحضر اسـتادان بـزرگ، ادبیات مقدس و معارف زرتشتی را در آلمان و فرانسه بیاموخت و بدان درجهٔ شایستگی رسید که توانست ترجمه‌ای از سرودهای پیامبر ایران که به زبان کهن اوستایی تقریر شده، به زبان نوین ایران (پارسی) به جهان ارزانی دارد.»

۱. امید، شمارهٔ ۳۳.　　۲. مقدمهٔ یشت‌ها، ج ۱ (به انگلیسی).

پورداود در نتیجهٔ تحصیلات مزبور و مسافرت‌های بسیار به کشورهای مختلف، در زبان‌های آلمانی و فرانسه کاملاً بصیر و صاحب‌نظر و با زبان‌های انگلیسی و عربی نیز رفع نیازمندی می‌کند و به هر چهار زبان سخن می‌راند.

از زبان‌های کهنه به‌ویژه در (زبان اوستایی) متخصص و نامبردارست.

۴
پورداود و خاورشناسان

دانش را از دهان مردان فراگیرید

«حدیث نبوی»

پورداود در مدت اقامت خود در اروپا با بسیاری از خاورشناسان مراوده داشته به افاده و استفاده از آنان مشغول بود:

۱) **استاد مارکوارت آلمانی Marquart**، پورداود خود دربارهٔ او چنین نوشته[۱]:

«استاد مارکوارت در سن شصت و شش سالگی در شب چهارم فوریه ۱۹۳۰=۱۵ بهمن ماه ۱۳۰۸ به‌واسطهٔ حادثهٔ ناگواری در اتاق خواب خود با گاز مسموم گردید، از مرگ ناگهانی این دانشمند بزرگ آسیب بزرگی به وطن ما رسیده، چه هنوز یک رشته از تألیف‌های گرانبهای او که نگارنده خود نسخ خطی آنها را دیده‌ام از آن جمله تفسیر گات‌ها (سرودهای زرتشت) و ترجمهٔ بندهش (کتاب دینی پهلوی) و ترجمهٔ کتاب پهلوی «شهرهای ایران» و رساله‌ای راجع‌به امشاسپندان (مهین فرشتگان مزدیسنا) و غیره به طبع نرسیده است، تألیفات دیگر آن دانشمند مرحوم که به طبع رسیده معتبرترین اسنادی است راجع‌به ایران قدیم، آخرین تألیف او رساله‌ای است در خصوص نوروز که نگارنده به بمبئی از برای Dr Jivânji Jamshedji Modi. Appreciation Commuitee فرستاده‌ام و در آنجا در جزو کتاب Modi Memorial volume مندرج شد و یک ماه پیش از وفاتش منتشر شده است. با اینکه مارکوارت هیچوقت در ایران نبوده، اما علاقهٔ مفرطی به سرزمینی که موضوع تحقیقات عمرش بوده داشته است و مانند پروفسور براون Browne خواستار مجد و جلال آن بوده است، خواستار بوده که سراسر ایران قدیم دیگر باره جزو قلمرو ایران گردد و ایرانیان به دین قدیم آباء و اجداد خود روی کنند و ثروتمندان زیارت گور کورش را در دشت مرغاب بر خود واجب شمرند، زبان فارسی را از لغات بیگانه پاک

۱. یشت‌ها، ج ۲.

کنند و الفبای عرب را به الفبای اوستا تبدیل دهند و به جای تاریخ هجری یک تاریخ ملی برگزینند و چون کاملاً دوستار ایران و به اوضاع قدیم آن آگاه بوده، کین مخصوص نسبت به عرب‌ها و ترک‌ها که محوکنندگان تمدن ایرانی‌اند اظهار می‌نمود، هوش و حافظه و پشتکار فوق‌العاده مارکوارت او را بی‌نظیر ساخته و به جرأت می‌توان گفت سرآمد مستشرقین ایران‌شناس بوده است، شاید به این زودی‌ها دیگر، کسی به پایهٔ او نرسد و بدبختانه جای او چندی تهی بماند ــ این دانشمند مرحوم را به گردن عموم مستشرقین و همهٔ ایرانیان و به‌خصوص به نگارنده حق بزرگی است که مکرراً در طی تألیف این نامه (یشت‌ها) کتباً و شفاهاً ازو استفاده نموده‌ام[۱] و بسا در موارد مشکله به او متوسل شده‌ام، اهورمزدا روانش را در کشور جاودانی خود شاد و خرم کناد.»

۲) **ادوارد براون**، پورداود با ادوارد براون خاورشناس مشهور انگلیسی (۱۸۶۲-۱۹۲۶) مراوده و مکاتبه داشته، استاد فقید در کتاب «مطبوعات و اشعار ایران نو» ترجمهٔ احوال[۲] و منتخب اشعار[۳] او را درج کرده است که شرح آنها از این پس بیاید.

۳) **اسکارمان Oskar Mann**، آلمانی (متوفی در ۵ دسامبر ۱۹۱۷ در برلن) که «فارسی و کردی را بسیار خوب می‌دانست و چندین سفر به ایران کرده بود و چندین تألیف در خصوص زبان کردی دارد.»[۴]

۴) **استادهارتمن M-Hartmann**، خاورشناس آلمانی متخصص در زبان پارسی و عربی.[۵]

۵) **استاد فرانک Frank**، خاورشناس آلمانی متخصص در سریانی که با استاد روابط خانوادگی داشته‌اند.

۶) **استاد شدر Schaeder**، خاورشناس آلمانی متخصص ادبیات ایرانی به‌ویژه شاهنامه.

۷) **استاد هل J. hell**، خاورشناس آلمانی متخصص در ادبیات عربی.

۸) **استاد میتووخ Eugen Mittwoch**، خاورشناس آلمانی و عربی‌دان معروف و متخصص در زبان امهاری (حبشه) که قسمتی از (طبقات کبیر) تألیف ابن سعد واقدی را تصحیح کرده است[۶]. این استاد، به‌طوری که مجله (روزگار نو) چاپ لندن[۷] اطلاع داده در جنگ اخیر به تاریخ هشتم نوامبر ۱۹۴۲ در خانهٔ خویش در لندن بدرود زندگی گفته.

---

۱. پورداود همه هفته با استاد آلمانی جلسه بحثی داشتند.
۲. ص XVIII
۳. صص ۲۹۸-۲۹۵.
۴. آقای قزوینی در مقالهٔ اول بیست مقاله ج ۱، ص ۱۷ ــ ح.
۵. همان کتاب ص ۱۷ و فرهنگ خاورشناسان صص ۱۶۳-۱۶۲.
۶. بیست مقاله قزوینی ج ۱، ص ۱۸ و نیز سالنامهٔ پارس ۱۳۲۴، ترجمه حال علامه مزبور به قلم نگارنده.
۷. جلد دوم، شمارهٔ ۲.

۹) استاد بلوشه **Blochet**، خاورشناس فرانسوی که نام پورداود را به خط پهلوی نقش نگین انگشتری وی ساخته.

علاوه بر خاورشناسان مزبور استاد با مینورسکی Minorsky خاورشناس معاصر روسی و Wolf خاورشناس آلمانی (نویسندهٔ فهرست شاهنامه) و گروهی دیگر مکاتبه داشته‌اند.

۵
پورداود و دانشمندان مسلمان

الف. دانشمندان ایرانی که در اروپا اقامت داشته و یا دارند

۱. **علامه محمد قزوینی**، دانشمند معاصر آقای محمد قزوینی[۱] ضمن یادآوری از دوستان خود چنین نوشته‌اند[۲]: «دیگر از فضلای مقیم برلین در آن ایام[۳] دوست قدیمی من، آقای میرزا ابراهیم پورداود بود از شعرای مستعد عصر حاضر با طرزی بدیع و اسلوبی غریب متمایل به فارسی خالص...»[۴]

قضاوت ایشان دربارهٔ (یشت‌ها) تألیف پورداود از این پس بیاید[۵].

۲. **کاظم‌زاده ایرانشهر**، آقای کاظم‌زادهٔ ایرانشهر مؤلف کتب: راه نو در آموزش و پرورش (چهار مجلد که مجلدات دوم و سوم و چهارم در برلین به چاپ رسیده) و رهبر نژاد نو (چاپ برلین) و تجلیات روح ایرانی (چاپ برلین و تهران)، اصول اساسی روانشناسی (در دو مجلد) و اصول اساسی تربیت (دو کتاب اخیر هنوز به طبع نرسیده)[۶] و مؤسس و مدیر مجلهٔ (ایرانشهر) چاپ برلین، که سال‌ها در آلمان اقامت داشتند و اکنون مقیم سوییس می‌باشند.

پورداود در هنگام اقامت طولانی خود در آلمان همواره با این دانشمند وارسته محشور بوده و معزی‌الیه در آغاز مقاله (نامهٔ یزدگرد سوم به عیسویان ارمنستان) به قلم پورداود[۷] نوشته‌اند: «مقالهٔ ذیل را آقای پورداود که یکی از جوانان فاضل و جدی و مدقق است و مدتی است که در برلین ساکن و مشغول تتبعات و تدقیقات درباره تاریخ و السنه و

---

۱. ترجمه احوال و آثار استاد در سالنامهٔ پارس (۱۳۲۴) به چاپ رسیده است.

۲. بیست مقاله ج ۱، ص ۱۹.

۳. جنگ جهانگیر گذشته (۱۹۱۸-۱۹۱۴).

۴. بقیه این عبارت در عنوان (داوری دانشمندان) نقل خواهد شد.

۵. رجوع شود به عنوان (نویسندگی).

۶. این دو کتاب اخیر که به خواهش وزارت فرهنگ تألیف شده در حدود هفت هشت سال است که در وزارت فرهنگ مانده و هنوز به چاپ نرسیده و اینک در کتابخانه فنی وزارت فرهنگ مضبوط است.

۷. مجلهٔ ایرانشهر سال اول (۱۳۴۱ قمری) شمارهٔ ۵.

تمدن ایران قدیم هستند نوشته‌اند که علاوه بر اهمیت و لطافت موضوع، مطلب را با عبارات ساده و شیرین که به قدر امکان خالی از کلمات عربی و موافق شیوه ایشان است ادا کرده‌اند.»[۱]

۳. **سیدحسن تقی‌زاده**، دانشمند و سیاستمدار مشهور ایرانی و مؤسس مجلهٔ (کاوه) چاپ برلین و مؤلف (گاه‌شماری در ایران قدیم) چاپ تهران و سفیر کبیر کنونی ایران در انگلستان. در ایام جنگ جهانگیر اول با استاد مفاوضات داشته‌اند.

۴. **جمال‌زاده**، استاد ادبیات پارسی در دانشگاه سوییس و مؤلف کتب: (یکی بود یکی نبود) چاپ برلین و تهران، (دارالمجانین) چاپ تهران و (عمو حسینعلی) نیز چاپ تهران ــ در ایام اقامت در آلمان با استاد محشور بوده‌اند.

۲. دانشمندان هند

۱. **پرفسور محمداسحق**، استاد دانشگاه کلکته، استاد مزبور در مقاله‌ای که در «مجلهٔ جدید» چاپ کلکته درج کرده چنین نگاشته[۲]: «در طول مدت مسافرت نگارنده به ایران نتوانستم او (پورداود) را زیارت کنم، چون در آن هنگام در آلمان بودند، فقط به‌وسیلهٔ مکاتبه با شاعر (مزبور) آشنایی دارم. مشارالیه با کمال لطف عکس خود را (که در هند برداشته شده) از برلین برای درج در تألیف پارسی نگارنده که به نام (سخنوران ایران) تحت طبع است و در آن از گویندگان ایران معاصر با منتخب اشعار آنان بحث شده و شامل یک عده از قطعات جالب توجه آقای پورداود است، ارسال داشتند.»

۲، ۳، ۴، ۵. در هفتمین کنگرهٔ خاوری All India Oriental Conference که در سال ۱۹۳۳ در بارده Baroda (هند) تشکیل شد و استاد سمت ریاست شعبه «پارسی و عربی» را داشتند با آقایان **دکتر محمد اقبال**، **عبدالله جغتای** و **دکتر عبدالحق** و **نظام‌الدین** همکاری کرده‌اند.[۳]

۶، ۷. **استاد عبدالقادر** و **استاد نادرشاه**، استادان ادبیات پارسی دانشگاه بمبئی و گروهی دیگر از دانشمندان مسلمان هند.

***

پورداود پس از بازگشت از اروپا و اقامت در تهران با بسیاری از دانشمندان مقیم مرکز مراوده یافته‌اند و ما با عرض معذرت از ذکر نام آنان صرفنظر می‌کنیم.

---

۱. نیز رجوع شود به عنوان (داوری دانشمندان ــ ایرانشهر).

2. The Modern Review January 1933-Calcutta P: 24-27.

۳. شرح آن در عنوان (اهمیت و شهرت) بیاید.

۶
پورداود و پارسیان

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
«حافظ»

پورداود در مقدمهٔ یشت‌ها چنین نوشته[۱]: «گرچه پیش از این سفر[۲] در کتب مستشرقین خوانده بود که پارسیان هند نمایندهٔ خصلت‌های ستوده و اخلاق پاک ایرانیان باستانند[۳] امّا پس از دیدن اوضاع آنان، که در هنگام دست یافتن عرب بر ایران مهاجرت اختیار نمودند بر وی نیز یقین شد که هوای ناخوش هند که بیشتر مردم آن سامان را سست نموده، نتوانسته به قوّت آیین اوستا غلبه کند و نیروی اراده و عزم و کوشش را از پیروانی که گوش به دستور پیغمبر ایران دارند سلب نماید و کسانی را که باید بنا به تعلیم اوستا زندگانی را میدان کارزار خوبی و بدی بشمرند و در بهبودی خودکوشا و در برانداختن دیو دریوزی و نادانی تخشا باشند به گوشه‌گیری محکوم کند و قضا و قدر شوم را بر آنان چیر سازد، نه اینکه فقط نگارنده از پارسیان خاطره‌های خوب دارد بلکه، هر که از کشتی به بندر بمبئی فرود آید خواهد دانست که قوم پارسی در آن سرزمین از یک سرچشمهٔ دیگری زنده و خرم است.»[۴]

پورداود از میان پارسیان بیشتر با دانشمندان آنان محشور بوده و به‌ویژه با اوستا و پهلوی‌دانان پارسی مراوده داشته است:

۱. **دینشاه ایرانی**، این دانشمند فقید (متوفی در شب پنجشنبه ۱۲ آبان ۱۳۱۷ مطابق ۳ نوامبر ۱۹۳۸) که مقدمهٔ مفصل گات‌ها تألیف پورداود را تماماً به انگلیسی ترجمه کرده[۵] و مؤلف، کتاب مزبور و (خرمشاه) را به نام ایشان اتحاف کرده، در پایان دیباچهٔ یشت‌ها چنین نوشته‌اند[۶]: «در انجام مقال تشکرات فراوان تقدیم اعضای محترم انجمن زرتشتیان ایرانی می‌نمایم که در مدت اقامتم در هندوستان همیشه مورد لطف و محبتشان بوده‌ام، به‌خصوص رئیس محترم انجمن، دوست دانشمند محترم عزیزم آقای دینشاه جی‌جی باهای

---

۱. یشت‌ها، ج ۲. ۲. نخستین سفر هند به سال ۱۳۰۴.

۳. ر.ک: Geschichte des Alten Persiens von Justi S. 1 و کتاب دیگر همین مؤلف:

Geschichte Irans im Grundriss des Irani. Philo II Pand S. 395

4. The Treasure of the Magi by James Hope Moulton: oxford 1917 P. 119-122.

۵. که در گات‌ها [چاپ اول] مندرج است. ۶. ج ۱.

ایرانی که متحمل زحمات بی‌اندازه شده آنچه لازمهٔ مهمان‌نوازی بوده در حق من کوتاهی نکردند و از هر قسم، اسباب آسایش مرا فراهم آوردند به‌طوری که توانستم از پرتو مساعی ایشان با حواسی جمع و خاطری آسوده یک دوره تحصیلات مزدیسنا را درین جا طی نمایم و به اندازهٔ قوهٔ خویش معلوماتی از آیین کهن بیندوزم.»

پورداود تصمیم گرفت به یادبود پنجاه و پنجمین سال تولد دینشاه یادنامه‌ای منتشر سازد و به یاری جمعی از پارسیان نیز به این امر خیر اقدام کرد ولی انتشار یادنامه به تعویق افتاد و پس از مرگ او، در سال پیش منتشر شد.

۲. جیوانجی جمشید جی مدی J. J. Modi ـــ این دانشمند (متوفی در ۲۸ مارس ۱۹۳۳ در سن هفتادوهشت سالگی) در سرآغاز بخش انگلیسی گات‌ها (چاپ اول) دربارهٔ پورداود چنین نوشته: «خوشوقتم ازین که با مؤلف جوان محقق این کتاب در مهمانخانه مدُ Maude بغداد در پایان اکتبر ۱۹۲۵ آشنا شدم. آن زمان وی در شرف حرکت به بمبئی برای تحصیل ادبیات پارسیان در مرکز اصلی آن بود...[۱]»

پورداود در پایان دیباچهٔ یشت‌ها در خصوص وی چنین نگاشته[۲]: «دیگر از بزرگوارانی که سپاسگزارشان هستم دانشمند معروف پارسی دکتر جیوانجی جمشید جی مدی شمس‌العلماء است که همیشه درخواست‌های مرا اجابت نموده از دادن کتبی که لازم داشتم دریغ نورزیدند و به توسط ایشان تقریباً بیست جلد کتاب نفیس راجع‌به مزدیسنا از انتشارات انجمن محترم پارسی پنجایت Parsee Punchayet به من هدیه شده است.»

پورداود در یادنامه‌ای که به افتخار هفتادمین سال این دانشمند تدوین شده، مقاله‌ای نگاشته است[۳] یادنامهٔ مزبور بدین عنوان است:

Dr. Modi Memorial Volume. Papers on Indo - Iranian and Other Subjects. Written by Several Scholars. Bombay 1939

دانشمند مزبور دارای آثار بسیار می‌باشد از آن جمله است:

1. The Parsees at The Court of Akbar and Dastur Meherji Rama (1903)

2. Aiyâdgar-i-Zarirân, Shatroihâ-i-Airân, va Afdya va Sahigiya-Seistân 'i.e.' the Memoir of Zarir 1899.

3. Jâmaspi (Pahlavi Transtations, Part III, Pahlavi, Pazand and Persian Texts with transtations) 1903

---

۱. داوری مدی دربارهٔ پورداود در عنوان (داوری دانشمندان) بیاید. ۲. ج ۱.
۳. رک عنوان: آثار پورداود.

4. Asiatic Papers, Part 1 (1905)

5. Asiatic Papers, Part II (1917)

6. Asiatic Papers, Part III (1927)

۳. ج. ک. نریمان K. Nariman، پورداود در پایان مقدمهٔ سابق‌الذکر دربارهٔ این دانشمند پارسی (متوفی در چهارم آوریل سال ۱۹۳۳ در بمبئی) چنین نوشته[۱]: «دانشمند شهیر گشتاسب نریمان که همواره به دستیاری ایشان از انتشارات جدید مستشرقین اروپا مسبوق می‌شدم و کتب آنان را برای استفاده به من برگذار کردند البته از چنین بزرگواری که عمر خود را برای توسعهٔ معارف وقف کرده‌اند جز این هم نباید منتظر بود.»[۲]

از آثار وی ترجمهٔ کتاب سودمند اینوسترازف، خاورشناس روسی است به زبان انگلیسی تحت عنوان:

Iranian Influence on Moslem Literature. Part 1. transtated from the Russian of M. Inostrarzev, Bombay 1918.

۴. ا. ب. ن. دهابر E. B. N. Dhabhar، دانشمند پارسی که پورداود در پایان مقدمهٔ مذکور درباره ایشان نگاشته[۳]: «دیگر هیربد دانشمند بهمن جی نسرانجی دهابر با دقّت عالمانه‌ای که مخصوص ایشان است تمام متون اوستایی این نامه (یشت‌ها، جلد اول) را تصحیح نمودند و قسمت فارسی آن را نیز از نظر گذرانده به بسی از سهوها مسبوقم کردند.»[۴]

برخی از آثار این دانشمند کتب زیر است:

1. Zand-i Khûrtak Avistak. Bombay 1927

2. The Persian Rivayats of Hormazyar. Framarz and other, their version with introduction and notes, Bombay 1932.

۵. ب، ا، انکلساریا، B. A. Anklesaria ـ نیز استاد در پایان دیباچه مزبور نوشته[۵] «دیگر دانشمند اوستا و پهلوی‌دان مشهور بهرام گور انکلساریا که در مدت چندین ماه و هر روز چندین ساعت در حضورشان کسب فیض نمودم و از اطلاعات وسیعهٔ ایشان بهره‌مند شدم.»

سرآغاز[۶] جلد اول یشت‌ها تألیف پورداود به قلم انکلساریاست. از جملهٔ آثار وی کتب ذیل است:

---

۱. یشت‌ها، ج ۱.

۲. گفتار نریمان دربارهٔ پورداود در عنوان (اهمیت و شهرت) بیاید.

۳. یشت‌ها، ج ۲.

۴. جلد دوم یشت‌ها نیز به تصحیح دانشمند نامبرده رسید.

۵. یشت‌ها، جلد اول.

6. Foreword

1. Pahlavi-Text. vol II: Bombay 1913

2. Zand-î Vohuman Yasn and two pahlavi Fragments Bombay 1919

و نیز دیباچهٔ سودمندی بر متن عکسی بندهش بزرگ که در سال ۱۹۰۸ انتشار یافته است نگاشته و «کارنامک ارتخشیر پاپکان» و «شکند گمانیک ویچار» و «داتستان دینیک» و چند بخش از دینکرت را به انگلیسی ترجمه کرده است.

دانشمند مزبور در آذرماه ۱۳۲۳ (نوامبر ۱۹۴۴) در شصت‌وهشت سالگی درگذشت و پورداود در مجلس تذکری که به مناسبت درگذشت وی در تالار دبیرستان فیروزبهرام (در ۳۱ فروردین ۱۳۲۴) منعقد گردید خطابه‌ای ایراد کرد که خلاصهٔ آن در مجلهٔ سخن (سال دوم شماره ۶) به چاپ رسیده است.[۱]

۶. م. ن. دهالا M. N. Dhalla، پورداود در بازگشت از سفر اول خود به هند، در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۷ به کراچی وارد شد و در آنجا دستور دانشمند دکتر مانکجی نسروانجی دهالا (از شاگردان مبرز خاورشناس مشهور آمریکایی جکسن) را ملاقات و بنا به دعوت قبلی ایشان در آن شهر سخنرانی کرد. پورداود در سفر اخیر خود نیز به هند با آن دانشمند تجدید عهد کرد، معظم‌له ترجمهٔ کتابی را که اخیراً به نام «ستایش اهورمزدا»[2] تألیف کرده‌اند از ایشان خواستند.

قدرت بیان و قلم دهالا در زبان انگلیسی در اروپا و آمریکا مشهورست برخی از تألیفات ایشان از این قرار است:

1. Zoroastrian Theology, New-york 1914

2. Zoraastrian Civilisation, New-york 1922

3. Our Perfecting world - Zarathushtra's way of Life, New-york 1930

4. History of Zoroastrianism, New-york 1938

۷. سهراب بلسارا، دانشمند پارسی و کارمند انجمن ایران لیگ و مدیر مجله آن (متوفی روز یکشنبه ۳۰ اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۴ برابر با ۲۰ ماه مه ۱۹۴۵ در بمبئی) و مؤلف و مترجم:

1. The Laws of the Ancient Persians, transtated from Pahlevi. Bombay 1937

2. Aêrpatastân and Nîrangastân, translated from Pahlavi. Bombay 1915

۳. ایران و اهمیت آن در ترقی و تمدن بشر تألیف بلسارا، ترجمهٔ عبدالحسین سپنتا، بمبئی ۱۹۳۶.

---

۱. عقیدهٔ انکلساریا راجع‌به استاد در عنوان (داوری دانشمندان) بیاید.

2. Homage unto Ahura Mazda - New-york 1941.

در مجلس تذکری که پس از فوت دانشمند مزبور از طرف انجمن زرتشتیان در سالن دبیرستان فیروز بهرام در یازدهم خرداد ۱۳۲۴ منعقد شد، آقای پورداود خطابه‌ای دربارهٔ شرح زندگی و خدمات آن فقید قرائت کردند.

۸. ا. ج. س. تاراپوروالا **I. J. S. Taraporewala**، ایرج جهانگیر سهرابجی تاراپوروالا مؤلف کتاب‌های:

1. Selections from Avesta and Old Persian Calcutta 1922

2. The Religion of Zarathushtra. Madras 1926

و ترجمهٔ گات‌ها به انگلیسی که جزو اول آن اخیراً از طبع خارج شده است.[۱]

دانشمند مزبور بر کتاب «یشت‌ها» تألیف آقای پورداود مقدمه‌ای به انگلیسی نگاشته است.[۲] عقیدهٔ وی راجع‌به استاد در عنوان (داوری دانشمندان) ذکر خواهد شد.

۹. داراب پشوتن سنجانا Darab Peshotan Sanjana، دستور بزرگ پارسی که در ایام اقامت استاد در هند اغلب سمت ریاست جلسات سخنرانی‌های معظم‌له را به عهده داشت. دانشمند نامبرده چاپ کتاب معروف دینکرد و ترجمهٔ آن راکه توسط پدر دانشمندش پشوتن دستور بهرامجی سنجانا شروع شده و تا جلد نهم در بمبئی به چاپ رسیده بود ادامه داده، چاپ جلد نوزدهم آن را در سال ۱۹۲۸ در بمبئی به پایان رسانید علاوه بر آن آثار بسیار دارد از آن جمله است:

1. The Zand î Javît Shêda Dâd, or the Pahlavi Version of the Avesta Vendidâd. Bombay 1895

2. The Kârnâmê î Artakhshîr î Pâpakàn, the Original Pahlavi text with a transliteration in Roman Characters, translation into English and Gujerati Bombay 1896.

3. Zarathushtra in the Gathas, and in the Greek and Roman Classics, translated from the German of Drs. Geiger and Windischmann Leipzig 1897

به افتخار دانشمند مزبور یادنامه‌ای به عنوان:

Indo-Iranian Studies.

به قلم محققان اروپا و امریکا تدوین و به سال ۱۹۲۵ چاپ و منتشر شد. وفات وی در سال ۱۹۳۱ اتفاق افتاد.

---

۱. رک: ایران لیگ، سال ۱۵، شماره ۱.

۲. رک: یشت‌ها، ج ۱.

۱۰. **دکتر کیقباد،** شمس‌العلماء دکتر کیقباد معروف به سردار پونا در پونه ریاست جلسات سخنرانی استاد با وی بود ــ پسر وی انوشیروان شمس‌العلماء به نمایندگی پارسیان در کنگره فردوسی (سال ۱۳۱۳ خورشیدی) شرکت کرد.

۱۱. **فریدون جی دادا خانجی،** قاضی عدلیه (سیلیستر) بمبئی و ناطق پارسی، دکتر فریدون گرشاسب دادا خانجی مؤسس و نائب رئیس انجمن ایران لیگ و مؤلف:

Philosophy of Zoroastrianism and Comparative Study of Religions.

در ۲۴ فوریه ۱۹۴۲ در بمبئی درگذشته.

۷
نامه‌نگاری

«هیچکس به افکار جامعه، نزدیک‌تر از روزنامه‌نگار نیست»

پورداود را ذاتاً روزنامه‌نگار Journaliste نیافریده‌اند، امّا وی که در راه رسیدن به مقصود، پیشرفت و ترقی میهن عزیز، به هر دستاویز مؤثری دست می‌زد مدتی نیز در این راه گام‌زن بود.

ایرانشهر

نخست نامهٔ «ایرانشهر» را در سال ۱۳۳۲ قمری به یاری علامهٔ معاصر آقای قزوینی و اشرف‌زادهٔ تبریزی[1] در پاریس منتشر ساخت.

شمارهٔ اول در جمادی‌الاولی ۱۳۳۲ هجری قمری مطابق آبان‌ماه ۱۲۸۳ یزدگردی و آوریل ۱۹۱۴ میلادی و آخرین شمارهٔ آن در شعبان برابر بهمن‌ماه و ژوئن همان سال منتشر شد.

این نامه در چهار صفحه (سه صفحه به زبان پارسی و یک صفحه به زبان فرانسه) ماهیانه انتشار می‌یافت، شمارهٔ چهارم در مطبعه زیر چاپ بود که جنگ جهانگیر نخستین (۱۹۱۴–۱۹۱۸) آغاز و روزنامه تعطیل شد مطالب پارسی شمارهٔ اول آن از این قرار است:

ایرانشهر، سیاست انگلیس و روس در ایران، سیاست آلمان و روس در ایران، در اطراف ارتجاع، راجع‌به تاجگذاری و انتخابات، یک صفحه غمین از حال آذربایجان، مطبوعات خارجه.

مطالب به زبان فرانسه:

Notre hut-Nos Réunions

---

۱. که بعدها در کرمانشاه به دست کردان کشته شد.

بعدها نام و عنوان «ایرانشهر» را آقای کاظم‌زاده ایرانشهر با موافقت مؤسسان نامهٔ فوق، جهت انتشار مجلهٔ سودمند «ایرانشهر» که در برلین مدت چهار سال منتشر گردیده انتخاب کردند.[۱]

رستخیز

دومین نامه «رستخیز» بود که پورداود مستقلاً به‌عنوان صاحب امتیاز و سردبیر و به نام مستعار[۲] «گل» نخست در بغداد و سپس در کرمانشاه و بار دیگر در بغداد انتشار داد ــ اولین شمارهٔ آن در ۲۹ رمضان سال ۱۳۳۳ قمری مطابق ۲۶ اسفندارمذ ماه ۱۳۸۴ یزدگردی و ۸ اوت ۱۹۱۵ میلادی در بغداد و آخرین شمارهٔ آن در ۲۹ جمادی‌الاولی ۱۳۳۴ قمری مطابق ماه مارس ۱۹۱۶ میلادی و جمعاً ۲۵ شماره از آن انتشار یافت و به علت «سانسور» شدید افسران دولت عثمانی (که بین‌النهرین نیز در قلمرو آن دولت بود) روزنامهٔ مزبور تعطیل گردید ــ پورداود خود چنین می‌نگارد[۳]: «ترک‌ها هم دیگر به من اجازه انتشار رستخیز ندادند چه نخواستم از اتحاد اسلامی که دام تزویری بیش نبود طرفداری کرده باشم».

طلیعهٔ این نامه، نخست در «مطبعه الزهوری» بغداد (بدون تاریخ) چاپ شد ــ هدف آن اتحاد تودهٔ ایرانی در راه حفظ استقلال و قیام بر علیه همسایگان استعمارطلب وقت و نمایاندن راه پیشرفت و ترقی به هم‌میهنان بوده است ــ گاهی نیز اشعاری که وصف‌الحال جامعه بوده اثر طبع پورداود و به امضای «گل» در رستخیز منتشر می‌شد ــ مطالب شمارهٔ اول آن از این قرار است:

رستخیز، از تهران به ما می‌نویسند، قسمت ادبی: یللی[۴]؛ وقایع جنگ عمومی، روز زنده شدن است، مرگ یک نفر آسمان‌پیمای جوان، اخبار تلگرافی، قوای بی‌نظام ایران و قوهٔ نظام دشمنان، ورشو گرفته نشد، ایل‌ها.

در سرمقالهٔ نخستین شماره می‌نویسد: «روزنامه رستخیز، که در این روزگاران جنگ از پرده سر به‌در کرده، می‌خواهد ایرانیان را از این روز رستخیز آگاه ساخته، مانند نفخهٔ صور آنان را به سوی قیامت عظمای رزم بخواند. با زبانی ساده همهٔ ایرانیان را از فرصت این روزهای تاریخی یادآور است. بدون تمایل به فرقهٔ مخصوص عموم طبقات را از خرد و بزرگ، از توانگر و بینوا به سوی اتحاد و اتفاق می‌خواند.

---

۱. ر.ک: مجلهٔ ایرانشهر، سال اول، شمارهٔ اول، ص ۳.

2. Pseudonyme

۳. پوراندخت‌نامه، ص ۱۲.　　۴. شعر.

برخیزید! برخیزید! بشتابید! تا خانهٔ خود را از دشمن نپرداخته‌اید از پای ننشینید.».
سرمقاله‌های آتشین این نامه از قبیل: روز سیاه و نومیدی، روسیه ایران، روسیه و انگلیس، رسوایی، ملت و دولت، در تنویر افکار جوانان آن عصر تأثیری به‌سزا داشته است.

۸
شاعری

غزل‌سرایی ناهید صرفه‌ای نبرد
در آن مقام که حافظ برآورد آواز
«حافظ»

پورداود در میان مسلمانان و پارسیان هند و خاورشناسان اروپا بیش از ایران به شاعری شهرت یافته است.

«دایرةالمعارف بریتانیا» او را در ردیف گویندگان درجهٔ اول ایران معاصر محسوب داشته[۱] ــ ادوارد براون در کتاب «مطبوعات و شعر ایران نو» وی را در زمرهٔ گویندگان ایران جدید یاد کرده[۲] می‌نویسد[۳]: «به‌ویژه در استعمال واژه‌های کهن پارسی در اشعار خویش چیره‌دست است» پروفسور اسحق می‌نویسد[۴]: «پورداود همچنین شاعر بسیار مشهور است».

همو «در یادنامهٔ دینشاه ایرانی»[۵] دربارهٔ استاد نوشته: «در سرودن شعرهای وطنی در درجهٔ اول است» و بسیاری از اشعار او را ذکر کرده.

دکتر ایرج جهانگیر سهرابجی تاراپوروالا در مقدمهٔ انگلیسی یشت‌ها چنین نوشته[۶]: «از جهت شاعری، وی (پورداود) در زمرهٔ لطیف‌ترین گویندگان ایران، امروزی است و برای خود جای استواری در ادبیات پارسی باز کرده است.»

دانشمند نحریر آقای محمد قزوینی او را «از شعرای مستعد عصر حاضر با طرزی بدیع و اسلوبی غریب متمایل به فارسی خالص»[۷] دانسته‌اند.

---

۱. چاپ ۱۴، ج ۱۷، در عنوان Persian Literature.
۲. چنان‌که براون اشاره کرده، گوینده در آن هنگام تقریباً ۲۵ سال داشته.
3. The Press and Poetry of Modern Persia, by E. G. Browne Combridge 1917 - P. XVIII
۴. مقالهٔ وی در مجله The Modern Review January 1933 P. 24
۵. از ص ۲۱۵ به بعد و سایر قسمت‌های کتاب.
۶. یشت‌ها ج ۱، ص ۱ X (بخش انگلیسی).
۷. امید، شماره ۳۳.

آغاز شاعری

پورداود گوید[۱]: «[در کودکی] کلمات چندی به‌هم پیوسته و وزن و قافیهٔ مخصوصی به آنها داده، می‌پنداشتم شعرست. رفته رفته مرثیه می‌ساختم، در آن زمان نوحه‌سرایی رواج داشت، مرثیه‌خوان‌ها در ماه‌های سوگواری احتیاجی به مراثی جدید داشتند.

مراثی من مشتریانی پیدا کرد. گروه سینه‌زنان با مراثی من به سر و سینه می‌زدند. نگفته خود پیداست که چگونه به خود می‌بالیدیم وقتی که کلمات خود را از گلوی صدها ماتمزده می‌شنیدم!» ــ در همین ایام رفقای مدرسه به وی «لسان» تخلص دادند.

در دیباچهٔ پوراندخت‌نامه نویسد[۲]: «[پس از ورود به تهران] بنا به خواهش دوستان گاهگاه غزل‌های این و آن را استقبال می‌کردم و به معشوقهٔ ندیده و نشناخته سخت عشق می‌ورزیدم، به‌طوری که غالباً در اشعار کار عشق به دیوانگی می‌کشید و فریاد درد فراق و نالهٔ اشتیاقم از کهکشان هم می‌گذشت».

چنان‌که خود در دیباچهٔ دیوانش اشاره می‌کند قسمت عمدهٔ اشعارش در حماسه و متعلق به اوقات جنگ جهانگیر اول است که برخی از آنها در روزنامهٔ رستخیز بغداد و کرمانشاه طبع شده و برخی دیگر در روی اوراق جداگانه در اروپا به امضای مستعار (گل) منتشر گردیده.

شاعر ما دربارهٔ اشعار خود چنین نگاشته[۳]: «[در مسافرت بغداد پس از شناختن ابنای عصر] اشعار شورانگیز و هیجان‌آور خود را که غرور جوانی و هیاهوی جنگ به‌وجود آورده بود پاره کرده دور ریختم در همان هنگام جنگ پدرم از جهان در گذشت و مادرم چند سال پیش از آن در مدت اقامتم در پاریس؛ به بخشایش ایزدی پیوسته بود. پیش‌آمدهای ناگوار زندگی و بالا رفتن سن و تحصیل طبایع آدمی را تغییر می‌دهد. اگر حقیقتاً در دوران جوانی شاعر بودم و یا آن‌گونه نویسنده که یاد کردم[۴] و پس از در نوردیدن آن مرحله باز شاعر و نویسنده می‌ماندم ناگزیر با رنگ و آب دیگر سخن به میان می‌آوردم».

بعدها منتخب اشعار پورداود[۵] در دیوان وی به نام «پوراندخت‌نامه» انتشار یافته است ــ تخلص وی در نیمهٔ عمر گویندگی‌اش «پور» بوده.

عقیدهٔ پورداود دربارهٔ شاعری

در پاسخ اقتراح‌نامهٔ امید «چگونه نویسنده و شاعر شدید؟» چنین می‌نویسد[۶]: اگر بنده شعری گفته‌ام متعلق به زمانی است که سال‌ها است دستم از آستان آن دور است. راست

---

۱. مقاله وی در مجلهٔ The Modern review, Janvier 1933 P. 24　　۲. ص ۱۰.
۳. امید، شماره ۳۳.　　۴. رجوع شود به عنوان (نویسندگی).
۵. آنچه که باقیمانده بود.　　۶. امید، شماره ۳۳.

است دیوانی از بنده به نام «پوراندخت‌نامه» به چاپ رسیده و منظومهٔ نامزد به «یـزدگرد شهریار» هنگام جشن سال هزارم فردوسی انتشار یافته و چند «منظومه» دیگر به مناسبتی در مجلدات تفسیر اوستای بنده درج گردیده و در بسیاری از تذکره‌ها در اروپا و هـند و ترکیه و ایران نوشته شده، بنده هم جزء سخنسرایان این دوران به‌شمار آمده‌ام. با وجـود این خود بنده در دیباچهٔ پوراندخت‌نامه نوشته‌ام: «چنین دیوان در مـملکتی کـه صـدها فردوسی و خیام داشته، قطرهٔ ناچیزی است در مقابل دریای موّاج ایران ادبی.» هنوز هم به این عقیدهٔ هیجده سال پیش خود باقی هستم، در حقیقت خوب نیست هر یک از ما که به حسب اتفاق سوادی پیدا کردیم ضمناً شاعر نیز باشیم. یاد دارم وقـتی کـه در دانشگـاه پاریس حقوق می‌آموختیم یکی از دانشجویان ایرانی که پهلویم می‌نشست، به جای اینکه در کلاس از گفتار استادان ناموری مانند «شارل ژید» و «پلانیول» چیزی یادداشت کند، تمام وقت را به گفتن یک مصراع یا یک فرد شعر می‌گذرانید. گویا دلش می‌خواست که او هم بتواند گاهی در انجمن ادبی که در آنجا داشتیم شعری بخواند و مورد تـحسین واقـع گردد. چه بد است که گروهی از جوانان ما برای چند شعری که گفته و احسنت و آفرینی که از شنوندگان خود شنیده‌اند چنان مغرور گردند که از تحصیل درست باز مانند. بدبختانه مشتی از سالخوردگان ما نیز که از شعر و شاعری بهره ندارند به خیال شعر گفتن می‌افتند. ناچار این‌گونه اشخاص باید کسانی باشند که از کارهای علمی و ادبی خود سـرخـورده چون توجه کسی را نتوانستند به سوی خود بکشند؛ به شـعر کـه گـمان مـی‌کنند بـیشتر خواستار دارد، دست می‌برند. این چنین با چند شعر سست و خام و بی‌مزه، خود را مایهٔ مسخرهٔ این و آن می‌سازند.»

نقد ادبی

با این حال برخی از قطعات پورداود در ردیف نخستین اشعار معاصران جای دارد از آن جمله است سرود: «اشم وهو، یتا اهو»[1] که اکنون در آموزشگاه‌های زرتشتیان ایران و هند به‌عنوان «سرود رسمی مدرسه» خوانده می‌شود:

بامداد شد، بـانگ زد خـروس — از سرای شـه، بـر زدنـد کـوس
چرخ شست نک، روی آبنوس — موبدا! تو هم، خیز و روی شـو
خوان «اشم وهو» گو «یتا اهوا»
گو «یتا اهوا» خوان «اشم وهو»

---

۱. «اشم وهو، یتا اهو» نماز معروف زرتشتیان است (رک: خرده اوستا).

خـــیز مـــوبدا! آتشـــی فـروز پـردهٔ سیه، زیـن زبـانه سـوز
کیش بـاستان زنـد، دان هـنوز ز ایـزدی فـروغ بـر مـتاب رو
خوان «اشم وهو» گو «یتا اهوا»
گو «یتا اهوا» خوان «اشم وهو»

از ســـر آمـــده دور روزگـــار دیـــن فـــرّهی مـــانده یـادگار
نـــامهٔ کـــهن زآن خـود شـمار گـــفتهٔ نـــیا انـــدر آن بـــجو
خوان «اشم وهو» گو «یتا اهوا»
گو «یتا اهوا» خوان «اشم وهو»

تا جهان ز مهر شاد و خرم است تـــا نگـــار را زلف درهـــم است
تـــا ز ژاله بـر لاله شـبنم است راه کـج مـرو، سـوی چـه مـپو
خوان «اشم وهو» گو «یتا اهوا»
گو «یتا اهوا» خوان «اشم وهو»

راست بایدت بـود و مـرد کـار پـــهلوان مـــنش روز کـــارزار
در ســـتیزه بـــا، دیـــو نـابکار چون نیای خود پاک و نیک‌خو
خوان «اشم وهو» گو «یتا اهوا»
گو «یتا اهوا» خوان «اشم وهو»

خواهی ار خوشی رنجه دار تن کوش و سرنگون سـاز اهـرمن
تـــا ز بـــند وی وارهـد وطـن وانگـــهی پـــی نـام و آبـــرو
خوان «اشم وهو» گو «یتا اهوا»
گو «یتا اهوا» خوان «اشم وهو»

ار به دل تـو را مـهر انـدر است ار ز تازیان در بـر اخگـر است
ار ز بوم خود شور در سر است نوش ساغری زیـن کـهن سـبو
خوان «اشم وهو» گو «یتا اهوا»
گو «یتا اهوا» خوان «اشم وهو»

رو متاب از این، گـنج شـایگان سـر مـپیچ ازیـن، پـند بـاستان
راســـتی شـنو، راسـتی بـخوان راســـتی بـــجو؛ راســـتی بگـــو
خوان «اشم وهو» گو «یتا اهوا»
گو «یتا اهوا» خوان «اشم وهو»

نُت این سرود را آقای غلامحسین مین‌باشیان نگاشته‌اند که با متن اشعار در خرده اوستا چاپ شده است.[۱]

قصیدهٔ ذیل نیز از پورداود، زبانزد بسیاری از علاقمندان به شعر معاصر است و حاکی از احساسات میهن‌پرستانهٔ استاد می‌باشد. ادوارد براون همهٔ قصیده را در کتاب «مطبوعات و شعر ایران جدید» منتشر ساخته[۲] در مقدمه نویسد:[۳]

«... موضوعات گوناگون پرستش طبقات مختلف جامعه را تشریح می‌کند و خالی از نیش Cynism نیست.» ـــ اینک چند بیت از ازین قصیده را ثبت می‌کنیم:

یکی گیتی، یکی یزدان پرستد　　یکی پیدا، یکی پنهان پرستد
یکی بودا و آن دیگر برهمن　　دگر زان موسی چوپان پرستد
یکی از روی دستور اوستا　　فروغ و خاور رخشان پرستد
یکی ذات مسیح ناصری را　　به‌سان حضرت سبحان پرستد
گروهی پیرو وخشور تازی　　حدیث و سنت و قرآن پرستد
فقیه آزمند از حرص و شهوت　　گهی حور و گهی غلمان پرستد
فروشد عارف اندر وحدت ذات　　وجوب و جوهر و امکان پرستد
سیه شد روزگار عاشق از عشق　　سواد طرهٔ جانان پرستد
نهنگ قلزم اندیشه، شاعر　　گزاف و یاوه و هذیان پرستد
منجم سرگُم اندر سیر افلاک　　نجوم و اختر گردان پرستد
دل پر آرزوی کیمیاگر　　زر پاکیزهٔ رخشان پرستد
شنیدستی که رامشگر همه عمر　　نوا و نغمه و الحان پرستد
نبیند باغبان جز کِشتهٔ خویش　　از آن رو لاله و ریحان پرستد
شناسم جمعی از مردان آزاد　　در ایران کُنده و زندان پرستد
چرا مشتی ز شاگردان پاریس　　دل و دین داده و نسوان پرستد
برون کرده ز دل مهر وطن را　　دو زلف و قامت چوگان پرستد
اگر پرسی ز کیش پورداود　　جوان پارسی ایران پرستد

پورداود گاه به صرافت طبع اوزان غریب انتخاب می‌کند و نیک از عهده برمی‌آید از آن جمله است قصیدهٔ (دژهوخت گنگ) که در (بیت‌المقدس) سروده به مطلع:

---

۱. صص ۴۴-۴۳.
۲. ولی در دیوان (پوراندخت‌نامه) به چاپ نرسیده است.
۳. ص ۲۹۳.

در بهار و موسم گل، زندگیست بس دلخواه
ویژه ار نگار و می، هست همدم و همراه

از بحر مقتضب مثمن مطوی مقطوع (فاعلات مفتعلن فاعلات مفعولن) و نیز از این قبیل است سرود «اشم وهو ــ یتا اهو» مذکور و آنچنان‌که علامهٔ معاصر آقای قزوینی نوشته‌اند[۱]: «وزن نادری است به‌طوری که در المعجم شمس قیس اصلاً ذکر این وزن نیامده است، ولی در غیاث‌اللغات این وزن را عیناً ذکر کرده است و از فروع بحر متدارک شمرده است و این بیت جامی را هم مثال آورده است:

سنبل سیه بر سمن مزن   لشکر حبش بر ختن مزن
فاعلن فعل فاعلن فعل   فاعلن فعل فاعلن فعل

اطلاعات پورداود راجع‌به ایران باستان و علاقهٔ وی به شئون ملی در اشعارش اثری بارز گذاشته از آن جمله است مثنوی (امشاسپندان)[۲] قصیدهٔ (بهار و بهدین)[۳]، مثنوی (دوشیزگان)[۴]، مثنوی (پدرود ایرانیان از آبخوست مغستان) «جزیرهٔ هرمز»[۵]، در وداع ایرانیان (هنگامی که به هند می‌شتافتند) گوید [از مثنوی یاد شده]:

تو ای آب و ای باد و ای کوه و خاک   ز ما گوی بدرود بر مام پاک
بگو نام نیک تو پاینده باد   دل ما ز مهر تو تابنده باد
مرنج ار ز تو روی برتافتیم   سوی کشور هند بشتافتیم
سپاس و درود تو داریم پاس   تو را نیک خواهیم و هوده شناس
به یاد تو شعله روشن کنیم   به نام تو یک گوشه گلشن کنیم

دعوت به اتحاد و یکرنگی همه جا از آثار او جلوه‌گرست:

مرغ دل باختگانیم، وطن لانهٔ ماست   آهوی یک چمن و ایران کاشانهٔ ماست
پور یک مام و وطن مادر فرزانهٔ ماست   همه فرزند یکی باب و وطن خانهٔ ماست
جمله پروردهٔ یک دایه و سیر از یک خوان[۶]

---

۱. خرده اوستا ص ۴۲ ــ ح
۲. دینشاه در سخنوران دوران پهلوی صص ۲۴۶-۲۳۶ اصل و ترجمهٔ انگلیسی آن را ثبت کرده ــ پوراندخت‌نامه صص ۷۵-۶۸.
۳. سخنوران دوران پهلوی، صص ۲۵۵ ــ ۲۵۱ (اصل و ترجمهٔ انگلیسی)؛ پوراندخت‌نامه، صص ۸۴-۸۱.
۴. سخنوران دوران پهلوی، صص ۲۶۱-۲۵۸ (اصل و ترجمه)؛ پوراندخت‌نامه، صص ۹۰-۸۹.
۵. سخنوران دوران پهلوی، صص ۲۶۹ ــ ۲۶۲ (اصل و ترجمه)؛ پوراندخت‌نامه، صص ۹۴-۹۰.
۶. پوراندخت‌نامه، ص ۲۶.

همواره مجد و عظمت ایران دیرین را به یاد می‌آورد:

فر و پیروزی ما ملت پیداست هنوز   کیش زرتشت ز آتشکده برجاست هنوز
تخت دارای بلند اختر برپاست هنوز   طاق کسری به لب دجله هویداست هنوز
ماند آن ملک کزو مانده به‌جا نام و نشان

قریحهٔ پورداود، بدون توجه عمدی به استقبال گویندگان بزرگ پرداخته است: قصیدهٔ (بهار رستگاری) به مطلع:

طاوس بهاری شد در جلوه و پرافشان   از عکس پروبالش شد سبز همه کیهان

به اقتفای قصیدهٔ معروف (ایوان مداین) خاقانی است به مطلع:

هان ای دل عبرت‌بین از دیده نظر کن هان   ایوان مداین را آیینهٔ عبرت دان

قصیدهٔ (فروهر داریوش) به مطلع:

مژده ای دل که به ما پرتو یزدان برسد   به جهان جان دمد و درد به درمان برسد

در تتبع غزلیات حافظ، مانند غزل به مطلع زیر سروده شده:

مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد   هدهد خوش‌خبر از طرف سبا باز آمد

در این ضمن احیاناً شعر پورداود گونهٔ گفتار قدما به خود گرفته، از انسجام و متانت گویندگان سده‌های پنجم و ششم خبر می‌دهد ـــ در سوگواری (به یاد مام و باب) گوید[۱]:

تکیه بر زندگانی روا نیست   چرخ را رسم مهر و وفا نیست
چون حبابی نشسته بر آبیم   اعتمادی به دور فنا نیست
کاروانی ز ما رفته از پیش   نک نشانی از آن در سرا نیست
بس عزیزان ز ما در گذشتند   جز دریغی از آنان به‌جا نیست
خانمانی که شد خالی از مام   اندر آن خانه زیب و نوا نیست
دودمان کوتهی ماند از باب   کلبه‌ای دان که در آن صفا نیست
کس نمانده است و ما هم نمانیم   مرگ از زندگانی جدا نیست
پور را حزن یکتا رفیقی است   جز به ماتم دلش آشنا نیست[۲]

---

۱. این قصیده را پروفسور اسحق در کتاب «سخنوران ایران در عصر حاضر» نقل کرده؛ پوراندخت‌نامه، ص ۶۵.

۲. این قصیده قصیدهٔ ناصرخسرو را به مطلع:

از گردش گیتی گله روا نیست   هر چند که نیکیش را بقا نیست

به یاد می‌آورد.

۹
نویسندگی

«در جامعه هیچ فردی نباید بیش از یک پیشه داشته باشد و آن پیشه نیز باید همان باشد که از هنگام ولادت برای آن استعداد نشان داده»

افلاطون

پورداود از مرحلهٔ شاعری گذشته، پا به دایرهٔ تحقیق نهاد و چون گمشدهٔ خود را در تتبع موضوع‌های مربوط به ایران باستان یافت بقیهٔ عمر را در آن مصروف کرد و هنوز نیز سیر کمالی خویش را در این راه می‌پیماید ـــ خود دربارهٔ نویسندگی چنین نگاشته[1]: «ازین که عرض کردم نویسنده هستم برای اینست که برخی از ما می‌پندارند نویسنده کسی است که موضوعی را با آب و تاب تمام به قلم آورده، در هر جمله شعری به‌کار برد و آیه‌ای بگنجاند، الفاظ مترادف فارسی و عربی را به هم پیوندد، در جمله‌بندی قافیه‌بندی کند، بالاخره عبارات آراسته و زینت شده بیرون ریزد، یعنی سحر قلم را به جایی رساند که از هیچ چندین صفحه را پر کند، البته بنده نویسنده‌ای به این معنی نیستم. اگر نه چیز بسیار می‌نوشتم، فقط تفسیر اوستای نگارنده در نه جلد بیش از دو هزارو پانصد صفحه است. نه در این مجلدات و نه در تألیفات دیگر خود، در هیچ مورد به آرایش دادن جملات نپرداختم. گذشته از اینکه موضوع‌های بنده پیرایش‌بردار نیست، تحصیلات بنده که به زودی عرض خواهم کرد[2]، در زمینه‌ای نبوده که عبارت‌پردازم سازد. گمان می‌کنم اگر اتفاقاً تمام عمرم در تحصیل ادبیات می‌گذشت باز عبارت‌پرداز بار نمی‌آمدم و بر خلاف نهاد و سرشت ساده‌ام نمی‌توانستم پیراسته و پیچیده چیزی بنویسم، در هنگامی که در فرانسه در دبیرستان شهر «بووه» جزو شاگردان داخلی آنجا خود را برای دانشکدهٔ حقوق پاریس آماده می‌کردم، استاد ادبیات فرانسه که مرد دانشمندی بود چندین بار در پای ورقهٔ انشاء من نوشت: «مانند تورات» ـــ با اینکه اغلاط املاء و انشاء داشتم و با همشاگردان فرانسوی برابری نمی‌کردم نمرهٔ خوب داشتم، روزی از آن استاد پرسیدم مقصود شما از «مانند تورات» چیست؟ گفت برای اینکه انشاء تو بسیار ساده است و جملاتی که به‌کار می‌بری بسیار کوتاه است. فقط به همین ملاحظه به تو نمرهٔ نسبتاً خوب می‌دهم.» چند سطر بعد چنین نویسد[3]:

---

۱. امید، شمارهٔ ۳۳.　۲. رک عنوان: تحصیلات.　۳. امید، شماره ۳۳.

هدف پورداود

«شاید قصد بنده در نویسندگی با شرحی که دادم هویدا شده باشد که آرزویم شناساندن ایران باستان است به فرزندان کنونی این سرزمین، و ازین‌رو مهر و علاقهٔ نسبت بـه ایـن مرزوبوم برانگیختن و به یاد پارینه به آبادانی این دیار کوشیدن. آنچه تاکنون در مجلدات تفسیر اوستا و در تألیفات دیگر بنده دربارهٔ فرهنگ ایران‌باستان آمده و مقالاتی کـه در بسیاری از مجله‌ها از بنده انتشار یافته، خواه در زمینهٔ تاریخ و لغت و خواه در دین باستان و اخلاق و خواه در آداب و رسوم دیرین، جملهٔ اینها به همین ملاحظه نوشته شده است.»

سبک نگارش

علامهٔ معاصر آقای قزوینی در مکتوب خود به پورداود چنین نوشته‌اند[۱]: «از خـصایص انشاء سرکار در این ترجمه و در سایر مسطورات خودتان در این سنوات اخیر ایجاز انشاء است یعنی خلوّ از حشو و زواید و مکررات و عطف مترادفات و سجع‌های خنک زورکی و ایراد اشعار و امثال به عنف گنجانیدهٔ با سریشم چسبانیده است ـــ انشاء سرکار حد وسط است بین اطناب ممل و ایجاز مخل، ولی متمایل به ایجاز است از جنس انشاء تاریخ گزیده و تذکرةالاولیاء شیخ عطار، نه متمایل به اطناب از جنس انشاء تاریخی بیهقی در فارسی یا مؤلفات جاحظ در عربی، گرچه هر دو طریقهٔ مذکوره (یعنی ایجاز غیرمخل و اطـناب غیرممل) مستحسن و مقبول و رایج است ولی سلیقهٔ نویسندگان درین باب مختلف است، کل یعمل علی شاکلته، دیگر از صفات بارزهٔ انشاء سرکار طبیعی بودن و بی‌تکلفی است، خاص و عام آن را می‌فهمند و تمایلی به طرف یکی از انشـاهای خـصوصی تـا انـدازهٔ مصنوعی در آن مشهود نیست؛ نه تمایلی به وضع چیزنویسی فرنگی مآبان تازه و ولوع به استعمال عین کلمات اروپاییان و تقلید از طرز تعبیرات و اسالیب تالیف کلام ایشان، و نه تمایلی به فارسی خالص و اخراج عنصر عربی که شیوهٔ مصنوعی دسته‌ای از وطن‌پرستان کم‌اطلاع از اوضاع فقه‌اللغهٔ دنیاست و نه تمایلی به انشاء فاضلانهٔ عالمانهٔ مـتعربین کـه کلمات و اصطلاحات عربی در آن غالب باشد، باری انشاء سرکار حدّ وسـط بـین ایـن افراطیات و مطابق ذوق سلیم و نزدیک به فهم جمهور ناس است، گرچه برای اینکه به کلی حاقّ مطلب راگفته باشم باز در جزو بیست و نهم آثار تمایل به فارسی تا اندازهٔ بسیار قلیل از آن لایح است، برای کسی که مکرر آن را بخواند ولی فقط تا اندازه‌ای که اسباب ملاحت انشاء شده است نه تا حدّی که آثار تکلف و ساختگی بر آن ظاهر گردد.»

---

۱. این مکتوب در مقدمه یشت‌ها جلد دوم به چاپ رسیده است.

پورداود خود دربارهٔ ترجمه‌های خود از اوستا چنین گوید[۱]: «در طی یشت‌ها[۲] به عبارت سادهٔ آنها نباید نگریست، آن الفاظ را فقط باید وسیلهٔ فهم معانی قرار داد ــ این سادگی کلام که در یشت‌ها ملاحظه می‌شود تخصیص به اوستا ندارد و در کلیهٔ کتب قدیم سادگی بیان و جملات کوتاه و تکرار آنها مشاهده می‌شود، عباراتی که امروز به نظر ما ساده می‌آید در عهد قدیم دارای فصاحت و بلاغت و کنایه و استعاره بوده که ما به‌واسطهٔ انقلاب زمان موافق ذوق خود نمی‌یابیم، چنان‌که ساختمان و پوشاک و کلیهٔ طرز زندگانی عهد قدیم را ساده و دور از سلیقهٔ کنونی می‌بینیم، به عقیدهٔ نگارنده در کلام قدما، قطع نظر از معانی یک لذتی است در سادگی که حتی‌الامکان باید آنها را به همان ترکیب اصلی نگاهداشت و آرایش‌های جدید را با سادگی قدیم آمیخت و بلکه تصرفات کردن در آنها را باید نسبت به علم و معرفت خیانت دانست.»

جنبهٔ تحقیقی

پورداود در به‌کار بردن روش[۳] تحقیق اروپاییان در میان معاصران کم‌نظیر است ــ در موضوعی که وارد تتبع می‌شود همهٔ جوانب آن را در نظر می‌گیرد و از منابع شرقی و غربی (به زبان‌های فرانسه، انگلیسی و آلمانی) حداکثر استفاده را می‌نماید، تنها در تألیف کتاب یشت‌ها جلد اول از صد و سی و شش مأخذ استفاده کرده است که از آن میان ۲۰ مجلد پارسی و تازی[۴] و بقیهٔ کتب پهلوی و مؤلفات خاورشناسان شهیر اروپا و هندوستان بوده است[۵]. و در تألیف یشت‌ها جلد دوم برین کتب مآخذ دیگری افزوده و مجموعاً از ۲۰۴ مجلد بهره برده است.

پورداود می‌کوشد که در تحقیقات وی جنبهٔ ابهامی باقی نماند و تا آنجا که ممکن است مطالب را روشن و صریح بنگارد. خود در مقدمه یشت‌ها نویسد[۶]: «خیال نگارنده این بوده که بیست‌ویک یشت اوستا را در یک جلد منتشر سازم، ولی وقتی که داخل کار شدم لازم دیدم که مطالب را شرح و بسط دهم تا هیچ مسئله‌ای مبهم نماند، به‌خصوص که در زبان فارسی هنوز کتابی راجع‌به مزدیسنا که از روی یک اساس علمی نوشته شده باشد

---

۱. یشت‌ها، ج ۱.

۲. نام بخشی از تفسیر اوستا تألیف پورداود در دو جلد (رجوع شود به آثار پورداود).

3. methode

۴. فرهنگ‌های پارسی را جمعاً یک شماره محسوب داشته است.

۵. ر ک: مقدمهٔ یشت‌ها، ج ۱.

۶. یشت‌ها، ج ۱.

نداریم در کمال شرمساری باید اقرار کنیم که اصلاً کتابی که قابل ذکر باشد در این زمینه به زبان فارسی موجود نیست، به ناچار بایستی این کتاب طوری نوشته شود که خوانندگان تا به یک اندازه قانع شده، یک فکر مجمل ولی روشن از مزدیسنا به‌هم رسانند و به فواید اخلاقی و تاریخی و لغوی آن برخورند.»

نقد ادبی و تاریخی

آقای قزوینی در مکتوب سابق‌الذکر خود چنین نوشته‌اند: «یکی از کارهای بسیار خوبی که در این کتاب کرده‌اید این است که همه جا در تضاعیف کتاب اعلام را هم به حروف فارسی نوشته‌اید و هم به حروف لاتین که به این طریق تلفظ صحیح آنها را هر خواننده‌ای که اقلاً حروف فرنگی را بشناسد اگرچه زبان‌دان نباشد (و اکنون اغلب مردم از همین قبیلند) می‌تواند مسبوق شود، والا اگر به حروف فارسی تنها اقتصار می‌کردید، تلفظ صحیح اغلب اعلام مبهم می‌ماند و خط کنونی ما از عهدهٔ آن فروق و تفاوتات دقیقهٔ اصوات اوستایی به هیچ‌وجه من‌الوجوه بیرون نمی‌آمد.

حواشی و توضیحاتی که بر این کتاب افزوده‌اید فوق‌العاده مفید است و گمان می‌کنم بلکه یقین دارم فهم ترجمهٔ خشک و خالی اصل کتاب اوستا بدون این حواشی و توضیحات و تفسیرات و مقدمات مفصلهٔ مشروحه به‌واسطهٔ بُعد عهد اصل متن و خفاء و دقت اشارات آن برای جمهور ایرانیان کنونی تقریباً از محالات می‌بود و به کلی اصل مقصد بی‌نتیجه و عقیم می‌ماند، مخصوصاً مقدمات مبسوطه‌ای که در ابتدای اغلب یشت‌ها افزوده‌اید فوق آنچه به تصور آید مفید و ممتع و دلکش و برای فهم اصل متن به کلی ضروری و لابدمنه است، مثلاً فصل راجع‌به مهر شاهکاری است از نظم و ترتیب و وضوح مطلب و کثرت فواید تاریخی، و همچنین است کمابیش حال سایر فصول.»

اما انتقادهایی جزیی که مورد توجه استاد علامه قرار گرفته: «افسوس که در مسئلهٔ سجاوندی[1] در این کتاب اندکی اهمال ورزیده شده است. مثلاً جمل و کلمات مستقله از یکدیگر به‌واسطهٔ نقطه یا ویرگولی یا خط افقی یا قدری فاصله از یکدیگر تمایز داده نشده است و به این جهت بسیاری از اوقات، مطالب در یکدیگر داخل شده، برای خواننده اشکالات فراهم می‌آورد و فهم عبارت را تا اندازه‌ای در وهلهٔ اول پیش از مراجعهٔ دوباره و سه‌باره تاریک کرده است، مثلاً در ص ۶۲۰ مرقوم فرموده‌اید: ـــ «مرت مرد انسان مردنی درگذشتنی» خواننده در وهلهٔ اولی خواهد خواند:

---

1. punctuations.

«مرد انسان مردنی درگذشتنی» به تتابع اضافات و با خود خواهد گفت مرد انسان یعنی چه ولی بعد از اندکی مراجعه و فکر مقصود سرکار را درخواهد یافت که این است: ـــ مرد، انسان، مردنی، درگذشتنی.» یعنی این کلمات اربعهٔ متقاربةالمعنی عطف به یکدیگرند و در عین اینکه هر کدام از آنها تفسیر مستقلی است برای کلمهٔ «مَرت»، از اجتماع آنها معاً و روی هم رفته اصل حاق معنی «مرت» بهتر دستگیر خواننده می‌شود، در فرهنگ آخر کتاب همه جا از مراعات این نکتهٔ جزیی غفلت ورزیده شده است، در فرهنگ‌های متقدمین که آن وقت نقطه و ویرگول و نحو ذلک رسم نبوده، درین گونه موارد همیشه و بلااستثناء واو عاطفه می‌افزوده‌اند که درست آن واو عاطفه کار ویرگول امروزی را انجام می‌داده است و می‌گفته‌اند مثلاً: «مَرتَ مرد و انسان و مردنی و درگذشتنی» و به این طریق مطلب به‌کلی روشن می‌شده است...[1]»

«فرهنگی که در آخر این ترجمه افزوده‌اید از کارهای بسیار مفید و یک دسته از لغات فارسی امروزه ریشه آنها بدین طریق به‌دست می‌آید[2] به‌خصوص که هم فرهنگ است و هم فهرست، زیراکه بیان کلمات را به صفحاتی که در آنجا به تفصیل صحبت از آن کلمات شده است حواله داده‌اید.»

«انتقاد دیگری که از طبری در مقدمهٔ کتاب صفحهٔ (ز ـ ح) فرموده‌اید و مسطورات او را «موهومات شرم‌انگیز و آلوده به تعصب» فرض کرده‌اید اگر اذن بدهید عرض می‌کنم که تا اندازه‌ای بی‌اساس است زیراکه طبری این مطالب را و جمیع مطالب تاریخ کبیر و تفسیر کبیر خود را به طرز روایت سماعی که در صدر اسلام تا قرن چهارم و پنجم بین علمای مسلمین معمول بوده است، از روایات مختلفه تلقی نموده است و یک کلمه بلکه یک حرف در آن روایات منقولهٔ مسموعه از خودش تصرفی یا جرح و تعدیلی یا زیاده و نقصانی نکرده است، و چون به ابن عباس و قتاده و عکرمه و وهب‌ابن منبه و اعمش و شعبی و مداینی و سایر روات و محدّثین معروف آن عصر معتقد بوده است و حُسن ظن بلیغ در حق آنها داشته است (مانند اعتقاد عموم عیسویان و عموم یهود و عموم هنود و غیرهم به روسای روحانی خود نه بیشتر و نه کمتر) هر روایتی راکه از آنها بلاواسطه یا مع‌الواسطه تلقی می‌نموده آن را عیناً بی‌کم و زیاد و مهما امکن با همان الفاظ و کلمات و حرکات و

---

۱. دیگر دربارهٔ نبودن فهرست اعلام تذکر داده‌اند و خود در حاشیه افزوده‌اند که آقای پورداود اطلاع داده‌اند در نظر دارند که در پایان جلد دوم مجموع فهرست‌های جلد اول و دوم را یک‌باره نقل کنند ـــ استاد همین کار را نیز کرده‌اند.

۲. استاد به آخر همهٔ کتاب‌های (تفسیر اوستا) فرهنگی افزوده‌اند.

سکنات مانند «گرامافون» برای مستمعین اعاده می‌نموده و املاء می‌کرده و ایشان می‌نوشته‌اند؛ حالا اگر سرکار توقع دارید که در مورد شت وخشور زرتشت به‌خصوص او می‌بایستی طریقهٔ روایت معنعن ادای عین مسموعات و مرویات خود را به کنار گذاشته برود از چپ و راست جویای صحت و سقم این روایت به‌خصوص که موضوع آن شت وخشور زرتشت بوده است بشود و از موبدان و دانایان زرتشتی استفسار کند که آیا هشام‌بن محمد کلبی (راوی اصل روایات زرتشت اوست، چنان‌که در اصل طبری عربی هست که بنده رجوع کردم ـــ و هشام‌بن محمد کلبی چنان‌که معلوم است از اشهر مشاهیر روات قرن دوم بوده است)، در خصوص شت وخشور زرتشت راست است و مطابق تواریخ و منقولات زرتشتیان است یا دروغ و موهوم است و تا کجای آن راست است و تا کجای آن موهوم، اگر فی‌الواقع سرکار این توقع را از طبری دارید باید عرض کنم که از اوضاع و مجاری امور آن عصر و طریقهٔ روایت و شدت وَرَع و تقوای روات و محدثین مشاهیر که عین یک مطلب را گاه تا ده مرتبه تکرار می‌کنند به‌واسطهٔ اینکه گاهی در یک کلمه با هم در نتیجهٔ اختلاف دو راوی اختلاف دارند تصوری کما هو حقه نباید داشته باشید والا ابداً چنین توقعی که به‌کلی خلاف عادات و رسوم و اوضاع آن عصر بوده است و وقوعش تقریباً از محالات است از طبری نمی‌داشتید.

اما میرخواند صاحب روضة‌الصفا و فضل‌الله قزوینی صاحب تاریخ معجم و امثال این مؤلفین متأخر که ابداً اسمشان را هم نباید برد زیرا که این اشخاص غالباً تهیدست و قلیل‌البضاعة از علم و فضل بوده‌اند و هر چه بزرگان علما مثل طبری و مسعودی و ابن‌الاثیر و غیرهم مسطور داشته‌اند ایشان آنها را عیناً به فارسی ترجمه کرده‌اند، دیگر توقع اجتهاد از طرف ایشان در صحت و سقم این‌گونه اخبار راجع‌به ملل قدیمه که به هیچ‌گونه وسایل مقایسه و تحقیق و انتقاد در خصوص آنها برای ایشان موجود نبوده است فی‌الواقع توقع بسیار بعید از اوضاع و آداب آن عصر است.[۱]»

انتقادات استاد علامه آقای قزوینی که در فروردین‌ماه ۱۳۰۸ خورشیدی ضمن نامهٔ فوق اظهار شده جمعاً از طرف استاد پورداود پذیرفته و مجری گردید و اصولاً به همین منظور از معظم‌له درخواست اظهار نظر کرده و خود در حاشیهٔ مکتوب (یشت‌ها، ج ۲) چنین نوشته: «عقیدهٔ ایشان را در خصوص جلد اول یشت‌ها ازین‌رو خواستار شده بودم تا آن را کار بسته در جلد دوم یشت‌ها خطاهای پیش خود را اصلاح کنم و تفسیر مجلدات دیگر اوستا را به طرزی خوش‌تر به مطالعهٔ هموطنان رسانم.»

۱. رک ص ح ـ یب از مقدمهٔ جلد دوم یشت‌ها.

آقای مجتبی مینوی در ضمن تقریظ و انتقاد از کتاب «گات‌ها» در مجلهٔ آینده[۱] چنین نوشته‌اند: «اما انتقادی که بر مؤلف فاضل داریم دو نکته است: یکی اینکه ایشان پس از اقرار به نقایص خط کنونی ما و قبول لزوم تغییر آن معتقد شده‌اند که نباید خط لاتین را گرفت بلکه پیشنهاد نموده‌اند که به خط اوستایی (دین‌دبیره) باید برگشت و با آن کتابت نمود و ما در این عقیده با ایشان موافق نیستیم و خط اوستایی را برای رفع احتیاجات ملت درین عصر کافی نمی‌دانیم.»[۲] اعتراض دیگر ایشان بر رسم‌الخط کلمهٔ «خرداد» بود. این‌گونه خرده‌گیری‌های جزیی و نظایر آن مانند استعمال جمع‌الجمع و برخی کلمات که در لسان تخاطب جاری است و گاه نویسنده تحت تأثیر زبان عموم قرار می‌گیرد و بلااراده آنها را به‌کار می‌برد ممکن است گاهی در نوشته‌های استاد دیده شود، ولی ایشان خود همواره به قبول حق اقبال دارند و برخی از کلمات راکه در مؤلفات پیشین خود به‌کار برده‌اند به خط خویش اصلاح و آنگاه توزیع می‌کنند و این نیز خود معروف حوصلهٔ علمی استاد است.

نتیجه

در پایان این مبحث خصایص سبک نگارش پورداود را در مواد ذیل تلخیص می‌کنیم:

۱. سادگی بسیار،

۲. به‌کار بردن جملات کوتاه و کامل (کمتر جملهٔ ناقص و مکمل به‌کار می‌برند).

۳. حتی‌المقدور کلمات پارسی استعمال می‌کنند، ولی در مورد لزوم از به‌کار بردن کلمات تازی پرهیز ندارند.

۴. در نوشته‌های خود کلمات مخصوصی مانند: پارینه (قدیمی = باستانی)، بهستان (=بیستون)، صحبت داشتن (= سخن راندن)، نامزد (= موسوم)، به بخشایش ایزدی پیوست (= به رحمت خدا رفت) و جز آن (= و غیره) به‌کار می‌برد.

۵. از تشبیه و استعاره و کنایه خودداری می‌کند.

۶. جنبهٔ تحقیقی مقالات وی کاملاً نظیر تتبعات استادان اروپاست.

۷. در لفاف عبارات مختصر معانی بسیار می‌گنجاند و به قول منتقد مجلهٔ آینده[۳]: «کتاب خود را مصداق (کم گوی و گزیده گوی چون دُر) قرار داده‌اند».

---

۱. سال دوم، شمارهٔ ۷، ص ۵۵۷.

۲. باید دانست که گات‌ها (چاپ اول) در سال ۱۳۰۵ خورشیدی منتشر شده و استاد خود نیز بعدها از این عقیده عدول کرده‌اند.

۳. سال دوم، شمارهٔ ۲، ص ۱۹۸ به امضای م.ع در اظهار نظر راجع به کتاب «ایرانشاه» تألیف پورداود.

۸. رشتهٔ تحقیقات پورداود شامل: فرهنگ[1]، لغت و ادبیات، تاریخ، آیین، آداب و رسوم ایران باستان است.

۱۰
استادی

«شایسته‌ترین خدمتی که می‌توانید برای ملتی انجام دهید این است که علم و ادب حقیقی را به افراد آن بیاموزید، نه آنکه ایوان خانهٔ آنان را به نقش و نگار بیارایید. ارواح عالی که در کلبه‌های فقیرانه اقامت دارند بر اشخاص سفله که در کوشک‌های رفیع ساکنند مرجح و مقدمند.»
«اپیکتتوس»

تدریس در هند

استادی پورداود شامل دو مرحله است:

در اوایل سال ۱۳۱۱ که دکتر رابیندرانات تاگور Dr. Rabindranath Tagore شاعر و فیلسوف هندی به همراهی دینشاه ایرانی به دعوت دولت ایران به ایران آمد ضمناً از دولت ما خواستار شد که استادی برای تدریس فرهنگ ایران به دانشگاه وی موسوم به Visva-Bharati واقع در شانتی نیکتان از محال کلکته اعزام دارند، پورداود در آن هنگام در اروپا بود، از طرف دولت به وی سفارش شد که به هند رود، او نیز ندای میهن را اجابت کرد و به هندوستان رفت. انتخاب ایشان بدین سمت مورد تقدیر مطبوعات ایران[2] و هندوستان[3] گردید.

از آذرماه ۱۳۱۱ تا اسفندماه ۱۳۱۲[4] در دانشگاه مزبور به تدریس شئون فرهنگ و تمدن ایران باستان پرداخت.

برنامهٔ دروسی که در دانشگاه یاد کرده داده‌اند در گراور صفحه مقابل (که اصل آن از طرف دانشگاه به چاپ رسیده) دیده می‌شود.

---

1. culture

۲. روزنامهٔ شفق سرخ مورخ ۳۱ امرداد ۱۳۱۱.

3. The Modern Review January 1933 - Pour-i - Dawood: A Scholar and Poet of Modern Persia, by M. Ishaq

۴. مطابق دسامبر ۱۹۳۲ تا مارس ۱۹۳۴.

تدریس در تهران

از سال ۱۳۱۶ که به ایران وارد شد در «دانشگاه تهران» به سمت استادی به تدریس اشتغال دارد.

پورداود در دو دانشکده تدریس می‌کند:

الف ـ از بدو ورود تاکنون در دورهٔ دکتری ادبیات پارسی (دانشکده ادبیات) به تعلیم دو موضوع ذیل «جداگانه» پرداخته:

۱) اوستا؛ ۲) فرهنگ ایران باستان

درس اوستا شامل بخش‌های زیر است:

۱. اوستا: توضیحات کامل راجع‌به اوستا و اجزاء آن ـــ وجه اشتقاق نام‌های کتب اوستا و فایدهٔ تحصیلات اوستایی.

۲. دستور اوستا: نقطه‌گذاری، ادغام، پیشوندها و پسوندها، حالات هشتگانهٔ تصریف.

۳. قرائت و ترجمه و تفسیر متون سادهٔ اوستا (نظیر مهریشت، وندیداد).

درس فرهنگ ایران باستان در نتیجهٔ تحقیقات نوین همه ساله متغیر است ـــ نمونه‌ای از این درس در سه سال: **سال تحصیلی (۱۹–۱۳۱۸)**: کهن‌ترین آثار کتبی ایران، خطوط ایران باستان، دروغ و راستی نزد ایرانیان (بنابر آثار اوستایی و پهلوی و سنگ نبشته‌ها و نوشته‌های مورخان یونان و روم)، اسلحهٔ تاریخی، درفش تاریخی کاوه، کشتن دیوان، پیشه‌وران ایران باستان، پرستشگاه‌های تاریخی ایران باستان (آذرگشسب، آذر فرنبغ، آذر برزین‌مهر)، **سال تحصیلی (۲۳–۱۳۲۲)**: آیین ایران باستان، مقام زن در ایران باستان، خانواده «پدر، مادر، فرزندان». **سال تحصیلی (۲۴–۱۳۲۳)**: اسلحه، اسب، نام‌های ایرانی، خروس، آیین ایران.

ب ـ از مهرماه سال تحصیلی ۱۳۲۲ تاکنون به تدریس «حقوق در ایران باستان» در دانشکدهٔ حقوق (کلاس سوم قضایی) پرداخته و مواضیعی که در این دو سال تدریس کرده‌اند به قرار ذیل است:

مآخذ و منابع حقوق ایران باستان، اصطلاحات حقوقی در ایران باستان، ریشهٔ برخی از واژه‌های قضایی، دادگستری به‌طور عموم (دادگاه، داتستان)، سزا، خانواده، ازدواج، فرزندخواندگی (ستری)، تقسیم اموال (ارث) و وَر (ordalie).



پورداود در دانشگاه ویسو بهاراتی

۱۱
سخنرانی

«من می‌خواهم سخن بدارم، اکنون گوش فرا دهید
بشنوید ای کسانی که از نزدیک و دور برای آگاه شدن
آمده‌اید، اینک همه‌تان آن را به خاطر بسپرید».
«گات‌ها، یسنا ۴۵، بند ۱»

پورداود در ایام تحصیل در پاریس و همچنین در سه سفر خود به هند در سالن‌های آموزشگاه‌های پارسی و غیرپارسی در شهرها و نواحی مختلف: پاتنه[1]، والتر[2]، نوساری[3]، برووده[4]، سورت[5]، بروچ[6]، اودواده[7] و غیره و نیز پس از بازگشت به ایران در سالن دانشکده‌های ادبیات و دانشسرای عالی، دانشکده حقوق، دبیرستان‌های انوشیروان دادگر و فیروزبهرام و احیاناً در رادیو تهران، در مواضیع مختلف ادب، تاریخ و آیین ایران باستان سخنرانی کرده است.

سخنرانی پورداود همواره جنبهٔ «خطابه»[8] دارد. بدین معنی که موضوع سخنرانی را پیش‌تر مورد تحقیق دقیق قرار داده، به سبک محققان اروپایی به‌صورت مقاله‌ای درمی‌آورد ــ در جلسهٔ سخنرانی عین مقاله را قرائت و در موارد لزوم توضیحات ضروری را از خارج ایراد می‌نماید ــ پورداود به لهجهٔ شمالی ــ که حاکی از لحن ساکنان زادگاه اوست ــ سخن می‌راند ــ آهنگش به هنگام ایراد خطابه رسا و جز در مورد ذکر توضیحات یکنواخت و در عین حال جذاب و مؤثرست.

پورداود آنجا که از عظمت ایران دیرین یا از تنزل شئون ایران کنونی سخن می‌راند تأثیر گفتارش به حد افراط می‌رسد ــ کسانی که در سخنرانی وی به‌عنوان (سوشیانس) در جلسهٔ روز آدینه ۳۱ شهریورماه ۱۳۲۳ در دبیرستان فیروزبهرام حاضر بودند نمونه‌ای از این نحوهٔ تأثیر را مشاهده کرده‌اند ــ بی‌شک این تأثیر مفرط ــ با وجود سادگی و بی‌پیرایگی گفتار ــ در نتیجهٔ ایمان اوست به آنچه می‌گوید. پورداود همواره می‌کوشد نور امید و فروغ ایمان را در دل شنوندگان برافروزد.

---

1. Patna
2. (Vizagsapatan) Waltair
3. Nowsari
4. Baroda
5. Surat
6. Baroch
7. Udvuada
8. Lecture

نمونه‌ای از سخنرانی‌هایی که در انجمن ادبی ایرانیان در پاریس ایراد کرده‌اند[۱]:

۱. فواید انجمن، ۱۲ آوریل ۱۹۱۲
۲. سجایای زبان ایران، ۲۷ آوریل ۱۹۱۲
۳. فواید علم (به شعر)، ۱۹ ژوئیه ۱۹۱۲
۴. شعر، ۲۵ ژانویه ۱۹۱۳

مجموعه‌ای از سخنرانی‌های پورداود در هند در کتاب (خرمشاه) تدوین شده[۲] و آن شامل سخنرانی‌های ذیل است:

۱. اودواده[۳]، ایرانشاه، معرفی آتش بهرام موسوم به ایرانشاه؛ در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۵ در ده (اودواده).

۲. **پیشوایان دین مزدیسنا**، معرفی روحانیان زرتشتی؛ در ماه ژانویه ۱۹۲۶ در آموزشگاه (آتربان) اندری[۴].

۳. **تقویم و فرق دین مزدیسنا**، در شناساندن گاه‌شماری ایران باستان؛ در ۲۱ مارس ۱۹۲۶ در کافهٔ باغ (بمبئی) برای انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی به ریاست دینشاه مهربان ایرانی ایراد شد و در پایان قصیدهٔ (فروهر داریوش[۵]) را قرائت کردند.

۴. **زبان فارسی**، معرفی زبان کنونی ایران، در ۲۱ مارس ۱۹۲۶ در سر کاوسجی هال[۶] برای ایران لیگ[۷] به ریاست فریدون دادا خانجی.

۵. **فروردین**، فروشی، توضیحاتی راجع‌به کلمهٔ (فروردین) و شرح (فروهران)؛ در ۲۲ مارس ۱۹۲۶ در سر کاوسجی هال (بمبئی) برای انجمن مودّت به ریاست موبد دانشمند پارسی دکتر جیوانجی مدی.

۶. **دروغ**، توضیحاتی راجع‌به دروغ در آئین مزدیسنا؛ در ۲۵ ژوئیه ۱۹۲۶ در آتش بهرام، پرستشگاه قدیم (بمبئی) به ریاست دستور بزرگ داراب پشوتن سنجانا.

۷. **ایران قدیم و نو**، معرفی ایران گذشته و نو ــ در ۲۴ اوت ۱۹۲۶ در پتیت هال[۸] شهر پونه[۹] به ریاست موبدان موبد دستور دکتر کیقباد معروف به سردار پونه.

***

۱. به نام Sèance Scientifique 8 Littéraire, donnée par les persans de Paris در سالن مخصوص Café Soufflet (طبقهٔ اول) در زاویهٔ بولوار Saint-Michel و کوچهٔ مدارس Ecoles منعقد می‌گردید.
۲. رک: آثار پورداود.
۳. دهی است در ۱۲۵ میلی شمال بمبئی.
۴. Anderi آموزشگاه فوق مخصوص دستوران و موبدان است.
۵. پوراندخت‌نامه، صص ۹۵-۹۴.
6. Sir Cawasji Hall
7. Iran League
8. Petit Hall
9. Poona

پورداود در سخنرانی‌های خود در هند همواره کوشیده است که جلال و شکوه ایران قدیم را به پارسیان بنمایاند و محبت آنان را نسبت به ایران فزون سازد و ایشان را به زیارت میهن مقدس و سکونت در آن وادارد. در سخنرانی خود در اودواده چنین گفته[۱]:

«آری به‌جاست که آتش مهرایران جاودان زبانه کشد ــ وطن قدیم شما قابل محبت است ــ وطنی است که وخشور زرتشت را در آغوش خویش پرورید و از پرتو وی آیین یکتاپرستی به جهانیان بخشید.

چنان‌که ایران سرچشمهٔ توحید است آبشخور سلطه و اقتدار هم هست: کورش هخامنشی در میان طوایف آریایی نخستین مردی است که اساس شهریاری بزرگ نهاد ــ ایران وطنی است که برای فر و شکوه پارینهٔ خویش از اوستای زرتشت و کتیبهٔ داریوش اسناد بسیار معتبری در دست دارد.

ایران وطنی است که در دورهٔ بدبختی و گرفتاری خویش باز جامعهٔ (جنس) بشر را فراموش ننموده از سینهٔ فرسوده و خستهٔ خویش صدها سخن‌سرایان و دانشمندان بزرگ مانند فردوسی و ابن سینا بسان گوهرهای تابناک به رسم ارمغان به جهان فرستاد.

ایران وطنی است که ایوان مداین آن درکنار دجله از طارم شکستهٔ خویش به زبان گله از گردش روزگار گویانست:

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
بر قصر ستمکاران گویی چه رسد خذلان؟!

ایران وطنی است که هنوز آتش غیرت و مردانگی آن خاموش نشده است، فقط از حوادث روزگار، خاکستر تیرهٔ ذلت روی سرخ‌فام آن را پوشیده، هر وقت که باد مساعدی وزید و گرد از روی آن برخاست دگرباره زبانه کشیده، حرارت دیرینهٔ خویش بروز خواهد داد، هیجان ملی در آغاز مشروطه ایران بهترین دلیل زنده بودن این آتش است.

شما فرزندان! باید بکوشید که زبان چنین وطنی را درست فراگیرید و به این وسیله به آتش عشق ایران مدد دهید، درکار دنیا شگفتی نیست که اگر روزی پیش آید شما را دگرباره به سرزمین نیاکانتان کشاند ــ باید طوری کنید که بتوانید با زبان «حافظ» درجهٔ وفاداری خود را به ساحت مقدس مادر وطن عرضه دارید...»

---

۱. خرمشاه، ص ۱۸ به بعد.

۱۲
خوی پورداود

«عشق ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود»
«حافظ»

«در کودکی بسیار ناآرام بودم. باید همین سرکشی طبع باشد که مرا به دگرگون حرف زدن کشاند... اگر اتفاقاً در میان خوانندگان این مقال کسانی باشند که نگارنده را از نزدیک شناخته باشند و آرامشی در بنده سراغ داشته باشند، این آرامش پس از مسافرت بغدادست. تا آن روز حاجی‌زاده بودم، سرد و گرم روزگار را آنچنان‌که باید نچشیده بودم. به‌خصوص نمی‌دانستم اهریمنان ممکن است به‌صورت آدمی درآیند و آرزویی جز پول و دروغ و فتنه و چاپلوسی نداشته باشند و میهن‌پرستی نزد آنان بازیچه‌ای بیش نباشد، یا به عبارت دیگر وطن‌پرستی کسب و کارشان باشد، برای به‌دست آوردن مایهٔ زندگی...[۱]» تازه معنی گفتار کنفوسیوس را درک کرد «از اینکه میان مردم معروف نیستید غمگین مباشید، از این اندوهگین باشید که چرا مردم را نمی‌شناسید.»

با این حال پورداود، در زندگانی عادی بسیار ساده و زودباورست. در معاملات متعارف همواره مغبون می‌شود، کسانی که با او از نزدیک در تماسند از فرط سادگیش متعجبند. گویا ساده‌ترین امضاها امضای پورداود باشد بدین شکل: (پورداود)

هیچگونه تظاهر در عمل او مشهود نیست. آنچنان‌که هست ظاهر می‌شود. گویند یکی از آمریکاییان به (کرنویل شارب) نوشته بود: «به سبب اعتمادی که به خصال پسندیدهٔ شما دارم یکی از فرزندانم را به نام خانوادهٔ شما نامیدم.» کرنویل در پاسخ نوشت: «خواهشمندم این قاعده را که دستورالعمل آن خانواده‌ای است که پسرتان را به نام آن نامیده‌اید، به او یاد بدهید: سعی کن تا آن‌گونه که هستی ظاهر شوی.»

پورداود با کمال سادگی نوشته است: «بنده امروز نه شاعرم و نه نویسنده.[۲]» ــ اگر گفتهٔ یونگ راست است که «بزرگ‌ترین سرمایهٔ آدمی توانگری و دانایی نیست، بلکه خوی خوش است.» پورداود دارای بزرگ‌ترین سرمایهٔ بشری است.

وی به‌ویژه از غیبت و دورویی و فریب و تملق، سخت متنفر و بیزار است ــ با آنکه به معاشرت نیکان رغبت بسیار دارد باز برای آنکه با دارندگان این‌گونه صفات ــ که شمارهٔ

---

۱. نامهٔ امید، دورهٔ دوم، شمارهٔ ۳۳، مقالهٔ پورداود.
۲. نامهٔ امید، شمارهٔ ۳۳، مقالهٔ پورداود.

آنان کم نیست ــ روبرو نشود، کمتر مراوده دارد. همواره مستعدان را تشویق و از متظاهران پرهیز می‌کند.

به هنگام تدریس آنچه را که نمی‌داند صریحاً اعتراف می‌کند و در آنچه که شک دارد با قید تردید بیان می‌نماید و در هر دو حال، موضوع پرسش را یادداشت می‌کند و پس از تحقیق در آن نتیجه را به دانشجو باز می‌گوید. آری به قول «شامفور» فرانسوی: «نخستین قدم حکمت و انصاف، اقرار کردن به جهل و عدم اقتدار است در ادارهٔ اعمالی که انسان انجام آنها را متقبل می‌شود.»

پورداود از «لذت بی‌آلایش دانش»[۱] شاداب است ولی مستی علم، که کمتر دانشمندی است دچار آن نگردد، در پورداود اگر نگوییم نیست باید بگوییم بسیار کم است. با تحقیقات گرانبهایی که در کتاب گات‌ها کرده در کمال صراحت به دانشجویان خود بارها تذکر داده است که آن را در روزگار جوانی و تحت تأثیر نامجویی نگاشته و از این جهت خطاهایی بدان راه یافته است. این خیال تا آن حد در وی قوت گرفت که مدت دو سال تمام در برلین، شب و روز، حتی ایام تعطیل خود را صرف تجدید نظر تام و تدوین مجموعه‌ای کامل‌تر از گات‌ها کرد.

استاد توانسته است «آرامش باطنی» خود را حفظ کند، چه دانسته که: «در این دنیا تنها یک خوشبختی است: صلح درونی و سینه‌ای که دوش‌های آن از بار سنگین خطا آزاد باشد.[۲]» آقای هانری کربن[۳] خاورشناس فرانسوی که اخیراً به تهران آمده‌اند، پس از چند جلسه مصاحبه دربارهٔ ایشان چنین گفته‌اند: «پورداود مانند کانونی است که همه را روشن‌دل و زنده نگه می‌دارد.»

اگر عواطف و احساسات پورداود را ممکن بود در بوتهٔ تحقیق به مرحلهٔ تحلیل درآورد، و اجزاء متشابه را به یکدیگر پیوست، بدون شک همهٔ آنها به دو منشاء بازگشت می‌کرد: نخست میهن‌پرستی مفرط، دوم علاقهٔ تام به خانواده.

میهن‌پرستی

علاقهٔ وافر پورداود به ایران باستان و کلیهٔ شئون آن از آیین، تاریخ، ادب، رسوم، قوانین، ابنیه شاهنشاهان، نامداران و دلیران، سنگ نبشته‌ها، هنرهای زیبا و غیره همچنین تبرایی که از عرب و ترک در نوشته‌های خود نشان می‌دهد و آثار غرور ملی که در تألیفاتش

---

۱. «لذتی که از علم حاصل می‌شود بی‌آلایش است». افلاطون

۲. گفتار (گریل پارتزو).

3. Henry Corbin

بارزست و تمایل به پارسی‌نویسی (بی‌شایبهٔ لغات بیگانه) و انتشار تفاسیر اوستا و تحقیقات تاریخی و لغوی وی، همه مرهون یک سجیهٔ اوست: میهن‌پرستی.

پورداود در این مرحله سراپا تسلیم احساسات است[۱] و حتی لغت «میهن» نزد او مقدس و محترم است. مقاله‌ای مشروح در مجلد ایران امروز بدان اختصاص داده و چنین نوشته است[۲]:

«ما هم می‌توانیم سراسر ایران را خانهٔ بزرگ مشترک دانسته میهن خودمان بدانیم یا دودمان پدران و مادران و کاشانهٔ نیاکان ــ بی‌گفتگو به لغت وطن که به معنی آغل و آخورست برتری دارد، زنده کردن این‌گونه واژه‌های کهنسال که در طی هزاران سال در جزء نماز و سرودهای مینوی در سر زبان‌های نیاکان دلیر و پارسای ما بوده مایهٔ خوشنودی مزدا و روان جاودانی ایران است.»

دربارهٔ منشاء علاقهٔ خود به مطالعات و تصنیفات راجع‌به ایران کهن چنین نوشته[۳]:

«این بندهٔ کم‌مایه را از خردسالی، بدون مشوق، میلی به دانستن اوضاع ایران قدیم افتاد و به‌تدریج این ذوق چنان در وی رگ و ریشه گرفت که مطالعهٔ کتب راجع‌به ایران باستان را به مطالعهٔ کتب دیگر برتری داد به‌خصوص در میان این کتب مسایلی راجع‌به مزدیسنا یعنی دین زرتشتی بیش از همه توجه او را به خود کشید سال‌های دراز در تفرّج این گلزار پر شکوفه و بهار گذشت و همیشه آرزوی آن داشت که گلی به رسم ارمغان فرستد و از گلزار مزدیسنا به روی هموطنان روزنه‌ای گشاید و آنان را از شنیدن سرودهای مقدس اوستا و نیایش‌های نیاکان پارسا خوش و خرم سازد.»

ذکر و فکر او همواره میهن است: «تا عشق و علاقه به وطن نداریم و به شرافت زندگی معتقد نیستیم، برای آبادی مرز و بوم و بهبودی حال خود نخواهیم کوشید.[۴]»

قصیدهٔ وی به مطلع:

یکی گیتی، یکی یزدان پرستد یکی پیدا، یکی پنهان پرستد[۵]

حاکی از احساسات پرشور میهن‌پرستی اوست آری: **جوان پارسی ایران پرستد.**

پورداود، در همان ایام جنگ جهانگیر (۱۹۱۴)، همان‌گاه که دولت تزاری در استعمار ایران می‌کوشید، در نامهٔ رستخیز چنین گفت[۶]:

---

۱. رک عنوان (داوری دانشمندان) قضاوت استاد علامه آقای قزوینی.
۲. ایران امروز، سال دوم، شماره ۱۰.
۳. یشت‌ها، ج ۲.
۴. یسنا، ج ۱.
۵. رک عنوان: شاعری.
۶. پوراندخت‌نامه، صص ۲۷-۲۴.

جور و بیداد فراوان و فزون دید این ملک　　ستم و کینهٔ اسکندر دون دید این ملک

دشت‌وهامون زعرب‌غرقه‌به‌خون دید این‌ملک　　ظلم چنگیز ز اندازه برون دید این ملک

گنبد و کاخش ز آسیب نلرزید ارکان

امپراطور ستم کیش ایا قیصر روس!　　ای که شد کوکب خلقی ز جفایت منحوس!

شرم بنمای ز دارا و جم و کیکاوس!　　اگرت هست سر مویی ننگ و ناموس

بی‌ادب دست مبر زی عَلَم نوشروان!

ما به فرمان و به حکم سیهت تن ندهیم　　رخنه در خانهٔ خود دیو و هریمن ندهیم

غول بی‌سیرت در معبد مسکن ندهیم　　جغد ویرانه گزین راه به گلشن ندهیم

روستایی نگزینیم به جای شاهان

به کنشت و به کلیسا و به یزدان سوگند　　به اوستا و به تورات و به قرآن سوگند

به چلیپای سر زلف عزیزان سوگند　　به شهیدان به خون خفتهٔ ایران سوگند

که جز از روسیهی بهره نبینی ز میان

چند نازی به سپاه و عَلَم و توپ و قزاق　　صد سلح‌پوش نیرزد سر مویی ز وفاق

رسد آن روز ز یاریّ خدای خلاق　　تلخ سازندت از کردهٔ خود کام و مذاق

تیغ غیرت بکشد کیفر اهل ایران

علاقه به خانواده

اما علاقهٔ خانوادگی پورداود نیز بر پایهٔ میهن‌پرستی استوار شده ــ یگانه فرزند خود را به عشق ایران پرورده و دیوان خود را به نام او نامیده گوید[۱]: «به امید آنها این دیوان در آینده برای دختربچهٔ خردسالم مشوق آموختن زبان پارسی باشد و مهری از ایران در دلش تولید کند آن را به اسم او (پوراندخت‌نامه) نام نهاده و به او تقدیم کردم.»

و بعدها نیز زبان و ادب پارسی را به وی آموخت. پوراندخت در کلاس‌های پدر بزرگوارش در درس اوستا و سخنرانی‌های او حاضر می‌شود و از گفتارش دربارهٔ ایران باستان همواره استفاده می‌کند.

آرامش و صفای محیط خانوادهٔ استاد سرمشق تربیت خانوادگی هم‌میهنان ما می‌باشد ــ عمل پورداود در زندگی خانوادگی مصداق این قول فیثاغورث است: «در فرزندی خوب، در برادری درست، در شوهری با ملاطفت و در پدری نیکو باش.»



۱. پوراندخت‌نامه، ص ۱۴.

پورداود این سجایای عالی را مدیون تربیت اخلاقی است. گوستاو لوبون حکیم اجتماعی فرانسوی گفته:

«ملت‌هایی که فهمیده‌اند که تربیت اخلاقی مافوق تربیت دماغی است، از ملت‌های دیگر که هنوز این حقیقت را درک نکرده‌اند بیشتر و برترند. دانشگاه‌های کشورهای لاتین هنوز این حقیقت را درک و عملی نکرده‌اند!»

۱۳
عقاید

«سر مرا بشکن سخنم را بشنو»
(مَثَل یونانی)

باید دانست: «موجود آثار فکری، تنها فکر نیست. هیأت مجموعهٔ انسان در تولید این آثار با همدیگر اتفاق مشترک دارند. طبیعت، تربیت، طرز زندگانی؛ فضایل و ملکات نیکو؛ قبایح عادات، همهٔ اقسام روحی و فعلی انسان، در چیزهایی که می‌اندیشد و می‌نویسد، اثری آشکار از خود به یادگار می‌گذارند.[۱]»

ادبیات ایران باستان

پورداود مانند «دوما» معتقد است: «تاریخ ادبیات یک قوم قبالهٔ ملیت و سند استقلال آن به‌شمار می‌رود» ادبیات مزدیسنا که متعلق به دورهٔ مجد و عظمت و شکوه و جلال ایران است دیدگانش را خیره کرده است، در دیباچهٔ یشت‌ها چنین نگاشته[۲]: «هیچ ارمغانی را گرانبهاتر از آن ندیدم که سرودهای مقدس کتاب کهن را ـــ همان سرودهایی که در طی چندین هزار سال از زبان نیاکان نامدار ما از مرز و بوم ایران برخاسته، به عالم بالا، به گرزمان برین می‌رسید ـــ به زبان امروزی ایران درآورده به گوش عموم فرزندان آن خاک برسانم...: نه آنکه فقط از مطالعهٔ این نامه به ره و رسم نیاکان خود پی برده، جویای اخلاق پاک رادمردان عهد کهن خواهیم شد؛ بلکه امیدواریم که از انتشار این کتاب ضمناً خدمتی به ادبیات و زبان و تاریخ ایران هم کرده باشیم.»

پورداود در راه این عقیده مدت سی سال از عمر خود را صرف کرده است ـــ ثمرهٔ این مجاهدت طولانی یک رشته تألیفات گرانبهاست که در عنوان (آثار پورداود) ذکر خواهد شد.

---

۱. تن، نویسندهٔ متفکر فرانسوی.　　۲. یشت‌ها، ج ۱.

فرهنگ

پورداود همواره در فرهنگستان ایران مدافع فرهنگ و ادبیات ایران باستان بوده بـه ایـن عنوان شناخته شده است.

در دیباچهٔ خرمشاه، در سال ۱۳۰۵ چنین نوشته[۱]: «بی‌شک از پرتو هـمین مـعارف است که ایران ما روی نجات خواهد دید... چندی پیش از این گمان می‌کردند که با داشتن قشون معظمی ایران از این پستی بلند خواهد شد اینک آن را داریم و می‌بینیم که باز همانیم که بودیم؛ مقصودم این نیست که لشکر لازم نیست البته آسایش و امنیتی که امروز در ایران ماست از پرتو آنست ولی با داشتن آن به چیز دیگر نیز محتاجیم. ممکن است هم روزی از خیابان‌های چرکین تهران[۲] با اتومبیل مـرسدس Mercedes بگـذریم و در وقت لزوم از تهران تا اصفهان با آئرپلان یونکرس Yunkers حرکت کنیم و با دوستان خود به تـوسط تلفن سیمنس Siemens صحبت بداریم، ولی باز وحشی باشیم و نیز ممکن است روزی با داشتن سرمایه و اجازهٔ همسایگان سراسر ایران را مثل اتازونی خط آهن بکشیم آیا شعور آن مسافری که از انزلی[۳] تا بندر بوشهر در مدت سه روز می‌رود زیادتر خواهـد شـد از شعور کسی که همین راه را در مدت سه ماه با شتر خویش می‌پیماید؟ الکتریک و گـاز و تلگراف بی‌سیم، حتی چندین کشتی جنگی در دریای خزر و خلیج‌فارس و انواع و اقسام کارخانه و صنایع همه لازم است ولی مدرسه لازم‌تر است فرضاً هم که تمام وسایل زندگانی اروپا را در ایران جمع کنیم و با نداشتن سواد و ندانستن راه استعمال همه آنها را به ضد خود به کار خواهیم برد ــ آدم بی‌معرفت تمام آنها را ممد هرزگی و تنبلی خود خواهد دانست...»

تمدن اروپا

در دیباچهٔ یسنا نویسد[۴]: «یکی از شروط ترقی و رستگاری، پذیرفتن دانش و هنر دنیای متمدن کنونی است چون آنها مختص به قول و مملکتی نیست و نتایج کوشش چندین هزار سالهٔ اقوام کهن و نو دنیاست، در کمال فروتنی از دست هر که باشد باید بپذیریم و خود را فرزند برازنده و حق‌شناس این میراث بشر بشناسانیم. اما به رسیدن این میراث نباید چشم ما خیره گشته، دیگر ملیت خود را نبینیم و از میراث مقدسی که مستقیماً از نیاکان پارسا و دلیر و سخنور ما به اسم آیین و تاریخ و ادبیات برای ما به‌جا مانده روی گردانیم و چیزی شویم مصداق گفتهٔ فردوسی:

---

۱. صص ۱۰-۹.

۲. البته وضع آن روزی تهران (سال ۱۳۰۵) را هم باید در نظر گرفت.

۳. بندر پهلوی.

۴. ج ۱، صص ۲۱-۲۰

از ایران و از ترک و از تازیان　　نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان و نه ترک و تازی بود　　سخن‌ها به کردار بازی بود»

بازگشت ادبی

پورداود دربارهٔ یکی از وظایف ادبیات معاصر ایران چنین معتقد است[۱]: «ایرانیان جنساً اهل ذوق می‌باشند و زبان فارسی دریای بیکرانی است از لغات و تعبیرات و اصطلاحات و از شعرای متقدم که در هر رشته از رزم و بزم و افسانه و فلسفه و اخلاق و تصوف منظومات بسیار مانده است راه‌ها ساخته و پرداخته می‌باشد، فقط راهروان بعد را برای پیمودن این راه‌های بلند و فراخ توشه‌ای از علم و معرفت و توجهی به ایران قدیم لازم است بشود تا به زودی از احیای ملیت ایران و سنت کهن یک عهد تجدد یا رنسانس Renaissance گل‌ریز و طرب‌خیزی به ما روی آورد» ــ استاد در ترویج این عقیده مصرّ و کوشا است و خود با انتشار اشعاری از قبیل مثنوی (جم)، قصیدهٔ (فروهر داریوش) و منظومهٔ (یزدگرد شهریار) و غیره، نمونهٔ این نهضت ادبی را نشان داده ــ به همین منظور پس از انتشار گات‌ها؛ دینشاه ایرانی مقاله‌ای تحت عنوان (قابل توجه ادبای ایران ــ مسابقهٔ ادبی) جداگانه منتشر و در آن از گویندگان معاصر درخواست کرد: «چه خوب است که هر یک از شعرای فاضل ایران به اندازهٔ قوهٔ خویش طبع‌آزمایی نموده، مندرجات آن را به رشتهٔ نظم کشد همان‌طوری که فردوسی به‌واسطهٔ اشعار خود روح شجاعت و مردانگی و فتوت ایرانیان قدیم را زنده کرده است، سزاوار است که یکی از شعرای این قرن ما نیز روح مروت و غیرت و تقوای نیاکان ما را از ترجمهٔ منظوم گات‌ها زنده کند و یک یادگار برازنده و زیبایی از خود بگذارد[۲]».

***

پورداود تمثال (آزادی‌خواهی) است. شور جوانی و عشق به میهن و آزادی‌خواهی او را در زمرهٔ مشروطه‌طلبان (اوایل مشروطه) وارد کرد و تا آنجا که توانست قدماً و قلماً به این فکر یاری نمود ــ انتشار دو روزنامهٔ (ایرانشهر) و (رستخیز) و میتینگ پاریس و همراهی با مهاجران ایرانی همه در این راه بود.

پورداود در همه مظاهر زندگی آزادانه رفتار می‌کند صراحت لهجه‌ای که در ابراز عقاید خود دارد بارها نام و زندگی خویش را در راه آن مایه گذاشته است.

---

۱. پوراندخت‌نامه، صص ۱۰-۹.
۲. مقالهٔ فوق، چاپ (چاپخانهٔ هور، نمرهٔ ۳۶ گوالیه تانگ، بمبئی، هندوستان).

استاد از درویشی و دریوزگی بی‌نهایت متنفر است. در دیباچهٔ یسنا نوشته[1]: «چه فرخنده شراری است شور و غرور ملی که خرقهٔ پوسیدهٔ درویشی و قلندری را بسوزد.» و همواره این نکته را در درس‌ها و سخنرانی‌های خود یادآوری می‌کند.

پورداود در قصیدهٔ (بزرگ‌ترین گناه ـــ تعداد زوجات[2]) به مطلع:

هان پسر پاکزاد! بشنو از من   عزت خود را و ملک می‌دان از زن

سخت از این شیوهٔ ازدواج، که در کشورهای خاورزمین رایج است انتقاد می‌کند.

استاد در عین حال که در آیین ایرانیان پیش از اسلام ـــ که موضوع تحقیقات اوست کار می‌کند ـــ دین حنیف اسلام را مقدس می‌شمرد و به همهٔ ادیان احترام می‌گذارد و معتقد است که «هفتاد و دو ملت» را باید «عذر نهاد» و ایرانیان دارای هر دینی باشند همه باید متحد شوند:

گر مسلمان و نصاری و گر از زرتشتیم   لیک از یک پدر و یک نسب و یک پشتیم
بر کف میهن پنداری پنج انگشتیم   تا که جمعیم به دندان اجانب مشتیم
ور پراکنده و فردیم، شکار آنان[3]

۱۴
اهمیت و شهرت

«اصحاب قلوب عالیه برای شرف و آبرومندی می‌کوشند آنان را امیدوار کردن و بدین آرزو نرسانیدن کاری زشت است. همهٔ آلام و اضطراب‌های بیشتر با این دارو درمان‌پذیرست.»
«فردریک بزرگ»

پورداود، پیش از بازگشت به ایران در اروپا و هندوستان بیش از میهن خود شهرت داشته و اینک پس از هفت سال اقامت مجدد در این کشور، هم‌میهنانش به ارزش معنوی وی پی برده بیش از پیش از محضر او استفاده می‌کنند.

تازه بیست‌وپنج بهار از زندگانی پورداود گذشته بود که ادوارد براون دربارهٔ او چنین نوشت[4]:

---

۱. ج ۱، ص ۲۰.
۲. پوراندخت‌نامه؛ سخنوران دوران پهلوی؛ سخنوران ایران در عصر حاضر.
۳. از مخمس (دریای سفید) پوراندخت‌نامه، ص ۲۶.
۴. «مطبوعات و شعر ایران نو»، ص XVIII.

«وی جوانی است در حدود بیست‌وپنج ساله ـــ فرانسه را در بیروت (سوریه) آموخته و اکنون حقوق را در پاریس می‌خواند؛ در آنجا وی به تأسیس «انجمن دانش و ادب ایرانیان پاریس» کمک و جداً از آن حمایت می‌کند...»

دانشمند فید ج. گ. نریمان در دیباچهٔ انگلیسی گات‌ها نوشته[۱]: «تصور می‌کنم من پورداود را ـــ به مناسبت شهرت نام و آثارش ـــ به‌ویژه به جهت اهمیتی که استاد فقید ادوارد ج. براون استاد کمبریج برای آنها قایل بود؛ پیش از بسیاری از همکارانم که به ایران علاقمندند شناخته‌ام».

در عنوان (استادی) گفته شد که تاگور فیلسوف معاصر هند توسط دولت ایران ازو دعوت کرد که در دانشگاه وی در شانتی نیکتان تدریس نماید ـــ در روز ورود وی به (ویسو بهاراتی)، راتین‌درانات Ratindranat پسر تاگور به همراهی استاد سانسکریت دانشگاه که (شاستری) خوانده می‌شود، پورداود را در ایستگاه شهر بلپور Bolpor پذیره شدند و ایشان را تا دانشگاه مشایعت کردند؛ بلافاصله به حضور فیلسوف و شاعر هندی رسیدند. پس از مراسم معرفی به معیت تاگور سوار اتومبیل شده در صحن دانشگاه پیاده شدند. گروهی انبوه از دانشگاهیان و کسان دیگر که از بلپور و نواحی مجاور آمده، در آن میدان موسوم به (زیر درختان انبه) اجتماع کرده بودند ـــ در آنجا تپه‌ای مصنوع به ارتفاع یک متر ساخته بودند که به نقوش هندی با حبوبات مانند عدس، لوبیا، باقلا، گندم و برنج منقوش بود و دور آن، این بیت خواجه را نگاشته بودند:

رواق منظر چشم من آشیانهٔ توست　　کرم نما و فرود آکه خانه خانهٔ توست

استاد را در وسط تپه بر روی صندلی جلوس دادند. رابیندرانات تاگور روبروی ایشان ـــ بیرون از تپهٔ مزبور ـــ نشست[۲]. بلافاصله به اشارهٔ وی دو تن برخاستند: (مانیلال پاتل) استاد سانسکریت[۳] با یک تن از دانشجویان خود (که گجراتی و شاعر بود) از ریگ ودا ـــ کتاب مقدس برهمنان ـــ سرودی خواندند. سپس به اشارهٔ تاگور دو تن دیگر از هندوان برخاستند و سرودی از اوستا خواندند. آنگاه اجازه دادند گروهی سرودی از خود تاگور (به زبان گجراتی) توأم با موزیک دلکش بسرایند، پس از آن به دستور وی (ضیاءالدین استاد ادبیات پارسی) خطابه‌ای به پارسی (خطاب به پورداود) ایراد کرد.

---

۱. گات‌ها (چاپ اول)، صص ۷۷-۷۱.

۲. باید دانست که رابیندرانات تاگور به اصول تشریفات و آداب و مراسم بسیار معتقد بوده است.

۳. استاد مزبور تحصیلات خود را در آلمان به انجام رسانیده و شاگرد گلدنر از استادان معروف بود.

پس از همه خود تاگور برخاسته به زبان انگلیسی خیرمقدم گفت، سپس از تپه گذشته و عین خطابهٔ خود را تقدیم استاد نمود ــ در این هنگام طوق گلی به (شاستری) دادند و وی آن را به گردن پورداود انداخت آنگاه استاد، به زبان انگلیسی از محبت‌های دانشگاهیان و مؤسس دانشگاه تشکر کرده، پاسخ مفصل را به روز آینده موکول نمودند. روز بعد در سالن بزرگ سرای تاگور ــ که دانشگاهیان اجتماع کرده بودند ــ خطابه‌ای به زبان انگلیسی ایراد کردند و از اینکه به هنگام مسافرت تاگور به ایران ایشان در آلمان بودند و نتوانستند به زیارت وی نایل شوند اظهار تأسف کردند و اظهار داشتند گویا تقدیر چنین بود که این جریان به بهترین وجهی جبران شود، بدین معنی که با عنوان (استادی دانشگاه) از مصاحبت شاعر و فیلسوف نامی هند برخوردار و سرافراز گردد.

در نوروز همان سال تاگور آگاه شد که استاد درصدد است به‌عنوان جشن نوروز از دوستان دعوتی کند، ازین رو دستور داد که جشن نوروز در سالن مخصوص سرای خود وی برگزار شود.

در سالنی وسیع که با سنگ مرمر پوشیده بود؛ یکی از نقاشان معروف هند به نام بُس Boss با رنگ و روغن؛ در محیط دایره‌ای بروج دوازده‌گانه را ترسیم کرد، در هر برجی چراغی برافروختند و در وسط دایره چراغی بزرگ استوار داشتند ــ متن دایره به نقوش مختلف هندی مزین بود ــ مهمانان پورداود در این سالن پذیرایی شدند و پس از پایان مراسم، تاگور خود در جنب استاد نشسته، پس از تهنیت لایحه‌ای که به خط خود با جوهر قرمز[۱] نگاشته بود تقدیم استاد کردند.

تاگور تا زنده بود مراودهٔ خود را با پورداود حفظ کرد و به‌ویژه ایام عید نوروز همواره نامه‌ای به‌عنوان تبریک به مشارالیه می‌نگاشته. یک قطعه عکس آن استاد شعر و فلسفه موشح به امضای خود او زینت‌بخش کتابخانهٔ پورداود است.

کنگرهٔ هند

هفتمین کنگرهٔ شرقی هند All India Oriental Conferance که هر پنج سال در یکی از استان‌های هند تشکیل می‌شود در دسامبر ۱۹۳۳ تحت ریاست عالیهٔ مهاراجه Sir Sayaji Rao III در بارووده Baroda تشکیل شد و نطق افتتاحی را مهاراجه شخصاً ایراد کرد؛ در این کنگره علاوه بر عضویت پورداود در شعبهٔ «اوستا» که به ریاست دانشمند پارسی

---

۱. نشانهٔ احترام.

تارپوروالا دایر گردید و استاد خطابه‌ای به‌عنوان «مراجعاتی چند در خصوص آیین بودا در ادبیات و تاریخ ایران Some references about Buddhism in iranian literature and history» ایراد کرد، خود ریاست شعبهٔ «پارسی و عربی» کنگره را داشت ــ نام اعضاء این شعبه و عنوان سخنرانی‌های آنان به قرار زیر است:

۱. پورداود (رئیس): «نطق افتتاحی»

۲. دیوان بهادر جاوری: «بعضی نظریات دربارهٔ مرآت احمدی»

۳. پرفسور بهاروچا: «بحث دربارهٔ شاخ نبات»

۴. دکتر محمد اقبال: «مجموعه‌های معتبر رباعیات خیام»

۵. عبدالله جغتای: «هندوستان در معماری چه چیز به آسیای مرکزی دورهٔ اسلامی مدیون است؟»

۶. دکتر عبدالحق: «تاخت و تاز عباسیان در قلمرو رومیان که در دیوان ابوتمام منعکس است.»

مجموع این سخنرانی‌ها و خطابه‌های کلیه اعضای کنگره در کتاب:
He Seventh All Oriental Conference - 1935 - Oriental stitute. Baroda
به چاپ رسیده است[1].

یزشن

دیدن اجرای مراسم مذهبی مزدیسنا که به نام «یزشن» خوانده می‌شود برای غیرزرتشتی به کلی ممنوع است مگر آنکه استثنائاً به بعضی از متخصصان فرهنگ مزدیسنا اجازه داده می‌شود؛ چنان‌که تاکنون فقط برای چهار تن غیرزرتشتی این تشریفات معمول گردیده:

نخست در حدود ۶۰ سال قبل برای خاورشناس آلمانی هوگ Haug، سپس برای بانوی خاورشناس فرانسوی منانت Menant آنگاه برای خاورشناس امریکایی جکسن Jackson و چهارم برای آقای پورداود ــ حتی خاورشناس و استاد معروف فرانسوی دارمستتر نیز در مدت اقامت طولانی خویش در هند از دیدن این مراسم محروم ماند و بانو منانت نیز همهٔ مراسم را ندید ــ پورداود خود در این باره چنین نوشته[2]:

«بنا به درخواست دوست محترمم آقای دینشاه ایرانی «دستور آنجا [ایران اودواده]:

---

۱. سخنرانی‌های شعبهٔ «پارسی و تازی» در صفحات ۸۸۳ تا ۹۲۲ درج شده است.

۲. خرمشاه، صص ۱۷-۱۵.

دستور فیروز و دستور کیوجی مرا به دیدن یزشنه مفتخر نمودند، یزشنه آداب و رسومات دینی است که با سرود اوستا به جای آورده می‌شود.

در حیاط ایرانشاه[۱] گروهی از موبدان با دو دستور حضور داشتند از طرفی در آتشدان چوب صندل و لبان می‌سوخت و از طرف دیگر در «اورویشگاه» ظروف آب برای غسل و تطهیر گذاشتند ــ دو موبدی که از سر تا پای سفید پوشیده و از هر حیث پاک و ساده بودند پنام[۲] آویخته برسم[۳] به دست گرفته به تطهیر و تهیهٔ هوم[۴] پرداختند، یکی از آنان «زوت» و دیگری «راسپی» گردید ــ در رسومات مذهبی همیشه دو موبد لازم است، زوت و راسپی دو رتبهٔ دینی است، این دو موبد گهی با هم و گهی جدا، اوستا را با آهنگ مخصوصی از بر خواندند. آنچه در سال‌های دراز در کتب خوانده و مشتاق دیدن بودم بالاخره در مرکز روحانیت مزدیسنان مشاهده نمودم. کلیهٔ آداب و رسومات مذهبی کنونی از عهد ساسانیان و بسا پیش‌تر از آن زمان باقی مانده است، به‌خصوص از شنیدن سرود اوستا که راز و نیاز پیغمبر ایران زرتشت است با خدای یگانهٔ خویش اهورا مزدا بسیار شادمان شدم ــ در مدت یک ساعت که تشریفات طول کشید عهدهای سرافراز ایران از کورش بزرگ تا به روزگار سیاه یزدگرد سوم یک‌یک از خاطرم گذشت و شعر فردوسی به یادم افتاد:

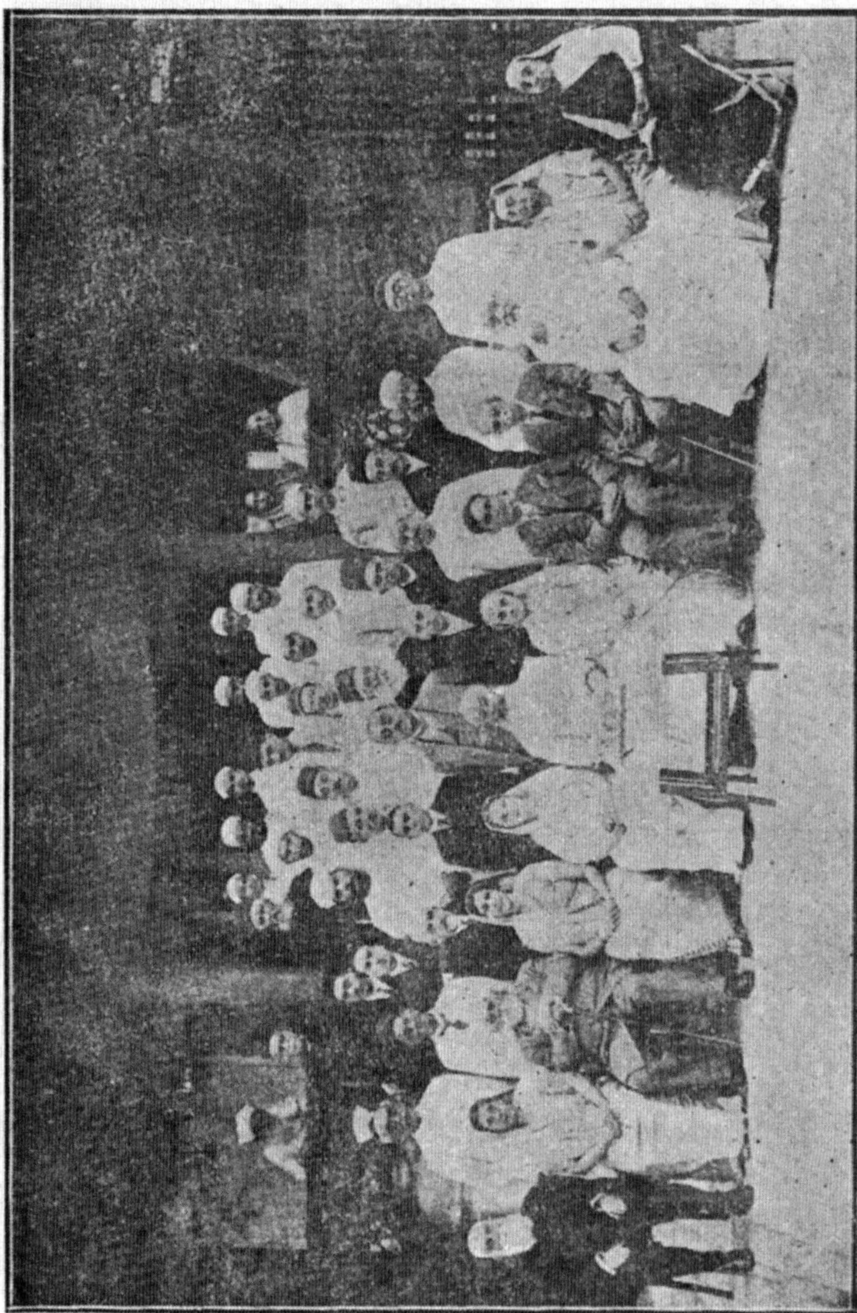
دگرگونه شد چرخ گردون به چهر　　ز آزادگان پاک ببرید مهر...

در مقابل حسن ظن و محبتی که از طرف دستوران و موبدان نسبت به یک ایرانی نشان داده شد، در انجام تشریفات، دعای خیرم در حق ایشان این بود که خداوند آنان را به زیارت ایران وطن مقدس زرتشت موفق گرداند ــ از شنیدن این دعا بی‌اختیار خروش اشتیاق از نهاد همه برخاست.»

علاوه بر آنچه گذشت افتخارات بسیار نصیب پورداود شده: دانشگاه آکسفورد مستقیماً در هنگام اقامت در برلین برای تدریس در آن دانشگاه از وی دعوت به‌عمل آورد و در سفر اخیرش به هند نیز آقای کاتراک ثروتمند پارسی و مؤسس کرسی «خطابه‌های مربوط به آیین ایران باستان در لندن و پاریس» و اخیراً فرزندش از استاد دعوت کردند که به لندن عازم شوند و شش سخنرانی در موضوع ایران قدیم نمایند ولی پورداود از قبول این شغل معذرت خواست[۵].

---

۱. قدیم‌ترین آتشکدهٔ پارسیان هند در اودواده.　　۲. روبند.
۳. چوب مقدس.　　۴. گیاهی که از آن شربت مقدس تهیه کنند.
۵. این سخنرانی‌ها هر شش سال یک‌بار صورت می‌گیرد، دفعهٔ قبل ایراد خطابه به عهده دانشمند انگلیسی استاد بیلی bailey استاد کنونی سانسکریت در دانشگاه لندن محول بوده است.



جشنی که به افتخار آقای پورداود از طرف پارسیان پونه برپا شده
(سردار دستور نوشیروان در وسط و دینشاه ایرانی پشت سر او دیده می‌شوند.)

کنگرهٔ بین‌المللی در رساله‌ای به نام «تألیفات شایان توجّه» که در سال ۱۹۳۰ در پاریس به چاپ رسانده[1] در صفحات ۷۴، ۷۷ و ۸۲ «ایرانشاه»، «گات‌ها: سرودهای زرتشت» و «یشت‌ها» تألیفات پورداود را با ذکر مشخصات در ردیف بهترین کتب سال معرفی کرده است.

گراوردو «سپاس‌نامهٔ» پارسیان دانشمند نسبت به پورداود در صفحه مقابل دیده می‌شود: نخستین به‌عنوان «خطاب به دوست دانشمند آقای پورداود» به زبان انگلیسی که در ۲۵ آوریل ۱۹۱۸ در بمبئی به امضای: هرمزجی دینشاه، پشوتن جی مارکر، خدابخت پونگار، پیروزستنا، دینشاه ایرانی، جهانگیر وی مادلال و بسیاری دیگر، و دوم به زبان گجراتی به امضای گروهی از پارسیان.

دایرةالمعارف بریتانیا ضمن بحث از (ادبیات معاصر ایران) چنین نگاشته[2]:

«به نسل جوان متعلق است ملک‌الشعراء که ذکرش گذشت، بعضی دیگر از نغمات خوش‌آهنگ چنگ آنان در موضوع‌های بسیار به گوش می‌رسد از تمجید تخیلی گذشتهٔ باعظمت ایران (پورداود) تا نعره‌های انقلابی جدید (لاهوتی).»

مجلهٔ شیپور از «نشریات متحده» در شمارهٔ ۳۴ (اوت ۱۹۴۴) نوشته[3]: «پروفسور پورداود یکی از بزرگ‌ترین اشخاص موجوده‌ای است که سخنشان در ادبیات «اوستایی» سندیت کامل دارد. این پروفسور با هندوستان آشنایی فراوان دارد، زیرا قبلاً از طرف دولت ایران مأمور تعلیم در «شانتی نیکتان» بوده است.»

معهذا «بزرگی خطرناک است و شهوت بازیچهٔ خالی، آنچه شهرت می‌دهد سایهٔ نابودست و آنچه می‌گیرد نامحدود.»[4] پورداود بدین حقیقت معترف است و بارها در آزمایش‌های زندگی نتیجهٔ آن را مشاهده کرده، با همهٔ اینها «عمر آنقدر کوتاه است که نمی‌ارزد به اینکه آدم حقیر و کوچک بماند.»[5]

---

1. Ouvrages Remarquables, parus dans différents pays au cours de l'année 1929 - Paris - Institut international de Coopération intellectuelle - 1930

۲. چاپ ۱۴، جلد ۱۷، ص ۶۱۰ عنوان: Persian Literature

۳. در عنوان «چگونگی پذیرایی هندوستان از میسیون فرهنگی ایران».

۴. گفتار (گریل پارتزو).

۵. گفتار (دیسرائیلی).

knowledge in that direction, the Noble Gathas of Spitama Zarathustra in their entirety, and have almost completed the Persian rendering of all the Avestan Yashts. When, as we shortly expect, you shall have also completed the Khordeh Avesta and the Yasna, you shall have attained the unique distinction of rendering into modern Persian the greater portion of the Avestan literature—the legitimate pride of ancient Iran. We take this opportunity of heartily congratulating you on this memorable and pioneer work, and of praying that you will be blessed with the time and energy necessary to complete the Persian rendering of all extant Avesta writings.

IT gives us pleasure to add that while you have been diligently and assiduously engaged in this great work, you have not neglected those opportunities that came in your way of associating in our gatherings, that had the uplift of Iran as one of their objects. Your addresses—and especially your verses, presented on such occasions in flowing and simple Persian, rich in love and veneration as they were for dear Motherland of Iran, its ancient glories and traditions, have been you will permit us to say, a source of great joy and satisfaction to the Parsi public of Bombay. Your flowing verses on the immortal Shahname of Ferdousi, and on the feelings that must have animated the hearts of those devout ancestors of ours, who left the shores of Persia over twelve centuries ago, are still singing their patriotic music in our ears.

WE may be permitted on this occasion to cite a few passages from your own inspiring writings, and to assure you that we heartily echo the patriotic sentiments therein so nobly and powerfully expressed :—

> "To the land of Kayanians, we belong, princely blood we have in our veins. To holy Iran we belong, and we are noble and free.
>
> "Old Iran will that day become free and young again. Its soil, by glory and honour, will claim precedence over the moon and saturn."
>
> "If thou art yearning for that day of victory and glory, then exert with all thy energy, strive with all thy might."
>
> "Through the revolutions of this crooked sky, neither our Empire is there, nor our ancient rulers. So passed away the Sassanians—Awake, awake! Oh Iranians!
>
> The memory of the Throne of Jamshid and Kai-Kaus and of the banner with the Sun, cherish in your hearts till the last spark of life remains—Awake, awake! Oh Iranians!

WE trust you will be good enough to accept the Purse, which the Hon. Mr. Dinshaw F. Mulla C. I. E. and your numerous Parsi friends and admirers are offering you, as a humble token of our love for you and our appreciation of your great work.

IN conclusion, let us while expressing our hearts' gratitude and love for all you have done for beloved Iran, express the hope and offer the prayer that the Holy Ahuramazda may bless you with a long and happy life, that the fire of patriotism burning in your Iranian heart may glow with still greater brilliance, and that you may continue for long to instil the spirit of New Iran into the hearts of all Iranians, with ever increasing favour and success!

"Atha jamiād — yatha āfrinami!"
"May it come about as we have wished!"

(Sd.) HORMASJI C. DINSHAW,
President, The Iran League.

(Sd.) PHIROZE C. SETHNA,
President,
Meeting of 23-4-28.

(Sd.) PESTONJI D. MARKER,
Patron, The Iran League.

(Sd.) DINSHAW J. IRANI,
President, The Irani Zarthosti Anjuman.

(Sd.) KHODABUX E. POONEGAR,
Jt. Vice-President, The Zoroastrian Brotherhood.

(Sd.) JEHANGIR J. VIMADALAL,
President, The Jashan Committee.

AND MANY FRIENDS AND ADMIRERS.

Bombay, 25th April 1928.

سپاسنامه

۱۵
داوری دانشمندان

«معایب دیگران فقط به چشم دیگران دیده می‌شود.
و ازین جهت خودشان آنها را اصلاح نمی‌کنند.»
«گوستاو لوبن»

علامهٔ معاصر آقای قزوینی دربارهٔ پورداود چنین نوشته‌اند[1]: «[پورداود] تعصب مخصوص بر ضد نژاد عرب و زبان عرب و هر چه راجع‌به عرب است دارند و مثلاً این بیت خواجه را:

اگرچه عرض هنر پیش یار بی‌ادبی است
زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است

سخت انتقاد می‌کنند که چرا عربی را جزو هنر شمرده است و این ضعیف با وجود اینکه در این تعصب بر ضد زبان عربی با ایشان توافق عقیده ندارم، معذلک **خلوص نیت و حرارت و شور ایشان را در این خصوص از جان و دل تحسین می‌کنم.»**

و نیز معظم‌له در نامه‌ای که پس از قرائت مجلد اول یشت‌ها به تاریخ اول فروردین ۱۳۰۸ از پاریس به‌عنوان پورداود به برلین فرستاده، چنین اظهار کرده‌اند[2]: «اولین فکری که از یک دور مطالعهٔ این کتاب عارض انسان می‌شود اینست که خوشبختانه از این به بعد عموم ایرانیان می‌توانند مستقیماً بدون استعانت از کتب مستشرقین اروپایی کتابی را که قرن‌های بیشمار تا ظهور اسلام در سرتاسر ایران یگانه کتاب آسمانی آبا و اجداد همین ایرانیان کنونی به‌شمار می‌رفت، و علاوه بر این ــ با تورات و انجیل و مهابهاراتا یکی از قدیمی‌ترین کتب مدونهٔ نوع بشر است (در مقابل کتب منقوره بر احجار و الواح و نحو ذلک) که از ازمنهٔ بسیار قدیم به یادگار باقی مانده و به دست مردم امروزی رسیده است، این کتاب اوستا را امروزه به همین زبان فارسی معمول کنونی مطالعه کنند و از اوضاع و رسوم و اخلاق و مواعظ و حِکَم و دستورالعمل‌های زندگی و فلسفهٔ عالی و معتقدات دینی و روایات تاریخی و قصص اساطیری نیاکان قدیم خود و برادران زرتشتی کنونی خود کما هو حقه اطلاع به‌هم رسانند و در نتیجه این قوم نجیب یادگار عنصر خالص ایران را بهتر بشناسند و شاید نیز یکی از نتایج حسنهٔ این شناسایی این باشد که این دو خاندان یک عائلهٔ بزرگ آریایی (یعنی ایرانیان مسلمان و پارسیان زرتشتی) که قرن‌های طویل در

---

۱. بیست مقاله، ج ۱، ص ۱۹.   ۲. یشت‌ها، ج ۲ و ص (و).

مقابل طوفان‌های عظیم تاریخی مقاومت ورزیده و خصایص ممیزهٔ نژاد خود را از دست نداده‌اند و در ضمن اقوام دیگر مستهلک نشده‌اند، از این به بعد به‌واسطه شناسایی کامل‌تر از حال یکدیگر بیشتر از سابق به یکدیگر نزدیک گردیده، به قوت اتحاد بیش از پیش در حفظ ملیت خود پایدار باشند...»[۱]:

پروفسور محمد اسحق در مقالهٔ خود به انگلیسی چنین نوشته‌اند[۲]:

«پورداود بهترین اموری را که ایران توانسته به جهان تقدیم کند در خود جمع کرده، به‌منزلهٔ مفسر و مبین فرهنگ[۳] دیرین و میانه و نوین آن کشور محسوب می‌گردد. وی یک ایرانی عصر حاضرست، که فرهنگ پرافتخار اسلامی دورهٔ قرون وسطای ایران ــ یکی از لطیف‌ترین هدایایی را که روح اسلام، به‌وسیلهٔ فعالیتی که در نبوغ ایرانی ایجاد کرده و به جهان داده ــ به ارث برده است.

به‌علاوه وی فرزندی است از دورهٔ تجدید حیات ایران که ایرانیان را به میراث ملی تمدن و فلسفهٔ پیش از اسلام، که در عصر هخامنشی و ساسانی و حکمت زرتشت جلوه‌گر شده، متوجه و متذکر ساخته است.»

آقای کاظم‌زادهٔ ایرانشهر در آغاز قصیدهٔ (دژهوخت گنگ) پورداود چنین نگاشته‌اند[۴]:

«این قطعه یکی از آثار طبع نقاد شاعر ایران‌پرست و ادیب سخن‌پرور آقای پورداود است که تقریباً ۱۲ سال پیش در شهر بیت‌المقدس که جلوه‌گاه تظاهر و تنازع ادیان مختلفه است سروده‌اند و مخصوصاً از نقطهٔ نظر علم لغت‌شناسی خیلی اهمیت دارد، چنان‌که بعضی از لغات آن را خودشان جداگانه شرح داده‌اند.»

منتقد مجلهٔ آینده، چنین نگاشته[۵]: «کسانی که به آثار نظمی و نثری پورداود آشنا هستند. می‌دانند که در تمام آنها یک روح جذبه و عشقی نسبت به روزگار قدیم ایران و مجد و شوکت از دست رفتهٔ ایرانیان هویداست.»

سالنامهٔ پارس چنین نوشته[۶]: «آقای پورداود بی‌شک از دانشمندان بزرگ و نامی امروز به‌شمار می‌روند، خدمات گرانبهای ایشان به تاریخ و فرهنگ ایران باستان مورد توجه فضلای باختر و خاور قرار گرفته... تألیفات گرانبهای ایشان در میان کلیهٔ تفاسیر اوستا که به زبان‌های باختری و خاوری تألیف شده بی‌نظیر می‌باشد و نیز مقالات ذیقیمت دیگر این دانشمند ارجمند بی‌نیاز از توصیف نگاشته.»

---

۱. ازین پس استاد علامه دربارهٔ سبک انشاء پورداود قضاوت کرده‌اند که متن آن در عنوان (نویسندگی) ثبت شد.

2. The Modern Review, January 1933 - p: 24-25

3. Culture

۴. مجلهٔ ایرانشهر، سال اول، شمارهٔ ۹.

۵. مجلهٔ آینده، سال دوم، شمارهٔ ۲ به امضای (م ـ ع).

۶. سال ۱۳۲۳، ص ۱۲۰.

ایران‌دوست فقید، دینشاه ایرانی در (سخنوران دوران پهلوی) ضمن ترجمهٔ احـوال او چنین نگاشته[۱]:

«پورداود در قرن اخیر، اولین کسی است که در زنده ساختن آثار ادبی کهن در ایـران کوشیده و تنها به تحریک احساسات ملی و روح وطن‌پرستی بزرگ‌ترین آثار پرافتخار ایران باستان یعنی کتب ادب اوستا و یشت‌ها (ادبیات مزدیسنا) را به فـارسی تـرجـمه و تفسیر نموده با یادداشت‌های مفید در دسترس فرزندان امروزهٔ آن مملکت قرار دادند.» و نیز وی در مقدمهٔ گات‌ها (چاپ اول) به زبان انگلیسی چنین نوشته‌اند[۲]: «ما به قدر کافی خوشوقت بودیم که با آقای پورداود، که اطلاع عمیقش بر تاریخ و آیین ایران بـاستان و مطالعات دقیقانه‌اش ما را به فکر انداخت که وی شایسته‌ترین مردی خواهد بود که این کار [ترجمه گات‌ها] را بتواند انجام بدهد.»

جیوانجی جمشید جی مدی در سرآغاز گات‌ها به انگلیسی نوشته‌اند[۳]: «تأثیری که او [پورداود] در ذهنم باقی گذاشت وی را جوانی بـاهوش، فکـور و دارای طـبیعت مـتفکر معرفی می‌کرد. همان تأثیر هنگامی که او را درین جا، در هندوستان دیدم و شناختم تثبیت شد. وی مدت طویلی مانند یک تن منزوی به‌سر برده، کاملاً در مطالعات خود مستغرق و از غلغله و آشوب و زرق و برق جهان برکنار مانده بود... در آن [کتاب گات‌ها] من کوشش درست و محققانهٔ مؤلف را می‌نگرم که او را مفسر معتقدی نسـبت بـه بـینش ایـرانـی — آنچنان‌که محققان مختلف دربارهٔ زرتشت و زرتشتی بر آن رفـته‌انـد، و عـقیدهٔ زرتشت نسبت به زندگانی آنچنان‌که در گات‌ها آمده می‌نمایاند.»

بهرام گور انکلساریا در دیباچهٔ یشت‌ها نوشته[۴]: «برای پارسیان ایـران و هـندوستان مایهٔ حقشناسی است که برای نخستین بار در تاریخ ادبیات مقدسشان، ترجمه‌ای از همهٔ سرودهای زرتشت به زبان ایرانی و توسط یک ایرانی که یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان و گویندگان انگشت‌شمار سرزمین خود می‌باشد، پرداخته گردید... بیش از ۵۳۰ سال پیش خواجه حافظ از ساقی درخواست کرد:

به باغ تازه کن آیین دین زرتشـتی[۵]   کنون که لاله برافروخت آتش نمرود

ساقی در رشت به سال ۱۳۰۳ هـجری روز آدیـنهٔ ۲۸ جـمادی‌الاولی (= ۵ مـارس ۱۸۸۶) متولد شد تا درخواست خواجه حافظ را به‌عنوان شخص «پورداود» برآورد.»

---

۱. ص ۲۵.   ۲. ص IX   ۳. ص III

۴. یشت‌ها، ج ۱، صص VII-III   ۵. زرتشتی (دیوان حافظ).

دکتر ایرج جهانگیر سهرابجی تاراپوروالا در مقدمهٔ یشت‌ها نوشته[۱]: «ما خوشوقتیم ازین که مفسری مانند آقای پورداود داریم که به این وظیفه اقدام کند. وی شخصی است کم‌نظیر، که در خود دو طبیعت شاعری و تحقیق را جمع کرده است. عموماً این دو طبیعت مانعةالجمع تصور می‌شوند تخیل یک شاعر کاملاً از حدود موازین علمی یک محقق خارج است... آقای پورداود دارای همهٔ موازین علمی لازمهٔ یک محقق می‌باشد، زیرا وی سال‌ها صرف تدقیق در گزارش‌های محققان دقیق و ساعی آلمانی در خود آلمان کرده است. چون کاملاً به دو زبان فرانسه و آلمانی و چند زبان دیگر آشناست، دسترس کامل به تألیفات همهٔ ایرانشناسان ازمنهٔ اخیر داشته است. یک نظر سطحی به شمارهٔ «حواشی» مجلد حاضر [یشت‌ها، مجلد اول] کافی است که به دانشجو ثابت کند که هیچ سند مهمی در خصوص مباحث مربوط به ایران در آن فروگذار نشده است.»

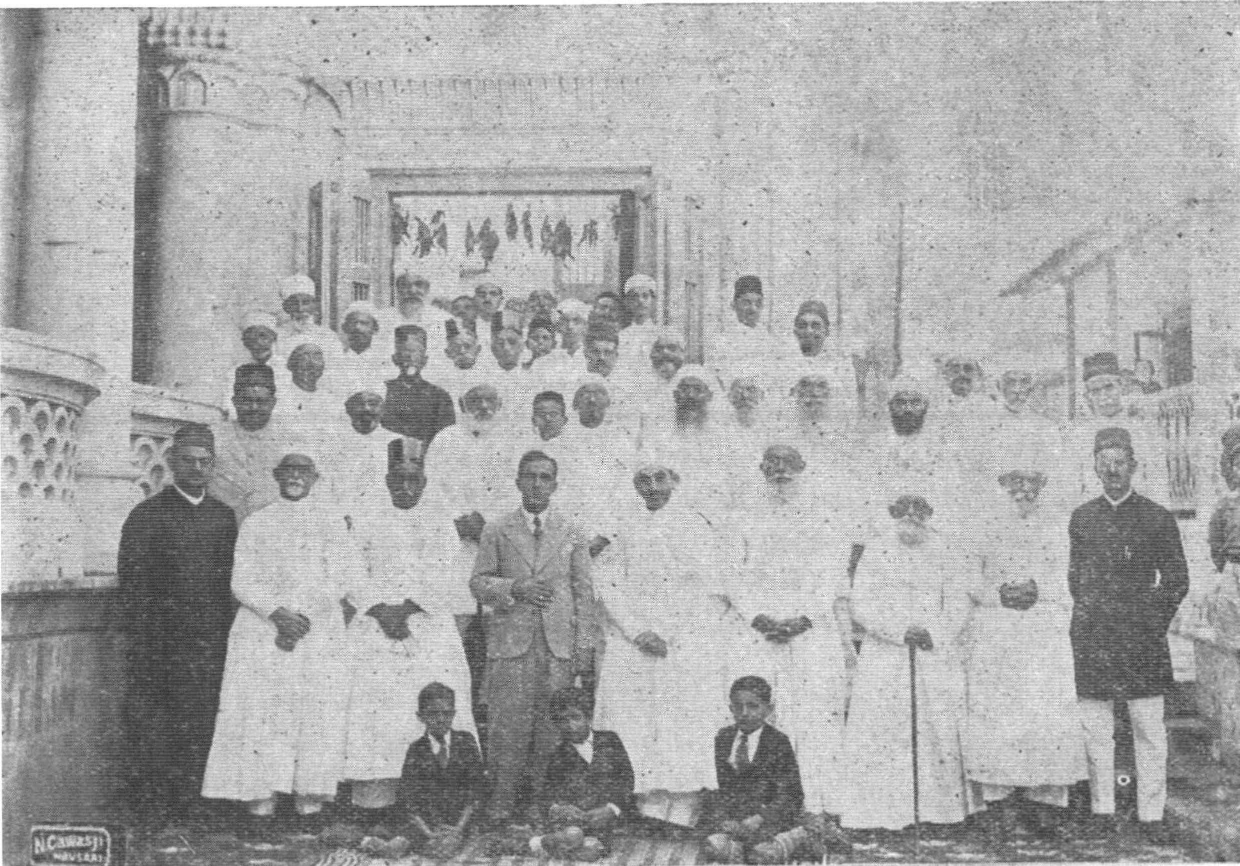
و نیز دانشمند مذکور در خطابهٔ خود به زبان انگلیسی در شعبهٔ (اوستایی) هفتمین کنگرهٔ هند در بارو ده (که خود ریاست آن شعبه را داشته) ضمن ذکر اوستاشناسان گذشته و معاصر جهان دربارهٔ پورداود چنین گفته[۲]:

«همچنین درین جا باید از نخستین دانشمند ایران نوین که در موضوع‌های مربوط به ایران تحقیقات می‌کند یعنی از آقای پورداود نام ببرم که خود ریاست شعبهٔ (پارسی و عربی) این کنگره را به عهده دارد. وی نیز شاگرد بارتولومه Bartholomae می‌باشد. پورداود به ترجمهٔ همهٔ متون اوستا به زبان پارسی کنونی اقدام کرده و از آن میان گات‌ها و یشت‌ها و خرده اوستا منتشر شده است. ارجمندترین قسمت‌های این انتشارات دیباچه‌های آنهاست که به قلم وی نگارش یافته. ترجمه‌هایش اصولاً متعاقب روش بارتولومه است چون او یکی از گویندگان طراز اول پارسی ــ زبان مادریش ــ می‌باشد، توانسته است که ترجمه‌های خود را به همان اندازه که محققانه تدوین شده، خوش‌آهنگ و مؤثر بنگارد، این خود موهبتی بسیار نادرست. این ترجمه‌ها با اشتیاق تام در ایران نو استقبال گردیده. وی در زمانی ظهور کرده است که از نظر روانشناسی ایران نو مشتاقانه طالب معرفت راجع به گذشتهٔ خود به‌ویژه در خصوص پیام زرتشت، که همه او را بزرگ‌ترین فرزند ایران می‌دانند، می‌باشد. پورداود به ایران جدید آنچه را که بیش از همه لازم داشته تقدیم کرده است و فقط آینده می‌تواند نشان بدهد که چگونه نوشته‌هایش عمیقانه و به وجهی اساسی شالودهٔ مقدرات ایران فردا را تغییر داده است.»

---

۱. یشت‌ها، ج ۱.

2. Proceedings and Transactions of the Seventh All - India Oriental Conference, Baroda 1935. p: 847-848.



عکسی که در شهر نوساری (دسامبر ۱۹۳۳) با گروهی از پارسیان برداشته شده

پاینده باد ایران



To—

Our Learned Friend,

Aga Poure Davoud —

IT gives us sincere pleasure whilst bidding you farewell, to give expression to our feelings of love and gratitude for all that you have been good enough to do all these years for our beloved land Iran in general and our Zoroastrian Community in particular.

IN you, we have had before our eyes a real and striking embodiment of that spirit of "Irane-Nav" (New Iran) that has sprung up with such avidity and strength in our ancient Mother Land. In your poems and in your life we witness a noteworthy presentation of that spirit of Freedom and Patriotism that is pervading Iran of glorious memory and is manifesting vigorously in the hearts of her cultured and enlightened children like yourself.

TWELVE centuries of physical separation have not, we are thankful to observe, diminished in any manner the affection and reverence we bear to that dear land which Spitama Zarathustra, the Great Iranian Prophet, sanctified by his birth and where that renowned Sage of Bactria propounded his world-famed religion, that famous country where Jamshid and Fredoon, Kaikhosraw and Vishtaspa, Cyrus and Darius, Valkhas and Mithridates, Ardeshir, Shapoor and Noshirwan, and many Emperors of revered memory held sway and sceptre for centuries over vast and powerful kingdoms, and where the light of civilization shone forth centuries ago. It has been therefore, a genuine delight for us to be witnesses to the great spirit of regeneration that is enlivening and agitating the hearts of our brothers and sisters in Iran. And your presence has been to us a living example of that great spirit of "Vatan-parasti" which is sure to bring about, under the blessings of the Almighty and the Holy Prophet of Iran, the regeneration of our Motherland.

WE recall with pleasure and gratitude the noble work you have been doing to foster the new Iranian spirit, ever since it took visible birth with the framing of the New Constitution of Persia in 1906. The coming of a new age has always been heralded by the bards and the singers of the age, and yours has been a sweet and powerful voice in the proclamation and fostering of that most welcome spirit of Freedom and Patriotism, that has been sweeping through the length and breadth of Iran.

OUR brother Zoroastrians in Persia were in great need of Persian presentations of the Avesta for the purpose of acquiring knowledge of its teachings. Moreover, our cultured Moslem brethren in Persia who wished to become acquainted with the noble ideals and ethics of those times when Iran was in the glory of liberty and power, ideals and ethics that have been the admiration and the wonder of the civilized world and which are preserved in the Avesta literature, you have placed before them in a scholarly way the materials which were hitherto available in the European languages only. It has been the good fortune of the Irani Anjuman and the Iran League of Bombay, thanks to the generous co-operation of Iran's well-wishers—Mr. Pestonji D. Marker and the Hon. Mr. Dinshaw P. Mulla, C. I. E., to secure in you a scholar, a patriot and a poet of eminence, well qualified in every way to present in mellifluous Persian the glorious spiritual truths and moral precepts that find expression in the Holy Zarathustra's Gathas, as also in the later Avestan literature. With your patriotism, your learning, and your unique command over the Persian language, you have been able to present to the Zoroastrian inhabitants of Persia as well as to those who desire

پارسیان

۱۶
آثار پورداود

صـفحهٔ دهـر بـود دفـتر عـمر هـمه کس
این‌چنین‌گفت خردمند چو اندیشه گماشت
خرم آن‌کس که برین‌دفتر پاک از همه عیب
رقـــم خـــیر کشـید و اثـر خـیر گـذاشت
«جامی»

الف ـ تفسیر اوستا

۱. گات‌ها

گات‌ها نخستین بخش از کتاب مینوی است که توسط پورداود گزارش و منتشر گردید و آن سرودهای زرتشت است که جزء مجموعهٔ «یسنا» (از یسنا ۲۸ تا یسنا ۵۳) محسوب می‌شود ـــ این کتاب در سال ۱۳۰۵ توسط انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و ایران لیگ، به نفقهٔ پشوتن مارکر[۱] به دو زبان پارسی و انگلیسی چاپ و منتشر شده، شمارهٔ صـفحات پارسی ۱۶۲ و شمارهٔ صفحات انگلیسی ۷۱ و به قطع وزیری است.

مندرجات:

بخش پارسی: دیباجه شامل تـاریخچهٔ اوسـتاشناسی در اروپـا، فـایدهٔ تـحصیلات اوستایی و ترجمه‌های گات‌ها، دین دبیره، گزارش احول زرتشت و اقوال مورخان، اوستا، گات‌ها، آیین زرتشت و مختصات آن، در پایان (چـند لغت گـات‌ها) و (اسـامی خـاص گات‌ها) را تشریح کرده‌اند، ترجمهٔ گات‌ها با اصل اوستایی آن در متن مندرج است.

بخش انگلیسی، تقریظ به قلم جیوانجی جمشید جی مـدی، تـقریظ بـه قـلم ج. ک. نریمان، ترجمهٔ مقدمهٔ مفصل گات‌ها به انگلیسی توسط دینشاه ایرانی.

۲. یشت‌ها

«جلد اول»؛ در این کتاب بخشی از مجموعهٔ معروف به «یشت‌ها» گزارش و تفسیر و در سال ۱۳۰۷ طبع و منتشر شده؛ شمارهٔ صفحات آن به پارسی (بـه جـز دیـباچه) ۶۲۸ و شمارهٔ صفحات انگلیسی ۴۸ است.

---

۱. کلیهٔ تفاسیر اوستای پورداود توسط دو انجمن مزبور و به نفقهٔ پشوتن مارکر به چاپ رسیده است.

مندرجات پارسی:

دیباچه: منظور از تألیف، فایده تحصیلات مزدیسنا، یشت‌ها؛ ترجمهٔ یشت‌ها توسط خاورشناسان، مندرجات کتاب و طرز تحریر آن.

یشت‌ها: اشتقاق کلمات یشت و کرده، اسامی یشت‌ها و اسامی ایزدان سی روز ماه، یشت‌ها در قدیم و بغان یشت، وضع یشت‌های باقیمانده، قدمت یشت‌ها، اوزان اشعار در یشت‌ها، مندرجات یشت‌ها و داستان ملی تفسیر پهلوی، سایر قطعاتی که تیر یشت نامیده می‌شود.

آیین مزدیسنا: دیو و جادو و پری و کرپان و کاوی، اساس توحید و آفرینش نیک، فرشتهٔ نیکی و دیو بدی، سلطنت مینوی و تواضع ایزدی، جلال و آسایش و خوشی، آسمان و آنچه در اوست، زمین و آنچه بروست مقدس است، نابودکردن بدی و زشتی، پندار و گفتار و کردار نیک، مطالب خارق‌العاده، رسوم ظاهری در مزدیسنا، راستی و دروغ، دلیری و عدل و سخاوت و علم و خوش‌بینی، وطن‌پرستی، غایت آمال، ملحقات یشت‌ها.

در متن کتاب متن اوستایی: هرمزدیشت، هفتن یشت کوچک، هفتن یشت بزرگ، خرداد یشت، آبان یشت، خورشید یشت، تیر یشت، مهر یشت، سروش یشت هادخت، سروش یشت سرشب (یسنا ۵۷)، رشن یشت با ترجمه و توضیحات کامل درج و در پایان فرهنگی از لغات اوستا نیز نگاشته شده است.

مندرجات انگلیسی:

سرآغاز به قلم بهرام گور انکلساریا، یادداشت به‌عنوان مقدمه به قلم دکتر ایرج جهانگیر تارپوروالا، یادداشت به قلم دینشاه ایرانی، ترجمهٔ خلاصهٔ مطالب مقدمهٔ پارسی توسط دینشاه.

۳. یشت‌ها

«جلد دوم»؛ در این کتاب بخش دیگر از مجموعهٔ «یشت‌ها» گزارش و تفسیر شده در سال ۱۳۱۰ در بمبئی به چاپ رسیده است، شمارهٔ صفحات آن (به جز دیباچه) ۴۰۸ صفحه است، ۲۰۰ نسخهٔ آن با متن اوستایی و بقیه بدون متن انتشار یافته است.

مندرجات:

مکتوب علامهٔ معاصر آقای قزوینی، دیباچه شامل کیفیت تألیف کتاب و کوشش‌های خاورشناسان و وظیفهٔ ایرانیان دربارهٔ احیای ادبیات قدیم.

متن کتاب شامل ترجمهٔ: فروردین یشت، بهرام یشت، رام یشت، ارت یشت، اشتاد یشت، زامیاد یشت، هوم یشت، ونند یشت (با تحقیقات لغوی و تاریخی بسیار.)

در پایان فرهنگ لغات اوستا و فهرست لغات جلد اول و دوم و فهرست اسامی قبایل و اشخاص و کتب و اماکن هر دو جلد مندرج است.

۴. خرده اوستا

در این کتاب آخرین مجموعهٔ اوستا تفسیر و گزارش شده و در سال ۱۳۱۰ در بمبئی به چاپ رسیده است؛ شمارهٔ صفحات آن ۲۷۴ است.

مندرجات:

دیباچه، خرده اوستا، آذرپاد مهراسپندان، «اشم وهو یتا اهو» نماز زرتشتیان، نیرنگ کشتی بستن، وچرکرت دینیک، سروش باژ، زروان (زمانه)، هوشبام، پنج نیایش، گیاهان خوشبو، پنجگاه، ائوگمدئیچا همستکان، سی روزهٔ کوچک، سی روزهٔ بزرگ، سالمه (تقویم) مزدیسنا، گهنبار، آفرینگان.

در پایان فرهنگ لغات اوستایی و فهرست اعلام افزوده شده است.

۵. یسنا

«جلد اول» در این کتاب قسمتی از مجموعهٔ دیگر اوستا به نام «یسنا» شرح و تفسیر شده و در سال ۱۳۱۲ منتشر گردیده است، شمارهٔ صفحات آن ۲۶۷ می‌باشد.

مندرجات:

دیباچه، یسنا، ایران ویج، توران، زمان زرتشت، ترجمهٔ متن یسناها (یسنا سرآغاز ـ «های» ۱ تا «های» ۲۷)، لغات ایزدی و اهریمنی در اوستا.

در پایان فرهنگ لغات اوستا و فهرست برخی از لغات و فهرست اعلام افزوده شده.

۶ و ۷. گات‌ها

(جلد اول و دوم، چاپ دوم)، این کتاب که نتیجهٔ دو سال کوشش متوالی مؤلف فاضل آن در تجدید نظر گات‌ها (چاپ اول) است، پس از پنج سال از آغاز طبع آن در بمبئی در سال ۱۳۲۳ چاپ آن به اتمام رسیده است.

در مجلد اول متن (گات‌ها، سرودهای زرتشت) با ترجمهٔ آنها چاپ شـده و در ذیـل صفحات نیز توضیحات لازم افزوده شده ــ این مجلد دارای ۱۵۹ صفحه است.

مجلد دوم شامل (یادداشت‌های پنج گات‌ها) راجع‌به توضیح لغات (از نظر ریشه‌شناسی و واژه‌شناسی و تفسیر معانی مختلف) و مطالب تاریخی و جغرافیایی و دینی در حدود ۴۰۰ صفحه است.

متأسفانه پس از طبع آخرین فرم جلد دوم دربارهٔ مهر از بمبئی خبر رسید که مجلدات گات‌ها به مناسبت حریقی که در مـطبعه روی داده سـوخته شـد و از آن مـیان مـدرسه (آتوربانان) متعهد شده است در حدود ۵۰۰ نسخه راکه به هنگام اطفاء حریق بـه کـلی خیس و مرطوب و از حیز استفاده افتاده است، خشک و قابل قرائت سازند.

به جز کتب فوق مجلدات دیگر تفسیر اوستا که آمادهٔ طبع است:

۸. یسنا «جلد دوم»

۹. وندیداد

۱۰. ویسپرد

ب. اشعار

۱۱. پوراندخت‌نامه

در این کتاب منتخب اشعار پورداود شامل قصاید و غـزلیات و مـقطعات و مسـمطات و ترجیع‌بندها با ترجمهٔ انگلیسی آنها توسط ایراندوست فقید دینشاه ایرانی در سال ۱۳۰۶ منتشر شده است ــ کتاب مزبور به نام یگانه فرزند گوینده «پورانـدخت» مـوسوم بـدو اتحاف گردیده؛ شمارهٔ صفحات پارسی ۹۵ و شمارهٔ صفحات انگلیسی ۱۱۳ می‌باشد.

۱۲. یزدگرد شهریار

منظومه‌ای است مثنوی که به یاد جشن هزارهٔ فردوسی سروده شده و شامل ۱۹۷ بیت می‌باشد.

«موضوع این منظومه که قسمتی در برلین و قسمت دیگر در ویسو بهارتی Visva Bharati مؤسسهٔ دکتر تاگور در بنگاله سروده شده راجع است به کشته شدن یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی و ویران شدن ایران به دست عرب‌ها.[۱]»

---

۱. گلهٔ آخرین شهریار ساسانی در این منظومه (صفحات ۱۷ ــ ۲۲) به‌ویژه سوزناک است.

ج. سخنرانی

۱۳. خرمشاه

این کتاب شامل بخشی از (سخنرانی‌های پورداود در هندوستان) است که راجع به آیین و تاریخ و لغت ایران قدیم ایراد شده و توسط انجمن زرتشتیان بمبئی در سال ۱۳۰۶ در ۱۱۴ صفحه چاپ و منتشر گردیده است.

و شامل یک دیباچه و متن یازده سخنرانی با ترجمهٔ انگلیسی دو بخش از آن می‌باشد[۱].

14. Mithra Cult, by Professor Poure-Davoud

این رساله متن خطابه‌ای است به زبان انگلیسی که در پاتنه Patna (هند) در بیست و سوم مارس ۱۹۳۳ ایراد شده و در Journal of the Bihar and Orissa Research Society-vol. XIX 1933 Part III منتشر شده و جداگانه نیز به طبع رسیده است.

رسالهٔ فوق دارای ۲۶ صفحه و شامل عناوین ذیل است: اشتقاق واژهٔ مهر، مهر در میان برهمنان، قدمت مهر، جشن مهرگان، مهر در کتب مورخان قدیم، مهر در اوستا، پرستش مهر در امپراتوری رُم، آغاز انتشار مهرپرستی از آسیای کوچک به امپراتوری رُم، بسط و توسعهٔ مهرپرستی و اوج آن، عصر انحطاط مهرپرستی، تأثیر مهرپرستی در مسیحیت، معبد مهر و عناصر مهرپرستی در مسیحیت.

15. The Conception of Truth in the Zoroastrian Religion.

عنوان خطابه‌ای است که آقای پورداود در هند ایراد کرده‌اند و قبلاً در:

Rahnuma Sabha, Cama Oriental Institute Hall, Bombay on 11 th December 1933

به چاپ رسیده بود و سپس جداگانه در سال ۱۹۳۴ به همت هوشنگ ت. انکلساریا در (پریتینگ پرس) بمبئی چاپ و منتشر شد.

16. The K. R. Cama Oriental Institute - Gover - nment Research Fellowship - Lectures delivered by Professor Poure - Davoud in 1934 - Bombay 1935

شامل شش خطابهٔ پورداود در موضوع‌های (آریانه وئجه، توران، تاریخ زرتشت، رگا (ری)، اشاراتی که در ادبیات و تاریخ ایران در خصوص آیین بودا هست، نظری اجمالی به تاریخ ایران) که به ضمیمهٔ پیشگفتاری به قلم انکلساریا و یک دیباچه چاپ شده است.

---

۱. برای اطلاع از عناوین سخنرانی‌ها رجوع شود به عنوان (سخنرانی) در همین مقاله.

۱۷ و ۱۸. در:

Procedings and Translations of the Seventh All - India Oriental Conferance, Baroda 1935.

دو خطابهٔ ایشان به انگلیسی درج شده است:

نخست تحت عنوان: بعضی مراجعات در خصوص آیین بودا در ادبیات و تاریخ ایران

Some References about Buddhism in Iranian Literature and history (pp 869-879)

دو خطابهٔ افتتاحیهٔ شعبهٔ پارسی و تازی هفتمین کنگرهٔ هند:

Presidential Address (pp 883-886)

۱۹. سوشیانس

(سوشیانس) موضوع سخنرانی استادست که در نهم ماه ژوئیه ۱۹۶۷ راجع‌به سوشیانس یعنی موعود مزدیسنا ایراد شده ـــ این رساله در اوت ۱۹۲۷ در چاپخانهٔ (هور) بمبئی از طرف انجمن زرتشتیان به چاپ رسیده و شادروان دینشاه ایرانی نیز دیباچه‌ای مختصر بر آن نوشته است ـــ متن رساله ۵۵ صفحه به قطع کوچک می‌باشد ـــ در پایان رساله تحت عنوان (دساتیر) مجعول بودن کتاب مزبور به اثبات رسیده است.

۲۰. سخنرانی استاد تحت عنوان (رادی) که در جشن گشایش پذیرشگاه مهربان جمشید پارسایی در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۲ ایراد شده از طرف (انجمن زرتشتیان تهران) جداگانه به‌عنوان (یادبود جشن گشایش پذیرشگاه مهربان جمشید پارسایی) به چاپ رسیده است[۱].

۲۱. مجموعهٔ سخنرانی‌های استاد در تهران به انضمام مقالاتی که در مجلات منتشر شده به همت آقایان شاه جهان گودرز و برادران با نظر انجمن زرتشتیان تهران هم‌اکنون تحت طبع است.

د. کتاب‌های مختلف

۱. *ایرانشاه*

این کتاب شرح مهاجرت زرتشتیان ایران به هندوستان است که در ۱۹۲۵ باکاغذ اعلا در بمبئی به چاپ رسیده، دارای ۲۶ صفحه (متن) و سه صفحه مثنوی (پدرود ایرانیان از

---

۱. مهربان جمشید پارسایی برای آسایش مسافران زرتشتی که از خارج و شهرستان‌های ایران به تهران می‌آیند و دارای جا و مکان نیستند، ساختمانی در خیابان شاهرضا (انقلاب اسلامی کنونی) ساخته و با وسایل لازم در اختیار انجمن زرتشتیان تهران گذاشته است.

آبخوست مغستان) و ۴ صفحه ترجمهٔ آن به انگلیسی و ۵۷ صفحه گراورهای مربوط به پارسیان هند و ۴ صفحه توضیحات است.

مأخذ اصلی تألیف کتاب مزبور «قصهٔ منظوم سنجان» می‌باشد که سرایندهٔ آن «بهمن کیقباد» پسر «دستور هرمزدیار سنجانا» می‌باشد، از خاندان معروف و مردی دانشمند بوده است، در این منظومه سنت پارسیان (که از زمان دیرین سینه به سینه نقل شده) دربارهٔ تاریخ مهاجرت زرتشتیان از ایران به هند و اقامت در نوساری گجرات و رفتن به نقاط دیگر هندوستان درج شده است[۱].

۲. گفت و شنود فارسی

(برای مدارس هند) این کتاب شامل ۲۸ موضوع ساده برای آموختن زبان پارسی به هندوان می‌باشد و به‌صورت مکالمه بین کیخسرو و فرخ (به یاد دو فرزند شادروان دینشاه ایرانی) نگارش یافته، با فرهنگی از لغات پارسی و ترجمهٔ انگلیسی آنها در پایان کتاب جمعاً در ۱۲۷ صفحه در بمبئی به سال ۱۹۳۴ به چاپ رسیده است.

موضوعات آن از قبیل (گردش، سینما، خانهٔ ما، موزه، باغ و بستان، درس فارسی و غیره) می‌باشد و چنین آغاز می‌شود:

فارسی یک زبان دیرین است   ساده و دلپذیر و شیرین است
فارسی خوان اگر هنر خواهی   بگشا لب اگر شکر خواهی

کتاب مزبور در مدارس پارسیان هند تدریجاً تدریس می‌شود.

۵. کتبی که به همت پورداود منتشر شده

۱. بیست مقالهٔ قزوینی

(جزء اول) ــ در این کتاب هفده مقاله از نوشته‌های ادبی و تاریخی علامهٔ معاصر آقای قزوینی توسط پورداود تدوین شده و بعدها استاد دانشمند آقای اقبال آشتیانی بیست مقالهٔ دیگر معظم‌له را برگزیده به نام (بیست مقاله ــ جزء دوم) انتشار داده‌اند ــ پورداود در دیباچهٔ جزء اول چنین نوشته[۲]: «... چون مقالات در جراید و مجلات غالباً پس از گذشتن دورهٔ انتشار آنها در حکم از میان رفته و معدوم است حیفم آمد که آثار چنین بزرگواری که به همه چیز دنیا پشت پا زده، عمری را در گوشه‌ای به‌سر می‌برد و آرزویی

---

۱. رجوع شود به عنوان (پورداود و دانشمندان مسلمان ــ قضاوت آقای ایرانشهر دربارهٔ این کتاب).
۲. ص ۱.

جز خدمت به معارف ایران ندارد از میان برود و دیگر دست کسی به آنها نرسد و از استفادهٔ دایمی محروم بماند هر چند که سایر آثار ایشان در کتبی که فهرست آنها در انجام نخستین مقاله[۱] مندرج است جاودانی است...»

کتاب فوق شامل ۱۴۸ صفحه مقالات استاد به زبان پارسی و ۸ صفحه در معرفی آنها به انگلیسی به قلم دینشاه ایرانی است که در ۱۳۰۷ توسط انجمن زرتشتیان ایرانی در بمبئی به چاپ رسید.

۲. *صد بند تاگور*

در این کتاب صد قطعه از اشعار غنایی تاگور فیلسوف هندی بنا به خواهش وی توسط پورداود و ضیاءالدین معلم زبان فارسی در دانشگاه تاگور ترجمه و بعداً توسط فاضل یاد شده منتشر گردیده است ــ این کتاب را فیلسوف هندی به پادشاه ایران اتحاف کرده و شامل ۱۲۵ صفحه و در ۱۹۳۵ در مطبعه (بپتست مشن) کلکته به چاپ رسیده است.

۳. *یادنامهٔ دینشاه ایرانی*

در زمان حیات دینشاه ایرانی پورداود به یاری انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در نظر گرفت که به افتخار سال تولد دینشاه یادنامه‌ای منتشر سازد و مقالاتی به قلم دانشمندان ایران گرد آورد و از خاورشناسان و دانشمندان پارسی مقاله‌هایی نیز جمع‌آوری شد، ولی به عللی انتشار آن به تعویق افتاد و پس از مرگ آن فقید در سال ۱۳۲۳ منتشر گردید.

و. مقالات

۱. *مقالات مندرج در مجموعه‌ها و مجلات بیگانه:*

۱. به افتخار هفتادمین سال تولد مهاراجهٔ بارووده (هند) نامهٔ Sayaji Vijaya شمارهٔ مخصوصی در هشتم مارس ۱۹۳۴ چاپ و منتشر کرد ــ مقالهٔ استاد تحت عنوان

Catholicity of His Highness

به چاپ رسیده.

۲. در The Journal of the Young Men's Parsi Association

در شمارهٔ مخصوص نوروز (Navroz Number) (مارس ۱۹۳۳) (مجلد No 1, XIII)

مقالهٔ استاد تحت عنوان: Few Words from Santiniketan به طبع رسیده است.

---

۱. رک: بیست مقاله، ج ۱ ــ پایان مقاله اول.

۳. در (یادنامهٔ مدی) Dr. Modi Memorial Volume که در بمبئی به سال ۱۹۳۰ به طبع رسیده، مقالهٔ استاد به‌عنوان (گئوتم در فقرهٔ ۱۶ فروردین یشت) از صفحه ۴۲۴ تا ۴۳۶ درج شده است.

۴. در نامهٔ Sania Vartan در شمارهٔ مخصوص نوروز سال ۱۹۲۷ مقالهٔ پورداود به‌عنوان (پیام به پارسیان) A Message To Parsis به فارسی و انگلیسی (با عکس نویسنده) چاپ شده است.

۵. در مجلهٔ Hindi Graphic شمارهٔ مخصوص نوروز (Naurauz Iran Number) به تاریخ مارس ۱۹۳۴ مقالهٔ استاد به پارسی تحت عنوان (پارسی) درج شده است.

۶. در سلسلهٔ شماره‌های مجلهٔ ایران لیگ Iran League Quarterly چاپ بمبئی که از طرف (انجمن ایران لیگ) به طبع می‌رسد، بسیاری از مقالات استاد در خصوص بخش‌های تفاسیر اوستا از فارسی به انگلیسی ترجمه شده و به چاپ رسیده است.

۲. مقالات مندرج در مجموعه‌ها و مجلات کشور

الف: مجلهٔ ایرانشهر چاپ برلین

سال اول:

شمارهٔ ۵، مقالهٔ (نامهٔ یزدگرد دوم به عیسویان ارمنستان).

شمارهٔ ۹، قصیدهٔ (دژهوخت گنگ).

شمارهٔ ۱۲، (نگاهی به روزگاران گذشتهٔ ایران و پیشگویی «بهمن یشت» از فتنهٔ مغول).

سال دوم:

شمارهٔ ۸ مقالهٔ (بغ).

ب: مجلهٔ مهر چاپ تهران

سال اول:

شمارهٔ ۹ مقالهٔ (مغ).

شمارهٔ ۱۰ (زمان زرتشت).

شمارهٔ ۱۱ (زمان زرتشت).

سال هفتم:

شمارهٔ ۱ مقالهٔ (نام‌های دوازده ماه ایرانی).

شمارهٔ ۲ مقالهٔ (نام‌های دوازده ماه).

شمارهٔ ۳ مقالهٔ (نام‌های دوازده ماه).

شمارهٔ ۴ مقالهٔ (شاهین، نشان ایران باستان).

شمارهٔ ۵ و ۶ (سوگند).

شمارهٔ ۷ و ۸ (داد، دادستان، دادور).

ج: مجلهٔ *ایران امروز*

سال دوم:

شمارهٔ ۱۰ مقالهٔ (میهن).

شمارهٔ ۱۱ مقالهٔ (دساتیر).

سال سوم:

شمارهٔ ۱ (فروردین).

شمارهٔ ۳ (اسب).

شمارهٔ ۵-۶ (خرفستر).

شمارهٔ ۹-۱۰ (سگ).

د: مجلهٔ *فرهنگستان*

سال اول:

شمارهٔ ۱ (کلمهٔ فرهنگستان).

ه: مجلهٔ *سخن*

سال اول:

شمارهٔ ۱ (حقوق در ایران باستان).

سال دوم:

شمارهٔ ۶ (انکلساریا).

و: مجلهٔ شمال

سال اول:

شمارهٔ ۱ (زرتشت).

ز: سالنامه پارس

سال ۱۳۲۳ مقالهٔ (کشاورزی در ایران باستان).

سال ۱۳۲۴: قصیدهٔ (بهار و مزدیسنا).

سال ۱۳۲۵: فروردین (تحت طبع است)[1]

تهران بهمن‌ماه ۱۳۲۴

محمد ـ معین

دکتر در ادبیات از دانشگاه تهران

۱. از ذکر مقالات استاد در جراید ایران و هند و اروپا به مناسبت کثرت عدد و عدم احصاء کامل صرفنظر شد.

الفبای ویژهٔ لاتینی که در این کتاب برای نمودن آوای کلمات اوستایی به پهلوی به‌کار رفته است.

آ	ā
اِ	ē
اِکوتاه با آوای نامعین	ə
اُ بلند	ō
ای بلند	ī
او بلند (مانند ضمیر سوم شخص مفرد)	ū
خ	x
ج	ǰ
چ	č
ژ	ž
ش	š
ث	th
ذ	dh
نگ (ang nasal)	n

سخنی دربارهٔ گزارش اوستای پورداود

ویسپرد، کتاب نهم از گزارش اوستای استاد پورداود است. این مجموعه که مجلد اول آن «گاثاها» در سال ۱۳۰۴ خورشیدی ترجمه و تفسیر شده است و کتاب نهم آن در سال ۱۳۴۳ خورشیدی به دست خوانندگان گرامی می‌رسد، یکی از بزرگ‌ترین ترجمه‌ها و تفسیرهای اوستا در دنیاست و یگانه تفسیری است که به زبان فارسی از اوستا شده است و با دهمین مجلد آن «وندیداد» که تحت طبع است، تمام کتاب اوستا به زبان فارسی در دست خواهد بود. این مجموعه ده جلدی که دارای متجاوز از سه هزار و چهارصد صفحه است حاصل رنج و کوشش و مطالعهٔ شصت سالهٔ استاد ارجمند و گرانمایهٔ ماست.

آن‌گاه که استاد دست به‌کار ترجمه و تفسیر اوستا زد، ایرانیان جز نامی از اوستا نشنیده بودند و از کیش و آیین و تمدن دیرین نیاکان خود بی‌خبر بودند. در همان اوقات هنوز از روی جهل و تعصب، پیروان ارجمند دین کهن را می‌آزردند و جوانان ایرانی از زرتشت و دین زرتشتی جز کلمات گبر و مجوس چیزی نمی‌دانستند.

پورداود با تفسیر اوستای خود و کتاب‌های دیگری که طی چهل سال در این زمینه تألیف کرد، علیرغم متعصبان بی‌مایه، پرده‌ای را که بر افتخارات گذشته ما کشیده شده بود برکنار کرد و گذشتهٔ پرشکوه ایران کهن و دین و آیین و تمدن آن را برای دوستداران دانش آشکار ساخت. وی در مدت سالیان دراز تدریس در دانشگاه تهران صدها شاگرد گرانمایه پرورد که در ترویج گفته‌ها و نوشته‌های وی کوشیدند و از استاد پیروی کردند. محبوبیت وی در میان دانشجویان و دوستانش که از شخصیت بزرگ اخلاقی وی سرچشمه می‌گرفت و آگاهی وسیع و علمی او از فرهنگ و تمدن و زبان‌های ایرانی و شور و شوقی که در سخن از ایران کهن از وی مشهود می‌گشت، جنبشی چنان شورانگیز و عمیق در میان جوانان به‌وجود آورد که در اندک مدتی طرز اندیشهٔ آنان تغییر یافت و به‌گذشتهٔ

پرشکوه سرزمین خود دلبسته‌تر گشتند. این دلبستگی حتی در نظم و نثر فارسی تأثیر کرد و رفته رفته نوشته‌های جوانان از داستان‌های اساطیری مایه گرفت، نام کودکان از میان نام‌های زیبای ایرانی برگزیده شد و آوردن لغات کهنه در نثر فارسی رایج گشت.

تفسیر پورداود ارزش خاصی دارد. وی در این تفسیر علاوه براستفاده از متن اوستایی، از تفسیرهای بزرگان اوستاشناس غربی نیز استفاده کرده و مخصوصاً به ترجمهٔ «ولف» بیشتر نظر داشته است و راهنمای وی در ترجمه نیز فرهنگ ایرانی کهن تألیف «بارتولومه» بوده است و در هرجا که مشکلی پیش آمده تمام ترجمه‌های دیگر را دیده و هرکدام را درست یافته برگزیده است.

تفسیر پورداود مزیت دیگری هم دارد و آن این است که چون وی با ادبیات و متون ادبی پس از اسلام آشنایی کامل دارد، در ترجمهٔ خود معادل واژه‌های اوستایی را از میان متون ادبی یافته و به‌کار برده است. شاید این نکته را یک خوانندهٔ عادی اوستا درنیابد، ولی هنگامی که کسی بخواهد دربارهٔ واژه‌های اوستایی و تحول آنها تحقیق کند درمی‌یابد که استاد کلماتی را که به‌کار برده برگزیده است و این خود از نظر علمی حائز اهمیتی شایان است.

پورداود مانند همهٔ اوستاشناسان غربی در کار خود مقید به داشتن متد و روش است و در تفسیر خود همان روشی را به‌کار برده است که محققان دانشمند در ترجمهٔ کتب مذهبی یا در خواندن زبان‌های کهن و فراموش شده به‌کار می‌برند. بنابراین روش، شرط صحت ترجمه موافق بودن آن با موازین دستوری است نه افزودن و کاستن کلماتی به منظور بیرون آوردن یک مفهوم روشن و رسا. یعنی اگر کلمه‌ای دزینانس (جزء مختوم) فاعلی دارد، بدون چون و چرا معنی آن باید به حالت فاعلی درآید، اگرچه در حالت مفعولی معنی روشن‌تری بدهد. از این‌رو اگر در این نوع ترجمه‌ها نقصی در کار معنی پدید آید، این نقص دیگر مربوط به مترجم نیست و مربوط به‌کلمه‌ای است که در برابر ترجمه مقاومت می‌کند و این خود ملاکی برای دریافتن درستی و یا نادرستی آن کلمه است و معلوم می‌کند که کلمه براثر استعمال زیاد تحولی غیرعادی یافته و یا ریشهٔ آن هنوز روشن نشده است. کسانی که کم و بیش با زبان‌های باستانی هند و اروپایی آشنایی دارند می‌دانند که هراسم هشت حالت دستوری دارد و چون اسامی دارای سه جنس مؤنث و مذکر و خنثی هستند و مفرد و تثنیه و جمع دارند، هراسم می‌تواند از نظر دزینانس ۷۲ شکل داشته باشد و با در نظر گرفتن تم‌های مختلف که دزینانس‌های مختلف می‌گیرند شمارهٔ شکل‌های تصریف فعل اوستایی به چند صد می‌رسد. اگرچه در عمل بسیاری از شکل‌ها شبیه یکدیگرند،

ولی مترجم در ترجمه می‌بایستی تمام موارد تصریف را در نظر بگیرد و پس از تشخیص هویت کلمه و دانستن تم آن، آن را با همهٔ موازین تصریفی مطابق سازد تا بتواند معنی درستی به آن بدهد. نظر به این مشکلات هرهوشمندی به زودی درمی‌یابد که ترجمه و تفسیر اوستا کار هر بی‌مایه‌ای نیست و اگر کسی زبان اوستا و قوانین و دستورات آن را نداند و از ریشه‌شناسی بی‌اطلاع باشد و بخواهد اوستا ترجمه کند، کار او جز به‌کار ابلهان نمی‌ماند و نوشته‌اش نیز جز درخور ابلهان نتواند بود.

همان‌طور که در تمام کتب مذهبی دنیا، مترجم به هیچ روی حق دخل و تصرف ندارد و بیش و کم کردن کلمات گناهی بزرگ محسوب می‌شود، در کتاب اوستا نیز جای دخل و تصرف نیست، خاصه آنکه این کتاب، چنان‌که هست، بنابر گفتهٔ دینکرت حاصل پراکندگی‌ها و جمع‌آوری‌های متعدد بوده و کتابی است که زمان‌های دراز سینه به سینه نقل شده و در آن کاهش و افزایش و اختلاط بسیار راه یافته و گاهی جملات منفرد و بی‌رابطه با سایر جمله‌ها وارد آن شده است. اگر کسی بخواهد برای هرجملهٔ منفرد به زعم خود معنی بتراشد و آن را عوام‌فهم کند در پیشگاه دین مرتکب گناهی بزرگ می‌گردد و در پیشگاه دانش نیز کارش به پشیزی نمی‌ارزد. اوستا این است که هست، اگر گاهی در معنی آن پریشانی حاصل می‌شود، باید آن را با همان پریشانی پذیرفت و اصلاح آن بدون در نظر گرفتن قواعد دستوری کار کسانی است که اندک مایه از دانش ندارند.

کار ترجمهٔ اوستا مدت‌هاست که نزد دانشمندان تمام شده تلقی گشته است و اگر کار تازه‌ای در اوستا می‌شود منحصر به تحقیق در محتوای آن و یا پیشنهادهایی است که برای معنی عدهٔ محدودی از لغات ناگشودهٔ آن می‌شود.

کار استاد پورداود، مخصوصاً از این نظر که دخل و تصرفی در جمله‌ها نکرده و آنها را همان‌طور که هست، بنابرقواعد دستوری معنی کرده، شایان ستایش است. در ترجمهٔ او کمال امانت به‌کار رفته و از مردی دانشمند چون او نیز، چیزی جز این انتظار نمی‌توان داشت.

اما کار دیگر پورداود که ارزش خاصی دارد، آوردن مقدمه‌هایی برهریک از بخش‌های اوستاست. وی در آغاز هرفصلی دربارهٔ مطالب آن فصل توضیحاتی می‌آورد، به طوری که خوانندهٔ عادی می‌تواند نظری کلی نسبت به فصل مورد نظر خود کسب کند. در این گفتارها عقاید ناموران اوستاشناس نیز دربارهٔ فصل مورد بحث تحلیل شده است. این پیش‌گفتارها ارج بسیار دارند و نمونهٔ کامل دانشمندانه‌ترین تتبعات علمی هستند.

امتیاز دیگر این تفسیر احتوای برمعانی کلمات اوستایی و توضیح دربارهٔ آنهاست و مخصوصاً هنگامی که این توضیحات با شواهدی از نظم و نثر فارسی آورده می‌شوند،

دارای ارزشی منحصر به فرد می‌گردند. مجموعهٔ تفسیر اوستای پورداود علاوه بر تفسیر، لغت‌نامهٔ بزرگی در ریشه‌شناسی لغات ایرانی است. کتاب «یادداشت‌های گاثاها» در نوع خودکم‌نظیر و از نظر در بر داشتن مقادیر کثیری از امثال و شواهد نظم و نثر فارسی بی‌نظیر است و نخستین کتاب فقه‌اللغه در لغات کهن ایرانی و تحول آنهاست و کاری بس دشوار است، زیرا دربارهٔ لغات «گاثاها»ست که با لغات قسمت‌های دیگر اوستا فرق دارد.

پورداود همیشه معلم و محقق بوده و به خاطر آنکه دانش خویش را همراه بـا زمـان پیش ببرد، در تمام طول زندگی خود از پذیرفتن کارهای اداری خودداری کرده است و از این‌رو نوشته‌های وی همیشه از آخرین فرضیه‌ها و مطالعات علمی دنیا برخوردار است.

استاد در نوشتن سبک معین و مشخصی دارد که از چهل سال پـیش تـاکـنون در آن تغییری راه نیافته است وکسانی که با آثار ادبی سروکار دارند نثر مخصوص روان و ساده و دلنشین او را به خوبی می‌توانند بشناسند. وی در نوشته های خود بیشتر کلمات فارسی به‌کار می‌برد اما هیچگاه در این راه تعصبی ندارد و معنی را فدای لفظ نمی‌سازد. لغاتی را که به‌کار می‌برد از میان لغات متروک فارسی که در متون ادبی فراوان است برمی‌گزیند و یا قاعدهٔ تحول را بر لغات پهلوی جاری می‌سازد و آنها را به‌کار می‌برد، اما اگر لغت دلخواه خود را نیافت به‌کار ساختن لغت دست نمی‌زند. وی معتقد است که زبان فارسی جز در مورد علوم جدید احتیاجی به لغت سازی ندارد زیرا برای این منظور منابع سرشاری دارد که تا امکان استفاده از آنها را نیافته است، نباید دست به‌کار دیگر بزند. این منابع عبارتند از: ۱. لغاتی که در متون فارسی باقی است، ۲. تعداد چهل هزار لغت پهلوی، ۳.گویش‌های ایرانی، ۴. لغات اوستایی و فارسی باستان و زبان‌های دیگر ایرانی قدیم.

روش پورداود در ترجمهٔ فارسی چنان است که کـوچک‌ترین رنگ مـعانی کـلمات اوستایی را می‌رساند و به همین جهت ترکیب‌های تازه به‌کار می‌برد که گاهی شاید برای گوش‌های ناآشنا سنگین باشد، ولی کسانی که فرق بین زبان‌های قدیم هند و اروپایی را با زبان‌های جدید می‌دانند و به دستگاه صرف زبان‌های حالتی (Casuel) آشنا هستند خوب می‌دانند که برای پی بردن به مفهوم واقعی کلمات چاره‌ای نیست جز دقت در تـرجـمه و نمایاندن حالات مختلف آنها. اگر مثلاً پـورداود تـرکیبی مـانند «بـارامش دهـنده‌ترین شادمانی» به‌کار می‌برد، برای آن است که مجبور است برای رسا ساختن معنی تعدادی از قواعد دستوری را رعایت کند و فارسی امروزی ما متأسفانه با همهٔ عاریتی که از زبـان عربی کرده است، هنوز برای بیان برخی از مفاهیم ذهنی ناتوان است و اصولاً زبـانی کـه جزءهای مبین حالات را از دست داده است نمی‌تواند از نظر قدرت بیان مفاهیم بـا یک

زبان حالتی برابری کند و اگر بخواهد همهٔ آن مفاهیم را برساند باید برای ادای یک کلمه، یک عبارت به‌کار برد. در ترکیبی که ذکر آن رفت به‌ناچار تعدادی از حالات دستوری اوستایی رعایت شده است و کار کسی که بخواهد این ترکیب را به هم بزند از نظر علمی مردود است.

گفتنی‌ها دربارهٔ این تفسیر و ارج و بهای آن بسیار است و به‌طور خلاصه می‌توان گفت که این مجموعه نمایندهٔ شخصیت علمی و نتیجهٔ کار کسی است که بیش از شصت سال با داشتن مقدمات لازم و با استفاده از کتب زبان‌های متعدد شرقی و غربی و با روش درست غربی ـ بدون پریدن از شاخی به شاخی ـ در رشتهٔ ایرانشناسی کار کرده است.

بخش اول کتاب حاضر که حاوی ترجمهٔ ویسپرد است همان‌طور که در حدود چهل سال پیش ترجمه شده، طبع گردیده است، اما بخش دوم کتاب حاصل تتبعات تازهٔ استاد است.

امید است که مزدای بزرگ یاری کند و به زودی آخرین قسمت این مجموعه نیز که حاوی وندیداد است دیدهٔ دوستداران فرهنگ ایران باستانی را روشن سازد. این بنده کوشش خواهد کرد تا پس از پرداختن از اوستا، یادداشت‌های گرانبهای استاد را که خود گنجینه‌ای بزرگ و ارجمند است و مایه برای پرداختن ده جلد کتاب خواهد بود مدون سازد و به طبع رساند.

در پایان به نام یکی از خوشه‌چینان خرمن دانش استاد و به نام شاگرد کوچک مکتب اخلاقی و علمی ایشان، از مزدای بزرگ خواستارم که استاد را تندرستی و شادکامی و زندگانی دراز دهاد.

تهران، خردادماه ۱۳۴۳ خورشیدی

بهرام فره‌وشی

معلم زبان‌های کهن ایرانی

در دانشگاه تهران

پیشگفتار

خدای را سپاس که پس از سپری شدن شش سال که سال گسترش جلد دوم یسناست، اینک ویسپرد که نهمین جلد از گزارش اوستای نگارنده است، به دسترس خواستاران گذاشته می‌شود.

از روزگار گسترش نخستین جلد این تفسیر سی و هشت سال می‌گذرد، در هنگام این سال‌های بلند پیشامدهای خوب و بد به هرکسی روی می‌دهد و بسا هم با روی آوردن دیو مرگ که پسین پیشامد گردش زندگی آدمی است، امید و آرزو به روزهای خوش و بیم و هراس از روزهای ناخوش، هردو از میان می‌رود. اکنون نزدیک به نیم سده است که زندگی گزارندهٔ این نامه در کار پژوهش ایران باستان است. می‌توان گفت که خواست ایزدی برین است که پس از گذشتن این همه سال‌های دراز و روی دادن آن همه نیک و زشت، سراسر اوستا که کهن‌ترین یادگاری است از نیاکان پارسا، به میانجی وی به دسترس فرزندان کنونی این سرزمین سپرده شود. امید است باز از بخشایش ایزدی برخوردار باشد و بتواند پس از این نامه، وندیداد را که دهمین جلد گزارش اوستای وی خواهد بود، به دسترس دوستداران آیین باستانی بگذارد، و نیز امید است در آینده جوانان پاک و آزمودهٔ ما با نیرویی تازه‌تر و دانشی رساتر کم و کاست این گزارش را که نخستین گزارش‌نامهٔ مینوی پدران ماست، رسا سازند و دست ناپاک سالخوردگان بی‌مایه را که گزند اهریمنی است کوتاه کنند.

این نامه مانند یادداشت‌های گاثاها و جلد دوم یسنا، به‌کوشش دوست دانش‌پژوهم دکتر بهرام فره‌وشی معلم زبان‌های اوستا و پارسی باستان در دانشگاه تهران، پایان یافته است. از ایشان سپاسگزارم و باز به امید یاری ایشان است که وندیداد به دسترس خواستداران خواهد رسید. کامیابی ایشان را از خدا خواستارم.

پورداود

تهران فروردین ۲۵۷۶ مادی = فروردین ۱۳۴۳ خورشیدی

فهرست نامه‌ها

Behramgore Anklesarla - Zand - ākāsīh, Iranian or Greater Bundahišn. Transliter. and Translat., Bombay 1956

- Rivāyā-i-Hēmīt-ī Ashavahishtān. Bombay 1962

Ervad T. D. Anklessarla - The Datistān i Dinik, Part I, Bombay

- The Social Code of the Parsees in Sassanian times or Madigān-i-Hazār Dātisrān, Bombay 1912

Ervad F.K.Antla- Pāzend Texts, Bombay 1909

Barbler de Maynard- Dictionnaire géographique, Parīs 1861

Bartholomae. Altiranisches Wörterbuch, Strassburg 1904

- Zum Sasanidischen Recht, Heidelberg 1918

W.Baumgarten- Hellas, Leipzig 1902

Jean Plerre Bayard- Le feu, Paris 1958

Bezold- Ninive und Babylon, 4 Auflage, Bielefeld und Leipzig 1926

- Babylonisch - Assyrisches Glossar, Heidelberg 1926

Black's Law Dictionary, Fourth Edition, St. Paul Minnes 1951

Edward Browne. Arabian Medicine, Cambridge 1921

J.Bulsara- Aerpatastān and Nīrangastān, Bombay 1915

- The Laws of the Ancient Persians- The Mātikān ē Hazār Dātastān, Bombay 1937

K.R.Cama- The Avestan Word «ahu» in Dastur Hoshang Memorial vol., Bombay 1918

Cama Oriental Institute Publication No.5, Bombay

Erdberg Consten- Das Alte China, Stuttgart 1958

Darmesteter- Le Zend-Avesta, Paris 1892

-Etudes iraniennes, Paris 1883

Dastur Hoshang Memorial Vol. Bombay 1918

Frledrich Delitzsch- Babel und Bibel, Stuttgart 1904

B.N.Dhabhar- Pahlavi Yasna and Visperad, Bombay 1949

-Zand-i Khūrtak Avistāk, Bombay 1909

-The Pahlavi Rivāyat accompanying the Dādistān ī Dīnīk, Bombay 1913

-The Persian Rivayats of Hormazyar Faramarz, Bombay 1932

N.Dhalla- Zoroastrian Civilisation, NewYork 1922

Dinshah lrani Memorial volume, 1948

Dlodor de Siclle, traduit par Hoffer, Paris 1851

Anquetll Duperron- Zend-Avesta, Paris 1771

Duchesne-Guillemin- Zoroastre, Paris 1948

W.Durant- Histoire de la civilisation II,la Judée, la Perse, l'Inde, trad. de Charles Mourey, Paris 1946

R.C.Dutt- The Ramayana and Mahabharaa London 1936

Folgnet- Histoire du Droit français, Paris 1910

Frazer- Mythes sur l'origine du Feu, traduit Par M.Drucker, Paris 1931

Gelger- Ostiranische Kultur, Erlangen 1882

Gelger und Kuhn- Grundriss der Iranischen Philologie, Strassburg 1896-1904

Geldner- Avesta Herausgegeben von Geldner, Stuuugart 1889

- Avesta die Heiligen Bücher der Parsen, Stuttgart 1895

- der Rig-veda, Harvard University Press 1951

- Studien zum Avesta, Strassburg 1882

Gray- The Fondation of the Iranian Religion, (K.R.Cama Oriental Institute, Publication No.5) Bombay

W.Grub- Religion und Kultur der Chinesen, Leipzig 1910

O.Habert- La religion de la Grèce antique, Paris

Hobson-Jobson - London 1903

H.Hally- Biblr handbook, Chicago 1957

De Harjez- Avesta- Livre sacré du Zoroastrisme, Paris 1881

Harmsworth- History of the World, London 1914

J.Hastings- Encyvlopaedia of Religion and Ethics, Edinburg 1955

Haug- Essays on the sacred language, London 1878

Haug-West- Essays, London 1907

B.Hrozny- Histoire de l'Asie Antérieur, traduction par Madeleine David, Paris 1947

Jackson Memorial Volume- Bombay 1954

W.Jakson- Zoroaster the Prophet of Ancient Iran, Newyork 1901

M.Jamasp.Asana- Pahlavi Texts, Bombay 1899

H.Jens- Mythologisches Lexikon, Munchen 1958

Jeremlas- Moses und Hammurabi, Leipzig 1903

Justi- Iranisches Namenbuch, Marburg 1895

-Bundehesh, Leipzig 1868

M.F.kanga-Pahlavi version of yašts, Bombay 1941

R.Kent- Old Persian, New Haven 1950

J.F.Kleudr- Zend- Avesta. Zoroasters Lebendigeswort, Riga 1777

S.N.Kramer- L'histoire Commence à Sumer, 1957

H.Lommel- Die yäšt's des Avesta, Göttingen 1927

M.Luther- Die Bibel nach Uebersetzung

Markwart- Wehrot und Arang, Leiden 1938

N.C.Mehta- the Religious Policy of Akbar, Bombay 1948

B.Meissner- Könige Babloniens und Assyriens, Leipzig 1926

J.P.de Menasce- Une Encyclopédie Mazdéenne, le Denkart, Paris 1958

Meyer's Lexikon

Miroire de l'Histoire No.160, avril 1963

J.Modi- The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees, Bombay 1922

Modi Memorial volume, Bombay 1930

Monier-Williams- Sanskrit Dictionary, Oxford 1956

Müller- Sacred Books of the East, vol.V, XVIII, XXXVII, Oxford 1892

H,Oldenberg- Buddha, Stuttgart 1958

Parsa- Flore de l'Iran. Téhéran 1948

Pausanias- Übersetzt von Schubart, Berlin

Karl, Ploetz- Hauptdaten der Weltgeschichte, Bielefeld 1950

L.Renou, Stchoupak, Nitti- Dictionnaire Sanskrit- Français, Paris 1959

-Anthologie Sanskrite, Paris 1947

Sanjana- The Dinkart vol. XIV,

J.Scheftelowitz- Die Altpersische Religion und das Judentum, Giessen 1920

H.Schmökel- Ur, Assur und Babylon, Stuttgart 1955

Otto Seemann- Mythologie der Griechen und Römer, Leipzig 1910

Selgnobos- Histoire du Peuple Romain, Paris 1909

F.Splegel- Avesta, Leipzig 1859

- Avesta, II B. Wien 1858

- Avesta, die Heiligen Schriften der Parsen, Band III, Leipzig 1863

- Commentar über das Avesta. Wien 1868

Stoll- Mythologie- Götter und Heroen, Leipzig 1875

J.Tavadia- Die Mittelpersische Sprache und Literatur, Leipzig 1956

- Šāyast-nē-šāyast, Hamburg 1930

Webster's New International Dictionary

West- Pahlavi Literatur im Grundriss der Iranishen Philologie

- Sacred books of the East vol.5,47

- Mainyo-i-Kharad, London 1871

West-Haug- Essays, London 1907

Westergaasd- Zendavesta or the Religious books of the Zoroastrian, Copenhagen 1852

W.Dwight Whitney- Atharva - Veda, Dlhi, Patna 1962

H.Winckler- Die Gesetze Hammurabis, Leipzig 1903

H.H.Wilson- Vishnu Purana, Calcutta 1961

F.Wolff- Avesta, Strassburg 1910

P.Wurm- Handbuch der Religionsgeschichte, Calw und Stuttgart 1908

Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft Leipzig 1852

***

آثارالبلاد و اخبار العباد، تألیف زکریابن محمدبن محمود القزوینی، بیروت ۱۳۸۰ هجری = ۱۹۶۰ میلادی.

اخبارالطوال دینوری، قاهره، سال ۱۹۶۰.

از سعدی تا جامی، تألیف ادوارد براون، ترجمهٔ علی‌اصغر حکمت، تهران، ۱۳۲۷.

اسماءالعقار، به اهتمام ماکس مایرهوف، قاهره، ۱۹۴۰.

البلدان، تألیف یعقوبی، نجف، ۱۳۳۷.

التفهیم بیرونی، به‌کوشش جلال همایی، تهران، ۱۳۱۸.

التنبیه و الاشراف، چاپ قاهره، ۱۳۵۷.

انجیل ترجمهٔ لوتر.

اوستا متن گلدنر، ترجمهٔ ولف، گزارش پورداود.

ایلیاد، ترجمهٔ بوس Boss، برلین.

بحرالجواهر، چاپ تهران، سال ۱۲۸۸.

برهان قاطع، به اهتمام دکتر معین.

بیست مقالهٔ قزوینی، به‌کوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۳.

تاریخ اکبری، نسخهٔ خطی در کتابخانه ملافیروز، بمبئی.

تاریخ حمزهٔ اصفهانی، برلین، ۱۳۴۰.

تاریخ سیستان، به اهتمام بهار، تهران، ۱۳۱۴.

تاریخ طبری، قاهره، ۱۳۵۷.

تاریخ یعقوبی، چاپ نجف، سال ۱۳۵۸.

تحفهٔ حکیم مؤمن، تهران، ۱۲۹۵.

تذکرةالاولیاء، شیخ ابی‌حامد فریدالدین عطار، تهران، ۱۳۲۱.

تقویم‌البلدان، ابوالفدا، پاریس، ۱۸۴۰.

تورات ترجمه لوتر.
جامع الحکایات عوفی.
جامی، تألیف علی‌اصغر حکمت، تهران ۱۳۲۰.
جمهرةاللغة ابی‌درید، چاپ حیدرآباد دکن، سال ۱۳۴۵.
حکایت شاهزادهٔ ایران زمین با عمر خطاب در روایات داراب هرمزدیار، بمبئی، ۱۹۲۲.
خرده اوستا، گزارش پورداود.
خمسهٔ نظامی، چاپ بمبئی، ۱۲۶۵.
دیوان انوری، به اهتمام مدرس رضوی، ۱۳۳۷ـ۱۳۴۰.
دیوان سعدی، کلیات به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، ۱۳۳۳.
دیوان عسجدی، به اهتمام طاهری شهاب، تهران.
دیوان فرخی، به‌کوشش عبدالرسولی، تهران، ۱۳۱۱.
دیوان ناصرخسرو، تهران، سال ۱۳۰۴.
رامایانه به نظم، پانی‌پتی.
روایات داراب هرمزدیار، جلد یکم، بمبئی، ۱۹۲۲.
زراتشت‌نامه، تهران، ۱۳۳۸.
سلامان و ابسال، عبدالرحمن جامی، به‌کوشش شرف‌الدین الکتبی، بمبئی، ۱۳۵۵.
سیرالملوک، خواجه نظام‌الملک، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، سال ۱۳۴۰.
شاهنامه، چاپ بروخیم.
شاهنامه، چاپ اولیا سمیع شیرازی، بمبئی، ۱۲۷۲.
شدالازار، تألیف جنید شیرازی، به‌کوشش محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران.
صحاح‌الفرس، به اهتمام طاعتی، تهران، ۱۳۴۱.
صورةالارض، ابن‌حوقل، لیدن، ۱۹۳۹.
عجایب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات، تصنیف زکریابن محمدبن محمود قزوینی، به‌کوشش نصرالله سبوحی، تهران.
فتوح‌البلدان، بلاذری، قاهره، ۱۳۵۰.
فرس اسدی، به اهتمام هورن، کتینگن، ۱۸۹۷، به اهتمام اقبال، تهران ۱۳۱۹.
فرهنگ رشیدی، کلکته، ۱۸۷۲–۱۸۷۵.
قرآن.
گنج بازیافته، گردآورده دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۴.

مانی و دین او، سیدحسن تقی‌زاده و احمد افشار، تهران، ۱۳۳۵.
مثنوی مولانا جلال‌الدین بلخی، چاپ علاءالدوله، تهران، ۱۲۹۹.
مدن‌العراق القدیمه، تألیف دروثی مکای، بغداد، ۱۹۵۲.
مجمع‌الفرس سروری، به اهتمام دبیرسیاقی، ۱۳۳۸-۱۳۴۱.
مجمل‌التواریخ، به اهتمام بهار، تهران، ۱۳۱۸.
مخزن‌الادویه، چاپ بمبئی، ۱۲۷۳.
مخزن‌الاسرار، خمسهٔ نظامی، بمبئی، ۱۲۶۵.
معجم‌البلدان، یاقوت، مصر، سال ۱۳۲۳.
مقدمة‌الادب، جارالله الزمخشری، طبع لبسیا، سال ۱۸۴۳.
منتخب‌التواریخ، تألیف عبدالقادربن ملک شاه البدایونی، کلکته، ۱۸۶۵.
نزهة‌القلوب، حمدالله مستوفی، به سعی لیسترانج، لیدن، ۱۳۳۱.
فرهنگ بهدینان، گردآوردهٔ جمشید سروشیان، تهران، ۱۳۳۵.
گات‌ها، گزارش پورداود، بمبئی، ۱۹۵۲.
ویس و رامین، چاپ کلکته، ۱۸۶۵.
ویس و رامین، به اهتمام محمدجعفر محجوب، تهران، سال ۱۳۳۷.
هرمزدنامه، نگارش پورداود، تهران، سال ۱۳۳۱.
یادداشت‌های گات‌ها، نگارش پورداود، تهران، سال ۱۳۳۶.
یادگار زریران ترجمه گیگر، سال ۱۸۹۰.
یسنا، بخش ۱، گزارش پورداود، بمبئی، ۱۳۱۲.
یسنا، بخش ۲، گزارش پورداود، تهران، ۱۳۳۷.
یشت‌ها، بخش ۱، گزارش پورداود، بمبئی، ۱۳۰۷.
یشت‌ها، بخش ۲، گزارش پورداود، بمبئی، ۱۳۱۰.

ویسپرد

بخشی از نامهٔ مینوی اوستا ویسپرد خوانده می‌شود. این واژه که در اوستا ویسپ‌رَتَوُ vīspe-ratavō آمده، چنان‌که در مهر یشت پارهٔ ۱۲۲، از دو واژه آمیزش یافته: ویسپ + رتو. نخست از این دو واژه سخن می‌داریم و پس از آن به خود ویسپرد می‌پردازیم و یاد خواهیم کرد که این بخش از اوستا در برابر چهار بخش دیگر نامهٔ مینوی، چگونه است.

ویسپ

این واژه صفت است، در تأنیث ویسپا vispā، در پارسی باستان ویسپ vispa و در سانسکریت ویسو visva و در پهلوی ویسپ visp است.

این واژه جداگانه در اوستا بسیار به‌کار رفته و بسا هم با واژه‌های دیگر درآمیخته است.

در کردهٔ ۱۸ ویسپرد پارهٔ ۲، ویسپایو vīspāyu به معنی همیشه و جاودان، مرکب است از ویسپ + آیو. آیو āyu جداگانه به معنی هنگام و گردش زندگی یا مدت و دورهٔ عمر می‌باشد.

در کرده ۱۹ ویسپرد پارهٔ ۲، ویسپو ویذونگه vīspō-vidhvanh یعنی از همه آگاه. در هرمزد یشت پارهٔ ۱۴ واژه‌های ویسپ ونیه vīspa-vanya (به همه چیرشونده)، ویسپ‌تش vīspa-taš (سازنده یا آفرینندهٔ همه)، ویسپ خواثر vīspa-xvāthra (همه‌گونه آسایش بخشنده) از نام‌های اهورامزدا برشمرده شده‌اند و در ردیف پنجاه و پنج نام دیگر خداوندگار در همان یشت یاد گردیده‌اند.

همچنین در پارسی باستان، در سنگ‌نپشتهٔ داریوش در پارس (نقش رستم) ویسپ‌زن vispa-zana صفت است به معنی «در بردارندهٔ همه نژادها»، ویسپ‌اوزاتی vispa-uzāti نام شهری است در پرثو parthava در سرزمین خراسان کنونی؛ این نام لفظاً یعنی «همه

خواب‌زدگان». باز در سنگ‌نبشته‌های هخامنشیان واژه ویس visa برای ما به جای مانده که هیئت دیگری است از ویسپ و به همان معنی به‌کار رفته است و با واژه دهیو درآمیخته: ویس‌دهیو visadahyu صفت است به معنی همه کشورها.

از این واژه‌های اوستایی و پارسی باستان که یاد کردیم به خوبی پیداست که واژهٔ ویسپ تا به چه اندازه در زبان‌های باستانی ایران رواج داشت. در زبان رایج روزگار ساسانی نیز به این واژه برمی‌خوریم. در گزارش پهلوی اوستا ویسپ به هرویسپ harvisp گردانیده شده است. در پاره‌های ۲۰ و ۲۶ از فرگرد نوزدهم وندیداد، ویسپو ویذونگه به هرویسپ آگاس harvisp āgās گردانیده شده است.

هر har در اوستا هئورو haurva، در پارسی باستان هروو haruva، در سانسکریت سرو sárva است، بسا هم در پهلوی هرویست harvist آمده و آن هیئت دیگری است از هرویسپ. ویسپ یا هرویسپ در پازند و در نوشته‌های دینی زرتشتی به‌کار رفته ولی در فارسی رایج به آن برنخوردم.

همچنین واژه اوستایی ویسپ، چندین بار در گزارش پهلوی به همه hama یا هماک hamāk گردانیده شده است.

رد

رد، در اوستا[1] رتو ratu، به دو معنی به‌کار رفته: نخست به معنی گاه و هنگام، چنان‌که در پارهٔ ۱۷ از یسنا، هات ۱ و پارهٔ ۱۸ از یسنا، هات ۹ و جز آن. دوم به معنی داور (دادبر) دادگاه ایزدی است، به این معنی در گات‌ها، یسنا ۲۹ در بندهای ۲ و ۶ آمده است،[2] به ویژه خود پیغمبر ایران، زرتشت، داور و رهبر ایزدی است. در گات‌ها، یسنا ۳۱ بند ۲، زرتشت گوید: «چون آن راه بهتر که باید برگزید، پدیدار نیست، پس از این‌رو من به سوی همه‌تان آیم، داور هر دو گروه، آنچنان که مزدا اهورا مرا شناسد، تا اینکه ما از روی دین راستین زندگی به سر بریم».

در روز پسین در دادگاه ایزدی، داوری با خود وخشور زرتشت است. در گات‌ها یسنا، هات ۳۳ بند ۱ فرماید: «آنچنان که در آیین نخستین زندگی است، داور با درست‌تر کردار،

---

۱. استادان اوستاشناس این واژه را در زبان‌های آلمانی و انگلیسی و فرانسه چنین ترجمه کرده‌اند:
Judex, Richter, Schiedsrichter, Meister; Lord, Master, Head, Leader; chef, Premier, Grand, Maitre.

۲. نگاه کنید به یسنا، هات ۲۹، بندهای ۲ و ۶ و به جلد ۲ یشت‌ها، ص ۲۸۰.

رفتار کند، با پیرو دروغ و همچنان با پیرو راستی و با آن کسی که نزد وی [کردار] نادرست و درست به هم درآمیخته است».[۱]

در بسیاری از پاره‌های بخش‌های دیگر اوستا، مانند چند بند گات‌ها، واژه رتو با واژهٔ اهو ahū یک‌جا آمده است.

اهو یا انگهو anhu به سه معنی آمده: نخست به معنی جان و نیروی زندگی است و در ردیف چهار نیروی دیگر آدمی به شمار آمده است،[۲] دوم به معنی هستی و زندگی و گیتی است،[۳] سوم به معنی سرور و خواجه و بزرگ و خدایگان و خان‌خداست و هیئت تأنیث آن انگهی anhī را می‌توان به معنی کدبانو گرفت.

در گزارش پهلوی اوستا اهو (= انگهو) به کتک خوتای katak xvatāy و در گزارش سانسکریت اوستا به سوامی svāmi گردانیده شده است.

در چند بند از گات‌ها که واژه‌های اهو و رتو با هم آمده، مناسب می‌نماید که نخستین را در فارسی خدایگان و دومی را داور بدانیم. در بخش‌های دیگر اوستا مفهوم این دو واژه وسعتی یافته، اهو را می‌توان به مناسبتی، سرور جهانی و رتو را بزرگ و پیشوای مینوی دانست.[۴] چون واژهٔ رتو که در پهلوی رت rat گویند و در فارسی «رد» شده، در زبان ادبی ما به جای مانده، می‌توانیم همین واژه را به جای واژهٔ اوستایی به‌کار بریم. در نثر و نظم فارسی به واژهٔ رد برمی‌خوریم: در مجمل‌التواریخ آمده «رد کسی را خواندندی که رأی قوی داشته است»،[۵] در فرهنگ اسدی آمده: «رذ دانا و بخرذبوذ» فردوسی گفت:

یکی انجمن ساخت با بخردان   هشیوار کارآزموده رذان

عنصری گفت:

سخن‌دان چو رای رذان آورذ   سخن برزبان دذان آورذ

فخرالدین گرگانی در داستان ویس و رامین گوید:

جهانش نام کرده شاه موبد   که هم موبد بَد و هم بخرد رد[۶]

---

۱. به معنی «یثا اهو وئیریه...» در جلد ۱ یسنا ص ۲۰۶ و به پارهٔ ۸ از یسنا ۱۹ در همان جلد و به یادداشت پاره ۱ از یسنا ۵۲ در همان جلد نگاه کنید.

۲. برای نیروی پنجگانه نگاه کنید به جلد ۱ یشت‌ها.

۳. به یادداشت پاره ۱۹ از یسنا ۹ در جلد ۱ یسنا نگاه کنید.

۴. chef temporel, chef spirituel نگاه کنید به:

K.R.Cama's article: the Avestan Word «ahu» in Dastur Hoshang Memorial Vol., Bomby 1918, P.576-555.

۵. مجمل‌التواریخ، به اهتمام بهار، تهران ۱۳۱۸، ص ۴۲۰.

۶. ویس و رامین، چاپ کلکته، ص ۱۳، سطر ۱۶.

به ویژه در شاهنامه بسیار به این واژه برمی‌خوریم:

ببستند لب موبدان و ردان　　سخن بسته شد بر لب‌بخردان...

که او رسم‌های پدر درنوشت　　ابا موبدان و ردان تند گشت

در لشکرکشی ارجاسپ به بلخ و کشته شدن لهراسپ و گروهی از هیربدان در آتشکده نوش‌آذر گوید:

وز آنجا به‌نوش آذر اندر شدند　　رد و هیربد را همه سر زدند

همچنین رد در شاهنامه به معنی سرور و یل و دلیر به‌کار رفته:

بپوشید درع سیاوش رد　　زره را گره برکمر بند زد

و بسا برای افراسیاب تورانی به‌کار رفته:

به نخجیرگاه رد افراسیاب　　بپوشیم تابان رخ آفتاب...

به پرده سرای رد افراسیاب　　کسی را سر اندر نیامد به خواب

چنان‌که دیده می‌شود به معنی‌هایی که در فرهنگ‌های فارسی برای واژهٔ رد نوشته‌اند باید معانی دیگری هم افزود، از آنهاست معانی سردار و دستور. در گزارش پهلوی اوستا نیز واژهٔ رتو به سردار sardār یا دستوبر dastōbar = دستور گردانیده شده است.

همچنین معانی راهنما و پیشوا: گورو guru یا سوامی Svāmi که در گزارش سانسکریت اوستا به رتو داده شده، روشن است.[۱]

از اینها که بگذریم مفهوم واژهٔ رتو که در اوستا بسیار آمده، پیداست و خود پاره‌های اوستا به خوبی گویای معنی آن است. در پارهٔ ۱ از یسنا ۲۷، اهورامزدا، اهو و رتو خوانده شده است، در پارهٔ ۱ تیریشت اهورامزدا به پیغمبر خویش زرتشت گوید: «تو جهانیان را اهو و رتو باش»، در پارهٔ ۹۱ فروردین یشت، زرتشت اهو و رتو در این گیتی دانسته شده است و در پارهٔ ۱۵۲ از همان یشت، زرتشت اهو و رتو و نخستین آموزگار دینی سراسر جهان خاکی خوانده شده است؛ در پاره ۴۳ از فرگرد ۲ وندیداد آمده که زرتشت و پسرش اوروتت نر Urvatat Nara مردمان ورجمکرد را اهو و رتو می‌باشند.[۲]

در خود ویسپرد که سخن ما از آن است، بسا اهورامزدا و پیامبرش زرتشت اهو و رتو خوانده شده‌اند: در کردهٔ دوم ویسپرد پارهٔ ۴، اهورامزدا در جهان مینوی اهو و رتو و زرتشت سپیتمان در جهان خاکی اهو و رتو می‌باشند؛ در کرده یازدهم پارهٔ ۲۱ اهورامزدا، اهو و رتو است؛ در کردهٔ شانزدهم پارهٔ ۳ زرتشت اهو و رتو شناخته شده است.

---

۱. در دادستان دینیک فصل ۱ پارهٔ ۲۰ و فصل ۴۴ پارهٔ ۱۳ و فصل ۹۴ پارهٔ ۱۳، پیشوایان و موبدان و دستوران، از ردان دانسته شده‌اند.

۲. به جلد ۱ و جلد ۲ یشت‌ها نگاه کنید.

گذشته از آفریدگار و وخشورش که در جهان مینوی و خاکی، خدایگان و سرور خوانده شده‌اند، بسا در اوستا سروری و پیشوایی مینوی و خاکی هردو به زرتشت برگزار شده است. در یسنا ۱۹ پارهٔ ۱۸ آمده که در هر کشوری پنج رد می‌باشد: نخست رد خانواده، دوم رد دیه، سوم رد پرگنه (ایالت)، چهارم رد کشور، پنجم رد مینوی. اما در سرزمین ری فقط چهار رد می‌باشد، زرتشت در آنجا هم رد مینوی است و هم رد جهانی یا خاکی. چنان‌که دیده می‌شود، ری که ویرانه‌اش نزدیک تهران است، شهریاری مینوی و خاکی آن هردو با کسی بوده که او را زرتشوشتروتم Zarathuštrōtdma (همانندترین به زرتشت)[1] می‌خواندند.

در آیین مزدیسنا، ایزدان و فرشتگان نگهبان آسمان و زمین و آتش و آب و گیاه و چارپایان و آنچه نیک و نغز است و از آفریدگان پاک مزدا شمرده می‌شود، سمت ردی یا سروری و بزرگی دارند. مردمانی که از اشویی یا پاکی و راستی و درستی برخوردارند نیز رد خوانده شوند یا به عبارت دیگر، فرد کامل‌تر هریک از آفرینش نیک ایزدی، خواه مینوی و خواه جهانی، رد خوانده شده و درخور ستایش و نیایش دانسته شده است.

در کتاب بندهش در فصل ۲۴ هوم درمان‌بخش رد گیاهان و کستی، بندی که زرتشتیان برمیان بندند، رد رخت‌ها و پوشیدنی‌هاست و دایتیک (رود آمویه)، رودی که در ایران ویج (خوارزم) روان است، رد رودهای دیگر روی زمین است. کوه هکر از آنجایی که آب اردویسور آناهیتا (ناهید) برخاسته به روی زمین سرازیر گردد، رد کوه‌های جهانی است.[2]

گندم رد دانه‌ها و شتر سفیدموی زیبا زانوی دو کوهان، رد شترهاست. در همان فصل بیست و چهارم از بندهش فهرست بلندی از ردهای همه آفریدگان نیک از جاندار و بیجان یاد گردیده، در اینجا برای اینکه سخن به درازا نکشد به یاد کردن برخی از آنها بسنده کردیم. همچنین در نامهٔ پازند مینو خرد فصل ۶۱ از ردان مردان و زنان و مرغان و چارپایان خانگی و ددان یعنی جانوران دشتی و بسا از دانه‌ها یاد شده و دربارهٔ ردان مردان و ردان زنان در میان دانا و خرد مینوی چنین پرسش و پاسخ رفته: «پرسید دانا از مینو خرد، رد مردان کیست و رد زنان کیست؟ مینو خرد پاسخ کرد: مرد دانای دین استوار خوب سپاس راست گوشن، رد یاران خویش است و زن گویای درست گوهر استوار نیکنام خوب‌سرشت

۱. نگاه کنید به جلد ۱. در گزارش وندیداد، از ری که در فرگرد اول آن یاد شده و یکی از سرزمین‌های بسیار کهن ایران بوده، سخن خواهیم داشت.

۲. دربارهٔ هوم، کستی، دایتیک، هکر، آناهیتا، نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها، جلد خرده اوستا، جلد ۱ یشت‌ها، جلد ۱، یسنا.

خوب‌چهر خانه‌آرایی که شرم و بیم داند و دوستار پدر و نیا و شوی و سالار خویش است در میان زنان یاران خویش، رد باشد».

در گزارش پهلوی (در گزارش پارهٔ ۹ از یسنا ۷۱ و گزارش پارهٔ ۱ از نخستین کرده ویسپرد) که از جانوران پنجگانه: آبی، زیرزمینی، پرنده، چرنده، رونده سخن رفته، رد هریک از این پنج گونه جانور یاد گردیده: ماهی کر Kar رد جانداران آبی است. کاکوم (قاقم) رد جانداران زیرزمینی یا جانورانی است که در سوراخ‌ها زندگی کنند. چرغ، رد پرندگان است. خرگوش رد دسته‌ای از جانداران است که آزادانه در گردشند یا آنچنان که در پهلوی آمده فراخور رفتارند. خربُز رد چرندگان است.[۱]

در پایان فصل ۲۴ بندهش که یاد کردیم آمده: «هرآنکه کار بزرگی ساخت، با اوست برتری و ارجمندی» و باز در همان فصل بندهش پس از برشمردن ردان هردسته و هرگروه آمده: «رد کسی است که از او کار بزرگی آید».

چون واژهٔ رد، بسا با واژه اشه aša آمده، می‌توان آن را چنین تعریف کرد: در میان مردمان رد کسی است که از راستی برخوردار و از آیین پارسایی و پرهیزکاری بهره‌ور است، کسی به پایهٔ ردی رسد که با پذیرفتن داد و آیین ایزدی رسا و برتر شده باشد.

ویسپرد

از آنچه در واژه‌های ویسپ و رتو گذشت، ویسپرد یعنی همه ردان یا همه سران و این نامی است که به این بخش از نامهٔ مینوی اوستا داده شده است. در این بخش از اوستا چنان‌که از این نام برمی‌آید، همه ردان مینوی و جهانی برشمرده شده است.

در آیین مزدیسنا هرآنچه نیک و سودمند است، درخور ستایش و نیایش است و آنچه نزد پیرو این آیین ارجمند و گرامی است در ویسپرد یادگردیده است و به همه نگهبانان آنها درود فرستاده شده است.

گذشته از ایزدان یا فرشتگان، جهان مینوی و آسمان با آنچه در آن است و زمین با آنچه براوست از نیک و نغز، در این بخش از اوستا بیش از بخش‌های دیگر نامهٔ مینوی یاد گردیده است.

همچنین هرپاره و بند و سرود و واژه و گزارش اوستا یادگردیده و همه جشن‌های دینی و هنگام‌های ستایش از بامداد و نیمروز و شب و جز اینها یک یک برشمرده شده و از هرآنچه پیوند و بستگی به جشن دینی دارد چون هوم و برسم و آبزور و میزد و بوی (بخور)

۱. نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها.

و جز اینها نام برده شده و ستوده گردیده و خشنودی رد یا رئیس روحانی هریک از اینها آرزو شده است.

می‌توان گفت ویسپرد سپاسنامه‌ای است که نـیاکـان نـامبردار و پـارسای مـا بـرای بخشش‌های ایزدی، به پیشگاه دادار مهربان آورده‌اند.

ویسپرد در انشاء همانند یسناست (جز پنج سرود گات‌ها) به ویژه به هات‌های ۱ـ۲۷ از یسنا بسیار نزدیک است و از حیث مطلب نیز در ویسپرد به‌کمتر مطلبی برمی‌خوریم که در یسنا نباشد. به راستی ویسپرد همان یسناست، اما رساتر از آن و در آن بیشتر از یسنا، نمایندگان هریک از آفریدگان نیک اهورا مزدا، به نام رتو = رد یاد شده است.

ویسپرد از یسنا فراهم شده، بسا از جمله‌های آن در یسنا دیده مـی‌شود و بـرخـی از جمله‌های آن فقط به روش دیگر آورده شده است، بنابراین ویسپرد کتاب مستقلی نیست بلکه پیوست یسناست، چنان‌که هیچگاه در مراسم دینی بی‌یسنا سروده نمی‌شود، معمولاً هنگامی خوانده می‌شود که وندیداد هم با آن خوانده شود[1] اما در سال هـنگام‌هایی فـرا رسد که به ویژه ویسپرد سروده می‌شود و آن هنگام‌های شش گهنبار یا جشن‌های ششگانهٔ سال است،[2] آنچنان که در کرده‌های ویسپرد چندین بار آمده: این شش جشن خود از ردان هنگام‌های دیگر سال شمرده شده‌اند.

سرایش ویسپرد را در هنگام گهنبارها «گهنباران ویسپرد» خوانند.

هریک از فصل‌های ویسپرد را کرده گویند،[3] چنان‌که فصل‌های یسنا را هات (=ها) و فصل‌های وندیداد را فرگرد نامند. معرب آن فرجرد است، ابونواس آورده: «و مایتلون فی شروین دستبی و فرجرداترامین و ویس». فرجرد به معنی مطلق فصل آمده است.

گزارش نگارنده از روی متن اوستای گلدنر می‌اشد، در اینجا ویسپرد به بیست و چهار کرده (= فصل) بخش شده است.[4]

آنکتیل دوپرون آن را به ۲۷ کرده بخش کرده،[5] همچنین اشپیگل.[6] در ترجمه دهارله ۲۶

---

1. the Religious Ceremonies and Customs of the Parsees, by J.Modi; Bombay 1922. P.334-5.

۲. درباره کهنبارها نگاه کنید به خرده اوستا، در گزارش وندیداد ساده که مجموعه‌ای است از یسـنا و ویسـپرد و وندیداد و در مراسم بزرگ خوانده می‌شود سخن خواهیم داشت.

۳. کرده در اوستا کرتی Kərəti است، وجه اشتقاق این واژه را در جلد ۱ یشت‌ها، یاد کردیم.

4. Avesta Herausgegeben Von Geldner, B.II, Stuttgart 1889.

5. Zendavesta par Anquetil Duperron, Paris 1771.

6. Avesta Von F.spiegel, Liepzig 1859.

کرده برشمرده شده است،[1] در وسترگارد ۲۳ کرده است،[2] دارمستتر ۲۴ کرده برشمرده است.[3]

گزارش پهلوی ویسپرد نیز به جاست و در حدود صد سال پیش از این به دستیاری اشپیگل به چاپ رسیده است،[4] این گزارش پهلوی به سه هزار و سیصد (۳۳۰۰) واژه برآورد شده است،[5] هیربد دانشمند پارسی دهابر که در یازدهم آذرماه ۱۳۳۱ درگذشت متن پهلوی یسنا و ویسپرد را به چاپ رسانیده و از واژه‌های پهلوی که در این دو بخش به کار رفته فرهنگ گرانبهایی از خود به یادگار گذاشته است.[6]

1. Avesta par De Harlez, Paris 1881.
2. Zendavesta, Edited by Westergaard, Copenhagen 1852-54.
3. Ke Zend-Avesta par Darmesteter, Paris 1892.
4. Avesta II B.herausgegeben Von F.Spiegel, Wien 1858.
5. Pahlavi Literatur by West im Grundriss der Irani. Philologie II B., P.86-87.
6. Pahlavi Yasna and Visperad, edited with an Intro and a Glossary by B.N.Dhabhar, Bombay 1949.

کرده ۱

۱ (زوت) نوید می‌دهم، به جای می‌آورم،[1] برای روان مینوی، برای روان جهانی، برای روان [جانداران] آبی، برای روان [جانداران] زیرزمینی، برای روان پرندگان، برای روان [جانداران] دشتی، برای روان چرندگان، برای پاکان [و] ردان پاکی.[2]

۲ نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای گهنبارها، ردان پاکی، برای میدیوزرم، شیردهندهٔ پاک، رد پاکی.
نوید می‌دهم، به جای می‌آورم برای میدیوشهم پاک [هنگامی] که کشتزار درو شده، رد پاکی.
نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای پتیه شهیم پاک [هنگامی] که خرمن به دست آمده، رد پاکی.
نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، از برای ایاسرم پاک [هنگامی] که گله جفتگیری کرده، رد پاکی.
نوید می‌دهم، به جای می‌آورم برای میدیارم پاک [هنگامی] سرما، رد پاکی.

---

۱. به جای نوید دادن نی‌وئذ ni-vaēdh، و برای به جای آوردن هن‌کر han-kar آمده. اگر واژهٔ نوید دادن از همین وئذ + نی باشد، باید مانند همه واژه‌های با پرفیکس ni به کسر نون خوانده شود چون نوشتن، نهادن، نهفتن، نشستن، نگریستن، نیوشیدن، نمودن و جز اینها نه به ضم که به ویژه در فرهنگ‌ها «نوید» به ضم نون یاد گردیده است. نگاه کنید به جلد ۱ یسنا، و به جلد یادداشت‌های گاتها، به یادداشت شمارهٔ ۷.

۲. دربارهٔ جانداران پنجگانه نگاه کنید به جلد ۲ یشتها و به گفتار ویسپرد به واژهٔ «رد».

نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای همسپتمدم[۱] پاک [هنگامی] که کار ستایش[۲] دینی به جای آورده شود، رد پاکی.

۳ نوید می‌دهم، به‌جای می‌آورم، برای جهان زایندهٔ پاک، رد پاکی که زادگانی خواهد زایید.[۳]
نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای پاره‌های[۴] خوب ستاییده شده ستوت یسنیه پاک، رد پاکی.
نوید می‌دهم، به جای می‌آورم برای پاره‌های خوب ستاییده شده یسنیه: میزدهای پاک [مردان] پاک و [زنان] پاک.

۴ نوید می‌دهم، به جای می‌آورم برای [ایزدان] سال، ردان پاکی، برای سرایش اهون وئیریه پاک، رد پاکی.
نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای درود اش‌وهیشت (اشم وهو) پاک، رد پاکی.
نوید می‌دهم، به‌جای می‌آورم، برای ینگهه‌هاتام پاک خوب ستاییده شده، رد پاکی.[۵]

۵ نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای اهنود پاک، رد پاکی.
نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای زنان مزدا آفریده، دارندهٔ فرزندان بسیار، پاکان، ردان پاکی.
نوید می‌دهم، به جای می‌آورم برای اهومند و رتومند[۶] پاک رد پاکی، برای هفت هات پاک، رد پاکی.

---

۱. برای شش گهنبار و صفت‌های آنها نگاه کنید به جلد خرده اوستا.
۲. ستایش دینی arðtō-Kartðhna، در گزارش پهلوی yazišn Kartārh، در کردهٔ ۲، پارهٔ ۲ هم آمده.
۳. واژه آونگهئیریه āonhairya صفت است از āonhairī یعنی زاینده از مصدر هو hav زاییدن، بنا به گزارش پهلوی جهان بود و هستی که همه باشندگان از او هستی یابند.
۴. هندات handāta پاره یا جزء و قطعه است، نگاه کنید به یادداشت یسنا ۴۲ فقرهٔ ۱ در جلد یک یسنا.
۵. نگاه کنید به جلد خرده اوستا، به نمازهای یثا اهووئیریه...، اشم وهو...، ینگهه هاتام...
۶. از اهومنت، رتومنت Ahumant-ratumant خود اهورامزدا مراد است.

نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای آب بی‌آلایش پاک اردوی،[۱] رد پاکی.

۶ نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای اشتودگات پاک، رد پاکی.
نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای کوه‌های آسانی بخشنده و بسیار آسانی بخش مزدا آفریده، پاکان، ردان پاکی.
نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای سپنتمدگات پاک، رد پاکی.
نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای بهرام اهورا آفریده و اوپرتات پیروزمند پاک، رد پاکی.

۷ نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای وهوخشترگات پاک، رد پاکی.
نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ و برای رام چراگاه خوب بخشنده پاک، رد پاکی.
نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای آفرین نیک پارسا و [خود] پارسا، مرد پاک و برای داموئیش اوپمن، ایزد چیر دلیر پاک، رد پاکی.

۸ نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای ائیریمن ایشیه[۲] پاک، رد پاکی.
نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای فشوشومانتر[۳] پاک، رد پاکی.
نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای رد بزرگوار هادخت[۴] پاک، رد پاکی.

۹ نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای پرسش[۵] اهورایی پاک، برای کیش اهورایی، برای دخیوم اهورایی، برای زرتشتوم[۶] اهورایی پاک، رد پاکی.

---

۱. اردویسور اناهیتا (ناهید) ایزد آب است، نگاه کنید به هات ۶۵ در جلد یسنا.
۲. برای ائیریمن ایشیه نگاه کنید به هات ۵۴ در جلد یسنا بخش دوم.
۳. برای فشوشومانتر نگاه کنید به هات ۵۸ در جلد یسنا بخش دوم.
۴. هادخت بیستمین نسک اوستا بوده، نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها.
۵. نگاه کنید به یادداشت پارهٔ ۱۲ از هات ۷۱ در جلد یسنا، بخش دوم.
۶. برای دخیوم و زرتتشوم به جلد ۱ یشت‌ها، نگاه کنید.

نوید می‌دهم، به جای می‌آورم، برای هدیش[1] کشتمند[2] و برای مرد پاک که به چارپای خوب کنش چراگاه بخشد و آن را بپروراند.

۱. هدیش hadiš، در پارسی باستان نیز هدیش به معنی خانه و کاخ و کوشک آمده، خشایارشا چهارمین شاهنشاه هخامنشی در سنگ‌نبشت‌های خود چندین بار آن را به‌کار برده. در تخت‌جمشید آورده: «گوید شاه بزرگ خشایارشا، به خواست اهورامزدا، این هدیش را پدرم داریوش ساخت» در جای دیگر آمده: «گوید شاه بزرگ خشایارشا، به خواست اهورامزدا من این هدیش را ساختم». در سنگنبشته شوش نیز خشایارشا گوید که من این هدیش را ساختم.

در اوستا سه بار به این واژه برمی‌خوریم: ویسپرد کردهٔ ۱ پارهٔ ۹، کردهٔ ۲ پاره ۱۱، کردهٔ ۹ پارهٔ ۵. در این سه جا از هدیش فرشتهٔ نگهبان خان و مان اراده شده و با صفت واسترونت آمده یعنی از کشتزار برخوردار یا از خورش و مایهٔ زندگی بهره‌مند و در کردهٔ نهم ویسپرد پارهٔ ۵ با چند صفت دیگر آورده شده (نگاه کنید به آنجا). در گزارش پهلوی اوستا (زند) همین واژه هدیش hadiš به‌کار رفته. در سانسکریت سدس sadas به معنی جای و سرای و خانه و زیستگاه است. این واژه از ریشه هد had درآمده که در اوستا و پارسی باستان به معنی نشستن است، بنابراین هدیش در اصل به معنی نشستگاه یا نشیمنگاه است. در بخش ششم دینکرت در فصل ۱ پاره ۱۳ـ۱۲ آمده: اهورامزدا هدیش را با گندم و نان نزد مشیا و مشیانه (آدم و حوا نزد ایرانیان) فرستاد و فراخ روزی و بخشایش پیام داد.

در لهجهٔ یزدی هدیش محل تابستانی است، شک نیست که این واژه همان هدیش اوستایی و پارسی باستان است. نگاه کنید به فرهنگ بهدینان گرد آورده جمشید سروشیان و به پیشگفتار نگارنده در همان کتاب صفحهٔ بیست و یک و نیز نگاه کنید به:

Sacred Books of the East, Vol.47 by West, P.71.

Etudes iraniennes par Darmesteter, Tome II, P.201-202.

Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae Sp.1759.

Old Persian by R.Kent, New Haven 1950, P.214.

The Foundation of the Iranian Religion by Gray K.R.

Cama Oriental Institute, Publication No.5, Bombay, P.147.

۲. برای کشتمند یا خورشمند Vāstravant آمده، نگاه کنید به یادداشت‌های گات‌ها، یادداشت شمارهٔ ۶.

کرده ۲

۱ با این زور و برسم ردان مینوی را خواستار ستاییدنم، ردان جهانی را خواستار ستاییدنم. ردان (جانداران) آبی را خواستار ستاییدنم، ردان (جانداران) زمینی را خواستار ستاییدنم. ردان (جانداران) پرنده را خواستار ستاییدنم، ردان (جانداران) دشتی را خواستار ستاییدنم. ردان (جانداران) چرنده را خواستار ستاییدنم.

۲ با این زور و برسم (ایزدان) گاهنبارهای پاک، آن ردان پاکی را خواستار ستاییدنم.
میدیوزرم شیردهنده پاک، آن رد پاکی را خواستار ستاییدنم.
با این زور و برسم میدیوشهم پاک (هنگامی) که گیاهان درو شده، آن رد پاکی را خواستار ستاییدنم.
با این زور و برسم پتیه شهیم پاک (هنگامی) که خرمن به دست آمده، آن رد پاکی را خواستار ستاییدنم.
با این زور و برسم ایاسرم پاک (هنگامی) که گله جفتگیری کرده، آن رد پاکی را خواستار ستاییدنم.
با این زور و برسم میدیارم پاک (هنگام) سرما، رد پاکی را خواستار ستاییدنم.
با این زور و برسم همسپتمدم پاک (هنگامی) که به‌کار ستایش پردازند، رد پاکی را خواستار ستاییدنم.
به چارپای خوب کنش چراگاه بخشد و آن را بپروراند.

۳ با این زور و برسم جهان بارور پاک، رد پاکی را که زایندگان خواهند زایید خواستار ستاییدنم.

با این زور و برسم همهٔ ردان را خـواسـتار سـتاییدنم: آنـانی را کـه اهـورامـزدا به زرتشت درخور ستایش و نیایش آگاهی داد، از روی بهترین راستی.

۴ با این زور و برسم، تو رد را خواستار ستاییدنم، اهـورامـزدای مـینوی، در مـیان مینویان برتر را، آن اهو و رد آفرینش جهانی را.

۵ با این زور و برسم کسی که ردان را همی‌خواند خواستار ستاییدنم، آن مرد پاکی که اندیشه نیک اندیشیده و گفتار نیک گفته شده و کردار نیک کرده شده به یاد دارد، آنکه به آرمئیتی پاک (سپندارمذ) و به سخن سوشیانت پایدار است «از کردار وی جهان راستی برفزاید».[1]

۶ با این زور و برسم (فرشتگان) سال پاک، ردان پاکی را خواستار ستاییدنم.
با این زور و برسم سرایش اهون وئیریه (یثا اهو) پاک، رد پـاکـی را خـواسـتار ستاییدنم.
با این زور و برسم و درود اش وهیشت (اشم وهو) پاک، رد پاکـی را خـواسـتار ستاییدنم.
با این زور و برسم ینگهه‌هاتام خوب ستاییده شدهٔ پاک، رد پاکی را خواستار ستاییدنم.

۷ با این زور و برسم اهنودگات پاک، رد پاکی را خواستار ستاییدنم، زنان نیک‌بخت، خوب‌نژاد (نجیب)، خوب بالا را خواستار ستاییدنم.
با این زور و برسم اهومند (و) رتومند پاک، رد پاکی را خواستار سـتاییدنم، چـه اوست اهو و رتو: او، اهورامزدا.
با این زور و برسم یسنای توانا: هفت هات پاک، رد پاکی را خواستار ستاییدنم، اردویسور ناهید پاک، رد پاکی را خواستار ستاییدنم.

۸ با این زور و برسم اشتودگات پاک، رد پاکی را خواستار ستاییدنم، کوه‌های آسانی راستی بخشنده و بسیار آسانی‌بخش مزدا آفریده، پاکان، ردان پاکی را خواستار ستاییدنم.

---

۱. جمله اخیر از گات‌ها، یسنا ۴۳ بند ۶ می‌باشد.

با این زور و برسم سپنتمدگات پاک، رد پاکی را خواستار ستاییدنم، بهرام اهورا آفریده را خواستار ستاییدنم و اوپرتات پیروزمند را خواستار ستاییدنم.

۹ با این زور و برسم وهوخشترگات پاک، رد پاکی را خواستار ستاییدنم، مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ را خواستار ستاییدنم، رام چراگاه خوب بخشنده را خواستار ستاییدنم.

با این زور و برسم وهیشتوایشت‌گات پاک، رد پاکی را خواستار ستاییدنم، آفرین نیک پارسا را خواستار ستاییدنم و (خود) پارسا، رد پاک را خواستار ستاییدنم. ایزد چیر و دلیر داموئیش اوپمن را خواستار ستاییدنم.

۱۰ با این زور و برسم ائیریمن ایشیه‌پاک، رد پاکی را خواستار ستاییدنم.
با این زور و برسم فشوشومنتر پاک، رد پاکی را خواستار ستاییدنم.
با این زور و برسم رد بزرگوار هادخت پاک، رد پاکی را خواستار ستاییدنم.

۱۱ با این زور و برسم پرسش اهورایی پاک، رد پاکی را خواستار ستاییدنم. کیش اهورایی پاک، رد پاکی را خواستار ستاییدنم.

با این زور و برسم هدیش خورشمند را خواستار ستاییدنم، کسی که به چارپای (گاو) خوب کنش چراگاه بخشد خواستار ستاییدنم و مردی را که چارپای پرورد خواستار ستاییدنم.

کرده ۳

در این کرده از هفت پیشوایان و سه گروه مردمان: آترنان (= پیشوایان) و رزمیان و کشاورزان و چهار فرمانروایان ایران کهن یاد شده.

از نخستین پاره سومین کردهٔ ویسپرد چنانک از پارهٔ ۵ ازیرینگاه و از پاره‌های ۵۷–۵۸ پنجمین فرگرد وندیداد و از پارهٔ ۱۵ ویشتاسپ یشت، پیداست که در ایران باستان برای آیین دینی یا یزشنه، گذشته از زوت هفت پیشوای دینی دیگر در کار بودند.

این پیشوایان در پاره‌های نامبرده چنین نامیده شده‌اند: زئوتر zaotar، هاونن hāvanan، آتروخش ātrδvaxš، فربرتر frabδrδtar، آبرت abδrδt، آسنتر āsnatar، رئثویشکر raēthwiškara، سرئوشاورز sraošāvarδz. از زئوتر که در سر پیشوایان جای دارد در جلد اول یشت‌ها سخن داشتیم، از همهٔ این پیشوایان در همان کتاب یاد کردیم و معنی لفظی و وظیفه هریک از آنان را در هنگام یزشنه نیز یاد کردیم. همچنین از روی نوشته فصل ۲۷ نیرنگستان، در خرده اوستا جای هریک از این پیشوایان را در هنگام یزشنه معین کردیم. امروزه برای یزشنه دو موبد مراسم را به جای می‌آورند: یکی زئوتر که او را در پهلوی وپازند «زوت» یا «زود» گفتند و دیگری رئثویشکر که او را راسپی خواندند. در یزشنه راسپی تنها وظایف شش موبد دیگر را به جای می‌آورد و جایی که امروزه برای هشت تن پیشوایان در یزشنگاه پنداشته می‌شود با آنچه در نیرنگستان یاد شده فرقی دارد به این معنی که آسنتر در سوی راست و راسپی در سوی چپ یزشنگاه تصور می‌شوند نه برعکس، چنانک در نیرنگستان آمده.

آتشگاه یعنی جای آتشدان و چوب صندل و لبان و آن را خوان آتش نیز گویند. اورویسگاه نیز خوان آلات و آلاتگاه نامیده می‌شود و آن تخت سنگی است که به روی آن

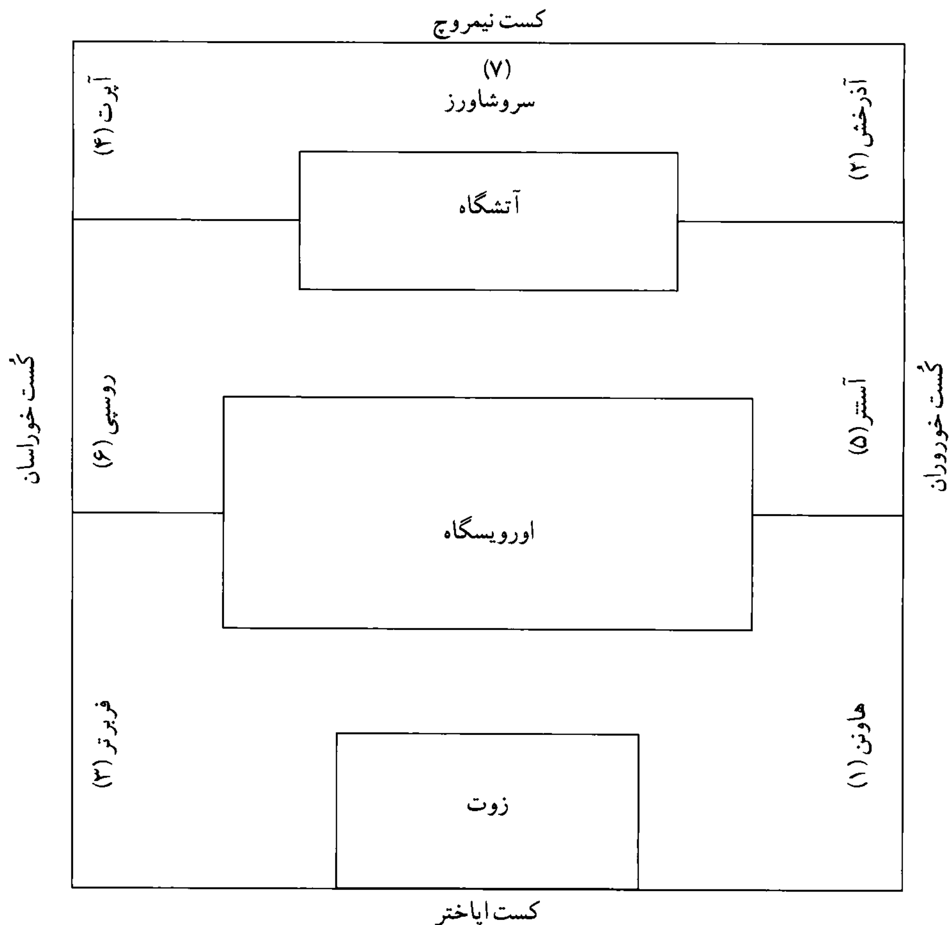
ابزارهایی که برای یزشنه به‌کار آید گذاشته می‌شود. اورویس در اوستا اوروئس urvaēsa به معنی دوره و گردش است، نگاه کنید به یادداشت پارهٔ ۱۴ از هات ۷۱ در یسنا بخش دوم. دربارهٔ پیشوایان نگاه کنید به گفتار «پیشوایان» در یسنا، بخش دوم، گزارش نگارنده، تهران فروردین ماه ۱۳۳۷ و نیز نگاه کنید به:

Avesta von Geldner II Band S.8

Zend-Avesta par Darmesteter vol.I, Intro. P.70-71.

The religious ceremonies and customs of the Parsees by J.Modi, P.335-339.

Aerpatastān and Nīrangastān by J.Bulsara, Bombay 1915, P.391-397.



۱ (زوت) هاونان را ایستاده خواهم.
(راسپی) من آماده‌ام.[۱]
(زوت) آتروخش را ایستاده خواهم.
(راسپی) من آماده‌ام.
(زوت) فربرتار را ایستاده خواهم.
(راسپی) من آماده‌ام.
(زوت) آبرت را ایستاده خواهم.
(راسپی) من آماده‌ام.
(زوت) آسنتار را ایستاده خواهم.
(راسپی) من آماده‌ام.
(زوت) راثوی (راسپی) را ایستاده خواهم.
(راسپی) من آماده‌ام.
(زوت) سروشاورز را ایستاده خواهم، آن داناتر [و] به گفتار [ایزدی] آگاه‌تر را.
(راسپی) من آماده‌ام.
«یثا اهو وئیریو» که زوت به من بگوید.
(زوت) «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید.

۲ (زوت و راسپی) آترنان را ایستاده خواهم، ارتشتار را ایستاده خواهم، و استریوش گله‌پرور را ایستاده خواهم، خان‌خدای خانه را ایستاده خواهم، ده‌خدای ده را ایستاده خواهم، زندپت زند را ایستاده خواهم، شهریار کشور را ایستاده خواهم.

۳ یک جوان نیک‌اندیش، نیک‌گفتار، نیک‌کردار بهدین را ایستاده خواهم، یک جوان سخنگوی[۲] ایستاده خواهم، آنکه ختودت[۳] به جای آورد ایستاده خواهم،

---

۱. واژه‌هایی که در این پاره به ایستادن و آماده بودن گردانیده شده نخستین در اوستا ستا stā آمده و با جزء آ = آستا āstā شده، همین واژه است که در فارسی ایستادن گوییم، دومی وئس vaēs یعنی آماده بودن و حاضر بودن و به خدمت ایستادن و پذیرفتن خدمت، از همین بنیان است واژهٔ وئس vaēsa یعنی نوکر خانه‌زاد که از کلمهٔ ویس vis، در پارسی باستان ویث vith درآمده به معنی خان و مان بزرگان و آزادگان. نگاه کنید به:

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 1327 u.1455 u.1600

۲. سخنگوی = اوخذو وچنگه uxdhō vačanh .

۳. دربارهٔ واژه ختودت به خرده اوستا به یادداشت شمارهٔ ۴ نگاه کنید.

(موبدی) را که در کشور است ایستاده خواهم، همایون (موبدی) را که در گـردش است ایستاده خواهم،[۱] کدبانوی خانه را ایستاده خواهم.

۴ زنی را ایستاده خواهم که در اندیشهٔ نیک سرآمد، در گفتار نیک سرآمد، در کردار نیک سرآمد، خوب آموخته، فرمانبردار شوهر (رد)، پاک[۲] (چون) آرمیتی پاک و (چون) آن زنانی که از تو هستند، ای اهورامزدا[۳] و مرد پاکی را ایستاده خواهم که در اندیشهٔ نیک سرآمد، در گفتار نیک سرآمد، در کردار نیک سرآمد، از فروران‍ـه آگاه[۴] و از کیذ نادان[۵] «از کردار وی جهانِ راستی برفزاید».[۶]

۵ اینک هریک از شما مزدیسنان را رد همی‌خوانیم. رد بشـمار آوریـم امشـاسپندان و سوشیانت‌ها راکه داناتر، راست‌گفتارتر، یاری‌کننده‌تر، خردمندتر (هستند).
بزرگ‌ترین نیروی دین مزدیسنا را همی‌خوانیم، پیشوا و رزمی و برزیگر گله‌پرور را.[۷]

۶ (زوت) «یثا اهو وئیریو» که آتروخش به من بگوید.
(راسپی) «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید. «یثااهو وئیریو» که زوت به من بگوید.
(زوت) «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید.
(راسپی) تویی ای آتربان، زوت ما.

---

۱. دربارهٔ موبدانی که در داخل کشـور در خـدمت بـودند و در خـارج بـرای تـبلیغ دیـن مـزدیسنا مـی‌رفتند، به یادداشت پاره ۶ از هات ۴۲ (هفت هات) در پخش دوم یسنا نگاه کنید.

۲. در متن رتو = رد برای شوهر به‌کار رفته به پارهٔ ۱۸ از فرگرد دوم هادخت نسک، در جلد دوم یشت‌ها، نگاه کنید.

۳. زنان نیک از زنان اهورایی شمرده شده‌اند چنانک در هفت هات، یسنا ۳۸ پارهٔ ۱.

۴. ویستوفرئورتی vistō fraorϑtī صفت است یعنی دارنده فرورانه یا به اعتراف شناسا و با قـراردانـا. چـنانک می‌دانیم فصل ۱۲ از یسنا که به نام نخستین کلمهٔ خود فرورانه fravarānē نامیده شده در اعتراف به دین زرتشتی است و مقصود از ویستوفرئورتی (در نسخه بدل fraorϑitī) همان اعتراف معروف است، نگاه کنید به خرده اوستا، و به جلد اول یسنا.

۵. اویستوکیذ ϑvistō kayadha یعنی از گناه کیذ نادان، کیذ نشناس. ازین پاره چنین برمی‌آید که کیذ جرمی باشد چون شرک و انکار دین زرتشتی، چیزی در مقابل و ضد اعتراف و اقرار. دربارهٔ کیذ نگاه کنید به یادداشت پارهٔ ۱۵ از هات ۵۷ در پخش دوم یسنا.

۶. جمله پسین از گات‌ها، یسنا ۴۳ بند ۶ می‌باشد.

۷. شباهت دارد به پارهٔ ۳ از هات ۱۳ یسنا، نگاه کنید به جلد اول یسـنا. پـیشوا و رزمـی و بـرزیگر = آتـرنان و ارتشتار و واستریوش.

(زوت) «یثا اهو وئیریو» که آتروخش به من بگوید.

(راسپی) «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید.

(زوت) من زوت آماده‌ام که ستئوت یسنیه را فراخوانم و باز گیرم و بسرایم و بستایم.[۱]

---

۱. کلمات فراخواندن و باز گرفتن (زمزمه کردن) و سرودن و ستاییدن در متن فرسراثر fra.sraothra، فرمرثر fra.marϑthra، فرگاثر fra.gāthra، فریشتی fra.yašti آمده، به‌این فعل‌ها در پارهٔ ۷ از یسنا ۵۵ نیز برمی‌خوریم و در کردهٔ ۱۳ ویسپرد پارهٔ ۳ چنانک در کرده‌های ۱۴ و ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۳ و ۲۴ نیز تکرار گردیده است.

کرده ۴

۱ هان می‌ستاییم اندیشه و اندیشیده را و آدای نیک و اشی‌نیک و چیستی نیک و دروتات نیک را آنکه به ردان [و] به ردیها درود گوید.[1]

۲ برای (رستگاری) چارپا، خستو (= معترف) باشیم که ما مزداپرست [و] زرتشتی، به او نوید می‌دهیم میزد ردی و نماز ردِیِ ردان‌پسند.[2]
سراسر آفرینش پاک برای ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین خوانی شنوا شوند.
سروش پاک را می‌ستاییم، رد بزرگوار، آن اهورامزدا را می‌ستاییم، کسی که در پاکی برترین، کسی که در پاکی سرآمدترین [است]، همه سرودهای زرتشتی را می‌ستاییم و همه کنش نیک کرده شده را می‌ستاییم، آنچه شده و آنچه خواهد شد[3] «ینگهه هاتام...».

---

۱. از آدا ādā و اشی aši و چیستی čistī در جلد دوم یشت‌ها سخن داشتیم، اینان ایزدان پاداش پسین و توانگری و دانش هستند.

به واژهٔ دروتات drvatāt یعنی درستی (تندرستی) نیز چندین بار برخوردیم. این واژه همیشه با واژهٔ تنو tanu (تن) آمده که با واژه تندرستی فارسی درست برابر می‌افتد. در جاهایی که به آن برخوردیم در مهریشت پارهٔ ۱۰۸؛ فروردین یشت پارهٔ ۱۳۴؛ بهرام یشت پارهٔ ۲۹؛ یسنا، هات ۹ پاره ۱۹؛ هات ۵۷ پارهٔ ۲۶؛ هات ۶۸ پارهٔ ۱۱ در پارهٔ ۲۴ فروردین یشت بی‌واژهٔ تنو آمده اما همان معنی تندرستی از آن برمی‌آید.

در پاره بالا در ردیف ایزدانی چون آدا و اشی و چیستی باید او هم ایزدی باشد که شخصیت یافته و فرشتهٔ به شمار آمده، چون Hygieia پروردگار بهبودی نزد یونانیان و Valetudo نزد رومیان. نگاه کنید به:

The foundations of the iranian religion by H.Gray (K.R.Cama Institute Publication), Bombay, P.144.

۲. برای واژه‌های ردپسند ratufritī یعنی نماز و ستایشی که مایهٔ خشنودی ردان است، به جلد یکم یسنا، یادداشت شمارهٔ ۳ نگاه کنید.

۳. این پاره از «سراسر آفرینش...» تا انجام در پاره‌های ۶ـ۷ از هات ۷۰ یسنا نیز دیده می‌شود. به پارهٔ ۴ از هات ۵۷ یسنا هم نگاه کنید.

کرده ۵

۱ آماده‌ام، ای امشاسپندان که شما را، ستاینده، زوت، خواننده، پرستنده، گوینده، درودگوی [باشم].
اینک به شما امشاسپندان، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
اینک به سوشیانت‌های ما، زیست خوش و خشنودی رد و پاکی و پیروزی و خوشی روان[۱]

۲ به شما پیشکش کنیم، ای امشاسپندان، ای شهریاران نیکِ خوب کنشْ جانِ تن خود را، پیشکش کنیم همهٔ خوشی زندگی [خود] را.

۳ خستو (معترف) باشیم نزد تو به این دین، ای اهورامزدای پاک، مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها [و] اهورایی [هستیم]، به هاونی پاک [و] رد پاکی ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین، به ساونگهی و به ویسیه پاک [و] رد پاکی ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین، به ردان روز و گاه‌ها و ماه و گهنبارها و سال ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.[۲]
(زوت) «یثا اهو وئیریو» که زوت به من بگوید.
(راسپی) (یثا اهو وئیریو) که او زوت به من بگوید.
(زوت) «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید.

۱. پاره‌های ۱ـ۲ جز چند واژه که به نخستین پاره افزوده شده، مانند پاره‌های ۱ـ۲ از هات ۱۴ یسنا می‌باشد.
۲. پارهٔ ۳، جز چند واژه نخستین آن، برابر است با پاره‌های ۴ـ۵ از هات ۱۴ یسنا.

کرده ۶

۱ (زوت و راسپی) با آموزش [زوت] و با درود و رامش و زورها...[1] و سخنان درست گفته شده، امشاسپندان نیک را به نام‌های زیبایشان همی‌خوانم، امشاسپندان نیک را به نام‌های نیک اشا همی‌ستایم، به آیین نیکِ یک پاکدین [و] به آیین دین نیک مزدیسنا.

کسی را که برای من، از روی راستی، ستایشش بهترین است می‌شناسم: مزدا اهورا [و] آنانی که بوده و هستند. اینان را خواستارم که به نامشان بستایم و با درود به آنان نزدیک شوم «کشور نیک آرزو شده، بهرهٔ برازنده».

بشود فرمانبرداری درین جا باشد برای ستایش اهورامزدا، تواناترین پاکی که پرستیدهٔ ماست، در آغاز همچنان که در انجام، ایدون بشود فرمانبرداری در اینجا باشد برای ستایش اهورامزدا، تواناترین پاکی که پرستیده ماست.[2]

---

۱. به جای نقطه‌ها برای واژه ویثوش vīthuša معنی برازنده‌ای نیافتم. ازین واژه که صفت آبزور آمده، شاید آبزوری اراده شده باشد که برای آزمایش وره varah به کار آید و از آن در جلد یکم یشت‌ها سخن داشتیم. ویثوش یعنی نمایندهٔ گناه، نمودار بزه، همچنان است صفت ویثوش‌ونت vīthušavant که در پارهٔ ۵۴ از فرگرد چهارم وندیداد آمده، نگاه کنید به:

Altiran. Wört. Von Bartholo. Sp. 1446

Zand-Avesta par Darmesteter Vol.I, P.460

۲. کردهٔ ششم ویسپرد که همین یک پاره است، برابر است با پاره‌های ۲ـ۳ از هات ۱۵، جز اینکه درین جا چند واژه افزوده دارد.

کرده ۷

۱ سخنان درست گفته شده را می‌ستاییم، سروش پاک را می‌ستاییم، اشی نیک را می‌ستاییم، نریوسنگ را می‌ستاییم، آشتی پیروزگر را می‌ستاییم، نیفتادنی و نلغزیدنی را می‌ستاییم،[1] فرورهای پاکدینان را می‌ستاییم، چینودپل را می‌ستاییم، گرزمان اهورامزدا را می‌ستاییم، بهترین هستی (= بهشت)، روشنایی همه گونه آسانی بخشنده را می‌ستاییم (سه بار).

۲ بهترین راه به سوی بهترین هستی (= بهشت) را می‌ستاییم، ارشتاد نیک را می‌ستاییم که گیتی برفزاید [و] گیتی بپروراند و به گیتی سود رساند، آن دین مزدیسنا را، رشن راست‌ترین را می‌ستاییم، مهردارندهٔ چراگاه را می‌ستاییم، پارندی[2] چست را می‌ستاییم، آن چست (در میان) چست اندیشان، چستِ چست گویان، چستِ چست کرداران را، آنکه تن را چست سازد.

---

۱. واژه‌هایی که به «نیفتادنی و نلغزیدنی» گردانیدیم در متن استرت a-stərəta (در نسخه بدل a-starət) و امویمن a-muyamna آمده. هردو صفت است که با حرف نفی a آمده. نخستین از واژه ستر star به معنی برافکندن، به‌زمین زدن، فروماندن، درآمده و چندین بار در اوستا به‌کار رفته، چنانک در زامیاد یشت پاره ۳۴. از همین بنیاد است واژهٔ سترد در پازند که در مینوخرد کرده ۵۷ پارهٔ ۲۹ به معنی سرگشته و سرگردان است و در گزارش پهلوی برای پارهٔ ۲ از فرگرد نوزدهم وندیداد سترت strt برای واژهٔ اوستایی سترت که صفت است (اسم مفعول از مصدر star) آورده شده است.

واژهٔ امویمن در پاره‌های ۳۵ و ۱۳۲ فروردین یشت و در پارهٔ ۱۷ ارت یشت نیز آمده. چند تن از زنان تاریخی ایران باستان چنین خوانده می‌شدند، از آنان است دختر اووخشتر Uvaxšatra = (Kyaxares) سومین پادشاه ماد که نزد تاریخ‌نویسان یونانی Amutis یاد شده، این نام لفظاً یعنی گزندنیافتنی، نلغزیدنی، نگاه کنید به:
Iranisches Namenbuch von Justi S.15

درین پارهٔ ۱ از ویسپرد ۷ بی‌گمان ازین دو واژه فرشتگانی اراده شده که بدبختانه از آنان آگاه نیستیم.

۲. درباره پارندی به یادداشت پارهٔ ۱ از هات ۱۳ در جلد یکم یسنا نگاه کنید.

۳ گردیِ مردانه را می‌ستاییم که به مردان گشایش دهد، به هوش مردان گشایش دهد،[1] که تندتر از تند، دلیرتر از دلیر [است] که همچون بهرهٔ ایزدی به او (به مرد) رسد، که مردان را در گرفتاری رهاننده برای تن دهد[2] می‌ستاییم، خواب مزدا دادهٔ مایهٔ شادمانی جاندار و مردم را.

۴ آن آفریدگان پاک را می‌ستاییم که هستند پیش آفریده شده، پیش ساخته شده، [پیش] از آسمان و آب و زمین و گیاه‌ها و جانور خوب کنش.[3]

دریای فراخکرت را می‌ستاییم، باد چالاک مزدا آفریده را می‌ستاییم، آسمان درخشان را می‌ستاییم که پیش آفریده شده، پیش ساخته شده، از هستی جهان خاکی.[4]

۵ تو را، ای آذر پسر اهورامزدا پاک [و] رد پاکی می‌ستاییم، نیز [آب] زور را، نیز کستیِ این برسم پاک از روی راستی گسترده [و] رد پاکی را. آپم نپات را می‌ستاییم، نریوسنگ را می‌ستاییم...[5]

(راسپی) «یثا اهووئیریو» که زوت به من بگوید

(زوت) «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید.

---

۱. در متن واژه‌های فرمن‌نر framǝn.nar آمده، از نخستین جزء آنکه فرمن باشد معنی درستی برنمی‌آید. واژه گشایش = فراخی در هردو جمله از گزارش پهلوی است: فراخونر، فراخومرت ویر

۲. یعنی دلیری که بهرهٔ خداوندی است، رزمیان و جنگاوران را در هنگام گرفتاری و بردگی مایهٔ رهایی و رستگاری است.

۳. مقصود ایزدان هستند که پیش از آسمان و آب و زمین و گیاه و چارپا آفریده شدند.

۴. چنانک می‌دانیم در میان آفریدگان، آسمان پیش از همه پیکر هستی یافت.

۵. پارهٔ ۵ از کرده هفتم ویسپرد از پاره‌های ۲۳ـ۲۴ از هات ۷۱ یسنا می‌باشد، برای پر کردن جای نقطه‌ها در پارهٔ بالا، نگاه کنید به پاره‌های نامبرده شدهٔ هات ۷۱.

کرده ۸

۱ (راسپی) ازین گفتار خشنود باش، این گفتار را بپذیر، ای اهورامزدای پاک، با ایزدان پاک، آن امشاسپندان، شهریاران نیک خوب کنش، که پنجاه و صد هزار و ده هزار و بیشمار و فزون‌تر ازین هستند.[۱]

۲ به راستی شهریاری را از آن کسی شمریم و از آن کسی دانیم و برای کسی خواستاریم که بهتر شهریاری کند: برای مزدااهورا و اش وهیشت (اردیبهشت).[۲] (سه بار)

---

۱. درین پاره از واژهٔ امشاسپندان، هفت امشاسپند یا هفت مهین ایزدان جاودانی پاک که سپند مینو، بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد، امرداد باشند اراده نشده‌اند، بلکه مفهوم این واژه که پاکان جاودانی باشند، اراده شده است آنچنان که در این پاره آمده. ایزدان یا فرشتگان پاک جاودانی بیرون از شمارند.
۲. این پاره، از هفت هات، یسنا ۳۵ پارهٔ ۵ می‌باشد، نگاه کنید به یسنا بخش دوم، تهران ۱۳۳۷.

کرده ۹

۱ هوم‌های فراهم شده، زورهای فراهم شده [آنچه] فراهم شده [و آنچه] فراهم خواهد شد. پیروزمندان آزارشکنان که از درمان اشی برخوردارند، از درمان چیستی برخوردارند، از درمان مزدا برخوردارند، از درمان زرتشت برخوردارند، از درمان زرتشتوم برخوردارند.

۲ آن درمانی که پاکدین همایون (فرخنده)، که همایون [موبد] گردش کننده،[۱] که دین نیک مزدیسنا، که آفرین نیک پارسایی، که پیمان‌شناسی پارسایی نیک، که بی‌آزاری پارسایی نیک، از آن برخوردارند.[۲]

۳ نوید می‌دهیم و آگاه می‌سازیم و درهم می‌فشریم و پیش می‌آوریم و می‌هلیم و می‌ستاییم و از بر می‌خوانیم که هوم‌های توانای پاک، بی‌آلایش هستند، از روی راستی فراهم شده [و] از روی راستی فراهم خواهند شد، از روی راستی [از آنها] آگاهی داده شده [و] از روی راستی آگاهی داده خواهند شد، از روی راستی فشرده شده [و] از روی راستی فشرده خواهند شد.

۴ برای نیروی نیرومند، پیروزی نیرومند، ارث نیرومند،[۳] اشی نیرومند، چیستی

---

۱. درباره موبدانی که برای دین‌گستری در گردش بودند و در کشورها دین می‌گستردند، نگاه کنید به یادداشت پارهٔ ۶ از هات ۴۲ (هفت هات) در بخش دوم یسنا، و به یادداشت پارهٔ ۳ از کرده ۳ ویسپرد.

۲. بخش پسین این پاره به بخش پسین پارهٔ ۳ از هات ۷۰ می‌ماند، نگاه کنید به یادداشت آن.

۳. درباره ارث ərəθ به جلد دوم یشت‌ها نگاه کنید.

نیرومند، پئوروتات نیرومند،[1] اوپرتات نیرومند، ایزدان نیرومند، آن امشاسپندان شهریاران نیک خوب کنش، جاودان زنده، جاودان سود رسان که در منش نیک به سر برند و (ماده‌های آنان) نیز.[2]

۵ برای خرداد، امرداد و گئوش‌تشن و گوشورون و آذر به نام خوانده شده و هدیش پاکیمند، خورشمند، آسایشمند، آمرزشمند.[3]

۶ سرودهای ستایش و نیایش و آفرین‌خوانی به آن اهورامزدا [و] به آن امشاسپندان و ردان پاک بزرگوار، ستایش و نیایش به برترین رد و به اشی سرآمد و نماز رد پسند سر آمد.

۷ به منترسپند، به دین مزدیسنا، به ستئوت یسنیه، به همه ردان، به همه نمازهای رد پسند.[4] سراسر آفرینش پاک برای ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین‌خوانی شنوا شوند، در آغاز همچنان که در انجام.

(زوت) «یثا اهو وئیریو» که آتروخش به من بگوید.

(راسپی) «آثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید.

«ینگهه هاتام».

---

۱. پئوروتات paurvatāt به معنی پیشبایی (پیشوایی) چندین بار در اوستا به‌کار رفته، از آنهاست در پارهٔ ۲ از هات ۳۷ (هفت هات) و در پارهٔ ۲۰ از هات ۵۴۷. در گزارش پهلوی به پیش رفتار و پیشروی و پیشوایی گردانیده شده است. دربارهٔ بالا پئوروتات در ردیف ارث واشی و چیستی شخصیت یافته و فرشتهٔ پیشروی است، نگاه کنید به:
The foundation of the iranian religion, P.156.

۲. جمله‌های پسین، از امشاسپندان تا انجام پارهٔ ۴ از هات ۲۴ پارهٔ ۹ می‌باشد. دربارهٔ امشاسپندان نر و ماده نگاه کنید به بخش نخست یسنا به یادداشت شمارهٔ ۲.

۳. پاکیمند = ašavant، خورشمند = vāstravant، آسایشمند = xvāthravant، آمرزشمند = maršdikavant.

در پارهٔ ۹ از کردهٔ یکم ویسپرد از هدیش Hadiš که فرشتهٔ نگهبان خان و مان است سخن داشتیم و در آنجا هم به صفت خورشمند برخوردیم.

صفت آسایشمند باید به خواریمند گردانیده شود زیرا در اوستا همین واژه آمده، اما چون در فارسی واژهٔ خوار به معنی پست و زبون و ذلیل گرفته می‌شود، از این‌رو در هرجای اوستا که واژهٔ خواثر xvāthra و مشتقات آن آمده، به مناسبت جمله‌ای که در آن به‌کار رفته به سهولت و رفاهیت و خوشی و آسایش گردانیده شده است.

۴. پاره‌های ۴ـ۷ از کردهٔ نهم ویسپرد به هم پیوسته است. معنی‌های واژه‌هایی که درین پاره‌ها به‌کار رفته، همه دانسته و شناخته شده است، گذشته از معنی‌های هریک از آنها، ناگزیر آنها را مفهوم خاصی بوده که پیوستگی آنها را با آیین دینی می‌رسانیده، اما امروزه، پس از گذشتن سال‌های بلند، آنچنان که باید پی به اصل مقصود نمی‌بریم و پیوستگی جمله‌ها را به همدیگر درنمی‌یابیم.

پاره‌های ۶ـ۷ از کردهٔ نهم برابر است با پاره‌های ۴ـ۵ از کرده پانزدهم ویسپرد.

کرده ۱۰

۱ (زوت) خواستار ستاییدنم ارزه، سوه، فردذفش، ویدذفش، ورویرشت، وروجرشت، و این کشور خونیرس را.[۱]

۲ خواستار ستاییدنم هاون سنگین، هاون آهنین،[۲] تشت زوردارنده[۳] ورس هوم پالا را[۴] و تو را ای برسم از روی راستی گسترده شده.
خواستار ستاییدنم...[۵] اهون وئیریه و پایداری مزدیسنا را.[۶]
خواستار ستاییدنم فرورهای چیر پیروزگر پاکدینان، فرورهای نخستین...[۷]

---

۱. از هفت کشور جداگانه در بخش اول یشت‌ها سخن داشتیم.

۲. دربارهٔ هاون سنگین و هاون آهنین نگاه کنید به خرده اوستا.

۳. در متن اوستا نیز تشت tašta آمده و آن پیاله کوچکی برای آبزور است.

۴. در متن آمده: varǝsāi. haomī. aṇharǝzanāi، نخستین واژهٔ ورس varǝsa یعنی مو، در اوستا برای موی مردم و جانور هردو آمده است، این واژه در لهجهٔ گیلکی به‌جای مانده، ورس ریسمانی است که از کاه برنج تابند. در کردی گریس goris ریسمان و نخ است، در پهلوی ورس Vars. در فرهنگ‌های فارسی واژهٔ ورسن به معنی رسن و ورس به معنی مهار شتر یادگردیده است. دومی هوم haoma همان گیاهی است که فشرده‌اش در آیین دینی به‌کار آید. سومی از فعل هرز harǝz که به معنی هشتن است درآمده، همین فعل نیز در گزارش پهلوی اوستا به پالاییدن گردانیده شده است. از واژه ورس در پارهٔ بالا غربال اراده شده زیرا که غربال از موی یال اسب و یا از دم گاو ساخته می‌شده، این غربال برای پالاییدن یا تصفیه کردن فشردهٔ هوم به‌کار می‌رفته، امروزه در آیین دینی ورس چیزی است از سه یا چهار و یا هفت تار موی یک ورزاو (ورزگاو = گاو نر) سفید. این چند تار موی را به نگینی پیوسته در میان پیالهٔ سوراخ‌دار که آن را تشت نه سوراخ خوانند، گذارند و فشردهٔ هوم را با آن بپالایند، نگاه کنید به:
The religious ceremonies and customs of the Parsees; Bombay 1922, P.286.

۵. به‌جای نقطه‌ها واژه‌های anahunāča. ratuščа آمده، دارمستتر آنها را ahu و ratu دانسته است. نگاه کنید به ترجمه اوستای او (Z.A.vol. I, P.467)

۶. برای واژهٔ پایداری و استواری ستیتات stitāt آمده.

۷. پاره‌های ۴–۵ از هات ۲۳ در اینجا می‌آید برای پر کردن پارهٔ بالا به جلد یکم یسنا نگاه کنید.
دو پاره از کردهٔ دهم ویسپرد، در پاره‌های ۱۷ ـ۱۸ از کردهٔ یازدهم ویسپرد بازآورده می‌شود.

کرده ۱۱

۱ به اهورامزدا این هوم را پیشکش کنیم، آن [هوم] فراهم شده را به تواناترین[1] پیروزمند گیتی‌پرور، به شهریاران نیک پاک، به شهریار ردان پاک. به امشاسپندان هوم را پیشکش کنیم، به آب‌های نیک هوم را پیشکش کنیم، به روان خویش هوم را پیشکش کنیم، به همهٔ آفرینش پاک هوم را پیشکش کنیم.

۲ این هوم، این هومدان،[2] این [برسم‌های] گسترده، این میزدها، این آسمان نخستین آفرینش، این هاون سنگین به اینجا آورده شده، این هوم زرین رنگ، این فشردهٔ هوم، این برسم از روی راستی گسترده شده.[3]

۳ این پیکر و این توش (توان)، این زورهای به‌کار افتاده، این هوم پاک و چارپای (گاو) خوب کنش و مرد پاک، منش‌های کارگر پاکدینان و منش‌های کارگر سوشیانت‌ها، و این شیر روان از روی راستی گذاشته شده و این گیاه هذانئپتا[یِ] از روی راستی گذاشته شده.

---

۱. تواناترین = سویشت səvišta، صفت تفضیلی است از واژهٔ سور sūra، در گزارش پهلوی به اشتباه سوت خواستار (سودخواه) گردانیده شده است.

۲. هومدان = haomya، این واژه صفت است یعنی هومی و در گزارش پهلوی هومیک شده، در اینجا هومدان مقصود است، پیاله‌ای که در آن هوم گذارند، چنانک در گزارش پهلوی همین پارهٔ ۲ از کرده یازدهم ویسپرد به هومین جامک (جام) گردانیده شده است.

۳. پاره‌های ۲-۵ در پاره‌های ۸-۱۱ از همین کرده باز گفته می‌شود.

در یادداشت پارهٔ ۴ از کرده هفتم ویسپرد گفتم که آسمان نخستین آفرینش ایزدی است. در پارهٔ بالا یاد کردن آسمان در ردیف هوم و برسم و میزد و هاون سنگین باید به مناسبت هاون سنگین باشد، چنان‌که می‌دانیم واژه آسمان از واژه سنگ (آسیا) آمده، نگاه کنید به جلد خرده اوستا.

۴ با آبهای نیک این زورهای آمیخته به هوم، آمیخته به شیر، آمیخته به هذائپتا[ی][1] از روی راستی گذاشته شده و با آب‌های نیک، آب‌های هوم و هاون سنگین و هاون آهنین.

۵ این گیاه برسم و پیوستگی به خشنودی رد؛ آموختن و به‌کار بستن دین نیک مزدیسنا و سرودن گات‌ها و به خشنودی رد پاک، [و] رد پاکی. این هیزم و این بوی (بخور) برای تو ای آذر پسر اهورامزدا و سراسر مزدا آفریدگان نیک‌نژاد پیش می‌آوریم و پیشکش می‌کنیم، اینک آنها را پیشکش می‌کنیم.

۶ به اهورامزدا و به سروش پاک و به رشن راست‌ترین و به مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ و به امشاسپندان و به فروهر پاکدینان و به روان‌های پاکدینان و به آذر اهورامزدا، رد بزرگوار و به رد میزد و به رد نماز ردان پسند و به سراسر آفرینش پاک ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۷ اینک آنها را پیشکش کنیم به فروهرهای زرتشت سپیتمان پاک که در دو جهان، راستی درخواست، با ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
با فروهرهای همه پاکان: آن پاکانی که مرده‌اند و آن پاکانی که زنده‌اند و آن مردانی که هنوز زاییده نشده، سوشیانت‌های نو کننده‌اند.[2]

۸-۱۱ این هوم، این هومدان، این (برسم‌های) گسترده...[3]

۱۲ امشاسپندان، شهریاران نیک، خوب کنشان، جاودان زنده، جاودان سوددهنده، آن نیکان [و] نیکی دهندگان، آنانی که در منش نیک به سر برند، آری در منش نیک به سر برند، آن امشاسپندان، شهریاران نیک، خوب کنشان که از منش نیک پیمان هستی گرفته و بوده.[4]

---

۱. دربارهٔ گیاه هذائپتا hadhānaēpata نگاه کنید به خرده اوستا.
۲. مانند پارهٔ ۵ از هات ۲۴، نگاه کنید به جلد یکم یسنا.
۳. پاره‌های ۸-۱۱ مانند پاره‌های ۲ـ۵ همین کرده است.
۴. مات māta، بوت būta هردو اسم مفعول است از ریشه‌های ما mā و بو bū یعنی اندازه گرفتن (پیمان کردن) و بودن. نگاه کنید به پارهٔ ۵ از هات ۴ در بخش یکم یسنا.

۱۳ اینک آنها را پیشکش کنیم برای افزایش این خان و مان، برای فزونی این خان و مان، برای سود این خان و مان، برای بالش (بالیدن) این خان و مان، برای به تنگی (نیاز) چیر شدنِ این خان و مان، برای به ستیزگی چیر شدن این خان و مان، برای چارپایان و مردمان پاک که زاییده شده و زاییده خواهند شد، آنانی که از آن [خانه] بودند، آنانی که از آن [خانه] هستند، از آنانی که ما هستیم، ما سوشیانت‌های کشور.

۱۴ [خانه‌ای] که مردان نیک کردار، که زنان نیک کردار، که مردان پیمان‌گزار، که زنان پیمان‌گزار[۱]، که مردان کردار نیک‌ورزان، که زنان کردار نیک ورزان [به سر برند].

۱۵ اینک آنها را پیشکش کنیم به فرورهای نیک پاکدینان چیرِ پیروزگر تا که یاوری کنند پاکان را.[۲]

۱۶ اینک آنها را پیشکش کنیم به سروش پاک و به اشی پاک و به نریوسنگ و به آشتی پیروزگر، به آذر اهورامزدا و رد بزرگوار و به همهٔ آفریدگان پاک ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
اینک آنها را پیشکش کنیم به گئوش تشن، به گوشورون،[۳] به آذر اهورامزدا، به تخشاترین امشاسپندان.[۴]
اینک آنها را پیشکش کنیم به دادار اهورامزدا رایومند، خرهمند، به مینویان مینوی، به امشاسپندان ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
اینک آنها را پیشکش کنیم به [ایزدان] گاه‌ها، ردان پاکی، به هاونی پاک [و] رد پاکی ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
اینک آنها را پیشکش کنیم به ساونگهی و ویسیه پاک...[۵]

---

۱. برای واژهٔ پیمانگزار یا وظیفه‌گزار و یا تکلیف‌شناس نگاه کنید به یادداشت پارهٔ ۷ رپیتونگاه در جلد خرده اوستا.

۲. مانند پارهٔ ۶ از هات ۴ یسناست. در آنجا به نگارنده سهوی روی داده، خواهشمند است از روی پارهٔ ۱۵ از کردهٔ ۱۱ ویسپرد درست شود، نگاه کنید به جلد یکم یسنا.

۳. دربارهٔ گئوش تشن gǝ̄uš-tašan و گئوش اورون (= گوشورون) gǝ̄uš-urvan نگاه کنید به یادداشت‌های گات‌ها.

۴. مانند پارهٔ ۲ از هات ۱ است با این تفاوت که در آنجا نوید دادن و به‌جای آوردن آمده و در اینجا پیشکش کردن یا نذر کردن.

۵. همهٔ پاره‌های ۷ـ۲۲ از هات چهارم یسنا در اینجا می‌آید، برای پر کردن آن به جلد یکم یسنا نگاه کنید.
دربارهٔ هاونی، ساونگهی، ویسیه که ایزدان پاسبان بامداد و چارپایان بزرگ سودمند و دیه (ده) هستند نگاه کنید به خرده اوستا، یادداشت شمارهٔ ۱.

اینک آنها را پیشکش کنیم به اهورامزدای رایومند، خرهمند، برای ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۱۸ـ۱۷ اینک آنها را پیشکش کنیم به ارزه، سوه، فردذفش، ویدذفش...[1]

۱۹ آنچه پیشکش شده، آنچه نوید داده شده، آنچنان که اهورامزدای پاک آنها را پیشکشی ساخت، آنچنان که زرتشت پاک پیشکشی ساخت، آنچنان که من زوت آنها را پیشکش کنم، من که ازین ستایش و نیایش آگاهم، من که از پیشکشی آنچنان که باید آگاهم، من که از پیشکشی در آن هنگامی که باید، آگاهم.

۲۰ به شما امشاسپندان ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین، به سوشیانت‌های ما زیست خوش و خشنودی رد و پاکی و پیروزی و آسایش روان.

۲۱ اینک آن بزرگ‌تر از همه را اهو و رتو استوار دارم، آن اهورامزدا را، برای ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
[2]آنها را پیشکش کنیم به فروهرهای چیر پیروزگر پاکدینان، به فروهرهای نخستین آموزگاران کیش، به فروهرهای نیاکان ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
اینک آنها را پیشکش کنیم، به همهٔ ردان پاکی ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
اینک آنها را پیشکش کنیم، به همهٔ نیکی کنندگان، ایزدان مینوی و جهانی که به ستایش و نیایش [برازنده] هستند از روی بهترین راستی.
امشاسپندان، شهریاران نیک خوب کنش را می‌ستاییم.

---

۱. دو پاره از دهمین کردهٔ ویسپرد در اینجا می‌آید.
۲. از اینجا تا پایان، برابر است با پاره‌های ۲۴ـ۲۵ از هات چهارم یسنا.

کرده ۱۲

۱ به‌کسی که هوم‌پالاییده و کسی که خواهد پالایید برای رد بزرگوار اهورامزدای پاک و زرتشت سپیتمان، دارایی چارپایان بسیار و مردان [رسد].[۱]
سروش نیک «آنکه با ارت گنجور همراه است» می‌باید در اینجا کوشا باشد.[۲]

۲ ما می‌آموزانیم...[۳] همایون اهون وئیریه از روی راستی سروده شده [و] سروده گردیدنی را و هاونی که هوم را در هم‌فشرد، از روی راستی به‌کار انداخته شده و به‌کار انداخته گردیدنی را.[۴]

۳ و سخن راست گفته شده و سرودهای زرتشتی و کردارهای نیک کرده شده و برسم‌های از روی راستی گسترده شده و هوم از روی راستی در هم‌فشرده شده و ستئوت یسنیه[۵] و دین مزدیسنا با اندیشه و گفتار و کردار.

۴ این‌چنین آنها همایون‌تر (فرخنده‌تر) گردند، همایون برشمریم، همایون دانیم،

---

۱. یعنی هرخاندانی که برای ستایش مزدا و درود زرتشت آیین هوم به‌جای آورد، آن خاندان از گله و رمه و فرزندان بهره‌ور گردد. پالاییده از ریشهٔ هرز harðz است که در یادداشت پارهٔ ۲ از کرده دهم ویسپرد آمده به معنی هشتن، گذرانیدن.

۲. جمله‌های پسین مانند جمله‌های پسین از پارهٔ ۶ هات ۲۷ یسنا می‌باشد، به‌جلد یکم یسنا نگاه کنید.

۳. به‌جای نقطه‌ها از واژه upanha معنی درستی برنمی‌آید. این واژه در پارهٔ ۷ از هات ۲۷ که به‌استثنای چند واژه همانند پاره ۲ از کردهٔ دوازدهم ویسپرد است، نیز آمده است، در گزارش پهلوی به «پناه» گردانیده شده است، بارتولومه چنین گردانیده: Sichbeschäftigen mit نگاه کنید به: Altir. Wört. Sp.391

۴. نگاه کنید به‌جلد یکم یسنا.

۵. دربارهٔ ستئوت یسنیه staota. yðsnya نگاه کنید به‌جلد یکم یسنا.

همایون اندیشیم آفریدگانی را که اهورامزدای پاک بیافرید، بـه مـیانجی وهـومن بپرورانید، به میانجی اشا ببالانید، آن مهمترین و بـهترین و زیـباترین آفـریدگان. بشود که ما همایون‌تر و کـامیاب‌تر گـردیم در مـیان آفـریدگان سـپند مـینو، آن (آفریدگانی) که ما به فرخندگی و کامیابی رهنمونیم.

۵ همایون باشید برای ما، هاون سنگین، هاون آهنین که آورده شده و به‌کار انداخته شده‌اید در خانه و در دیه و در شهر و در کشور: در این خانه، در این دیه، در این شهر، در این کشور و برای ما مزدیسنان که ستایش به جای می‌آوریم با هیزم و بوی خوش (بخور) و نماز خشنودی رد.

این‌چنین آنها همایون‌تر گردند

(زوت) «یثا اهووئیریو» که آتروخش به من بگوید

(راسپی) «یثا اهووئیریو» که زوت به من بگوید

(زوت) «اثارتوش اشات چیت، هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید

«اشم وهو...»

کرده ۱۳

(زوت) اهورامزدای پاک، رد پاکی را می‌ستاییم؛ زرتشت پاک، رد پاکی را می‌ستاییم؛ فروهر زرتشت را می‌ستاییم؛ امشاسپندان پاک را می‌ستاییم؛ فروهرهای نیک توانای بی‌آلایش پاکدینان جهانی و مینوی را می‌ستاییم؛ کارگرترین رد، چالاک‌ترین ایزد راکه در میان ردان پاکی سزاوارتر [و به ستایش] فرا رسنده‌تر است می‌ستاییم، خشنودی رد پاک [و] رد پاکی راکه کامرواتر است می‌ستاییم.[1]

۱ به راستی اهورامزدا را می‌ستاییم؛ به راستی امشاسپندان را می‌ستاییم؛ به راستی گفتار راست را می‌ستاییم؛ به راستی سراسر گفتار پاک را می‌ستاییم؛ زرتشت آراسته به‌گفتار پاک را می‌ستاییم؛[2] سود پاکان را می‌ستاییم؛ کام (آرزوی) امشاسپندان را می‌ستاییم؛ نخستین از سه تا را می‌ستاییم[3] که بی‌بریدگی، بی‌لغزش

---

۱. سرآغاز کردهٔ ۱۳، در سرآغاز کردهٔ ۱۴ و کردهٔ ۱۶ و کردهٔ ۱۸ و کردهٔ ۱۹ و کردهٔ ۲۰ و کردهٔ ۲۳ و کردهٔ ۲۴ ویسپرد نیز بازگفته شده. این سرآغاز از پاره‌های ۲ـ۳ از هات ۷۱ برداشته شده و در پاره‌های ۳ـ۴ از هاونگاه هم دیده می‌شود.

۲. آراسته به‌گفتار پاک، در متن هذ مانتر hadha maṭhra آمده است، نگاه کنید به:

Altir. Wört. von Bartholomae Sp.1758

۳. سه تای نخستین یا سه تای پیشین در متن تیشروپئوئیریو tišrō.paoiryō آمده است. چنان‌که می‌دانیم در وندیداد ساده که از آن در گزارش وندیداد سخن خواهیم داشت، کردهٔ سیزدهم ویسپرد پس از هات سی‌ام یسنا می‌آید، پس از سه هات نخستین از اهنودگات. در پارهٔ ۱ این کرده واژه‌های «نخستین از سه» به هیئت مفرد، اشاره است به هات یکم از گات‌ها. در پارهٔ ۲ این کرده که همان پارهٔ یکم، بازگو شده است، واژه‌های «دوتای پیشین از سه» تیشرپئوئیریه tišra. paoirya به هیئت تثنیه اشاره است به دو هات نخستین از گات‌ها.

←

(سروده شود).[۱]

۲ به راستی اهورامزدا را می‌ستاییم؛ به راستی امشاسپندان را می‌ستاییم...[۲]
دو تای پیشین از سه تا را می‌ستاییم که بی‌بریدگی، بی‌لغزش (سروده شود).

۳ به راستی اهورامزدا را می‌ستاییم؛ به راستی امشاسپندان را می‌ستاییم...[۳]
نخستین از سه تا را می‌ستاییم که بی‌بریدگی، بی‌لغزش [سروده شود]
دو تای پیشین از سه تا را می‌ستاییم که بی‌بریدگی، بی‌لغزش [سروده شود]
هر یک از سه تای پیشین را که بی‌بریدگی، بی‌لغزش [سروده شود]
از هریک از سه تای پیشین را که بی‌بریدگی، بی‌لغزش [سروده شود]، ما می‌ستاییم.
هات‌ها و پتمان‌ها و واژه‌ها و بندها را،[۴] چه خوانده شده، چه باز گرفته شده، چه

→

در پارهٔ سوم این کرده علاوه بریاد شدن واژه‌های نامبرده، به هیئت مفرد و تثنیه، واژه‌های «هریک از سه تای پیشین» tišra. Paurva. Paoirya به هیئت جمع اشاره است به سه هات نخستین از گات‌ها نگاه کنید به:
Zend. Avesta Par Darmesteter Vol.I P.475

۱. دربارهٔ واژه‌های بی‌بریدگی یا بدون انقطاع و بی‌لغزش، به یادداشت پارهٔ ۵ از هات ۱۹ (جلد یکم یسنا) نگاه کنید.
۲. مانند نخستین پاره از همین کردهٔ ۱۳.
۳. مانند نخستین پاره از همین کرده
۴. واژه‌های هات و پتمان و واژه و بند را که به جای کلمات فصل و بیت و کلمه و قطعه آوردیم از روی ترتیب در متن هائیتی، افسمن، وچ، وچس تشتی آمده و در کرده‌های دیگر ویسپرد نیز باز گفته شده است. در جاهای دیگر این گزارش از آنها سخن داشتیم؛ اینک در اینجا گوییم: در بخش هشتم از نامهٔ پهلوی دینکرد در فرگرد یکم پارهٔ ۲۰ آمده: «بیست و یک نسک (نامه) اوستا دارای هزار هات و فرگرد بوده». در جلد یکم یسنا گفتیم هائیتی hāiti به معنی باب و فصل است و در نوشته‌های پهلوی و پازند، ها یا هات خوانند. به فصل یسنا، هات (= ها) گفته می‌شود و به فصل وندیداد و همه بخش‌های دیگر اوستا فرگرد گفته می‌شود. هریک از فصل‌های ویسپرد را کرده خوانند.
افسمن afsman گذشته از کرده‌های ویسپرد، در پارهٔ ۱۶ از هات ۱۹ یسنا و پاره ۸ از هات ۵۷ یسنا و در پارهٔ ۴ از هات ۷۱ یسنا و بسا در جاهای دیگر اوستا نیز آمده، در گزارش پهلوی اوستا گاهی به پتمان patmān و گاهی به گاس gas گردانیده شده و آن یک مصراع vačastašti ساخته شده از وچ vač یعنی واژه یا کلمه، نگاه کنید به خرده اوستا. وچس تشتی vačastašti ساخته شده از وچ vač و تش taš، تش به معنی بریدن و به اندازه برش کردن و ساختن است، از وچس تشتی که به معنی گفتار موزون است، یک بند یا یک قطعه منظوم اراده می‌شود. نگاه کنید به پارهٔ ۸ از هات ۵۷.
در میان هفتاد و دو هات یسنا که امروزه در دست داریم، هفده هات (= فصل) از پنج گات‌هاست که از سرودهای خود وخشور زرتشت است. پنج گات‌ها چنانک در نامهٔ پهلوی شایست نه شایست در فرگرد (= باب)
←

سراییده شده، چه ستاییده شده
تو را ای آذر پسر اهورامزدا، پاک، رد پاکی می‌ستاییم...[۱]

→

۱۳ در پاره‌های ۵۰ـ۵۱ آمده، روی هم رفته ۲۷۸ وچس تشت (بند ـ قطعه) و ۱۰۱۶ گاس (= افسمن = پتمان = یک شعر) و ۵۵۶۷ واچک (= واژه = کلمه) می‌باشد. در نامهٔ دیگر پهلوی که زادسپرم خوانده شده، نیز از ۱۰۰۰ هات (= هات) و فرگرد اوستا و از ۱۰۱۶ شعر گات‌ها و به اعتباری از ۶۶۶۶ واژه گات‌ها یاد گردیده است. نگاه کنید به:

The sacred books of the east Vol.v, P.369 and vol XXXVII, P.404.

برای واژه‌های خوانده شده، باژ گرفته شده، سراییده شده، ستاییده شده، به یادداشت پارهٔ ۷ از کردهٔ سوم ویسپرد نگاه کنید.

۱. مانند پارهٔ ۵ از کردهٔ ۷ ویسپرد.

کرده ۱۴

اهورامزدای پاک، رد پاکی را می‌ستاییم؛ زرتشت پاک، رد پاکی را می‌ستاییم...[۱]
اهنودگات پاک، رد پاکی را می‌ستاییم.

۱ با افسمن‌ها، با بندها، با زند (گزارش)، با پرسش‌ها، با پاسخ‌ها و با دو بازگفت سخنان[۲] [با] خواندن خوب از برخوانده، [با] ستایش خوب ستاییده.

۲ به دانش خویش، به بینش خویش، به شهریاری خویش، به ردی خویش، به خواست (آیفت)[۳] خویش، اهورامزدا...[۴]

۳ اهون وئیریه پاک، رد پاکی را می‌ستاییم؛ اهومند، رتومند پاک، رد پاکی را

---

۱. مانند سرآغاز کردهٔ سیزدهم ویسپرد است.

۲. در پارهٔ ۸ از هات ۵۷ به واژه‌های افسمن، و چس تشتی، زند، پرسش برخوردیم، در اینجا برای واژه‌های پرسش و پاسخ مت پرسو mat pərəsva، مت پئیتی پرسو mat. paiti. pərəsva آمده. در اینجا چنانک در پارهٔ ۸ از هات ۵۷ همهٔ این واژه‌ها صفت است و با واژهٔ مت mat (= با) ترکیب یافته است. به جای دو بازگو یا تکرار کلمات آمده: مت و غژی بیاچ پت بیسیچ mat vaghžībyāča. patbyasča این جمله روشن نیست اما چنین می‌نماید که از دو بار تکرار، نخستین بند از پنج سرود گات‌ها مراد باشد، زیرا آنچنانک می‌دانیم نخستین بند هریک از پنج گات دو بار بازگفته می‌شود و همان نخستین بند در پایان هریک از پنج گات تکرار می‌گردد.

۳. واژه آیفت در فارسی به معنی درخواست گرفته شده و در لغت اسدی به یک فرد شعر از دقیقی گواه آورده شده:

ناسزا را مکن آیفت که آبت بشوذ به سزاوار کن آیفت که ارجت دارذ

در اوستا آیپت āyapta بسیار به کار رفته، از آنهاست در پارهٔ بالا. آیفت به معنی پاداش و نیک‌بختی است.

۴. به جای نقطه‌ها هفت واژه آمده که با اینکه معنی جداگانهٔ هریک از آنها دانسته شده، از همه آنها روی هم معنی درستی که با جمله پیش پیوستگی داشته باشد، برنمی‌آید.

می‌ستاییم، چه آنکه اهو ورتو [خود] اهورامزداست. (چهاربار)[1]

۴ پارهٔ اهنودگات را می‌ستاییم؛[2] از اهنودگات می‌ستاییم هات‌ها را و پـتمان‌ها را و واژه‌ها را و بندها را چه خوانده شده، چه باژ گرفته شده، چه سراییده شـده، چـه ستاییده شده. تو را، ای آذر پسر اهورامزدا، پاک، رد پاکی می‌ستاییم...[3]
«ینگهه‌ها تام...»
«اشم وهو...»
کسی که برای من، از روی راستی، ستایشش بهترین است می‌شناسم...[4]

---

۱. «اهون وئیریه» همان «یثا اهو وئیریه» می‌باشد. دربارهٔ واژه‌های اهو و رتو به جلد یکم یسنا و به گفتار ویسپرد در همین جلد نگاه کنید.

۲. واژه‌ای که به «پاره» گردانیده شده در متن هندات handāta آمد و در اوستا بسیار به کار رفته: پاره (= فقره) ۱ از هات ۴۲ (هفت هات)؛ پارهٔ ۸ از هات ۵۸؛ پارهٔ ۱ از کردهٔ سوم ویسپرد؛ در سرآغاز کردهٔ ۲۱ ویسپرد؛ پارهٔ ۲ از کرده ۲۴ ویسپرد و جز اینها. ازین واژه مفهوم جزوه نیز برمی‌آید.

۳. مانند پارهٔ ۵ از کردهٔ هفتم ویسپرد است.

۴. مانند پاره‌های ۲ـ۳ از هات ۱۵ یسنا است. به یادداشت پارهٔ ۱۶ از هات ۶۵ و به یادداشت پارهٔ ۱ از هات ۶۹ نیز نگاه کنید.

کرده ۱۵

۱ (راسپی) پاها را، دست‌ها را، هوش را داشته باش، ای مزداپرست زرتشتی، برای ورزیدن به کارهای نیک کردارِ داد [و] درستی، برای پرهیختن از کارهای زشت کردارِ بیداد [و] نادرستی. برزیگری خوب باید درین‌جا ورزیده شود تا نارسا، رسا گردد.

۲ بشود فرمانبرداری در اینجا باشد برای ستایش اهورامزدا، تواناترین پاکی که پرستیده ماست، برای از بر خواندن و بازگو کردن و به یاد سپردن و به دل گرفتن و برشمردن و سرودن یسنا، هفت هات پیروزمند پاک، بی‌بریدگی [و] بی‌لغزش.

۳ آن کسی که بزرگِ نیرومند پیروزگر است. آن کسی که دشمنی (ستیزه) بدو نرسد خوانده شده [و] خوانده خواهد شد [بشود فرمانبرداری در اینجا باشد] برای از بر خواندن سخنان پیروزگر و [ستودن] آذر اهورامزدا.

۴-۵ سرودهای ستایش و نیایش و آفرین‌خوانی به آن اهورامزدا...[۱]
(زوت) «یثا اهو وئیریو» که آتروخش به من بگوید.
(راسپی) «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید.
بشود فرمانبرداری در اینجا باشد برای ستایش اهورامزدا، تواناترین پاکی که پرستیدهٔ ماست. پاها را، دست‌ها را، هوش را داشته باش، ای مزداپرست زرتشتی...[۲]
سروش پاک را می‌ستاییم، رد بزرگوار، آن اهورامزدا را می‌ستاییم، کسی که در پاکی برترین، کسی که در پاکی سرآمدترین [است]...[۳]

---

۱. همه پاره‌های ۶-۷ از کرده نهم ویسپرد در اینجا می‌آید.
۲. سراسر کردهٔ پانزدهم در اینجا بازگفته می‌شود.
۳. پارهٔ ۴ از هات ۵۷ یسنا در اینجا می‌آید.

کرده ۱۶

اهورامزدای پاک، رد پاکی را می‌ستاییم، زرتشت پاک، رد پاکی را می‌ستاییم...[۱]
یسنا، هفت هات توانای پاک، رد پاکی را می‌ستاییم با افسمن‌ها، با بندها، با زند (گزارش)، با پرسش‌ها، با پاسخ‌ها...[۲]
به دانش خویش، به بینش خویش، به شهریاری خویش...[۳]

۱ اینک آذر پسر اهورامزدا را می‌ستاییم و ایزدان آذر نژاد را می‌ستاییم و درست‌کرداران آذر نژاد را می‌ستاییم و فرورهای پاکدینان را می‌ستاییم و آن سروش پیروزگر را می‌ستاییم و آن مرد پاک را می‌ستاییم و سراسر آفرینش پاک را می‌ستاییم.

۲ اینک پاداش و فروهر زرتشت سپیتمان پاک را می‌ستاییم و اینک پاداش و فروهر همهٔ پاکدینان را می‌ستاییم، فروهرهای همه پاکدینان را می‌ستاییم و فروهرهای پاکانی که در کشورند می‌ستاییم و فروهرهای پاکانی که بیرون از کشورند می‌ستاییم وفروهرهای مردان پاک را می‌ستاییم و فروهرهای زنان پاک را می‌ستاییم.[۴]

۳ به ما کسانی که اهورامزدای پاک، از ستایش نیکمان آگاه است، زرتشت اهو و رتو است. آنچه از مرز و بوم است: آب‌ها و زمین‌ها و گیاه‌ها را می‌ستاییم.

---

۱. مانند سرآغاز کردهٔ سیزدهم.
۲. مانند پارهٔ ۱۱ از کردهٔ چهاردهم.
۳. مانند پارهٔ ۱۲ از کردهٔ چهاردهم.
۴. به پارهٔ ۹ از هات ۲۶ یسنا نگاه کنید.

اینک آذر پسر اهورامزدا را می‌ستاییم... (دوبار).[۱]

۴ پارهٔ یسنا، هفت هات را می‌ستاییم؛ از یسنا هفت هات، فرگردها و افسمن‌ها و واژه‌ها و بندها را، چه خوانده شده...[۲]

«ینگهه هاتام...»

۱. پاره‌های ۱–۳ دو بار باز گفته می‌شود.

۲. مانند پارهٔ ۴ از کردهٔ چهاردهم.

کرده ۱۷

۱ «اشم وهو...» (سه بار)

ما می‌پذیریم اندیشه‌های نیک و گفتارهای نیک و کردارهای نیکِ یسنای هفت هات را، ما می‌پذیریم «اشم وهو» را.

ما می‌پذیریم اندیشه‌ها و گفتارها و کردارهای نیک... (سه بار).[1]

۱. همین یک پاره از هفدهمین کردهٔ ویسپرد سه بار باز گفته می‌شود.

کرده ۱۸

اهورامزدای پاک، رد پاکی را می‌ستاییم؛ زرتشت پاک، رد پاکی را می‌ستاییم...[۱]
اشتودگات پاک، رد پاکی را می‌ستاییم، با افسمن‌ها، با بندها، بازند (گزارش)، با پرسش‌ها، با پاسخ‌ها...[۲]
به دانش خویش، به بینش خویش، به شهریاری خویش...[۳]
اهون وئیریه پاک، رد پاکی را می‌ستاییم، اهومند و رتومند، رد پاکی را می‌ستاییم، چه آن کس که اهو و رتو است، اهورامزدا [است]. (چهار بار).[۴]

۱ به نیکویی اهورامزدا را می‌ستاییم، به نیکویی امشاسپندان را می‌ستاییم، به نیکویی مرد پاک را می‌ستاییم، به نیکویی آفرینش [دادار] پاک را می‌ستاییم و اشتود را برای [خشنودی] مرد پاک می‌ستاییم.[۵]

۲ کامروایی جاودانی را می‌ستاییم که رنج مرد دروغپرست [است].[۶]

---

۱. مانند سرآغاز کردهٔ سیزدهم ویسپرد.
۲. مانند پارهٔ ۱ از کرده چهاردهم ویسپرد.
۳. مانند پارهٔ ۲ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.
۴. مانند پارهٔ ۳ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.
۵. واژه‌ای که به نیکویی گردانیده شده در متن اوشت ušta آمده و از واژهٔ اشتود که در متن uštatāt آمده نخستین بند از اشتودگات، اراده شده است. در پارهٔ دوم از کردهٔ هجدهم ویسپرد، واژه‌ای که به کامروایی گردانیده شده نیز در متن اوشت‌تات uštatāt آمده است، نگاه کنید به یادداشت پارهٔ ۱۶ از هات ۷۱ یسنا.
۶. جمله‌ای «که رنج مرد دروغ‌پرست است» از گات‌ها، یسنا ۴۵، بند ۷ می‌باشد.

←

کامروایی بیکرانه را می‌ستاییم و با اشتود ما می‌ستاییم هرآن مرد پاکی که هست و بوده و خواهد بود.
به نیکویی اهورامزدا را می‌ستاییم، به نیکویی امشاسپندان را... (دوبار)[1]

۳ پارهٔ اشتودگات را می‌ستاییم؛ از اشتودگات ما می‌ستاییم فرگردها و افسمن‌ها و واژه‌ها و بندها را چه خوانده شده...[2]
«ینگهه هاتام...»

→

واژه‌ای که به رنج گردانیده شده در متن سادر sādra آمده، در ادبیات فارسی به هیئت سار به جای مانده و به معنی رنج و محنت است. خسروانی گفت:

جانم به لب آمد از غم و سار　　مُردَم ز جفا و جور بسیار

۱. پاره‌های ۱ـ۲ از همین کرده دوبار گفته می‌شود.

۲. مانند پارهٔ ۴ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.

کرده ۱۹

اهورامزدای پاک، رد پاکی را می‌ستاییم، زرتشت پاک، رد پاکی را می‌ستاییم...[۱]
سپنتمدگات، رد پاکی را می‌ستاییم، با افسمن‌ها، با بندها، با زندها (گزارش)، با پرسش‌ها، با پاسخ‌ها...[۲]
به دانش خویش، به بینش خویش، به شهریاری خویش...[۳]

۱ اهورامزدای پاک را می‌ستاییم، امشاسپندان پاک را می‌ستاییم، مرد پاک را می‌ستاییم، پیش اندیشی[۴] پاک را می‌ستاییم، آرمیتی پاک را می‌ستاییم، آفریدگان پاک [آفریدگار] پاک را می‌ستاییم، آفریدگان پاک، نخست‌اندیش را می‌ستاییم،[۵] خرد به همه چیز آگاه، آن اهورامزدا را می‌ستاییم.

۲ روشنایی خورشید را می‌ستاییم، خورشید در میان بلندها بلندترین را می‌ستاییم، خورشید و امشاسپندان را می‌ستاییم، فرمان [ایزدی] نیک به جای آورده شده را می‌ستاییم.[۶] برزن درخشان را می‌ستاییم.[۷] این فر را می‌ستاییم، رمهٔ دادهٔ آذر را

---

۱. مانند سرآغاز کردهٔ سیزدهم ویسپرد.

۲. مانند پارهٔ ۱ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.

۳. مانند پارهٔ ۲ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.

۴. پیش اندیشی در متن پرس خرثو Paras. xrathwa آمده، درگزارش پهلوی به پیش خردی گردانیده شده است.

۵. در سنت ازین نخست اندیش، کیومرث اراده شده، اوست کسی که در میان آفریدگان نخست به هستی اهورامزدا اندیشید.

۶. به پارهٔ ۴ از هات ۳ یسنا نگاه کنید.

۷. برزن آفتابی = ایستگاه درخشان. در پارهٔ ۷ از هات ۱۶ یسنا نیز به این جمله برخوردیم، جز اینکه در آنجا ←

می‌ستاییم، پاک سودگستر را می‌ستاییم، دهنده (بخشاینده) آن سپندارمذ را می‌ستاییم، که دهشش با اشا از نخستین آفریدگان پاک است؟[۱]

اهورامزدای پاک را می‌ستاییم، امشاسپندان پاک را می‌ستاییم... (دوبار)[۲]

۳ سپنتمدگات را می‌ستاییم؛ از سپنتمدگات، ما می‌ستاییم فرگردها و افسن‌ها و واژه‌ها و بندها را، چه خوانده شده...[۳]
«ینگهه هاتام...»

←

آمده: «برزن درخشان اشا را می‌ستاییم». در یسنا جلد یکم، گزارش نگارنده بدبختانه واژهٔ اشا در هنگام چاپ افتاده است، خواهشمند است اگر زیر دست دارید، درست کنید.

۱. این جمله روشن نیست.

۲. پاره‌های ۱ـ۲ از همین کرده دوبار بازگو می‌شود.

۳. مانند پارهٔ ۴ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.

کرده ۲۰

اهورامزدای پاک، رد پاکی را می‌ستاییم؛ زرتشت پاک، رد پاکی را می‌ستاییم...[۱]
و هوخشتر گات پاک، رد پاکی را می‌ستاییم. با افسمن‌ها، بندها، بازند (گزارش)، با پرسش‌ها، با پاسخ‌ها...[۲]
به دانش خویش، به بینش خویش، به شهریاری خویش...[۳]

۱ وهوخشتر را می‌ستاییم، شهریور را می‌ستاییم، فلز را می‌ستاییم.[۴] گفتار راست گفته شده پیروزمند دیوکش را می‌ستاییم، این مزد را می‌ستاییم. این درستی را می‌ستاییم، این درمان را می‌ستاییم، این فزایندگی را می‌ستاییم، این بالندگی را می‌ستاییم.

۲ این پیروزی را می‌ستاییم که در میان «گات‌ها» وهوخشتر [و] وهیشتوایشت[۵] گویای اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک است، برای ایستادن به ستیزهٔ پندار

---

۱. مانند سرآغاز کردهٔ سیزدهم ویسپرد.

۲. مانند پارهٔ ۱ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.

۳. مانند پارهٔ ۲ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.

۴. وهوخشتر vohu xšathra یعنی شهر نیک یا کشور نیک و آن کشور جاودانی ایزدی است. شهریور که سومین امشاسپند است در اوستا خشتر وئیریه xšathra. vairya آمده یعنی کشور آرزو شده، همان کشور جاودانی اهوراست که آرزوی همه دینداران است. یاد کردن فلز یا آهن گداخته ayō. xšusta در اینجا ازینرو است که شهریور در جهان خاکی نگهبان همه گونه فلز است. به جلد یکم یشتها و به خرده اوستا نگاه کنید.

۵. آن هات که در میان وهوخشتر گات و وهیشتوایشت گات است، هات ۵۲ یسنا می‌باشد. نگاه کنید به دومین گزارش گات‌ها و به جلد دوم یسنا.

بد و گفتار بد و کردار بد، برای جبران کردن پندار نادرست و کردار نادرست.[۱]
وهوخشتر را می‌ستاییم، شهریور را می‌ستاییم... (دوبار)[۲]

۳ پارهٔ وهوخشتر گات را می‌ستاییم؛ از وهوخشتر گات ما می‌ستاییم فرگردها و افسمن‌ها و واژه‌ها و بندها را چه، خوانده شده...[۳]
«ینگهه هاتام...»

۱. به پارهٔ ۱ از کردهٔ ۲۴ ویسپرد نیز نگاه کنید.
۲. پاره‌های ۱ـ۲ از همین کرده ویسپرد دوبار بازگو می‌شود.
۳. مانند پارهٔ ۴ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.

کرده ۲۱

«اشم وهو...» (سه بار)
کسی را که برای من، از روی راستی ستایشش بهترین است می‌شناسم...[۱]
(راسپی) بشود فرمانبرداری در اینجا باشد برای ستایش اهورامزدا...[۲]
پاها را، دست‌ها را، هوش را داشته باش، ای مزداپرست زرتشتی...[۳]
«اشم وهو...» (سه بار).
برای خشنودیِ یسنا، هفت هات دیگر، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
(زوت) «یثا اهو وئیریو» که آتروخش به من بگوید.
(راسپی) «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید.
(زوت) اهورامزدای پاک [و] رد پاکی را می‌ستاییم...[۴]
یسنا، هفت هات پسین، توانای پاک را می‌ستاییم.
«ینگهه هاتام...»
ما می‌ستاییم، ای امشاسپندان، پاره‌های یسنا، هفت هات را...[۵]

---

۱. مانند پاره‌های ۲ـ۴ از هات ۱۵.
۲. پارۀ ۳ از هات ۱۵ در اینجا می‌آید.
۳. پاره‌های ۱–۵ از کرده پانزدهم ویسپرد در اینجا می‌آید، جز اینکه در اینجا باید یسنا، «هفت هات دیگر» باشد و مقصود از هفت هات دیگر یا هفت هات پسین، هات ۵۲ یسناست که در یادداشت پارۀ ۲ از کردۀ بیستم ویسپرد یاد کردیم. در کردۀ پانزدهم ویسپرد پارۀ ۲ آمده، یسنا، هفت هات، در آنجا همان هفت هات معروف مقصود است که یسنا ۳۵–۴۲ باشد.
۴. هفت هات در اینجا می‌آید یعنی از پارۀ ۱ از هات ۲۵ تا خود پارۀ ۷ از هات ۴۱.
۵. سراسر هات ۴۲ از پارۀ ۱ تا انجام پارۀ ۶ در اینجا می‌آید.

(زوت) اهورامزدای پاک، رد پاکی را می‌ستاییم، زرتشت پاک، رد پاکی را می‌ستاییم...[۱]
یسنا، هفت هات پسین، توانای پاک، رد پاکی را می‌ستاییم با افسمن‌ها، با بندها، بازند (گزارش)، با پرسش‌ها، با پاسخ‌ها...[۲]
به دانش خویش، به بینش خویش، به شهریاری خویش...[۳]

۱ برای آب‌های نیک و برای گیاه‌های بارور و برای فرورهای پاکان ستایش و نیایش می‌پذیرم؛ برای همهٔ نیک‌ها، آن آب‌ها و آن گیاه‌ها و آن فرورهای پاکان ستایش و نیایش می‌پذیرم.

۲ برای گاو (نخستین جانور)، برای گیو (کیومرث = نخستین بشر). برای مانثر (گفتار) پاک بی‌آلایش کارگر، ستایش و نیایش می‌پذیرم؛ برای تو، ای اهورامزدا ستایش و نیایش می‌پذیرم؛ برای تو، ای زرتشت ستایش و نیایش می‌پذیرم؛ برای تو، ای رد بزرگوار ستایش و نیایش می‌پذیرم؛ برای امشاسپندان ستایش و نیایش می‌پذیرم.

۳ شنوایی و آمرزش را می‌ستاییم،[۴] شنوایی نیاینده (نیایش کننده) را، آمرزش نیاینده را می‌ستاییم، رادی [و] دهش که در میان همدینان است می‌ستاییم، نماز نیکِ نفریبنده [و] نیازارنده را می‌ستاییم، برای آب‌های نیک و برای گیاهان بارور... (دوبار)[۵]

۴ یسنا [هفت هات] پسین را می‌ستاییم، ستایش یسنا [هفت هات] پسین را می‌ستاییم، از یسنا [هفت هات] پسین، ما می‌ستاییم فرگردها و واژه‌ها و بندها را، چه خوانده شده...[۶]

---

۱. مانند سرآغاز کردهٔ سیزدهم ویسپرد.
۲. مانند پاره ۱ از کرده چهاردهم ویسپرد.
۳. مانند پارهٔ ۲ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.
۴. به‌جای واژه‌های شنوایی و آمرزش، در متن سرئوت sraota و مرژدیک maršdika آمده. از نخستین واژه در فارسی سرود و از دومین، آمرزش به‌جای مانده است. در گزارش پهلوی نخستین واژه به‌نیگوششن (نیوشیدن) گردانیده شده است.
۵. پاره‌های ۱ـ۳ از همین کرده دوبار بازگو می‌شود.
۶. مانند پارهٔ ۴ از کرده سیزدهم ویسپرد.

کرده ۲۲

۱ (زوت و راسپی) «اشم وهو» (سه بار).
با این ستایش [و] با این درود امشاسپندان و سوشیانت‌های پاک همی گوییم: که از پی پاداش پسین، برای بهترین کنش (کردار) به چارپا (رامش و خورش دهند).[1]

۲ آنچه مرد پاک از راستی نیک می‌داند، آن مرد ناپاک نمی‌داند. نکند که ما از پی او رویم: نه در اندیشه، نه در گفتار، نه در کردار، که او راه خود پیش گیرد. نکند که هیچگاه به او رسیم.
«اشم وهو...»
با این ستایش [و] با این درود امشاسپندان... (دوبار).[2]
«اشم وهو...» (سه بار).

---

۱. این جمله از هفت هات، یسنا ۳۵ پارهٔ ۴ برداشته شده و در پارهٔ ۲۵ از هات ۷۱ نیز آمده است.
۲. پاره‌های ۱ـ۲ از همین کرده دوبار بازگو می‌شود.

کرده ۲۳

(زوت) اهورامزدای پاک، رد پاکی را می‌ستاییم؛ زرتشت پاک، رد پاکی را می‌ستاییم...[۱] وهیشتوایشت پاک، رد پاکی را می‌ستاییم با افسمن‌ها، با بندها، بازند (گزارش)، با پرسش‌ها، با پاسخ‌ها...[۲]

۱ اهورامزدای بهتر را می‌ستاییم؛ امشاسپندان بهتر را می‌ستاییم؛ مرد پاک بهتر را می‌ستاییم؛ بهترین اشا را می‌ستاییم؛ بهترین پیدایش، آن‌ستئوت یسنیه را می‌ستاییم؛ خواستهٔ بهترین اشا را (راستی را) می‌ستاییم؛ پاکان [و] آن روشنی همه گونه آسانی بخشنده را می‌ستاییم؛ بهترین راه به سوی بهترین هستی (بهشت) را می‌ستاییم.[۳] اهورامزدای بهتر را می‌ستاییم، امشاسپندان بهتر را می‌ستاییم... (دوبار).[۴]

۲ پارهٔ وهیشتوایشت گات را می‌ستاییم؛ از وهیشتوایشت گات، ما می‌ستاییم فرگردها و افسمن‌ها و واژه‌ها و بندها را، چه خوانده...[۵]
«ینگهه هاتام...».[۶]

---

۱. مانند سرآغاز کرده سیزدهم ویسپرد.

۲. مانند پارهٔ ۱ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.

۳. به جای واژهٔ پیدایش چیثر čithra آمده که در اوستا به دو معنی به کار رفته، نخست به معنی پیدایش، دوم به معنی نژاد. همین واژه در فارسی «چهر» شده است. به جای واژهٔ خواسته (ثروت، دولت) ایشتی īštī آمده است.
از بهترین هستی بهشت مراد است و در پاره‌های ۱ـ۲ از کردهٔ هفتم ویسپرد نیز یاد شده است.

۴. پارهٔ ۱ از همین کرده دوبار بازگو می‌شود.

۵. مانند پارهٔ ۴ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.

۶. پنج سرود گات‌ها: اهنود، اشتود، سپنتمد، وهوخشتر، وهیشتوایشت و هفت هات که در میان اهنود گات و اشتودگات است، هریک از اینها، از کرده چهاردهم ویسپرد گرفته تا کرده بیست و سوم، یاد گردیده است.

کرده ۲۴

اهورامزدای پاک، رد پاکی را می‌ستاییم؛ زرتشت رد پاکی را می‌ستاییم...[۱]
ائیریمن پاک، رد پاکی را می‌ستاییم، با افسمن‌ها، بندها، بازند (گزارش)، با پرسش‌ها، با پاسخ‌ها...[۲]
به دانش خویش، به بینش خویش، به شهریاری خویش...[۳]
اینک آذر پسر اهورامزدا را می‌ستاییم و ایزدان آذرنژاد را می‌ستاییم[۴]...

۱ این مزدا را می‌ستاییم، این درستی را می‌ستاییم، این درمان را می‌ستاییم، این فزایندگی را می‌ستاییم، این بالندگی را می‌ستاییم، این پیروزی را می‌ستاییم که در میان اهنودگات [و] ائیریمن (ایشیه) گویای اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک است، برای ایستادن به ستیزه پندار بد و گفتار بد و کردار بد، برای جبران کردن پندار نادرست و گفتار نادرست و کردار نادرست (چهاربار).[۵]

---

۱. مانند سرآغاز کرده سیزدهم ویسپرد.

۲. مانند پارهٔ ۱ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.

۳. مانند پارهٔ ۲ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.

۴. پاره‌های ۱ـ۳ از کردهٔ شانزدهم ویسپرد در اینجا می‌آید.

۵. پارهٔ ۱ مانند نیمهٔ نخستین پاره از کردهٔ بیستم و مانند دومین پاره از کردهٔ بیستم ویسپرد است. جز اینکه در اینجا از اهنودگات و از ائیریمن ایشیه یاد شده است. چنان‌که می‌دانیم گات‌ها با هات بیست و هشتم از یسنا آغاز می‌شود و با هات پنجاه و سوم که وهیشتوایشت گات باشد انجام می‌پذیرد. پس از گات‌ها، هات پنجاه و چهارم از یسنا، ائیریمن ایشیه airyaman. išya خوانده شده است، این‌چنین در پارهٔ بالا، از اهنودگات تا ائیریمن ایشیه، سراسر گات‌ها اراده شده است. نگاه کنید به هات ۵۴ از یسنا بخش دوم (گزارش نگارنده)، تهران ۱۳۳۷.

۲ پارهٔ ائیریمن ایشیه را مـی‌ستاییم؛ از ائـیریمن ایشـیه مـا مـی‌ستاییم فـرگردها و افسمن‌ها و واژه‌ها و بندها را، چه خوانده...
«ینگهه هاتام...».

۳ من نماز راستی (اشا) می‌گزارم: «اشم وهو» راستی بهترین نیکی است [و هم مایه] رستگاری است، رستگاری کسی راست که راست [و خواسـتار] بـهترین راسـتی است.[1]
نکوهش کنم دیوها را، من خستو (مقر) هستم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها [و] اهورایی کیشم، ستایندهٔ امشاسپندان، پرستندهٔ امشاسپندان، به اهـورامـزدای نیک [و] خداوند نیکی، پاک شکوهندهٔ فرهمند همهٔ نیکی را سزاوار دانم، زیرا از اوست، هـــر آنـچه نـیکو است، از اوست چـارپایان، از اوست راسـتی، از اوست روشنایی، از روشنی اوست که [جهان] پوشش خُرمی یافت.[2]
راه یکی (است)، آن راه راستی (است)، همه (راه‌های) دیگر بیراهه (است).[3]

۱. برابر است با پارهٔ ۶ از سرآغاز یسنا. نگاه کنید به یسنا، هات بیستم (گزارش نگارنده).
۲. برابر است با پارهٔ ۱ از هات ۱۲، دربارهٔ اعتراف به دین زرتشتی نگاه کنید به جلد نخست یسنا.
۳. جملهٔ «راه یکی است» در پایان یسنا که هات ۷۲ باشد نیز آمده است. نگاه کنید به جلد دوم یسنا (گزارش نگارنده).

آفرین پیغمبر زرتشت [به گشتاسپ]

در متن اوستای گلدنر[1] به متن اوستایی آفرین پیغمبر زرتشت برنمی‌خوریم. گزارش اوستای نگارنده از روی همین متن است. در متن اوستای وسترگارد[2]، فقط از روی دو نسخهٔ خطی، متن اوستایی آفرین پیغمبر زرتشت آمده و پاره‌ای از یشت‌ها دانسته شده، یشت بیست و سوم برشمرده شده است، آن‌چنان که در همان متن اوستای وسترگارد، ویشتاسپ (گشتاسب) یشت، یشت بیست و چهارم برشمرده شده است. چنان‌که از نام‌های آنها پیداست، این دو پارهٔ اوستایی، درودی است، از زبان پیغمبر زرتشت به پادشاه همزمانش گشتاسپ. شک نیست که در پارینه یشت‌ها بیش از بیست و یک یشت بوده، از بخت بد مانند بخش بزرگ اوستا، از دست رفته و جز همین بیست و یک یشت که می‌توان آنهارا یشت نامید، امروزه چیزی در دست نداریم. در متن اوستای گلدنر بیست و یک یشت آمده و همان است که گزارش آنها در دو جلد گزارش اوستای نگارنده دیده می‌شود. در نخستین جلد یشت‌ها گفتیم که به‌گفته نامهٔ پهلوی دینکرد، یشت‌ها از چهاردهمین نسک اوستاست و این نسک «بغان یشت» خوانده می‌شده، یعنی ستایش بغان یا ستایش ایزدان. بیست و یک یشتی که امروزه در دست داریم چنین چیزی است، از ستایش اهورامزدا آغاز گردیده و با نیایش فرشتهٔ ستاره «ونند» انجام یافته است.

---

۱. نگاه کنید به: .Avesta die Heiligen Bücher der Parsen von Geldner, Stuttgart 1895

۲. نگاه کنید به:

Zendavesta or the Religious books of the Zoroastrian, by N.L.Westergaard, vol.I, Copenhagen 1852-54

«آفرین پیغمبر زرتشت به گشتاسپ» که دارای هشت پاره و «ویشتاسپ یشت» که دارای شصت و پنج پاره است، از بخش‌های نسبتاً متأخر اوستاست و درست به ما نرسیده است. چون درین سال‌ها دیده شده که چند جملهٔ پارسی کم و بیش درست را به هم پیوسته و خواسته‌اند وانمود کنند که این درودی است از روزگاران پیش به پادشاه وقت، این است که لازم آمد از آفرین پیغمبر زرتشت یاد کنم تا از خوانندگان اشتباهی برکنار شود، گرچه از آن جمله‌های پارسی بسیار سست به خوبی پیداست که ساخته و پرداختهٔ همین چند سال گذشته است و سازندهٔ آن کسی است کم‌مایه. گذشته از متن اوستایی «آفرین پیغمبر زرتشت» متن گزارش پهلوی (= زند) آن را نیز در دست داریم.[۱]

همچنین متن پازند آفرین پیغمبر زرتشت به ویشتاسپ برای ما به جای مانده است.[۲]

در کتاب «روایات» متن اوستایی «آفرین زرتشت سپیتمان» بـه دیـن دبـیری (خـط اوستایی) و ترجمهٔ آن به پازند، به خط فارسی آمده است:[۳]

ترجمه‌های زیر از «آفرین پیغمبر زرتشت» اکنون در زیردست نگارنده است:

Zend-Avesta. Zoroasters Lebendiges. Wort. von J.F.Kleuker, Riga 1777. S.156-157.

Avesta, die heiligen schriften der parsen von F.Spiegel. Band III, Leipzig 1863, S.191-2.

Commentar über das Avesta von F.Spiegel, Band II, Wien 1868, S.683-7.

Avesta. Livre Sacré du Zoroastrisme traduit par de Harlez, Paris 1881, P.556-7.

گزارش ویشتاسپ یشت نیز در همان کتاب دیده می‌شود.

Le Zend-Avesta par J.Darmesteter, vol.II, Paris. 1892, P.659-661.

گفتیم متن گزارش پهلوی (زند) «آفرین پیغمبر زرتشت» نیز به جای مانده است. این متن پهلوی به انگلیسی ترجمه شده است:

Pahlavi version of yašts, Translated... by Ervad M.F.Kanga, Bombay 1941, P.105-108.

---

۱. نگاه کنید به: Zand-i Khūrtak Avistāk, by Ervad B.N.Dhabhar, Bombay 1927, P.29

۲. نگاه کنید به: Pâzend Texts, Collected by Ervad F.K.Antiâ, Bombay 1909, P.107-110

۳. نگاه کنید به روایات داراب هرمزدیار، جلد یکم، بمبئی ۱۹۲۲.

دربارهٔ «آفرین پیغمبر زرتشت» نگاه کنید به:

Essays on the sarcred Language,... by Martin Haug, second edition, London 1878, P.223-4.

The Religious Ceremonies... by J.J.Modi, Bombay 1922. P.389.

آنچنان که مدی Modi نوشته، «آفرین پیغمبر زرتشت» که درودی است از سوی زرتشت به شاه گشتاسپ، امروزه دستوران و موبدان پارسی آن را در موقع مناسب، برای دعا و درود به شاهزاده و شهریاری به‌کار برند. همچنین دارمستتر آن را Salvum fac regnem مزدیسنا دانسته گوید: شاید روزی آفرین پیغمبر زرتشت در سر «ویشتاسپ یشت» جای داشته، پس از آن جدا شده و جداگانه به‌کار رفته است.

ویشتاسپ یشت که گفتیم دارای ۶۵ پاره است به هشت فرگرد بخش شده است، متن اوستایی آن هم درست به جای نمانده است.

نخستین فرگرد، ویشتاسپ یشت است که دارای پنج پاره است، مانند «آفرین پیغمبر زرتشت» درودی است به کی گشتاسپ، این‌چنین:

۱ منم زرتشت پاک که به تو آفرین همی‌خوانم، ای پسرم کی گشتاسپ. بکند که تو از زندگی خوب و از زندگی بلند برخوردار شوی و مردان و زنان تو دیر زیند. بکند که از پشت تو پسرانی به جای مانند.

۲ بکند که تو مانند زرتشت پاک شوی، بکند که تو مانند خاندان آبتین از گله و رمه توانگر گردی، بکند که مانند پورشسپ از اسب‌ها بهره‌ور شوی، بکند که تو مانند کیخسرو پیرو آیین راستی باشی، بکند که تو همانند پسر توانای نواز Navāza به «ارنگ» دور کرانه، گرایی.

۳ بکند که از تن و پیکرت ده فرزند آیند: سه تن از آنان چون آتوربانان و سه تن چون ارتشتاران و سه تن چون کشاورزان (واستریوشان) شوند و دهمی از آن پسران همانند جاماسپ گردد، آنکه داند به‌کشور گشتاسپ آفرین خواندن.

۴ بکند که تو از بیماری و آسیب برکنار مانی، مانند پشوتن، بکند که تو تند و چالاک باشی چون مهر (میترا) و سودبخش باشی چون ماه و روشن باشی چون آتش. بکند که تو مانند یکی از توانگرترین، از زر بهره‌ور باشی.

۵ بکند که تو پس از به سرآوردن هزار سال، به بهشت پاکان، به آن سرای درخشان و آسایش‌بخش، درآیی.

«اشم وهو...»

فرگرد دوم ویشتاسپ یشت که هفت پاره در بر دارد، دو پاره از آن در درود و آفرین است به کی گشتاسپ، پنج پارهٔ دیگر آن در پند و اندرز است به کی گشتاسپ، همچنین است فرگرد سوم، یا از پارهٔ ۱۳ تا پایان آنکه پارهٔ ۶۵ باشد در بیشتر از آنها، آیین دینی یاد شده است، گاهی هم درود و آفرینی است از زبان زرتشت به شاه گشتاسپ.

آفرین پیغمبر زرتشت، چنان‌که ویشتاسپ یشت، به‌گفتهٔ دینکرد، بازمانده‌ای است از دهمین نسک اوستا که ویشتاسپ ساست Vištāsp-sāst خوانده شده و آن آموزش و پند و اندرزی به گشتاسپ است.[۱]

در اوستا واژه‌های آفرین āfrina و آفریتی āfriti و آفریون āfrivana بسیار به‌کار رفته و همه به معنی آفرین است. بنیاد این واژه‌ها فری fri می‌باشد که به معنی دوست داشتن، خشنود کردن، بخشایش درخواست کردن، آمرزش خواستار بودن، ستودن، ستاییدن، نیاییدن است. فریه frya یعنی دوست.

در سانسکریت پری pri و پریه prya درست به همان معنی‌های فری و فریه اوستایی است. نخستین جزء واژهٔ آفرین که «آ» باشد پرفیکس یا آنچنان‌که امروزه گویند پیشوند است. آفرین به معنی دعای نیک و نفرین به معنی دعای بد است.

رو زبان از هردوان کوتاه کن   چون همی نفرین ندانی ز آفرین

ناصرخسرو

در عربی هم کلمهٔ دعاء به معنی خوب و بد به‌کار می‌رود: دعا له و دعا علیه.

نفرین باید به فتح نون باشد، نه به‌کسر آنچنان‌که در برخی فرهنگ‌ها یاد گردیده، زیرا این واژه مرکب است از نه و آفرین مانند واژه‌های نشناس و نستوه و نسپاس و جز اینها، در نوشته‌های دینی مزدیسنا چندین درود و نماز داریم که همه با آفرین ترکیب یافته، از آنهاست آفرین بزرگان، آفرین میزد، آفرین هفت امشاسپندان و جز اینها که برخی از آنها به زبان پهلوی است و برخی دیگر به زبان پازند.[۲]

---

۱. نگاه کنید به: Sacred Books of the East, Edited by M.Müller, vol. XXXVII, Oxford 1992, p.23-25.

۲. نگاه کنید به: The Religious Ceremonies by Modi, p.387-391.

←

کی گشتاسپ

پادشاه همزمان زرتشت، کسی که پیغمبر ایران در سرزمین سیستان بدو پناه برد، در اوستا کوی ویشتاسپ Kavi Vištāspa خوانده شده است. زرتشت در سرودهای خود گات‌ها، چهار بار ازین دوست و پشتیبان نام می‌برد، سه بار با عنوان کوی =کی که به معنی شاه است. کی، نام کسی نبوده که خاندانی بدو باز خوانده شود چون هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان.[۱] چون در جلدهای دیگر گزارش اوستا از گشتاسپ و زرتشت یاد کردیم درین‌جا بیش ازین نباید.[۲]

←

Grundriss der Iranischen Philologie, 2 Band. S.90.

دربارهٔ گشتاسپ یشت نگاه کنید به گزارش اوستای نگارنده، جلد دوم یشت‌ها و نگاه کنید به جلد خرده اوستا به گفتار «آفرینگان»

۱. نگاه کنید به یادداشت‌های گات‌ها.

۲. نگاه کنید به جلد دوم یشت‌ها و به جلد یکم یسنا و به یادداشت‌های گات‌ها.

آفرین پیغمبر زرتشت

۱ منم پارسایی که به تو آفرین همی‌خوانم، به تو که مرا از فرۂ [ایزدی] برخوردار می‌نمایی. آنگاه گفت زرتشت به کی گشتاسپ: به تو آفرین خوانم، ای مردی که تو راست پادشاهی، بکند که از زندگی خوب، از زندگی برتر، از زندگی بلند بهره‌ور شوی، بکند که تو و مردان تو [دیر] زیند و زنان تو [دیر] زیند و فرزندان تنی تو [دیر] زیند.

۲ بکند که یکی از فرزندان تو مانند جاماسپ[۱] شود که به شاه کشوری چون تو گشتاسپ آفرین خواند، بکند تو چون مزدا سودبخش شوی، چون فریدون پیروزمند شوی، چون جاماسپ نیرومند شوی، چون کیکاوس زورمند شوی، چون اوشنر[۲] پرهوش شوی، چون تهمورث زیناوند[۳] شوی.

۳ بکند مانند جمشیدِ از گله و رمه برخوردار، دارندۂ فرۂ [ایزدی] شوی، مانند اژی‌دهاک بددین[۴] از هزار چستی برخوردار شوی، مانند گرشاسپ بسیار توانا

---

۱. جاماسپ از خاندان هوگو Hvōgva که در نوشته‌ها پهلوی و پازند و پارسی، بخرد و فرزانه و دانا یا حکیم خوانده شده، وزیر کی گشتاسپ است. نگاه کنید به یادداشت‌های گات‌ها.

۲. اوشنر که در اوستا ائوشنر Aošnara آمده و در فروردین یشت پارۂ ۱۳۱ یاد گردیده و با صفت زیرک یا باهوش آورده شده، وزیر کیکاوس دانسته شده است. نگاه کنید به جلد دوم یشت‌ها.

۳. دربارۂ تهمورث و صفت زیناوند که به معنی مسلح است یا از ابزارهای جنگی برخوردار، نگاه کنید به جلد دوم یشت‌ها و یادداشت‌های گات‌ها.

۴. اژی‌دهاک همان کسی است که در نوشته‌های پارسی و تازی ضحاک خوانده شده، نگاه کنید به جلد دوم یشت‌ها. امید است در کتاب سوشیانت به تفصیل از او یاد کنیم.

شوی، مانند اورواخشیه[۱] دادگستر نیک و سرور انجمن شوی، مانند سیاوخشِ زیباپیکر، بی‌آلایش شوی.

۴ مانند خاندان آتبین[۲] از گله و رمهٔ بسیار بهره‌ور شوی، مانند پورشسپ[۳] دارندهٔ اسب‌های بسیار شوی، مانند زرتشت سپیتمان پاک شوی.
بکند همانند نوازَ[۴] زبردست بدان سوی رنگ‌ها (= ارنگ)[۵] گرایی، بکند دوست داشته شده ایزدان شوی، آنچنان که زر دوست داشته شده مردمان است.

۵ بکند که از تو ده پسر آیند که سه تن از آنان پیشوایان دینی (آتوربانان)، سه تن از آنان رزمیان (ارتشتاران)، سه تن از آنان مانند کشاورزانِ گله‌پرور (واستریوشان) شوند،[۶] بکند یکی از آنان همانند تو گشتاسپ شود.

۶ بکند چون خورشید از اسب‌های تیز تک برخوردار شوی، بکند چون ماه روشن

---

۱. اورواخشیه Urvāxšaya برادر گرشاسپ است، دربارهٔ آنان نگاه کنید به جلد یکم یشت‌ها. از گرشاسپ نیز به تفصیل در نامهٔ سوشیانت یاد خواهیم کرد.

۲. آتبین در اوستا اثویه Athwya پدر فریدون است. این نام باید در فارسی آتبین ātbin باشد نه آبتین ābtin. دربارهٔ این پدر و پسر نگاه کنید به جلد یکم یشت‌ها.

۳. پورشسپ Pourušaspa نام پدر پیغمبر زرتشت است و این نام لفظاً به معنی «دارندهٔ اسب پیر» است، به این می‌ماند که در پارهٔ ۴ از آفرین پیغمبر زرتشت معنی لفظی این نام پراسب گرفته شده است که آورده شده Pouru-aspəm. نگاه کنید به یادداشت‌های گات‌ها.

۴. به نام نواز Navāza و رود رنگ‌ها Ranhā (ارنگ) در پارهٔ ۲ ویشتاسپ یشت نیز برخوردیم، در اوستا چندین بار نام این رود یاد گردیده: آبان یشت پارهٔ ۶۳ و پارهٔ ۸۱، مهریشت پارهٔ ۱۰۴، رشن یشت پارهٔ ۱۸ـ۱۹، بهرام‌یشت پارهٔ ۲۹، رام یشت پارهٔ ۲۷، وندیداد فرگرد یکم پارهٔ ۱۹.

در پارهٔ ۶۱ از آبان یشت واژهٔ نواز Navāza به کار رفته، نگارنده آن را مانند بارتولومه (Altir. Wört. S.1047) به معنی لفظی گرفته، به کشتی‌ران = Schiffer گردانیده‌ام.

۵. دربارهٔ رود رنگ‌ها که در پهلوی ارنگ خوانده شده و آن رودی است در سرزمین خاوری کشورهای ایرانی، نگاه کنید به جلد یکم یشت‌ها به گفتار «رود رنگ‌ها = ارنگ» و به:

Wehrot und Arang von J.Markwart, Leiden 1938, S.133-140

در بندهش یا دین آکاسیه (آگاهی) در فرگرد بیستم که از رودها یاد شده، از رود اَرنگ هم یاد گردیده است (ترجمهٔ وست). در بندهش بزرگ ازین رود و رودهای دیگر در فرگرد یازدهم یاد گردیده است:

Zand-ākāsīh, Iranian or Greater Bundahišn, Transliter. and Translat. by B.T. Anklesaria, Bombay 1956, p.105.

۶. در اینجا از سه گروه مردم ایران یاد گردیده: آتهرون (= آترون) āthravan، رثئشتر rathaēštar، واستریه vāstrya. نگاه کنید به گات‌ها، دومین گزارش نگارنده، بمبئی ۱۹۳۱، به گفتار پیشه‌وران.

شوی، بکند چون آذر فروزان شوی، بکند چون مهر تند و چالاک شوی، بکند چون سروش پاک، خوب بالا و پیروزگر شوی.[۱]

۷ بکند مانند رشن درست آیین شوی، بکند مانند بهرام اهورا آفریده،[۲] براندازندهٔ بدمنشان شوی، بکند مانند رام خواستر پر بخشایش شوی،[۳] بکند مانند کیخسرو از بیماری برکنار و بیمرگ شوی.[۴]

۸ در پایان این آفرین به بهشت روشن پاکان رساد، در آنجایی که از همه گونه بخشایش [ایزدی] برخوردارند.

اثه جمیات یث آفرینامی

بشود چنان پیش آید، آن‌چنان که من خواستارم

۱. درباره ایزدان خورشید و ماه و آذر و مهر و سروش نگاه کنید به جلد یکم یشت‌ها.

۲. دربارهٔ ایزدان رشن و بهرام نگاه کنید به جلد یکم یشت‌ها و به جلد دوم یشت‌ها.

۳. دربارهٔ ایزد رام و صفت آن «خواستر» xvāstra که به معنی خوب چراگاه دارنده است، نگاه کنید به جلد دوم یشت‌ها.

۴. کیخسرو در آیین ایران آنچنان‌که در داستان ایران از جاودانی‌هاست، در هنگام پدید آمدن سوشیانت، در نو کردن جهان، از یاران وی خواهد بود. نگاه کنید به جلد دوم یشت‌ها. در نامهٔ سوشیانت از کیخسرو بیشتر سخن خواهیم داشت.

آتش

در دومین بخش یسنا نیمی از گفتار آتش یاد گردیده، اینک در اینجا نیمی دیگر از این گفتار می‌آید.

در آنجا در آغاز سخن گفتیم، آتش نزد همه مردم جهان ستوده است و در همه دین‌های بزرگ و کوچک گرامی داشته شده است.

در اینجا از بزرگداشت آتش در دین‌های دیگر و نزد همه مردم گیتی یاد می‌کنیم. برای اینکه سخن دراز نگردد به ناچار دامنهٔ سخن را کوتاه می‌گیریم.

همچنین برخی آتشکده‌ها را که در نوشته‌های جغرافیا و تاریخ‌نویسان پیشین آمده یاد می‌کنیم تا دانسته شود چگونه با گسترش تعصب رفته رفته ره و رسم نیاکان در بزرگداشت این آخشیج از میان رفت. دریغ است در آغاز این گفتار سخنان دلپذیر چند تن از گویندگان پیشین ما دربارهٔ آتش یاد نگردد، چه این نمونه کوچک گویاست که ایرانیان قبلهٔ نیاکان پاک و پارسای خود را یکسره از یاد نداده‌اند.

یکی پاک پیدا شد اندر جهان به دست اندرش مجمر عودیان
خجسته پی و نام او زرتهشت که اهریمن بدکنش را بکشت
به شاه جهان گفت پیغمبرم تو را سوی یزدان همی رهبرم
یکی مجمر آتش بیاورد باز بگفت از بهشت آوریدم فراز
جهان آفرین گفت بپذیر این نگه کن بدین آسمان و زمین

دقیقی[1]

---

۱. دقیقی در شاهنامه، نگاه کنید به شاهنامه چاپ بمبئی ۱۲۷۲، از روی نگارش اولیا سمیع شیرازی، جلد سوم صفحه ۳. در شاهنامه بروخیم چاپ تهران، جلد ششم صفحه ۱۴۹۷ شعر «یکی پاک پیدا...» را ندارد و بدون این فرد شعر، ابیات پیش و پس آن پیوستگی به همدیگر ندارد.

برخیز و برافروز هلا قبلهٔ زردشت | بنشین و برافکن شکم قاقم برپشت
بس کس که ز زردشت بگردیده دگربار | ناچار کند روی سوی قبلهٔ زردشت
من سرد نیایم که مرا ز آتش هجران | آتشکده گشته‌است دل‌ودیده چو چرخشت
گر دست به‌دل برنهم از سوختن دل | انگشت شود بیشک در دست من انگشت

دقیقی[۱]

بفروز و بسوز پیش خویش امشب | چندان که توان ز عود و از چندن
زآن آتش کز بلندی بالا | مر ابر بلند را کند روزن
وز ابر چو سر برون زند نورش | چون ماه برآسمان زند خرمن
ماند تن او به بسدین ابری | زو قطره‌چکان چو ذره‌گون ارزن
باز از حرکات چون بیاساید | از لاله ستانش بردمد سوسن

عسجدی[۲]

ز آتشگاه لختی آتش آورد | به میدان آتشی چون کوه برکرد
بسی از صندل و عودش خورش داد | به‌کافور و به مشکش پرورش داد
ز میدان آتشی چون که برآمد | که با گردون سر وی همبر آمد
چو زرین گنبدی بر چرخ یازان | شده لرزان و زرش پاک ریزان

فخرالدین گرگانی[۳]

---

۱. این اشعار هم باید از دقیقی باشد. در برخی از جنگ‌ها (سفینه‌ها) به نام عسجدی آمده است. نگاه کنید به «گنج بازیافته» گردآوردهٔ دبیر سیاقی، تهران ۱۳۳۴.

۲. دیوان عسجدی به اهتمام طاهری شهاب، ص ۳۱.

۳. فخرالدین گرگانی در داستان ویس و رامین به اهتمام محمدجعفر محجوب، تهران ۱۳۳۷، ص ۱۴۶.

آتش نزد بنی‌اسرائیل

در دین یهود، آتش پایهٔ بسیار بلند و ارجمندی دارد. چه درین آیین کهنسال خدای یگانه یهوه Yahve با پیغمبر خود موسی با زبانهٔ آتش در گفتگو است. باید به یادداشت که بنیاد دین یهود مانند دین مزدیسنا در یکتاپرستی است و هردو در تاریخ ادیان، از دین‌های الهامی به شمار می‌روند. در این یک، دادار یگانه اهورامزدا به دستیاری زرتشت، به مردم آیین فرو می‌فرستد و در آن دیگر، خدای یکتا یهوه به میانجی موسی به قوم بنی‌اسرائیل، دین الهام می‌کند.

خروج موسی از مصر نزد برخی از دانشمندان در روزگار فرعون رامسس دوم (۱۲۹۲-۱۲۲۵ پیش از مسیح) و نزد برخی دیگر در روزگار پسرش مرنپته (۱۲۲۵-۱۲۱۰) بوده. در کیش این پیامبر سالخورده که مادر همهٔ دین‌های سامی شمرده می‌شود، زبانهٔ آتش، زبان خداوندگار است. در سراسر نامهٔ آسمانی تورات، در قربانگاهان، آتش جاودانی برافروخته است و در همه جا این اخشیج ستوده است. برای اینکه سخن به درازا نکشد به یاد کردن چند پاره از آن نامه بسنده می‌کنیم.

در سفر خروج (Exodus)، باب سوم آمده:

«۱. و اما موسی گلهٔ پدرزن خود یثرون[1] را که در مدیان Midian کاهن بود، شبانی می‌کرد و گوسفندان را بدان سوی بیابان می‌راند که به کوه ایزدی حوریب (Hureb) رسید.

۲. آنگاه فرشتهٔ خداوند در زبانهٔ آتش، از بیشه‌ای خود را بدو نمود. او دید که بیشه در آتش می‌سوزد، اما نابود نمی‌گردد.

۳. با خود گفت بدان سوی روم و این شگفتی بزرگ را از نزدیک بنگرم که چگونه بیشه سوخته نمی‌شود.

1. yathron

۴. چون خداوند او را دید که بدان سوی همی‌رود، از آن بیشه بدو بانگ زد و او پاسخ داد.

۵. او گفت بدان سوی مرو، کفش از پاهای خویش بیرون کن، چه آن سرزمین که برآن ایستاده‌ای، مقدس است.

۶. پس آنگاه گفت، منم خداوندگار پدر تو، خداوندگار ابراهیم، خداوندگار اسحق، خداوندگار یعقوب، آنگاه موسی روی خود بپوشانید، زیرا بترسید که خداوندگار را بنگرد.

۷. و خداوندگار گفت، من بیچارگی قوم خود را در مصر دیدم و فریاد آنان را از بیداد کسانی که در تنگنا بودند شنیدم و رنج آنان را دریافتم.

۸. این است که بدان سوی شتافتم تا آنان را از چنگال مصریان برهانم و به مرز و بوم نیکو و فراخناک‌شان برسانم...»

باز در سفر خروج در باب نوزدهم با شور و هیجانی از آتش یاد شده، آنچنان‌که، باید آن را فروغ خدایی و جلوهٔ آفریدگار خواند:

«۱. در ماه سوم پس از بیرون آمدن بنی‌اسرائیل از مصر، درین روز به بیابان سینا رسیدند.

۲. اینان از رفیدیم Raphidim کوچیده، به بیابان سینا در برابر کوه فرود آمدند.

۳. و موسی بر زبر کوه به نزدیک خداوند گرایید، خداوند از آن کوه بدو آواز در داد: به خاندان یعقوب و بنی‌اسرائیل بگو.

۴. دیدید که من در مصر چه کردم و چگونه شما را بربال‌های شاهین نشانده به سوی خود آوردم.

۵. اگر آوای مرا بشنوید و در پیمان خود پایدار مانید، هرآینه در میان همهٔ مردمان از آنِ من خواهید بود، چه سراسر زمین از آنِ من است.

۶. شما نزد من مردمی پاک (مقدس) و از مرز و بوم کاهنان خواهید بود. این است آنچه تو باید به بنی‌اسرائیل بگویی.

۷. پس آنگاه موسی از فراز کوه فرود آمد و سالخوردگان قوم را از سخنان خداوندگار آگاه ساخت.

۸. همهٔ مردم گفتند آنچه خداوندگار فرمود، به جای آوریم و موسی هم فرمانبری مردم را به درگاه خداوندگار رسانید.

۹. از آن پس خداوندگار به موسی گفت، بنگر من در میان یک ابر تیره، به سوی تو خواهم آمد و آنچه به تو خواهم گفت، قوم تو خواهند شنید و تو را همواره باور خواهند داشت.

۱۰. پس خداوند به موسی گفت، به سوی پیروان خود رو، امروز و فردا آنان را تقدیس کن و اینکه جامه‌های خویش بشویند.

۱۱. و برای سومین روز آماده شوند، زیرا درین سومین روز است که خداوندگار در برابر همهٔ مردم، بر زبر طور سینا، به درآید.

۱۲. پیرامون کوه را از هرسوی به روی مردم ببند، به آنان بگو، زینهار برفراز کوه برنیایند و به هیچ گوشه‌ای از آن دست نزنند، هرآنکه به کوه دست یازد، به مرگ ارزانی گردد.

۱۳. دست هیچکس بدان نرسد، جز اینکه سنگسار شود و یا به تبر کشته گردد، خواه جانور و خواه آدمی، هیچیک زنده نمانند. آنگاه که خروش کرنای به گوش رسد باید به سوی کوه روی آورند.

۱۴. موسی از کوه فرود آمد و قوم خود را تقدیس کرد، همه رخت‌های خود بشستند.

۱۵. پس موسی به آنان گفت، خود را برای روز سوم آماده کنید و به زنان خود در نیامیزید.

۱۶. آنگاه که بامدادان سومین روز فرارسید، تندر بغرید و آذرخش بدرخشید و ابر انبوهی از سرهٔ کوه برخاست و کرنای سخت برخروشید، آنچنان‌که همه مردم را در آرامگاهان بیم و هراس فراگرفت.

۱۷. از سراسر طور سینا دود برخاست، خداوندگار با آتش برآن کوه فرود آمد، دود از آن کوه مانند دود کوره‌ای به سوی آسمان بالا رفت، همه کوه بلرزید.

۱۸. چون کرنای تندتر بخروشید، موسی سخن می‌گفت و خداوندگار پاسخ می‌داد.

۱۹. آنگاه که خداوندگار برفراز کوه برآمد، از موسی خواست که بدان‌جا برآید.

۲۰. پس از آن خداوند بدو گفت، پایین رو و به مردم بگو که برای دیدار من گام فراتر نگذارند که مبادا بسیاری از آنان برافتند.

۲۱. کاهنانی نیز که خواهند به خداوند نزدیک شوند، باید تقدیس شده باشند تا مبادا خداوندگار آنان را براندازد.

۲۲. پس آنگاه موسی به خداوند گفت که مردم نتوانند به طور سینا برآمدن، چه تو ما را از آن بازداشتی و فرمودی که از مرز کوه نگذرند و آن را از دور تقدیس کنند.

۲۳. از آن پس خداوند بدو گفت پایین رو، تو و هرون می‌توانید [به‌کوه] برآیید اما کاهنان و مردم از مرز [کوه] گام فراتر ننهند، مبادا درهم شکسته شوند.

۲۴. موسی به سوی مردم فرود آمد و گفت:»

باب بیستم:

«۱. آنگاه خداوند همه این سخنان را فرمود.

۲. منم یهوه، خدای تو که تو را از خاک مصر بیرون آوردم و از زندگی ننگین بندگی آزاد ساختم.

۳. تو را جز از من خدای دیگری نیست.

۴. تو را نشاید از آنچه در آسمان و در روی زمین و در تک آب است، برای خوب پیکر [بت] بتراشی.

۵. بر آنها نماز بری و بندگی کنی، چه من یهوه خدای تو، خدایی هستم غیرتمند، از گناه پدرانی که مرا دشمن دارند، از فرزندان پشت سیم و چهارم آنان کیفر خواهم کشید.

۶. و تا هزار پشت آنانی که مرا دوست دارند و دستورم به کار بندند، از بخشایش خویش برخوردار دارم.

۷. نام یهوه خدای خود را بیهوده بر زبان مران، چه خداوند کسی را که نام او را بیهوده بر زبان راند، بی‌سزا نخواهد گذاشت.

۸. روز شنبه را یاد دار و گرامی شمار.

۹. شش روز در کار باش و همه کارهای خود را بساز.

۱۰. اما در روز هفتم که شنبه باشد و روز خدای توست، هیچ کار مکن، نه تو و نه پسرت و نه دخترت و نه بنده‌ات و نه کنیزت و نه چهارپایت و نه مهمانت که در سرای تو به سر برند.

۱۱. زیرا خداوند، آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست، همه را در شش روز بساخت و در روز هفتم بیاسود. این است که خداوند روز شنبه را خجسته داشت و فرخنده خواند.[1]

۱۲. پدر و مادر خود را بزرگ دار تا زندگی تو در روی زمینی که خدا به تو بخشیده، بلند گردد.

۱۳. کسی را مکش.

۱۴. زنا مکن.

۱۵. دزدی مکن.

۱۶. به زیان همسایهٔ خود، گواهی به دروغ مده.

۱۷. به خانهٔ همسایه‌ات چشم مدار، نه به زن و نه به بنده و نه کنیز و نه گاو و نه خر و نه به هیچ چیز دیگر همسایه‌ات آز مبر.

---

۱. در تورات، سفر پیدایش در باب‌های یکم و دوم گفته شده که خداوندگار در شش روز همه جهان زبرین و زیرین را بیافرید و در روز هفتم بیاسود. نزد ایرانیان اهورامزدا در هنگام یک سال در شش بار، آسمان و آنچه در آن است و زمین با آنچه برآن است بیافرید، نگاه کنید به «خرده اوستا» گزارش اوستای نگارنده به گفتار گهنبار (=گاهنبار).

دربارهٔ واژهٔ شنبه یا شنبد که با عرب‌ها به ایران رسیده در عبری شبات و در عربی سبت گویند، نگاه کنید به گزارش اوستای نگارنده، یشت‌ها جلد یکم.

۱۸. و همهٔ مردم تندرها و آذرخش‌ها و آوای کرنا و دود کوه را دیدند، چون آن بدیدند، بگریختند و به دور ایستادند.

۱۹. و به موسی گفتند تو با ما سخن گوی، به تو گوش فرادهیم، خداوندگار با ما سخن نگوید، مبادا جان بسپریم.

۲۰. موسی گفت به مردم، مهراسید، چه خدای برای آزمایش شما آمده است. تا بیمی از او در پیش دیدگان شما باشد و گناه نورزید...»[۱]

چنان‌که دیده می‌شود درین چند پاره از تورات، گفت و شنود میان یهوه خدای بنی‌اسرائیل و پیغمبر موسی به میانجی آتش است یا زبان خداوندگار همان زبانهٔ آتش است. ازین گذشته در همه جای تورات از زنده و روشن داشتن آتش در قربانگاهان، یاد شده است.[۲]

---

۱. نگاه کنید به: Bible Hand book by H.Hally, Chicago, P.110-122.

۲. نگاه کنید به:

Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz, Giessen 1920, S.126.

آتش نزد هندوان

هندوان برادران آریایی و هم‌نژادان ایرانیان، آتش را مانند همه مردمانی که از خاندان بزرگ هند و اروپایی خوانده شده‌اند، بزرگ می‌دارند. اگنی Agni پروردگار آتش در ریگ‌ودا که کهن‌ترین بخش از نامه آسمانی برهمنان است همانند پروردگار بزرگ ایندرا Indra بسیار یاد گردیده و ستوده شده است، و مانند ایندرا خدای خدایان است و سرودهای ریگ‌ودا با ستایش آگنی آغاز می‌گردد. آنچنان که آتر ātar نزد ایرانیان میانجی است و به دستیاری وی ستایش و نیایش مزدیسنان به پیشگاه اهورامزدا آورده می‌شود، اگنی نیز پیشکش پرستندگان را پذیرفته به بارگاه خدایان می‌رساند. بی‌او هیچ گونه فدیه انجام نمی‌گیرد، او مرکز قربانی‌هاست. در سانسکریت آتش، اگنی خوانده شده و آن را نیز اگ ag گویند و در بسیاری از زبان‌های هند و اروپایی به همین واژه برمی‌خوریم: در لاتین ایگنیس ignis آمده و در لیتوانیا (Lithuania) اوگنیس ugnis و در اسلاو باستانی اوگنی ogni گفته‌اند.

در سرزمین پروس و لیتوانیا خداوندگار آتش، اوگنیس پایهٔ بسیار ارجمندی داشت و ستایش وی با آیین ویژه‌ای انجام می‌گرفت او را با صفت سونتا szwentā می‌خواندند[1] و این صفت همان است که در اوستا سپنت spenta آمده و در فارسی سپند گوییم و به معنی پاک و مقدس است. در زبان فارسی واژه‌ای که یادآور اگنی سانسکریت باشد، دیده نشده، اما در زبان کردی که یکی از لهجه‌های پرمایهٔ ایرانی به شمار می‌رود «آگر» به معنی آتش

---

۱. او را Szwentā ponyke یعنی بانوی مقدس نیز می‌خواندند، نگاه کنید به:

Encyclopaedia of Religion and Ethics, edited by J.Hastings Vol. II, p.34b

است. پارسیان هند که زبان گجراتی دارند، آتشکده خود را اگیاری agiāry خوانند یعنی جایگاه اگ ag = آتشگاه.[۱]

آنچنان‌که نزد یونانیان پرومتئوس Prometheus آتش را از آسمان به روی زمین آورده، نزد هندوان نیز میهن آتش آسمان است و از آنجا به دستیاری ماتریشون Mātarishvan به روی زمین آورده شده است و گفته شده که نخست آتش را برای به جای آوردن آیین فدیه به ویوسوت Vivasvat سپرد.[۲]

اگنی پروردگار همه گونه آتش‌هاست، خواه آتش آسمانی (خورشید) و خواه آتش هوایی (آذرخش، برق) و خواه آتش زمینی. چون اگنی پروردگار خاندان هم هست (اجاق) یک پیک آسمانی است که بسیار به آدمی نزدیک است و میانجی است میان آفریدگان خاکی و مینویان آسمانی.

گفته شده که آتش (اگنی) سه بنیاد دارد: نخست از خود زاییده شده: تنونپات tanu-napāt، دوم که از ابر و میغ پدید آمده چون آذرخش، زادهٔ آب است که اپم نپات apam-napāt خوانده شده، سوم از پسودن دو چوب به همدیگر که در سانسکریت ارنی arani نامیده می‌شود که آتشزنه باشد.

دو چوب آتشزنه یا ارنی arani که یکی سخت است و دیگری نرم و از پسودن آنها به همدیگر آتش پدید می‌گردد، پدر و مادر آتش دانسته شده است. چوب نرم مادری است که در سراچهٔ تاریک شکم او، آتش نهفته است و با پسودن چوب سخت به آن، ناگهان آتش پدیدار گردد.

در ریگ‌ودا بخش ۱ فرگرد ۹۳ که اگنی و خداوندگار سوم Soma[۳] با هم ستوده شده‌اند، در پارهٔ ۶ آمده: «یکی از آن دورا (اگنی را) ماتریشون Mātarishvan از آسمان آورد، آن دیگری را (سوم soma را) شاهین از کوهسار برکند».

---

۱. نگاه کنید به:

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by J.Modi, Bombay 1922, p.262.

۲. ویوسوت، در اوستا ویونگهونت Vīvanhvant پدر جمشید است. در ریگ‌ودا ویوسونت پدر آدمی دانسته شده است، لفظاً این واژه به معنی درخشان است. نگاه کنید به یادداشت‌های گات‌ها و نگاه کنید به:

Sanskrit Dictionary by Monier-William, p.987.

۳. دربارهٔ سوم soma که در اوستا هوم haoma خوانده شده نگاه کنید به گزارش اوستای نگارنده: یشت‌ها جلد یکم، یشت‌ها جلد دوم، یادداشت‌های گات‌ها.

دربارهٔ پیوستگی اگنی و آتر (آذر) به همدیگر نگاه کنید به:

Zoroastre par Duchesne-Guillemin, Paris 1948, p.27-28

در جای دیگر ریگ‌ودا گفته شده: اگنی در آسمان پنهان بود، ماتریشون آن را از آنجا برگرفته به روی زمین آورد و به مردمان هویدا ساخت.

آنچنان که در آغاز گفتیم، اگنی در ریگ‌ودا پس از ایندرا، بیش از خدایان دیگر ستوده شده است.

یاد کردن همهٔ آنچه که در ستایش او آمده و یا برخی از آنها، ناگزیر این گفتار را به درازا خواهد کشانید، این است که تا به این اندازه بسنده کردیم.[۱]

---

۱. در ریگ‌ودا برخی از پاره‌ها دربارهٔ آگنی کم و بیش مطلبی به دست می‌دهد:

I, 31, 3; I, 71, 4; I, 93, 6; I, 96; I, 128, 4; I, 143, 2; III, 2, 13; III, 9, 5; VI, 8, 4

نگاه کنید به: Der Rig-veda von Geldner Harvard University press 1951.

آتش نزد چینیان

مردم چین پروردگار آتش را تسئووانگ Tsaowang خوانند و ستایش او در آن سرزمین بسیار رواج دارد. هیچ خانه‌ای نیست که نماینده‌ای ازین خداوندگار نگهبان و پشتیبان در آن نباشد. این نماینده، تندیس (= پیکر) کوچکی و یا تصوری از او است.

آنچنان‌که در داستان ایرانی، هوشنگ پیشدادی، نخستین کسی است که آتش را پدید آورد، نزد چینیان نیز، چونگ یونگ Chung yung در افسانه، پادشاهی است که آتش را پیدا کرد و از آن پس خود او پروردگاری دانسته شده و در شمار خدایان دیگر درخور ستایش و نیایش گردید.

یکی از جشن‌های همگانی چین که به ویژه در هرخانه و سرای برپا می‌شود، جشن همین پروردگار آتش است که نگهبان دودمان و خاندان است. این جشن در پایان سال، در بیست و چهارمین روز از دوازدهمین ماه گرفته می‌شود.

سال نو چینیان تقریباً در آغاز ماه فوریه می‌باشد و این آغاز بهار چینی است.[۱]

جشن خشنودی پروردگار آتش، تسئووانگ، هنگامی برپا می‌شود که او به میهن آسمانی خود می‌رود و گزارشی از کردار و رفتار سال سپری شدهٔ خاندانی که آتش بدو سپرده گردیده، به پیشگاه خدایان می‌رساند.

درین جشن برای او فدیه و نذر می‌آورند و یک دسته علف هم برای اسبی که باید او را به جهان زبرین مینوی برساند، پیشکش می‌شود. مبلغی پول کاغذی (چاو) هم در آتش می‌سوزند، کاغذهایی که روی آنها اسب و تخت روان نگاشته شده در آتش می‌افکنند، هم‌چنین مقداری شیرینی در آتش می‌اندازند تا اینکه او در آسمان از آن خان و مان

---

۱. نگاه کنید به: Das Alte China von V.Erdberg Consten, Stuttgart, 1958, S.52.

شیرین سخن بدارد و چیزی تلخ و ناخوش برزبان نیاورد و به روی لب‌های آن تندیس چوبی کمی انگبین یا یک شیرهٔ چسبناک دیگر می‌مالند تا پروردگار آتش نتواند در آسمان به‌گله لب گشاید و آن خاندان را به بدی یاد کند و مایهٔ آزردگی و ناخشنودی خدایان دیگر گردد.[۱]

۱. نگاه کنید به: Religion und Kultur der Chinesen von W.Grub, Leipzig 1910, S.163.

آتش نزد یونانیان

در داستان آفرینش آدمی نزد یونانیان سه روایت است: نخست که کهن‌ترین است، این است که آدمی از سنگ‌های خارا و درخت‌ها آفریده شده، دوم اینکه زاوش Zeus[1] و خدایان دیگر او را بیافریدند، سوم اینکه پرومتئوس Prometheus سازندهٔ آدمی است از گل و آب، و آتنا Athena به او روان بدمید. در روایتی که گویند پرومتئوس سازندهٔ آدمی است، او پس از ساختن کالبد آدمی، برآن شد که از آتش بدو جان دردمد، اما آتش را از بارگاه خدای بزرگ، زاوش برگرفتن و به زمین آوردن بسیار دشوار بود، چه پاسبانان سهمگین برای نگهداری آن گماشته بودند، پرومتئوس گستاخ و دلیر پنهانی به آن دست یافته آن را به زمین رسانید. زاوش پس از ربوده شدن آتش خشم گرفته پرومتئوس را در سرزمین سکاها Skyths در قفقاز به سنگ خارا میخکوب کرد یا به زنجیر بست و هر روز

---

۱. خدای بزرگ یونانیان زئوس Zeus خوانده شده، همان است که نزد رومیان Jupiter شده است. این واژه دیرگاهی است که نزد ایرانیان زاوش یا زواش و زوش شده و در ادبیات به‌کار رفته است. در لغت فرس اسدی آمده: زاوش و زواش، نام مشتری است، رودکی گوید:

حسودانت را داده بهرام نحس — تو را بهره کرده سعادت زواش

در صحاح‌الفرس که هندوشاه در سال ۷۲۸ هجری گرد آورده و پس از لغت اسدی کهن‌ترین لغت‌نامهٔ فارسی است آمده: زاواش و زواش نام‌های مشتری است.

این شعر را بسیاری از نویسندگان دیگر به نام اورمزدی یاد کرده‌اند.

در معیار جمالی آمده:، زاوش عطارد است.

به درگه تو توسل همی‌کند کیوان
به مدحت تو تفاخر همی کند زاوش

در واژه بهرام آورده: بهرام سه معنی دارد اول نام مریخ است...

کهترین منشی‌ای ورا زاوش — کمترین چاوشی ورا بهرام

در برهان قاطع آمده: زاوش به ضم واو نام کوکب مشتری باشد... و بروزن خاموش کوکب عطارت را نیز گویند.

آنچه ازین نوشته‌ها پیداست این است که Zeus یونانی بیش از هزار سال است که در فارسی «زاوش» شده است.

شاهینی جگر او را با نوک (منقار) پاره پاره کرده می‌خورد، اما هرشب آن جگر دیگرباره می‌روید. این‌چنین پرومتئوس در هنگام سی سال (به روایتی سی هزار سال) در رنج و شکنج بود تا اینکه هراکلس Herakles او را آزاد کرد و آن شاهین را با تیری بکشت.[۱]

به سنت دیگر، خشم زاوش به پرومتئوس ازین‌رو بود که او آتش را از آسمان دزدیده به زمین آورد و مردم آن را برای نیازمندی زندگی روزانه خود به‌کار بردند و آن آخشیج پاک مینوی را بیالودند.

پروردگار آتش نزد یونانیان هفستوس Hephaistos نام دارد، او را پسر زاوش Zeus و هرا Hera دانند. چون او لنگ و زشت بود مادرش از چنین فرزندی شرم و ننگ داشت، او را از آسمان به دریا انداخت، او را اوری‌نوم Eurynome و تتیس Thetis از اقیانوس رهانیده، در تک دریای ژرف در میان غاری نگهداری کردند، پس از نُه سال از آن غار دریایی به در آمده به میانجی دیونیسوس Dionysos با مادرش آشتی کرده به بارگاه خدایان به اولمپوس Olympos برگشت.

به گفتهٔ هومر Homer بار دوم خود زاوش براو خشم گرفته او را از اولمپ به آبخست (جزیره) لمنوس Lemnos افکند. این خشم از اینجا برخاست که میان زاوش و زنش هرا ستیزه‌ای روی داد و پرومتئوس خواست از مادر خویش طرفداری کند. از همهٔ این داستان‌های گوناگون برمی‌آید که یونانیان عقیده داشتند که نخستین بار مردم روی زمین به هیئت آذرخش (برق) با آتش آشنا شدند.

چون با آتش می‌توان آهن را گداخته و نرم کرد و از آن همه گونه ابزار که برای زندگی به‌کار آید، ساخت، این است که هفستوس پروردگار، آهنگر نیرومند و هنرور زبردست دانسته شده است.

به گفتهٔ افلاطون فیلسوف نامور یونانی، پرومتئوس آتش را از پیشگاه خدای بزرگ زاوش نربوده بلکه آن را از کارگاه هفستوس به در برد. آنگاه که خدایان در زیر زمین همهٔ آفریدگان را، از مردم و جانور بساختند، کالبد آدمی را از خاک و آتش پرداختند. چون هنگام نمودار شدن این نوآفریدگان به روی زمین نزدیک شد، خدایان پرومتئوس Prometheus و برادرش اپی‌متوس Epimetheus[۲] را برآن گماشتند که هریک از مردمان و

---

۱. دیودروس از غار پرومتئوس در قفقاز یاد می‌کند، نگاه کنید به:

Diodore de Sicile traduit par Hoffer, Paris 1851, Tome 3, P.269 (Livre XVII F83)

و نگاه کنید به: Strabo (XV, 8)

۲. پرومتئوس (پرومته Prométhée) لفظاً یعنی پیش‌اندیش؛ اپی‌متئوس یعنی پس‌اندیش.

جانوران را به کاری بگمارند و هریک را از نیرویی بهره‌ور کنند. اپی‌متئوس تن‌پرور از برادر دانای خواست که انجام این کار را بدو برگذارد. اپی‌متئوس این کار را به خوبی انجام نداد، چه او بهترین بخشایش آسمانی را به جانوران داد و آدمی را برهنه و ناتوان رها کرد. پرومتئوس که دوستار تخمه و نژاد آدمی بود از کار برادر خود اندیشناک شد و با خود گفت چگونه این کم و کاست را چاره توانم کرد، به ویژه که روز به درآمدن آدمی از تک خاک و به روی زمین پدید گشتن، نزدیک بود، جز این چاره ندید که آدمیزاد را ازین بیچارگی برهاند و او را از بخشایش آتش برخوردار سازد، زیرا دانست که آتش در کارگاه آدمی، پاداش برازنده‌ای است در برابر آنچه برادرش به جانور بخشیده است. چون پرومتئوس به آتشی که در جهان زبرین در پیشگاه زاوش بود نتوانست رسید زیرا پاسبانان به نگهداری آن گماشته بودند، ناگزیر به آبخست لمنوس روی آورد و از آن کارگاه که هفستوس و آتنا Athena با هم کار می‌کردند، در پنهانی آتش را ربوده به آدمی رسانید و این آتش همان است که در هنگام پرتاب شدن از آسمان، با وی به آبخست لمنوس افتاد و در کارگاه آهنگری وی به کار رفت. در داستان‌های یونانی در همه جا، پرومتئوس آتش را از آسمان به زمین آورد، فقط افلاطون آن را فرا آورده هفستوس دانسته است.[1]

آتش مقدس خاندان و نگهبان مردمان و کشور، هستیا Hestia خوانده شده و او دختر کرونوس Kronos و رها Rhea دانسته شده است و چون پشتیبان کشور است نباید هیچگاه خاموش شود به ویژه در دلفی Delphi که یونانیان آنجا را امفالوس Omphalos ناف زمین (مرکز زمین) خوانده‌اند، آتش جاودانی هستیا هماره زبانه می‌کشید، خاموش شدن آتش مقدس گویای پیش‌آمد آسیب و شکست کشور بود.

برای زنده نگه داشتن آتش، زنان پاک و پارسا و یا دخترانی گماشته بودند، آنان بایستی مانند خود آتش بی‌آلایش باشند. گفته شده که پروردگارانی چون پوسیدون Poseidon و آپولون Apollon خواستند هستیا را به همسری برگزینند، او نپذیرفت.

اگر یونانیان از مرز و بوم خود کوچ کرده، به سرزمین دیگر می‌رفتند، آتش هستیا را با خود برگرفته بدان‌جا می‌بردند تا یادآور پیوند و دلبستگی آنان به میهن باشد و در کولونی Colonia به مهرزادگاه خود هلاس Hellas دلگرم باشند. آنچنان‌که ایرانیانی که پس از تاخت و تاز تازیان به ناچار به چین و هند پناه بردند، آتش مقدس خود را از آتشکده‌های ایران برگرفته بدان سرزمین‌ها بردند و می‌توان گفت آتشی که امروزه در آتشکده‌های

---

۱. نگاه کنید به: .Mythes sur l'origine du feu par Frazer, p.235-243

پارسیان هند روشن است، همان است که در روزگار ساسانیان در ایران برافروخته بود و نگذاشتند هیچگاه خاموش شود. آتش جاودانی پروردگار هستیا، دختر زمانه بیکرانه (Kronos) در شهرداری (Prytaneum) هرشهری هماره روشن بود و زنده نگه داشتن به دست پرستاران از آیین دین به شمار می‌رفت و هر بزهکاری که بدان آتش پناه می‌برد در امان بود. همچنین آتشی راکه برای نیازمندی در خان و مان برافروخته، روزانه به‌کار می‌آمد، گرامی و بزرگ می‌داشتند و آلودن آن روا نبود. در اتیکا Attika برای نامگزاری نوزاد، در پنجمین روز زایش وی او را در برگرفته، گرداگرد آتش می‌گردانیدند و پس از آن نامی به او می‌دادند.

در تاریخ و داستان یونان، در ستایش آتش سخن بسیار رفته، برای اینکه سخن به درازا نکشد باید به همین اندازه در ستایش آتش درین کشور بسنده کنیم و از ستایش آن در سرزمین رم یاد کنیم. آنچنان‌که می‌دانیم رم وارث فرهنگ یونان است، ستایش و نیایش آتش هم از میراث مقدس آن خاک است.[۱]

در پایان باید یادآور شویم که روایات گوناگون در یونان دربارهٔ آتش و پروردگار آن، همه آویزش مردم آنجا را به این آخشیج می‌رساند که چگونه هرگروهی می‌کوشید پیدایش آن را به خود بازخواند، از این‌رو است که پوسانیاس جغرافیا و تاریخ‌نویس یونانی که در سدهٔ دوم میلادی می‌زیست می‌نویسد: «مردم اگروس Agros گویند که پادشاه باستانی آنان فوروئوس آتش را پیداکرده و این سرافرازی او راست نه پرومتئوس راکه پنداشته‌اند پدیدآورندهٔ آتش اوست».[۲]

---

۱. نگاه کنید به:

Mythologie-Götter und Heroen, von Stoll, (Fünfte Auflage), Leipzig 1875, S.147-150; S.114.

۲. نگاه کنید به: Pausanias II, 19,5 übersetzt von Schubart, Berlin, I Band, S.147.

آتش نزد رومیان

پروردگار آتش در روم (رم) وستا Vesta خوانده شده، این واژه در لاتین همان واژه یونانی هستیا Hestia می‌باشد و ستایش وی در رم همانند ستایش وی در یونان است. گویند که کهن‌ترین پرستشگاه وستا را دومین پادشاه داستانی رم، نوماپومپیلیوس در نشیب پشتهٔ پلاتین Palatin که یکی از هفت پشته‌های شهر رم است، بنیاد گذارد. در احوال این پادشاهِ داستانی نویسندگان لاتین نوشته‌اند که از سال ۷۱۴ تا ۶۷۱ پیش از میلاد پادشاهی داشت.

آتش جاودانی که پشتیبان کشور دانسته شده هماره در پرستشگاه وستا روشن بود. برای نگهداری این آتش در آغاز چهار دختر، پس از آن شش دختر گماشته بودند. این دختران نبایستی از شش سال کمتر و از ده سال بیشتر داشته باشند. اینان بایستی از بهترین خاندان بوده و از آزادگان باشند و از خانوادهٔ بنده و برده نباشند، مادر و پدرشان زنده و از باشندگان کشور ایتالیا باشند و در این دختران هیچگونه کم و کاستی و شکستگی اندام یا به عبارت دیگر عیب و نقصی نباشد. این دختران را بیست تن از پیشوایان (Pontifex) به قرعه برمی‌گزیدند و آنان بیدرنگ به خدمت پروردگار آتش درآمده در سرای آتریوم وستائه Atrium vestae جای می‌گرفتند. در اینجا موی‌های آنان را می‌بریدند و رخت‌های پرستاران آتش برآنان می‌پوشانیدند. هنگام خدمت آنان سی سال بود، ده سال برای آموختن و ده سال آموخته را به‌کار بستن و ده سال دیگر را آموزانیدن. اینان بایستی هماره آتش را روشن دارند و به پاکیزگی پرستشگاه بکوشند و به آنچه از آنِ پرستشگاه است پاسبانی کنند و آیین فدیه بیارایند و روزانه نماز به جای آرند و از خداوند خوشی و

پایداری امپراتوری رم را خواستار شوند. آبی که در پرستشگاه به‌کار می‌رفته بایستی آب چشمه باشد و خود این دختران پرستشگاه که وستالیس Vestālis خوانده می‌شدند، هر روز بامدادان، سبوی سفالین برگرفته از سرچشمهٔ اگریا Egeria آب می‌آوردند، به ویژه وستالیس‌ها بایستی پاک و بی‌آلایش به سربرند. اگر گناه بی‌عصمتی به یک وستالیس روی می‌داد، به فرمان پیشوای بزرگ (Pontifex Maximus) به سزای سخت رسیده به لای دیوار گذاشته می‌شد، همچنین مردی که او را فریفته و گمراه کرده بود به زیر تازیانه جان می‌سپرد. اگر وستالیس غفلت کرده، آتش مقدس خاموش می‌شد، سزای او تازیانه بود.

تندیس‌هایی که ازین دختران پارسا به جای مانده، نمودار شرم و آزرم آنان است، همه اندام آنان از سر تا پای پوشیده است. گردن و سینه و بازوان و پاها در زیر رخت سفید بلند و فراخ پنهان است و پیشانی‌بندی که از آن نوارها فروهشته بود، بایستی سفید باشد.

وستالیس‌ها می‌توانستند با گردونه به شهر بروند و اگر به نمایشگاه می‌رفتند، جای افتخاری داشتند. یک گناهکار در برخورد با آنان در امان بود و سزایش بخشوده می‌شد، آن‌چنان که هرجا که آتش وستا زبانه می‌کشید پناهگاه بود و بزهکاران در آنجا در امان بودند. وستالیس‌ها می‌توانستند پس از انجام خدمت سی ساله، شوهر برگزینند و مانند زنان دیگر زندگی کنند اما برتری می‌دادند که تا پایان زندگی خود در آستانهٔ وستا بمانند و از سرافرازی خدمت به آتش مقدس بی‌بهره نگردند. اگر از یک پیش‌آمد ناخوشی آتش خاموش می‌شد، دیگرباره برافروختن آن، به آیین دیرین با پسودن دو چوب آتشزنه از درخت میوه به همدیگر، آتش فراهم می‌کردند. خاموش شدن آتش وستا گویای شوربختی بزرگ و گزندی به امپراتوری رم به شمار می‌رفت.

گذشته از آتشگاهان وستا یا پرستشگاهان آن، آتشدان‌های خاندان را هم که به‌کار نیازمندی روزانه می‌آمد، بزرگ و ارجمند می‌داشتند.

واژهٔ وستیبول vstibule که در بسیاری از زبان‌های کنونی اروپایی به جای مانده و به معنی دالان یا دهلیز و رواق و سرسرا گرفته می‌شود، یادگاری است از ستایش وستا Vesta و آن از واژه وستیبولوم Vestibulum درآمده است و این جایگاه آتشی بوده که در هرخانه نگهداری می‌شد و اجاق خانوادگی بود.

روز نهم ماه ژوئن جشن آتش مقدس وستا برپا می‌شد و به ویژه روز زیارتی به شمار می‌رفت، زنان رم پای برهنه به زیارت پرستشگاهان پروردگار آتش می‌شتافتند و نذرها

پیشکش می‌کردند.[۱] آنچنان‌که در کنشت یهودیان، جایی بوده که «پاک پاکان» Sanctum sanctorum دانسته شده و جز خاخام کسی نبایستی در آن درآید و مانند آتشکدهٔ زرتشتیان که جز موبد کسی نبایستی در جایی که آتشدان است درآید، در پرستشگاه وستا نیز در جایی که به ویژه مقدس و گنجینهٔ یادگاری‌های مقدس بوده، جز پیشوای دینی Pontifex و وستالیس Vestalis کسی را در آنجا راه نبود.

---

۱. نگاه کنید به:

Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann, Leipzig 1910. S.68-76.

Encyclopaedia of Religion and Ethics, vol.6. P.562B-563B.

Hellas von W.Baumgarten, Leipzig 1902, S.179.

Le feu par Jean-Pierre Bayard, Paris 1958, P.154.

La religion de La Grèce antique par O.Habert, Paris, P.169.

Mythologisches Lexikon von H.Jens, Munchen 1958, S.43, 47, 81, 82;

Handbuch der Religionsgeschichte von P.Wurm, Calw und Stuttgart 1908, S.332;

Meyers Lexikon (Vesta-Vestalinnen)

Histoire du Peuple Romain par Seignobos, Paris 1909, P.22.

آتشزنه

گفتیم در داستان ما، آنچنان‌که در شاهنامه آمده، آتش پدید آوردهٔ هوشنگ پیشدادی است و آن چنین بود که او روزی در سر راه خود ماری دید، سنگی برگرفته به سوی آن افکند. آن سنگ به سنگ بزرگ‌تر رسیده، آتشی برجست.

برآمد به‌سنگ گران سنگ خرد — هم آن و هم آن‌سنگ بشکست خرد
فروغی پدید آمد از هردو سنگ — دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ

این‌چنین با پسودن دو سنگ به همدیگر پارهٔ آتش بجهید.

فردوسی در همان داستان گوید که مردم با پسودن سنگ و آهن به همدیگر آتش پدید آوردند.

هرآن‌کس که‌برسنگ آهن زدی — ازو روشنایی پدید آمدی

آتشزنه یا آتشگیره ابزاری که در پارینه با آن آتش پدید می‌آوردند، سه گونه بوده: سنگین، آهنین، چوبین، یا آتشزنه سنگین و آهنین، آهنین و چوبین، سنگین و چوبین.

چون روزگاری که از سنگ ابزارهای زندگی مردم فراهم می‌شد (paléolitique-néolitique) پیش از روزگاری است که آهن به‌کار می‌رفته، می‌توان گفت آتشزنهٔ سنگین یعنی پدید آوردن آتش با پسودن سنگی به سنگ دیگر، پیش از آتشزنه‌های دیگر به‌کار برده شد. آنچنان که می‌دانیم آدمی در آغاز ابزارها و هرآنچه برای زندگی خود بدان نیازمند بود، از چوب و استخوان و شاخ و به ویژه از سنگ می‌ساخت، در همین روزگاران است که با تراشیدن سنگ‌ها در ساختن ابزارهای شکار و جز این، به شرارهٔ آتش برخوردند. این‌گونه ابزارهای سنگی فزون و فراوان در مغاک‌ها که آشیان مردم پیشین بوده، به جای مانده است. ازین روزگاران که بگذریم، می‌رسیم به روزگاری که توانستند آهن را به‌کار برند. از همان آتشی که در پسودن دو سنگ

به همدیگر، فراهم آوردند، به‌گداختن و نـرم کـردن آهـن کـامیاب شـدند. ازیـن پس از ابزارهای بهتر آهنین برخوردار شدند. پیشرفت آدمی در زندگی از همان روزی است که توانست به دستیاری آتش به آهن دست یابد.

در همه سنگ‌ها کم و بیش آتش نهفته است، چخماخ (silex) بیش از سنگ‌های دیگر از آن بهره‌ور است.

در میان این آتشزنه‌های گوناگون آتشزنۀ چوبین بیشتر به‌کار می‌رفت. به آزمـایش دریافته بودند که با مالیدن دو چوب به همدیگر آسان‌تر می‌توان به آتش رسید. مته آتشزنه یا برماهه چوبی (= پرماه، پرمهه، پرمه، برما، ماهه) نزد بسیاری از مـردم جـهان بـه‌کـار می‌رفت. گفتیم[۱] نزد هندوان دو چوب آتشزنه ارنی arani خوانده می‌شود و امروزه هم در پرستشگاه هنگام ستایش اگنی Agni پروردگار آتش، برای بـرافـروختن آتش بـه‌کـار می‌رود. این دو پاره چوب که یکی نرم و دیگری سخت‌تر است، مادر و پدر آتش دانسته شده و از درخت پیپل (Ficus religiosa) گرفته می‌شود.

یکی ازین دو پاره چوب، تاک زیرین (Adharārani) و دیگری تاک زبرین uttarārani خوانده شده یا آتشزنه مادینه و آتشزنه نرینه.[۲]

گذشته از اینکه در ریگ‌ودا گفته شده که ماتریشون Mātarishvan خداوند آذرخش، آتش را از آسمان از جای دور و از بارگاه خداوندان برگرفته به مردم رسانید،[۳] در جـای دیگر ریگ‌ودا آمده که ایندرا Indra آتش را از میان دو سنگ پـدید آورد.[۴] در اتـروودا Atharva-veda گفته شده که یک برهمن به نام اتـرون Atharvan بـا پسـودن دو چـوب به همدیگر به آتش رسـید.[۵] در داسـتان یـونانی آتشـزنه سـاخته و پـرداخـته هـرمس Hermes (=Mercurius) دانسته شده، اما آنچنان که یاد کردیم پرومتئوس آن را از بارگاه خداوند بزرگ زاوش ربوده به زمین رسانید و به‌گفتۀ دیو در یونانی که در میان سال‌های ۶۰–۳۰ پیش از مسیح تاریخ خود را نوشت، اختراع آتشزنه از خود پرومتئوس است.[۶]

---

۱. نگاه کنید به همین کتاب.

۲. نگاه کنید به: Sanskrit-English Dictionary by Monier Williams, Oxford 1956, p.86.

3. Rigveda 1, 93, 6

4. Rigveda 2, 12, 3

5. Atharva-veda 6, 16, 13

۶. نگاه کنید به:

Diodore de Sicile Traduit par F.Hoffer, Tome II(V, 67), Paris 1951, p.66;

Mythes sur l'origine du feu, par J.O.Frazer, traduit par M.Drucker, Paris 1931, P.235-240;

Le feu, par Jean-pierre bayard, Paris 1958, p.154.

در داستان دیرین یونان یاد شده که پرومتئوس آتش را پس از ربودن از آسمان در یک ساقهٔ رازیانه پنهان کرده به زمین آورد.

رازیانج، آنچنان که گیاه‌شناس فرانسوی تورن‌فور Tournefort که در سال ۱۶۵۶ میلادی زاییده شده و در ۱۷۰۸ درگذشت، در سفر خود به یونان، نوشته، رازیانه (رازیانج fenouil) در یونان به بزرگی درختی است.

این گیاه را که در یونانی Marathon خوانند در همه جای یونان بسیار برومند می‌شود و به ویژه در فالر Phaler نزدیک آتن فزون و فراوان دیده می‌شود. وی گوید این درختچه از یک پوست سخت پوسیده شده و ساقهٔ آن پر است از مغز سفیدی که اگر خوب خشک شود، مانند یک فتیله می‌سوزد و دیرگاهی آتش را نگاه می‌دارد. آن مغز به آرامی می‌سوزد بی‌اینکه به پوست گزندی برسد. این است که ساقهٔ این گیاه برای بردن آتش از جایی به جای دیگر به‌کار آید. دریانوردان ما از آن ساقه‌ها اندوخته، به‌کار برند آنچنان که در روزگاران پیش هم چنین می‌کردند.

پس از دانستن اینکه این گیاه در خاک یونان چون درختی پرورش می‌شود، می‌توان دریافت که چرا در داستان یونانی گفته شده: پرومتئوس آتش را از آسمان ربوده در یک شاخه رازیانه پنهان کرده به روی زمین آورد.[۱]

پلینیوس نیز از پسودن دو چوب به همدیگر و پدید آوردن آتش یاد کرده است.[۲]

گذشته از آتشزنه که واژهٔ رایج فارسی است، زند نام چوب زبرین و زنده نام چوب زیرین است که از مالیدن آنها به همدیگر آتش پدید آورند، این دو نام در فرهنگ‌ها یاد گردیده است. در پزشکی نیز دو استخوان دست را که روی هم افتاده، مانند دو ابزار آتشزنه، زند اعلی (Cubitus) و زند اسفل (Radius) خوانند.[۳] دربارهٔ این واژه که عربی دانسته شده[۴] باید گفت که پیوستگی با «زند و پازند» ندارد.

---

۱. دربارهٔ رازیانه که در گیاه‌شناسی از تیرهٔ Foeniculum شناخته شده و بلندی آن تا دو متر می‌رسد و در آشوری شمارو Shamaru خوانده شده و در عربی شمار گردیده، نگاه کنید به شرح اسماءالعقار به اهتمام ماکس مایرهوف Max Meyerhof، قاهره ۱۹۴۰ صص ۳۸ و ۱۷۵ شمارهٔ ۳۵۱ و به مخزن‌الادویه چاپ بمبئی ۱۲۷۴، ص ۲۸۴.

و نیز نگاه کنید به: Flore de l'Iran, par Parsa, vol.II Téhéran 1948, p.794

۲. نگاه کنید به: Pline II, 111, 1

۳. در بحرالجواهر، چاپ طهران ۱۲۸۸ آمده است: ساعد مرکب است از دو استخوانی که پهلوی هردو به هم نهاده شده. آنکه آخر آن سوی انگشت نر است زند اعلی گویند و دیگری که آخر وی سوی انگشت کلیک (کوچک) است زند اسفل گویند.

۴. نگاه کنید به جمهرةاللغة ابن‌درید، چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۴۵، جلد ۲، ص ۲۶۰، ستون ۲، سطر ۲۲.

همچنین واژهٔ خف (به فتح اول) در فرهنگ‌ها آتشگیره یاد شده و در لغت اسدی آمده، خف رکوی ساخته بود. عنصری گوید:

کزو بتکده گشت هامون چو کف　　به آتش همه سوخته همچو خف

باز در لغت اسدی آمده: پود به تازی خف بود [آن]که آتش از سنگ برآید و درو گیرد و به ترکی قاو گویند و پده نیز گویند. منجیک گوید:

گر برفکنم گرم دل خویش بگوگرد　　بی‌پود ز گوگرد زبانه زند آتش

در صحاح‌الفرس آمده: پده به معنی بده، رودکی گفت:

آتش هجرانت را هیزم منم　　و آتش دیگرت را هیزم پده

در ادبیات ما نیز واژه‌های تازی مرخ و عفار که یکی چوب آتشزنهٔ نر و دیگری چوب آتشزنهٔ ماده دانسته شده بسیار به‌کار رفته. منوچهری گوید:

جشن سده امیرا رسم کبار باشد　　این آیین کیومرث و اسفندیار باشد

زان برفروز کامشب اندر حصار باشد　　او را حصار میرا مرخ و عفار باشد

و هشت شعر دیگر این قصیده در وصف آتش است.

جلال‌الدین بلخی (رومی) در مثنوی آورده:

تا نمانی صفر و سرگردان چو چرخ　　تا نسوزی تو ز بی‌مغزی چو مرخ[1]

زمخشری در مقدمةالادب واژه مرخ را به بید دشتی، بید مرغزاری و عفار را به بید سرخ گردانیده است.[2]

ابن‌درید در جمهرةاللغة آورده: و المرخ نبت معروف الواحدة مرخة و هو شجر یسرع قدح النار... و العفار شجر کثیرالنار یتخذ منه الزناد الواحدة عفارة...[3]

❋

چنان‌که می‌دانیم گروهی از جغرافیا و تاریخ‌نویسان در سخن از شهرهای ایران بسیاری از آتشکده‌ها راکه در روزگاران آنان هنوز روشن بود یاد کرده‌اند و از بسیاری از آنان چون یعقوبی (در البلدان) و ابن‌الفقیه و ابن‌خردادبه و ابن‌رسته و اصطخری و

---

۱. مثنوی چاپ علاءالدوله، طهران ۱۲۹۹، ص ۲۲، شعر ۲۸.

۲. مقدمةالادب، طبع لبسیا ۱۸۴۳، ص ۱۷.

۳. نگاه کنید به جمهرةاللغة جلد ۲، ص ۲۱۵، ستون ۱، سطر ۱۵؛ ص ۳۸۰، ستون ۲، سطر ۱۳، دربارهٔ مته آتشزنه یا برماههٔ آتشگیره (Fire drill) نگاه کنید به:

Encyclopaedia of Religion and Ethics edited by James Hastings, Edinburg 1955, Vol.VI, P.27a

Harmsworth, History of the world, London 1914, Vol.I, P.188

Silex, briquet, allumettes, dans la Revue Miroir de l'Hisoire, No 160, avril 1963

ابن‌حوقل و ابن‌البلخی و مسعودی وی یاقوت و ابوالفدا (در تقویم البلدان) و حمدالله مستوفی (در نزهةالقلوب) و زکریا قزوینی (در آثارالبلاد)، همچنین از تاریخ سیستان و حمزهٔ اصفهانی و فتوح‌البلدان بلاذری و مجمل‌التواریخ و جز اینها یادداشت‌های فراوانی گرد آورده‌ام. امید است آنها را با آثار فروریخته آتشکده‌ها که در سراسر ایران دیده می‌شود و برخی از مسجدهای کنونی که آتشکده بوده، در گفتاری جداگانه یاد کنم.

هفت کشور

در جلد یکم یشت‌ها از هفت کشور و نام‌های آنها در اوستا یاد کردیم.[1] اینک دیگرباره درین گفتار نام‌های آنها را در سانسکریت و نام‌های آنها را در پارسی آنچنان که در مقدمهٔ قدیم شاهنامه که از نیمهٔ سدهٔ سوم هجری به جای مانده یاد می‌کنیم.

واژهٔ کشور در فرهنگ‌ها به اقلیم گردانیده شده است. زمخشری نیز در مقدمة‌الادب آورده: «اقلیم، کشور از هفت حصهٔ زمین یک حصه اقالیم».[2]

یاقوت حموی در معجم‌البلدان در ذکر اقالیم آورده: «قال ابوالریحان، قسم‌الفرس الممالک المطیفة بایرانشهر فی سبع کشورات و خطوا حول کل مملکة دائرة و سموها کشوراً و کشخراً اشتقاقهما علی ما قیل من کشسته و هو اسم الخط فی لغتهم...».[3]

ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم از هفت اقلیم یاد می‌کند،[4] واژه اقلیم که در زبان ما نیز راه یافته به جای کشور به کار می‌رود، در اصل یونانی است: کلیمه klima در لاتین clima.

کشور از واژه‌های بسیار کهنسال ایرانی است:

زبانگ بوق و هول کوس هزمان　　درافتد زلزله در هفت کشور

(عنصری)

اگر شاه هر هفت کشور بود　　چو آمیزه مو شد مکدر بود

(دقیقی)[5]

---

۱. یشت‌ها جلد یکم.　　۲. مقدمة‌الادب، جارالله الزمخشری، لبسیا ۱۸۴۳، ص ۸.

۳. معجم‌البلدان، الملجد الاول، مصر ۱۳۲۳، ص ۲۵.

۴. کتاب التفهیم، به کوشش جلال همایی، تهران ۱۳۱۸، صص ۱۹۶ـ۲۰۰.

۵. آمیزه مو = مردم دومو، نگاه کنید به گنج بازیافته، گردآورده دبیرسیاقی، ص ۷۹.

در اوستا هفت کشور و نام‌های هریک از آن هفت پارهٔ زمین بسیار یاد گردیده است.
در گات‌ها سرودهای زرتشت که کهن‌ترین بخش اوستاست به جای هفت کشور، هفت بوم (بومی bumi) آمده است.[۱] در همین ویسپرد، در کرده ۱۰ پارهٔ ۱ نام‌های هفت کشور چنین آمده:

ارزهی Arezahi، سوهی Savahi، فرد ذفشو Frada-dhafšu، وید ذفشو Vida-dhafšu، وئورو برشتی Vōuru-barešti، وئـوروجرشتی Vōuru-ǰarešti، خـونیرث Xvaniratha.
این کشورها را بارتولومه به ترتیب کشور غربی، کشور شرقی، کشور جنوب شرقی، کشور جنوب غربی، کشور شمال غربی، کشور شمال شرقی، کشور مرکزی دانسته است.[۲]

در اوستا این کشورها با هم هپتوکرشور Haptō-karšvar یا کرشون karšvan خوانده شده است. در سنگ‌نبشته‌های پارسی باستان که از روزگار هخامنشیان به ما رسیده این واژه به جای نمانده، بی‌شک اگر به جای مانده بود، بایستی همانند واژهٔ اوستایی «کرشور» باشد.[۳]

کشور از ریشهٔ کرش Karš درآمده که در فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۲۱ با جزء پئیری pairi به کار رفته به معنی شیار کردن و شخم زدن. همین واژه در گـزارش پـهلوی اوسـتا به کیشتن kištan = کشتن گردانیده شده است. کشتن یـعنی شـیار کـردن یـا بـا خـیش (=گاوآهن) خط کشیدن. از همین بنیاد است واژهٔ کرش karša که چندین بـار در اوسـتا آمده، چنان‌که در فرگردنهم وندیداد پارهٔ ۱۰ و پارهٔ ۱۱ و فرگرد ۲۲ پارهٔ ۲۰ و جز اینها و در گزارش پهلوی گردانیده شده به کیش kiš. اسم مفعول کرشته karšta در فارسیِ کشـته شده است.

از واژه‌های کرشو karšu که در یسنا ۱۱ پارهٔ ۲ آمده و کـرشیونت karšivant کـه در فرگرد ۳ وندیداد پاره ۲۴ و کرشا karšā که در فرگرد ۹ وندیداد پارهٔ ۱۲ آمده، در همه این

---

۱. نگاه کنید به یادداشت‌های گات‌ها، گرد آوردهٔ نگارنده.

۲. نگاه کنید به: Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Strassburg 1904

۳. واژه‌هایی که در اوستا به دو هیئت آمده بسیار است: اوروثور uruthvar = اوروثـون uruthvan روده؛ ثـنور thanvar = ثنون thanvan کمان؛ ایر ayar = این ayan روز که در واژه پریر به جای مانده:

پـــریر رفت سـحر چـون نسـیم بـاد شـمال   همی رساند به ارواح بوی عنبرتر (انـوری)؛

زفر zafar = زفن zafan زفر، پوزه:

خدای خوانند آن سنگ را همی شمنان   چه بیهده سخن است این‌که خاکسان بزفر

(فرخی)

از اینکه حرف «راء» از واژه اوستایی کرشور افتاده، در فارسی کشور شده مـثال‌های فـراوان داریـم کـه از زبان‌های باستانی «راء» پیش از «شین» افتاده است: ارشتات Arštāt = اشتاد؛ ارشاک Aršāka = اشک؛ ترشن Taršna = تشنه و جز اینها، نگاه کنید به یسنا، بخش دوم.

پاره‌ها جایی اراده شده که برآن کشت کنند یا زمینی که پیرامون آن را شیار کشند، چنین جایی است که در پهلوی کیش ویچار Kish vĭčār و در پارسی کشتزار گوییم. یئوکرش yao-karš که در فرگرد ۳ وندیداد پاره ۳۰ آمده یعنی کشت گندم (کشت جو و دانه).

در سانسکریت نیز کرش Karsh به معنی شیار کردن است.

نظر به این ریشه و بنیاد، «کشور» پاره‌ای است از کرهٔ زمین که گرداگرد آن شیار کشیده یا به عبارت دیگر، خاکی است که دور آن خطی کشیده شده و آن را مرز شناخته و از پارهٔ دیگر زمین جدا ساخته‌اند. این چنین، کشور پاره‌ای است از زمین پهناور، فراخناک‌تر از مفهومی که در فارسی به این واژه می‌دهیم و به معنی مملکت می‌گیریم:

اگر سر به سر تن به‌کشتن دهیم   از آن به که‌کشور به دشمن دهیم

(فردوسی)

همانند واژهٔ کشور چندین واژهٔ دیگر هست که در فارسی مفهوم آنها تنگ‌تر از مفهومی است که در روزگاران گذشته در زبان‌های باستانی ایران داشتند، از آنهاست خشتر، Xšathra که در پارسی باستان و اوستا به معنی پادشاهی و شهریاری یا مملکت است و در فارسی شهر شده به جای بلدة عربی به‌کار می‌رود چون شهر تهران. در پارینه سراسر مرز و بوم ایران زمین بزرگ را ایرانشهر می‌گفتند. در واژهٔ شهریار که به معنی پادشاه است، مفهوم دیرینهٔ آن به جای مانده است. دخیو Dahyu = دنگهو Danhu = دئینگهو dainhu، در پارسی باستان دهیو Dahyu به معنی کشور (به مفهوم امروزی) و مملکت است. دهیو سرزمینی بوده که برآن یک خشترپاون Xšatrapāvan = شهربان (Satrapes) گماشته بود چون دهیو مصر و دهیو بابل و جز اینها. روستاک (معرب آن رستاق و رزداق) در پارینه نام سرزمین بزرگی بوده دارای چندین ده و آبادانی و کشتزار، امروزه از آن دیه (= ده) اراده کنند:

روستایی گاو در آخُر ببست   شیرگاوش خورد و برجایش نشست[1]

(مثنوی)

در پارسی باستان وردن Vardana، در اوستا ورزن Verezena[2]، در سانسکریت Vrjana به مفهوم واژهٔ شهر کنونی است، در فارسی برزن شده، به معنی کوی و محله گرفته می‌شود.

آمد این نوبهار توبه‌شکن   پرنیان گشت باغ و برزن و کوی

(رودکی)



---

۱. نگاه کنید به یادداشت‌های گات‌ها.

۲. نگاه کنید به گات‌ها (گزارش دوم).

در نامهٔ پهلوی «دین آکاسیه» که بندهشن خوانده می‌شود در فرگرد هشتم دربارهٔ هفت کشور چنین آمده:[۱]

در چگونگی زمین

۱ اندر دین گوید که زمین سی و سه سرتک (گونه) است.

۲ آنگاه که تیشتر[۲] باران فروبارید، از آن دریا پدید آمد، زمین در همه جا نم بگرفت و هفت پاره گردید، آن پاره که در میان جای داده شده، در بزرگی به اندازهٔ شش پارهٔ دیگر است که گرداگرد آن را فراگرفته، آن شش پاره با هم به اندازهٔ یک پاره میانکی است که خونیرس است. به آن پاره‌ها «کشور» نام نهادند زیرا هریک راکشی است.[۳]

۳ پاره‌ای که به‌کستِ خراسان است، کشور «ارزه» است.[۴]
پاره‌ای که به‌کستِ خوروران است، کشور «سوه» است.
و آن دو پاره که به‌کستِ نیمروز است کشور «فردتپش» Fradatapš و کشور «ویدتپش» Vidatapš است و آن دو پاره که به‌کست اپاختر است کشور «وئوروبرشت» Vourubaršt و کشور «وئوروجرشت» Vourujršt است و آن که در میان آنهاست، خونیرس خوانند.

۴ از کشوری به‌کشور دیگر نتوان شدن جز به رهنمایی و یاری یزدان.

---

۱. در دین آکاسیه که بندهشن بزرگ ایرانی خوانده می‌شود، در فصل (=فرگرد) هشتم از هفت کشور یاد گردیده، اما در بندهشن Justi در فرگرد یازدهم و در بندهشن West نیز در فرگرد یازدهم است، نگاه کنید به:

Zand-ākāsīh by Behramgore Anklesaria, Bombay 1956, p.90.

Bundehesh von Fer.Justi, Leipzig 1868, S.12 und S.20.

Sacred Books of the East, vol.V, edited by Müller, Oxford 1880, p.32-33.

۲. دربارهٔ تیشتر = تشتر = تیر = فرشتهٔ باران نگاه کنید به‌جلد یک یشت‌ها.

۳. کش که در متن پهلوی آمده و در زبان‌های اروپایی به Circumference, kreis گردانیده شده، باید همان واژه‌ای باشد که گفتیم واژهٔ کشور از آن درآمده و آن شیار و خطی است که گرداگرد هریک از هفت پارهٔ زمین کشیده شده است.

۴. دربارهٔ کست (سوی، طرف) و خراسان = خوراسان (مشرق) و خروران = خوروران (مغرب) و نیمروز (جنوب) و اپاختر (شمال) نگاه کنید به‌گفتار «چارسو» در هرمزدنامه، نگارش نگارنده.

۵ گفته شده در میان «ارزه» و «سوه» و «خونیرس» دریایی است، بهری از دریای فراخکرت[۱] پیرامون آن است و در میان «فردتپش» بیشه‌ای (جنگلی) است و در میان «وروبرشت» و «وروجرشت» کوه بلندی برخاسته، آنچنان‌که کشوری را به‌کشور دیگر پیوسته (اما) از اینجای به جای دیگر نتوان شدن.

۶ خونیرس از همه نیکویی‌های شش کشور دیگر بهره‌ور است و اهریمن چون این برتری که خونیرس راست، [به ستیزه] در آنجا آسیب بسیار پدید آورد، چه او دید که خونیرس از کیانیان و مردان برخوردار است و دین نیک مزدیسنا به خونیرس داده شده و از اینجاست که دین به‌کشورهای دیگر برند و سوشیانت[۲] در خونیرس زاییده خواهد شد، کسی که اهریمن را براندازد و تن پسین برانگیزد و رستاخیز برپا کند.

۷ گفته شده، بسا مردان نیرومند از خونیرس به در آیند، سرانجام دیو دروغ زشت از کشور خونیرس و از کشورهای دیگر رانده شود.

همچنین در فرگرد ۲۹ «بندهشن» از هفت کشور یاد گردیده و گفته شده، هریک ازین کشورها را «ردی» است و نام‌های این ردان نیز یاد شده، زرتشت «رد» کشور خونیرس و همه کشورهای دیگر خوانده شده، اوست «رد» سراسر جهان پاکان، از اوست که همه دین پذیرفتند...[۳]

در نوشته‌های دیگر پهلوی نیز به نام‌های هرهفت کشور برمی‌خوریم، از آنهاست نامهٔ «زند وهومن یشت».[۴] در «داتستان دینیک» آمده: در هنگام پدید آمدن سوشیانت، از هریک ازین کشورها، یکی از پاکان (از آنان نیز نام برده شده) به یاری خواهند برخاست و از یاوران جاودانی سوشیانت خواهند بود.[۵] در «مینوخرد» گفته شده که خورش مردم ارزهی و سوهی و فردذفش و ویدذفش و وروبرشت و وروزرشت vouru zaršt شیر است، چیز دیگر نخورند، هرآنکه شیر خورد تندرست‌تر و نیرومندتر است و زنانی که شیرخورند آسان‌تر بچه آورند.[۶]

---

۱. فراخکرت، در اوستا وئوروکش Vouru kasha دریای گرگان (خزر) است.

۲. سوشیانت موعودی است که در پایان زندگی این جهان ظهور خواهد کرد.

۳. p.253 (بندهشن بزرگ) Zand-Akāsih.

۴. بهمن یشت فرگرد ۳ پارهٔ ۴۷. نگاه کنید به: Sacred Books of the East vol.XVIII, p.223

۵. داتستان دینیک فرگرد ۳۶ پارهٔ ۵. S.B.E vol.XVIII, p.79

۶. مینوخرد فرگرد ۱۶ پارهٔ ۹ـ۱۲، نگاه کنید به: Mainyo-i-Kharad by West, London 1871

در اوستا و نوشته‌های پهلوی از خونیرس بیش از شش کشور دیگر یاد گردیده، زیرا این کشور که در میان کشورهای دیگر است، جایگاه ایرانیان شناخته شده است.

در اوستا این کشور میانکی، خوانیرث Xvaniratha خوانده شده، شاید معنی لفظی آن «از گردونه‌های خوب برخوردار؟» باشد.[۱]

بسا در اوستا خوانیرث با صفت بامیه bāmya آورده شده یعنی بامی یا درخشان و فروزان و روشن و تابناک، چنانک در مهریشت پارهٔ ۱۵، رشن یشت پارهٔ ۵، یسنا، هات ۵۷ پارهٔ ۳۱، وندیداد فرگرد ۱۹ پارهٔ ۳۹ و جز اینها. آنچنان‌که به زودی خواهیم دید در دیباچهٔ شاهنامه، خنرس بامی آمده است.[۲]

در تاریخ طبری و تاریخ حمزهٔ اصفهانی و کتاب التنبیه مسعودی و معجم‌البلدان یاقوت خنرس، خنیرث، خنیارث، هنیره یاد گردیده است.[۳]

در نوشته‌های فارسی در جایی که نام‌های هرهفت کشور یاد شده، در مقدمهٔ قدیم شاهنامه است و این مقدمه کهن‌ترین نمونهٔ فارسی است که از نیمهٔ سومین سدهٔ هجری به جای مانده است. آنچنان که می‌دانیم ابن‌المقفع در حدود سال ۱۴۲ تاریخ پادشاهان ایران راکه خدای‌نامه نام داشت از پهلوی به عربی گردانید و این ترجمهٔ ابن‌المقفع که بدبختانه از میان رفته است، نزد قدماء مؤلفین عرب نیز همچنان معروف بوده است به خداینامه یا سیرالملوک.

چند تن دیگر پس از ابن‌المقفع سیرالملوک‌هایی به عربی ترتیب داده‌اند، از آنهاست شاهنامهٔ ابومنصوری به فارسی. فردوسی شاهنامهٔ خود را از روی شاهنامهٔ ابومنصوری به نظم کشیده نه از شاهنامهٔ دیگری. پس از شاهنامهٔ منظوم فردوسی و توجه مردم بدان شاهنامهٔ ابومنصوری از میان رفت. این ابومنصور، کسی که شاهنامهٔ فردوسی از روی شاهنامهٔ منثور اوست، ابومنصور محمدبن عبدالرزاق طوسی است. او از اعیان دولت سامانیان و چندی حاکم طوس و نیشابور بوده و سپس در سال ۳۴۹ و ۳۵۰ دومرتبه به سپهسالاری کل ولایات خراسان که از اعظم مناصب دولت سامانیه بوده نایل گردیده و بالاخره در سال ۳۵۱ مسموم و مقتول شده است. شاهنامه معروف به ابومنصوری، به فرمان همین ابومنصور گردآوری شده است. تاریخ اتمام تألیف مقدمه واصل خود

---

۱. نگاه کنید به: Altiranisches Wörterbuch von Bartolomae, S. p.1864

۲. دربارهٔ واژه بامی نگاه کنید به خرده اوستا گزارش نگارنده.

۳. تاریخ طبری، جلد ۱، ص ۵۲۹ و نگاه کنید به بیست مقالهٔ قزوینی به کوشش اقبال، ص ۲۵. تاریخ حمزهٔ اصفهانی، چاپ برلین، ص ۲۴. کتاب التنبیه و الاشراف، چاپ قاهره، سال ۱۳۵۷، ص ۶۹. معجم‌البلدان، چاپ مصر، جلد ۱، سال ۱۳۲۳، ص ۲۵.

شاهنامه ابومنصوری به طور تحقیق چنان که در خود مقدمهٔ مذکور است در ماه محرم سال سیصد و چهل و شش هجری بوده است.

این مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری که در دیباچه برخی از شاهنامه‌ها به جای مانده، قدیم‌ترین یادگار نثری است که از زبان فارسی پس از اسلام تاکنون به ما رسیده و مقدمه‌ای است که پیش از سلطان محمود غزنوی و فردوسی وجود داشت. اینک چند سطری از آن مقدمه که در آن نام‌های هفت کشور به جای مانده:

«کنون یاذ کنیم از کارشان و داستان ایشان از آغاز کار، آغاز داستان، هرکجا آرامگاه مردمان بوذ به چهار سوی جهان از کران تاکران این زمین را ببخشیدند و به هفت بهر کردند و هربهری را یکی کشور خواندند. نخستین را ارزه خواندند، دوم را شبه خواندند، سوم را فرددفش خواندند، چهارم را ویددفش خواندند، پنجم راووربرست خواندند، ششم را وورجرست خواندند، هفتم را که میان جهان است خنرس بامی خواندند. و خنرس بامی این است که ما بذو اندریم و شاهان او را ایران شهر خواندندی...[۱]»

هپتو کرشور Haptō karšvar در اوستا و سپت دویپ Sapta dvipa در سانسکریت به خوبی گویاست که بخش شدن زمین به هفت بهر نزد ایرانیان و نزد هندوان هردو از یک آبشخور است. آنچه دربارهٔ هفت کشور از فرگرد یازدهم و دوازدهم بندهش (دین آگاهی) یاد کردیم به خوبی یادآور سپت دویپ هندوان است. آنچنان که در مهاباراتا و ویشنوپورانا آمده است[۲] نزد هندوان به جای کرشور (=کشور)، دویپ آمده و این واژه، مرکب است از دوی dvi و آب āp لفظاً یعنی میان دو آب یا سرزمینی که میان آب جای گرفته یا آبخست (= جزیره). به جای خوانیرث (خنیرس) ایرانیان، نزد هندوان جمبو (= دویپ Jambu dvipa) آمده و آن در میان شش دویپ dvipa کشور) دیگر جای گرفته، این است که نریوسنگ Neryosang دستور پارسیان در سدهٔ دوازدهم میلادی[۳] در ترجمهٔ اوستای خود (یسنا)، واژهٔ خوانیرث را به جمبو دویپ گردانیده است. گفته شده کوه افسانه‌ای هندوان مرو Meru که به جای المپ (Olympus) یونانیان است در دل یا مرکز جمبو نهاده شده و همهٔ ستارگان رونده گرداگرد آن کوه در گردشند. این کوه مانند پیاله گل نیلوفر (Lotus) دانسته شده که برگ‌های آن، شش دویپ (کشور) دیگر را ساخته است،

---

۱. نگاه کنید به مقدمهٔ قدیم شاهنامه به قلم میرزا محمدخان قزوینی، در بیست مقاله به اهتمام عباس اقبال، طهران ۱۳۱۳، صص ۱ـ۶۴.

2. Mahabharata VI 155 f.f.; Vishnu-purana II 2,1.

۳. نگاه کنید به خرده اوستا، گزارش نگارنده.

رود گنگ از آسمان به سرهٔ آن کوه فروریزد و از آنجا چهار رود شده، بـه جـهانی کـه در پیرامون آن است روان گردد.

سراسر کوه «مرو» از زر و گوهر است، بر زبر آن، پایگاه برهما Brahma دانسته شده، در آنجاست که پروردگاران و ریشیها (Rishis) یا سرایندگان ودا Veda و پاکان و گندرو (Gandharvas) یا ایزدان و باشندگان جهان مینوی و آسمانی انجمن کنند و به دیدار هـم آیند. شش دویپ دیگر در سانسکریت چنین خوانده شـده. پـلکش Plaksha، شـلمالی Shalmali، کوش Kuša، کرونچ Kraunča، شک Shaka، پوشکر Pushkara. گرداگرد این هفت دویپ (کشور) را هفت دریای (سمودر Samudra) بزرگ گرفته است: دریای نمک یا آب شور = لاون Lavana، دریای شکر آب = ایکشو Ikshu، دریای باده یـامی = سـورا Surā[۱]، دریای کره آب شده = سرپی Sarpi، دریای ماست یا دوغ = ددهی Dadhi، دریای شیر = دوگد Dugdha[۲]، دریای آب = جل Jala.[۳]

۱. سورا Surā، در اوستا هورا Hurā در آفرین گهنبار پارهٔ ۴ و فرگرد ۱۴ وندیداد پاره ۱۷ به‌کار رفته است.

۲. همچند واژهٔ دوگد در فارسی «دوغ» می‌باشد از ریشه دوختن = دوشیدن.

۳. دربارهٔ هفت کشور نگاه کنید به:

Ostiranische Kultur von Geiger, Erlangen 1882, S. 303-304;

Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Geselschaft 6. Band, Leipzig 1852, S.85-86;

دکتر اون والا Unvala که در نهم آوریل ۱۹۶۱ درگـذشت در یـادنامه مـدی بـخشی از دیـباچهٔ شـاهنامه ابومنصوری را که از هفت کشور یاد شده به چاپ رسانیده است. نگاه کنید به:

Modi Memorial volume, Bombay 1930, p.131-135.

سوگندنامه

سوگند

داوری خدایی. آزمایش ایزدی

مه په راست، مه په دروغ سوگنت مخور[1]

جز راست مگوی گاه بیگاه تا حاجت نایدت به سوگند[2]

چون در چندین جای اوستا از آزمایش ایزدی یاد شده و در نوشته‌های بسیاری از مردم کهنسال دیگر جهان از آن سخن رفته، اینست که در اینجا دیگرباره بیشتر به آن می‌پردازیم[3] و پس از یاد کردن این آیین نزد مردم دیگر در باستان، به آنچه در اوستا و نوشته‌های پهلوی درین باره آمده، بهتر برمی‌خوریم.

در ادبیات فارسی و در داستان ما، به نظم و نثر به این‌گونه آزمایش‌های ایزدی برمی‌خوریم. یاد کردن برخی از آنها درین گفتار، راهنمایی است به سوی صدها آزمایش دیگر که کم و بیش در میان همهٔ مردم جهان در پارینه رواج داشت. در پایان این گفتار یک سوگندنامه را آنچنان که به ما رسیده، خواهیم آورد.

در روزگاران گذشته یکی از راه‌های حل دعوا، مبارزهٔ تن به تن بوده که در فارسی مرد و مرد[4] و در زبان‌های اروپایی دوئل duel (در لاتین duellum) گویند. راه حل دیگری که در سراسر روی زمین رواج داشت، آنست که در زبان‌های اروپایی اردال (-ordeal-ordal ordalie) گویند. این واژه از آلمانی باستان یا ژرمنی است که در زبان آلمانی کنونی Urteil شده و به معنی داوری یا حکم و قضاء به‌کار می‌رود. اردال آنگاه به جای آورده می‌شد که

---

۱. اندرز آذر پادمهر اسپندان پارهٔ ۴۰، نگاه کنید به: .The Pahlavi Texts, Bombay 1899, p.4

۲. دیوان ناصرخسرو، تهران ۱۳۰۴، ص ۹۰.

۳. نگاه کنید به یشت‌ها، جلد یکم.

۴. اخبارالطوال، دینوری، قاهره، ۱۹۶۰، ص ۱۲۳.

دو طرف دعوا، پیشمار و پسمار (مدعی و مدعی علیه)[۱] از برای اثبات حقانیت خود هیچگونه گواهی نداشتند، به ناچار به خداوند روی آورده از او خواستار بودند که درست را از نادرست بشناساند. در اینجا داوری با خداست، اوست که تواند آنچه پوشیده و پنهان است، هویدا ساخت. به ناچار دو طرف باید تن به آزمایش دردهند، هرکدام که رستگار درآمد، حق با اوست. این است که این‌گونه داوری یا محاکمه را در رم قدیم داوری ایـزدی یـا فـرمان آسمانی می‌خواندند و dei Judicia می‌گفتند و در زبان‌های اروپایی کنونی چون آلمانی و انگلیسی و فرانسه Gottesurteil, Judgment of God, Jugement de Dieu گویند.

در اوستا داوری ایزدی ورنگه varanh (varah) خوانده شده و در پهلوی ور var گردیده، این واژه از مصدر ور var درآمده که در اوستا به معنی باور کردن و برگزیدن و بازشناختن و گرویدن و دین آوردن است. در پارسی باستان و سانسکریت نیز ور var به معنی برگزیدن و بازشناختن است، از همین بنیاد است «واور» و «باور» در پهلوی و فارسی.

در سانسکریت داوری ایزدی دیویه divya (dib-ya) نامیده می‌شود، از واژه دیو Deva که خداوندگار است ساخته شده است.[۲]

در تازی این‌گونه آزمایش را محنة (جمع آن محن) خوانند، از بنیاد واژه امتحان. خود «امتحان» به همین معنی داوری ایزدی یا آزمایش خدایی به‌کار رفته:

آب و آتش آمد ای جان امتحان　　نقد و قلبی را که آن باشد نهان

(مثنوی)

واژهٔ سوگند که در فارسی به جای قسم عربی آورده می‌شود،[۳] درین یک گونه آزمایش ایزدی بوده و در نوشته‌های پهلوی به جای ورنگه varanh اوسـتایی یـا اردالی ordalie به‌کار رفته است. در ادبیات فارسی از سوگند بسا همین مفهوم اراده می‌شود:

چرا ترسم ز ناکـرده تـباهی　　به سوگندان نمایم بـی‌گناهی

(ویس و رامین)

---

۱. پیشمار و پسمار به معنی مدعی و مدعی علیه در نام‌های پهلوی به ویژه در «ماتیکان هزار داتسـتان» بسـیار به‌کار رفته، همچنین در نوشته‌های پازند و پارسی به آنها برمی‌خوریم: پیش + مار، پس + مار، جزء اخیر همان است که در فارسی آمار و اماره گوییم.

2. Dictionnaire Sanskrit-Français par N.Stchoupak L.Nitti et L.Renou, Paris 1959. p.306.

۳. مرا به‌جان تو سوگند و صعب سوگندی　　که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی
دهند پـندم و مـن هـیچ پـند نـپذیرم　　که پند سود ندارد به‌جای سـوگندی

شهید بلخی

این است که ما هم این گفتار را که در آزمایش ایزدی است، «سوگند» خوانـدیم.[۱]
سوگند آزمایشی است که بی‌گناه را از گناهکار یا بزه‌گر بازشناساند.

در داستان ما، به سوگندان آب و آتش بسیار برمی‌خوریم. سوگند یا آزمایش به آتش رفتن سیاوش، یکی از شاهکارهای شاهنامه است. چون سودابـه، نـامادری سـیاوش نتوانست او را فریفته به‌کام دل خود رسد، او را نزد پدرش کیکاوس به معاشقه با خویش متهم ساخت. کیکاوس از پسر خود بدگمان شده، درین کار از موبدان داوری خـواست، آنان بدو گفتند، سیاوش باید برای نمودن بیگناهی خود به آزمایشِ آتش تن دردهد:

ز هر دو سخن چون‌برین‌گونه‌گشت　　بـر آتش بـباید یکـی را گـذشت
چـنین است فـرمان چـرخ بـلند　　کـه بـر بیگناهان نـیاید گـزند

سیاوش برای رفتن به آتش با جامه‌های سپید به اسب نشست:

هشـیوار بـا جـامه‌های سـپید　　لبـی پـر ز خـنده، دلی پـر امـید
یکـی بـارگی بـرنشسته سـیاه　　همی‌گرد نـعلش بـرآمـد بـه‌مـاه

آنگاه به نزدیک آتش رفت و از خدا رستگاری خواست:

چو زین‌گونه بسـیار زاری نـمود　　سیه را بـرانگـیخت بـرسان دود[۲]
خروشی برآمد ز دشت و ز شـهر　　غم آمد جهان را از آن کار بهر...
سیاوش سیه را بدان‌سان بـتاخت　　تو گفتی که اسپش به‌آتش بساخت
ز هـرسو زبـانه هـمی بـرکشید　　کسی خود و اسپ سیاوش نـدید
یکی دشت با دیدگان پر ز خـون　　که تا او کـی آیـد ز آتش بـرون
ز آتش بـرون آمـد آزادمـرد　　لبان پر ز خنده به‌رخ همچو ورد[۳]...
چو بـخشایش پـاک یـزدان بـود　　دم آتش و بـاد یکسـان بـود
چو زان‌کوه آتش به‌هامون‌گـذشت　　خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت[۴]

۱. شگفت‌انگیز است که در بسیاری از فرهنگ‌های فارسی واژهٔ سوگند یاد نگردیده است، از آنهاست لغت فرس اسدی. صحاح‌الفرس محمدبن هندوشاه، مجمع‌الفرس سروری، فرهنگ رشیدی، برهان قاطع.

۲. در شاهنامه چاپ بروخیم، جلد سوم، صفحه ۵۵۲ در دو جا به‌جای سیه «سپه» آمده، درست سیه است و مراد اسب سیه است. در چند شعر پیش گفته شده «یکی بارگی برنشسته سیاه»، باید یادآور شد که سیاوش یا سیاوخش که در اوستا سیاورشن Syāvaršan آمده، لفظاً به معنی دارندهٔ اسب سیاه است.

۳. ورد، در اوستا ورذ varedha، در پهلوی ورد شده. ورد عربی به معنی گل سرخ از پهلوی گرفته شده است.

۴. در سنت ایرانیان جای آزمایش سیاوش در ابر کوه (ابر قوه) بوده، شهری که در هشتاد میلی جنوب غربی یزد واقع است. ابن‌حوقل و یاقوت گویند که در آنجا تپه و تل بزرگی است از خاکستر آتش سیاوش. «و بقرب ابرقویه ←



نمونهٔ دیگری از آزمایش آتش در داستان ویس و رامین به جای مانده است.

فخرالدین استرآبادی گرگانی به گفتهٔ خودش داستان ویس و رامین را از یک نامه پهلوی در سال ۴۴۰ هجری به رشتهٔ نظم کشیده است. این داستان یادگاری است که از روزگاران اشکانیان به ما رسیده است. پادشاهی از خراسان زمین (مرو) از زن زیبای خود ویسه، دختر پادشاه ماد، بدگمان شده وی را دوستار برادر کهتر خود رامین پنداشت. برای برکنار کردن این بدگمانی از ویسه خواست که سوگند خورد و بی‌گناهی و پاکدامنی خود را در رفتن به آتش بنمایاند. درین آزمایش ایزدی، آیین دینی بیشتر از شاهنامه (در داستان سیاوش) یادگردیده و واژهٔ سوگند درست به مفهوم دیرین خود، داوری ایزدی یا آزمایش خدایی، به کار رفته است. موبد شاه به زن خود ویسه گوید:

بدین پیمان توانی خورد سوگند — که رامین را نبودش با تو پیوند
اگر سوگند بتوانی به دین خورد — نباشد در جهان چون تو خردمند
جوابش داد ویس ماه پیکر — بت آزاد سرو یاسمن بر
چرا ترسم ز ناکرده تباهی — به سوگند آن نمایم بیگناهی
نپیچد جرم ناکرده روانی — نگندد سیر نخورده دهانی
به پیمان و به سوگندم مترسان — که دارد بیگنه سوگند آسان
چو در زیرش نباشد ناصوابی — چه سوگندی خوردی، چه سردآبی
شهنشه گفت ازین بهتر چه باشد — به پاکی خود جزین در خورچه باشد
بخور سوگند وز تهمت برستی — روان را از ملامت‌ها بشستی
کنون من آتشی روشن فروزم — برو بسیار مشک و عود سوزم
تو آنجا پیش دینداران عالم — بدان آتش بخور سوگند محکم
هرآن گاهی که تو سوگند خوردی — روان را از گنه پاکیزه کردی



تلال رماد کالجبال العظام التی صعود التل و نزوله نحو میل و یزعم قوم أنها نار نمرود و هو خطأ. لأن نمرود کان کنعانیاً و مساکنهم ببابل» (صورةالارض، لیدن ۱۹۳۹، ص ۲۹۷).

در معجم‌البلدان یاقوت به تفصیل داستان سعدا (سودابه) دختر تبع (پادشاه یمن) زن کیکاوس یادگردیده، جز اینکه به اشتباه پسر کیکاوس را، کیخسرو یاد کرده است و باید سیاوش باشد. (نگاه کنید به معجم‌البلدان به ابرقوه). یاقوت آورده: و بها تل عظیم من الرماد یزعم اهلها انها نار ابراهیم التی جعلت علیه برداً و سلاماً. باربیه دومینار Barbier de Meynard آن را ترجمه کرده، du feu qu'Abraham alluma pour Berdah et Selamah مقصود یاقوت «یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم» می‌باشد.

مــرا بــا تــو نــباشد نــیز گــفتار — نه پرخاش و نه پیکار و نــه آزار
... شهنشه خواند یکسر موبدان را — ز لشکــر ســروران و کــهبدان را
... ز آتشگـــاه لخـتی آتش آورد — به میدان آتشی چون کوه بر کـرد
بسی از صندل و عودش خورش داد — به‌کافور و به مشکش پرورش داد
ز میدان آتشی چون کُـه بـرآمـد — که با گردون سر وی هـمبر آمـد
چو زرین گنبدی بر چـرخ یـازان — شده لرزان و زرش پـاک ریـزان

ویسه گله کنان گوید:

کنون در پیش شـهری و سـپاهی — ز من خـواهـد نـمودن بـی‌گناهی
مـرا گـوید بـه آتش بـرگذر کـن — جهان را از تـن پـاکت خـبر کـن
بـدان تـا کـهتر و مـهتر بـدانـند — کجا در ویس و رامـین بـدگمانند

چون ویسه بی‌گناه نبود، دریافت که در آزمایش آتش رستگار نخواهد بود. این است که با رامین دوستار خود و با دایهٔ خویش پنهانی از آن گزند دور گشته به ری رفتند و در خان و مان یکی از دوستان رامین پنهان شدند. شاه موبد پس از آراستن آیین آزمایش و برافروختن آتش کلان و گرد آمدن سران و بزرگان، ویسه را خواست:

که او سوگند ویسه خواست دادن — دل از بـــند گـــمانی بـــرگشادن
چو ویس مـاه‌پیکر را طـلب کـرد — زمـانه روز او را تـیره شب کـرد
همی جستش ز هرسو یک شبانروز — به دل در آتشی مانده جهان‌سوز[1]

❋

جلال‌الدین رومی (بلخی) در مثنوی خود از «بحث سنی و فلسفی در سر حـدوث و قدمت عالم» سخن می‌دارد. چون آنان در گفتگوی خود نتوانستند با همدیگر بسازند برآن شدند که برای اثبات حقانیت، به آزمایش آتش و آب روی آورند:

هست آتش امـــتحان آخــرین — کاندر آتش درفـتد آن دو قـرین
عام و خاص از حالشان عالم شوند — از گمان و شک سوی ایقان روند
آب و آتش آمد ای جان امـتحان — نقد و قلبی را که آن بـاشد نـهان
یا من و تو هردو در آتش رویـم — حـــجت بـــاقی حـیرانـان شـویم
یا من و تو هردو در بحر اوفـتیم — چون در دعوی من و تـو کـوفتیم

۱. نگاه کنید به ویس و رامین، به کوشش محمدجعفر محجوب، تهران دی ماه ۱۳۳۷، صص ۱۴۵ـ۱۵۲.

در پایان گفتگو به آزمایش آتش تن دردادند:

همچنان کـردند و در آتش شـدند　　هردو خود را بر تـف آتش زدنـد
فلسفی را سوخت خاکستر شـد او　　مـتقی را سـاخت تـازه‌تر شـد او
آن خـــدا گـــوینده مـــرد مـدعی　　رست و سوزید اندر آتش آن دعی[۱]

*

در مثنوی سلامان و ابسال جامی که گویا به سال ۸۸۵ سروده شده، از آزمایش آتش سخن رفته است. حکایت سلامان و ابسال را جامی از دو شرحی کـه امـام فـخر رازی و خواجه نصیر طوسی بر اشارات شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا نوشته‌اند اقتباس کرده است. در موضوع آزمایش سلامان و ابسال، خواجه نصیر طوسی در باب مبادرت جستن سلامان و ابسال با یکدیگر به هلاک گوید: «فاخذ سلامان و ابسال کل منهما یـد صـاحبه، و القـیا نفسهما الی البحر فخلصه روحانیة الماء بامر الملک بعدان اشرف علی الهلاک و غرقت ابسال».

چنان‌که دیده می‌شود به روایت خواجه نصیر آزمایش سلامان و ابسال، آزمایش آب بوده، اما جامی آن را آزمایش آتش یاد کرده است.[۲]

داستان سلامان و ابسال در بُن یونانی است و آن اینست که یک پادشاه یونانی پسـر زیبایی داشت به نام سلامان، او را به دایهٔ خوبرویی به نام ابسال سپرد، با اینکه دایه بیست سال بزرگ‌تر از کودک شیرخوار بود عاشق او گردید. چون سلامان به سن بلوغ رسـید، ابسال او را به جادویی فریفتهٔ مفتون خود ساخت. شاه که از راز این عاشق و معشوق آگاه گشت پسر خود سلامان را نکوهید و پند و اندرز داد:

چون سلامان آن نصیحت‌ها شـنید　　جـــامهٔ آســـودگی بـرخـود دریـد
خاطرش از زنـدگانی تـنگ شـد　　سوی نـابود خـودش آهـنگ شـد
چون حـیات مـردنی درخـور بـود　　مردگی از زنـدگی خـوش‌تر بـود
روی بــا ابســال در صـحرا نـهاد　　در فــضای جـان‌فشانی پـا نـهاد
پشته پشته هـیمه از هـرجـا بـرید　　جـمله را یک‌جـا فـراهـم آوریـد
جمع شد ز آن پشته‌ها کوهی بلند　　آتشی در پشـته و کـوه او فکـند
هردو از دیدار آتش خوش شـدند　　دست هم بگـرفته در آتش شـدند
شـه نـهانی واقـف آن حـال بـود　　هــمتش بــر کشـتن ابسـال بـود

---

۱. مثنوی چاپ علاءالدوله، طهران ۱۲۹۹ هجری، صص ۳۹۹ـ۴۰۰.

۲. نگاه کنید به جامی تألیف علی‌اصغر حکمت، تهران ۱۳۲۰، صـص ۱۹۰–۱۹۳، و بـه «از سـعدی تـا جـامی» تألیف ادوارد براون، ترجمه و حواشی علی‌اصغر حکمت، تهران ۱۳۲۷ شمسی، صص ۵۸۱–۵۸۳.

بر مراد خویشتن همت گماشت　　سوخت او را و سلامان را گذاشت
بود آن غش بر زر و این زر خوش　　زرخوش‌خالص بماند وسوخت‌غش
چون زر مغشوش در آتش فتد　　گر شکستی اوفتد بر غش فتد[۱]...

در دنبالهٔ آزمایش سلامان و ابسال، جامی از یک آزمایش دیگر آتش یاد می‌کند و آن این است که میان یک منافق و یک مؤمن گفتگوی دینی درگرفت، سرانجام برآن شدند که برای اثبات خود به آزمایش آتش روی آورند. مؤمن ردایی از منافق برگرفته در میان ردای خود پیچیده در میان کورهٔ آتش نهاد. ردای منافق سوخت و ردای مؤمن سالم ماند:

دین‌پرستی کورهٔ آتش به پیش　　گرم چون آتش به‌کسب و کار خویش
با منافق شیوه[ای] در دین دو رنگ　　از پی اثبات دین برداشت جنگ
آن منافق گفت با این دین‌پرست　　هان بیار ار حجتی داری به دست
زو ردایش را طلب کرد از نخست　　در ردای خویشتن پیچید چست
در میان کورهٔ آتش نهاد　　در ردای خصم دین آتش فتاد
ماند سالم آن ردای مرد دین　　هین ببین خاصیت نور یقین
کان‌درونی‌سوخت‌چون‌خاشاک‌وخس　　و آنچه بیرون بود سالم ماند و بس

*

در مخزن‌الاسرار نظامی نیز به «حکایت دو حکیم منازع» برمی‌خوریم. چون آن حکایت اندکی پیچیده است، چنین می‌نماید که آن هم یک گونه آزمایش یا داوری ایزدی باشد:

هردو به‌شبگیر نوایی زدند　　خانه فروشانه صلایی زدند[۲]
کز سر ناساختگی بگذرند　　ساختهٔ خویش دو شربت خورند
تا که درین مایه قوی‌دل‌تر است　　شربت زهر که هلاهل‌تر است
ملک دو حکمت به یکی فن دهند　　جان دو صورت به یکی تن دهند
خصم نخستین قدح زهر ساخت　　کز عقبش سنگ سیه را گداخت
شربت او را ستد آن شیرمرد　　زهر به یاد شکر آسان بخورد
نوش کیا پخت و بدو درنشست　　رهگذر رهبر تریاک گشت[۳]
سوخت چو پروانه و پر بازیافت　　شمع صفت باز به‌مجلس شتافت
از چمن باغ یکی گل بچید　　خواند فسونی و بدان گل دمید
داد به‌دستش سبب قهر او　　آن گل پرکارتر از زهر او

---

۱. نگاه کنید به سلامان و ابسال، عبدالرحمن جامی، به‌کوشش شرف‌الدین الکتبی، بمبئی. ۱۳۵۵، صص ۵۰ـ۵۱.
۲. شبگیر: پس از نیمه شب، پیش از بامداد. خانه‌فروش: کسی که به زندگانی جهانی پشت پا زده.
۳. نوش کیا: پادزهر یا تریاق کوهی که شربتی از آن تا یک سال آدمی را از گزند مار و کژدم برکنار دارد.

دشمن از آن گل که فسون خوان بداد　　ترس بر او چیره شد و جان بداد
آن به علاج از تن خود زهر برد　　وین به یکی گل ز توهم بمرد[۱]

شک نیست که درین اشعار از آزمایش ایزدی یاد نشده بلکه در آن از توهم (Suggestion) سخن رفته و خود جامی هم در پایان آن گفته: «وین به یکی گل ز توهم بمرد».[۲]

همچنین داستان به آتش انداختن پادشاه بابل ابراهیم را، از سوگند یا آزمایش ایزدی به شمار نمی‌رود.



از داستان‌های منظوم ادبیات فارسی که بگذریم در بسیاری از نوشته‌های پارسی و تازی به این‌گونه آزمایش‌ها برمی‌خوریم. از آنهاست تاریخ الیعقوبی تألیف احمدبن ابی‌یعقوب‌بن جعفربن وهب الکاتب، معروف به ابن‌واضح که در سال ۲۸۴ هجری درگذشت. وی در سخن از مانی گوید: مانی در زمان شاپور پدید گشت و پس از شاپور هرمزد یک سال پادشاهی داشت و در روزگار پسر او بهرام، مانی از هند برگشت و میان او و یک موبد در سر دین گفتگو درگرفت. موبد بدو گفت: باید به معدهٔ من و تو سرب گداخته ریزند، هرکدام از ما که از آن زیانی ندید، حق با اوست. مانی بدو گفت: این کار ستمگران است.[۳]

از آزمایش سرب یا مس و یا روی و آهن گداخته چندین بار در نوشته‌های دینی پهلوی دربارهٔ وخشور زرتشت و آذرپاد مهر اسپندان برمی‌خوریم و آن را به جای خود یاد خواهیم کرد.



حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب که در سال ۷۴۰ هجری نوشته شده، یک گونه آزمایش آب را چنین یاد کرده: «در جامع الحکایات آمده است که حکما در زمان نمرود در هفت شهر جهت او هفت طلسم ساختند که به دشواری عقل پذیرد... و در پنجم غدیری پرآب که در داوری‌ها حاکم برکنارش نشستی و مدعی و مدعی علیه را برآن آب گذر فرمودی، صادق گذر یافتی و کاذب غرق شدی».[۴]



---

۱. نگاه کنید به خمسهٔ نظامی، مخزن‌الاسرار، چاپ بمبئی ۱۲۶۵، ص ۳۶.

۲. نگاه کنید به: Arabian Medicine by Edward Browne, Cambridge 1921, p.90

۳. فاحضره بهرام فسأله عن امره فذکر له حاله فجمع بینه و بین الموبذ فناظره ثم قال له الموبذ یذاب لی و لک رصاص یصب علی معدتی و معدتک فاینا لم یضره ذلک فهو علی الحق، فقال هذا فعل الظلمة...
نگاه کنید به تاریخ الیعقوبی، نجف ۱۳۵۸۸ الجزءالاول، صفحات ۱۳۰-۱۳۱ و به مانی و دین او، تألیف س.ح. تقی‌زاده و حواشی احمد افشار، تهران ۱۳۳۵، صص ۱۰۳-۱۰۵.

۴. نزهةالقلوب تألیف حمدالله مستوفی، به سعی لیسترانج، لیدن ۱۳۳۱، ص ۲۹۲.

امین احمد رازی همزمان شاه طهماسب صفوی (۹۸۴-۹۳۰ هجری) در کتاب هفت اقلیم در سخن از یمن و سلسلهٔ پادشاهان تبابعهٔ یمن (از خاندان تبع) گوید: «حسان‌بن تبع الاصغر آخرین تبابعهٔ یمن بود و مدت هفتاد سال در سلطنت و اقبال گذرانید. و در زمان ایالت خود به عزم تسخیر بلاد و امصار اعلام ظفر آثار برافراخته، در ابتدا مدینه طیبه را محاصره نمود. آخر شنیدکه آن شهر سرای هجرت پیغمبر آخر زمان خواهد بود. ترک محاصره نموده رایت عزیمت به صوب مکه متبرکه برافراخت و چون صورت تخریب بیت‌الله را در صمیم قلب جای داد همان روز دست‌ها و پاهای او خشک شد و آخر نقش آن اراده از صفحهٔ خاطر سترده علتش به صحت مبدل گشت و ملبس به لباس دین موسی گردید و چون متوجه دارالملک خود گشت اکابر و اعاظم بنی‌حمیر معروض داشتند که تو ترک دین آبا و اجداد خود کرده‌ای، دیگر طریق اطاعت تو نمی‌سپریم. تبع گفت بیایید تا به آتش التجا نماییم. حقیقت هر ملت که ظاهر شود به اتفاق آن کیش را قبول فرماییم و در آن زمان دو کس را با هم خصومتی می‌افتاد به غاری که در نواحی صنعا بود می‌رفتند و آتشی از آنجا بیرون آمده خصمی را که برباطل بود می‌سوخت. القصه مشرکان با بتان خویش در ملازمت تبع بدان غار رفتند و به دستور معهود آتشی عظیم از آن غار بیرون آمده اصنام را خاکستر ساخت. بنابرآن سایر یمنیان دین موسی را اختیار کردند».[۱]

*

دیگر از جاهایی که از داوری ایزدی یا آزمایش آسمانی سخن رفته در کتاب آثارالبلاد و اخبارالعباد تألیف زکریابن محمدبن محمود القزوینی است که در روزگار المعتصم آخرین خلیفهٔ عباسی (۶۴۰ـ۶۵۶ هجری) در بغداد می‌زیست. آنچه قزوینی دربارهٔ آزمایش مردم اروپا یاد می‌کند، با آنچه در کتاب‌های دانشمندان مغربی کنونی دربارهٔ حقوق مدنی اروپا در قرون وسطی می‌خوانیم، سازش دارد. قزوینی در سخن از «روم» از آیین محنة (امتحان = آزمایش) آتش و آب نزد مردم عیسوی کیش چنین یاد می‌کند: «آنان را راه و رسم شگفت‌انگیز است، هرگاه دو تن را با همدیگر اختلافی پیش آید، با هم مبارزه کنند تا یکی از آن دو کشته شود یا تسلیم گردد. دیگر اینکه آزمایش آتش است، اگر کسی متهم به مال یا خون باشد، آهن گداخته به آتش به دست می‌گیرد و چیزی از تورات و انجیل برآن می‌خوانند. دو چوب به زمین استوار می‌کنند آنگاه آهن را با انبر برگرفته برآن دو چوب می‌نهند، پس متهم می‌آید و دست خود می‌شوید و آهن را

---

۱. هفت اقلیم، چاپ کلکته ۱۹۲۷، ص ۹.

برمی‌دارد و سه گام برمی‌دارد، پس از آن آهن را می‌اندازد و دست او را می‌بندند و مهری به آن می‌زنند و شبانروز به آن پاسبانی می‌گمارند. اگر در روز سوم از آبله آب درآمد، پس او گناهکار است، اگر نه بیگناه است و دیگر آزمایش آب است و آن چنین است که دست و پای بزهکار را با ریسمانی می‌بندند و کشیشی او را به سوی آب برده، در آن می‌اندازد و سر ریسمان را به دست می‌گیرد، اگر او روی آب ماند گناهکار است و اگر در آب فرو رفت، بیگناه است، چه گمان می‌کنند آب او را می‌پذیرد.

آزمایش آب و آتش برای بندگان است، اما برای آزادگان، اگر به مالی کمتر از پنج دینار متهم باشند، دو مرد با چوب و سپر با همدیگر پیکار کنند و به زد و خورد پردازند، تا یکی از آنان به دیگری تسلیم شود. اگر یکی از دو طرف دعوا زن یا شل یا یهودی باشد، پنج دینار می‌پردازد به کسی که برای او مبارزه کند اگر درین مبارزه متهم شکست خورد، او را به دار می‌زنند و از مال او به مبارز ده دینار می‌دهند.»

قزوینی در جای دیگر آثارالبلاد که از زرتشت یاد می‌کند، از آزمایشی که او داد چنین گوید:

«آنگاه که زرتشت خود را پیغمبر خواند، چون نتوانست خود را به گشتاسپ رساند، روزی از شکاف سقف ایوانی که گشتاسپ در آن بود، به وی فرود آمد، گشتاسپ و همهٔ کسانی که در آنجا بودند هراسان شدند. گشتاسپ از او پرسید، تو چه کسی هستی، گفت من پیغمبرم و از سوی خدا به نزد تو آمدم، شاه گفت گرچه ما این شگفتی را دیدیم که از سقف فرود آمدی، اما به این بسنده نکنیم، ما را دانشمندان و حکیمانی است باید با آن‌ها مناظره کنی، اگر به درستی تو گواهی دادند، تو را پیروی کنیم. زرتشت آن را پذیرفت. شاه فرمود تا دانشمندان و حکیمان راگرد آورند و دعوی او بشنوند و شاه را از آن آگاه سازند. پس از آنکه سخنان او شنیدند به گشتاسپ گفتند سخنان او شنیدیم او را به راه راست یافتیم، چیزی که مانده این است که باید از او برای پیغامبریش معجزه بخواهیم، پس گفتند دارویی بر تن او بمالیم، آنگاه مس گداخته به روی آن بریزیم، اگر بدو آسیبی نرسید، او را باور داریم. زرتشت این آزمایش را پذیرفت، آنگاه مس گداخته به روی سینهٔ وی ریختند و هر قطره‌ای از آن گویی گردیده به موهای وی پیوست و بدو گزندی نرسید، این گوی‌ها را در (گنجینهٔ پادشاهان) مجوس (زرتشتیان) یافتند، گرامی و فرخنده داشتند، پس ازین گفتند، دیگر عذری نماند او را به پیغمبری پذیرفتند. گشتاسپ فرمود در سراسر کشور آتشکده‌ها ساختند و آتش را قبله خواندند، نه خداوندگار».[۱]

---

۱. نگاه کنید به آثارالبلاد و اخبارالعباد تصنیف زکریابن محمدبن محمود القزوینی، بیروت ۱۳۸۰ هجری = ۱۹۶۰ میلادی، صص ۳۹۹-۴۰۰ و ص ۶۱۱.

و نگاه کنید به: Zoroaster the Prophet of Ancient Iran by W.Jackson, New york, 1901, p.201



شیخ فریدالدین عطار نیشابوری که در سدهٔ هفتم هجری می‌زیست در تذکرةالاولیا در سخن از مالک دینار[۱] گوید:

«نقل است که مالک را با دهری‌ای مناظره‌ای افتاد، کار بر ایشان دراز شد، هریک می‌گفتند من برحقم. اتفاق کردند که دست مالک و دست دهری هردو به هم بندند و برآتش نهند، هرکدام که بسوزد او بر باطل بود و در آتش آوردند دست هیچ‌کدام نسوخت و آتش بگریخت، گفتند هر دو بر حقند. مالک دلتنگ به خانه بازآمد و روی برزمین نهاد و مناجات کرد که هفتاد سال قدم در ایمان نهاده‌ام تا با دهری برابر گردم؟، آوازی شنود که تو ندانستی که دست تو دست دهری را حمایت کرد که اگر دهری دست تنها در آتش نهادی که چه بر وی آمدی».[۲]

---

۱. از مشاهیر تابعین و زاهد بسیار معروف بصره که در زهد و اعراض از دنیا همواره بدو مثل زنند:

تو را که مالک دینار نیستی سعدی طریق نیست مگر زهد مالک دینار (سعدی)

وفات او را مورخین به اختلاف در سنه ۱۲۶ یا ۱۲۷ یا ۱۳۰ یا ۱۳۱ نگاشته‌اند.

نگاه کنید به شدالازار تألیف جنید شیرازی، به‌کوشش محمد قزوینی و عباس اقبال، طهران ۱۳۲۸، ص ۳۰.

۲. نگاه کنید به‌کتاب تذکرةالاولیا، تألیف شیخ ابی‌حامد فریدالدین عطار، تهران ۱۳۲۱ هجری، نیمهٔ اول، ص ۳۷.

آزمایش ایزدی در قانون حمورابی

ستونی (Stete) که از حمورابی Hammurabi به جای مانده کهن‌ترین سند قانونی (Corpus Juris) جهان به شمار می‌رود. در همین ستون در دو پاره Paragraphe به آزمایش ایزدی یا اردالی Ordalie برمی‌خوریم و این کهن‌ترین نمونه‌ای است که دربارهٔ این‌گونه داوری در دست است و بسا کهن‌تر از داوری‌های ایزدی است که در ودا و اوستا و تورات یاد گردیده و از آنها سخن خواهیم داشت.

زمان حمورابی پادشاه دادگزار و توانای بابل را مختلف یاد کرده‌اند. گروهی از دانشمندان زمان پادشاهی او را از سال ۱۷۲۸ تا ۱۶۸۶ پیش از میلاد مسیح دانسته‌اند. چند تن از خاورشناسان و تاریخ نویسان، زمان او را پیش از هجدهمین سدهٔ پیش از مسیح یاد کرده‌اند، چند تن از آنان باز بالاتر رفته، قدمت قانون او را ۲۲۵۰ پیش از مسیح دانسته‌اند. نظر به اسنادی که در کرانهٔ فرات در «ماری» Mari که امروزه تل هریری خوانده می‌شود یافت شده، تاریخ اولی درست‌تر می‌نماید. «هروزنی»[۱] روزگار شهریاری او را ۱۷۹۱–۱۷۴۸ پیش از مسیح یاد کرده است و آن درخشنده‌ترین روزگار فرهنگ یا تمدن بابلی است، در روزگار اوست که زبان سومری در آن سرزمین از میان رفت و فقط زبان فرهنگی گردید.[۲]

این فرمانگزار فرزانه و بخرد که خود را در نوشته‌های خود دادگستر خوانده، بنیادگذار «داد» در گیتی دانسته شده است.

---

۱. نگاه کنید به:

B.Hrozny, Histoir de l'Asie Antérieure, traduit par Madeleine David, Paris 1947, p.23 et 140-141

۲. نگاه کنید به: Ur, Assur und Babylon von H.Schmökel Stuttgart, 1955, S.83-93;

Hauptdaten der Weltgeschichte von Karl Ploetz, Bielefeld 1950.

در تورات در سفر آفرینش (Genesis) در باب ۱۴ پاره ۱، امرافل Amraphel پادشاه شنعار (= شومر) و همزمان ابرام (= ابراهیم) یاد گردیده است.[۱]

این پاره سنگ (Diurit) که از او به یادگار مانده، دویست و هشتاد و دو پاره قانون (داد) در بر دارد و گوهر بسیار گرانبهایی است که روزگاری، سیصد کیلومتر دورتر از سرزمین دیرین خود بابل، در آغوش خاک خوزستان، در ویرانهٔ شهر کهنسال شوش آرمیده بود، تا اینکه در ماه دسامبر ۱۹۰۱ میلادی یک میسیون فرانسوی که به سرپرستی دومُرگان De Morgan در شوش کاوش می‌کرد آن را از خاک به در آورده به پاریس فرستاد و اینک در موزهٔ Louvre جای دارد و یک کپیه از آن در موزهٔ تهران نگهداری می‌شود، و این هدیه موزهٔ لوور در سال ۱۳۳۲ شمسی به ایران رسیده است. جای افسوس است که این گوهر پرارج که بیش از پانصد سال در میهن خود بابل به سر برده و بیش از سه هزار سال در خوزستان زیسته، به آسانی از دست ایرانیان به در رفته، به فرانسه گسیل گردید.

این ستون به بلندی ۲/۲۵ و به قطر ۱/۶۵ در بالا و ۱/۹۰ در پایین می‌باشد و در بالای آن پیکر حمورابی، به ستایش پیش پروردگار شمش Shamash (خورشید) که پروردگار دادگستری است ایستاده، شمش تاج برسر گذاشته، روی تخت نشسته، نپشت ابزاری در دست دارد. این کنده‌گری خود گویاست که این قانون را پروردگار شمش به میانجی پادشاه حمورابی برای مردم بابل فرستاده است.

این ستون در ابابر Ebabbar، پرستشگاه شمش در شهر سیپار Sippar که امروزه ابوحبة[۲] خوانده می‌شود برافراشته بود. آنچنان که می‌دانیم عیلام، کشور خوزستان کنونی از سال ۲۷۰۰ پیش از مسیح چندین بار به کشور بابل دست یافت، شاید در یکی ازین لشکرکشی‌ها در آن سرزمین که در سدهٔ دوازدهم پیش از مسیح بوده، این ستون در جزء دستبردها و یا غنیمت‌های جنگی (Trophées) دیگر از آنجا ربوده شده به شوش آورده شده باشد.

---

1. Die Bibel nach Uebersetzung Martin Luther

Bible Handbook by H.Halley, Chicago, 21th Edition 1957 p.50 and 95.

۲. ابوحبة. نگاه کنید به مدن العراق القديمة تأليف دروثی مکای، الطبعة الثانية بغداد ۱۹۵۲، صص ۲۸-۲۹.
دربارهٔ حمورابی و زمان و قانون وی و و نفوذ قانون وی در تورات نگاه کنید به:

Könige Babyloniens und Assyriens von Bruno Meissner, Leipzig 1926, S.58-64;

Ninive und Babylon von Bezold, 4. Auflage, Bielefeld und Leipzig 1926, S.35-36;

Babel und Bibel von Friedrich Delizsch. Stuttgart 1904, S.25-28.

درباره الواحی که پیش از قانون حمورابی در سرزمین سومر و بابل وجود داشته نگاه کنید به: Schmökel که یاد کردیم و به:

L'histoire Commence a Sumer, par Samuel Noab Kramer 1957, p.88-91.

این پادشاه عیلام شاید شوتروک نخونته Shutruk Nakhunte باشد که در سدهٔ دوازدهم پیش از مسیح بابل را شکست داد. برخی می‌پندارند این ستون در اسگیل Esagil پرستشگاه خداوند بزرگ مردوک Marduk در شهر بابل بوده، از آنجا به شوش آورده شد. درین ستون چند پاره از قانون (از پاره ۸۹ تا ۹۹) ساییده شده که به جای آن بایستی نام آن پادشاه پیروزمند عیلامی کنده‌گری شده باشد و یادگاری از پیروزی خود به جای گذاشته باشد، اما این کار انجام نگرفت.

در آغاز این گفتار یاد کردیم که داوری ایزدی نزد برخی از مردم گیتی چگونه خوانده می‌شده. نزد مردم بابل هم به نامی خوانده شده که با نهاد آن سرزمین پیوستگی داشت. واژهٔ ایلونرو Ilunaru [۱] که به جای ور var یا سوگند ما به‌کار می‌رفته گویای دو رود بزرگ فرات و دجله است که در آن مرز و بوم روان است و در آنها آزمایش آب انجام می‌گرفت، چه ایلو Ilu یا الو Elu یعنی خداوند، همان است که در نام ماه ایلول در ردیف ماه‌های سریانی نزد ما شناخته شده و نرو همان واژهٔ نهر است که در زبان ما رواج دارد و به جای جوی آب و رود به‌کار می‌رود.[۲]

ایلونرو یعنی «خدای نهر» و داوری خدای نهر مراد است.

اینک آن دو پاره از قانون حمورابی که در آن «آزمایش آب» یاد گردیده است:

پارهٔ ۲: «اگر کسی یکی را به جادویی متهم کند، اما نتواند آن را ثابت کند، آنکه به جادویی متهم شده، باید به‌کنار رود و در رود افتد، اگر رود او را در بر گرفت پس باید کسی که او را بزهکار دانست، خانه‌اش را تصاحب کند، اما اگر رود بی‌گناهی او را ثابت کرد و او تندرست ماند، پس باید کسی که به او تهمت جادویی زده کشته شود و آنکه به آب انداخته شده، خانهٔ تهمت زننده خود را تصاحب کند».

پارهٔ ۱۳۲: «اگر کسی زن شوهرداری را به رابطه با مرد دیگر متهم ساخت، اما دیده نشده که آن زن همبستر مرد دیگری شده باشد، آنگاه آن زن باید برای شوهرش [برای اثبات بیگناهی خویش] خود را به آب اندازد».[۳]

ناگزیر درین پارهٔ ۱۳۲ مانند پارهٔ ۲ اگر آب متهم را در خود فروبرد، گناهکار و ناپاک است. در سخن از آزمایش آب در اروپا یا اردالی Ordalie خواهیم دید که برخلاف قانون بابلی، اگر آب متهمی را به خود فرو برد او بی‌گناه و بی‌آلایش است زیرا آب پاک او را پذیرفته است.

---

۱. نگاه کنید به: Moses und Hammurabi von Johannes Jeremias, Leipzig 1903, S.33.

۲. نگاه کنید به: Babylonisch-Assyrisches Glossar von Carl Bezold, Heidelberg 1926, S.29 und S.187

3. Die Gesetze Hammurabis von Hugo Winckler (Der Alten Orient), Leipzig, 3. Auflage 1903, S.10 und S.23.

آزمایش ایزدی در تورات

در تورات که یکی از کهن‌ترین نوشته‌های جهان به شمار است، چندین بار از این داوری ایزدی یاد شده است.

نزد گروهی از دانشمندان، قانون حمورابی که یاد کردیم، سرچشمه قانون‌های تورات است. در سنجیدن برخی از قانون‌های حمورابی با برخی از قانون‌های موسی به خوبی پیداست که آن یکی بر این دیگری بی‌تأثیر نبوده و آیین فلسطینی بنی‌اسرائیل را نمی‌توان از نفوذ آیین بابلی برکنار داشت، اما آنچه با آزمایش ایزدی پیوستگی دارد، نزد هرگروهی که این‌گونه داوری‌ها رواج دارد، باید به چگونگی و نهاد مردم و سرزمینش نگریست. نزد برخی از این مردم به آزمایش زهر و نزد برخی دیگر به آزمایش آب و آتش برمی‌خوریم و صدها آزمایش دیگر در سراسر گیتی، هریک تا به اندازه‌ای نمودار نهاد نژادی و چگونگی سرزمینی است.

از نمونه‌ای که از داوری ایزدی در تورات به جای مانده، پیداست که نزد بنی‌اسرائیل، در این‌گونه داوری چیزی آشامیدنی به‌کار می‌رفت.

در تورات، در سفر خروج (Exodus) در باب ۲۲ در پاره‌های ۶ـ۱۰ آمده:

۶. اگر کسی به همسایهٔ خود سیم (پول) یا کالایی سپرد و از خانهٔ همسایه دزدیده شد، اگر دزد شناخته شد، باید ده برابر آن چیز دزدیده شده را برگرداند.

۷. اگر دزد پیدا نشد، پس باید خان‌خدای را به داوری نزد پیشگاه خداوندگار خواند، تا دانسته شود که او دست به خواستهٔ همسایه‌اش دراز کرده یا نه؟

۸. اگر کسی دیگری را متهم کرد از اینکه بدو بیداد روا داشته، خواه برای از دست دادن گاوی یا خری یا گوسفندی یا یک پارچه رخت یا هرچیز دیگری که از دست داده باشد، آنگاه باید هردو داوری به نزد خدا برند، آن کس که بزهکار شناخته شود، باید دوچندان تاوان دهد.

۹. اگر کسی به همسایهٔ خود، برای نگاهداری، خری یا گاوی یا گوسفندی یا چارپای دیگری سپرده باشد و آن چارپا مرده باشد یا آسیب دیده باشد (پایش شکسته باشد) یا آنکه آن چارپا ربوده شده و کسی ندیده باشد.

۱۰. آنگاه باید سوگند ایزدی به میان آید، تا دانسته شود که به خواستهٔ همسایه دست برده نشده و خداوندِ خواسته باید آن سوگند را بپذیرد، پس تاوان داده نخواهد شد.

باز در تورات در سفر اعداد (Number)، باب ۵ در پاره‌های ۱۲ـ۳۱ از داوری ایزدی سخن رفته. درین‌جا آن را کوتاه می‌گیریم: «گفت خداوند به موسی، به بنی‌اسرائیل بگو، اگر زنی از شوهر خود برگشت و بدو خیانت کرد و به گناه آلوده گشت و با مرد دیگری همبستر گردید، اما آن مرد را پنهان داشت، آنچنان که کسی او را ندید و گواهی در میان نبود، پس آنگاه که رشک (غیرت) آن شوهر برانگیخته شود و به زنش بدگمان گردد و او را بزهکار پندارد، پس او باید آن زن را به نزد کاهنی برد و فدیه پیشکش کند، از یک دهم ایفه efha[1] از آرد جو که در آن روغن زیتون ریخته نشده باشد همچنین کندر در کار نباشد زیرا این فدیه رشک است و نمودار کردار بد است. آنگاه کاهن او را به پیشگاه خداوند آورد و آب مقدس در ظرف سفالین کند و در آن گرد (غبار) خانه و سرای درآمیزد. زن باید در پیشگاه خداوند سر برهنه به پا ایستد و آن فدیه جوین را که فدیهٔ رشک است به دست گیرد و کاهن در دست خود آب تلخ پلید (نفرین شده) نگاه دارد. پس آنگاه کاهن به زن سوگند دهد که بگوید، مردی (بیگانه) با من همبستر نشده و از شوهر خود روی برنتافتم و ناپاک نشدم، آنچنان که ازین آب تلخ و پلید (لعنت شده) هیچگونه گزندی به من نرسد. کاهن گوید اگر تو از شوهرت برگشته و با دیگری همبستر گشته، ناپاک باشی. پس از آن زن را برآن دارد که سوگند یاد کند و بدو گوید، خداوند تو را در میان مردمت نفرین شده (سرافکنده) سازد و از این آب زانوهای تو سست شود و شکمت برآماسد. زن گوید آمین، آمین (ایدون یاد، ایدون). از آن پس کاهن این سخنان را در طوماری بنویسد و آن را در آن آب فرو شوید و آن آشام پلید تلخ را به زن بنوشاند. کاهن فدیه رشک از دست زن گرفته به پیشگاه خداوند به گردش آورد، پس آن را به روی مذبح گذارد و مشتی از آن برگرفته بسوزاند. آنگاه زن از آن آب بنوشد، پس از نوشیدن اگر ناپاک بوده و به شوهر خویش وفادار نبوده، از آن آب پلید و تلخ شکمش برآماسد و زانوهایش سست گردد، آن‌چنان که در میان مردمش نفرین شده شناخته شود، اگر آن زن ناپاک نباشد، [ازین آزمایش] بدو آسیبی نرسد.»

۱. ایفه epha وزنی است در عبری نزد بنی‌اسرائیل

این‌گونه آزمایش‌ها دربارهٔ زنان که به درخواست شوهران انجام مـی‌گرفت، در سـدهٔ یکم میلادی به‌کوشش یوحنابن زکای Johanan ben Zakkai منسوخ شد زیرا خیانت و بی‌وفایی به اندازه‌ای میان شوهران رواج گرفته بود که دیگر برای آن آب پـلید تـلخ کـه به زنان متهم می‌دادند اثری نمی‌پنداشتند.[۱]

۱. نگاه کنید به: Encyclopaedia of Religion and Ethics by James Hastings, vol.IX, p.521.

آزمایش ایزدی نزد هندوان

در یاجنولکیه yājnavalkya که از اوپانیشاد Upanishad می‌باشد و گویا در میان سده‌های ششم و چهارم پیش از مسیح گردآوری شده، پنج گونه آزمایش ایزدی برشمرده شده: ترازو، آب، آتش، زهر، آشام (چیز نوشیدنی). در نوشته دیگری به نام مارد Mārada که از سدهٔ پنجم میلادی است دو گونه آزمایش دیگر که به برنج و زر گداخته باشد، برآن افزوده شده است.

این‌گونه آزمایش‌های ایزدی در روزگاران ودایی نیز شناخته شده، رایج‌تر از همه اینها همان آزمایش آتش و آب بوده که کم و بیش در سراسر جهان رواج داشت. نمونه‌ای از این دو داوری که با آب و آتش انجام می‌گرفته در ویشنوشمرتی Vishnusmrti که گویا از سدهٔ سوم میلادی است به جای مانده، و آن الهامی از ویشنو Vishnu، پروردگار زندگی دانسته شده است.

آزمایش آتش چنین بوده: دادور هفت دایره به پهنای شانزده انگشت روی زمین می‌کشد، این هفت دایره هریک شانزده انگشت از همدیگر جدا می‌باشد، هفت برگ پیپل [۱] به روی دو دست سوگند یادکننده با نخی بسته می‌شود و یک گلولهٔ آهنی که با آتش سرخ

---

۱. پیپل Pipal در سانسکریت پیپلا Pippala یکی از درخت‌های بسیار بزرگ هند است، همین درخت در زبان سراندیب بوگاس Bo-gas خوانده می‌شود. در آنجا و در همه سرزمین‌های بودایی کیش، درخت مقدسی است و آن را Ficus-Religiosa خوانند و نزد برهمنان نیز جنبهٔ تقدس دارد. از هیزم همین درخت است که آتش آزمایش برافروخته می‌شود و پسمار باید در آن گام بردارد. در مخزن‌الادویه آمده: پیپل به‌کسر لغت هندی است، آن درخت در جمیع ملک هند به هم می‌رسد و بسیار عظیم و چتردار می‌باشد و هنود آن را تعظیم نمایند.

نگاه کنید به: مخزن الادویه، چاپ بمبئی، ۱۲۷۳، ص ۱۶۵ و به:

Hobson-Jobson, London 1903, P.691

Buddha von H.Oldenberg, 13. Auflage, Stuttgart 1958, S.417.

شده به وزن پنجاه پله Pala[۱] روی آن برگ‌ها می‌گذارند، آنگاه او با دست‌های دراز شده روی به مشرق کرده، روی دایره‌ها گام برمی‌دارد، نه چندان تند و نه چندان آهسته. پس از گذشتن از هفتمین دایره، گلوله آهن را به روی زمین می‌اندازد.

کسی که در این آزمایش دستش سوخت، هرچند که کم سوخته باشد بزهکار است. اگر هیچ نسوخت، او راگناهی نباشد.

کسی که از ترس گلوله را از دست انداخت یا کسی که سوختگی در دست وی نتوان بازشناخت، ناگزیر باید بار دوم او را آزماید.

در آغاز این آیین دست‌های سوگند خورنده را با برنج می‌مالند، اگر در روی پوست زخمی یا خراشی داشته باشد با لاک سرخ نشان گذاشته می‌شود. پس از آنکه دادور گلوله گداخته را به روی دست‌های سوگند خورنده گذاشت، این دستور را برزبان می‌راند: ای آتش تو در دل همه آفریدگان، جای گرفته، گواهی. ای آتش تو به خوبی می‌دانی آنچه را که مردمان نمی‌دانند. سوگند خورنده (پسمار) درین دادستان، خواستار است که بی‌گناه شناخته شود. آیا تو آن‌چنان که در داد و آیین است، می‌توانی او را درین بدگمانی رستگار سازی؟

آزمایش آب چنین بوده: سوگند خورنده به آبی که به لای و لجن آلوده نباشد و رستنی‌های آبی و جانوران بی‌آزار یا شکاری و ماهیان و زالوها و جز اینها در آن نباشد، درآمده، زانوهای مرد دیگری راکه تا به ناف در آب ایستاده و او را، نه چندان گرامی می‌دارد و نه چندان از او بدش می‌آید، می‌گیرد. آنگاه مردی، نه چندان سخت کمان و نه چندان سست کمان، تیری رها می‌کند، کسی دیگر با شتاب برای برداشتن آن تیر می‌دود. سوگند خورنده اگر درین هنگام در تک آب پنهان باشد بی‌گناه شناخته می‌شود و اگر در همین هنگام اندامی از او بیرون از آب دیده شود بزهکار دانسته می‌شود.

دادور در آغاز این آزمایش چنین گوید: ای آب تو در دل همه آفریدگان جای گرفته، گواهی. ای آب تو دانی آنچه راکه مردم ندانند. سوگند خورنده (پسمار) درین دادستان که در تو فرورفته، خواستار است بی‌گناه شناخته شود. آیا تو آنچنان که در داد و آیین است، می‌توانی درین بدگمانی که دچار شده، او را برهانی؟[۲]



در میان آزمایش‌های گوناگون یا داوری‌های ایزدی که در نوشته‌های سانسکریت به جای مانده و درین‌جا به یاد کردن برخی از آنها بسنده کردیم، داستان به آتش رفتن سیتا Sitā همانند داستان به آتش رفتن سیاوش در داستان ایرانیان است.

---

۱. Pala نام وزنی است.

۲. نگاه کنید به: Anthologie Sanskrite par Louis Renou, Paris 1947, P.63 et 206-7

این داستان در نامهٔ رزمی هندوان که رامـایانه Rāmāyana یـا سـرگذشت رام Rāma خوانده می‌شود، یکی از دلکش‌ترین نمونهٔ عشق و وفاداری و اخلاق در ادبیات هند است.

آنچنان که می‌دانیم هندوان را دو نامهٔ رزمی است یکی مهابهارته Mahābhārata یـا هند بزرگ و دیگری رامایانه. مهابهارته بزرگ‌ترین داستان رزمی (Epos) جهان به شمار است و نزدیک به نود هزار سلوکه Sloka (= Strophe) در بر دارد.[1] درست است که شمار شعر در مهابهارته بیش از شاهنامه فردوسی است، اما باید به یاد داشت که فـردوسی در هنگام سی سال به تنهایی شصت هزار بیت سروده است و شاهنامه او برازنده‌تر است کـه بزرگ‌ترین داستان رزمی گیتی خوانده شود.

سرایندگان مهابهارته دانسته نشده‌اند، ناگزیر گروه انبوهی در هنگام شش سده هریک به نوبهٔ خود یادگاری درین نامه سترگ به جای گذارده‌اند. گـویا زمـان گـردآوری ایـن داستان‌ها از سه سده پیش از مسیح تا سه سده پس از مسیح باشد، اما رامایانه در هـفت کانده Kānda یا باب و فصل، ۲۴۰۰۰ سلوکه در بر دارد، هرچند که این داستان به والمیکی Vālmiki بازخوانده شده، اما در روزگارانی مانند روزگارانی کـه بـه مـهابهارته گـذشت، سرایندگانی کم و بیش از خود یادگارهایی در آن به جای گذاشته‌اند.

مهابهارته را همانند ایلیاد Iliade و رامایانه را همانند ادیسه Odyssée یونانی دانسته‌اند.

رامایانه که در آن آزمایش آتش یاد شده، داستانی است دربارهٔ رادمرد رام و زن آزاده و زیبای وی سیتا: پادشاهی بود در شـمال هـندوستان بـه نـام دسـه‌رته Dasaratha در سرزمین ایودهیا Ayodhyā (اود Audh کنونی)، که شهریار مـردم کـوساله Kosala بـود، پسری داشت به نام رام Rāma. در همان شمال هندوستان شهریار دیگری بود به نام جنکه Janaka که در سرزمین بهار Behār، فرمانگزار مردمی بود به نام ویدهه Videha.

سیتا دختر این پادشاه است. بسا شاهزادگان که به خواستگاری ایـن دخـتر رفـتند و نومید از آن درگاه برگشتند، چه جنکه بسیار سختگیر بود و هـرخـواسـتاری را درخـور همسری سیتا نمی‌دید تا اینکه «رام» کامیاب گردیده به همسری سیتا پسندیده شد.

چون رام پسر مهتر پادشاه «دسه رته» بود، ناگزیر تاج و تخت پـادشاهی «اود» بـدو می‌رسید، اما از ستیزهٔ ملکه ناگزیر شد که از سرزمین شهریاری پدر دور گردد و به جنگلی سهمناک در جنوب هند روی آورد.

---

۱. سلوکه Sloka عبارت است از یک قطعه شعر که دارای چهار پاده Pāda یا چهار مصراع می‌باشد و هـرمصراع (Pāda) دارای هشت آهنگ (Syllabes) می‌باشد، نگاه کنید به:

The Ramayana and the Mahabharata by Romesh C.Dutt. London 1936, p.328-329.

رام نخواست سیتا را با خود به آنجا برد و به زندگی سخت و ناخوش دچار سازد، سیتا هم نمی‌خواست از رام جدا شود و آماده بود با هرپیش‌آمدی بسازد و در همهٔ درد و رنج انباز او باشد، پس از گفت و شنود بسیار، رام و سیتا به آن جنگل رام درآمدند، او را شکست دادند و سیتا هم گرفتار راونه Rāvana پادشاه آن غول نهادان گردیده به جزیرهٔ سراندیب (= سیلان Simaladvipa) به لنکا Lankā برده شد. سیتا در هنگام بردگی به راونه تن درنداد و از رام دل برنکند، هماره به یاد او در سوز و گداز و از دوری وی در رنج و آزار بود تا اینکه روزنهٔ رستگاری پدیدار شد، رام با لشکری از بوزینگان به سرکردگی هنومنت Hanumant از دریا بگذشت و به جزیرهٔ سراندیب درآمد و لنکا را بگرفت و راونه را بکشت و سیتا را آزاد کرد، اما دیگر نخواست با زنی که چندی با مرد دیگری به سر برده، زندگی کند. سیتا ازین بدگمانی آزرده و افسرده شد و برای نمودن پاکدامنی و بیگناهی خود چاره‌ای جز این ندید که به داوری ایزدی روی آورد و از آتش پاک گواهی خواهد. آنگاه خرمنی از آتش برافروخته شد و زبانه‌های سرخ آن از هرسوی سر به بالا کشید، سیتا در برابر آن به ستایش ایستاده همی گفت: «اگر من در اندیشه و کردار پارسا و پاکم، بکند این آتش که گواه گناهان و پرهیزکاری‌های همهٔ ماست، نگهدار نام و آوازهٔ من باشد؛ اگر شرم و آزرم زن پارسایی به ننگ رسوایی و دروغ دچار آید، بکند این آتش که گواه گناهان و پرهیزکاری‌های همهٔ ماست، نگهدار نام و آوازهٔ من باشد. اگر در زندگی خود وفادار و از هر گناه آزاد و از هر نکوهش برکنارم، بکند این آتش که گواه گناهان و پرهیزکاری‌های همهٔ ماست، نگهدار نام و آوازهٔ من باشد».

سیتا این بگفت و خود را بی‌بیم و هراس به آتش افکند، آتش سیتا را فراگرفت، از دل گروهی از پیر و برنا و دختر و کدبانو که در پیرامون آتش نگران داوری خداوندان بودند، خروش زاری برخاست.

آری پاکان و سرودسرایان و خنیاگران بزرگ و پروردگارانی که از رازهای نهانی همه آگاهند، گواه پاکدامنی و پارسایی زنی بودند که از آیین ایزدی برخوردار و از هر آلایشی برکنار بود. سیتا بی‌گزند از دل آتش رستگار برآمد و دیگرباره در دل رام درآمد.[1]

---

۱. نگاه کنید به: Anthologie Sanskrite par Louis Renou, Paris 1947, P.74 et 117-132;

The Ramayana and Mahabharata by R.C.Dutt, P.138-139.

شاعر هندی پانی‌پتی که در روزگار پادشاه جهانگیر (۱۶۰۵–۱۶۲۷ میلادی) می‌زیست، داستان رامایانه را به نظم فارسی درآورده است. هرچند اشعار او سست است اما چون نمونه‌ایست از آزمایش ایزدی، چند فرد از آن را که دربارهٔ به آتش رفتن سیتا گفته، درین‌جا می‌آوریم:

←



دیگر از آزمایش‌های ایزدی در هند که کم و بیش رایج بود، این است که چند دانه برنج به دهان متهم می‌گذاشتند که باید آنها را پس از چندی به روی برگ پیپال بیندازد، اگر آن دانه‌های برنج خشک مانده بود، گناه او ثابت می‌شد و اگر آن دانه‌ها تر از دهان ریخته می‌شد بیگناه بود. دیگر اینکه متهم برای نمودن بی‌گناهی خویش بایستی دست برهنه در دیگ روغن جوشان کرده، پیکر کوچک یکی از خدایان راکه در آن انداخته بودند، بیرون آورد. اگر آسیبی بدو نمی‌رسید او راگناهی نبود. دیگر اینکه متهم را در یک پله ترازو می‌نشاندند، این پله بایستی با پلهٔ دیگر ترازو که وزنه‌ای در آن نبود یکسان بماند، اگر پله ترازو پایین می‌رفت، بزهکار بود.

این‌گونه داوری‌ها در هند بسیار است، چیزی که به ویژه درخور یادآوری است، این است که چنین داوری‌ها در سدهٔ دهم هجری در آن سرزمین، در مباحثه و مناظرهٔ دینی مورد توجه بود، درست همانند آزمایشی که در «بحث سنی و فلسفی» از مثنوی جلال‌الدین رومی یاد کردیم.

چنان‌که می‌دانیم اکبر (محمد جلال‌الدین) سومین پادشاه مغول نژاد تیموری که در سال ۹۶۳ به تخت شاهی هندوستان نشست و در سال ۱۰۱۴ هجری درگذشت، سواد خواندن و نوشتن نداشت، اما مردی بود بسیار تیزهوش و دانا و آگاه، خواست در کشورهای شاهنشاهی خود، دینی به وجود آورد که همه بدان گروند و ناسازگاری پیروان دین‌های گوناگون با همدیگر برکنار شود، این است که مجلس مناظره‌ای به نام «توحید اللهی» بنیاد



رام گوید:

نبینم آن رخ چون لالهٔ باغ	که از غیرت دلم چون لاله شد داغ
مگر کاتش بیفروزم دو فرسنگ	رود در وی سه بار آن دلبر سنگ؟
سلامت گر برآید پاک جانست	وگر سوزد سزای جرم آنست
...لوای شعله چون آتش برافراخت	خلیل خویش را در آتش انداخت
به بحر آتش افکند آن گهر را	نهان کرده به برگ آن گلشکر را
زده برشعله خود را آن جگر خون	طبرزد شد هم آغوش طبرخون
به آتش در شده دانی که چون شد	درون بیرون شد و بیرون درون شد
چو یاقوتی که گیرند امتحانش	نکرده آتش سوزان زیانش
...ز تاب روی آن خورشید رخشان	شد آتش معدن لعل بدخشان
به برج آتشین شد جای ناهید	تو گویی عشق کرده جنگ اسمید؟
به‌گردش گشت آتش همچو گرداب	شفق را هاله بر خود ساخت مهتاب

گذارد و پیشوایان دین‌های برهمنی و زرتشتی و عیسوی و اسلام و جز اینها را به مباحثه با همدیگر گماشت. گاهی این گفت و شنودها در «عبادتخانه» به اندازه‌ای سخت و تند بود که با زبان به سامان نمی‌رسید، به ناچار می‌خواستند داوری به پیشگاه خداوندی برده شود و از او بخواهند که آشکار کند کدام دین و آیین برحق است. در این زمینه دو کتاب از همان روزگاران در دست داریم، در یکی گفته شده که به پیشنهاد کشیشان عیسوی، هریک از دو طرف، انجیل و قرآن در دست گرفته به آتش روند و دیگری گفته این آزمایش آتش از سوی علمای اسلام بود. این دو روایت را آنچنان که در زیر دست نگارنده است در اینجا می‌آوریم. در تاریخ اکبری آمده:

«پادری رودلف Pather Rudolf به خاطر آرمیده و دلی یقین پیرایی برزبان راند، حاشا امثال این امور از فروغ صدق ضیایی داشته باشد. درواقع اگر این گروه کتاب ما را چنین اعتقاد و قرآن (فرمان) راکلام خالقی ایزدی می‌شمارند، شایسته آن است که خرمنی آتش افروخته گردد و ما انجیل به دست و علماء این دین کتاب خود گرفته بدان عیارگاه راستی در شود. رستگاری هرکدام نشان حق طرازی باشد. بیجگران سیاه‌دل پا لغز گشته، در پاسخ آن به تأسف و لجاج پیچیدند».

در منتخب‌التواریخ تألیف عبدالقادر بدایونی آمده: «در آن ایام شیخ قطب جیسری را که مجذوبی جزالی بود از دست شیخ جمال بختیار طلبیده با احبار فرنگیان در بحث انداختند و ارباب عقل و اجتهاد زمان را حاضر ساختند، شیخ گفت آتشی بلند افروزند تا من به معارض خود درآیم و هرکه سلامت برآید محق است. هم‌چنان کردند، او دست در کمر فرنگی زده گفت هان بسم‌الله و هیچکدام از فرنگیان جرأت نکردند».[۱]

---

۱. نگاه کنید به:

The Religious policy of Akbar by N.Cooverji Mehta. Bombay 11-6-64, P.73;

Histoire de la Civilisation II, la Judée, la Perse, l'Irde par Will Durant. Traduction de Charles Mourey, Paris 1946, P.204-207.

آزمایش ایزدی در اروپا

گفتیم آزمایش ایزدی در سراسر گیتی رواج داشت، هنوز هم در گوشه و کنار جهان در هرجایی که کمتر از تمدن برخوردار است، این‌گونه داوری پایدار است.

در خود اروپا تا میانهٔ سده هجدهم میلادی یکسره از میان نرفته بود، گاهی باز نمونه‌ای از آن در برخی از سرزمین‌ها دیده می‌شد. این‌گونه داوری‌ها که در جزء تمدن یونان به رم رسید، به میانجی رم در همه جای اروپا گسترش یافت. با گسترش دین عیسی در اروپا، باز این آیین دیرین همچنان پایدار ماند، جز اینکه پیشوایان و پادشاهان تا به اندازه‌ای توانستند آن آزمایش‌های سخت و دشوار را اندکی آسان‌تر و ساده‌تر سازند.

در میان این آزمایش‌های گوناگون، آزمایش آتش که اردالی Ordalie گرم خوانده شده و آزمایش آب که اردالی سرد خوانده شده، به ویژه در اروپا رواج داشت.

در زبان‌های کنونی اروپایی جمله‌هایی است که گویای آزمایش آتش است، برای مثال دو جملهٔ آلمانی و فرانسوی آورده می‌شود:

Dafür lasse ich Meine Hand im Feuer;

J'en mettrai ma main au feu

این جمله‌ها را گوینده آنگاه به زبان می‌راند که می‌خواهد بگوید حق با اوست و برای اثبات درستی خود آماده است، دست به آتش نهد.

اینک چند نمونه از اردالی آتش (Judicium ignis) در اروپا:

پسمار (مدعی‌علیه یا متهم) بایستی دست خود را روی آتش نگهدارد، اگر آسیبی به وی نمی‌رسید، بی‌گناه بود.

پسمار با پیراهن اندوده به موم یا به قیر، بایستی از میان آتش هیزم بگذرد، اگر گزندی ندیده تندرست از آتش به در می‌آمد، او را گناهی نبود.

پسمار بایستی با پای برهنه نُه گام در میان آتش بردارد، اگر گزندی نمی‌دید، بی‌گناه بود.

پسمار بایستی پارهٔ آهن گداخته، به وزن معینی، به دست گرفته نُه گام بردارد، اگر دستش نمی‌سوخت بزهکار نبود.

آزمایش یا اردالی آب (Judicium aquae) دو گونه بوده: آب جوشان و آب سرد:

پسمار بایستی با دست برهنه از آب جوشان یک دیگ، انگشتری یا سنگی را به درشتی یک تخم‌مرغ که در آن انداخته بودند، بیرون آورد. پس از آن دست او را مهر و موم می‌کردند، پس از سه روز اگر زخم روی به بهبودی دیده می‌شد گناهی نداشت، اگر آبله و تاول دیده می‌شد گناهکار بود.

دست چپ پسمار را به پای راستش، یا دست راست او را به پای چپش بسته، در آب می‌انداختند و ریسمانی هم به کمرش می‌بستند تا بتوانند او را از آب بیرون کشند، اگر او در آب فرو می‌رفت بی‌گناه بود، اگر در روی آب می‌ماند، گناهکار بود زیرا آب پاک آن ناپاک را به خود نپذیرفت.

در بسیاری از این داوری‌ها که برشمردیم هردو طرف دعوا (همپتکاران) یا مدعی و مدعی‌علیه (پیشمار و پسمار) را در آب سرد می‌انداختند، نفس هرکدام زودتر تنگ شده سر از آب به در می‌کرد، گناهکار بود.

رفته رفته با گسترش دین عیسی این آزمایش‌ها را آسان‌تر گرفتند.

پاپ اوژن دوم (EugèneII) در میان سال‌های ۸۲۴-۸۲۶ میلادی، آزمایش آب سرد را رواج داد، همچنین آزمایش چلیپا Judicium crucis جایگزین داوری‌های سخت دیگر گردید: پیشمار و پسمار را با دست‌های بلند شده زیر چوبه چلیپا به پا ایستاده، نگاه می‌داشتند، کسی که زودتر خسته شده دست‌های خود را پایین می‌انداخت، یا اینکه دست‌های خود را تکان می‌داد یا اینکه فرو می‌نشست، می‌باخت.

یک گونه از همین داوری‌ها که بیشتر رنگ و روی دینی داشت و برای پیشوایان به‌کار می‌رفت Purgatio eucharistiam, نامیده می‌شد و آن چنین بوده که خورش مقدس شام Saint gène به خورندهٔ ناپاک و بزهکار، سازگار و گوارا نمی‌آمد، این‌چنین گناه او هویدا می‌گشت.

یکی دیگر از این آزمایش‌ها خوراندن غذایی بوده به پسمار Judicium offae و آن چنین بوده که به لقمه‌ای از نان و یا پنیر افسونی خوانده به پسمار می‌خوراندند، اگر گلوگیرش می‌شد، گناهکار بود.

دیگر از داوری‌ها که کمابیش در اروپا به‌کار می‌رفت، یکی هم این بود که اگر کسی متهم به‌کشتاری بود، بایستی به لاشهٔ کشته شده دست زند و یا به نزدیک او درآید، اگر از آن مرده دیگرباره خون می‌ریخت، دانسته می‌شد که خونی (کشنده) خود اوست.

در میان همهٔ این آزمایش‌ها که برخی از آنها را برای نمونه یاد کردیم، در اروپا آزمایش آتش و آب بیشتر رواج داشت. در افریقا بسیاری ازین آزمایش‌ها با زهر انجام می‌شد و بسا هم با مار انجام می‌گرفت. در مصر پسمار را به پیکار نهنگ می‌خواندند.[۱]

در اروپا آزمایش آتش بیشتر برای گروه مردمان آزاده و بزرگ به‌کار می‌رفت و آزمایش آب برای مردمی از گروه دوم یا فروتر و پایین‌تر به‌کار می‌رفت.

در انگلستان و به ویژه در میان مردم ژرمن نژاد این‌گونه داوری‌ها، به مبارزه Duel می‌کشید. در انگلستان همهٔ اردالی‌ها (Ordeal) در سال‌های ۱۲۱۹–۱۲۱۵ میلادی باز داشته شده، اما سال‌ها پس از این زمان هم بازکم و بیش پایا ماند و آیین مبارزه باز بیشتر پایداری کرد.

همچنین در فرانسه، سن لویی در سال ۱۲۵۸ در فرمانی مبارزه را بازداشت. در آنجا هم مانند بسیاری از کشورهای دیگر اروپا، این آزمایش‌ها آنچنان که در آغاز گفتیم تا میانهٔ سدهٔ هجدهم میلادی یکسره رخت برنبست.

در روزگاران گذشته این‌گونه آزمایش‌ها این خوبی را داشت که هماوردان را از اندیشهٔ کینه‌جویی برکنار می‌داشت. آنچنان که می‌دانیم در پارینه حس کینه‌جویی در میان همه مردم جهان، از پشتی به پشت دیگر رسیده، هماره مانند آتشی سوزان در دل‌ها زبانه می‌کشید، رنج و شکنج دیو کینه بسا سخت‌تر از آسیب و گزند آزمایش آتش و آب بود. همپتکاران پس از تن دردادن به آزمایش ایزدی یا داوری خدایی، و باختن یکی از آن دو، با خود می‌گفتند، خواست خدایی و دستور آسمانی این بود، و این خود تا به اندازه‌ای مایهٔ فرو نشاندن سوز و گداز کینه بود.

باید به یاد داشت که درین داوری‌ها، هرچند که پای خدایی و یا پروردگاری در میان بود، تقلب‌های فراوان به‌کار می‌رفت. همان خدایی که می‌گفتند از هرچیز آگاه است و درست را از نادرست می‌شناسد، در داوری وی فریب و فسون به‌کار می‌بردند.

---

۱. نهنگ همان است که در زبان‌های اروپایی Crocodilos نامیده می‌شود.

زان می که گر سرشکی از آن درچکد به نیبل — صد سال مست باشد از بوی آن نهنگ

مشتبه نشود با جانور آبی دیگر که در لاتین Balaena و در فارسی «بال» یا «وال» گویند. نگاه کنید به خرده اوستا، گزارش نگارنده.

این داوری‌ها را پیشوایان دینی در پرستشگاهان با آیین‌ها و رسم‌ها به جای می‌آوردند و گذشته از اینکه رنج و دردی هم در بر داشت، آبروریزی و یک گونه خواری و پستی و شرمساری نیز در خود داشت. این است که کمتر تن به آزمایش درمی‌دادند و با هم می‌ساختند، به ویژه بزهکار از بیم سزای آسمانی، به داوری خداوندگار، گستاخی نمی‌کرد.[۱]

۱. نگاه کنید به:

Harmsworth, History of the World, vol.I, London 1914, P.217-219 and 222;

Meyer's Lexikon, Band 15;

Webster's New International Dictionary;

Histoire du Droit Français par fignet, 5e. Edition, Paris 1910, P.85.

آزمایش ایزدی در اوستا

در اوستایی که امروزه در دست داریم چندین بار از «وره» Varah که همان آزمایش ایزدی یا داوری خداوندی است، یاد گردیده است.

در رشن یشت، یشتی که در ستایش رشن (رشنو Rašnu) فرشته درستی و راستی و دادگری است در پاره‌های ۱-۶ آن، هشت بار به این واژه برمی‌خوریم،[۱] این‌چنین:

۱ پرسید [زرتشت] پاک از او، ای اهورامزدای پاک، من به تو روی آورم، ای اهورامزدا با گفتار راستین از تو همی‌پرسم، پاسخ گوی مرا، تو ای کسی که آن را دانی، تو ای فریفته نشدنی، تو ای از خرد فریفته نشدنی برخوردار، تو ای به همه چیز آگاه فریفته نشدنی. کدام است گفتار ایزدی راست آفریده شده، کدام است برانگیزاننده، کدام است برگزیده شده، کدام است پرهیزنده، کدام است ورجمند، کدام است چالاک که برتر از آفریدگان دیگر است؟

۲ آنگاه گفت اهورامزدا: به درستی این را به تو گویم، ای سپیتمان پاک، آنچه را که در گفتار ایزدی بسیار فرهمند است، آنچه را که در گفتار ایزدی راست آفریده شده و برانگیزاننده و برگزیده شده و پرهیزنده و ورجمند و چالاک است، که برتر از آفریدگان دیگر است.

---

۱. نگاه کنید به گزارش اوستای نگارنده، یشت‌ها، جلد ۱، و به:

Le Zend-Avesta par J.Darmesteter vol.II, Paris, P.490-499;

Avesta von F.Wolff Strassburg 1910, S.226-9;

Die Yäšt's des Awesta von H.Lommel, Göttingen 1927, S.98-100.

۳ ایدون گفت اهورامزدا: سه شاخه برسم در ره خورشید (نیمروز) بگستران [و بر گوی] ما به یاری همی‌خوانیم و خواستاریم خشنود سازیم، اهورامزدا را، همچنین [بر گوی] ما به یاری همی‌خوانیم دوستی (سازش) را، به این جایی که «ور» برنهاده شده، به این [آزمایش] آتش و برسم و [پیاله] سرشار و «ور» روغن و شیرهٔ گیاه.

۴ پس آنگاه من اهورامزدا به یاری تو آیم، در آنجایی که «ور» برنهاده شده به آن [آزمایش] آتش و برسم و [پیاله] سرشار و «ور» روغن و شیره گیاه، به همراهی باد پیروزگر، به همراهی داموئیش اوپمن، به همراهی فر کیانی، به همراهی سود مزداداده.

۵ [بر گوی] ما به یاری همی‌خوانیم و خشنود سازیم، رشن نیرومند را و دوستی را (سازش را) به یاری همی‌خوانیم در اینجا که «ور» برنهاده شده به این [آزمایش] آتش و برسم به [پیاله] سرشار و «ور» روغن و شیره گیاه.

۶ پس آنگاه به یاری تو خواهد آمد، رشن بزرگوار نیرومند، به سوی آن «ور» برنهاده شده به آن [آزمایش] آتش و برسم و به [پیاله] سرشار و به «ور» روغن و شیره گیاه، به همراهی باد پیروزگر، به همراهی داموئیش اوپمن، به همراهی فره کیانی، به همراهی سود مزدا داده.[۱]

آنچنان که پیداست در رشن یشت پنج گونه آزمایش ایزدی: آتش، برسم، [پیاله] سرشار، روغن، شیرهٔ گیاه، یاد گردیده است. نزد ایرانیان چنان‌که نزد بسیاری از مردم دیگر باستانی آزمایش‌های گوناگون در داوری ایزدی به‌کار می‌رفت، به‌گواهی‌نامهٔ پهلوی دینکرد که به‌زودی آن را یاد خواهیم کرد «ور سی و سه آیین است». امروزه نمی‌دانیم این آزمایش‌ها چگونه بوده. از پنج آزمایشی که در رشن یشت یاد گردیده می‌توان دریافت که در یکی از آنها آتش به‌کار می‌آمده و در دیگری «برسم»، آزمایش برسم که ناگزیر یک گونه «ور» سرد بوده نمی‌دانیم چگونه به جای آورده می‌شده، از پیاله سرشار یا جام لبریز ناگزیر یک گونه آشام اراده شده؟ آزمایش با روغن شاید روغن داغ

---

۱. دربارهٔ برسم در اوستا برسمن Baresman و ایزدباد در اوستاوات Vāta و ایزد داموئیش اوپمن upamana Damōiš و فر کیانی در اوستا کوئنم خوارنو Kavaēnem xvarenem نگاه کنید به‌گزارش اوستای نگارنده. جلد یکم، یشت‌ها، و دربارهٔ داموئیش اوپمن نگاه کنید به:

The Fondation of the Iranian Religions by Louis Gray (K.R.Cama Oriental Institute No.5) Bombay, P.143.

باشد؟ شیرهٔ گیاه نیز شاید یک اَشام زهرآگین باشد؟ اما اینها چگونه در آیین «ور» به‌کار می‌رفته، نمی‌دانیم. ازین واژه‌ها که هریک نمودار یک گونه آزمایشی است، برمی‌آید که پسمار یا کسی که برای پاکی و بی‌آلایشی خود در پیشگاه رشن فرشتهٔ درستی و دادگستری، باید تن به آزمایش دردهد، از اهورامزدا خواستار است که او را یاری کند تا درین داوری رستگار به در آید.

دیگر از جاهایی که در اوستا از «ور» یاد شده، در پارهٔ ۹ از آفرینگان گهنبار است، درین جا گفته شده: «گهنبارپتیه شهیم در هفتاد و پنجمین روز سال، در شهریورماه، در انیران روز (سی‌ام) می‌باشد، کسی که درین سومین جشن سال میزد ندهد و چیزی در راه خدا نبخشد، چنین کسی در میان پیروان دین مزدیسنا، برای به‌جای آوردن آیین ور گرم (Garemō.varah) نارسا خوانده شود».

آنچنان که می‌دانیم در هنگام ۳۶۵ روز سال، شش جشن داریم به نام‌های میدیوزرم، میدیوشم، پتیه شهیم، ایاسرم، میدیارم، همسپتمدم. نزد ایرانیان، اهورامزدا در هریک ازین جشن‌های ششگانه، آسمان، آب، زمین، گیاه، جانوران، مردمان را بیافرید. به پاس آفرینش مزدا، درین روزهای فرخنده، هر بهدینی باید بینوایان را دریابد و به ارزانیان چیز بخشد. هرآنکه کوتاه آید، باید او را از بندگی مزدا یله و رها دانست و پیمان نشناس خواند، او کسی است که ستورانش گزند یابند، دارایی و خواستهٔ وی نابود گردد و از دین زرتشتی بی‌بهره خوانده شود.

این‌چنین، کسی که در جشن پتیه شهیم که روز آفرینش زمین است، کوتاه آید و از دستگیری درماندگان دریغ ورزد، شایسته نیست که به پیشگاه دادستان خداوندگار درآید و به آزمایش ایزدی گستاخی کند.[۱]

در فرگرد چهارم وندیداد در پاره‌های ۵۴-۵۵ نیز از آزمایش ایزدی یاد شده، هرچند درین‌جا واژه «ور» نیامده، اما به سه واژه دیگر برمی‌خوریم که گویای سه گونه آزمایش است در ایران باستان، یکی از آنها واژهٔ سئوکنت‌ونت Saokentavant می‌باشد و همان است که در پهلوی سوکنت و در فارسی سوگند گوییم؛ دیگر واژهٔ زرنیاونت Zaranyavant، و دیگر واژه ویثوش وئیتی Vīthuša-vaitī.

---

۱. دربارهٔ میزد که در اوستا میزد Myazda آمده و چیز خوردنی است چون نان و گوشت و میوه که در هنگام جشن بر سر خوان نهند و در فارسی به معنی مهمانی گرفته شده، نگاه کنید به یادداشت‌های گات‌ها.
دربارهٔ گهنبار یا گاهانبار نگاه کنید به خرده اوستا و دربارهٔ آفرینگان گهنبار.

در فرگرد چهارم وندیداد در پاره‌های ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ از این سخن رفته که چگونه باید گناهکاری را به سزا رسانید، برخی را باید به زنجیر بست و برخی دیگر را به زندان افکند و یا به مرز کشور راند (تبعید کرد)، پس از آن در پارهٔ ۵۴ آمده: اگر درین جهان خاکی گناه کسی شناخته شد اما خود او منکر آن باشد و به مهر [۱] دروغ گوید و برخلاف رشن [۲] سخن برزبان راند، پس باید آب سوگند زرمند آزماینده بنوشد. در پارهٔ ۵۵ آمده: اگر کسی آب سوگند زرمند بنوشد و از دروغ خود آگاه باشد و به مهر دروغ گوید (پیمان شکند) و برخلاف رشن سخن برزبان راند، سزای او هفتصد تازیانه اسب و هفتصد دوال تازیانه است. [۳]

واژهٔ آب در اوستا آپ āp و در پارسی باستان آپی āpi مادینه است. این است که صفت‌های سوگند و زرمند و آزماینده یا آگاهنده همه مادینه آورده شده: سئوکنت وئیتی Saokent vaitī، زرنیاوئیتی Zaranyā vaitī، ویثوش وئیتی Vīthuša vaitī.

نخستین صفت سئوکن Saokena یا سئوکنت Saokanta باید از مصدر سئوک Saok باشد که به معنی سوختن و زبانه کشیدن است، از همین بنیاد است سو در فارسی که به معنی روشنایی است و جزء دوم آنکه ونت باشد جزیی است مانند منت mant به معنی دارنده. [۴]

واژهٔ سئوکنت در اوستا باید به معنی گوگرد باشد زیرا صفت سئوکنت ونت در گزارش پهلوی اوستا (= زند) به گوکر تومند گردانیده شده است. این‌چنین آبی که در آزمایش به متهم می‌نوشانیدند با اندک مایهٔ گوگرد آمیخته بود. در سوگندنامه فارسی که آن را یاد خواهیم کرد، نیز در دادستان چنین آبی یاد گردیده است. به گفتهٔ گلدنر چون گوگرد ملین

---

۱. مهر = میترا Mithra ایزد عهد و پیمان است، به مهر دروغ گفتن یعنی از عهد و پیمان برگشتن یا پیمان شکستن، نگاه کنید به جلد یکم یشت‌ها و به یادداشت‌های گات‌ها.

۲. رشن در اوستا رشنو Rašnu خوانده شده و یکی از ایزدان آیین مزدیسناست، نگهبانی روز هجدهم هر ماه سپرده به اوست: درآمد در آن خانهٔ چون بهشت به روز رش از ماه اردیبهشت.

رشن یا رش فرشتهٔ دادگری است. در رشن یشت که در ستایش اوست گفته شده که او در همه جاست، در سراسر هفت کشور روی زمین، در بالای کوه‌ها و در میان دریاها، در جهان زبرین در کرهٔ ماه و خورشید و ستارگان، در انیران یا گرزمان (عرش)، در بارگاه فروغ بی‌پایان خداوندگار، در جهان زبرین و زیرین، جایی نیست که از داد (عدل) بی‌نیاز باشد. دادوری کردار مردم در روز پسین با اوست، در نوشته‌های دینی پهلوی و پازند دربارهٔ او گفته شده: پس از آنکه روان از پل چینوت (صراط) گذشت، آنگاه رشن ترازو برگرفته، کردارهای خوب و بد را بسنجد. پله ترازو را به هیچ سوی گرایش ندهد، سر مویی پایین و بالا نکند، نه برای پاکان و نه برای ناپاکان، نه برای گدا و نه برای شاه، با همه یکسان است، خواه توانگر و خواه درویش.

نگاه کنید به یشت‌ها، گزارش اوستای نگارنده، جلد یکم.

۳. Aspahe aštraya تازیانه اسپ است و Sraošō čaranya تازیانه چرمین، دوال تازیانه.

۴. سوک = سوچ Sūč نگاه کنید به یادداشت‌های گات‌ها.

سئوکنت Saokanta، نیز نام کوهی است که در پارهٔ ۸ خورشید نیایش آمده است، نگاه کنید به خرده اوستا.

است، از زود دفع شدن آن از شکم یا چندی ماندن آن در شکم گناه یا بی‌گناهی متهم دانسته می‌شد.[۱] سوگند که جزء دوم آن وند (= ونت) در فارسی افتاده، یعنی آب آمیخته به سودهٔ گوگرد نوشیدن و این واژه به خوبی یادآور یکی از «ور»های روزگاران پیش است. در نوشته‌های پهلوی چند بار واژهٔ سوگند، لفظ مرادف «ور» به‌کار رفته است.

اما صفت زرنیاونت Zaranyāvant که از واژه زرنیه Zaranya و ونت (=مند) ساخته شده، در گزارش پهلوی اوستا گردانیده شده به زرومند Zaromand یعنی زرمند و آن آبی بوده که با سودهٔ زر درآمیخته بود. زرنیه Zaranya در اوستا همان است که در فارسی زر شده است.

صفت سومی که با واژهٔ ویثوش Vīthuša ساخته شده باید از مصدر وئث Vaēth باشد که به معنی ثابت کردن (جرم در محکمه) می‌باشد. در گزارش پهلوی اوستا گردانیده شده به چهرانومند؟ که معنی از آن برنمی‌آید. نظر به ریشهٔ واژه باید ثابت کننده و یا آگاهاننده و نماینده بزه و گناهی در دادستان باشد.

***

آزمایش ایزدی در روزگاران گذشته در همه جای روی زمین رواج داشت، در ایران باستان هم به این‌گونه داوری آشنا بودند. گذشته ازین داوری در جهان خاکی، نزد ایرانیان از داوری مینوی هم که در روز پسین خواهد بود، سخن رفته است. در سرودهای گات‌ها چندین بار به آزمایش‌های روز پسین برمی‌خوریم، از این آزمایش‌هاست در برابر آتش که سره از ناسره بازشناخته شود و نیکوکار از گناهکار جدا گردد. پاداش و پادافراه هردو گروه از مردمان: مزدیسنان و دیویسنان یا پیروان دین راستین و پیروان کیش دروغین، پس از داوری ایزدی داده خواهد شد، در آن روز است که پاکان از ناپاکان شناخته شوند. این عقیده از ایرانیان به مردم دیگر جهان رسیده، در نوشته‌های دینی یهود هم بسا از رود آهن گداخته سخن رفته که در روز پسین مردم باید از آن بگذرند، نیکوکاران به خوشی آن را درنوردند و تبه‌کاران به رنج و شکنج دچار و گرفتار آیند.[۲]

در گات‌ها چند جایی که از آزمایش روز پسین یاد شده، در اینجا برمی‌شمریم: اهونودگات، هات ۳۰، بند ۷؛ اهونودگات، هات ۳۱، بند ۳ و بند ۱۹؛ اهونودگات، هات ۳۲، بند ۷؛ اهونودگات، هات ۳۴، بند ۴؛ اشتودگات، هات ۴۳، بند ۴؛ سپنتمدگات، هات ۴۷، بند ۶؛ و هوخشترگات، هات ۵۱، بند ۹ و جز اینها.

---

۱. نگاه کنید به: Studien zum Avesta von Karl Geldner, Strassburg 1882, S.87.
گلدنر در همین کتاب گوید: گوگرد، ملین سبکی است و اثر آن در آزمایش زود دیده می‌شود.

۲. نگاه کنید به:
Die Altpersische Religion und das Judentum von J.Scheftelowitz, Giessen 1920, S.206.

در نامهٔ دینی پهلوی، دین آگاهی (بندهشن) فرگرد ۳۱ پاره‌های ۱۹ـ۲۰ در سخن از روز پسین آمده: آنگاه ایوخشست (فلز) در کوه‌ها و پشته‌ها گداخته گردد و مانند رودی به روی زمین روان شود، پس از آن همه مردمان باید ازین ایوخشست گداخته بگذرند و پاک گردند. آنکه پاک است، او را چنین نماید که از رود شیر گرم گـذرد و آنکـه درونـد (ناپاک و بدکیش) است او را چنین نماید که از ایوخشست گداخته گذرد.[۱]

---

۱. نگاه کنید به: Bundehesh von F.Justi.

آزمایش ایزدی در نوشته‌های پهلوی

نامه‌های پهلوی که امروزه در دست داریم و در آنها از «ور» یا سوگند یاد شده، اینهاست: دینکرد، داتستان دینیک، شایست ناشایست، ماتیکان هزار داتستان و جز اینها.

دینکرد (دین‌کرت) که یکی از بزرگ‌ترین نامه‌های پهلوی است بیش از نوشته‌های دیگر پهلوی از سوگند یا «ور» یاد می‌کند. از همین نامه است که امروزه می‌دانیم، در اوستایی که نیاکان ما در روزگار ساسانیان در دست داشتند تا به چه اندازه از «ور» سخن می‌رفت.

نخستین نویسندهٔ دینکرد، آذرفرنبغ پسر فرخزاد است. او همزمان مأمون خلیفه عباسی (۱۹۸–۲۱۸ هجری = ۸۳۳–۸۴۲ میلادی) است و در بغداد می‌زیست و در همان شهر به‌گردآوری دینکرد پرداخت. در بخش سوم دینکرد گفته شده که آذرفرنبغ (آتورفروبغ) پسر فرخزات نخستین گردآورندهٔ دینکرد از خاندان آذرپاد مهراسپندان است.[1] این آذرفرنبغ پسر فرخزاد، همان است که نامهٔ پهلوی ماتیکان گجستک ابالیش (=عبدالله) از او دانسته شده است. در این نامه از گفتگوی آذرفرنبغ با ابالیش (عبدالله) زندیک (زندیق) نزد مأمون سخن رفته و عبدالله شکست خورده و سرافکنده شده است.

پس از آذرفرنبغ فرخزادان، موبدی از همان خاندان، به نام آذرپاد پسر امیت (امید) همزمان خلیفه‌المعتمد عباسی (۲۵۶–۲۷۹ هجری = ۸۷۰–۸۹۲ میلادی) کار دینکرد را در سال ۲۶۸ هجری = ۸۸۱ میلادی، به پایان رسانید.

آذرفرنبغ فرخزادان فرزندی داشت به نام زرتشت که پس از وی پیشوای بهدینان گردید.

در پایان فرگرد (فصل) از بخش سوم دینکرد گفته شده: براثر گزند و آسیبی که به زرتشت پسر آذرفرنبغ که پس از پدر پیشوای بهدینان گردید، روی‌داد، نوشته‌های دینی

---

۱. آذرپاد مهراسپندان موبدان موبد ایران بود در روزگار شاپور دوم ساسانی. نگاه کنید به خرده اوستا.

پراکنده و پریشان گردید... من آذرپاد پسر امیت، پیشوای بهدینان، آن نوشته‌های پراکنده را گردآوری کردم.

از دینکرد، بخش سوم تا خود بخش نهم به جای مانده. چند فصلی از آغاز این نامه که از نخستین نویسندهٔ آن بوده، از دست رفته است. این نامه که در سال ۱۰۲۰ هجری = ۱۶۱۱ میلادی در بغداد پیدا شده در بخش‌های هشتم و نهم آن از بیست و یک نسک اوستا سخن رفته و از گفتار هریک ازین نسک‌ها (نامه‌ها) کم و بیش یاد گردیده است و این می‌رساند که در سدهٔ چهارم هجری، هنوز اوستای بزرگ روزگار ساسانیان در زیر دست نویسنده دوم دینکرد بوده، جز اینکه در همان هنگام گردآوری دینکرد، از میان بیست و یک نسک اوستا، از ناتر Nātar نسک (پنجمین نسک)، متن اوستا به جا بوده و گزارش پهلوی (= زند) آن از دست رفته بوده و از وشتگ Vaštag نسک (یازدهمین نسک)، متن اوستا و گزارش پهلوی آن هردو از دست رفته بوده و نویسندهٔ دینکرد دربارهٔ این دو نسک گم شده چیزی نمی‌نویسد، فقط از آنها نام می‌برد. از نسک‌های دیگر آن‌چنان سخن می‌دارد که هیچ جای گمان نیست که در آن روزگار، سراسر اوستای روزگار ساسانیان را جز از دو نسک نامبرده، در زیر دست داشته است.[1]

آن‌چنان که می‌دانیم در میان بیست و یک نسک اوستا، هفت نسک دربارهٔ قانون بوده که در دینکرد آنها از بخش «داتیک» اوستا به شمار رفته است.[2]

در همین نسک‌های داتیک بوده که از قانون و از آزمایش ایزدی یا «ور» سخن می‌رفت.

در میان این هفت نسک، به ویژه چهارتای از آنها، سراسر قانونی یا داتیک بوده و در پهلوی چنین خوانده می‌شده: نیکاتوم (Nīkātum) نسک که به گفتهٔ دینکرد و نوشته‌های دیگر پهلوی و پازند، پانزدهمین نسک اوستا به شمار می‌رفت و ۴۵ فرگرد (فصل) در بر داشت؛ گنبا سرنیجت (Ganabā-sar-nijat) شانزدهمین نسک، دارای ۶۴ فرگرد بود؛ هوسپارم (Huspāram) هفدهمین نسک، ۶۴ فرگرد داشت؛ سکاتوم (Sakātum) هجدهمین نسک و دارای ۵۲ فرگرد بود. در دینکرد در بخش هفتم، فرگرد چهارم پارهٔ ۳ آمده: «ور در داتستانی (داوری) که از برای داتوبر (داور) نهفته و پیچیده است، نمایاننده گناه و بیگناهی است و آن سی و سه آیین است». این سی و سه گونه ور که در ایران باستان رواج داشت، در

---

۱. دربارهٔ دینکرد نگاه کنید به:

Die Mittelpersische Sprache und Literatur von Jehangir Tavadia, Leipzig 1956, S.45-73

Une Encyclopédie Mazdéenne, le Denkart par Jean Pierre de Menasce, Paris 1958, P.8-12

Pahlavi Version of Yašts, Translated by Ervad M.F.Kanga Bombay 1941 (Introduction) P.III.

۲. درباره بیست و یک نسک اوستا نگاه کنید به گات‌ها دومین گزارش نگارنده، گفتار گات‌ها در آغاز.

دینکرد گفته نشده که چگونه بوده و نه در هیچ‌یک از نوشته‌های دیگر پهلوی. با اینکه در نامهٔ دینکرد در بخش‌های هشتم و نهم از نسک‌های داتیک (قانونی) سخن رفته و از آزمایش «ورها» یاد گردیده، در هیچ جا از چگونگی آنها سخنی به میان نیامده است. به‌گفتهٔ دینکرد در بخش هشتم، فرگرد ۴۱، در سکاتوم نسک یکی از فرگردهای آن، ورستان Varistān خوانده شده و در آن این چنین سخن می‌رفته: «در ورستان از ساختن ور یاد گردیده که از نیروی مینوی آن گناه از بیگناهی شناخته می‌شود، در آن هنگامی که گناهی به جادویی نهفته باشد ـ از هنگامی که باید ور به جای آورده شود و جایی که باید آیین آن را بیارایند ـ از چگونگی برگزیدن و چیزهایی که باید بدان‌جا بردن ـ از آنچه که نخست باید به آن خان و مان بردن و از آنچه که بدان‌جا نشاید بردن ـ از راه و رسم و آیین «ور» و به یاری خواندن ایزدان ـ از آنچه از اوستا باید در هنگام آزمایش سرودن ـ از اینکه چگونه «ور گرم» و «ور سرد» به جای آورده می‌شود ـ از آشکار شدن گناه و بیگناهی در هنگام آزمایش ور ـ از بسیاری چیزهای دیگر در این باره». چنان‌که دیده می‌شود در سکاتوم نسک، فرگردی ورستان خوانده می‌شده و در آن آیین همگانی این‌گونه داوری یاد گردیده بود. باز در همین سکاتوم نسک، به‌گفتهٔ دینکرد از «ور سخت» و «ور آسان» سخن می‌رفت و یکی ازین ورها را «پااوروخورانو» Pāūrū Xurānō خواندند و آن هم دانسته نشده که چگونه بوده، شاید چیزی خوردنی؟ باز در دینکرد در سخن از نیکاتوم که پانزدهمین نسک اوستاست گوید: «برای مردمان ستوده و نیکنام، آزمایش ور نباشد»[۱]

دیگر از نوشته‌های پهلوی که از آزمایش ایزدی یا «ور» یاد کرده «داتستان دینیک» است.

نویسندهٔ این نامه منوشچهر پسر یووان یمان Yuvān-Yamān موبد بزرگ پارس و کرمان در نیمهٔ دوم از سدهٔ نهم میلادی بود. او را نیز نامه‌ای است به نام نامکیهای منوشچهر.

از برادر کهتر او، زات‌سپرم (اسپرغم‌زاد) که مرد آزادمنشی بوده و موبد بزرگ در سیرکان (سیرجان) کرمان بود نامه‌ای به ما رسیده به نام ویچیتکیهای (برگزیده‌های، منتخبات) زادسپرم.

منوشچهر در نامه داتستان دینیک به نود و دو (۹۲) پرسش که میترخورشیت پسر آترمهان و مزدیسنان دیگر از او کرده‌اند، پاسخ گفته است.

در فرگرد ۳۷ پارهٔ ۷۴ داتستان دینیک از سوگند یا ورزِهر سخن رفته: «هم‌پتکاران

---

۱. نگاه کنید به:

The Dîînkard by Sanjana, Vol.XIV, P.37; Vol.XVI, P.62 and p.80, SBE.Vol.36, P.144

(مدعی و مدعی‌علیه) باید زهر بخورند. زهر به‌کسی که گناهکار است کارگر آید و او را بکشد، بی‌گناه آسیب نبیند و رستگار به در آید».[۱]

دیگر از نامه‌های پهلوی که از «ور» یادکرده «شایست ناشایست» است. این نامهٔ دینی که گویا از سال‌های پایان ساسانیان باشد، دانسته نشد که نویسنده‌اش کیست.

در شایست ناشایست فرگرد ۱۳ پارهٔ ۱۷ از «ور» یادکرده گوید: «در یسنا، هات ۳۶ از شش ور گرم یاد شده...»، در فرگرد ۱۵–۱۷ آورده: «آزمایش آهن گداخته این است که در روی دل (سینه) به جای آورند. دل باید چنان پاک و بی‌آلایش باشد که اگر آهن گداخته روی آن ریخته شود، نسوزد. آذرپاد مهراسپندان چنان زیست، آنگاه که آهن گداخته به روی سینه‌اش ریختند به این می‌ماند که روی سینه‌اش شیر دوشیده باشند. اگر آهن گداخته به روی سینه بدکنش و بزهکاری چکیده شود، هرآینه بسوزد و بمیرد».[۲]

ماتیکان هزار داتستان یکی از نامه‌های گرانبهای پهلوی است که بایستی در آن بیش از نوشته‌های دیگر پهلوی از «ور» یا داوری ایزدی یاد شده باشد چه این نامه در حقوق مدنی است. این نامه باید یادگاری باشد از پایان روزگاران ساسانیان، کمتر احتمال برده می‌شود که پس از تاخت و تاز تازیان به ایران نوشته شده باشد، آنچنان که بسیاری از نوشته‌های دینی پهلوی پس از چیر شدن عرب‌ها نوشته شده و نویسندگان خواستند که دین نیاکان نگهداری شود و دستبرد بیگانگان نگردد.

پس از دست یافتن عرب به ایران، کمتر نوشتهٔ پهلوی را می‌شناسیم که همانند یادگار زریران یا کار نامک ارتخشیر پاپکان و درخت آسوریک باشد. ناگزیر نامه‌ای چون ماتیکان هزار داتستان که در داد و داوری است در روزگاری که همه چیز ایران دستخوش بیدادگری بیگانگان شده بود، به‌کار نمی‌آمد.

آنچنان که بولسارا دانشمند پارسی که ماتیکان هزار داتستان را به انگلیسی گردانیده نوشته: «فرخومرت و هرامان Farroxo Marti Vahrāmān (فرخ پسر بهرام) نویسندهٔ

---

۱. نگاه کنید به:

The Datistan i Dinik, Part I, Edited by Ervad T.D.Ankles sria, Bombay

The Sacred Books of the East, Vol.XVIII

Grundriss der Iranischen Philologie, 2. 102-103

Haug-West Essays, London 1907, P.102

Die Mittelpersische Sprache und Literatur von J.Tavadia, Leipzig 1956, S.87-91

۲. نگاه کنید به: SBE. Vol.V, by West, P.360 and P.375

درباره شایست ناشایست نگاه کنید به: šāyast-nē-šāyast by J.Tavadia, Hamburg 1930, S.1-2

دربارهٔ آذرپاد مهراسپندان نگاه کنید به‌گزارش اوستای نگارنده، خرده اوستا.

ماتیکان هزار داتستان در این نامه چند تن از پادشاهان ساسانی را نام می‌برد: بهرام پسر یزدگرد یکم. یزدگرد دوم، فیروز، قباد، خسرو انوشیروان، هرمزد چهارم، خسروپرویز پسر هرمزد. پس از خسروپرویز دیگر نامی از پادشاهان این خاندان دیده نشده و نام هیچ‌یک از مردان نامور تاریخی آن روزگاران نیز در آن یاد نگردیده، این است که می‌توان گفت ماتیکان هزار داتستان در روزگار خسروپرویز نوشته شده است».

جای افسوس است که بخشی از آغاز و انجام این نامه و چیزی از میان آن از دست رفته است.

در دیباچه این نامه که «پیشگفت» خوانده شده نام این نامه و نام نویسنده آن به جای مانده است.

واژهٔ هزار در نام «ماتیکان هزار داتستان» به معنی خود نیست، در اینجا معنی مجازی، فزون و فراوان و بسیار از آن اراده می‌شود. در اوستا هم به این‌گونه تعبیر برمی‌خوریم چون هزارگوش و هزار ستون. همچنین است در پهلوی و فارسی: هزار بنده، عنوان مهر نرسی وزیر یزدگرد یکم و بهرام پنجم ساسانی است؛ هزاردستان، هزارپا، هزار برگ، هزار پیشه و جز اینها در فارسی از واژه‌های رایج است.

داتستان در پهلوی و دادستان در فارسی به معنی داوری یا حکم و قضا است.

من شکستم حرمت ایمان او　　بس یمینم برد دادستان او

(جلال‌الدین رومی)

در ماتیکان هزار داتستان، قانون زناشویی، ارث، طلاق، داد و ستد، حق مالکیت، فرزند خواندگی، خرید و فروش، دزدی، خونریزی و کشتن و سزا و جز اینها یاد گردیده. در یک فرگرد (در یازدهم) این نامه نیز از «ور» سخن رفته است، در اینجا هم از چگونگی این داوری یاد نگردیده است. سخن درین است که اگر وامی گرفته شد و وام گیرنده یا پسمار منکر آن گردید، باید با «ور ورزیدن» گناه از بی‌گناهی باز شناخته شود.[۱]

---

۱. نگاه کنید به:

The Social Code of the Parsees in Sassanian times or Mādigān-i-Hazār Dādistān, part II, by Ervad T.D.Anklessaria, with an introduction by J.J.Modi, Bombay 1912,

West, Pahlavi Literature im GIRPH. 2, P.116;

The Laws of the Ancient Persians, Thē Mātikān e Hazār Dātastān, translated by S.J.Bulsara, Bombay, 1937, P.114-125

Zum Sasanidischen Recht von Bartholomae, Heidelberg 1918, II S.7-36;

Die Mittelpersische Sprache von J.Tavadia, S.129-131.

آزمایش ایزدی در روایات

روایات، نام وجرها (فتاوی) و داوری‌ها و آیین دینی و سنت‌هاست که زرتشتیان ایران برای پارسیان هند فرستاده‌اند. روایات به زبان فارسی است اما یک فارسی که رنج سفر کشیده، در سرزمین هند آب و رنگ مرز و بوم خود را از دست داده و سست و ناتوان شده است. اما در همین هیئت خسته و فرسوده رازها نهفته است و نمودار داستان‌های اندوهبار چندین سده است.

آنچنان که می‌دانیم پس از چیر شدن عرب به ایران، گروه انبوهی از ستم و بیداد تازیان به ستوه آمده، به چین و هند پناه بردند. آنانی که به چین روی آوردند، پس از چندی در آن مرز و بوم، نام و نشان خود را باخته، نژادشان با نژاد بومیان آنجا درآمیخته، همرنگ مردم آن خاک گردیدند. آنانی که به هند رفتند، چون در آنجا به آیین هندوان، هرگروه از گروه دیگر بازشناخته شده و جدا از همدیگر می‌زیستند و با هم درنمی‌آمیختند، ایرانیان مهاجر هم در آنجا گروهی به شمار آمده جدا از مردم دیگر زیستند، اینانند که امروزه پارسیان خوانده می‌شوند.

مجموعهٔ روایات در چهارصد و هشتاد و چهار سال پیش از این از ایران سرچشمه گرفته است. در آن روزگاران پارسیان هندوستان از آیین نیاکان خود آنچنان که باید آگاه نبودند، در میان آنان هنوز دانشمندان دین آگاه وجود نداشت، اما هنوز گروه انبوهی از پیروان آیین کهن در سراسر ایران زمین می‌زیستند، در میان آنان موبدان و دستورانی بودند که به زبان پهلوی و اوستایی آشنایی داشتند و آیین دینی خود را آنچنان که باید به جای می‌آوردند و به نگهداری میراث مقدس آویزش داشتند. پارسیان هند که سال‌های بلند از میهن خود آواره شده در میان برهمنان و مسلمانان می‌زیستند، ناگزیر رفته رفته از بسیاری از آیین دیرین ایران بی‌بهره ماندند و از پیش‌آمد زشت روزگار دلتنگ بودند و می‌خواستند

مانند همکیشان ایرانی خود بیشتر از آیین مزدیسنا برخوردار باشند. این است، چاره اندیشیدند که آنچه راکشاکش روزگار از لوح خاطرشان فروشسته، دیگرباره به یاد آورند، تا در دیار هند، یکسره نام و نشانشان نابود نگردد و رشتهٔ پیوندشان با دین زرتشتی که برای نگهداری همان به هند پناه آورده بودند، گسسته نشود. به این آرزو هرچند گاه پارسیان هند دربارهٔ برخی از راه و رسم‌های دینی از زرتشتیان ایران پرسش‌هایی می‌کردند و در مسأله‌ای که تردید داشتند و یا در یک دستور دینی که آنچنان که باید نمی‌دانستند پیکی به ایران فرستاده داوری و رأی و فتوای موبدان ایران را درخواست می‌کردند.

پرسش و پاسخ در میان پارسیان هند و زرتشتیان ایران نزدیک به سیصد سال پایا بود. آغاز آن سال ۸۴۷ یزدگردی (= ۱۴۷۸ میلادی = ۸۸۳ هجری قمری) و انجام آن سال ۱۱۴۲ یزدگردی (= ۱۷۷۳ میلادی = ۱۱۸۷ هجری قمری) می‌باشد، یعنی از روزگار سلطان حسین میرزا از شهریاران گورکانی تیموری تا روزگار کریم‌خان زند.

این پرسش‌ها و پاسخ‌ها که به «روایات» نامزد شده، به نام پیکی که آنها را از هند به ایران می‌آورد و پاسخ گرفته برمی‌گشت خوانده شده، چون روایات نریمان هوشنگ، روایات کاوس کامدین، روایات کاوس ماهیار، روایات بهمن اسفندیار و جز اینها، و گاهی هم به نام کسی که آن پرسش‌ها را از هند فرستاده، خوانده شده است. نخستین پیکی که از هند به ایران آمده، نریمان هوشنگ است از شهر بروچ، روایات یا «وجر» و فتوایی که وی با خود به هند آورد، به تاریخ خورشید روز آبان ماه، سال ۸۴۷ یزدگردی است.

نریمان هوشنگ یک سال در یزد ماند و در آنجا از جاماسپ شهریار نامی فارسی آموخت. این روایات را شاپور جاماسپ شهریار بخت‌آفرین نوشته و خطاب شده به بهرامشاه چنگه‌شاه که از سران و بزرگان پارسیان نوساری بود. پارسیان در آن روزگاران در شهرهای گجرات، از ایالات هند چون نوساری و کمبای Cambāy و بروچ Broach و سورت Surat و انکلسر Anklessar می‌زیستند، هنوز بمبئی پایگاه بیشتر پارسیان نبود.

بهرامشاه چنگه‌شاه که از بزرگان نامور پاسیان بود، در نامهٔ زرتشتیان او را انجمنی و نامخسرو خوانده‌اند یعنی انجمن‌آرا و نامبردار. همین کس در سال ۸۸۰ یزدگردی به همکیشان ایرانی خود نامه نوشت و پاسخ آن را نوشروان خسرو و مرزبان اسفندیار به هند آوردند.

زرتشتیان ایران از نخستین پیک هند و به میانجی او از گروه همکیشان خود در آن سرزمین، آگاه شدند و در شگفت ماندند، گویا نمی‌دانستند که در آنجا دین زرتشتی این همه پیروان داشته باشد.

نامه‌ای که از سوی شش هزار زرتشتیان ایران در روز هرمزد (یکم) ماه خرداد سال ۸۸۰ یزدگردی = نهم شوال ۹۱۶ هجری به دستوران و موبان و هیربدان و بزرگان و بهدینان پارسیان نوساری و بروچ و کمبای و سورت و انکلسر به هندوستان فرستاده شده گویاست که زرتشتیان ایران نمی‌دانستند همکیشانی در هندوستان دارند. اینک چند سطری از آن نامه:

«...دیگر بعد از رفع دعوات آن بزرگواران را اعلام آنکه تا ایام عرب گذشته و ایام ترک درآمده، این فقیران را معلوم نبوده که در ممالک هند بهدینان مانده‌اند یا نه. تا قبل از سی و پنج سال از این تاریخ بهشت بهر نریمان هوشنگ متوجه اینجانب شد. مکتوب از اشوروان بهرام شاه و چنگه‌شاه و از جماعت بهدینان و دستوران بدین جانب نوشته بودند. این فقیران جواب آن نوشته به دست نوشیروان خسرو و مرزبان اسفندیار قبل از این از بیست و نه سال که گذشته فرستاده بودیم و هیچ چیزی ارسال هم نفرمودید و این فقیران را معلوم نیست که احوال بهدینان آن ولایت چونست».

این نامه را برخی از دستوران و بزرگان زرتشتیان ایران امضاء کرده‌اند و به جای امضاء گروه فرستندگان نامه نوشته شده: از شرف‌آباد و ترکاباد چهارصد تن، از یزد پانصد تن، از کرمان هفتصد تن، از سیستان دوهزار و هفتصد تن، از خراسان یکهزار و هفتصد تن.[۱]

زرتشتیان پس از آگاه شدن از پارسیان، از آنان خواستند که دو تن از موبدان خود را برای آموختن پهلوی به ایران بفرستند زیرا به این زبان است که نامه‌های دینی نوشته شده و اوستا گزارش یافته است.

برای زرتشتیان آن روزگاران دشوار بود که همه ره و رسم و آیین دیرین خود را با نامه به دستیاری پیکی به هند بفرستند، چه از افتادن نامه به دست بیگانگان (جددینان) و گزند تعصب آنان برکنار نبودند. در یک نامه به پارسیان نوشتند: راه خشکی نزدیک‌تر است، از قندهار به سیستان کوتاه‌ترین راه است و در راه سیستان به یزد، گزندی نیست. پارسیان نیز به نوبهٔ خود در نامه‌ای از زرتشتیان ایران خواستند که چند تن از هیربدان را برای آموزانیدن آیین دینی به هند بفرستند.

زرتشتیان در پاسخ نوشتند که نمی‌توانند کسی را به آنجا بفرستند زیرا کسانی که پهلوی خوب بدانند بیش از چهار پنج تن نیستند و در ایران به آنان نیازمندند و همه به کارهای بزرگ دینی گماشته هستند.

فتاوی یا «وجرها» که از دانشمندان و دستوران ایران به هند فرستاده شده در کمال دقت نوشته شده و چون با دین و آیین پیوستگی داشت، به حکم وجدان چیزی نمی‌نوشتند

---

۱. نگاه کنید به جلد دوم کتاب روایات داراب هرمزدیار، ص ۳۹۱.

که بیرون از سنت دیرین باشد. بسا این احکام از یزد به کرمان و از کرمان به جاهای دیگر زرتشتی‌نشین فرستاده می‌شده که رای دستوران بزرگ ایران در آنها راه داشت و پس از آنکه همه به درستی آنها گواهی می‌دادند، به هند گسیل می‌گشت.

امروزه روایات یکی از سندهای گرانبهایی است که دربارهٔ مزدیسنا به ما رسیده است. بسیاری از آیین دینی سنتی که از روزگاران کهن از پشت به پشت می‌گردیده و در کمال امانت از دهان به دهان می‌رسیده درین مجموعه گردآوری شده است. بسیاری از واژه‌ها در روایات به خط اوستایی یا دین دبیری نوشته شده زیرا بیم آن می‌رفت که این نوشته‌ها به دست کسانی افتد که مایهٔ زحمت شوند. چون یقین داشتند جز از خودشان، ایرانیان دیگر به این خط آشنا نیستند، از این‌رو با این خط راز خود را از مردم متعصب پوشیده می‌داشتند. اینکه بسیاری ازین روایات به خط اوستایی نوشته شده نه به خط پهلوی برای این است که می‌دانستند پارسیان هند به آن آشنا نیستند.

در روایات به همه گونه مسایل دینی و اخلاقی و داستانی و تاریخی برمی‌خوریم، یک رشته از مطالب آن منظوم است، در جزو این منظومه‌ها، اشعاری از زراتشت بهرام پژدوازری (سراینده زراتشت‌نامه که آن را در آبان ماه ۶۴۷ یزدگردی = اوت ۱۲۷۸ میلادی سروده) دیده می‌شود، چون اردای ویرافنامه به نظم؛ حکایت شاهزاده ایران زمین با عمر خطاب؛ گفتار اندرسپاسداری؛ پرسش جاماسپ از زرتشت و جز اینها.

ازین‌گونه مطالب که بگذریم، بسیاری از جاهای این روایات گویای داستان‌های اندوهبار ایران است، در آن روزگاران یک رشته از واژه‌های داتستانی (قضایی Juridique) در آن به جای مانده که بسیار گرانبهاست. این واژه‌ها پشت به پشت از پهلوی روزگار ساسانیان به زرتشتیان روزگار روایات رسیده، همه آنها را در نامهٔ پهلوی «ماتیکان هزار داتستان» که یاد کردیم، می‌توان یافت. باید به یاد داشت در روزگارانی که پیکهای پارسیان به ایران آمد و رفت داشتند، هنوز گروه انبوهی از پیروان آیین کهن در ایران می‌زیستند و سنت‌های دیرین را آن‌چنان که باید نگاهداری می‌کردند. این است، کتاب بزرگی راکه امروزه به نام «روایات» در زیر دست داریم باید از سندهای ارجمند بشماریم، هرچند که به یک فارسی کم و بیش درست به ما رسیده باشد و از تأثیر یک فارسی سنتی که پارسیان آن روزگاران یعنی موبدان آنان می‌دانستند، برکنار نباشد.

روایات با همین نام عربی به ما رسیده، اما دانشمند پارسی مدی Modi گوید «شاید این واژهٔ فارسی روا (روای) باشد که به این هیئت درآمده است».[1] همانند این، نامه‌ای در

---

۱. نگاه کنید به: دیباچهٔ (Introduction) مدی Modi در روایات داراب هرمزدیار صص ۱ـ۲.

پهلوی داریم که شایست و ناشایست خوانده شده و آن را یاد کردیم. در کتاب روایات واژه‌های عربی می‌یابیم که بیرون از قاعده با الف و تاء جمع بسته شده و بسا هم واژه‌های فارسی به غلط به علامت جمع الف و تاء عربی آورده شده، این است که چندان دور نمی‌نماید که وا یا روای، روایات شده باشد.

گذشته ازین روایات فارسی، روایاتی هم به زبان و خط پهلوی داریم و کتابی است که آنچنان که وست برآورد کرده ۲۶۰۰۰ واژه در بردارد و در آن مسائل گوناگون دینی یاد گردیده. هم‌چنین در آن از داستان گرشاسپ یاد شده و گفتاری دارد درباره زناشویی در میان خویشاوندان. روایات پهلوی که به یک پهلوی درست، از روی قاعده گرامری نوشته شده، بی‌شک از نوشته‌های پس از اسلام است. نویسنده آن دانسته نشده کیست و نام کتاب هم در جایی یاد نگردیده است، ناگزیر نام روایات بعدها به آن داده شده است.

کتاب دیگری نیز که به زبان و خط پهلوی است، روایات همیت اشوهیشتان خوانده شده و آن ۲۷۰ پرسش و پاسخ است، در مسائل دینی و روی هم رفته ۲۲۰۰۰ واژه در بردارد.[۱]

روایات فارسی که به دستیاری دستور هرمزدیار فرامرز و پسرش دستور داراب گردآوری شده در دو جلد بزرگ به کوشش هیربد مانکجی درستمجی اون‌والا Unvala با یک دیباچه به زبان انگلیسی از جیوانجی مدی در بمبئی به چاپ رسیده است.[۲]

هیربد بهمنجی نوشروانجی دهابر آن را ده سال پس از آن به انگلیسی گردانیده است.[۳]

از کتاب روایات فارسی بهتر از نوشته‌های دیگر پهلوی و پازند می‌توان دریافت که در پارینه آزمایش ایزدی نزد ایرانیان چگونه بوده، زیرا درین کتاب سوگندنامه‌ای به جای مانده که گویای این آیین دیرین است. آنچنان که گفتیم خود واژهٔ سوگند یک گونه «ور» بوده و بسا هم ازین واژه، خود «ور» یا داوری ایزدی یا آزمایش آسمانی اراده می‌شود، چنان‌که برسم که خود یکی از «ور»هایی بوده که در آن «برسم» به کار می‌رفته، خود

---

۱. نگاه کنید به:

Pahlavi Text Series No.2, The Pahlavi Rivayat accompanying the Dādistān ī Dīnīk, Edited by Ervad B.N: Dhabhar, Bombay 1913. P.1-3;

Rivāyat-ī Hēmīt-ī Ashavahishtan, Vol, I, Pahlavi Text, Edited by Behramgor T.Anklessaria, Bombay 1962;

The Sacred Books of The East, Vol.XVIII, p.415;

Grundriss der iranischen Philologie, P.104 u.105;

Die Mittelpersische Sprache und Literatur von J.Tavadia, Leipzig 1956, S.111-112.

۲. روایات داراب هرمزدیار به اهتمام اون‌والا، بمبئی، ۱۹۲۲.

3. The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz by Ervad B.N.Dhabhar, Bombay 1932.

به جای «ورسرد» به‌کار رفته، برسمک‌ور Barsamak-var در مقابل «ورگرم»: گرمک‌ور Garmak-var یا گرموک ور Garmuk-var.

پیش از اینکه به سوگندنامه بپردازیم، یکی ازین داوری‌های ایزدی را، همانند داوری‌هایی که در نظم و نثر ادبیات ما آمده و از آنها سخن داشتیم، یاد می‌کنیم. در همین کتاب روایات آمده: از روایات کامه بهره ـ چنین گویند جمشید خانه‌ای ساخته بود و هفت چیز در آن نهاده بود، آنگاه که گجسته اسکندر رومی به ایران رسید، آن را نابود کرد. یکی آن بود که چراغی در آن نهاده بود که بی‌روغن همی‌سوخت... ششم روی رودی تختی برافراشته و برآن تندیس مردی مانند داوری برنشانده بود، هرگاه دو تن داوری نزد آن تندیس بردندی آن کس که دروغ گفتی زیر آب شدی و آن کس که راست گفتی، روی آب ماندی.[1] در سوگندنامه از آزمایش آتش سیاوخش و از آزمایش آذرپاد مهراسپندان یاد گردیده، دربارهٔ آذرپاد مهراسپندان گفته شده که او موبدان موبد بود در روزگار شاپور، گویند که او از سوی پدر از تخمهٔ زرتشت سپیتمان و از سوی مادر از خاندان گشتاسپ شاه بود. آذرپاد نزد هفتادهزار مرد سر و تن بشست و نه من روی گداخته بر سینهٔ او ریختند و او را رنجی نرسید.

همچنین در آغاز سوگندنامه آمده: چند گونه سوگند بوده، یکی آنکه از آتش بایستی گذر کردن، دیگر اینکه آهن گرم و سرخ شده برزبان نهادن. روی هم سی و سه گونه سوگند بوده، اکنون برین مختصر کرده‌اند. دیگر اینکه یاد گردیده: اگر موضوع دعوا چیزی باشد که کمتر از چهل و هشت درم نقره ارزش داشته باشد، نباید سوگند خوردن.

برای اینکه کار به سوگند نکشد، باید میانجی بکوشد تا پیشمار و پسمار (مدعی و مدعی‌علیه) با هم بسازند و آشتی کنند و اگر کامیاب نشد، باید سوگندنامه را به آنان داده بخوانند و بیندیشند و از یاد کردن خدا و فرشتگان و پیغمبر و همه پاکان و نیکان بهراسند و بیهوده آنان را برزبان نیاورند.

پس از آنکه سوگندنامه را خواندند، باید یک شب رها کرد تا همپتکاران به خود آیند و به سوگند دادن و سوگند خوردن به آسانی تن درندهند. روز دیگر باز از آنان خواستن که از سوگند چشم بپوشند و به اثر سخت و زشت آن بیندیشند و بدانند که هرآن کس که به دروغ سوگند خورد، از این جهان بیرون نشود تا یک نشان زشت برچهرهٔ او هویدا نگردد و دروغ او را ننمایاند و او را در میان همه رسوا و سرافکنده نسازد. بسا کسان درین گیتی به دروغ

---

۱. نگاه کنید به روایات، جلد دوم چاپ بمبئی، ۱۹۲۲، ص ۷۱.

سوگند خوردند و به همین نشان زشت دچار آمدند و شرمسار از جهان درگذشتند و یا کسان و فرزندان خاندان آنان به سزای سخت دچار شدند.

اگر هیچ‌یک از کوشش‌های میانجی و یا داور سودی نبخشید و همپتکاران به سوگند ناگزیر شدند آنگاه داور گوید: من از این گناه برکنارم، شما ای کسانی که سوگند می‌دهید و سوگند می‌خورید، گناه این کار به‌گردن خود شماست.

پس آنگاه سوگند خورنده تن خویش شسته، جامه پاک به تن کرده، پنام آویخته[۱] در برابر آتشدان که در آن عود و کندر می‌سوزد، پیش دادوران زانو به زمین زند.

موبد «یثااهو...» گویان، شیاری به‌گرد او می‌کشد، در خوانچه‌ای یا در یک سینی مسین یک جام آب و پهلوی آن یک نان (درون) باید نهاد.[۲]

آیین سوگند که در آتشکده برگزار می‌گردد، مانند یک آیین دینی به جای آورده می‌شود. کارد برسم چین، برسمدان (یا ماهروی)[۳] و هاون در آیین سوگند نیز به‌کار آید.[۴] پس از آنکه پسمار سوگندنامه را خواند باید از جامی که روی خوانچه نهاده شده و در آن اندکی آب آمیخته به‌گوگرد است و از جامی که در آن اندکی آب آمیخته به سودهٔ زر است (زراب) به آیین دیرین بنوشد و از آن نان (درون) که بر خوان نهاده بخورد.[۵]

اینک سوگندنامه: پس از کستی نو کردن[۶] و خواندن خورشید نیایش گوید:[۷]

من که فلان پسر فلان هستم سوگند می‌خورم پیش دادار اورمزد رایومند و خرهمند، پیش بهمن امشاسپند، پیش اردیبهشت امشاسپند که نزد من افروخته است،[۸] پیش شهریور

---

۱. پنام، پرده کوچکی که روی بینی و دهان اندازند. نگاه کنید به یشت‌ها، جلد یکم.

۲. دربارهٔ نان مقدس در ون که در اوستا draona خوانده شده نگاه کنید به خرده اوستا و به جلد یکم یشت‌ها و به جلد یکم یسنا.

۳. دربارهٔ برسم و برسمچین (کارد برسم چین) و برسمدان که ماهروی هم خوانده شده نگاه کنید به جلد یکم یشت‌ها.

۴. هاون که در اوستا hāvana خوانده شده، یکی از ابزارهای مقدس پرستشگاه است برای فشردن گیاه هوم. نگاه کنید به جلد یکم یشت‌ها.

۵. دیگر از چیزهایی که در خوانچه نهاده شده، آنچنان که در روایات آمده، برسینه و نرمینه است؛ باید هردو گیاهی باشد. نرمینه را در چند کتاب ادویه مفرده که در زیر دست دارم نیافتم، شاید برسینه همان برسیان دارو باشد؟

در اسماءالعقار آمده: عصاالراعی و اسمه بالفارسیه برسیان دارو

در مخزن‌الادویه آمده: برسیان دارو عصی‌الراعی است. در تحفهٔ حکیم مؤمن گیاه عصاالراعی را یاد کرده اما فارسی آن را نیاورده است.

۶. کستی یا کشتی، در پهلوی کستیک، بندی است که زرتشتیان برمیان بندند. نگاه کنید به خرده اوستا.

۷. برای خورشید نیایش نگاه کنید به خرده اوستا.

۸. اردیبهشت که یکی از مهین فرشتگان است در جهان خاکی به‌نگهبانی آتش گماشته است و بسا از آن خود ←

امشاسپند که در پیش من نهاده شده است،[۱] پیش اسپندارمذ امشاسپند که من براو ایستاده‌ام،[۲] پیش خورداد امشاسپند که در پیش من نهاده است،[۳] پیش امرداد امشاسپند که در پیش من است.[۴] سوگند می‌خورم به روان و فروهر زرتشت اسپتمان و به روان آذرپاد مهراسپندان[۵] و به روان و فروهر همه اشوان (پاکان) که هستند و بودند، که من هیچ چیز از تو فلان پسر فلان ندارم، نه چیزی زرین نه سیمین، نه آهنین و نه جامه و نه هرچیز دیگر که دادار اورمزد بیافرید، من از آن چیز آگاه نیستم و ندانم نزد کیست و کجا نهاده شده است. هرآنکه به دروغ سوگند خورد از تن و روان خویش بیزار است و از روان پدر و مادر و زن و فرزند و نیاکان خویش بیزار است.

اگر به دروغ سوگند خورم از روان زرتشت اسپیتمان بیزار باشم و او نیز از من بیزار باشد، از گاه و گوشن (تخت و فرمان) اورمزد بیزار باشم. از اوستا و زند بیزار باشم، از فرهٔ دین نیک مزدیسنا و از فرهٔ آذرخره (آذرفرنبغ) و آذرگشسپ و آذر برزین مهر[۶] و دیگر آتش‌ها بیزار باشم و اینان نیز از من بیزار باشند. اگر این سوگند به دروغ یاد کنم، هرگناه که اژدهاک جادوگر کرده، از روزی که هشت ساله بوده تا آنگاه که او را در بند کردند، که هزار سال داشت،[۷] من به چینودپل[۸] پادفراه آن بکشم. اگر سوگند به دروغ خورم، هرگناه که

←

آتش اراده می‌شود. درینجا آتشدان مقصود است که در هنگام سوگند یاد کردن روبروی سوگند خورنده برافروخته است. نگاه کنید به یشت‌ها، جلد یکم.

۱. امشاسپند شهریور در جهان خاکی پاسبان فلزات است، درینجا خوانچه فلزی یاسینی مسین که یاد کردیم مراد است. نگاه کنید به جلد یکم یشت‌ها.

۲. سپندارمذ، امشاسپندی است که نگهدار زمین است، بسا از آن خود زمین اراده می‌شود. نگاه شود به جلد یکم یشت‌ها.

۳. خرداد (خورداد) پرستار آب است، درین‌جا جام آبی که در خوانچه نهاده شده مراد است.

۴. امرداد پرستار گیاهان است. در اینجا نان (درون) که از دانهٔ رستنی (گندم) است مراد است. نگاه کنید به جلد یکم یشت‌ها.

۵. آذرپاد مهراسپندان که از پاکان و بزرگان دین زرتشتی است، موبدان موبد ایران بوده در روزگار شاپور دوم ساسانی. نگاه کنید به خرده اوستا.

۶. درباره سه آتشکدهٔ بزرگ: آذرخره (= آذرفرنبغ) و آذرگشنسپ و آذر برزین مهر که از زیارتگاهان ایرانیان بوده و هریک پشت و پناه یکی از گروه سه‌گانه ایرانیان به شمار می‌رفت، نگاه کنید به یسنا، بخش دوم. در روایات در سخن از سوگند، در بخشی که سوگندنامه بزرگ خوانده شده این سه آتشکده بزرگ که نگهبان موبدان و هیربدان (و دبیران) و برزیگران و رزمآوران دانسته شده چنین یاد گردیده: «آذر خرداد که نگهدار دانش است، داند که راست گویم، آذر برزین مهر که نگهدار کشاورز است داند که راست گویم، آذرگشسپ که نگهدار سپاه ایران است، داند که راست گویم» از روایات جلد یکم.

۷. دربارهٔ اژدهاک (ضحاک) نگاه کنید به جلد یکم یشت‌ها.

۸. درباره پل چینود (= چینوت) یا صراط = Strata لاتینی نگاه کنید به گات‌ها (دومین گزارش نگارنده).

افراسیاب جادوگر کرده، از آنگاه که پانزده ساله بوده تا آنگاه که او را بکشتند،[۱] من پادفراه آن بکشم. اگر سوگند به دروغ خورم هر کرفه[۲] که من کرده‌ام به تو فلان پسر فلان رسد و هر گناه که تو فلان پسر فلان کردی، به چینودپل من پادفراه آن بکشم. مهر و سروش و رشن[۳] دانند که من راست گویم، راستی مینوی داند که من راست گویم، امشاسپندان دانند که من راست گویم، روانم داند که راست گویم، دل و زبانم یکی است، آنچه در دل دارم به زبـان آورم، هیچگونه فریب درین سوگند به‌کار نیارم و به ایزد که چنین است. اشم وهو وهیشتم...[۴]

---

۱. دربارهٔ افراسیاب تورانی نگاه کنید به جلد یکم یشت‌ها.

۲. کرفه در پهلوی کرپک = ثواب.

۳. از ایزدان مزدیسنا هستند، نگاه کنید به یشت‌ها، جلد ۲.

۴. راستی بهترین نیکی است [و هم مایهٔ] پیروزی است، پیروزی کسی راست که راست و خواستار بهترین راستی است. نگاه کنید به جلد یکم یسنا.

دربارهٔ آزمایش ایزدی گذشته از کتاب‌هایی که هریک را به‌جای خود یـاد کـرده‌ام از کـتاب‌های زیـر نـیز برخوردار بوده‌ام:

Black's Law Dictionary Fourth Edition, ST.Paul Minnes 1951, P.1446;

Zoroastrian Civilisation by N.Dhalla, NewYork 1922, P.105-110;

Jackson Memorial Volume, Bombay 1954, P.187;

Dinshah Irani Memorial Volume 1948, P.5-19.

برای سوگندنامه، متن روایات چاپ بمبئی با یک نسخه خطی ملکی نگارنده که در روز رام و ماه مهر ۱۰۴۹ یزدگردی انجام یافته، مقابله گردیده است.

واژه‌های اوستایی

فارسی باستان

پهلوی

سانسکریت

فارسی و عربی

واژه‌های زبان دیگر

فهرست نام کسان و ایزدان و قوم‌ها

نام جای‌ها

نامه‌ها

خرده اوستا

تفسیر و تألیف: پورداود

کتاب‌هایی که استفاده شده است

کتب اوستا و پهلوی و پازند و کتب تفاسیر آنها، کتب فارسی و عربی؛ فرهنگ‌های اوستا و پهلوی و فارسی و عربی

1 اوستا به اهتمام اشپیگل:

Avesta: Die Heiligen Schriften der Parsen. im Grundtexte sammt der Huzvâresch Übersetzung herausgegeben von Friedrich Spiegel II Bände; Wien 1853-1858.

به شمارهٔ ۵ و ۶ و ۱۱۳ و ۱۲۰ و ۱۲۱ این فهرست نگاه کنید.

2 اوستا به اهتمام وسترگارد:

Zendavesta or The Religious Books of the Zoroastrians, edited by N. L. Westergaard, Vol. I. Copenhagen 1852-54.

3 اوستا به اهتمام گلدنر:

Avesta. Die Heiligen Bücher der Parsen herausgegeben von Karl F. Geldner; Stuttgart 1886-1895.

به شمارهٔ ۸۸ و ۸۹ این فهرست نگاه کنید.

4 وندیداد با تفسیر پهلوی (زند) به اهتمام هوشنگ جاماسپ:

Vendidâd. Avesta text with Pahlavi translation and commentary. Vol. I-The Texts, Vol. II-Glossarial Index, edited by Dastoor Hoshang Jamasp; Bombay 1907.

5
تفسیر اوستای اشپیگل:

Avesta. Die Heiligen Schriften der Parsen. Aus dem Grundtexte übersetzt, mit steter Rücksicht auf die Tradition von F. Spiegel: III Bände; Leipzig 1852-1863.

6
Commentar über das Avesta von F. Spiegel: II Bände; Wien 1864-1868.

به شمارهٔ ۱ و ۱۱۳ و ۱۲۰ و ۱۲۱ این فهرست نگاه کنید.

7
تفسیر اوستای دُ هارله:

Avesta, Livre sacré du Zoroastrisme, traduit du texte Zend par C. de Harlez; Paris 1881.

به شمارهٔ ۱۳ و ۹۱ نگاه کنید.

8
تفسیر اوستای دارمستتر:

Le Zend-Avesta, Traduction nouvelle avec commentaire historique et philologique par James Darmesteter; III volumes; Paris 1892-1893.

به شمارهٔ ۸۴ و ۸۵ این فهرست نگاه کنید.

9
تفسیر اوستای وُلف:

Avesta. Die Heiligen Bücher der Parsen übersetzt auf der Grundlage von Chr. Bartholomae's Altiranischem Wörterbuch von Fritz Wolff; Strassburg 1910.

10
تفسیر یشتهای لومل:

Die Yäšt's des Avesta übersetzt und eingleitet von Hermann Lommel; Göttingen 1927.

11
فرهنگ لغات اوستای یوستی:

Handbuch der Zendsprache von Ferdinand Justi; Leipzig 1884.

به شمارهٔ ۲۹ و ۱۰۲ و ۱۰۳ این فهرست نگاه کنید.

12
فرهنگ لغات اوستای کیگر:

Handbuch der Awestasprache von Wilhelm Geiger; Erlangen 1879.

به شمارهٔ ۱۸ و ۴۴ و ۸۷ این فهرست نگاه کنید.

13
فرهنگ لغات اوستای دُ هارله:

Manuel de la Langue de l'Avesta par de Harlez; Paris 1882.

14 فرهنگ لغات اوستای کاوسجی ادلجی کانگا:

Complete Dictionary of the Avesta's Language by Kavasji Edalji Kanga; Bombay 1900.

15 فرهنگ لغات ایران قدیم (فُرس و اوستا) تألیف بارتولومه:

Altiranisches Wörterbuch von Christian Bartholomae; Strassburg 1904.

16 و باز از همین مؤلف:

Zum Altiranischen Wörterbuch Nacharbeiten und Vorarbeiten; Strassburg 1906.

به شمارهٔ ۱۹ و ۷۵ و ۷۶ این فهرست نگاه کنید.

17 نیرنگستان ترجمهٔ سهراب جمشید جی بلسارا:

Aêrpatastân and Nirangastân translated by Sohrab Jamshedjee Bulsara; Bombay 1915.

18 اَئوگِمدئچا ترجمهٔ کیگر:

Aogemadaêcâ, ein Parsentractat in Pâzend, Altbaktrisch und Sanskrit, herausgegeben, übersetzt von W. Geiger; Erlangen 1878.

به شمارهٔ ۱۲ و ۴۴ و ۸۷ این فهرست نگاه کنید

19 وِچرکرتِ دینیک:

Arica XIII, zwei Stücke aus Vicarkart i Denik; Arica XIV, die avestischen Texte des Vicarkart i Denik von Chr, Bartholomae in Indogermanische Forschungen, herausgegeben von K. Brugmann und W. Streitberg, XI Band und XII Band; Strassburg 1900, 1901.

20 زندِ خرده اوستا (تفسیر پهلوی خرده اوستا):

Zand i Khurtak Avistak edited by Ervad Bamanji Nasarvanji Dhabhar; Bombay 1927.

21 متون پازند:

Pâzend Texts collected and collated by Edalji Kersâspji Antiâ; Bombay 1909.

به شمارهٔ ۴۷ این فهرست نگاه کنید

22 گنج شایگان، اندرز آذرپاد مهراسپند، ماتیگان شترنگ (شطرنج)، اندرز خسرو کواتان (قبادان):

Ganjesháyagán, Andarze Áterpát Máráspandán, Mádigáne Chatrang and Andarze Khusroe Kavátán by Peshutan Dastur Behramji Sanjana; Bombay 1885.

23 پندنامکِ ورزگ‌مهر (پندنامهٔ بزرجمهر):

Notes sur quelques petits textes Pehlevis par West dans Le Muséon VI; Louvain 1887.

به شمارهٔ ۱۲۷ این فهرست نگاه کنید.

24 اندرز آذرپاد مهراسپندان ترجمهٔ دُهارله:

Le Livre des Conseils d'Aterpât-i Mansarspendân par de Harlez dans Le Muséon VI; Louvain 1887.

25 اندرز آذرپاد مهراسپندان ترجمهٔ مولر:

Sitzungsberichte der Kais. Akademie der Wissenschaften in Wien, Band CXXXVI. VIII Beiträge zur Textkritik und Erklärung des Andarz i Aturpat i Mahraspandan. Mit einer Deutschen übersetzung dieses Tracts von Friedrich Müller; Wien 1897.

26 دینکرد، متن پهلوی و ترجمهٔ سنجانا:

Dînkard, the original Pahlavi text with its transliteration in Zend characters-and in Roman characters-translated into English and Gujarati by Peshotan Dastur Behramji Sanjana and Darab Dastur Peshotan Sanjana; XVIII volumes; Bombay 1874-1926.*

27 ترجمهٔ کتاب هشتم و نهم دینکرد به توسط وِست:

Sacred Books of the East, by E. West, edited by Max Müller, Vol. XXXVII; Oxford 1892.

28 ترجمهٔ کتاب پنجم و هفتم دینکرد به توسط وست:

SBE; Vol. XLVII, by West; Oxford 1897.

29 بندهش و متن پهلوی با ترجمهٔ یوستی:

* شمس‌العلماء دستور دکتر داراب پشوتن سنجانا دستور بزرگ بمبئی در سن هفتادوچهار سالگی در ۵ اوت ۱۹۳۱ مطابق ۱۳ ماه امرداد ۱۳۱۰ در بمبئی به رحمت ایزدی پیوست.

Bundehesh; Herausgegeben, transcribirt, übersetzt und mit Glossar versehen von Ferdinand Justi; Leipzig 1868.

به شمارهٔ ۱۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ این فهرست نگاه کنید.

بندهش ترجمهٔ وست:

Sacred Books of the East, Vol. V, by West; Oxford 1880.

30 زاد سپرم ترجمهٔ وست:

Ibid. pp. 153-187and SBE; Vol. XLVII, pp. 131-170

31 دادستان دینیک ترجمهٔ وِست:

SBE; Vol. XVIII, by West; Oxford 1882.

32 شکند گمانیک وِجار، متن پازند و سانسکریت به اهتمام آسانا و وِست:

Shikand Gûmânîk Vijâr, the Pâzand-Sanskrit text edited by Hôshang Dastûr Jâmâsp J. Asânâ and E. W. West; Bombay 1887.

33 شکند گمانیک وِجار ترجمهٔ وِست: SBE; Vol. XXIV, by West; Oxford 1885

34 شایست لاشایست (شایست ناشایست) ترجمهٔ وِست: SBE; Vol. V.

35 زند بهمن یشت: Ibid. pp. 191-235.

36 زند بهمن یشت، متن با ترجمهٔ بهرام گور انکلساریا:

Zand-î Vohûman Yasn and two Pahlavi Fragments by Behramgore Tahmuras Anklesaria; Bombay 1919.

37 ارداویرافنامه، متن پهلوی و منظومهٔ فارسی آن به توسط زرتشت بهرام با ترجمهٔ دستور جاماسپ آسا:

Arda Viraf Nameh, The original Pahlavi Text, with an introduction, notes, Gujarati translation and Persian version of Zaratosht Behram in verse by Dastur Kaikhusru Dastur Jamaspji Jamasp Asa; Bombay 1902.

38 ارداویرافنامه و ماتیگانِ یوشتِ فریان و هادُخت نسک، متن پهلوی و اوستا با ترجمهٔ هوشنگ وهوگ:

Arda Viraf, with Gosht-i Fryano, and Hadokht-Nask. The original Pahlavi and Avesta texts prepared and translated by Dastur Hoshangji Jamaspji Asa and Martin Haug; Bombay, London 1872.

39 ارداویرافنامه ترجمهٔ بارتلمی:

Artâ Vîrâf-Nâmak, Traduction par M. A. Barthélemy; Paris 1887.

40 مینوخرد، متن پازند و سانسکریت به خط لاتین با ترجمهٔ وست:

Mainyo-i Khard. The Pazand and Sanskrit texts (in Roman characters) as arranged by Neriosengh Dhaval, translated by West; Stuttgart, London 1871.

41 مینوخرد، متن پهلوی و پازند و سانسکریت به اهتمام هیربد تهمورث دینشاه انکلساریا:

Dânâk-u Mainyô-i Khard. Pahlavi, Pâzand and Sanskrit texts edited by Ervad Tehmuras Dinshaw Anklesaria; Bombay 1913.

42 مینوخرد ترجمهٔ وِست:

Sacred Books of the East, Vol. XXIV, by West; Oxford 1885.

43 نامه‌های منوچهر متن پهلوی به اهتمام دهابر:

Nâmakihâ-î Mânûshchîhr, edited by Ervad Bamanji Nasarvanji Dhabhar; Bombay 1912.

ترجمهٔ نامه‌های منوچهر به‌توسط وِست:

SBE; Vol. XVIII, by West; Oxford 1882.

44 یادگار زریران ترجمهٔ گیگر:

Yatkar-i Zariran und sein Verhältnis zum Šah-nâme von Wilh. Geiger, 1890.

45 کارنامهٔ اردشیر پاپکان ترجمهٔ نولدکه:

Artachšîr-i Pâpakân aus dem Pehlevi übersetzt von Theodor Nöldeke; Göttingen 1879.*

به شمارهٔ ۱۱۴ این فهرست نگاه کنید.

46 کارنامهٔ اردشیر پاپکان، متن پهلوی با ترجمهٔ دستور داراب پشوتن سنجانا:

Kârnâmê î Artakhshîr î Pâpakân, The original Pahlavi text edited with a transliteration in Roman characters, translations into English and Gujarati by Darab Dastur Peshotan Sanjana; Bombay 1896.

* پروفسور نولدکه Nöldeke در سن نود و پنج سالگی در ۲۹ دسامبر ۱۹۳۰ مطابق ۸ دی‌ماه ۱۳۰۹ در کارلس‌روهه Karlsruhe از بلاد آلمان درگذشت، راجع‌به این مستشرق که بنابه قرار خودش به‌خصوص از ایرانیان خوشش نمی‌آمده به جلد دوم یشت‌ها، تفسیر نگارنده مراجعه کنید.

47 کارنامهٔ اردشیر پاپکان متن پهلوی با ترجمهٔ آنتیا:

Kârnâmak-i Artakhshîr Pâpakân. The Original Pahlavi text, with tranliteration in Avesta characters, translations into English and Gujarati and Selections from the Shâhnâmeh, by Edalji Kersâspji Antiâ; Bombay 1900.

به شمارهٔ ۲۱ این فهرست نگاه کنید:

48 هوسرو کواتان ورتک (خسرو انوشیروان پسر قباد و غلامش) متن پهلوی با ترجمهٔ جمشید جی مانگجی اون والا:

The Pahlavi text "King Husrav and his Boy" published with its transcription, translation and copious notes by Jamshedji Maneckji Unvala; Paris.

49 روایات داراب هرمزدیار در دو جلد به اهتمام هیربد مانگجی رستم جی اون والا Unvâlâ چاپ بمبئی ۱۹۲۲ میلادی.

50 مجموعه‌ای از روایات در دو جلد، نسخهٔ خطی

51 صد در نثر و صد در بندهش به اهتمام هیربد بهمن جی نوشیروانجی Dhabhar دهابر چاپ بمبئی ۱۹۰۹

52 علمای اسلام به اهتمام مول چاپ پاریس ۱۸۲۹:

Fragmens relatifs à la religion de Zoroastre par Jules Mohl; Paris 1829.

53 زراتشت‌نامه، منظومهٔ زرتشت بهرام‌بن پژدو:

Le Livre de Zoroastre de Zartusht-i Bahrâm ben Pajdû, publié et traduit par Frédéric Rosenberg; St. Petersburg 1904.

54 فرضیات‌نامه و خلاصهٔ دین منظومهٔ داراب پالن به اهتمام مُدی:

The Persian Farziât-Nâmeh and Kholâseh-i Dîn of Dastur Darab Pahlan, text and version with notes by Jivanji Jamshedji Modi; Bombay 1924.

55 فرهنگ لغات پهلوی و پازند:

An Old Pahlavi-Pazand Glossary, edited by Destur Hoshangji Jamaspji Asa and Martin Haug; Bombay, London 1870.

56 فرهنگ پهلوی أُوئیم:

Frahang i Oim in Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes, XIV Band 1900 und XV Band 1901, von Hans Reichelt.

57 فرهنگ پهلوی:

Frahang i Pahlavik von Heinrich Junker; Heidelberg 1912.

58 Hilfsbuch des Pehlevi von H. S. Nyberg Uppsala 1828.

59 تاریخ سنی ملوک‌الارض والانبیاء تألیف حمزهٔ اصفهانی چاپ برلین ۱۳۴۰ هجری

60 آثارالباقیه عن‌القرون الخالیه تألیف ابوریحان بیرونی به اهتمام زاخائو Sachau چاپ لیپزیک ۱۹۲۳*

61 معجم‌البلدان یاقوت:

Dictionnaire geographique, historique et littéraire de la Perse, extrait du Módjem el-Bouldan de Yaqout, par Barbier de Meynard; Paris MDCCCLXI.

62 تورات ترجمهٔ مارتن لوتر: Martin Luther

63 شاهنامه به‌اهتمام آموزنده، عکسی از روی خط اولیاء سمیع شیرازی، چاپ پونه ۱۳۱۹

64 ابن خلکان، چاپ طهران، ۱۲۸۴.

65 بحرالجواهر، تألیف محمدبن یوسف الطیب الهروی، ۱۲۸۸.

66 تحفة‌المؤمنین، تألیف حکیم مؤمن، طبع سنهٔ ۱۲۹۰.

67 لغات فارسی و عربی: مقدمة‌الادب تألیف زمخشری به اهتمام وتزاشتن Wetzstein چاپ لیپزیک ۱۸۴۳ میلادی؛ منتهی‌الارب فی لغات‌العرب چاپ هند ۱۸۴۱؛ تاج‌العروس؛ لسان العرب؛ لغت فرس اسدی به اهتمام هورن Horn چاپ برلین ۱۸۹۷؛ فرهنگ جهانگیری؛ فرهنگ رشیدی؛ فرهنگ سروری؛ برهان جامع؛ برهان قاطع؛ فرهنگ انجمن آرا و غیره.

هشت کتاب فارسی و عربی ذیل راکه نگارنده خود در زیر دست نداشتم به استاد بزرگوار و دوست دانشمندم حضرت میرزا محمدخان‌بن عبدالوهاب قزوینی متوسّل شده از نگارنده رفع احتیاج فرمودند سپاس بیکران تقدیمشان می‌کنم

68 کتاب التنبیه والاشراف، تألیف مسعودی، به اهتمام دخویه de Goeje، چاپ لیدن، ۱۸۹۴

69 مروج‌الذهب، تألیف مسعودی، به اهتمام باربیه دُمینارد Parbier de Meynard جلد دوم

---

* ادوارد زاخائو Eduard Sachau زنده‌کنندهٔ کتب ابوریحان بیرونی در سن هشتادوشش سالگی در ۱۹ سپتامبر ۱۹۳۰ مطابق ۲۸ شهریورماه ۱۳۰۹ در برلین به رحمت ایزدی پیوست.

70 کتاب‌الملل والنحل، محمدبن عبدالکریم الشهرستانی، طبع لندن، ۱۸۴۶.

71 احسن‌التقاسیم فی معرفته‌الاقالیم، محمدبن احمدبن ابی‌بکر المقدسی.

عجایب‌المخلوقات قزوینی، به اهتمام وُستنفلد Wüstenfeld چاپ گوتینگن Göttingen، ۱۸۴۹.

72 مفردات ابن‌البیطار:

Traduction; L. Leclerc, première partie; Paris 1877.

73 مجمل‌التواریخ، نسخهٔ خطی منحصر به فرد کتابخانهٔ ملی پاریس.

74 غُرر اخبار ملوک‌الفرس و سیرهم، تألیف ابومنصور عبدالملک‌بن محمدبن اسمعیل الثعالبی، به اهتمام زوتنبرگ Zotenberg، چاپ پاریس، ۱۹۰۰.

کتب مختلف دانشمندان و مستشرقین آلمان و انگلستان و فرانسه و پارسیان هند

75 Bartholomae, Christian: Arische Forschungen, I Heft; Halle 1882; II Heft, Halle 1886; III Heft, Halle 1887.

76 Bartholomae, Die Gatha's und Heiligen Gebeten des Altiranischen Volkes; Halle 1879. به شمارهٔ ۱۵ و ۱۶ و ۱۹ این فهرست نیز نگاه کنید:

77 Baunack, Johannes und Baunack, Theodor: Studien auf dem Gebiete des Griechischen und der Arischen Sprachen, Band I, Teil II; Leipzig 1888.

78 Brehms Tierleben, Säugetiere, III Band, Dritte Ausgabe; Leipzig und Wien 1900.

79 Casartelli, L. C: La Philosophie religieuse du Mazdéisme sous les Sassanides; Paris 1884.

80 Christensen, Arthur: L'Empire des Sassanides; Kobenhavn 1907.

81 Clemen, Carl: Die Griechischen und Lateinischen Nachrichten über die Persische Religion; Giessen; 1920.

82 Dhalla, Maneckji Nusservanji: The Nyaishes or Zoroastrian Litanies; New York 1908.

83 Dhalla, Zoroastrian Civilization; New York 1922.

84 Darmesteter, James: Ormazd et Ahriman; Paris 1877.

85 Darmesteter, Etudes Iraniennes, Tome Second; Paris 1883.

به شمارهٔ ۸ این فهرست نگاه کنید.

86 Dastur Hoshang Memorial Volume: being Papers on Iranian Subjects, written by various scholars; Bombay 1918.

87 Geiger, Wilhelm: Ostiranische Kultur; Erlangen 1882.

به شمارهٔ ۱۲ و ۱۸ و ۴۴ نگاه کنید.

88 Geldner, Karl: Studien zum Avesta; Strassburg 1882.

89 Geldner, Karl: Awestalitteratur im Grundriss der iranischen Philologie, herausgegeben von Wilh. Geiger und Ernst Kuhn, II Band; Strassburg 1896-1904.

به شمارهٔ ۳ این فهرست نگاه کنید.

90 Govindacharya, A. Svâmin: Mazdâism in the light of Vishnuism; Mysore 1913.

91 Harlez, C. de: Calendrier Avestique et le Pays originaire de l'Avesta; Louvain 1882.

به شمارهٔ ۷ و ۱۳ نگاه کنید

92 Haug, Martin: Ueber den gegenwärtigen Stand der Zendphilologie; Stuttgart 1868.

93 Haug, Martin: Ahuna-Vairya-Formel, das heiligste Gebete der Zoroastrier mit dem alten Zend-Commentar (Yasna 19): München 1872.

94 Haug, Martin: Essays on the Sacred Language, Writings and Religion of the Parsis, second edition, edited by West; London 1878.

به شمارهٔ ۳۸ نگاه کنید.

95 Hehn, Victor: Kulturpflanzen und Haustiere, achte Auflage; Berlin 1911.

96 Hertel, Johannes: Beiträge zur Metrik des Avesta und Rgvedas; Leipzig 1927.

97 Horn, Paul: Grundriss der Neupersischen Etymologie; Strassburg 1893.

98 Hübschmann, H.: Persische Studien; Strassburg 1895.

99 Herodotus: übersetzt von Friedrich Lange; Leipzig 1885.

100 Jackson, A. V. Williams: Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran; New York 1901.

101 Jackson, Iranische Religion im Grundriss der iranischen Philologie, II Band; Strassburg 1896-1904.

102 Justi, Ferdinand: Geschichte des Alten Persiens; Berlin 1879.

103 Justi, Iranisches Namenbuch; Marburg 1895.

به شمارهٔ ۱۱ و ۲۹ این فهرست نگاه کنید.

104 Langlois, Victor: Collection des Historiens anciens et moderns de l'Armenie; Paris MDCCCLXIX.

105 Littmann, Enno: Morgenländische Wörter im Deutschen; Berlin 1920.

106 Marquart, Josef: Untersuchungen zur Geschichte von Eran. Heft II; Leipzig 1905.

107 Marquart, Josef: Eranšahr; Berlin 1901.

108 Modi, Jivanji Jamshedji: The Funeral Ceremonies of the Parsees, third edition; Bombay 1923.

109 Modi, Jivanji Jamshedji: The Naôjote Ceremony of the Parsees, second edition; Bombay 1914.

110 Modi, Jivanji Jamshedji: Religious Ceremonies and Customs of the Parsees; Bombay 1922.

111 Modi, Jivanji Jamshedji: Asiatic Papers, Part IV; Bombay 1929.

112 Modi Memorial Volume; Papers on Indo-Iranian and other subjects, written by several scholars; Bombay 1930.

113 Neriosengh's Sanskrit-Uebersetzung des Yacan, herausgegeben und erlaeutert von F. Spiegel; Leipzig 1861.

به شمارهٔ ۱ و ۵ و ۶ و ۱۲۰ و ۱۲۱ این فهرست نگاه کنید.

114 Nöldeke, Theodor: Aufsätze zur Persischen Geschichte: Leipzig 1887.

به شمارهٔ ۴۵ این فهرست نگاه کنید.

115 Pavry, Jal Dastur C.: The Zoroastrian Doctrine of a Future Life; New York 1926.

116 Reichelt, Hans: Avestisches Elementarbuch; Heidelberg 1909.

117 Reichelt, Hans: Avesta Reader, text, notes, glossary and index; Strassburg 1911.

118 Scheftelowitz, J.: Die Altpersische Religion und des Judentum; Giessen 1920.

119 Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume: Papers on Iranîan subjects. written by various scholars; Bombay, 1914.

120 Spiegel, Friedrich: Eranische Atlerthumskunde, III Bände; Leipzig 1871-1878.

121 Spiegel, Friedrich: Die Traditionelle Literatur der Parsen; Wien 1860.
به شمارهٔ ۱ و ۵ و ۶ و ۱۱۳ این فهرست نگاه کنید.

122 Sitzungsberichte der Königliche Preussischen Akademie der Wissenschaften; Berlin 1904.

123 Söderblom, Nathan: La vie Future d'après le Mazdéisme; Paris 1901.*

124 Taraporewala, Irach Jehangir Sorabji: Selections from Avesta and Old Persian; Calcutta 1922.

125 Taraporewala, Irach Jehangir Sorabji: The Religion of Zarathushtra; Madras 1926.

126 Weissbach, F. H.: Die Keilinschriften der Achän eniden; Leipzig 1911.

127 West, E. W.: Pahlavi Literature, im Grundriss der iranischen Philologie, II Band.. به شمارهٔ ۲۳ و ۲۷–۳۵ و ۴۰ و ۴۲ این فهرست نگاه کنید.

128 Wurm, Paul: Handbuch der Religionsgeschichte; Calw und Stuttgart 1908.

129 Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft, Band I, Heft I; Leipzig 1922.

* ناتان زودِربلوم Nathan Söderblom دانشمند معروف و مطران بزرگ سوئدی در سن شصت و پنج سالگی در ۱۳ ژوئیه ۱۹۳۱ مطابق ۲۱ تیرماه ۱۳۱۰ در اوپسالا Upsala سوئد به رحمت ایزدی پیوست.

دیباچه

به نام ایزد بخشندهٔ بخشایشگر مهربان

دقیقی چار خصلت برگزید است زگیتی از همه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ و نالهٔ چنگ می چون زنگ و کیش زرتهُشتی [1]

ستایش به جای آورم برای دادار اهورامزدای رایومند و فرهمند و بزرگ‌ترین و بهترین و زیباترین و استوارترین و خردمندترین و آراسته‌ترین و پاک و نیک‌منش و بسیار پناه‌دهنده، آن خرد مقدسی که ما را بیافرید و پیکر هستی بخشید و بپرورانید [2].

چو خواهی که باشد تو را دین درست به هستی دادار بگرو نخست
ز بنده نخواهد به جز راستی پسندش نیاید ره کاستی [3]

درود فرستیم به فروهر زرتشت سپنتمان پاک، نخستین کسی که نیک اندیشید و از نیکی سخن گفت و نیکی به جای آورد [4]، کسی که سرور جسمانی و بزرگ روحانی و نخستین آموزگار دینی سراسر جهان است، کسی که نیکخواه‌ترین و بهترین شهریار و رایومندترین و فرهمندترین جهانیان است، کسی که در میان موجودات به ستایش برازنده‌ترین و به نیایش شایسته‌ترین است [5].

خجسته‌پی و نام او زردُهشت که اهریمن بدکُنش را بکشت [6]

---

۱. دقیقی
۲. یسنا ۱ فقرهٔ ۱
۳. زراتشت بهرام پژدو
۴. فروردین یشت، فقرات ۸۷–۸۸.
۵. فروردین یشت، فقرهٔ ۱۵۲.
۶. دقیقی در شاهنامه

پس از ستایش و درود چنین گوید گزارندهٔ این نامهٔ مینوی ابراهیم پورداود پورباقر پورمحمدحسین گیلانی که این کم‌مایه را در تفسیر این قسمت از اوستا که نامزد است به خُرده اوستا، چنان‌که در تفسیر اجزای دیگر کتاب مقدس، همواره تاریخ ایران و زبان فارسی نیز منظور بوده در هر جا که مناسب دید وقایع تاریخی را یادآور گردید و هر لغتی را به جای خود که در کتب مورخین و یا در فرهنگ‌ها تحریف شده و بسا بنابر صواب تعریف نشده اصلاح نمود و دیگر اینکه در تفسیر این نامه از تعبیرات فلسفی دوری جست، گذشته از آنکه نگارنده از عهدهٔ آن برنمی‌آید، نخواست جز از نمودن معانی حقیقی فقرات به فلسفه و معانی مجازی و تعبیرات شاعرانه بپردازد و خیالات شخصی خود را به ذهن خوانندگان جای دهد. دامنهٔ فلسفه بسیار وسیع است، هر اهل فنّی به فراخور ذوق و ادراک خود معانی بسیار دلکش حکمت و عرفان از این آیات ساده تواند استخراج نمود همین‌قدر کوشش نگارنده در این بوده که برای صحت مطلبی اسنادی به دست بدهد تا خوانندگان را راه تحقیق باز باشد و به‌نوبهٔ خود کار ناقص نگارنده را تکمیل کنند و آن‌طوری که باید حق این نامهٔ کهنسال را ادا نمایند، چون نظر بر حق درست‌تر از نظر سابق است چنین امیدوار می‌توان بود که دانشمندان ایران بهتر از نگارنده از عهدهٔ این خدمت برآیند. در این خدمت ناچیز خود خوانندگان را به لغات فُرس و اوستا و پهلوی و پازند و پارسی که در این نامه به‌کار آمده و نمونه‌ای از دامنهٔ پهناور زبان ایران است منتقل می‌سازد. همچنین تقویم بسیار منبسط ایران باستان که در سراسر این نامه از آن سخن رفته و بهترین دلیل تمدّن سرزمین ماست قابل توجه است. اگر عمری باقی باشد پس از خرده اوستا به تفسیر یسنا خواهد پرداخت، امید است که دادار اهورا مزدا خدای یگانهٔ ایرانیان او را یاری کند و فروهر پیغمبر برگزیده‌اش زرتشت سپنتمان انوشه روان او را در این کار دشوار راهنما باشد تا رفته رفته تمام اجزای اوستا راکه نمایندهٔ اخلاق پاک نیاکان نامدار و پارسای ماست به مطالعهٔ هموطنان خود رساند و سندی از عهد سرافرازی ایران به‌دست دهد و فرزندان مرزوبوم وخشور پاک‌نژاد را به یاد روزگار گذشته خوش و خرّم سازد.

اَثَ جمیاتْ یَثَ آفرینامی بشود چنان پیش آید چنان‌که من آرزومندم

یکی زردشت وارم آرزویست — که پیشت زند را بر خوانم از بر دقیقی
خوشه‌ای از راستی درودنم آرزو است — گویی از همگنان ربودنم آرزو است
بسان ایرانیان، به گاهِ ساسانیان — زند و اوستا به دست سرودنم آرزو است
سپیده‌دم بی‌درنگ روی به آتشکده — راه نیاکان خود نمودنم آرزو است

بـندی از بـندگی بسـتن انـدر مـیان   جامه پاکی به تن فزودنم آرزو است
از سـر پـیمان و مـهر آذر افـروختن   تـیرگی اهـرمن زدودنـم آرزو است
خدای جان آفرین فـرشتگان مـهین   پـیمبر راسـتین سـتودنم آرزو است
همیشه پندار نیک، هماره کردار نیک   هر دم گفتار نیک شنودنم آرزو است
ز نـامهٔ بـاستان دری ز مـینو جـهان   به روی ایرانیان گشـودنم آرزو است

پورداود

برلین ۲۷ مهرماه ۱۳۱۰ = ۲۰ اکتبر ۱۹۳۱ میلادی

خرده اوستا

ببینم آخر روزی به کام دل خود را   گهی ایارده خوانم شها، گهی خرده[1]

دقیقی

---

۱. در شعر فوق خرده همان خرده اوستاست از ایارده به‌طور تحقیق نمی‌دانیم که کدام‌یک از اجزای کتب دینی مزدیسنا اراده شده است. در لغت فرس اسدی که قدیم‌ترین فرهنگ فارسی است در مادهٔ لغت خرده مندرج است: «خرده اجزای پازند است و ایارده تفسیر جمله پازند است». پس از این تعریف شعر فوق دقیقی شاهد آورده شده است، باز در لغت اسدی در ماده کلمهٔ ایارده آمده: «ایارده چگونگی پازندست و پازند گزارش زند و استا است، خسروانی راست:

چه مایه زاهد و پرهیزگار صومعگی   که نسک‌خوان شد بر عشقش وایارده‌گوی

در فرهنگ جهانگیری و در فرهنگ‌های متأخر دیگر که مأخذ بیشتر از آن‌ها همان فرهنگ جهانگیری است در خصوص ایارده به تعریفی شبیه به همین تعریف مبهم اسدی برمی‌خوریم. هیچ‌یک از بیست‌ویک نسک یا کتاب اوستای عهد ساسانیان که اسامی آن‌ها به توسط کتاب پهلوی دینکرد به ما رسیده چنین نامیده نمی‌شده است و در هیچ‌یک از اجزای اوستایی که امروزه در دست داریم به دعا و قطعه و سرودی برنمی‌خوریم که اسمش شبیه به کلمهٔ ایارده باشد، همچنین در میان کتب دینی پهلوی و پازند موجود کتاب و رساله‌ای نداریم که چنین نامزد شده باشد فقط کتاب معروف پهلوی ارداویراف که در آن ارداویراف مقدس پس از گردش در بهشت و همسنگان (برزخ) و دوزخ جهانیان را از احوال روان‌های درگذشتگان در جهان دیگر آگاه می‌سازد اندکی یادآور کلمهٔ ایارده است در صورتی‌که این کلمه همان ارداویراف باشد باید بسیار تحریف شده تصور نمود، ولی چیزی که این حدس را سست می‌کند این است که ارداویراف‌نامه نه از اجزای اوستاست و نه از کتب ادعیه به‌شمار است. در شعر مذکور ایارده باید در ردیف ادعیهٔ شریفه باشد که با خرده اوستا یک‌جا آمده است. شبیه به همین مضمون در یک فرد شعر دیگر از دقیقی که در لغت فرس اسدی در مادهٔ کلمهٔ زند شاهد آورده شده و نگارنده در انجام دیباچهٔ این نامه نقل کرده باز از کتاب مقدس نام برده شده است. هرچند که کلمهٔ زند، در اوستا آزئینتی azainti به معنی گزارش است و تفسیر پهلوی اوستا را که از عهد ساسانیان به‌جا مانده چنین نامیده‌اند، ولی از زمان قدیم کتاب مقدس ایرانیان را با شرح پهلوی آن زند اوستا نامیده‌اند چنان‌که همین دقیقی از زبان پیغمبر ایران در شاهنامه گفته:

همی گوید از آسمان آمدم   ز نزد خدای جهان آمدم

خداوند را دیدم اندر بهشت   سر این زند و استا او نوشت

و بسا هم کلمه زند را به جای اوستا آورده‌اند، باز دقیقی در شاهنامه گفته:

که ما راست گشتیم و هم دین‌پرست   کنون زند زردشت زی ما فرست

←

خُرده اوستا (خورده اوستا هم نوشته شده) در پهلوی خورتک اوستاک یعنی اوستای کوچک، صفت خرده این قسمت از نامهٔ مینوی راکه دارای ادعیه‌ای است برای بهدینان از اجزای دیگر اوستا که یسنا و ویسپرد و وندیداد باشد و در مراسم دینی موبدان به‌کار برند امتیاز می‌دهد.

خرده اوستا مجموعه‌ای است از نیایش و نماز و درود برای هنگام‌های مختلف شبانروز و روزهای متبرک ماه و جشن‌های دینی سال و برای هنگام‌های مهم دیگر همچون روز سدره پوشیدن و کشتی بستن بچگان و عروسی و سوگواری و غیره.

چون خرده اوستا برای رفع حاجات بهدینان فراهم شده و ممکن است هر کسی در طی زندگی، پیش‌آمدهای مخصوصی داشته باشد، چه خوش و چه ناخوش، و خود را به ادای وظیفه‌ای دینی یا به جای آوردن سپاسی در اوقات خوشی، یا برای تسلیت خاطر خویش در مواقع ناخوشی و یا برای جبران خطای خویش به دعا و نماز مخصوصی محتاج بیند، از این جهت محتویات خرده اوستا در نسخ خطی یکسان نیست؛ در برخی از آن‌ها ادعیه‌ای مندرج است که در دیگری نیست لابد کم و بیش نوشته شدن ادعیه در نسخه بسته به میل و ذوق و سلیقهٔ نویسندگان آن‌ها بوده است، برخی از این ادعیه که به نظر کسی مهم و ضروری آمده در نسخه‌ای درج شده و به نظر دیگری طرف حاجت نبوده از قلم افتاده است، نظر به همین نکته است که گذشته از قطعات اوستایی مقدار زیادی از ادعیه به

←

در کتب تاریخ هم نامه آسمانی ایرانیان زند اوستا یا زند تنها نامیده شده است. همچنین در شعر مذکور خسروانی ایارده با لغت نسک آورده شده است، چنان‌که می‌دانیم نسک، در اوستا نسکَ naska، به معنی کتاب است و مجموع اوستا دارای بیست و یک نسک بوده است، در هر جا که این لغت آمده از آن اجزای کتاب مقدس اراده کرده‌اند.

چون در طی تفسیر این نامه مکرراً از قطعات پازند سخن رفته لازم است در اینجا بیفزاییم: لغت پازند نیز در فرهنگ‌ها درست تعریف نشده است. پازند که بسیار به فارسی نزدیک است گزارش زند است به این معنی که از تفسیر پهلوی (زند) لغات آرامی را بیرون کرده و به جای آن‌ها لغات ایرانی آورده و از خط پهلوی به خط اوستا نقل داده پازند نامیده‌اند. امروزه مقداری از نوشته‌های پازند که قسمتی از آن‌ها را می‌توان تفسیر برخی از قطعات خرده اوستا شمرد و با ادعیه و رسالات و کتب به همین زبان در دست داریم، در جزو قطعات خرده اوستا به یک رشته از ادعیهٔ مختصر پازند برخواهیم خورد.

گذشته از اینکه این اسناد پازند گنجینه‌ای است از لغات و ممکن است خواستاران زبان پاک و بی‌آلایش پارسی را از کلمات بیگانه بی‌نیاز سازد، از لحاظ اخلاقی نیز گنجی است شایگان و هر ایرانی‌نژاد از خواندن آن‌ها بهره‌مند تواند شد.

گویند نخستین سخن از نامهٔ پازند   آنست که با مردم بد اصل مپیوند

(لیبی)

زبان پازند که در قرون مختلف انشاء گردیده در نسخ مختلف خرده اوستا ضبط شده است. در میان نسخ متعدد خرده اوستا که در ایران و هند نوشته شده به زحمت دو نسخه هم می‌توان نشان داد که محتویات آن‌ها یکی باشد[۱]، در بسا از نسخ یشت‌ها جزو سایر قطعات خرده اوستا نوشته شده و در نسخ دیگر فقط چند یشت انتخاب گردیده است، هر مزدیشت در هر نسخه موجود است.

نخستین مفسّر اروپایی اوستا انکتیل دوپرون[۲] (۱۷۳۱–۱۸۰۵ میلادی) کلیهٔ یشت‌ها را با قطعات خرده اوستا «یشت ساده» نامیده است، مفسّرین دیگر اروپایی، چنان‌که اشپیگل[۳] همهٔ قطعات دیگر اوستا را به استثنای یسنا و ویسپرد و وندیداد به اسم خرده اوستا در یک جلد ترجمه کرده است و برخی از ادعیه پازند را هم در همان جلد جای داده است، اما نظر به اینکه قسمت بزرگ یشت‌ها به‌خصوص یشت‌های بزرگ بسیار قدیمی است بهتر است که آن را از خرده اوستا جدا نموده، اوستای کنونی را پنج جزء بدانیم: یسنا، ویسپرد، وندیداد، یشت و خرده اوستا؛ نگارنده در این جلد خرده اوستا، آنچه را که به استثنای یسنا و ویسپرد و وندیداد و یشت در متن اوستای گلدنر[۴] آمده تفسیر می‌کنم از این قرار:

نخست اشم وهو، یتا اهو: دو نماز مختصری که به مجموع آن‌ها پرامون یشت نام داده‌اند (رجوع شود به مقالهٔ آن).

دوم نیرنگ کشتی بستن؛ **سوم** سروش باژ؛ **چهارم** هوشبام.

پنجم پنج نیایش: خورشید نیایش؛ مهر نیایش؛ ماه نیایش؛ اردویسور بانو نیایش؛ آتش بهرام نیایش.

ششم پنجگاه: هاونگاه؛ رپیتوینگاه؛ اُزیرینگاه؛ اویسروتریمگاه؛ اُشهینگاه.

هفتم دو سی روزه: سی روزهٔ کوچک؛ سی روزهٔ بزرگ.

هشتم چهار آفرینگان: آفرینگان دهمان؛ آفرینگان گاتا؛ آفرینگان گهنبار؛ آفرینگان رپیتوین.

تفسیر نگارنده از روی متن اوستای گلدنر می‌باشد، هر یک از قطعات پازند که گفتیم کم و بیش در نسخ خطی نوشته شده و مفسّرین پارسی و اروپایی برخی از آن‌ها را برگزیده در ترجمهٔ اوستای خود ترجمه کرده‌اند، در این جلد نیامده است در اینجا فقط به ذکر

---

1. Avesta herausgegeben von Geldner I B. Prolegomena XLV

2. Anquetil-Duperron 3. Spiegel 4. Geldner

اسامی برخی از این ادعیه که در طی این نامه مختصراً از آن‌ها یاد شده اکتفا می‌کنیم. گذشته از اشم وهو و یتا اهو که در این جلد تفسیر شده، در آغاز نسخ خطی خرده اوستا ادعیهٔ مختصر دیگری نیز نوشته شده از آن جمله است کم نامزدا؛ اهمایی رئشچه؛ هزنگرم؛ جَس مِه اونگهه مزدَ؛ مزدیسنو اهمی و غیره[۱].

برخی از ادعیه پازند که در نسخ خطی آمده و از ادعیه معروف زرتشتیان است از این قرار است: پتت‌ها (توبه‌نامه‌ها): پتت آذرپاد مهراسپندان؛ پتت ایرانی؛ پتت خود؛ پتت و دردگان[۲] آفرین‌ها: آفرین اردافروش؛ آفرین پیغمبر زرتشت؛ آفرین گهنبار؛ آفرین بزرگان[۳].

تندرستی[۴]؛ پتمانک کتک ختای (پیمان کدخدایی یا خطبهٔ عروسی که نزد پارسیان هند به اسم گجراتی خود اشیرواد aširvad معروف است)؛ نام ستایش[۵] و غیره در سنّت زرتشتیان خرده اوستا گردآوردهٔ آذرپاد مهراسپندان است، به این معنی که این موبدان موبد زمان شاپور دوم از اوستای بزرگ ادعیه و نمازهایی برگزیده خرده اوستا را برای بهدینان مرتب ساخت، نگارنده در تفسیر قطعات خرده اوستا جای اصلی فقرات را نشان می‌دهم، فقراتی از خرده اوستا که در اوستای کنونی نیست لابد باید از اجزای از دست رفتهٔ اوستای قدیم باشد.

در مقالهٔ بعد از آذرپاد که از پیشوایان نامی مزدیسنان است سخن خواهیم داشت.

متون تفسیر پهلوی و تفسیر سانسکریت خرده اوستا که در قرن دوازدهم از دستور نریوسنگ مانده و تفسیر چند قطعه نیز به فارسی که در میان سال‌های ۱۶۰۰–۱۸۰۰ فراهم شده در کتب ذیل ضبط است:

Zand i Khurtak Avistak by Ervad B. N. Dhabhar. Bombay 1927.

Collected Sanskrit Writings of the Parsis, edited by Shehriarji Dadabhar Bharucha; Part I, Khorda-Avesta-Arthan; Bombay 1906.

Études Iraniennes par Darmesteter, Tome II: Paris 1888 pp. 262-324.

---

۱. این ادعیه که به حسب ترتیب در فقرهٔ ۲ و فقرهٔ ۵ سروش باژ و در فقرهٔ ۲ نیرنگ کشتی بستن آمده به جای خود در همین جلد شرح و توضیح داده خواهد شد و جای اصل آن‌ها که در یسناهاست معین خواهد گردید.

۲. رجوع شود به توضیحات کلمهٔ یشت در سرآغاز (پازند) نیرنگ کشتی بستن.

۳. رجوع شود به مقالهٔ آفرینگان در همین جلد.

۴. رجوع شود به مقالهٔ آفرینگان دهمان.

۵. رجوع شود به صفحات اخیر مقالهٔ آذرپاد مهراسپندان.

آذرپاد مهراسپندان

روان تـــو دارنـــده روشـــن کـــناد　　　خرد پیش جان تو جـوشن کـناد

(فردوسی)

آذرپاد مهراسپندان از مشهورترین موبدان عهد ساسانی و از مقدّسین زرتشتیان است، در سنّت مزدیسنان معجزات و کراماتی برای او قایل شده و با کتب و ادعیهٔ پهلوی و پازند به او نسبت داده‌اند. در تفسیر پهلوی اوستا (زند) چندین بار به اسم او برمی‌خوریم و یکی از مفسّرین نامهٔ مقدس شمرده می‌شود. آن در پهلوی از لواحق است به‌منزلهٔ یاء نسـبی، بنابراین آذرپاد مهراسپندان یعنی آذرپاد پسر مهراسپند.

اسم اولی که آذرپاد و آذرپات و آذربد هم نوشته شده از اسامی معمولی ایران قـدیم بوده، در اوستا آتِرِپاتَ Aterepata آمـده است. در فـروردین یشت فـقرهٔ ۱۰۲ فـروهر پاکدین آترِپاتَ ستوده شده است، این اسم لفظاً یعنی پناهنده آتش، نزد مورّخین یـونان آتروپاتِش ضبط شده، ایالت آترپاتکان (آذربایجان) نـیز دارای هـمین اسـم است[۱]، در پهلوی آتروپات و به هیأت‌های دیگر هم نوشته شده است. اسم دومی که ماراسپند و مارسپند و ماراسفند هم نوشته شده در اوستا منثرَ سپنتَ Mathra Spenta آمده لفظاً یـعنی کـلام مقدس، بیست‌ونهمین روز هر ماه نیز مارسپند یا مهراسفند نامیده می‌شود، انوری گوید:

تا که در نطع دهر در بازی است　　　رُخ بهرام و اسب مهراسـفند[۲]

در کلیّهٔ کتب دینی غالباً از آتروپات مارسپندان یادگردیده است، در فصل ۳۳ بندهش که سلسلهٔ نسب برخی از موبدان بزرگ و معروف ذکر شده در فـقرهٔ ۳ آن سـلسلهٔ نسب

---

۱. رجوع شود به جلد اول یشت‌ها تفسیر نگارنده.

۲. فقرهٔ ۲۹ از سی روزهٔ کوچک و بزرگ در همین جلد دیده شود.

آذرپاد مهراسپندان به منوچهر پیوسته است، این سلسلهٔ نسب که لابد سنّتی است نه تاریخی، از این قرار است: «آتروپات پسر مارسپند، پسر داداردا، پسر دادایراد، پسر هودین، پسر آتروداد، پسر منوچهر، پسر وهومن چهر، پسر فریان، پسر باهک[۱]، پسر فریدون، پسر فرشوشتر، پسر پوروشسپ، پسر ویناسپ، پسر نیور، پسر وخش، پسر وهیدرُش[۲]، پسر فرشت، پسر کاک، پسر وخش، پسر فریان، پسر رجن[۳]، پسر دوراسرب، پسر منوچهر». نظر به این سلسلهٔ نسب آذرپاد به بیست‌ودو پشت به منوچهر نبیرهٔ فریدون پیوسته است، چنان‌که می‌دانیم سلسلهٔ نسب پیغمبر ایران زرتشت نیز در یازده پشت به رجن ـ دوراسرب ـ منوچهر می‌رسد[۴].

در روایات داراب هرمزدیار مندرج است: «موبدان موبد آذرپاد مهرسفندان از سوی پدر تخمهٔ زراتشت اسفنتمان بود و از سوی مادر از خاندان گشتاسپ شاه[۵]»، در سنّت نیز پیشوایان دینی از خاندان زرتشت و از پشت ایسد و استر که بزرگ‌ترین پسر پیغمبر و خود نخستین موبد بوده می‌باشند[۶].

تولد آذرپاد مهراسپندان را در عهد پولادین قرار داده‌اند، در کتاب نهم دینکرد که از بیست‌وسه فرگرد سوتگر نسک سخن رفته مندرج است: «هفتم فرگرد (فصل) سوتگر نسک عبارت است از نمودن چهار هنگام به زرتشت در هزارهٔ وی، نخست عهد زرین عهدی است که اهورا مزدا دین به زرتشت نمود، دوم عهد سیمین عهدی است که گشتاسب از زرتشت دین پذیرفت؛ سوم عهد پولادین عهدی است که آذرپاد مهراسپندان پاک و آراستار

---

۱. در خصوص اسم باهک (در اوستا باونگهه در فروردین یشت فقرهٔ ۱۲۴) رجوع شود به
Eranšahr von Marquart; Berlin 1901 S. 128

۲. در خصوص وهیدرش رجوع شود به اسم Wpiria در:
Iranisches Namenbuch von Justi; Marburg 1895 S. 873

3, Ibid. S. 257.

۴. در خصوص سلسلهٔ نسب پیغمبر رجوع شود به کتاب هفتم دینکرد فصل ۲ فقرهٔ ۷۰ در:
Sacred Books of the East by West vol. XLVII p. 34.
و به زاد سپرم باب ۱۳ فقرهٔ ۶: ibid. p. 139
و به بندهش باب ۳۲: SBE. vol. V p. 140
و به مروج‌الذهب مسعودی، جلد دوم، ص ۱۲۳ ترجمه: Earbier de Meynard
و به Zoroaster the Prophet of ancient Iran by Jackson; New York 1901 p. 19

۵. روایات داراب هرمزدیار جلد اول به اهتمام موبد مانک رستم اون والا، چاپ بمبئی، ص ۵۰.

۶. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها تفسیر نگارنده، دستور داراب پشوتن سنجانا منوچهری را که در سلسلهٔ نسب آذرپاد آمده غیر از منوچهر پادشاه کیانی پنداشته است رجوع شود به:
Dinkard by Sanjana vol. XIV p. 53 n. 1

(آرایندهٔ دین) زاییده شد؛ چهارم عهد آهن آلوده عهد کفر و زشتی است و روزگار تباهی دین و پادشاهی است[۱]» آذرپاد مهراسپندان از گیلان[۲] و در زمان شاپور دوم ساسانی (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) پسر هرمزد دستوران دستور ایران بود، به فرمان شاهنشاه معاصر خود به اوستا مرور کرده آن را منظم و مرتب ساخت، چنان‌که تنسر هیربدان هیربد به فرمان اردشیر پاپکان سرسلسلهٔ ساسانیان (۲۲۴-۲۴۱ یا ۲۴۲ میلادی) یکی از گردآورندگان اوستاست.

غالباً در کتب پهلوی از خدماتی که آذرپاد به دین کرده یاد شده است. در آخرین فصل از کتاب سوم دینکرد و در آغاز کتاب چهارم دینکرد شرحی راجع‌به جمع‌آوری اوستا به دستیاری آذرپاد مهراسپندان مندرج است: «پس از استیلای اسکندر و پراکنده شدن نامه مینوی نخستین پادشاهی که به جمع‌آوری اوستا همّت گماشت ولخش (بلاش) اشکانی است، پس از او اردشیر پاپکان به دستیاری تفسیر کتاب دینی ایرانیان را مدوّن ساخت، شاپور (۲۴۲-۲۷۲) پسر اردشیر فرمان داد تا آنچه از اجزاء اوستا راجع‌به طبّ و نجوم و جغرافیا و فلسفه که در هند و یونان پراکنده بود جمع کنند، شاپور دوم پسر هرمزد به‌نوبهٔ خود برای مرتفع ساختن مناقشات دینی آذرپاد مهراسپندان را بر آن گماشت که به کتاب مقدس مرور کند و حجّتی بر صحّت تدوین آن به‌دست دهد[۳]». در کتاب هشتم دینکرد فصل اول در فقرات ۲۱-۲۲ آمده: «پس از ویرانی اسکندر زشت سرشت و خشمگین از اوستا آن‌چنان که شاید در دست دستوران نماند، آذرپاد مهراسپندان مقدس آن را گرد آورده حفظ نمود که اینک در ایران نامهٔ آموزش و اندرز است». در کتاب چهارم دینکرد فقرهٔ ۲۷ مندرج است: «پس از آنکه آذرپاد مهراسپندان به اوستا مراجعه کرده نسک‌های آن را مرتب ساخت شاهنشاه شاپور پسر هرمزد گفت از این پس گمراهی در دین نشاید و کسی به بی‌دینی مجاز نیست»[۴]. همچنین در کلیهٔ کتب دینی پهلوی و پازند آمده: پس از

---

۱. رجوع شود به کتاب نهم دینکرد، فصل ۸: SBE, vol. XXXVII p. 130

کتاب هفتم دینکرد فصل ۷ فقرات ۲۰-۲۱ نیز ملاحظه شود.

لابد از عهد آهن آلوده زمان استیلای عرب اراده شده است.

2. Iranisches Namenbuch von Justi S. 49.

۳. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها تفسیر نگارنده، در خصوص ترجمهٔ انگلیسی و فرانسه فصول مذکور در کتاب سوم و چهارم دینکرد رجوع شود به

Secred Books of the East vol. XXXVII by West pp. XXX - XXXI and pp. 412-415.

و به: Zend-Avesta par Darmesteter vol. III pp. XX-XXII

و به: Dinkard by Sanjana vol. IX pp. 577-579.

۴. رجوع شود به: SBE. vol. XXXVII pp. 9-10 and 415

آنکه آذرپاد اوستا را مرتب ساخت برای رفع اختلاف و برای اعتماد مردم سوگند یاد کرد، در کتب روایات داراب هرمزدیار نوشته شده: «موبدان موبد آذرباد مهرسفند گفت اگر شما را به راستی و درستی دین پاک و نیک مزدیسنا شکّی است من سوگند یاد کنم، کسانی که اندک تردیدی داشتند گفتند که چگونه سوگند می‌خوری. آذرباد گفت آن‌چنان که نُه من روی بگذارید و من در نزد شما سر و تن می‌شویم آن‌گاه روی گداخته به روی سینهٔ من بریزید، اگر سوختم شما راست می‌گویید و اگر نسوختم من راست‌کردارم و شما را باید که دست از کجروی بدارید و به دین مزدیسنا پایدار مانید، پس گمراهان این شرط پذیرفتند. آذرباد در پیش هفتاد هزار مرد سر و تن شُست و نُه من روی گداخته بر سینهٔ او ریختند و او را هیچ رنجی نرسید، پس از همه شبهه برخاست و به دین پاک بی‌گمان شدند و اعتراف نمودند[۱]».

در کتاب هفتم دینکرد، فصل ۵، فقرهٔ ۵ مندرج است: «از این پس رسم سوگند یاد کردن در میان پیروان زرتشت بماند، از آن رسوم است ریختن فلز گداخته به روی سینه، چنان‌که آذرپاد مهراسپندان کرد و به‌واسطهٔ آن اختلافات دینی را از میان برداشت[۲]». در فصل اول ارداویرافنامه پس از ذکر شرحی از ستم‌های اسکندر ملعون و پراکنده شدن اوستا و متزلزل شدن ارکان دین می‌نویسد: «این حال اسفناک ادامه داشت تا اینکه پاکروان آذرپاد مهراسپندان انوشه روان پدید آمد، کسی که به گفتهٔ دینکرد روی گداخته به سینهٔ خود ریخت[۳]» در زند بهمن یشت فصل ۳ فقرهٔ ۲۵ آمده: «آذرپاد پیروزبخت و آرایندهٔ دین راستین از آزمایش روی گداخته گمراهان را به راه راست آورد[۴]». در شایست ناشایست فصل ۱۵ فقرات ۱۵–۱۶ ضبط است: «آزمایش فلز گداخته این است که در روی سینه به جای آورند، دل باید چنان پاک و بی‌آلایش باشد که اگر آهن گداخته به روی آن ریخته شود نسوزد. آذرپاد مهراسپندان در دستوری خود چنان زیست هنگامی که آهن گداخته به روی سینهٔ پاکش ریختند بدو خوشی بخشید و چنان می‌نمود که شیر روی سینه‌اش می‌دوشند[۵]». در شکند گمانیک و جر در فصل ۱۰ فقرهٔ ۷۰ آمده: «و تا اینکه در زمان

---

۱. رجوع شود به روایات داراب هرمزدیار، جلد اول، ص ۵۰.

2. SBE. vol. XLVII p. 74.

3. Arda Viraf by H. Jamaspji Asa and M. Haug; Bombay, London 1872 pp. 144-145.

و به: Arata Virâf Nâmek par M. A. Barthélomy; Paris 1887 p. 4 et 148-145.

4. Zenda Vohûman Yasn by Behramgors Tahmuras Anklesaria; Bombay 1919 p. 105.

5. SBE. vol. V. p. 375-376.

بغ‌شاپور شاهنشاه پسر هرمزد آذرپاد مهراسپندان خرهمند در مناقشهٔ دینی با گمراه‌شدگان مختلف آهن گداخته به روی سینه‌اش ریخت[۱]».

حمزهٔ اصفهانی می‌نویسد: «و فی زمانه (ای فی زمان شابور ذوالاکتاف) آذرباد الذی اذیب الصفر علي صدره[۲]» در مجمل‌التواریخ که در سال ۵۲۰ هجری تألیف شده همین خبر حمزه نقل گردیده مندرج است: «آذرباد نامی بیامد و پیش او مس بر سینه گداخت و هیچ آسیب نرسیدش[۳]».

آذرپاد مهراسپندان را پسری بود نامیده زرتشت و زرتشت را پسری بود نامیده آذرپاد که هر دو در زمان ساسانیان موبدان موبد ایران بودند، در چهار قرن و نیم پس از زمان آذرپاد مهراسپندان باز موبدانی از خاندان وی پیشوایان دین بودند. در کتاب سوم دینکرد فصل ۴۲۰ فقرهٔ ۴ آترفرن‌بغ (یا آترفروبغ) پسر فرّخزات که نخستین مؤلف مجلدات دینکرد است و در قرن سوم هجری می‌زیسته پیشوای پاکدینان و از خاندان آذرپاد ذکر شده است[۴].

در کتاب هفتم دینکرد فصل ۷ در فقرات ۲۰-۲۱ مندرج است: «آذرپاد مهراسپندان را پسری شد نامزد به اَوَرِثْرَبه و این پسر نیز مانند پدر دین‌آرا بود[۵]».

در کتاب هشتم دینکرد نیز در فصل ۱۳ فقرهٔ ۱۸ آذرپاد مهراسپندان پدر اَوَرِثرَبه Avarethrabah پسر راشتر وغنتی Raštare Vaghenti یادگردیده و فروهر پاکش ستوده شده است. وست[۶] احتمال داده که در فقرهٔ مذکور فروردین یشت اَوَرِثرَبه به همان زرتشت وراشتر وغنتی پدرش آذرپاد مهراسپندان باشد و این اسامی را در عهد ساسانیان، در هنگامی که به اوستا مرور می‌کردند، در زمان شاپور دوم به فهرست پارسایان افزوده باشند[۷]، اما نظر به اینکه در فهرست بسیار بلند فروردین یشت پارسایانی که فروهر آنان ستوده شده، هیچیک متعلق به عهد ساسانیان نیست و در میان چندین صد اسامی خاص آن فهرست به هیچ اسمی برنمی‌خوریم که یادآور یکی از ناموران این زمان باشد و اصلاً

---

1. SBE. vol. XXIV pp. 171

و به: Arda Viraf Nameh by Dastur K. J. Jamasp

نیز ملاحظه شود: Asa; Bombay 1902 p VII n. 6

در خصوص سوگند (ور) و آزمایش با فلز گداخته به جلد اول یشت‌ها تفسیر نگارنده، یادداشت‌ها ملاحظه شود.

۲. رجوع شود به تاریخ سنی ملوک‌الارض والانبیاء چاپ برلین، به غلط در این کتاب ازدیاد چاپ شده به جای آذرباد و همین غلط در کتاب مذکور چاپ پطرسبورگ و لایپزیک ۱۸۴۴ میلادی در صفحهٔ ۵۳سطر ۵نیز موجود است.

۳. نقل از یک نسخهٔ خطی منحصر به فرد مجمل‌التواریخ در کتابخانهٔ ملی پاریس، ورق ۴۵.

4. Dinkard by Sanjana vol. IX p. 570.

5. SBE. vol. XLVII p. 87-88.

6. West

7. SBE. vol XXXVII p. 80 n. 2

ترکیب کلیهٔ اسامی آن فهرست یادآور زمان بسیار کهن‌تری است نمی‌توان گفت که به‌طور استثنا اسامی دو موبد عهد ساسانی را در آنجا افزوده باشند[۱]، اگرنه بایستی چنان‌که دستور داراب پشوتن منتقل شده، اسم اردشیر پاپکان و به‌خصوص تنسر را که خدمات بزرگ به دین و دولت نموده و یکی از گردآورندگان اوستاست نیز در آن فهرست افزوده باشند[۲].

شکی نیست که در دو موضع مذکور دینکرد از اَوَرِثر به همان زرتشت یگانه پسر آذرپاد مهراسپندان اراده شده است، احتمال دارد که خود آذرپاد این اسم را به‌عنوان پسرش زرتشت برگزیده باشد یا اینکه بعدها این عنوان را که اسم یکی از پارسایان معروف بوده و امروزه اطلاعی از او در دست نیست به مناسبتی برای دستور زرتشت برگزیده باشند، به هر حال اوَرِثربه در فروردین یشت مربوط به پسر آذرپاد نیست. در هنگام مرور به اوستا در عهد ساسانیان چیزی به کتاب مقدس نیفزوده و چیزی از آن نکاسته‌اند، بلکه فقط به نظم و ترتیب آن پرداخته‌اند و آنچه از اجزای اوستا پراکنده و پریشان بوده مُدوّن ساخته‌اند و تفسیری به زبان آن زمان (پهلوی) برای آن نوشته‌اند.

از این عنوان گذشته، پسر آذرپاد به اسم شخصی خود زرتشت معروف است کتاب پهلوی نامزد به (اندرز آترپاتِ مارسپندان) را که ذکرش بیاید آذرپاد برای همین پسرش زرتشت نوشته است. زرتشت در زمان اردشیر دوم (۳۷۹–۳۸۳ یا ۳۸۴ میلادی) موبدان موبد بود، رساله‌ای به زبان پهلوی که دارای ۱۴۳۰ کلمه است و نامزد است به (پند نامک زرتشت) منسوب به همین موبد است[۳]. آذرپاد پسر زرتشت، نوهٔ آذرپاد مهراسپندان، که او را آذرپاد زرتشتان گویند نیز به‌نوبهٔ خود موبدان موبد ایران بود.

دو رسالهٔ مختصر پهلوی که امروزه در دست است، اولی گفتار آتُرفرن‌بغ پسر فرّخزات (نخستین مؤلف مجلدات دینکرد و معاصر خلیفهٔ عباسی مأمون (۱۹۸–۲۱۸ هجری[۴]) و دومی گفتار بخت آفرید (یکی از مفسّرین اوستا در زمان خسرو انوشیروان ۵۳۱–۵۷۸ میلادی) که هر دو مجموعاً دارای ۳۲۰ کلمه است. در دومی از آن‌ها آذرپاد زرتشتیان معاصر انوشیروان دانسته شده، مندرج است: «آتُرپات زرتشتان ۱۵۰ سال زیست و در

---

۱. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها، تفسیر نگارنده.

2. Dinkard by Sanjana vol. XIV p. 58 n. 3

۳. پند نامک زرتشت را دستور پشوتن سنجانا به اشتباه جزو کتاب «گنج شایگان» دانسته و فقرات ۱۲۱–۱۵۹ آن شمرده است، باز از این کتاب صحبت خواهیم داشت.

۴. رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

مدّت نود سال موبدان موبد بود[1]». اما به تصریح کتاب سوم دینکرد آتُرپات زرتشتیان در زمان یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰ میلادی) پسر شاپور موبدان موبد بود[2]، بی‌شک این خبر اخیر درست است و آذرپاد زرتشتان معاصر یزدگرد اول است.

وست[3] احتمال داده: «آذرپاد مهراسپندان در سال ۲۹۰ میلادی متولد شد، یعنی نوزده سال پیش از تولد شاپور دوم که در سال ۳۰۹ به‌دنیا آمد و فوراً (یا یک سال بعد) به پادشاهی برگزیده شد، در سال ۳۲۰ به درجهٔ موبدان موبدی رسید و در سال ۳۷۱ در سن هشتاد و یک سالگی به رحمت ایزدی پیوست و در پنجاه و یک سالگی عمرش بود وقتی که پسرش زرتشت در سال ۲۴۱ متولد گردید، زرتشت در سال ۳۷۱ جانشین پدرش شده موبدان موبد گردید و در سال ۴۰۰ درگذشت. آذرپاد پسر زرتشت نوهٔ آذرپاد مهراسپندان در سال ۳۶۵ تولد یافت، در وقتی که پدرش زرتشت بیست و چهار ساله بود و در سال ۴۰۰ یعنی در دومین سال سلطنت یزدگرد اول جانشین پدر خود شده موبدان موبد گردید و در سال ۴۲۰ یا اندکی بعد وفات یافت[4].

هرچند که تاریخ ولادت و وفات این سه موبدان موبد تقریبی است ولی یقین است که هر سه به حسب ترتیب معاصر شاپور دوم و اردشیر دوم و یزدگرد اول بودند، گفتیم «اندرز آترپات مارسپندان» کتابی است به زبان پهلوی که آذرپاد مهراسپندان برای پسرش زرتشت نوشت، این کتاب را که پندنامه آذرپاد مهراسپندان نیز نامیده می‌شود باید کتابی تصوّر نمود مثل قابوس‌نامه یا پندهایی که امیر عنصرالمعالی کیکاوس‌بن اسکندربن قابوس‌بن وشمگیر زیاری برای فرزند خود گیلان‌شاه نوشت.

در سرآغاز اندرز آترپات آمده: «این است اندرز و فرهنگ انوشه روان آترپات مارسپندان، چنان‌که پیداست آترپات را فرزند تنی نبود تا اینکه خدای را ستایش نمود، دیری نشد که آترپات را فرزندی آمد، چون مانند زرتشت سپنتمان نیک‌منش بود او را زرتشت نامید و بدو چنین گفت:

«فرزندم بیا تو را فرهنگی آموزم، فرزندم به کردار نیک اندیش، گناه اندیش مباش

---

۱. رجوع شود به:
Pahlavi Literature by West im Grundriss der iranischen Philologie II Band p. III ? 75.
و به: Dinkard by D. P. Sanjana vol. XII p. 35

۲. رجوع شود به دینکرد، کتاب سوم (چاپ سنجانا)، فصل ۱۳۷.

3. West

۴. رجوع شود به: Sacred Books of the East vol. XLVII by West pp. XXXVI-XXXVII.

زیرا مردم جاودان زیست نکنند...» و غیره[۱].

۱. اندرز آذرپاد مهراسپندان یکی از قطعات بسیار دلکش پهلوی و دارای بلندترین مرتبهٔ اخلاقی است، بدبختانه چهار یک این رساله از میان رفته است، وست نسخهٔ کامل را بیشتر از سه هزار کلمه تخمین کرده است. نخستین بار متن اندرز در سال ۱۸۶۹ میلادی در بمبئی به طبع رسیده با ترجمهٔ گجراتی هیربد شهریار جی دادا باهای منتشر گردید: Pandnâmah-i Adarbâd Mansarspand by Sheriarjee Dadabhai; Bombay 1869.

دستور پشوتن سنجانا متن اندرز را به انضمام سه رسالهٔ دیگر پهلوی: گنج شایگان، ماتیگان شترنگ، اندرز خسرو کواتان (قبادان) به خط زند (به خط اوستا) نقل داده به گجراتی و انگلیسی ترجمه کرده است:

Ganjeshayagan, Andarze Atrepat Maraspandan, Madigane Chatrang and Andarze Khusroe Kavatan by Peshutan Dastur Behramji sanjana; Bombay 1865.

گنج شایگان که دستور پشوتن آن را به خطا چنین نامزد کرده، عبارت است از کتاب معروف پهلوی پندنامک وزرگ‌مهر (پندنامهٔ بزرجمهر) یا یادگار وزرگ‌مهر، چنان‌که گفتیم این کتاب فقط تا فقرهٔ ۱۲۰ جزو پندنامهٔ بزرجمهر می‌باشد، از فقرهٔ ۱۲۱ تا خود فقرهٔ ۱۵۹ که دستور پشوتن جزو فقرات گنج شایگان خود شمرده در نسخ خطی قدیمی «پندنامه زرتشت» پسر آذرپاد مهراسپندان نامیده شده است، همچنین از فقرهٔ ۱۶۰ تا فقرهٔ ۱۶۹ که آخرین فقرهٔ گنج شایگان دستور پشوتن است متعلق است به یک قطعهٔ دیگر نه به پندنامهٔ بزرجمهر، متمّم پندنامهٔ بزرجمهر را وست از روی نسخ خطی قدیم پهلوی به خط لاتین انتقال داده، از فقرهٔ ۱۲۰ تا فقرهٔ ۱۳۶ که انجام کتاب است به فرانسه ترجمه کرده است:

Notes sur quelqnes petits textes Pahlavis par West dans Le Muséon, VI pp. 265-266; Louvain 1887.

متن پهلوی «اندرز آذرپاد مهراسپندان» که به توسط هیربد شهریار جی دادا باهای و بعد به توسط دستور پشوتن سنجانا به طبع رسیده فقط دارای ۱۷۳۰ کلمه است، ولی اندرزنامه اصلاً مفصل‌تر از این بوده، وست متمم اندرز آذرپاد را نیز از روی دو نسخهٔ خطی قدیم به خط لاتین انتقال داده، به فرانسه ترجمه کرده در همان مجلهٔ مذکور Muséon در صفحات ۲۶۷–۲۷۲ انتشار داده است. با وجود این باز مقداری از اندرز ناقص است یکی از قطعات پهلوی که «حقیقت روزها» نامیده شده و در آن برای هر یک از سی روز ماه کار مناسبی که باید به جای آورد ذکر گردیده متعلق به اندرز آذرپاد است و در جزو ترجمه مذکور وست موجود است. در مقالهٔ سی روزه از «حقیقت روزها» صحبت خواهیم داشت اندرز آذرپاد مهراسپندان را دُهارله در سال ۱۸۸۷ به فرانسه ترجمه نمود:

Le Livre des Conseils d'Aterpât i Mansarspendân par de Harlez dans Le Muséon VI, pp. 66-78; Louvain 1887.

در ده سال بعد دکتر مولر ترجمهٔ بسیار نفیسی از اندرز آذرپاد به زبان آلمانی با انتقادی به ترجمهٔ دستور پشوتن منتشر ساخت: VIII Beiträge zur Textkritik und Erklärung des Andarz i Aturpat i Mahraspandan mit einer Deutsche übersetzung dieses Tracts von Dr. Friedrich Müller; Wien 1897.

در سال گذشته دینشاه ایرانی متن پهلوی آن را با ترجمهٔ فارسی در جزو کتاب خود «اخلاق ایران باستان» چاپ بمبئی ۱۹۳۰ در ص ۱۰۵–۱۲۲ منتشر ساخت.

در خصوص «اندرز آذرپاد مهراسپندان» و «پندنامهٔ زرتشت» رجوع شود به

Essays on the sacred Language, writings and Religion of the Parsis by Martin Haug, second edition, edited by West; London 1878 p. 111

←

گذشته از اندرز آذرپاد بسا ادعیه و رسالات دیگری به زبان پهلوی و پازند به آذرپاد مهراسپندان منسوب است، از آن جمله است پتت آذرپاد مهراسپندان که پتت پشیمانی نیز گفته می‌شود[۱].

و واچک چند آذرپاد مهراسپندان[۲] و نام ستایش[۳] و آفرین گهنبار[۴] و غیره به‌طور تحقیق نمی‌دانیم که این ادعیه از خود آذرپاد است یا فقط به او نسبت داده شده است، در کتب دینکرد پهلوی مکرراً پندها و سخنان حکیمانه از او نقل گردیده است[۵]. آذرپاد مهراسپندان یکی از مؤسسین مزدیسنا و آرایندهٔ دین بهی است، همیشه نامش به بزرگی یاد

→

و به

Pahlavi Literature by West im Grundriss der irani. Philologie II Band p. III ? 70 and p. 112 ? 78.

۱. پتت یا پتیت (توبه‌نامه رجوع شود به توضیحات سرآغاز کشتی بستن) آذرپاد دارای ۱۴۹۰ کلمه است متن پازند آن را اشپیگل ترجمه کرده است:

Die Heiligen Schriften der Parsen von Spiegel III Band; Leipzig 1868 s. 207-218.

برای خود متن پازند رجوع شود به:

Pâzend Texts collected and collated by Ervad Edalji Kersâspji Antia; Bombay 1909 p. 118.

متن پهلوی پتت آذرپاد به دو روایت نقل شده، اولی مختصر و دومی مفصل‌تر و با توضیحات نقل شده است. در خصوص این متون پهلوی رجوع شود به: Zand i Khurtak Avistak; edited by Ervad Bamanji Nasarvanji Dhabhar; Bombay 1927 p. 15 and 54-61 and 61-78

وست فقط از متن مختصر این یشت اسم برده، می‌نویسد: «تقریباً نیمه‌ای از این پتت به زبان پهلوی در یک نسخهٔ قدیمی به خط پشوتن رام کامدین (در حدود سال ۱۳۹۷ میلادی) در Wigan (از بلاد انگلستان) موجود است. نظر به املاء آن می‌توان احتمال داد که این متن پهلوی از روی متن پازند فراهم شده است. رجوع شود به:

Grund, der irani. Philolo, II B. p. 114 ? 80

۲. واچک چند آذرپاد مهراسپندان (سخنان چندی از آذرپاد) دارای ۱۲۹۰ کلمه است و آن عبارت از پندهایی است که گویند آذرپاد در هنگام مردن به زبان آورد رجوع شود به:

Grund. der irani. Philo. II B. p. 114 ? 80

۳. نام ستایش دعایی است که به کلمات اولی خود نامیده شده است و آن را نیز «دعای از پس نیایش و یشت» گویند در خصوص این دعا رجوع شود به:

Zand i Khurtak Avistak by Ervad B. N. Dhabhar; Bombay 1927 pp. 8-9.

از برای متن پازند آن رجوع شود به: Pâzend Texts by Antia p. 158.

۴. آفرین گهنبار دارای ۱۳۷۰ کلمه است فقرات اوستایی که در آن آمده دارای ۲۰۰ کلمه است، رجوع شود به:

Grund der irani. philolo. II B. p. 114 ? 85.

مقالهٔ تقویم ـ گهنبار ـ در همین جلد نیز ملاحظه شود.

۵. رجوع شود به کتاب سوم دینکرد (چاپ سنجانا، جلد ۵، فصل ۱۹۹، ص ۳۱۴) به «ده اندرز آذرپاد» راجع به گفتارها و سخنان دیگر آذرپاد کتاب ششم دینکرد (چاپ سنجانا، جلد ۱۲، صص ۳۵ و ۷۵) نیز ملاحظه شود.

شده و دستورهای وی مقدس و محترم است. در پتت ایرانیک (توبه‌نامهٔ ایرانی) آمده: «من به دین پاک و نیک مزدیسنا پایدارم، بـه آن دیـنی پـایدارم کـه خـداونـدگار هـرمزد و امشاسپندان آن را به فروهر ستودهٔ زرتشت سپنتمان آموختند و زرتشت آن را به گشتاسب شاه آموخت و گشتاسب شاه آن را به فرشوشتر و جاماسب و اسفندیار آموخت، ایشان آن را به نیکان گیتی آموختند و پشت به پشت به آرایندهٔ دین راستین آذرپـاد مـهراسـپندان رسید کسی که آن را بیاراست و در سر آن رستگار ماند[۱]».

نسا سالارها (نعش‌کش‌ها) پیش از آنکه مرده را به تابوت گذارده به دخمه برند، پس از باژ گرفتن[۲] چنین زمزمه کنند: «به دستوری دادار اهورا مزدا، به دستوری امشاسپندان، به دستوری سروش اشو، به دستوری آذرپاد مهراسپندان، به دستوری دستور زمان[۳]».

از این قبیل عبارات راجع به آذرپاد در کتب دینی پهلوی و پازند و در ادعیه بسیار دیده می‌شود، نظر به رسالات و ادعیهٔ اخلاقی که در سنّت به او منسوب است بجاست که این موبد بزرگوار از پاکان و از یاوران دین مزدیسنا شمرده شود و اندرزهای او را بهترین نمونهٔ اخلاق پاک نیاکان خود بدانیم.

در انجام مقالهٔ خرده اوستا گفتیم که بنابه سنّت کهن خُـرده اوسـتا گـردآوردهٔ هـمین موبدان موبد انوشه روان است.

---

۱. برای متن پازند «پتت ایرانیک» رجوع شود به متون پازند گردآوردهٔ آنتیا Antia که ذکرش گذشت، ص ۱۳۴ و به ترجمهٔ آلمانی آن در جلد سوم اوستای اشپیگل Spiegel ص ۱۶۸ فقرهٔ ۱ و به ترجمهٔ فرانسهٔ آن در جلد سوم اوستای دارمستتر ص ۱۶۸، فقرهٔ ۲؛ در آخر پتت ایرانیک نیز فقرهٔ فوق تکرار شده، در پتت پشیمانی هم به فقرهٔ مختصرتر از فقرهٔ فوق برمی‌خوریم.

۲. در خصوص باژ یا باج گرفتن و زمزمه نمودن رجوع شود به مقالهٔ سروش باژ در همین جلد.

۳. رجوع شود به: The Funeral Ceremonies of the Parsees by Jivanji Jamshedji Modi, third edition; Bombay 1928, p. 11.

اَشِمْ وُهوْ یَتَا اَهُوْ*

سرود مزدیسنی**

بامداد شد بانگ زد خـروس   از سرای شه بر زدنـد کـوس
چرخ شست نک روی آبنوس   موبدا تو هم خیز و روی شـو
خوان «اَشِمْ وُهُوْ» گو «یَتا اَهُوْ»
گو «یَتا اَهُوْ» خوان «اَشِمْ وهُوْ»

خـــیز مـــوبدا آتشـی فـروز   پردهٔ سیه ز ایـن زبـانه سـوز
کیش باستان زنده دان هـنوز   ز ایزدی فروغ بـر مـتاب رو
خوان «اَشِمْ وُهُوْ» گو «یَتا اَهُوْ»
گو «یَتا اَهُوْ» خوان «اَشِمْ وهُوْ»

از سـر آمـده دور روزگـار   دیـن فـرّهی مـانده یـادگار
نامهٔ کـهن ز آن خـود شـمار   گـفتهٔ نـیا انـدر آن بـجو
خوان «اَشِمْ وُهُوْ» گو «یَتا اَهُوْ»
گو «یَتا اَهُوْ» خوان «اَشِمْ وهُوْ»

---

* راجع‌به دو نماز معروف زرتشتی: اَشِمْ وهُوْ... یَتا اَهُوْ... مقالهٔ بعد را ملاحظه کنید.

** راجع‌به وزن این سرود استاد دانشمند حضرت میرزامحمدخان‌بن عبدالوهاب قزوینی از پاریس به نگارنده نوشته است: «.. وزن نادری است به‌طوری که در المعجم شمس قیس اصلاً ذکر این وزن نیامده است، ولی در غیاث‌اللغات این وزن را عیناً ذکر کرده است و از فروع بحر متدارک شمرده است و این بیت جامی را هم مثال آورده است:

سنبل سیه بر سمن مزن   لشکر حبش بَر خُتن مزن
فاعلن فعل فاعلن فعل   فاعلن فعل فاعلن فعل

تا جهان ز مهر شاد و خرّم است   تا نگـار را زلف درهـم است
تا ز ژاله بـر لاله شـبنم است   راه کج مرو، سـوی چـه مـپو
خوان «اَشِمْ وُهُوْ» گو «یَتا اَهُوْ»
گو «یَتا اَهُوْ» خوان «اَشِمْ وهُوْ»

راست بایدت بود و مرد کـار   پـهلوان مـنش روز کـارزار
در سـتیزه بـا دیـو نـابکار   چون نیای خود پاک و نیکخو
خوان «اَشِمْ وُهُوْ» گو «یَتا اَهُوْ»
گو «یَتا اَهُوْ» خوان «اَشِمْ وهُوْ»

خواهی ار خوشی رنجه‌دارتن   گوش و سرنگون ساز اهرمن
تـا ز بـند وی وا رهـد وطـن   وانگـهی پـی نـام و آبـرو
خوان «اَشِمْ وُهُوْ» گو «یَتا اَهُوْ»
گو «یَتا اَهُوْ» خوان «اَشِمْ وهُوْ»

ار به دل تو را مهر انـدر است   ار ز تازیان در بر اخگر است
ارزبوم خود شور در سر است   نوش ساغری ز این کهن سبو
خوان «اَشِمْ وُهُوْ» گو «یَتا اَهُوْ»
گو «یَتا اَهُوْ» خوان «اَشِمْ وهُوْ»

رو متاب از این گنج شایگان   سر مپیچ از این پـند بـاستان
راستی شـنو، راسـتی بـخوان   راسـتی بـجو، راسـتی بگـو
خوان «اَشِمْ وُهُوْ» گو «یَتا اَهُوْ»
گو «یَتا اَهُوْ» خوان «اَشِمْ وهُوْ»

پرامون یشت

خُرده اوستا با دو دعای معروف اَشِم وهو... و یتا اَهُوْ... شروع می‌شود، این دو نماز خُرد را با هم پرامون یا فرامون یشت نامیده‌اند. این اسم فقط به دو نماز مذکور اطلاق می‌شود نه به همهٔ خُرده اوستا، چنان‌که نریوسنگ دستور معروف پارسی در قرن دوازدهم میلادی نوشته و وست تکرار کرده است[۱]. کلمهٔ پرامون یا فرامون مربوط به فرور fravar (اقرار، اعتراف) نیست چنان‌که دارمستتر احتمال داده است[۲]، همچنین مناسبتی ندارد که اشم وهو... و یتا اهو... را نظر به اسم پرامون، کلمهٔ دین (شهادت = اعتراف) بدانیم چنان‌که گلدنر یادداشت کرده است[۳]. در تفسیر «نیرنگ کشتی بستن» به کلمهٔ مزدیسنا بر خواهیم خورد.

پرامون در پهلوی و پیرامون یا پیرامن در فارسی گرداگرد چیزی را گویند. نظر به معنی‌ای که امروزه لغت پیرامون دارد شاید وجه مناسبت نامیده شدن اشم وهو... و یتا اهو... به پیرامون این باشد که این دو دعا گرداگرد ادعیهٔ دیگر را فراگرفته و سراسر نمازها و نیایش‌ها با این دو دعا احاطه شده است، چنان‌که می‌دانیم این دو نماز بسیار شریف و مقدس که همیشه در سر زبان پیرامون آیین کهن است در آغاز و انجام همهٔ سرودهای نامهٔ مینوی اوستا جلوه‌گر است[۴] و از مقابلهٔ ذیل به فضیلت آن‌ها بر خواهیم خورد. گفتیم خُرده اوستا با اشم وهو... و یتا اهو... شروع می‌شود، اما در این مقاله موقع را غنیمت شمرده از «ینگهه هاتم» نیز که از ادعیهٔ شریفه است سخن می‌داریم.

---

۱. رجوع شود به: Pahlavi Literature by West im Grundriss der Iranischen Philologie, II Band, pp. 87-88

2. Zend-Avesta par Darmesteter, vol. II, p. 684

3. Avesta, herausgegeben von Geldner, Band II, p. 35.

4. Zand-Khurtak Avistak edited by Ervad Bahmanji Nasarvanji Dhabhar, Bombay 1927, pp. 1-2.

اشم وهو...، یتا اهو...، ینگهه هاتم... از ادعیه بسیار شریفهٔ زرتشتیان شمرده می‌شود و از زمان بسیار قدیم بر سر زبان ایرانیان قدیم بوده و امروزه هم هیچ زرتشتی نیست که به‌ویژه دوتای اولی را نداند و در شبانروز چندین بار تکرار نکند.

یتا اهو... از حیث فضیلت دارای نخستین مقام و اشم وهو... در دومین درجه است، اول چیزی که از اوستا به یک بچه زرتشتی می‌آموزند همین دو نماز کوتاه است که در آخر مقاله معنی آن‌ها را ملاحظه خواهید کرد، به هیچ‌یک از قطعات اوستا برنمی‌خوریم که در آغاز و یا در انجامش و بسا در آخر فقراتش این دعاها نیامده باشد. سراسر کتب دینی از اوستا گرفته تا کتب پهلوی و پازند پر است از شرافت و فضیلت آن‌ها به‌طوری که کلیهٔ مطالب راجع‌به آن‌ها را در یک مقاله گنجانیدن به غایت دشوار است، در اینجا مطالب مهمّ را متذکر شده، از شرط و بسط خودداری می‌کنیم. نظر به اهمیت این سه نماز مستشرقین اروپایی و دانشمندان پارسی مفصلاً از آن‌ها در تألیفات خود صحبت داشته‌اند، فهرست برخی از آن کتب که به نظر نگارنده رسیده در انجام این مقاله مندرج است، هر که خواهد به آن‌ها می‌تواند رجوع کند.

این ادعیه هر سه منظوم و از قطعات گاسانیک یعنی در انشاء مانند گات‌ها شمرده شده است، اسامی این سه دعا از کلمات اولی آن‌هاست یتا اهو... یا یثا اهو وئیریه Yatha ahu vairya در خود اوستا نیز غالباً اَهوُنَ وئیریه ahuna vairya نامیده شده، در پهلوی اهو نور ahu navar گردید، آنکتیل دُپرون[۱] هونور honovar ضبط کرده است، در کتب روایات که ذکرش بیاید ایثا اهو ویریو ضبط شده، اما معمولاً پارسیان یتا اهو وئیریو می‌گویند. زرتشتیان ایران به خطا یتا اهی وئیریو تلفظ می‌کنند. چنان‌که اشم وهو نزد آنان اشم وهی تلفظ می‌شود[۲]. یتا اهو به‌منزلهٔ گایتری Gaytri هندوان[۳] و پاترنوستر Pater Noster عیسویان است، اشم وهو ašem vohu نیز در خود اوستا اَشَ aša نامیده شده، چنان‌که در فروردین یشت فقرهٔ ۸۹ و غالباً نیز اَشَ وهیشت خوانده شده، چنان‌که در ارت یشت فقرهٔ ۱۸ همچنین در هر جای اوستا که اشو ستوئیری ašo stuiri یعنی ستایش یا نماز اشا آمده

1. Anquetil Duperron

۲. رجوع شود به متن خرده اوستا «به خط فارسی» به سعی و اهتمام موبد رشید خورسند و آموزنده ابن شیر مرد نوذر، چاپ بمبئی.

۳. در خصوص معنی گایتری رجوع شود به: Bandhuch der Beligionsgeschichte von Paul Wurm 2 Anflage Calw und stuttgart 1903, s. 205.

همان اشم وهو مقصود می‌باشد، چنان‌که در فرگرد اول هادخت نسک، که ذکرش بیاید: در فقرات ۵ و ۶ و ۸ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۶ آن و در فرگرد ۱۹ وندیداد فقرهٔ ۲۲.

یتا اهو در وزن شعر درست مثل اهنودگات (یسنا ۲۸-۳۴) می‌باشد و آن عبارت است از یک قطعه نظم که دارای سه فرد است و هر فردی دارای شانزده آهنگ (Syllabes) می‌باشد، سکته پس از هفتمین آهنگ می‌آید: ۷ + ۹[۱].

مجموع یک قطعهٔ یتا اهو دارای بیست‌ویک کلمه است. به گفتهٔ دینکرد اهورا مزدا بیست‌ویک نسک (کتاب) اوستا را به عدد کلمات اهونور فرو فرستاد و چون اهونور بنیان دین و دانش است، کلیهٔ بیست‌ویک نسک از حیث مطالب به عدد مصراع اهونور به سه طبقه منقسم شده، از این قرار: گاسانیک، داتیک، و هاتک مانسریک[۲].

گلدنر اشم وهو را نثر دانسته، و ینگهه هاتم را نظم؛ که آن هم مانند یتا اهو قطعه‌ای است مرکب از سه فرد، اما هر فردی دارای یازده آهنگ می‌باشد و سکته پس از هفتمین آهنگ می‌آید: ۷ + ۵[۳] بوناک[۴] هر سه نماز را نظم دانسته است[۵]، نزد بارتولومه نیز اشم وهو یک قطعه نظم است، از این قرار: (۷ + ۹) + (۳ + ۵).

به نظر هرتل[۶] ینگهه هاتم قطعه‌ای است مرکب از سه فرد و هر فرد دارای یازده آهنگ است، اما سکته‌ها را چنین قرار داده: ۱ (۴ + ۵ + ۲) ۲ (۵ + ۲ + ۴) ۳ (۵ + ۲ + ۴)[۷].

گفتیم یتا اهو وئیریه یا اهونَ وئیریه در وزن مانند قطعات نخستین گات می‌باشد، چنین به‌نظر می‌رسد که این قطعه سابقاً در سر این گات جای داشته است چه اسم این گات که اَهونَونت ahunavant (در تأنیث اهون‌ویتی ahunavaiti) باشد و امروزه اهنود گوییم از اهونَ وئیریه می‌باشد؛ چنان‌که اسامی چهار گات دیگر که اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهیشتواشت باشد از کلمات اولی این سرودها برداشته شده است، اهون ونت یعنی اهون‌مند یا دارندهٔ اهون؛ دیگر اینکه در انجام هر یک از هفت های (فصل) اهنودگات

---

۱. رجوع شود به گات‌ها تفسیر نگارنده.

۲. رجوع شود به دینکرد، به مقدمهٔ کتاب هشتم چاپ سنجانا، جلد ۱۵، ص ۴.

3. Avesta herausgegeben von Geldner, Band I, Stuttgart 1895, s. 26, N. 1

و به: Awestalitteratur von Geldner im Grundriss der Iranischen Philologie Band II, s. 27.

4. Baunack

5. Studien auf dem Gebiete des Griechischen und der Arischen Sprachen von Joh. Baunack und Theo. Baunack, Band I, Teil II, Leipzig 1888, s. 322. Die Gatha's und Heiligen Gebeten des Altiranischen Volkes von Bartholomae, Halle 1879 s. 1.

6. Hertel

7. Beiträge zur Metrik der Awesta und Rgvedas von Joh. Hertal; Leipzig 1927, s. 23.

چهار بار یتا اهو و سه بار اشم وهو تکرار می‌شود، اما در انجام فصول چهار گات دیگر یتا اهو نمی‌آید، ولی اشم وهو سه بار تکرار می‌شود. چنان‌که می‌دانیم گات‌ها در میان هفتادودو یسنا جای دارد و از یسنا ۲۸ شروع می‌شود، این سه نماز بدون فاصله پیش از گات‌ها یعنی در یسنا ۲۷ جای دارد، به این ترتیب که آخرین فقرات یسنا ۲۷ که فقرات ۱۳–۱۵ باشد به حسب ترتیب عبارت است از یتا اهو... اشم وهو... ینگهه هاتم... هرچند که این سه نماز امروزه جزو گات‌ها نیست و بعدها برخی از آن‌ها را در انجام فصول گات‌ها، به‌طوری که ذکر شده، افزوده‌اند، اما نظر به انشاء باید آن‌ها را از قطعات بسیار قدیم اوستا تصور نمود و به خود گات‌ها متعلق دانست نه به سایر قسمت‌های اوستا که بعد از گات‌ها انشاء شده است. همان شرافتی که در کلیه اجزای اوستای متأخر برای پنج گات‌های پیغمبر زرتشت ذکر شده، برای این سه نماز هم ذکر شده است، از آن جمله در ویسپرد کردهٔ اول فقرهٔ ۴ و کردهٔ دوم فقرهٔ ۶ اهون وئیریه وَ اشَ وهیشتَ و ینگهه هاتم سرور (رد) راستی شمرده شده، در وندیداد فرگرد ۱۸ در فقرات ۴۳ و ۴۹ مندرج است که چگونه باید در استغفار گناهی سه بار اشم وهو و چهار بار یتا اهو و ینگهه هاتم خواند، در یسنا ۹ فقرهٔ ۱۴ آمده که زرتشت نامور نخستین کسی است که در آریا ویچ چهار بار نماز یتا اهو را با مراعت درنگ و نیمهٔ دومی آن را به آواز بلندتر بسرود، در سروش یشت سرشب (یسنا ۵۷) فقرهٔ ۲۱ آمده که اهون وئیریه و هفت ها و فشوشومنتر و همهٔ یسنو کِرِتی سلاح پیروزمند سروش است[۱]. در ارت یشت فقرهٔ ۱۸ آن آمده: زرتشت نخستین بشری است که نماز اشم وهو گزارد و در فقرهٔ ۲۰ آن آمده زرتشت با نماز اهون وئیریه و اشم وهو اهریمن را بسوخت[۲]، در زامیاد یشت فقرهٔ ۸۱ زرتشت از سرودن اهون وئیریه همه دیوها را به هراس انداخت[۳]، در وندیداد فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۹ مندرج است که زرتشت به اهریمن گفت: «اشم وهو سلاح من است به ضدّ تو و با همین سرود تو را شکست خواهم داد و تو را نابود خواهم کرد، خرد مقدس (سپنت مینو) این سرود را بیافرید آن را در روز ازل (زَروان اَکرانه) بیافرید».

در وندیداد فرگرد ۱۹ فقرات ۱–۲ آمده: «اهریمن دیو، دروغ را برای هلاک کردن زرتشت فرستاد، زرتشت نماز اهون وئیریه به جای آورد و آب‌های نیک و رود دائتیای را بستود و به دین مزدیسنا اعتراف نمود، دروغ با دیوهای دیگر قدم واپس کشیدند[۴].»

---

۱. رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

۲. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

۳. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

۴. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

در فقرهٔ ۸۹ فروردین یشت مندرج است: «زرتشت نخستین کسی است که نماز اشم وهو بسرود» و در فقرهٔ ۹۱ آن آمده: «به‌واسطهٔ زرتشت سراسر کلام مقدس که در سرود اشا (اشم وهو) است آشکار گردید.» گذشته از آنچه در اوستای کنونی راجع‌به یتا اهو و اشم وهو مندرج است و برای نمونه چند فقره را ذکر کردیم، در اوستای عهد ساسانیان مفصل‌تر از آن‌ها سخن رفته بوده است زیرا که در کتاب دینکرد در جایی که از مندرجات اوستا صحبت شده و بیست‌ویک نسک (کتاب) آن یک یک شرح گردیده، در فصل اول از کتاب نهم مندرج است: سوتکر نسک (نخستین نسک) عبارت است از ۲۲ فرگرد (فصل)، در فرگرد اول از یتا اهو که اساس دین است سخن رفته و در آنجا فهرستی در تأثیر و فضیلت یتا اهو مندرج است که در مواقع مختلفه باید آن را یک یا چند بار تکرار نمود، در فصل مذکور کتاب نهم دینکرد نیز این مواقع با تعیین عددی که باید یتا اهو تکرار شود ذکر گردیده و همین فهرست در کتاب دیگر پهلوی موسوم به شایست ناشایست در فصل ۱۹ و در روایات فارسی بهمن پونجیه و روایات شاپور بروچی با اندک تفاوتی از همدیگر ضبط شده است. در فقرهٔ ۱۵ از فصل ۱۹ شایست ناشایست آمده: دین چنان به یتا اهو پیوسته که مو پیوسته به سر و مایه فرّ و زیبایی آن است.

در مواقعی که بنا به فهرست کتب مذکور باید یتا اهو را کم و بیش تکرار نمود از این قرار است: وقتی که به جایی روند یا مصمّم کاری باشند و به دیدن مرد بزرگی روند و از آب و رود گذرند و پس از انجام دادن کاری و در وقت سفر کردن و در هنگام به کسی دعا نمودن و در موقع به جنگ رفتن و پیروزمند از جنگ برگشتن و در فصل تخم افشاندن و درخت کاشتن و در وقت عروسی نمودن و زن خواستگاری کردن و چارپایان خریدن و بر کوه بر آمدن و در قلعه درآمدن و از پل گذشتن و در غار رفتن و وقتی که راه گم کنند و غیره. در دینکرد پس از ذکر یتا اهو در فصل دوم از کتاب نهم مندرج است: در فرگرد دوم سوتکر نسک از اشم وهو سخن رفته است و پس از آن در فصل سوم از کتاب نهم آن مندرج است: در فرگرد سوم سوتکر نسک از ینگهه هاتم سخن رفته است، در هر دو فصل مذکور دینکرد شرحی هم راجع‌به این دو نماز اخیر ذکر شده است[1]. همچنین در کتاب نهم دینکرد در فصل ۲۳ راجع‌به ورشت مانسر که دومین نسک اوستاست مندرج است: ورشت مانسر

---

۱. رجوع شود به:
Dinkard, vol. XVII by D. P. Sanjana, p. 2-5
و به شایست ناشایست
Sacred Books of the East, vol. V by West, pp. 890-893.
و به روایات داراب هرمزدیار، دفتر اول، چاپ بمبئی، صص ۱۳-۱۴.

نسک عبارت است از ۲۳ فرگرد و بعد در فصول ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ به حسب ترتیب مندرج است: در فرگرد دوم ورشت مانسر از یتا اهو و در فرگرد سوم آن از اشم وهو و در فرگرد چهارم آن از ینگهه هاتم سخن رفته است[۱]، باز در کتاب نهم دینکرد در فصول ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ از سومین نسک اوستا که بغ باشد بحث شده، مندرج است: بغ نسک عبارت است از ۲۲ فرگرد و در فرگرد اول آن از یتا اهو و در فرگرد دوم آن از اشم وهو و در فرگرد سوم آن از ینگهه هاتم سخن رفته است[۲]، نظر به مندرجات دینکرد راجع‌به سه فرگرد اولی بغ نسک این سه فرگرد در اوستای کنونی باقی مانده و آن عبارت است از یسنای نوزدهم و یسنای بیستم و یسنای بیست و یکم که به حسب ترتیب در تفسیر یتااهو و اشم وهو و ینگهه هاتم می‌باشد[۳]، مجموع این سه یسنا را بغان یشت می‌نامند، بنابراین یسنای ۱۹-۲۱ قدیم‌ترین تفسیری است از این سه نماز که در خود اوستا باقی مانده است. در تفسیر یسناها در جلدی جداگانه از این سه یسنا مفصلاً صحبت خواهیم داشت. عجالتاً در اینجا به ذکر چند فقره راجع‌به فضیلت یتا اهو که در یسنا ۱۹ آمده نگاه می‌کنیم. در فقرات ۱-۸ یسنای مذکور آمده: اهورا مزدا نماز اهون وئیریه را پیش از آفرینش آب و زمین و جانور و گیاه و آتش و آدمی و پیش از سراسر جهان نیکِ مادی بیافرید، اگر کسی یک بار اهون وئیریه را بدون انقطاع و بدون درنگ بسراید مقابل تلاوت تمام گات‌هاست، اگر کسی در این جهان مادی اهون وئیریه را به حافظه سپرده، بلند یا آهسته بسراید اهورا مزدا روان آن کس را به بهشت رساند، اگر کسی در وقت سرودن اهون وئیریه یک نصف یا یک ثُلث یا یک ربع یا یک خمس آن را بیندازد، اهورا مزدا روان او را به مسافت درازا و پهنای این زمین از بهشت دور سازد.

گذشته از فقراتی که از کتاب دینکرد نقل شده باز بنا به مندرجات این کتاب مکرراً در اوستای کامل عهد ساسانیان از یتا اهو و اشم وهو سخن رفته بوده، از آن جمله در هادخت نسک که بیستمین نسک اوستا بوده و در چندین فصل آن از طرز سرودن یتا اهو و تأثیر آن صحبت می‌شده است[۴]، در اوستایی که امروزه در دست است از هادخت نسک فقط سه

۱. رجوع شود به دینکرد، جلد ۱۷، چاپ سنجانا، صص ۵۶-۵۸ و به: SBE. vol. XXXVII, pp. 281-283

۲. رجوع شود به دینکرد، جلد ۱۸، چاپ سنجانا، صص ۴۳-۴۸ و به: SBE. vol. XXXVII, pp. 803-809

۳. رجوع شود به: SBE. vol. V, pp. 827-828

نظر به مندرجات کتاب «دینی وجرکرد» و کتاب روایات بغ نسک چهارمین نسک و دارای ۲۱ کرده (فصل) بوده، رجوع شود به: Haug's Essays, pp. 126-127

و به روایات داراب هرمزدیار، دفتر اول، چاپ بمبئی، ص ۴.

۴. رجوع شود به دینکرد، جلد ۱۶، چاپ سنجانا، ص ۸۱.

فرگرد (فصل) باقی مانده، در آن‌ها از یتا اهو سخن نرفته، اما فرگرد اولی آن مختص به اشم‌وهو می‌باشد[۱] از این قرار: فقرات ۱-۵؛ زرتشت از اهورا مزدا پرسید کیست آنکه به سرودن یک کلام تو سراسر چیزهای نیک و آنچه آبشخور و بُنیانش در راستی است می‌ستاید؟ــ اهورا مزدا در پاسخ گفت آن کس که راستی را می‌ستاید، ای سپنتمان زرتشت، کسی که با دل پاک و خلوص نیّت اشم وهو بسراید مرا که اهورا مزدا هستم و آب‌ها و زمین و چارپایان (سودمند) و گیاه و سراسر چیزهای نیک مزدا آفریده را که بُنیانش از راستی است می‌سراید، از سرودن یک اشم وهو یا یک یتا اهو روان و دین نیرومند و پیروزگر شوند، یک اشم وهو تنها یا یک نماز برای خوشنودی پاکان می‌ارزد به صد دعا که در هنگام به خواب رفتن سروده شود و به هزار دعا که در سر خوان خوانده شود و به ده هزار دعا که در مزاوجت سروده شود. فقرهٔ ۶؛ در چه هنگام خواندن یک اشم وهو در بزرگی و نیکویی و زیبایی در مقابل ده (نماز دیگر) است؟ــ فقرهٔ ۷؛ اهورا مزدا در پاسخ گفت آنکه‌ای زرتشت پاک، مردی در سر خوان خرداد و امرداد را بستاید و به پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک روی آورد و پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت را از خود براند. فقره ۸؛ در چه هنگام خواندن یک اشم وهو در بزرگی و نیکویی و زیبایی در مقابل صد (نماز دیگر) است؟ فقره ۹؛ اهورا مزدا در پاسخ گفت آنکه، ای زرتشت پاک، مردی پس از آشامیدن هوم بخواند و به پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک روی آورد و پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت را از خود براند. فقرهٔ ۱۰؛ در چه هنگام خواندن یک اشم وهو در بزرگی و نیکویی و زیبایی در مقابل هزار (نماز دیگر) است؟ فقرهٔ ۱۱؛ اهورا مزدا در پاسخ گفت آنکه، ای زرتشت پاک، مردی در هنگام خوابیدن بخواند و به پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک روی آورد و پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت را از خود براند. فقرهٔ ۱۲؛ در چه هنگام خواندن یک اشم وهو در بزرگی و نیکویی و زیبایی در مقابل ده هزار (نماز دیگر) است؟ فقرهٔ ۱۳؛ اهورامزدا در پاسخ گفت آنکه، ای زرتشت پاک، مردی در هنگام از خواب برخاستن و به خود آمدن بخواند و به پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک روی آورد و پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت را از خود براند. فقرهٔ ۱۴؛ در چه هنگام خواندن یک اشم وهو در بزرگی و نیکویی و زیبایی به همهٔ کشور خونیرس با رمه و گردونه و مردمش می‌آرزد؟ فقرهٔ ۱۵؛ اهورامزدا در پاسخ گفت

۱. در فرگرد دوم و سوم هادخت نسک از روان پس از مرگ سخن رفته، در جلد دوم یشت‌ها مفصلاً از آن بحث کردیم.

آنکه ای زرتشت پاک، مردی در آخرین لحظهٔ زندگی بخواند و به پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک روی آورد و پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت را از خود براند. فقرهٔ ۱۶؛ در چه هنگام خواندن یک اشم وهو در بزرگی و نیکویی و زیبایی به همهٔ آنچه در میان زمین و آسمان و به این زمین و به فروغ و به همهٔ آنچه بُنیانش از راستی است مـی‌ارزد؟ فقرهٔ ۱۷؛ اهورامزدا در پاسخ گفت آنکه ای زرتشت پاک، مردی از پندار زشت و گـفتار زشت و کردار زشت دوری ورزد[۱]. مطابق فرگرد اول هادخت نسک در باب هشتادم صد در نثر در تأثیر و فضیلت اشم وهو آمده: وقتی است که ثواب خواندن یک اشم وهـو ده چندان بود، وقتی است که ثواب خواندن یک اشم وهو صد چندان بود، وقـتی است کـه ثواب خواندن یک اشم وهو هزار چندان بود، وقتی است که ثواب خواندن یک اشم وهو ده هزار چندان بود، وقتی است که ثواب خواندن یک اشم وهو به سراسر این جهان می‌ارزد، اما آن اشم وهو که ثواب خواندن ده چندان است آن است که در سر خوان خوانند، و آنکه ارزشش صد چندان است آن است که پس از خوراک خوانند و آنکه ارزشش هزار چندان است آن است که در خواب هنگام از پهلویی به پهلوی دیگـر گـردیدن خـوانـند، آنکـه ارزشش ده هزار چندان است آن است که پس از خواب برخاستن خوانند و آن یک اشم وهو که ثواب خواندنش به سراسر این جهان می‌ارزد آن است که در هنگام جـان کـندن بخوانند؛ در این هنگام اگر بیمار خود نتواند خواندن دوستان و خویشان بدو فرو خوانند، چه اگر او دوزخی بود همستگانی (برزخی) گردد و اگر همستگانی بود بهشتی شود و اگر بهشتی بود گر زمانی (شایسته عرش اعظم) گردد[۲]. در اوستا عدد تکرار کردن اشم وهو و یتا اهو مختلف ذکر شده، اما معمولاً اشم وهو سه بار و یتا اهو چهار نوشته شده، چنان‌که در وندیداد فرگرد ۱۰ در فقرات ۷-۸ آمده: زرتشت از اهـورا مـزدا پـرسید کـدام است ای آفریدگار جهان مادی در گات‌ها آن شعری که سه بار خوانده می‌شود، آن‌گاه گفت اهورا مزدا آن شعری که در گات‌ها سه بار خوانده می‌شود اشم وهو می‌باشد. در فقرات ۱۱-۱۲ از همین فرگرد آمده: زرتشت از اهورا مزدا پرسید کدام است ای آفریدگار جهان مادی آن شعری که در گات‌ها چهار بار خوانده می‌شود؟ آنگاه گفت اهورا مزدا آن شـعری کـه در

---

۱. راجع‌به ترجمه فرگرد اول هادخت نسک، کتب ذیل نیز ملاحظه شود:

The Book of Arda Viraf by Hoshangji Jamspji Asa and Martin Haug; Bombay 1872, pp. 303-309.

Zand Avesta par Darmesteter, vol. II, pp. 643-651.

۲. رجوع شود به صد در نثر و صد در بندهش به سعی و اهتمام دهابر Dhabhar چاپ بمبئی ۱۹۰۹ میلادی و به روایات داراب هرمزدیار جلد اول، چاپ بمبئی، روایتِ کامه بهره، صص ۱۶-۱۷.

گات‌ها چهار بار خوانده می‌شود یتا اهو می‌باشد. در وندیداد فرگرد ۱۸ فقرات ۴۳-۴۹ آمده که چگونه باید در استغفار از گناهی سه بار اشم وهو و چهار بار یتا اهو و ینگهه هاتم خواند؟ در فرگرد یازدهم وندیداد که در واقع متمّم فرگرد دهم است در فقرات ۳ و ۸ و ۱۱ برای پاک نمودن آنچه از لاشه و مُردار آلوده شده باشد باید به حسب ترتیب پنج بار و هشت بار و چهار بار اهون وئیریه تکرار نمود، نظر به اهمیّت موقع زیادتر تکرار می‌شود، چنان‌که در وندیداد فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۲۲ برای پاک کردن زمین از لاشه و مردار باید صد بار اشم وهو و دو چندان بار (دویست بار) یتا اهو تکرار نمود، گذشته از اوستا در کتب دینی پهلوی و پازند و فارسی عدد تکرار یتا اهو از یک بار تا سیزده بار ذکر شده و در هنگام مسافرت غالباً بیست و یک بار ضبط گردیده و در وقت عطسه زدن یک بار یتا اهو و یک بار اشم وهو و در وقت ناخن چیدن یک سروش باژ و سه یتا اهو و در هنگام روی شستن یک اشم وهو نوشته‌اند[1]. در میان پارسیان معمول است وقتی که خبر مرگ کسی را می‌شنوند یک اشم وهو آهسته یا بلند می‌خوانند[2]، چنان‌که ملاحظه می‌شود اشم وهو و یتا اهو در هر موقعی خوانده می‌شود و اگر کسی ادعیه و نمازهای دیگر نتواند خواندن، باید برای جبران به این دو نماز کوتاه متوسّل شود مثلاً اگر کسی نیایش‌ها و یشت‌ها و پنجگاه و آفرینگان نتواند خواندن، باید به جای آن‌ها چندین بار یتا اهو بخواند از این قرار: به جای خورشید نیایش و مهر نیایش ۱۰۳ بار یتا اهو، به جای اردویسور نیایش ۱۰۰ یتا اهو، به جای هر یک از پنجگاه ۶۵ بار یتا اهو، به جای هرمزد یشت ۱۰۳ بار یتا اهو و ۱۰ بار اشم وهو، به جای اردیبهشت یشت ۶۵ بار یتا اهو، به جای سروش یشت هادخت ۷۵ بار یتا اهو، به جای ماه نیایش ۶۵ بار یتا اهو، به جای سروش یشت یزشن ۱۰۳ بار یتا اهو، به جای پتیت (توبه) ۱۲۱ بار یتا اهو و ۱۲ بار اشم وهو و به جای هر یک از آفرینگان ۱۲۱ بار یتا اهو و ۱۲ بار اشم وهو باید خواند[3]. در روایات داراب هرمزدیار (از روایات شاپور بروچی) مندرج است در ده روز جشن فروردیان در پنج روز اولی که از اشتاد روز تا

---

۱. رجوع شود به باب ۷ و باب ۱۴ و باب ۴۵ صد در نثر و باب ۳۵ صد در بندهش و به روایات هرمزدیار جلد اول، ص ۱۴ راجع‌به ارزش اشم وهو به باب ۲۷ صد در بندهش نیز ملاحظه شود.

۲. رجوع شود به: Beligious Ceremonies and Customs by Modi, p. 349

۳. رجوع شود به روایات بهمن پونجیه در جزو روایات داراب هرمزدیار، جلد اول، چاپ بمبئی، صص ۱۵-۱۶ و به روایت دیگر بهمن پونجیه و به روایت دستور برزوجی و به روایت کامدین شاپور همان کتاب ص ۱۵ نیز ملاحظه شود.

دربارهٔ ادعیه‌ای که در آن‌ها هزار و دویست بار اشم وهو و هزار و دویست بار یتا اهو تکرار می‌شود رجوع شود به: Avesta von Spiegel, III Band, s. 246-249.

انیران روز از اسفندماه باشد هر روز باید یک هزار و دویست بار اشم وهو خواند و در پنج روز گاتا (خمسهٔ مسترقه) هر روز باید یک هزار و دویست بار یتا اهو خواند [۱].

در انجام مقال یک دو فقرهٔ دیگر از کتب پهلوی و پازند متذکر می‌شویم: در فصل اول بندهش که از طغیان اهریمن و ستیزگی وی سخن رفته در فقرات ۲۱-۲۲ آن مندرج است: پس از آن اهورا مزدا نماز اهو نور که یتا اهو وئیریو باشد بسرود و بیست و یک کلمه آن را به زبان راند و پیروزی خود را در سرانجام و درماندگی اهریمن و فنای شیاطین را بدو نمود و رستاخیز و روز واپسین سعید و جاودانی را به او نمودار ساخت، پس از آنکه اهریمن درماندگی خود و فنای شیاطین را بنگریست پریشان ماند و به تاریکی سرنگون گشت، چنان‌که در کتب دینی پیداست، هنگامی که یک ثلث اهونور سروده شد اهریمن از بیم بر خود بپیچید و وقتی که دو بهره از آن سروده شد او به زانو در افتاد و وقتی که همهٔ آن سروده شد او سرگشته ماند و فرو ماند از اینکه بتواند گزندی به آفریدگان اهورا مزدا رساند و سه هزار سال در سرگشتگی بماند.

در مینوخرد فصل ۲۷ فقرات ۶۸-۷۱ آمده: کی گشتاسب پس از پذیرفتن دین نیک مزدیسنا با یک اهونور که گفتار دادار هرمزد است کالبد دیوها و شیاطین دروغ را درهم شکست [۲].

اینک معنی این سه نماز:

۱ اشم وهو وهیشتم استی
اوشتا استی اوشتا اهمایی
هیت اشایی وهیشتایی اشم

راستی بهترین نیکی است (و هم مایهٔ) سعادت است، سعادت برای کسی است که راست و خواستار بهترین راستی است.

۲ یتا اهو وئیریو اَثا رتوش اشات چیت هچا
ونگهئوش دزدا مننگهو شیئوثننم انگهئوش مزدائی
خشثرِ مچا اهورائی آیم دریگو بیودَدَت و استارم

مانند سرور برگزیده همچنان از روی راستی سرور مینوی (می‌باشد زرتشت) کسی که کردار جهانی منش نیک را به سوی مزدا آورد و شهریاری از آن اهوراست آنکه به زرتشت شبانی درویشان داد.

---

۱. رجوع شود به روایات داراب هرمزدیار، جلد اول، ص ۲۹۲.

۲. فصل اول زاد سپرم فقرات ۱۲-۱۹ که یک قسم تفسیر یتا اهو می‌باشد نیز ملاحظه شود.

یعنی همان‌طوری که زرتشت بزرگ و سرور (اَهُو) برگزیده شد. همان‌طور نیز او موافق قانون راستی بزرگ مینوی یاردو داور (رتو = رد) خداوندی است، اوست که اعمال و طاعات بندگان پاک نیّت را تقدیم درگاه مزدا می‌کند و سلطنت خاص اهوراست آنکه زرتشت را نگاهبان بیچارگان قرار داد.

۳ ینگهه هاتم آئت یسن پئیتی ونگهو
مزدا و اهور و وَئثا اشات هچا
یاونگهمچا تسچا تاوسچا یزَمئید[۱]

مزدا اهورا آگاه است از آن کسی که (چه مرد و چه زن) در میان موجودات ستایشش بهتر است، به حسب راستی. این‌چنین مردان و این‌چنین زنان را ما می‌ستاییم.

در خصوص معانی اشم وهو... یتا اهو...، ینگهه هاتم... و تحقیقاتی که راجع‌به آن‌ها شده کتب ذیل ملاحظه شود:

Heiligen Schiften der Parsen von Fried. Spiegel, Zwiter Band, S. LXXXII-III, und dritter Band, S. 3-4.

Handbuch der Zendsprache von Ferd. Justi; Leipzig 1864, S. 42 und 258.

Beiträge zur Erklarung des Avesta von Roth in der Zeitschrift der Dautschen Morgenlandischen Gesellschaft, Bd. 25, S. 14-21.

Studien auf dem Gebieto des Griechischen und der Arischen Sprachen von Joh. Baunack und The Baunack, I Bd., 2 Teil; Leipzig 1888, S. 803-823.

Ahuna-vairya-Formel, das heiligste Gebete der Zoroastrier mit dem alten Zend-commentar (Yasna 19) uebersetzt und erklart von Martin Haug; München 1872.

Avesta traduit par de Harlez; Paris 1881, p. 301.

Avestica. II L'Ahuna vairya par de Harlez.

Studien zum Avesta von K. Geldner; Strassburg 1882, S. 144-146.

Sitzungsberichte der Kon. Preussischen Akademie der Wissenschaften; (von K. Geldner); Berlin 1904, S. 1095 ff.

Arische Forschungen, von Bartholomse, III Halle 1887, S. 45-50.

---

۱. یعنی زرتشت مانند بزرگ مطلق برگزیده بر حسب راستی، سرور روحانی است و کسی است که کردار نیک مردمان را در گنجینهٔ اعمال حفظ نموده، در روز واپسین تقدیم بارگاه اهورا مزدا می‌نماید.

Zum Altiranischen Wörterbuch, nacharbeiten und vorarbeiten von Bartholomae; Strassburg 1906, S. 125-133.

Awestisches Elementarbuch von Hans Reichelt; Heidelberg 1909, S. 19-20.

Awesta, die heiligen Bücher der Parsen, von Fritz Wolff; Strassburg 1910, S. 66 und 183.

Le Zend-Avesta par James Dermesteter; Paris 1892, p. 161 et 172 et 175.

The Dinkard edited by Darab Peshotan Sanjana, Vol. XVII, p. 2 and 4 and 5.

Essays on the Religion of the Parsis by Haug, Second Edition; London 1878, p. 125 and 141.

Sacred Books of the East, Vol. XXXVII by West, p. 5-6.

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji J. Modi; Bombay 1922, p. 341-349.

Selection from Avesta and Old Persian by Irach Jehangir Sorabji Taraporewala; Calcutta 1922, p. 152-161.

Zeitschrift für Indologie und Iranistik herausgegeben in Auftrage der Deutsche Morgenländische Gesellschaft von Wilh. Geiger, Band 1, Heft 1; Leipzig 1922, S. 16-29.

Die Yäšt's des Avesta von Hermann Lommel; Göttingen 1927, S. 9-12.

Ahuna Vairya, Khodabax Edalji Punegar's article in the Dr. Modi Memorial Volume; Bombay 1930, p. 7-15.

Zaratushtra and the Ahunavairya Prayer, Dastur Cursetji Erachji Pavry's article in the same book, p. 603-609.

نیرنگ کشتی بستن

همه سوی شاه زمین آمدند ببستند کشتی بدین آمدند

نیرنگ، سدره، کستی =کشتی

پیش از تفسیر نیرنگ کشتی بستن لازم است راجع‌به کلمات نیرنگ و سدره و کستی توضیحاتی داده شود تا ارزش این کلمات در ادبیات مزدیسنا معلوم شود و به معانی مجازی آن‌ها در ادبیات فارسی پی بریم و ضمناً هم بدانیم که سدره پوشیدن و کشتی بستن زرتشتیان از زمان بسیار قدیم در میان اقوام آریایی معمول بوده و هست و نزد پیروان آیین زرتشت از علایم خارجی دین شمرده می‌شود و برای در برداشتن آن‌ها ناگزیرند.

نیرنگ

نیرنگ کلمهٔ پهلوی است. به معنی مراسم دینی، امروزه پارسیان هند به جای این کلمه به زبان گجراتی کلمهٔ کیریا Kirya (در سانسکریت کریا Krya) نیز استعمال می‌کنند. نیرنج و جمع آن نیرنجات معرّب نیرنگ است، به‌خصوص در نسخ خطی یسنا و ویسپرد و وندیداد که در ایران نوشته شده مقدار زیادی از نیرنگ‌ها یا مراسم دینی و مناسک مذهبی ضبط گردیده است[1]. بسا از ادعیهٔ مختصر، چه به زبان اوستایی و چه به زبان پهلوی و پازند، نیز نیرنگ نامیده شده، چنان‌که نیرنگ آتش و نیرنگ کستی نو بریدن و نیرنگ

---

۱. رجوع شود به: Awestalitteratur von K. F. Geldner im Grundriss der iranischen Philologie, II Band, S. 10.

و به یسنا یا نیرنگ به اهتمام تهمورث انکلساریا Avesta, the Sacred Books of the Parsis, Part I

Yasna ba Nirang, edited by Tahmuras Dinshawji Anklesaria; Bombay 1??8.

دست‌شو و غیر؛ نیرنگ کشتی بستن یکی از آن ادعیه مختصر است که در هنگام بستن و گشودن کمربند مخصوص نامزد به کشتی باید خوانده شود. در این ادعیه (نیرنگ‌ها) تأثیرات فوق‌العاده تصوّر شده و برای هر پیش‌آمد زشت و رفع آسیب حادثه‌ای نیرنگ مخصوصی داشته‌اند، مقدار زیادی از نیرنگ‌ها هنوز به زبان پازند موجود است[۱] و برخی از آن‌ها در کتب متأخّر مانند کتب روایات جمع گردیده، از آن جمله است نیرنگ حاجت خواستن و نیرنگ بیماری و نیرنگ ناخوشی گوسفند و نیرنگ درد سر و نیرنگ تب بستن و نیرنگ برای رفع شرّ دزد و نیرنگ برای زنی که دشوار زاید[۲]، از این قبیل نیرنگ‌ها هنوز در ایران رواج دارد، فقط اسم آن‌ها عوض شده دعا نامیده می‌شود و محتویات آن‌ها از آئین زرتشتی برگشته به مذهب اسلامی گراییده است.

در سنّت نیرنگ از ادعیه مشکل‌گشای بسیار قدیم تصوّر شده، چه در فقرهٔ ۱۰۱ اَئوگمدئچا Aogemadaeca آمده است: «فریدون نیرنگ اندر جهان پدید آورد».

نیرنگ از جمله کلمات دینی زرتشتی است که پس از رواج اسلام در ایران و رفته رفته بیگانه شدن ایرانیان از مصطلحات پیشینیان از معنی اصلی و قدیمی خود منحرف گشته، از آن سحر و طلسم و شعبده و افسون و حیله اراده کرده‌اند. شاید تأثیرات خارق‌العاده‌ای که در قدیم برای نیرنگ‌ها پنداشته می‌شده سبب بروز معانی نو شده باشد. شعرا و نویسندگان ایران هم این لغت را به همان معنی که در عهد خودشان رواج داشته استعمال کرده‌اند، چنان‌که فرّخی گفته: ز هیچ‌گونه بدو جاودان حیلت ساز به‌کار برد ندانند حیلت و نیرنگ و ناصرخسرو گفته: پست منشین و چشم دار و بدانک زود زیر و زبر شود نیرنگ؛ هر معنی‌ای که امروزه در ادبیّات فارسی از لغت نیرنگ اراده شود و هر مفهوم شگفت‌آمیز و وجه اشتقاق خنده‌آور که در فرهنگ‌ها برای آن تراشیده شده باشد خللی به معنی قدیمی و ثابت این کلمه در ادبیّات مزدیسنا نمی‌رساند، چنان‌که گفتیم نیرنگ اسمی است که به یک دسته از ادعیه مخصوص داده شده و اسم جمع آداب آئینی و رسوم دینی است. نظر به همین معنی یکی از قطعات اوستا که با زند یعنی تفسیر و توضیح پهلوی که امروزه در دست است نیرنگستان یعنی کتاب مراسم و مناسک نامیده شده است، در مقالهٔ بعد از این کتاب صحبت خواهیم داشت.

---

۱. رجوع شود به فهرست مندرجات Pâzend Texts collected and collated by Ervad E. K. Antia; Bombay 1909.

۲. رجوع شود به روایات داراب هرمزدیار، جلد دوم، به اهتمام هیربد مانکجی رستم جی اون والا، چاپ بمبئی، ۱۹۲۲، صص ۲۷۲-۲۸۲.

سدره و کشتی

سدره پیراهنی است سفید و ساده و گشاد که تا بـه حـدّ زانـو مـی‌رسد، بـی‌یقه و بـا آستین‌های کوتاه می‌باشد، چاکی در وسط دارد که تا به انتهای سینه می‌رسد و در آخر آن چاک کیسهٔ کوچکی دوخته نامزد به کیسهٔ کرفه (ثواب)، این کیسه نشانه‌ای از گنجینهٔ پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک شمرده می‌شود.

کشتی بندی است سفید و باریک و بلند که از هفتاد و دو نخ پشم سفید گوسفند بافته می‌شود، هر زرتشتی پس از سنّ هفت سالگی از پوشیدن سـدره کـه جـامهٔ پـارسایی و پرهیزکاری است و از بستن کشتی که بند بندگی خداوند است به دور کمر ناگـزیر است. دقیقی در شاهنامه در گرویدن شاه گشتاسب به زرتشت گفته:

سـر نـامداران ایـران سـپاه   گرانمایه فرزند لهراسب شـاه

که گشتاسب خوانند ایرانیان   به بستن یکی کشتی او بر میان[۱]

سدره در کتب دینی پهلوی شپیک Šapik خوانده شده، در تفسیر پهلوی (زند) فقرهٔ ۹ از فرگرد ۱۸ وندیداد نیز شپیک آمده است، وست و دستور هوشنگ جاماسب آن را با کلمهٔ فارسی شبی یکی دانسته به معنی پیراهن شب گرفته‌اند[۲]. در دادستان دینیک برای همین جامه مخصوص پیراهن استعمال شده است[۳]، چنان‌که خـواهـیم دیـد بـرای ایـن جـامهٔ مخصوص دینی در اوستا اسم مخصوصی یاد نشده است، امروزه این جامه سدره نامیده می‌شود و راجع به این لغت حدس‌های گوناگون زده‌اند، برخی آن را از کلمهٔ اوستایی وَشترَ

---

۱. پس از آنکه ارجاسب دیویسنا پادشاه توران از گرویدن گشتاسب به مزدیسنا و ایمان آوردن وی بـه زرتشت آگاه گشته بدو نوشت:

مر آن بندها از کمر باز کـن   به شادی می روشن آغاز کن

پس از آنکه اسفندیار به فرمان پدرش کی گشتاسب دین زرتشت به گرد جهان هویدا ساخت پیروان آیین نو به گشتاسب نوشتند:

بـبستیم کشـتی و گشـتیم سـاز   کنونت نشاید ز ما خواست بـاز

(خراج)

زراتشت بهرام پژدو شاعر زرتشتی در زراتشت‌نامه در شرح حال خود گوید:

ببسته میان را به کستی و بند   بدانسته لختی ز وستا و زند

2. Sacred Books of the East, Vol. V by West, p. 236.

Vendidâd, Avesta text with Pahlavi translation by Dastur Hoshang Jamasp, Vol. II Glossarial Index; Bombay 1907, p. 209.

در فرهنگ‌ها ضبط است: «شبی جامه‌ای است که در شب پوشند».

3. Question XXXIX, 1 Ervad Tehmuras's text p. 125, 1. 2.

vastra که به معنی رخت و جامه است دانسته‌اند، اما بسیار دور می‌نماید که وسترَ به هیأت سدره درآمده باشد[۱]. وست آن را از کلمات فارسی سود و ره دانسته، یعنی راه سودمند و طریقهٔ مفید[۲]، کانگا[۳] آن را از کلمهٔ عربی ستره که به معنی پوشاک است گرفته است[۴]، به نظر نگارنده در صورتی‌که این کلمه عربی باشد منطقی تر است که به لغت صدره که به معنی سیه‌پوش و نیم‌تنه و پیراهنی که در زیر خفتان پوشند منتقل شویم[۵] و بسا هم سدره با صاد (صدره) نوشته شده است[۶]، اما کلمه کشتی که کستی هم گفته می‌شود همان کستیک می‌باشد که غالباً در تفسیر پهلوی اوستا و در کتب پهلوی به معنی کمربند مخصوص زرتشتیان استعمال شده، از آن جمله در تفسیر (زند) فقرهٔ ۲ از فرگرد ۱۶ و فقرات ۱ و ۹ از فرگرد ۱۸ وندیداد و در فصل ۲۴ فقرهٔ ۲۲ و فصل ۳۰ فقرهٔ ۳۰ از بندهش[۷]، این کلمه از مادهٔ کُست می‌باشد که در پهلوی به معنی پهلو و سو و کنار است و در فارسی نیز کُشت یا کُست به همین معنی است، چنان‌که در لاتینی کستا Costa و در زبان‌های انگلیسی و آلمانی و فرانسه Côte, Küste, Coast و از همین ماده است، به کلمات کُشتی و کُشتی‌گیر و برگستوان و غیره در کتب پهلوی غالباً به این لغت به معنی مذکور برمی‌خوریم مانند کُست خوراسان (طرف مشرق)، کُست خوروران (طرف مغرب)، کُست اپاختر (طرف شمال)، کُست نیمروچ (طرف جنوب)[۸]؛ از کلمهٔ کُستی و کُشتی در پازند و فارسی کمر و مطلق رشته و بندی که به میان بندند اراده کنند، بنابراین کشتی گرفتن عبارت است از مصارعهٔ

---

۱. رجوع شود به: Zend-Avesta par Darmesteter, Vol. II, p. 243.

۲. رجوع شود به: S.B.E., Vol. V, p. 286.

خدابخش ایدل جی پونگر کلمات اوستایی سونگهو پتو که در گات‌ها یسنا ۴۳ قطعهٔ ۳ آمده و به معنی راه سود می‌باشد، مطابق کلمات پهلوی که به معنی سود راه می‌باشد دانسته و سدره را مخفف همین کلمات پنداشته است، رجوع شود به:

The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No 12, by K. E. Punegar, edited by Modi; Bombay 1928 p. 176.

3. Kanga

۴. رجوع شود به: The Religious Ceremomies and Customs of the Parsees by Jivanji Modi; Bombay 1922, p. 181.

۵. رجوع شود به مقدمةالادب زمخشری چاپ لایپزیک (Leipzig)، سنه ۱۸۴۳ میلادی، به صفحهٔ ۶۲ به کلمهٔ غلالة و صَدْرَة و به منتهی‌الارب فی لغات‌العرب چاپ هند، سنه ۱۸۴۱ میلادی، به کلمه صَدْرَة.

۶. رجوع شود به روایات داراب هرمزدیار به اهتمام هیربد مانکجی رستم جی اون والا، چاپ بمبئی، جلد اول، ص ۲۹.

۷. فقرات ۸ و ۱۰ از فصل ۲۸ بندهش و فقرات ۳۶ و ۴۴ و ۵۷ و ۵۸ از فصل ۲ بهمن یشت نیز ملاحظه شود.

۸. جلد دوم یشت‌ها نیز ملاحظه شود.

دو تن با همدیگر و گرفتن کمربند همدیگر برای چیر شدن و به زمین کوفتن هماورد[۱]، ناصرخسرو گفته:

به کُستی با فلک بیرون چرا رفتی　　کجا داری تو با او طاقت کُستی

در دو فرد بعد گوید:

تو با ترسا سوی دانا به یک نرخی　　اگرچه تو کمر بستی و او کُستی

در فرد اول همان کُشتی و مرد و مرد (مصارعه، مبارزه) و در فرد دوم کمربند و زنّار ترسایان اراده شده است، خاقانی گفته:

ریسمان سبحه بگسستند و کُستی بافتند　　گوهر قندیل بشکستند و ساغر ساختند

کُستی را نیز بند دین گویند، کُستیج معرّب کُستی است، در تاج‌العروس ضبط است: الکُستیج بالضّم خیط غلیظ یشدّه الذمی فوق ثیابه دون‌الزُنّار؛ مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف (چاپ پاریس، ص ۱۰۱) می‌نویسد: و شدّهم الکساتیج في او ساطهم کشدّ النصاری الزنانیر.

در اوستا برای کُستی به معنی مطلق، چه بند دین و چه کمربند، اَئیویانگهن aiwyaonhana استعمال شده است، این کلمه مرکب است از دو جزء نخست از ائیوی که به معنی بر و رو و بالا می‌باشد و در فارسی اَفْ شده در سر یک دسته از لغات دیده می‌شود، چون افسر، افسار، افروختن، افکندن، افشاندن و غیره؛ دوم از یانگهن از ریشهٔ یاء که فعل است به معنی کمر بستن و نیز در اوستا اسم مجرّد آمده به معنی کمربند؛ همیان که در فارسی به معنی کمربند است از همین کلمهٔ اوستایی است، همیان معمولاً کیسه‌ای است طولانی که مانند کمربند بر میان بندند[۲]، ائیو یانگهن (همیان) به معنی مطلق کمربند آمده چنان‌که در فقرهٔ ۵۷ رام یشت ویو (اندروای)، ایزدهوا، در جزو خود و تاج و طوق و گردونه و اسلحه و جامه و کفش زرین دارای کمربند زرین هم می‌باشد[۳]، همچنین مکرراً در اوستا به معنی کُشتی یا کمربند مخصوص دینی استعمال شده است، در یسنا ۹ فقره ۲۶

---

۱. لغت‌سازی که در برهان قاطع شده و در فرهنگ انجمن‌آرای ناصری تکرار گردیده از اینکه اصل کشتی از کوفتن است یکسره بازاری است.

۲. در منتهی‌الارب فی لغات العرب مندرج است: همیان بالکسر ازاربند و کمربند و کیسه‌ای که در آن هزینه دارند و بر میان بندند همایین جمع و یقال لَهُ همیان یعنی او بزرگ سرین است و در چند سطر دیگر ضبط است: «همیان بالکسر ازاربند و کیسه‌ای که در آن درهم نهند پارسی است»، امیان و همیان نیز گفته‌اند سعدی گوید:

هامیان از سیم و زر پرداختن　　به که سنگ منجنیق انداختن

۳. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

راجع‌به هوم آمده: مزدا به تو (به هوم) کمربند (کشتی) ستاره نشان مینوی دین مـزدیسنا ارزانی داشت و تو این‌چنین کمر به میان بسته در بالای کوه بلند جاودان پناه و نگهدار کلام ایزدی هستی. در هرمزد یشت فقرات ۱۷–۱۸ آمده: کسی که (نام‌های اهورا مـزدا را) در هنگام خوابیدن و برخاستن و کشتی بستن و کشتی گشودن و از جایی به جایی رفتن و از ناحیه و مملکت بیرون رفتن بسراید به چنین کسی ضربت کارد و تبرزین و تیر و دشنه و گرز و سنگ فلاخن دشمن دغاکارگر نشود[۱].

گفتیم کشتی از هفتاد و دو نخ از پشم سفید گوسفند است، این کمربند باید به دست زن موبدی بافته شود، هفتاد و دو نخ به شش رشته قسمت شده و هر رشته دارای دوازده نخ است، عدد هفتاد و دو اشاره است به هفتاد و دو فصل یسنا که مهمترین قسمت اوستاست، دوازده اشاره است به دوازده ماه سال و شش اشاره است به شش گهنبار که اعیاد دینی سال باشد و آن را سه بار به دور کمر بندند، عدد سه اصول مزدیسناست که پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک باشد[۲].

در دورهٔ دومی دو گروه در پیش و در دورهٔ سومی که آخرین دوره است دو گرهٔ دیگر در پشت می‌زنند، برای این چهار گره نیز در باب دهم صد در نثر معانی ذکر شده و هر گرهی اشاره به چیزی است از این قرار: در گرهٔ اول گواهی می‌دهند به هستی خدای یگانه، در گرهٔ دوم گواهی می‌دهند که دین مزدیسنا برحق و فرستادهٔ اهورا مزداست، در گرهٔ سوم گواهی می‌دهند به پیغمبری زرتشت سپنتمان، در گرهٔ چهارم گواهی می‌دهند به اصول مزدیسنا که پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک باشد[۳].

بندی که در مراسم دینی به دور شاخه‌های برسم بسته می‌شود نیز در اوستا ائیویانگهن نامیده می‌شود و امروزه آن را هم کشتی گویند و نیز به همان ترتیبی که بهدینان کشتی بر میان بندند به همان ترتیب این بند به دور برسم‌ها بسته می‌شود[۴].

در فقرهٔ ۱۱ از فصل اول از کتاب سوم نیرنگستان آمده: «کستی ممکن است از پشـم

---

۱. رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

۲. رجوع شود به: The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by J. J. Modi, p. 185.

۳. راجع‌به سه گردش کشتی و گره‌های آن به دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۱۶، فقرهٔ ۸ و فصل ۳۷، فـقرات ۲۶۲۵ (چاپ سنجانا) نیز ملاحظه شود.

۴. رجوع شود به نیرنگستان، کتاب دوم، فصل ۵، تکلمهٔ اول، فقرهٔ ۱۸.

Aérpatastân and Nirangastân by S. J. Bulsara; Bombay 1915, p. 180

توضیحات فقرهٔ ۹ هاونگاه نیز در همین جلد ملاحظه شود.

گوسفند و موی بز یا شتر بافته شود» در فقرهٔ ۱۲ آن آمده: «سوشانس (یکی از مفسّرین اوستا در عهد ساسانیان) نیز جایز دانسته که کستی از پنبه باشد» و در فقرهٔ ۱۳ آن آمده: «در خصوص کستی از کژ =کج (معرّب قزّ، ابریشم خام) آراء مختلف است»، در فصل چهارم شایست ناشایست در فقرهٔ ۱ آمده: «کستی از پروند (ابریشم) نشاید بلکه باید از پشم یا از موی بز و شتر یا از موی یکی از چارپایان نیک دیگر باشد».

و در فقرهٔ ۴ آن آمده: «سُدره شاید که از پوست و پشم و مو و پنبه و ابریشم باشد» امروزه معمولاً سُدره از پارچه سفید پنبه‌ای است و کشتی از پشم سفید گوسفند است، سُدره باید ملاصق بدن باشد و در روی جامه دیگر پوشیده نشود و کشتی در روی آن بسته بشود. در کتاب سوم نیرنگستان، در فصل اول، فقرهٔ ۵ آمده: «سُدره باید به اندازه‌ای بلند باشد که کارگری را در هنگام کار به پا ایستاده زحمت ندهد[1]» از خود اوستا برمی‌آید که یک زرتشتی در سنّ پانزده سالگی بـه بستن کشتی مکلّف است، در فقرات ۱۳-۱۴ تشتریشت فرشتهٔ باران تشتر به هیأت جوانی پانزده ساله، به سنّی که مرد نخستین بار کُشتی به میان بندد و به سنّی که مرد نخستین بار نیرو گیرد و به سنی که مرد نخستین بار به حدّ بلوغ رسد جلوه‌گر است[2]، در فقرهٔ ۵۴ از فرگرد ۱۸ وندیداد آمده: «دیو دروج (عفریتهٔ دروغ) به سروش گفت، از یاران من هستند آن مرد و زنی که پس از سن پانزده سالگی بی‌کشتی و بی‌پیراهن = سُدره باشند[3]. در فقرهٔ ۱۳ از فصل دهم شایست ناشایست آمده: «آئین این است، چنان‌که در دوباسروجد[4] نسک آمده، هر کسی که یک روز بیشتر از پانزده سال و سه ماه داشته باشد کُشتی ببندد و بهتر است که هر کسی به سنّ پانزده سالگی رسید کشتی بندد» باز در کتاب شایست ناشایست در فصل ۴ فقرهٔ ۹ مندرج است: «برای مرد و زن تا پانزده سالگی وشاد دوبارشنی[5] گناه شمرده نشود»، در انجام فقرهٔ مذکور و در

---

۱. فقرات ۸-۱۰ از همین فصل نیرنگستان ملاحظه شود و رجوع کنید به:
Zoroastrian Civilization by Maneckji Nusservanji Dhalla; New York 1922 p. 174.

۲. رجوع به جلد اول یشت‌ها.

۳. فقرات ۵۸-۵۹ از همین فرگرد وندیداد را نیز ملاحظه کنید.

۴. دوباسروجد Dubasrujed در کتاب هشتم دینکرد در جایی که از کلیهٔ بیست و یک نسک اوستا سخن رفته نیز تعریف شده که شانزدهمین نسک اوستای عهد ساسانیان بوده و دارای هجده کرده (فصل) بوده است اما در کتاب دینی وجرکرد (Haug's Essays: seco. edit. p. 183) و در کتب روایات داراب هرمزدیار (جلد ۱ ص ۷ و ۱۲) دوباسروجد هجدهمین نسک و دارای شصت و پنج کرده شمرده شده است.

۵. وشاد دوبارشن vašad-dubarašn یعنی گشاده رفتن، در پهلوی اسم گناه بدون سُدره و کُشتی رفتن است، رجوع کنید به تفسیر پهلوی فقرهٔ ۵۹ از فرگرد ۵ و فقرهٔ ۱۹ از فرگرد ۷ وندیداد.

فقرۀ بعد آن پس از سنّ پانزده سالگی بی‌سُدره و بی‌کُشتی بودن گناه و هر گامی بدون آن‌ها برداشتن گناهی سنگین‌تر به‌شمار رفته است، همچنین در کلیه کتب روایات و در صد در نثر و صد در بندهش در سنّ پانزده سُدره و کشتی داشتن واجب شمرده شده است[۱]. شکّی نیست که کشتی به میان بستن یک رسم بسیار کهن اقوام آریایی است، در سنّت مزدیسنان نیز این رسم به عهد پیش از زرتشت نسبت داده شده، چنان‌که در دادستان دینیک در فصل ۳۹ در فقرات ۱۹ و ۲۲ و ۲۳ و در صد در نثر در باب دهم آمده که جمشید رسم کشتی بستن نهاد، چنین می‌نماید که در عهد آریایی در سنّ پانزده سالگی رسم بوده که کمر به میان بندند تا نشانۀ آغاز فرخندۀ جوانی باشد[۲]، زیراکه این سنّ آغاز جوانی شمرده می‌شده و در اوستا هم غالباً از این سنّ یادگردیده و بهترین و فرخنده‌ترین اوقات عمر آدمی به‌شمار رفته است[۳] و در فرگرد ۱۴ وندیداد، فقرۀ ۱۵، پانزده سالگی سن بلوغ دختر شناخته شده است. در میان قبیلۀ دیگر آریایی که هندوان باشند رسم کُشتی بستن رواج داشته و هنوز هم هندوان رشته‌ای موسوم به یجنوپَوِیْتَ Yajnopavita شبیه به کُشتی زرتشتیان در بردارند[۴]. طبقۀ برهمنان (پیشوایان) در سن هشت سالگی و طبقۀ خشتریا (Xšatrya رزمیان) در یازده سالگی و طبقه وئیسیا (Vaisaya پیشه‌وران) در دوازده سالگی باید این رشته را در برداشته باشند. پس از بستن این کمربند استاد به شاگرد ودا آداب تطهیر می‌آموزد و از تأثیر این بند است که کالبدش از نفوذ شیاطین محفوظ می‌ماند:[۵] جشن کشتی‌بندی ایرانیان مطابق جشن اوپانیّنا Upanayana هندوان است و هر دو قبیلۀ آریایی از عهد قدیم تا به امروز در این رسم با همدیگر شرکت دارند جز اینکه در میان زرتشتیان پسر و دختر هر دو باید این بند را به میان داشته باشند ولی در میان هندوان فقط پسران دارای چنین رشته‌ای هستند و دیگر اینکه زرتشتیان تاکنون آئین کهن را نگاه داشته، هم سُدره می‌پوشند و هم کشتی می‌بندند، اما در میان هندوان رسم سُدره از میان رفته، فقط رشته‌ای که به دور سینه بسته می‌شود و به شانۀ راست حمایل می‌گردد باقی

---

۱. رجوع به روایات داراب هرمزدیار، ج اول از صفحه ۲۲ به بعد و به باب ۱۰ صد در نثر و به باب‌های ۸۵ و ۸۹ صد در بندهش.

2. Avesta Reader, Text, Notes, Glossary and Index by Hans Reichelt; Strassburg 1911 p. 99.

۳. راجع به سن پانزده سالگی و مواردی که در اوستا از این سن یاد شده جلد دوم یشت‌ها، ملاحظه شود.

4. Haug's Essays, Seco. edit. by West; London 1878 p. 286

5. Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz; Giessen 1920 s. 78.

مانده است[1]. چندی است که در میان زرتشتیان عادت بر این جاری شده که مراسم جشن کُشتی‌بندی را در حدود سنّ هفت سالگی بچه به جای می‌آورند، برخی در میان شش و یازده سالگی بچه جشن کُشتی‌بندی می‌گیرند، معمولاً برای دختران از شش تا نُه سالگی اگر مانعی پیش آمد مثلاً به‌واسطهٔ ناخوشی یا علّت دیگر که بچه نتواند چند ادعیه مختصر را که برای کُشتی‌بندی از برداشتن لازم است فراگیرد باکی نیست که این جشن تا به سن پانزده سالگی به تأخیر افتد.

چنان‌که دیدیم از خود اوستا گرفته تا کتب دینی پهلوی و پازند و روایات فارسی در همه جا برای کُشتی‌بندی سنّ پانزده سالگی قید گردیده، فقط در یکی از قطعات اوستایی نامزد به وچرکرتِ دینیک در حدود هفت سالگی کشتی بستن لازم دانسته شده، از این قرار: «چون از بچهٔ مزدیسنی هفت سال بگذرد باید او را کشتی به میان بندند تا او را مردان بزرگ دارند[2]» هرچند که در وِچرکرت دینیک بسیاری از فقرات اوستایی ذکر شده، اما این کتاب را نظر به انشاء و قواعد صرف و نحوی، چه در قسمت اوستایی و چه در قسمت پهلوی آن، باید جدید پنداشت، از این کتاب در مقاله‌ای جداگانه پس از مقالهٔ نیرنگستان صحبت خواهیم داشت.

جشن کُشتی‌بندی یا کُشتی بستن یا کُشتی دادن یکی از بزرگ‌ترین پیش‌آمدهای عمر یک زرتشتی شمرده می‌شود زیرا از این روز به بعد یک بچه جزو جمع بهدینان به‌شمار می‌رود و بنا به مندرجات صد در نثر و صد در بندهش و سایر کتب روایات در هر جای دنیا که کردار نیک از بهدینی سر زند همهٔ کسانی که کُشتی بسته‌اند از آن ثواب بهره‌مند می‌گردند[3]، نظر بر این عقیده کُشتی رشته‌ای است که همهٔ پیروان آئین مزدیسنا را به هم می‌پیوندد و همگان را در بندگی و فرمانبری از خداوند همکار و همباز می‌سازد و بندی که به میان دارند نشانهٔ ارتباط معنوی آنان به همدیگر است.

در روز کُشتی‌بندی کسان بچه به فراخور خویش، جشن بزرگی می‌آرایند، همهٔ خویشان و بستگان و دوستان را به مهمانی می‌خوانند، به بچه نیز ارمغان‌ها بخشند و چند

---

1. The Religion of Zarathushtra by Irach Jehangir Sorabji Taraporewala; Madras 1926 pp. 20, 110-115

و به: Mazdâism in the light of Vishnuism by A. Govindacharya Svâmin; Mysore 1918 p. 87-88

2. Altiranisches Wörterbuch von Christian Bartholomae; Strassburg 1910 Sp. 98, sum wort aiwyaonhana

۳. رجوع شود به صد در نثر باب دهم و به صد در بندهش باب هشتاد و پنجم.

موبد برای به جای آوردن آداب مقرّره حضور به هم می‌رسانند. این جشن را معمولاً پارسیان هند نوجوت می‌نامند، در این کلمه، مانند بسیاری از لغات فارسی که در زبان گجراتی دگرگون گشته، زاء به جیم تبدیل یافته، باید نوزوت باشد زیرا تلفظ زاء در زبان گجراتی نیست. خود کلمهٔ زوت «جوت» و اسم خاص زال «جال» تلفظ می‌شود، اما اگر کلمهٔ نوزوت را که بنا به تبدیل یافتن تأ در فارسی به دال نوزدهم گفته می‌شود، مثل اشپیگل احتمال بدهیم که اصلاً نوزات بوده[۱] باید در این کلمه نیز چنین تصوّر کنیم که بر صواب تلفظ نشده و مثل بسیاری از لغات فارسی در لهجهٔ دری یعنی زبان مصطلح زرتشتیان ایران الف به واو تبدیل یافته است، در صورتی‌که این حدس درست و نوزوت همان نوزات یا نوزاد باشد، از این کلمه چنین اراده کرده‌اند که پس از کشتی بستن بچه زندگانی نوی از سر می‌گیرد و به این می‌ماند که در داخل شدن در جمعیّت بهدینان دیگر باره پا به عرصهٔ وجود گذاشته باشد، وست این کلمه را در فقرهٔ ۲ از فصل ۱۳ کتاب پهلوی شایست ناشایست نوید زادی خوانده و نوزاد (renewed birth) ترجمه کرده است[۲]. دانشمند پارسی ایرج تاراپور والا نیز نوزوت و نوزاد را یکی دانسته و از آن معنی فوق را اراده کرده است[۳].

در ادبیات متأخر زرتشتیان نوزوت یا نوزود با واو نوشته شده، فقط در یک جا نوزاد به‌نظر نگارنده رسیده و آن در قطعه شعری است جدید نامزد به سرود نوزادی؛ در این اشعار که به غایت پست و سست و از قواعد عروض خارج است چندین بار نوزاد تکرار شده از آن جمله: نوزاد ما نونا به راست یشت ویزشنش در بر است[۴]، گروهی از مستشرقین و دانشمندان پارسی نوزوت را از دو کلمهٔ اوستایی گرفته‌اند نخست از نَوْ که به معنی نواست، دوم از زئوتر Zaotar اسمی که به پیشوایان داده شده و در پهلوی زوت گردیده و به همین هیأت امروزه یکی از موبدانی که با هم مراسم دینی به جای می‌آورند زوت و دیگری راسپی نامیده می‌شوند[۵]. نَوَزئوترْ در آئین مزدیسنا مطابق نوَهوتر navahotar

---

۱. همچنین اشپیگل احتمال داده که این کلمه از Zaota (کلمهٔ اوستایی) مشتق باشد.
رجوع به: Die Helligen Schriften der Parsen Band II; Leipzig 1859 S. XXIII.

2. Sacred Books of the East Vol. V p. 854.

3. The Religion of Zarathushtra by Irach Jehangir Sorabji Taraporewala; Madras 1926 p. 112.

۴. رجوع شود به: Prof. Khodayar's article in the Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubiles: Volume: Bombay 1914 p. LV.

۵. رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

کیش برهمنی است به‌خصوص چیزی که این وجه اشتقاق اخیر را تقویت می‌کند این است که نزد زرتشتیان ایران نوزوتی عبارت است از آداب و مراسمی که پس از اجرای آن‌ها هیربدزاده‌ای «نابر» یا «ناور» یا «اونابر» می‌شود یا به درجهٔ یک پیشوای دینی رسیده هیربد می‌گردد و مجاز می‌شود که مراسم دینی به جای آورد[1]. در فقرهٔ ۲ از فصل ۱۳ شایست ناشایست مراسم نوزودی برای رسیدن به درجهٔ نابری قید شده است، در اینجا متذکر می‌شویم که برای نابرشدن سنّ پانزده سالگی شرط شده است[2].

امروزه مانند پارینه هیچ‌وقت زرتشتیان بی‌سُدره و کُشتی نیستند و شبانه‌روز آن‌ها را در بر دارند. کُشتی که در فقرهٔ ۲۲ از فصل ۲۴ بندهش «رت» یعنی سرآمد و بزرگ رخت‌ها و پوشیدنی‌ها شمرده شده، یگانه نشانهٔ خارجی کیش زرتشتی است، بی این نشانه گامی برداشتن گناهی است در اردای ویرافنامه در باب ۲۵ اردای ویراف مقدس گوید: «در دوزخ روان‌های زنان و مردانی دیدم که جانوران موذی (خرفستران) پاها و کمر و گردن آنان را می‌دریدند، از سروش و ایزد آذر پرسیدم، گناه آنان چه بوده که گرفتار چنین سزایی هستند، در پاسخ گفتند آنان گناهکارانی هستند که گناه وشاد دوبارشنی (گشاده رفتن یعنی بی‌سُدره و کُشتی بودن) ورزیده‌اند و پابرهنه رفته‌اند و ایستاده شاشیده‌اند[3]». در فصل ۲۸ بندهش فقرهٔ ۸ آمده: «کار دیو «اندر» این است که مردم را بر آن می‌دارد که سُدره پوشیدن و کُشتی بستن لازم نیست[4]».

در شبانه‌روز باید چندین بار کُشتی نو کنند، یعنی رشته را از میان گشوده و خدای را یاد نموده و به اهریمن نفرین کرده و نیرنگ کُشتی خوانده، دوباره به میان بندند.

نخست فوراً پس از خواب برخاستن؛ دوم پس از بول و براز؛ سوم پیش از نماز گزاردن؛ چهارم در هنگام به گرمابه رفتن و تن شستن؛ پنجم پیش از خوراک؛ اگر اتفاقاً بهدینی دو موقع را که پس از خواب برخاستن و پیش از خوراک غفلت کند در موارد سه گانهٔ دیگر حکماً کُشتی نو می‌کند.

---

۱. در کتب روایات مفصلاً ترتیب نوزود یعنی نابر کردن و نوتابر شدن یعنی به درجهٔ هیربدی رسیدن یاد شده است، رجوع شود به کلمه نوزود در فهرست روایات داراب هرمزدیار چاپ بمبئی، جلد دوم.

۲. رجوع شود به: Secred Books of the Hast Vol. V by West p. 355

روایات داراب هرمزدیار، جلد دوم، ص ۳۳ نیز ملاحظه شود.

۳. در مزدیسنا پابرهنه رفتن گناه است، رجوع شود به فقرهٔ ۱۲ از فصل ۴ شایست ناشایست و به فقرهٔ ۱۳ از فصل ۲۸ بندهش.

۴. فقرهٔ ۱۰ از فصل ۲۸ بندهش نیز ملاحظه شود، در خصوص دیو «اندر» به جلد دوم یشت‌ها نگاه کنید.

در هنگام کُشتی نو کردن اگر صبح باشد روی به مشرق می‌کنند، در بعدازظهر رو به مغرب می‌کنند، در شب رو به چراغ یا رو به ماه می‌کنند.

پیش از بستن کُشتی، در روز جشن کُشتی‌بندی، بچه را شست‌وشو می‌دهند یا به عبارت دیگر آداب استحمام مقدس به جای می‌آورند، پس از آن بنا به درخواست موبد باید بچه کلمهٔ دین (کلمهٔ شهادت) به زبان راند، آن‌گاه موبدی که به اجرای مراسم گماشته شده یتا اهو گویان به بچه سُدره می‌پوشاند و موبدان دیگر هم در سرودن یتا اهو با او هم‌آواز می‌شوند؛ پس از آن موبد پشت سر بچه ایستاده هر دو روی به مشرق می‌کنند، اگر صبح باشد و روی به مغرب می‌کنند، اگر غروب باشد، نخست موبد سرآغاز هرمزدیشت می‌خواند و پس از آن به سرودن نیرنگ کُشتی بستن می‌پردازد. در هنگام سرودن ادعیهٔ کوچک دیگر مثل «خشنوتره»، و «اشم وهو» و «یتا اهو» کُشتی را در روی سُدره با آداب مخصوصی سه گردش به دور کمر بچه می‌بندد، بچه نیز در وقت سرودن نیرنگ کُشتی بستن با موبد هم‌آواز می‌گردد، پس از آنکه بچه دارای سُدره و کُشتی شده، آخرین و مهم‌ترین کلمهٔ دین را که از یسنا ۱۲ می‌باشد و در اعتراف به دین زرتشتی است می‌خواند، در انجام موبد «تندرستی» که دعای درود است خوانده؛ ختم می‌کند[۱].

گفتیم هر زرتشتی در شبانه‌روز چندین بار به گشودن و بستن کُشتی ناگزیر است، در هر بار ادعیه ذیل را می‌خواند: در وقت گشودن کشتی پارسیان هند نخست یک «خشنوتره اهوراهه مزداهه» و یک «اشم وهو...» می‌سرایند، پس از آن «کِم نامزدا...» را که در فقرات دوم و سوم سروش باژ ملاحظه می‌کنید با «اشم وهو...» که در آخر آن آمده می‌خوانند و پس از آن قطعهٔ پازند نیرنگ کُشتی بستن را که در سرآغاز نیرنگ کُشتی می‌بینید تا انجامش می‌خوانند، آنگاه بند را برای بستن حاضر می‌کنند. در «شنوتره...» دوم شروع به بستن می‌کنند، دو دور آن را به کمر بسته «اشم وهو...» می‌سرایند در پیش دو گره زده، دو بار «یتا اهو...» می‌خوانند؛ در گردش سوم دو گره در پشت سر زده یک «اشم‌وهو...» می‌خوانند، پس از آنکه کُشتی بسته شد «جَسَ مه اونکهه مزدَ» را با «مزدیسنواهمی» همان‌طوری که در فقرهٔ دوم نیرنگ کُشتی بستن دیده می‌شود تا انجام می‌خوانند و نماز

---

۱. راجع‌به ادعیه‌ای که در جشن کُشتی‌بندی خوانده می‌شود و مراسم این جشن به کتب ذیل مراجعه کنید:

The Naojote Ceremony of the Parsees by J. J. Modi, Second edition; Bombay, 1914.

و باز همین مؤلف: The Religious Ceremonies and Customs ot the Parsees; Bombay, 1922 p. 193-196.

D. J. Irani's article in the Sanj Vartaman, New year number, September 1930 Bombay, p. 85.

Sacred Books of the East vol. XVIII by West p. 883-888.

کُشتی بستن تمام می‌شود. زرتشتیان ایران و تقریباً پنج هزار پارسیان هند که مانند زرتشتیان ایران وارد در فرقهٔ قدیمی هستند در هنگام گشودن کُشتی سراسر سروش باژ را که «کم نامزدا...» جزو آن است می‌سرایند و در قطعهٔ پازند که در آغاز نیرنگ کُشتی بستن آمده در برخی از کلمات آن تغییری می‌دهند، اما در مابقی ادعیه و آداب کُشتی بستن با پارسیان مطابقند.

در انجام یادآور می‌شویم که جشن کُشتی‌بندی شبیه است به Confirmation عیسویان که یک بچه عیسوی در سنّ پانزده سالگی در کلیسا در مقابل کشیش اعتراف به دین مسیح نموده، از دست وی افخارستیا (eukharistia) گرفته می‌نوشد و آن عبارت است از نان و شراب که به‌منزلهٔ خون و گوشت و روان عیسیٰ پنداشته می‌شود، این نان و شراب یادآور «دَرون» (درئون) نان مقدس و فشردهٔ هوم زرتشتیان است[۱].

همچنین کشتی زرتشتیان شبیه است به زنّار یا میان‌بند روحانیون فرقهٔ مخصوص عیسوی Franciscains.

تغییر نیرنگ کشتی بستن

پازند

ای هُرمزد خدای، (سه بار) اهرمن ناتوان، دور داشته شده، زده (و) شکسته باد اهرمن، دیوها، دروجان[۲]، جادوان، درونـدان[۳]، کـوی‌ها، کـرپان‌ها[۴]، سـتمکاران، گـناهکاران، اشموگان[۵]، دروندان، دشمنان، پری‌ها زده (و) شکسته باد.

پادشاهان بد ناتوان باد، دشمنان ستوده باد، دشمنان ناتوان باد، ای هرمزد خـدای، از

---

۱. رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

۲. دروج یعنی دروغ و از آن دیوی ماده که نمایندهٔ نادرستی است اراده کرده‌اند.

۳. دروند در گات‌ها درگونت و در قسمت‌های دیگر اوستا درونت و به همین هیأت درونت = دروند در ادبیات زرتشتیان باقی مانده و از آن دروغ‌پرست و مشرک و خبیث اراده کنند.

۴. کوی (در این متن پازند کیکان) و کرَپن در گات‌ها اسم دو طبقه از امراء و پیشوایان دیویسنا و مخالف دین زرتشت خوانده شده‌اند و در اجزای دیگر اوستا از آنان مطلق گمراه‌کنندگان و در مسایل دینی نابینا و ناشنوا اراده کرده‌اند، رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

۵. در پهلوی اشموک یا اشموغ، در اوستا اشمئوغ ašemaogha لفظاً یعنی برهم‌زن اشا (راستی) غالباً در اوستا به معنی گمراه‌کننده است از آن جمله در فقرهٔ ۱۰ هرمزدیشت در تفسیر پهلوی (زند) همین فقره از هرمزدیشت سه قسم اشموغ تشخیص داده شده: نخست فریفتار، دوم خود دوستار (خودپسند)، سوم فریفته یعنی کسی که به فریفتاری دل داده وی را پیروی کند.

هما (همه) گناه پتیت[1] پشیمانم، از هر گونه پندار زشت، گفتار زشت، کردار زشت که من در گیتی اندیشیدم و یا گفتم و یا کردم و یا از من سر زد و یا در بُن (سرشت) من بود، از آن گناهان منش، گوشن، کنش تنی (و) روانی (چه) جهانی، (چه) مینوی (معنوی)، اندوهگین (و) پشیمان از این سه گوشن[2] پتیت (توبه) می‌کنم.

اوستا

(۱) «خشنوتره» در خشنودی اهورا مزدا و شکست اهریمن آشکار کنند آنچه را که بهتر موافق ارادهٔ (اهوراست)[3].

من نماز راستی می‌گزارم: اشم وهو... یتا اهو وئیریو... (دوبار) اشم وهو...

(۲) «جَسَ مِه اونگهه مزدَ» به یاری من آی ای مزدا (سه بار)[4].

«مزدیسنواهمی» من مزداپرستم، من ایمان دارم که مزداپرست زرتشتی با ایمان و اعتقادم، من ایمان دارم به پندار نیک اندیشیده، من ایمان دارم به سخن نیک گفته شده، من ایمان دارم به کردار نیک کرده شده، من ایمان دارم به دین مزدیسنا که جنگ را براندازد (و) اسلحه را به کنار گذارد، به ختودت[5] امر کند (دین) مقدسی که در میان همهٔ (دین‌هایی) که هست و خواهد بود بزرگ‌ترین و بهترین و زیباترین است آن (دین) اهورایی زرتشتی، همه چیزهای نیک را به اهورا مزدا سزاوار می‌دانم، این است اعتراف به دین مزدیسنا[6].

اشم وهو...

---

۱. در اوستا پئیتیتَ paitita در پهلوی و پازند پَت و به همین هیأت در ادبیات زرتشتیان باقی مانده، به معنی توبه و انابه است، چهار توبه‌نامه به زبان پهلوی و پازند در دست داریم، پتت آذرپاد مهراسپندان که معمولاً پتت پشیمانی نامیده می‌شود، پتت ایرانیک، پتت خود یا خود پتت، پتت ودردگان (استغفار از برای درگذشتگان) که پتت روانی هم نامیده شده است.

۲. یعنی از این سه چیز که گفته شده، که پندار و گفتار و کردار زشت باشد، توبه می‌کنم.

۳. مضمون این جمله از گات‌ها، یسنا ۵۰ قطعهٔ ۱۱ می‌باشد، در آغاز تمام یشت‌ها و در فقرهٔ ۲ خورشید نیایش عین جملات فوق آمده است.

۴. به یاری من آی ای مزدا جَسَ مِه اونگهه مزدَ در یسنا ۷۲ فقرهٔ ۹ آمده و در انجام یشت‌ها و نیایش‌ها و گاه‌ها پس از «هزنگرم» تکرار شده است. رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۵ سروش باژ به «هزنگرم».

۵. خوائت وَدَثَ در پهلوی خوتوک دات یا خوتوک داس لفظاً یعنی خود داده، مقصود از این کلمه ازدواج در میان خویشاوندان است هنوز هم در ایران مانند زمان قدیم ازدواج در میان خویشاوندان به‌خصوص عموزادگان و خالوزادگان بسیار معمول است، خواه برای نگاه داشتن ثروت در خانواده و خواه برای پاک نگاه داشتن خون، در ایران قدیم ازدواج در میان نزدیکان و خویشان نیک شمرده می‌شده است.

۶. من مزداپرستم مزدیسنواهمی تا انجام فقرهٔ ۲ نیرنگ کشتی بستن از آخرین جمله فقرهٔ ۷ و از تمام فقرات ۹۸ یسنا ۱۲ می‌باشد.

نیرنگستان

نیرنگستان یا مراسم نامه کتابی است تقریباً دارای ۳۲۰۰ کلمه اوستایی و ۶۰۰۰ کلمه ترجمهٔ پهلوی آن است و ۲۲۰۰۰ کلمهٔ پهلوی نیز در شرح و توضیح با ۱۸۰۰ کلمه از فقرات اوستایی در آن آمده است، سه ربع از این فقرات راجع به آداب دینی است.

نخستین بار نسخه‌ای از این کتاب را دستور جاماسب ولایتی در سال ۱۰۹۰ یزدگردی (۱۱۳۳ هجری = ۱۷۲۰ میلادی) از ایران به هند آورد و هفت سال پس از این تاریخ جاماسب آسا آن را در کمال دقّت استنساخ کرده است، بدبختانه نسخهٔ اصلی که از روی یک نسخهٔ قدیم‌تری در سال ۸۴۰ یزدگردی (۸۷۶ هجری = ۱۴۷۱ میلادی) به دست شاپور جاماسب شهریار بخت‌آفرین شهریار بهرام نوشیروان نوشته شده بود از دست رفته است[1]. چندین سال بعد از این یک موبد ایرانی نسخه‌ای از بندهش معروف به هند آورد که در آخر آن نیرنگستان نوشته شده، اما به خط دیگر؛ تاریخ استنساخ این نسخهٔ اخیر معلوم نیست زیرا چند صفحهٔ آخر آن ناقص است.

به هر حال یکی از این دو نسخهٔ موجوده نواقص دیگری را تکمیل می‌کند، با وجود این بسیاری از کلمات خراب شده و ترجمهٔ آن به غایت دشوار است. کتاب نیرنگستان کنونی و در جزو آن ائرپتستان Aērpatastān یا هیربدستان بقایایی است از نسک یا کتاب هفدهم اوستا موسوم به هوسپارم Hüspäram، بنا به مندرجات کتب روایات، هوسپارم شصت و چهار فصل بوده است. در روایات داراب هرمزدیار (چاپ بمبئی، ج ۱، ص ۷) از کامه بهره روایت شده مندرج است: «هفدهم نسک نامش اسپارم است و این شصت و چهار کرده

---

۱. همین شاپور جاماسب بخت‌آفرین در سال ۸۴۷ یزدگردی بنا به درخواست دستوران یزد چندین روایات نوشته برای پارسیان هند فرستاد، رجوع شود به روایات داراب هرمزدیار چاپ بمبئی، جلد اول، صص ۳۷۲ و ۳۸۲.

«فصل» است که فرو فرستاد در نیرنجات»، نظر به شرحی که در کتاب هشتم دینکرد از بیست و یک نسک اوستا داده شده، شکی نمی‌ماند از اینکه ائرپتستان و نیرنگستان کنونی قسمتی از هوسپارم نسک عهد ساسانیان باشد که با تفسیر پهلوی (زند) به‌جا مانده است زیرا که در فصول ۲۷-۳۶ از کتاب هشتم دینکرد (چاپ سنجانا) خلاصهٔ مندرجات هوسپارم ذکر شده و آنچه در فصل ۲۷-۲۸ راجع به دو جزء هوسپارم موسوم به ائرپتستان و نیرنگستان ذکر شده، درست مطابق مندرجات ائرپتستان و نیرنگستان کنونی است جز اینکه در ائرپتستان کنونی اندکی کمتر از یک ثلث ائرپتستان قدیم باقی مانده، یا به عبارت دیگر از سه فصل ائرپتستان عهد ساسانیان یک فصل ناقص به ما رسیده است و در نیرنگستان کنونی بیشتر از سه ربع نیرنگستان زمان ساسانیان به‌جا مانده که به سه فرگرد (فصل) منقسم شده است، ائرپتستان و نیرنگستان با هم به‌طور عموم نیرنگستان نامیده می‌شود یعنی که تحت این عنوان هر دو جزء مذکور این کتاب را اراده کنند.

قسمت اوستایی نیرنگستان در قدمت مثل قسمت‌های دیگر اوستاست: مثل یشت و وندیداد، تفسیر پهلوی (زند) آن لابد از عهد ساسانیان است. چنان‌که دانشمند پارسی بلسارا[1] در دیباچهٔ این کتاب نوشته: هیأت حالیهٔ آن از زمان خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸ میلادی) است. ائرپتستان، چنان‌که از خود این اسم برمی‌آید، راجع به انتظام هیربدی یا آئین و دستور پیشوایی است[2].

در نیرنگستان، همان‌طوری که در مقالهٔ نیرنگ کشتی بستن کلمهٔ نیرنگ را تعریف کردیم، از مراسم مختلف بحث می‌شود، از آن جمله در تکالیف موبدی و در خصوص درون (نان مقدس) و در آداب سرودن گات‌ها و در اثر خطایی که در مراسم دینی از موبدی سر زند و در آداب گهنبار (شش جشن دینی سال) و در سُدره و برسم و هیزم و آب زَورْ و هوم و هاون و غیره.

دارمستتر متن اوستایی نیرنگستان را به خط لاتین درآورده، در جلد سوم اوستای خود بسیاری از جملات پهلوی آن را به فرانسه ترجمه کرده است.

Zend-Avesta par Darmesteter Vol. III p. 78-147.

بلسارا متن اوستایی آن را با تفسیر پهلوی کاملاً به انگلیسی ترجمه کرده است:

---

1. Bulsara

۲. در خصوص کلمهٔ هیربد که همان ائرپت می‌باشد جلد دوم یشت‌ها را نیز ملاحظه کنید.

Aêrpatastân and Nirangastân or the code of the holy doctorship and the code of the divine service translated by Sohrab Jamshedjee Bulsara; Bombay 1915.

راجع‌به خود این کتاب دیباچهٔ ترجمه مذکور ملاحظه شود و دیباچه‌ای که داراب دستور پشوتن سنجانا برای متن نیرنگستان چاپ بمبئی نوشته است[1].

1. The Facsimile edition of the Pahlavi Nirangastân Bombay 1914.

و به: The Extant Pahlavi Codices of the Nirangastân by Darab Dastur P. Sanjana; Bombay 1894.

و به: Zend-Avesta par Darmesteter Vol. I p. CXV

و به: Pahlavi Literatur by West im Grundriss der iranischen Philologie II Bond p. 85-86.

و به: Avesta Reader by H. Reichelt; Strassburg 1911 p. 180.

وِچرکرت دینیک

وِچرکرت دینیک Vicarkart i Denik کتابی است که در آن از مسایل مختلف دینی بحث شده، شبیه به مطالب روایات، از آن جمله از سلسلهٔ نسب و زندگانی زرتشت و از میراث و آداب میّت و دخمه و برشنوم و پاکیزگی و سُدره و کشتی و زناشویی و صد و یک نام خداوند و پنج روز گات‌ها (کبیسهٔ آخر سال) و گناهان و کردارهای نیک و حشرات موذی و نژاد اهریمن و بیانات گوگوشناسب (Gogušnasp یکی از مفسّرین پهلوی اوستا در عهد ساسانیان است) در موارد مشکلهٔ اوستا و ادعیه‌ای که باید در مراسم مختلفه خوانده شود و سزای کردار زشت و راستی و دروغ و غیره وچرکرت دینیک غیر از دینی وچرکرت می‌باشد که غالباً مستشرقین از آن راجع‌به بیست و یک نسک اوستای عهد ساسانیان و تعداد فصول و مندرجات نسک‌ها ذکری کرده‌اند[۱].

وچرکرت مرکب است از دو کلمهٔ اوستایی: نخست وِیچیرَ Vicira که به معنی فتویٰ‌دهنده از همین لغت است، کلمهٔ وزیر که عرب‌ها از ایرانیان گرفته‌اند در فرهنگ‌ها لغات وِجر، وِجارش، وجرگر به معانی گزاره یا گزارش (شرح و تفسیر) و فتویٰ و دستور و فتویٰ‌دهنده یا مفتی ضبط شده و با «چ» نیز آمده است؛ دوم کِرتِ kareta که به معنی فصل است و از آن در اینجا قطعه‌ای بریده اراده شده مثل Sectio در لاتینی و فصل در عربی، وِچرکرت دینیک یا کتاب و فصل احکام و فتاوی دینی که موضوع ماست دارای ۶۳۰ کلمه اوستایی است که به ۹۰۰ کلمهٔ پهلوی ترجمه شده و تقریباً ۱۷،۵۰۰ کلمهٔ پهلوی در

---

۱. رجوع شود به: Haug's Essays, seco. edit. p. 126.

و به: SBE. Vol. XXXVII by West p. 488.

متون پهلوی آن استعمال شده است با ۲۶۰ کلمه از فقرات اوستایی؛ آیات آن از بغان یشت و نیکاتوم (Nikatum) نسک و هادُخت نسک که نسک‌های چهاردهم و پانزدهم و بیستم اوستای عهد ساسانیان بوده نقل شده و برای بسیاری از فقرات قید نگردیده که از کدام قسمت اوستا نقل شده است.

در مقالهٔ نیرنگ کُشتی بستن گفتیم که بنا به تصریح کلیهٔ کتب دینی برای کُشتی بستن سن پانزده سالگی قید شده، فقط در وچرکرت دینیک در حدود هفت سالگی بچه کشتی بستن لازم شمرده شده است. بنا به گفتهٔ مؤلف وچرکرت دینیک فقره‌ای که راجع به کشتی بستن در سنّ هفت سالگی ذکر کرده از بغان یشت می‌باشد، گذشته از اینکه چنین فقره‌ای در اوستایی که امروزه در دست داریم موجود نیست. هیچ‌یک از قطعات اوستایی که در این کتاب ذکر شده با مفهوم مندرجات بیست و یک نسک اوستا که در کتاب هشتم دینکرد شرح داده شده و یک یک تعریف و تجزیه گردیده مطابق نیست ولی این را دلیل ساختگی بودن این قطعات نمی‌توان دانست، زیرا که در دینکرد بیست و یک نسک اوستا مختصراً تعریف شده و بسا هم نواقص در آن موجود است و ممکن است هم که این فقرات را در تفسیر پهلوی اوستا آورده باشند که با خود آن تفسیر از دست رفته است.

گذشته از اینکه برخی از مندرجات وِچرکرت دینیک موافق تعلیمات مزدیسنا نیست، اغلاط صرف و نحوی آن هم به‌کلی این کتاب را مشکوک ساخته است. کلمات اوستایی بدون رعایت قواعد، پهلوی هم چیده شده به‌طوری که امروزه ترجمه جملات اوستایی آن به غایت دشوار است و مترجم آن‌ها باید برای استخراج معانی از صرف و نحو چشم بپوشد به حدس و قرینه پی به مفهوم آن‌ها برد. در قسمت پهلوی این کتاب نیز علایم جدید بسیار است، با وجود این پاره‌ای از مطالب آن سودمند است و ممکن است ممدّ فهم یک رشته از مسایل دینی شود. تألیف وِچرکرتِ دینیک به مدیوماه پسر آراسپ نسبت داده شده و در آغاز این کتاب مندرج است: «من که مدیوماه پسر آراسپ و پیرو زرتشت پاک هستم این نامهٔ بزرگ را از اوستا و زند گرد آوردم تا همهٔ پاکان و راستی خواهان را سودمند آید و آن را وچرکرت دینیک نام نهادم». مدیوماه معروف در اوستا میدیویی مانگهه پسر آراستی پسرعموی حضرت زرتشت است[1]، مدیوماه دیگری مفسّر پهلوی

---

۱. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

اوستا در عهد ساسانیان است و رأی او غالباً در کـتب دیـنی پـهلوی ذکـر شـده است و به‌علاوه، چنان‌که در فصل ۳۳ بندهش مندرج است، در میان خـاندان مـوبدان مـعروف چندین تن مدیوماه نام داشته‌اند. لابد گردآورندهٔ وِچرکرتِ دینیک از متأخرین است بـا وضعی که این کتاب دارد به هیچ‌وجه به مدیوماه مفسّر اوستا در عهد ساسانیان هم متوجه نمی‌توان شد چه برسد به مدیوماه معاصر پیغمبر ایران.

نسخه‌ای از وِچرکرتِ دینیک راکه در کرمان در روز ایزد باد از ماه اردیبهشت در سال ۶۰۹ یزدگردی مطابق ۱۲۴۰ میلادی به دست دستور دات پیرای‌بـن شـاپوربن مـهریار نوشته شده بود مسافرین پارسی از ایران با خود برگرفته به هند آورده در شهر سورت به کتابخانه خانوادهٔ مدی[1] فرو نـهادند و در آنـجا در رام روز از مـاه امـرداد سـال ۱۱۲۳ یزدگردی مطابق ۱۷۵۴ میلادی به دست دستور نوروز رستم جـی بـهرام جـی سـنجانا استنساخ شده و در سال ۱۸۴۸ میلادی این کتاب از روی نسخهٔ اخیر به اهتمام دسـتور پشوتن جی بهرام جی سنجانا پدر دستور بزرگ بمبئی داراب پشوتن سنجانا[2] در بمبئی به طبع رسیده است. ظاهراً وِچرکرتِ دینیک نخستین کتابی است که به حروف پـهلوی بـه چاپ رسیده است، وست احتمال داده که وچرکرتِ دینیک اندکی قدیم‌تر از نسخهٔ خطی دات پیرای باشد، بارتولومه قدمت آن را به اواسط قرن چهاردهم میلادی حدس زده است.

در خصوص وِچرکرت دینیک به کتب ذیل مراجعه شود:

اول مستشرقی که از وِچرکرت دینیک صحبت داشته اشپیگل می‌باشد، در مجلهٔ:

Gelehrten Anzeigen der Königlich Bayrischen Akademic der Wissenschaften 45 (1857), 185 ff.

و باز همین مؤلف در کتاب: Die Traditionelle Literatur der Parsen; Wien 1860 S. 193-197.

Essays on the Sacred Language, Writings and Religion of the Parsis by Martin Haug, Second edition by West; London 1878 p. 100.

Pahlavi Literatur by West im Grundriss der Iranischen Philologie II Band p. 89-90

---

1. Modi

۲. دستور داراب پشوتن سنجانا در ۱۳ امرداد ۱۳۱۰ (۵ اوت ۱۹۳۱) به رحمت ایزدی پیوست.

بارتولومه چندین قطعه وچرکرت دینیک را در جزو مجلدات تحقیقات هـندوژرمن ترجمه نموده و توضیحات داده است:

Arica XIII Zwei Stücke aus Vicarkart i Denik von Christian Bartholomae in Indogermanische Forschungen, heraugegeben von K. Brugmaun und W. Streitberg XI Band; Strassburg 1900 s. 119-181.

باز همین مؤلف در جزو مجلدات دیگر تحقیقات هندو ژرمن تـمام مـتون اوسـتایی وِچرکرت دینیک را با انتقادات خود به طبع رسانیده است:

Arica XIV, Die avestischen Texte des Vicarkart i Denik in Indogerma. For XII Band; Strassburg 1901 s. 92-150

سروش باژ

جهاندار بگـرفت بـاژ مهـان   به زمزم همی رای زد در میان

(فردوسی)

از سروش که یکی از بزرگ‌ترین ایزدان مزدیسناست مـفصلاً در جـلد اول یشت‌هـا صحبت داشتیم، همچنین یشتی را که متعلق به این فرشته و نامزد است به سروش هادُخت یشت در همان کتاب تفسیر کردیم و یسنای ۵۷ را هـم کـه راجـع به سـروش است و بـه مناسبت اینکه در شب پیش از به خواب رفتن می‌خوانند، سروش یشت سـرشب نـامزد شده، باز در همان کتاب تفسیر کردیم. اینک در اینجا مختصراً از یک نماز دیگر که نیز به ایزد سروش مختص و موسوم است به سروش باژ سخن داشته، پس از آن به تـفسیر آن می‌پردازیم. سرآغاز و انجام سروش باژ مانند بسیاری از ادعیهٔ دیگر که در مراسم دینی خوانده می‌شود به زبان پازند است، فقرات اوستایی آن مانند بسـیاری از ادعـیه خُـرده اوستا دارای مطالب مستقلی نیست، زیـرا کـه جـملات آن از قسـمت‌های دیگـر اوسـتا استخراج شده است جای اصلی آن‌ها را در یادداشت‌های پای صفحه نشان خواهیم داد.

سروش باژ در بامداد پس از برخاستن از خواب خوانده می‌شود، به همین مناسبت آن را «نیرنگ دست‌شو» هم می‌نامند، یعنی نمازی که در صبح در وقت دست و رو شُسـتن می‌خوانند. در واقع سروش باژ سپاس و درودی است که بامدادان پس از سـپری شـدن تیرگی شب به سروش فرشته‌ای که رقیب تیرگی شب است تقدیم می‌شود[1]. نظر به اینکه سروش در این جهان به نگهبانی ارواح گماشته شده، کلیهٔ ادعیه زرتشتیان با سروش باژ شروع می‌شود و به‌خصوص ادعیهٔ مراسم وفات[2].

۱. رجوع شود به آثارالباقیه چاپ لیپزیک، به اهتمام زاخوئو Sachau، صفحه ۲۱۹.

۲. رجوع شود به: The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji J. Modi, Bombay 1922 p. 78.

کلمهٔ باژ که باج و باز و واج و واژ هم گفته می‌شود در اوستا وَچْ vac و در سانسکریت واچ vac و در پهلوی واج، واجک مـی‌باشد، در لاتـینی vox و در زبـان‌های فـرانسـه و انگلیسیvoice-voix گویند. باژ به معنی کلمه و سخن و گفتار و گوشن است و از همین ماده است کلمات آواز و آوازه و آوا[1] و گواژ و گواژه که به معنی نکوهش و سرزنش گرفته‌اند[2].

کلیهٔ ادعیهٔ مختصر را که آهسته بر زبان می‌رانند باژ گویند، چنان‌که فردوسی گفته:

پـــــرستندهٔ آذر زردهشت   همی رفت با باژ و برسم به مُشت

زمزمه که غالباً در کتب متقدمین راجع به ایرانیان قدیم و زرتشتیان ذکر شده عـبارت است از همین باژ که لب فرو بسته آرام می‌خوانند، در شاهنامه آمده:

فرود آمد از اسب و برسم به دست   به زمزم همی گفت لب را بـبست

مسعودی می‌نویسد: «وهو (یعنی زرتشت) نبیّ المجوس الذی اتا هم بالکتاب المعروف بالزمزمة عـند عـوامّ‌النـاس و اسـمه عـندالـمجوس بسـتاه[3]» هـمچنین در بسـیاری از فرهنگ‌های فارسی زمزمه کتابی آوردهٔ زردشت پنداشته شده است، البته این اشـتباهی است، چه هیچ‌یک از بیست و یک نسک (کتاب) اوستای عهد ساسانیان چـنین نـامیده نشده و امروز هم هیچ‌یک از قطعات اوستا و هیچ‌یک از ادعیه به زبان پازند چنین نامیده نمی‌شود، اما اینکه ضمناً در فرهنگ‌ها مندرج است: «زمزمه کلماتی باشد کـه مـغان در ستایش پروردگار و هنگام بدن شستن و در سرخوان آهسته به زبان رانند» درست است. ابوریحان بیرونی این کلمه را چنین تفسیر کرده: «و سروش اوّل من اَمَر بـالزّمزمة و هـو الایماء بالغُنّة لا بکلامٍ مفهومٍ و ذلک انَهم اذا صلّوا وَ سبّحُواللّٰهَ و قدّ سوّهٔ تنا وَلوا الطعام فی وَسطِ ذلک فلا یُمکنهمِ الکلاٰمَ وَسط الصّلوة فیهمهون و یشیرون ولا یتکلّمون و هذا علی ما أخبرَنی به آذر خورالمهندس[4]» در اینجا متذکّر می‌شویم که زمزمه کـردن پـیش از غـذا معمول بوده، نه در وسط طعام، چنان‌که می‌دانیم از زمان بسیار قدیم ایرانیان را عادت بر این بوده که در وقت غذا ساکت باشند و سخنی نگویند، این رسم را تا چند سال پیش از این زرتشتیان رعایت می‌کردند. ادعیه‌ای که به زبان پازند یا به زبان فارسی در آغاز و انجام بسیاری از قطعات خُرده اوستا ملاحظه می‌کنید مانند فقرات اوستایی همان قـطعات بـه

---

۱. رودکی گفته: ای بلبل خوش‌آوا آوا ده / ای ساقی آن قدح با ما ده

۲. اسدی گفته: گواژه همی زد چنین بر فسوس / همی خواند مهراج را نوعروس. کلمهٔ باژ که موضوع مقالهٔ ماست مشتبه نشود به کلمهٔ باژ = باج که به معنی خراج است و در فرس هخامنشی در کتیبهٔ بیستون «باجی» آمده است.

۳. رجوع شود به مروج‌الذهب، چاپ پاریس، جلد دوم، ص ۱۲۴.

۴. رجوع شود به آثارالباقیه، ص ۲۱۹.

آواز معمولی خوانده می‌شود، در صورتی‌که ادعیه کوچک پازند یا فارسی در میان فقرات اوستا بیاید باید آن‌ها را باژ گرفت یا به عبارت دیگر زمزمه نمود[۱]. در هر جایی از خُرده اوستا که این‌گونه ادعیه باید در باژ گفته شود در خود متن معین شده است، چنان‌که در انجام فقرهٔ ۲ هوشبام و در انجام فقرهٔ ۱۶ خورشید نیایش و غیره، در انجام مقال از باژ گرفتن خسروپرویز در سرخوان، نزد مهمان خود نیاطوس سفیر روم و از باژ گرفتن یزدگرد سوم آخرین شاهنشاه ساسانی در سرخوان خسرو آسیابان، در مرو[۲] و از زمزمه نمودن عبداللّه‌بن المقفع فارسی در سرخوان میزبان خود عیسیٰ‌بن علی عمّ منصور خلیفهٔ دوم عباسی که در کتاب الفهرست آمده یادآور می‌شویم[۳].

تفسیر سروش باژ

پازند

پنام یزدان هرمزدِ خدای اوزونی (افزونی) گرز (بزرگی)، خره اوزایات (افزایاد) سروشِ اشوی (پاکِ) تگِ (دلیر) تن فرمانِ شگفت زینِ زین‌اوزار سالارِ دامان (آفریدگانِ) هرمزد «به یاری» برسات[۴].

ز هما (همه) گناه پتیت (توبه) پشیمانم...[۵]

---

1. The Religious ceremo and customs by J. J. Modi p. 379-380.

۲. رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

۳. رجوع شود به شرح حال عبداللّه‌بن المقفع فارسی تألیف عباس اقبال آشتیانی، چاپ برلین ۱۳۰۵، ص ۱۱.

۴. چون پازند با اندک تغییری پارسی است نگارنده در جملات فوق و در چند جملهٔ دیگر پازند که در انجام سروش باژ آمده فقط لغاتی را در میان ابروان معلی کردم که در فارسی متروک است، اینک توضیحات برخی از لغات فوق: کلمهٔ گرز که در متون پازند گرج و گرزه و گرچه و غیره آمده به معنی ارج و ورج و بزرگی است، در اشعار متقدمین غالباً کلمهٔ ورج مانند کلمه گرز در فوق با لغت فرّ که همان خره است یک‌جا آمده است، اشو از صفت اوستایی می‌باشد یعنی پاک و پارسا و مقدس.

تگ در فارسی، تک در اوستا، تَکَ به معنی تند و تیز است.

تن فرمان در پهلوی ترجمه صفت اوستایی تنومنثر می‌باشد در اینجا کلمهٔ فرمان مانند کلمهٔ مَنْثَرَ به معنی حکم و امر ایزدی است، نظر به اینکه سروش مظهر اطاعت از فرمان خداوندی است سراسر وجودش نمایندهٔ فرمان و امر ایزدی خوانده شده است (رجوع شود به جلد اول یشت‌ها).

کلمهٔ زین در اوستا زئن به معنی سلاح است نه به معنی یراق اسب که امروزه معنی معمولی آن است لابد به مناسبتی که اسب حامل اسلحه بوده یراق آن را زین نامیده‌اند.

زین اوزار یعنی زین‌افزار به عبارت دیگر مسلح (رجوع کنید به جلد دوم یشت‌ها)، دامان جمع دام در اوستا دامن و در پهلوی دام و جمع آن دامان به معنی آفرینش و پیدایش است به این معنی در فارسی متروک است.

۵. مابقی مثل سرآغاز نیرنگ کُشتی بستن.

اوستا

۱ یتا اهو وئیریو... (پنج بار)

اشم وهو... (سه بار)

«فَرَورانه» من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم[۱]، به اُشهینگاه پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین به برجیه و به نمانیه پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[۲].

به خوشنودی سروش پاکِ دلیرِ تن‌فرمانِ قوی اسلحهٔ اهورایی ستاییدن و نیایش کردن و خوشنودی خواستن و آفرین خواندن.

[راسپی] «یتا اهووئیریو» که زوت به من بگوید.

[زوت] «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[۳].

۲ سروش پاک خوش بالای پیروزمند گیتی‌افزای پاک و سرور راستی (پاکی) را ما می‌ستاییم[۴]. اَهَوْنَ وئیریه نگهدار تن است (شخص است)[5]. یتا اهو وئیریو...

---

۱. فرَوَرانه غالباً در اوستا تکرار شده چنان‌که در سرآغاز یسنا در فقرات ۱ و ۷ و در یسنا ۱ فقرهٔ ۲۳ و یسنا ۳ فقرهٔ ۲۴ و یسنا ۱۱ فقرهٔ ۱۶ و یسنا ۱۴ فقره ۴ و یسنا ۲۳ فقره ۵ و یسنا ۲۷ فقره ۱۲ و یسنا ۶۲ فقره ۱۲ و یسنا ۶۸ فقره ۲۳ و در سرآغاز همهٔ یشت‌ها و چهار آفرینگان و پنج گاه‌ها و غیره، اما این فقره به یسنای ۱۲ که با همین کلمه شروع شده اختصاص دارد و همین فصل از یسنا نیز فراورتی که به معنی اعتراف است نامیده شده است. کلیهٔ مندرجات یسنای ۱۲ در اعتراف به دین مزدیسناست کلمهٔ شهادت معروف «مزدیسنواهمی» که در نیرنگ کشتی بستن تفسیر کردیم از آخرین فقرات همین یسنا می‌باشد. توضیحات فقرهٔ ۹ اویسروتریمگاه نیز ملاحظه شود. مقصود از دیوها گروه پروردگاران آریایی است.

۲. اشهینگاه در اوستا اوشهین Ušahina یکی از اوقات پنجگانهٔ شبانه‌روز است و آن عبارت است از نیم‌شب تا برآمدن خورشید (رجوع شود به بندهش، فصل ۲۵ فقره ۹) در اینجا فرشته‌ای اراده شده که موکّل بر این وقت است، برجیه Berejya فرشته‌ای است موکل بر حبوبات و نمانیه Nmänyaفرشته‌ای است که به پاسبانی خان و مان گماشته شده است، این دو فرشتگان اخیر از یاوران یا همکاران اشهینگاه می‌باشند. ذکر اسم اُشهینگاه و همکارانش در اینجا به این مناسبت است که پاسبانی جهان پس از فرو رفتن خورشید با ایزد سروش است، رجوع شود به سروش یشت هادخت فقرهٔ ۱۱ راجع‌به اوقات پنجگانه به جلد اول یشت‌ها و به مقالهٔ پنجگاه در همین جلد مراجعه شود و راجع‌به وجه اشتقاق کلمهٔ اشهینگاه به جلد دوم یشت‌ها و به مقالهٔ هوشبام در همین جلد نگاه کنید. چنان‌که در اشهینگاه خواهیم دید اوشهینَ و برجیه و نمانیه همیشه با هم یاد شده‌اند، به فقرهٔ ۷ از یسنای ۱ و فقرهٔ ۷ از یسنای ۲ و فقرهٔ ۹ از یسنای ۳ و غیره نیز مراجعه شود.

۳. فرد اول یتا اهو... به همین ترتیب غالباً در اوستا آمده، چنان‌که در سرآغاز یسناها فقره ۱۳ و در یسنا ۳ فقره ۲۵ و یسنا ۷ فقره ۲۸ و یسنا ۲۶ فقره ۱۱ و غیره نخست یکی از موبدان (راسپی) یتا اهووئیریو خوانده خواستار است که زوت چنین گویا شود پس از آن موبد دیگر (زوت) جملهٔ دیگر را که آثار توش اشات چیت هچا باشد خوانده خواستار است که مرد پاکدین دانایی نیز چنین گویا شود.

۴. این جمله از یسنا ۵۷ (سروش یشت سر شب) فقرهٔ ۱ می‌باشد.

۵. این جمله از فقرهٔ ۳ از فرگرد یازدهم وندیداد می‌باشد، «اَهونَ وئیریه» همان «یتا اهووئیریه» است.

«کم نامزدا» که را ای مزدا برای نگهداری مانند من کسی خواهند گماشت، در آن هنگامی که دروغ‌پرست برای آسیب من آماده گردد، گذشته از آذر تو و منش تو (وهومن تو) که از کردار آن‌ها راستی پرورش خواهد یافت، ای اهورا، از چنین آموزشی نهادم را آگاه ساز[۱]. کیست آن پیروزمندی که باید از آئین تو مردم را پناه بخشد، به‌واسطهٔ یک الهام آن داور نجات‌دهندهٔ جهان را به من بنما و نزد هر آن کسی که تو خواستار باشی سروش (اطاعت) با وهومن (منش نیک) آرام گیرد ای مزدا[۲].

۳ نگهدار ما را از بدخواه ای مزدا و ای سپندارمذ[۳].

نابود شو (تو ای) دیو دروغ، نابود شو (تو ای) دیو نژاد، نابود شو (تو ای) ساختهٔ دیو، نابود شو (تو ای) از دیو پدید آمده، نابود شو ای دروغ، سرنگون شو ای دروغ، یکسره نابود شو ای دروغ، در شمال نابود شو[۴]، مباد که تو جهان مادی راستی را نابود کنی، نماز (ستایش) و پارسایی و غیرت ایمان[۵].

---

۱. این چند جمله از گات‌ها، یسنا ۴۶ قطعهٔ ۷ برداشته شده است.

۲. این چند جمله از گات‌ها، یسنا ۴۴ قطعهٔ ۱۶ برداشته شده است.

۳. تمام فقرهٔ ۳ از فقره ۲۱ از فرگرد ۸ وندیداد می‌باشد، فقرات ۲-۳ سروش باژ از «کم نامزدا» تا به آخر به استثنای «نماز و پارسایی و غیرت ایمان» در فقرات ۲۰-۲۱ فرگرد ۸ وندیداد آمده که مجموعاً «کم نامزدا» نامیده می‌شود.

۴. شمال که در اوستا اپاختر یا اَپاخذرَ آمده و در فارسی باختر گوییم در مزدیسنا آرامگاه اهریمن و دیوها و جای دوزخ خوانده شده (رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها).

۵. سه کلمهٔ اخیر که نماز و پارسایی و غیرت ایمان باشد از گات‌ها، یسنا ۴۹ قطعه ۱۰ برداشته شده است، گفتیم فقرات ۲-۳ سروش باژ از «کم نامزدا» تا انجام از فقرات ۲۰-۲۱ از فرگرد ۸ وندیداد می‌باشد. اینک شرح این نماز: کم نامزدا Kem-nä-Mazdä مرکب است از چهار قسمت: قسمت اولی آن از گات‌ها، یسنا ۴۶ قطعهٔ ۷ و قسمت دوم از گات‌ها یسنا ۴۴ قطعهٔ ۱۶ می‌باشد. قسمت سوم از فرگرد ۸ وندیداد فقرهٔ ۲۱ می‌باشد، سه کلمهٔ اخیر چنان‌که گفتیم از گات‌ها یسنا ۴۹ قطعهٔ ۱۰ برداشته شده است. تمام این نماز که مجموعاً «کم نامزدا» نامیده می‌شود به استثنای سه کلمه اخیر مذکور فقرات ۲۰-۲۱ از فرگرد ۸ وندیداد را تشکیل داده است، به این ترتیب آنچه از قطعات گات‌هاست (یسنا ۴۶ قطعهٔ ۸ و یسنا ۴۴ قطعهٔ ۱۶) مجموعاً فقرهٔ ۲۰ از فرگرد ۸ وندیداد شده و مابقی فقرهٔ ۲۱ فرگرد مذکور وندیداد را تشکیل داده است، بنابراین فقرهٔ ۲۰ که از گات‌هاست مثل سایر فصول گات‌ها منظوم و از قدیم‌ترین اجزای اوستاست، فقرهٔ ۲۱ نثر است و از حیث زبان مانند قسمت‌های دیگر وندیداد است و فرق فاحشی با فقرهٔ قبل خود دارد چنان‌که ملاحظه می‌شود از حیث مفهوم هم این دو فقره با هم فرق دارند. فقرات مذکور را مجموعاً به اسم کلماتی که در آغاز این دعا آمده «کِم نامزدا» نامیده‌اند و دعایی است که به‌خصوص در هر موقع تکرار می‌شود.

در فرگرد هشتم وندیداد که از آداب میّت سخن رفته در فقرات ۱۴-۱۹ آن مندرج است. از راهی که جنازه گذرانده باشند نباید چارپایان خُرد و بزرگ و نه مردان و زنان بگذرند و نه از آن راه آتش و برسم بگذرانند، پیش ←

اشم وهو... یتا اهو وئیریو... (دوبار).

۴ ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزومندم برای سروش پاکِ دلیرِ تن فرمان قوی اسلحهٔ اهورایی.
اشم وهو...

۵ «همایی رئشچه» (کسی که تو را بستاید) برای اوست شکوه و فرّ، برای او تندرستی، برای او پایداری تن، برای او پیروزی تن، برای او خواستهٔ (ثروت) بسیار آسایش بخشنده، برای فرزندان برازنده، برای او زندگی بلند (و) طولانی، برای او بهشت پاکان (و) روشنایی همه گونه آسایش بخشنده[1].
«اَثَ جمیات» بشود چنان پیش آید، چنان‌که من آرزومندم[2].
اشم وهو...
«هزنگرم» هزار درمان، ده هزار درمان (برساد). (سه بار)[3]
اشم وهو...
«جَسَ مه اَونگْهه» به یاری من آی ای مزدا[4].

←

از آنکه آتُربانی (موبدی) از خواندن «یتا اهو» و «کِم نامزدا» آن راه را پاک نماید. امروزه بنا به این دستور به فاصلهٔ سی قدم در عقب جنازه در سر مشایعت‌کنندگان دو موبد در طیّ راه دخمه «یتا اهو» و «کم نامزدا» می‌سرایند.

رجوع شود به: Selections from Avesta and old Persian, Part I by Irach Jehangir Sorabji Taraporewala; Calcutta 1922 p. 140-148.

و به: The Funeral ceremonies of the Parsees by Jivanji Jamshedji Modi; Third Edition; Bombay 1923 p. 13-14.

۱. «اهمایی رئشچه» از فقره ۱۱ از یسنای ۶۸ می‌باشد، در یسنا ۷۲ فقره ۹ و در جاهای دیگر غالباً آمده در انجام تمام یشت‌ها و در انجام پنج نیایش و هر پنج گاه نیز دیده می‌شود.

۲. اَثَ جمیات یث آفرینامی که در انجام سروش باژ نیز تکرار شده از یسنا ۶۸ فقرهٔ ۱۹ برداشته شده است، در انجام هر چهار آفرینگان تکرار گردیده و در فقرهٔ ۱۲ از نخستین آفرینگان (آفرینگان دهمان) نیز به آن برمی‌خوریم اَثَ جمیات... شبیه است به «آمین» عبری که از دین یهود به عیسویت رسیده و بعدها در اسلام رواج یافته و امروزه پیروان ادیان سامی مذکور در انجام دعا به زبان آرند، رجوع شود به تورات به کتاب مزامیر به مزمور ۴۱ فقره ۱۳، در پازند و فارسی به جای کلمهٔ آمین «ایدون باد» گویند، رجوع شود به انجام فقره ۱۶ خورشید نیایش. سراسر فقره سروش باژ به همین ترتیب از «اهمایی رئشچه» تا انجام سومین «اشم وهو» به استثنای «اَثَ جمیات» از فقرات ۹-۱۰ یسنای ۷۲ می‌باشد.

۳. «هزنگرم» از کلمه هزنگر یعنی هزار غالباً در اوستا تکرار شده، از آن جمله در یسنا ۶۸ فقرهٔ ۱۵ و هرمزد یشت فقرهٔ ۲۷ و در جاهای دیگر بعد از «اهمایی رئشچه» آمده است، چه در یشت‌ها و نیایش‌ها و گاه‌ها و چه در جاهای دیگر مثل یسنا ۷۲ فقرهٔ ۹.

۴. رجوع شود به یادداشت فقرهٔ ۲ نیرنگ کشتی بستن.

(ما می‌ستاییم) اَمَ خوب ساخته شدهٔ خوب بالا را[۱]، بهرام اهور آفریده[۲] و اُوپَرَتات شکست‌دهنده را[۳]، رام چراگاه خوب بخشنده را[۴] و اندروای در بالا کارگر (زبردست) راکه دیدبان آفرینش‌های دیگر است[۵]، آنچه را از تو ای اندروای که از خرد مقدس است (ما می‌ستاییم) ثواش زوال‌ناپذیر[۶] و زروان بیکران و زروان جاودانی را ما می‌ستاییم[۷].
اشم وهو...
«کربه مژد» کرفه (را) مزد، گناه گزارشنی راکنم (گناه را ترک کنم)، اشهی روان دوشارم را (برای محبّت به پاکی روان)، هم کربهٔ هما وهان هفت کشور زمی (هم ثواب همه نیکان هفت کشور زمین) زمی پهنا، روت درانا، خورشیت بالا، بُندهیها برسات (به پهنایی زمین و درازی رود و بلندی خورشید کاملاً برساد) اشوِبت (پاک بید) دیرزی[۸].
«اَتَ جمیات» بشود چنان پیش آید، چنان‌که من آرزومندم.
اشم وهو...

---

۱. اَمَ به معنی نیرو و زور و جرأت می‌باشد، در اینجا اسم خاص فرشته‌ای است غالباً با بهرام یکجا نامیده شده است، رجوع به جلد اول و جلد دوم یشت‌ها.
۲. بهرام فرشتهٔ پیروزی است، رجوع کنید به مقاله اول در جلد دوم یشت‌ها.
۳. اوُپَرَتات به معنی برتری و زبردستی است، در اینجا اسم مخصوص فرشته‌ای است غالباً با اَمَ و بهرام ذکر شده است، رجوع به جلد اول و جلد دوم یشت‌ها.
۴. رام نام یکی از فرشتگان مزدیسناست در خصوص او و صفت «چراگاه خوب بخشنده» به جلد دوم یشت‌ها نگاه کنید.
۵. اندروای در اوستا ویو اسم فرشتهٔ هواست، رجوع به مقاله او در جلد دوم یشت‌ها شود.
۶. ثواش Thwaša نخست به معنی تند و تیز و چالاک است، چنان‌که در مهریشت فقره ۵۲ و فروردین یشت فقره ۴۹ و یسنا ۱۱ فقره ۷ آمده است، دوم به معنی جوّ و هوا و فضای میان آسمان و زمین است چنان‌که در وندیداد فرگرد ۳ فقره ۴۲ آمده است. در هر جایی که با صفت خواذات یعنی خود داده آمده از آن فرشتهٔ جوّ و هوا اراده کرده‌اند چنان‌که در مهریشت فقرهٔ ۶۶ و وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۱۳ و خورشید نیایش فقره ۸ و در دو سی روزه خرد و بزرگ فقره ۲۱؛ صفت خواذات همان است که امروزه خدای گوییم، در فقره فوق که صفت تواش آمده باید فناناپذیر و زایل نشدنی ترجمه شود و باز در فقرهٔ فوق پس از ثواش همین صفت به اضافه صفت دیگر که «دَرِغو» باشد (دَرغو خواذات) صفت زروان آمده و می‌توان جاودانی و همیشه پایدار ترجمه نمود.
دَرِغو نیز همان است که در فارسی دیر (درنگ) گوییم، به جلد دوم یشت‌ها، نیز نگاه کنید.
۷. چون در خصوص زروان باید مفصل‌تر سخن بداریم مقالهٔ بعد را به آن تخصیص دادیم، به آن رجوع شود.
۸. در قطعهٔ پازند سرآغاز سروش باز گفتیم که پازند با اندک تغییری پارسی است، اینک توضیحات برخی از لغات قطعه فوق: کربه در پهلوی کرپک به معنی ثواب است در فارسی کرفه گویند کرفه‌گر یعنی ثواب‌کار.
گزارشی از فصل گزاردن در پهلوی و جاردن به معنی گذشتن و ترک کردن است اَشهی از کلمه اوستایی اَشَ که به معنی پاکی و درستی و تقدس است.
دوشارم در پهلوی نیز دوشارم به معنی عشق و محبت است.
بندهیها در پهلوی بُند به معنی کامل و تمام است.

زروان = زمانه

زمـــانه پـــندی آزادوار داد مـرا　　زمانه را چو نکو بنگری همه پند است

(رودکی)

چون در ادعیه خُرده اوستا، از آن جمله در سروش باژ فقرهٔ ۵ و خورشید نیایش فقرهٔ ۸ و در دو سی روزهٔ کوچک و بزرگ در فقرهٔ ۲۱، از زروان یاد شده لازم آمد که مختصراً از آن سخن بداریم. زروان در اوستا Zrvan به معنی زمان است چنان‌که در آبان یشت فقرهٔ ۱۲۹ و فروردین یشت فقرهٔ ۵۶ و وندیداد فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۹ و بسا با کلمهٔ رپیثوینَ (نیمروز = ظهر) آمده، برای تعیین هنگام مخصوص، چنانک در یسنا ۹ فقرهٔ ۱۱ و تشتریشت فقرهٔ ۲۸ مکرراً با کلمات دَرِغ (دیر = درنگ) و دراجه (دراز) آمده به معنی دیر زمانی و زمانی دراز و بلند، چنانک در فروردین یشت فقرات ۵۳ و ۵۵ و زامیاد یشت فقرهٔ ۲۶ و یسنا ۶۲ فقرهٔ ۳ و وندیداد فرگرد ۶ فقرهٔ ۱ و فرگرد ۷ فقرهٔ ۴۵ چندین بار زروان در ردیف ایزدان دیگر شمرده شده و از آن فرشتهٔ زمانهٔ بیکرانه اراده گردیده است، چنانک در فقرهٔ ۱۰ از یسنای ۷۲ که عیناً به فقرهٔ ۵ سروش باژ نقل داده شده و در فقرات ۱۳ و ۱۶ از فرگرد ۱۹ وندیداد و در فقرهٔ ۸ خورشید نیایش و در فقرهٔ ۲۱ دو سی روزه، در تمام این فقرات زروان با صفات اَکَرَنَ akarana یعنی بیکرانه و دَرغو خواذاتَ daregho.xvadata آمده کـه در کتاب پازند مینوخرد «زروان درنگ خدای» و در رسالهٔ فارسی ـ علمای اسلام «زمـان درنگ خدای» شده است. از این دو صفت به خوبی پیداست که برای زمانه آغاز و انجامی شمرده نشده و آن را همیشه پایدار یا به عبارت دیگر جاودانی و فناناپذیر دانسته‌اند.

عین عبارت مینوخرد راجع‌به زروان در فصل ۲۷ فقرهٔ ۱۰ با اندک تغییری در برخی از کلمات پازند آن در فارسی چنین می‌شود: «چه کار جهان همه از بهره (بخت) و زمان و

وَزِرِ (حکم و فرمان) برین رود (که) خود هست (به خود پاینده است) زروان پادشاه و درنگ خدای».

در زاد سپرم فصل ۱ فقرهٔ ۲۴ صراحتاً زروان آفریدهٔ اهورا مزدا دانسته شده است. در فقراتی از اوستا که برشمردیم فقط زروان در ردیف ایزدان دیگر مزدیسنا یاد گردیده و در خور نیایش خوانده شده است. از مندرجات اوستا همین‌قدر برمی‌آید که زروان ایزد زمانهٔ بیکرانه و جاودانی است بنا به اخبار مورخین یونانی و ارمنی قرون چهارم و پنجم میلادی فرقه‌ای از زرتشتیان عهد ساسانی موسوم بوده به زروانیه؛ شهرستانی در کتاب الملل والنحل مفصلاً از فرقه الزّروانیه صحبت داشته و روایات مختلف راجع‌به عقیدهٔ آنان ذکر می‌کند[۱]. از این قرار: «گویند که نور اشخاصی مینوی و ایزدی از نور بیافرید، بزرگ‌ترین آن‌ها را که زروان نام داشت در چیزی شکی پیدا شد از این شک اهریمن پدید آمد و برخی دیگر گویند که زروان بزرگ در مدت نُه هزار و نهصد و نود و نُه سال به عبادت ایستاده زمزمه نمود تا او را پسری آید، چون این صورت نگرفت بیندیشید و با خود سخن گفت شاید این جهان هیچ باشد، پس اهریمن از همین یک توهم به‌وجود آمد و هرمزد از عالم یقین برخاست، هر دو در شکم یک مادر بودند، هرمزد نزدیک‌تر به در خروج بود اما اهریمن حیله کرده شکم مادر بدرید و پیش از هرمزد بیرون شتافت و دنیا را بگرفت و برخی گویند چون اهریمن ظاهر شد زروان در او خبث و شرارت و فساد دید و او را دشمن داشت و لعنت نمود و براند، اهریمن روی برتافته بر دنیا دست یافت، اما هرمزد چندی دستی بر اهریمن نداشت، ولی چون در او خیر و طهارت و صلاح و حسن اخلاق بود مردم او را ربّ برگزیده پرستیدند و برخی دیگر از زروانیه گمان کرده‌اند که همیشه با أله چیزی زشت یا فکری زشت و یا عفونتی زشت بود و این سبب بروز شیطان شد...» بنا به اخبار مورخین یونانی و ارمنی قرون چهارم و پنجم نیز فرقه‌ای موسوم به زروانیه در عهد ساسانیان وجود داشته است، ازنیک[۲] کشیش ارمنی که در قرن پنجم میلادی می‌زیسته در کتاب خود شرحی از عقاید ایرانیان ذکر کرده و بر آن‌ها رد نوشته است، از آن جمله مفصلاً از فرقه زروانیه سخن داشته است، بنا به گفتهٔ او این فرقه را عقیده بر این است که هرمزد و اهرمن هر دو از زروان به‌وجود آمدند. همچنین ارمنی دیگر الیشه[۳] در قرن پنجم میلادی

---

۱. محمدبن عبدالکریم الشهرستانی بنا به قولی در سنهٔ ۴۶۷ و بنا به قولی دیگر در سنهٔ ۴۷۹ که هر دو را ابن خلکان ذکر می‌کند تولد یافته و بنا بر مشهور در سال ۵۴۸ وفات کرده است.

2. Eznik

3. Elische

در کتاب خود انتباه‌نامه‌ای از طرف مهر نرسی وزیر یزدگرد دوم (۴۳۸-۴۵۷ میلادی) ضبط نموده است، در این انتباه‌نامه که به ارمنیان نوعیسوی شده خطاب گردیده و آنان را به برگشتن به دین قدیمی زرتشتی دعوت کرده، در قسمت اولی با طرز مخصوصی عقاید دینی ایرانیان بیان شده، ضمناً شبیه به مندرجات شهرستانی هرمزد و اهرمن از آفریدگان زمان تعریف گردیده‌اند، در قسمت دومی ایراداتی به دین عیسیٰ وارد آورده جواب خواسته شده است. جوابی را که کشیش‌ها به این نامه داده‌اند نیز مفصلاً در کتاب الیشه ذکر شده است. همین‌قدر از مندرجات نویسندگان ارمنی می‌توان دانست که چنین فرقه‌ای وجود داشته، ولی به‌طور تحقیق نمی‌توان پی به عقیدهٔ آنان برد، چنان‌که از نقل‌قول‌های مبهم و مختلف شهرستانی به حقیقت امر نتوان رسید. در اینجا به‌خصوص متذکر می‌شویم که در کتب ارمنی‌های قدیم در هر جایی که از تاریخ و دین ایران ذکری شده کین و تعصّب روی راستی را پوشانیده است، از نویسندگان ارمنی عهد ساسانیان جز از این هم منتظر نباید بود زیرا که پس از نفوذ دین عیسی در اواخر قرن سوم میلادی در ارمنستان در آن سرزمین هماره آتش جنگ در میان ایرانیان و نوعیسوی شدگان ارمنی که تمایل مخصوصی به رقیب ایران دولت بیزانس داشتند زبانه می‌کشید، جنگ‌های سخت ایران به ضدّ لشکریان دولت بیزانس در سر ارمنستان در تاریخ معروف است. در تاریخ ایران در هیچ جا سراغ نداریم که ایرانیان ممالکی را که در تصرّف خود داشتند مردم را به زرتشتی شدن مجبور کرده و دخالتی در ادیان اقوام دیگر کرده باشند، با اینکه عیسوی شدن ارمنستان سبب زد و خورد دایمی میان ایران و بیزانس بود باز ایرانیان در خصوص مذهب با ارمنی‌ها دست به گریبان نمی‌شدند، ولی تحریک خود نوعیسوی شدگان آن سرزمین از جمله تعاقب کردن زرتشتیان و خراب کردن آتشکده‌ها و کشتن موبدان و طعنه زدن به پادشاه ایران و غیره ایرانیان را به ستیزه وادار می‌نمود، چنان‌که مورخ و مستشرق معروف یوستی[1] گفته «ایرانیان بایستی فرشتگانی باشند که در مقابل این همه گستاخی‌ها به ارمنی‌ها گوشمالی ندهند».

البته در چنین روزگاری از قلم کشیش‌های متعصب و کینه‌ور جز ناسزا نسبت به سیاست و دیانت ایران چیز دیگر تراوش نمی‌کرد به‌خصوص مندرجات الیشه راجع به ایران ابداً قابل اعتماد نیست، چه او دبیر سردار ارمنی مردان که در سر شورشیان ارمنستان در دوم ماه ژوئن ۴۵۱ با گروهی از سرداران دیگر ارمنی در جنگ ایران کشته شدند، بود.

1. Justi

در همین جنگ که خود الیشه در آن شرکت داشت ایرانیان سزای بسیار سختی به ارمنی‌های شورشی دادند، گروهی از سرداران ارمنی را با ده تن پیشوایان و کشیش‌های بزرگ شورشی اسیر گرفته به ایران بردند و در ۳۱ ژوئیه ۴۵۴ میلادی در ریوند نزدیک نیشاپور به دار آویختند و گروهی از بزرگان و شرفاء آنان را ده سال دیگر در سال ۴۶۴ اجازه دادند که به ارمنستان برگردند. الیشه پس از کشته شدن مردان افسرده و شکسته، گوشه گزید تا در سال ۴۸۰ از جهان درگذشت. چون ارمنی‌ها با شمشیر کاری نساختند ناگزیر نویسندگان آنان دست به قلم برده لختی به شهدا خود گریستند و مشتی تهمت به ایرانیان زدند، گاهی از بیداد و ستم دولت ایران سخن راندند، گاهی دین زرتشتی را به زشتی یاد کردند، کتب مورخین ارمنی پُر است از این مراثی و ناسزاها، آثار کین و تعصّب به خوبی از وجنات آن‌ها پیداست[۱]. اینک برگردیم به سر مطلب گذشته از شهرستانی که یکی از نویسندگان اسلامی قرن ششم هجری است و از رساندن حقیقت مطلب معذور، دیگر از مآخذ خودمان اطلاعی از زروان نداریم زیراکه نویسندگان کتب دینی پهلوی و پازند که به ما رسیده ظاهراً هیچ‌یک از فرقهٔ زروانیه نبوده که در آثار آنان از زروانیه بیان عقیده شده باشد جز یک رسالهٔ مختصر به زبان فارسی موسوم به «علمای اسلام»، موضوع این رساله مناظره‌ای است میان علمای اسلام و مؤبدان، بنا به سؤالات علمای اسلام پیشوایان زرتشتی در جواب آئین مزدیسنا را شرح داده‌اند. در کتب روایات دو قسم «علمای اسلام» روایت شده، اولی مفصل‌تر از دومی است و مطالب آن‌ها ربطی به همدیگر ندارد، برای امتیاز در سر دومی نوشته شده: «علمای اسلام به دیگر روش» یعنی به روایت دیگر؛ تاریخ انشاء آن چنین نوشته شده: «در عهدالدین بعد از ششصد از یزدجرد» اما انشاء این رساله که فارسی بسیار نارسا و پستی است این همه قدیم به‌نظر نمی‌رسد، مؤلف این رساله نمی‌دانیم کیست[۲] هر که بوده بی‌شک از فرقهٔ زروانیه بوده است.

اینک چند جمله از مندرجات «علمای اسلام به دیگر روش» که دلیل زروانیه بودن نویسندهٔ آن است: «در دین زرتشت چنین پیداست که خدا جز از زمان دیگر همه آفریده است و آفریدگار زمان است و زمان راکناره پدید نیست و بالا پدید نیست و بُن پدید

۱. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

۲. راجع‌به متن فارسی این رساله و روایات مختلف آن به کتب ذیل مراجعه شود:

روایات داراب هرمزدیار به اهتمام موبد مانک رستم اون والا Unvâla، چاپ بمبئی، جلد ۲، صص ۷۲-۸۶.

و به: Fragmens relatifs a la Religon de Zoroaster par Jules Mohl; Paris M DCCC XXIX.

و به: Die Traditionelle Literatur der Parsen von Fr. Spiegel; Wien 1860 S. 161.

نیست، او همیشه بوده است و همیشه باشد و هر که خردی دارد نگوید که زمان از کجا پیدا آمد و با این همه بزرگواری که بود، کس نبود که وی را آفریدگار خواندی زیراکه آفرینش نکرده بود، پس آتش و آب را بیافرید، چون به هم رسانید اورمزد موجود آمد، زمان هم آفریدگار بود و هم خداوند به سوی آفرینش که کرده بود پس اورمزد روشن و پاک و خوشبو و نیکوکردار بود و بر همه نیکوییها توانا بود، چون فروشیب‌تر نگرید نود و شش هزار فرسنگ اهرمن را دید سیاه و پلید و گنده و بدکردار و اورمزد را شگفت آمد که خصمی سهمگین بود، اورمزد چون آن خصم را دید اندیشید که مرا این خصم از میان بر باید گرفت و اندیشه کرد به چند وجه اقرار همه باندیشید و پس آغاز کرد و اورمزد هرچه کرد به یاری زمان کرد و هر نیکی که در اورمزد بایست بداده بود و زمان درنگ خدای اورمزد پیدا کرد...»

هرچند از این عبارت نارسا و نقیض و پیچیده درست نمی‌توان درک کرد که فرقهٔ زروانیه چه فلسفه‌ای داشته، ولی از زبان یکی از پیروان این فرقه می‌توان دریافت که عقیده فرقهٔ زروانیه با آنچه در کتاب الملل والنحل شهرستانی و در کتب نویسندگان ارمنی ذکر شده فرقی دارد، شهرستانی از یک فرقهٔ دیگر نیز موسوم به کیومرثیه اسم می‌برد، عقیدهٔ این فرقه راجع‌به خلقت کیومرث نخستین بشر، همان است که نقل از فصل ۱۵ بندهش نموده در جلد دوم یشت‌ها ذکر کردیم، اما عقیدهٔ آنان راجع‌به هرمزد و اهریمن این است: «یزدان بی‌آغاز و جاودانی است، اهریمن مخلوق است، به این معنی که یزدان نزد خود اندیشید، اگر مرا خصمی بودی چگونه بایستی او به‌وجود آمده باشد، چون این اندیشهٔ زشت با طبیعت نور سازشی نداشت از آن ظلمت برخاست و اهریمن نام یافت، از اوست سراسر فتنه و شر و فساد و زشتی و آسیب...».

چنان‌که از عقیده فرقهٔ زروانیه و فرقهٔ کیومرثیه پیداست خواسته‌اند برای خلقت اهریمن فلسفه و راه‌حلی پیدا کنند و پروردگار مهربان را در آنِ واحد آفریدگار اهریمن یا مصدر شرّ و فساد ندانند. در آئین حقیقی زرتشتی نیز ذات اهورا مزدا راکه از او جز نیکی نیاید بری می‌دانند از اینکه اهریمن را آفریده مایهٔ رنج و مرگ و آسیب و گزند آفریدگان نیکش قرار داده باشد، بدون اینکه صراحتاً از کیفیّت خلقت او سخن رفته باشد وجودی است ازلی به حکم ضرورت ظلمتی است در مقابل روشنی و زشتی است نقطهٔ مقابل زیبا. (رجوع شود به گات‌ها، یسنا ۳۰).

راجع‌به زروان به کتب ذیل مراجعه شود:

کتاب الملل والنحل بن عبدالکریم الشهرستانی، طبع لندن، سنهٔ ۱۸۴۶ مسیحی، صص ۱۸۲-۱۸۵.

Eranische Alterthumskunde von Fr. Spiegel, II Band; Leipzig 1873, S. 176-188.

Ormasd et Ahriman par Darmesteter; Paris 1877, pp. 316-337.

Haug's Esseys on the Parsis; second edition by West; London 1878, pp. 12-15

Sacred Books of the East by E. W. West, vol. V; Oxford 1880 p. LXX.

Philosophie religieuse du Mazdéisme sous les Sassanides par L. C. Casartelli; Paris 1884, pp. 5-14.

Nöldeke Festgruss an Roth; 1893, p. 84.

Iranische Religion von Jackson im Grundriss der iranischen Philologie, II Band Strassburg 1896-1909, S. 680

N. D. Khandalavala's article in the Dastur Hoshang Memorial volume; Bombay 1918, pp. 196-200.

در خصوص مندرجات نویسندگان ارمنی، الیشه Elische و ازنیک Eznik رجوع شود به:

Collection des Historiens anciens et modernes des l'Armenie par Victor Langlois; Paris MDCCCLXIX, pp. 190 pp. 375.

Ceschichte des Alten Persiens von Justi: Berlin 1879, S. 197-200.

Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique par Christensen; Kobenhavn 1928 p. 45-57.

هوشبام

هوشبام نمازی است که در سحرگاه خوانند. این نماز نیز از قطعات مختلف اوستا فراهم شده است. معمولاً فقراتی که در اوستا غالباً تکرار شده برای اختصار در متن فقط به نوشتن چند کلمه اولی آن اکتفا می‌کنند چون تقریباً تمام جملات هوشبام از یسناها برداشته شده و هنوز تفسیر این قسمت از اوستا به توسط نگارنده صورت نگرفته، مورد نداشت که در تفسیر این نماز به اختصار پردازد و خوانندگان این نامه را برای تکمیل جملات به یسناها حواله دهد. ناگزیر هوشبام، به استثنای چند جمله که در همین جلد در سروش باژ هم موجود است، کاملاً تفسیر شده است تا از معانی نغز این نماز که در سپیده‌دم تقدیم بارگاه اهورامزدا می‌شود به خوبی پی برند.

پیش از تفسیر لازم است چند سطر در خصوص کلمهٔ هوشبام نوشته شود: هوشبام مرکب از هوش و بام است، هوش در اینجا به معنی خرد و زیرکی و ذکاوت که در اوستا اوشی uši آمده نیست و نه از کلمهٔ دیگر اوستا آئوشه aošah که به معنی مرگ و نیستی است و در پهلوی و در فارسی نیز هوش شده و به همین معنی اصلی در ادبیات ما باقی مانده است، چنان‌که فردوسی گفته:

ورا هوش در زابلستان بود — به دست یلِ پور دستان بود

و فخر گرگانی در ویس ورامین گفته:

چرا با من به تلخی همچو هوشی — که با هر کس به شیرینی چو نوشی

اَنوشه با «اَ» که از ادوات نفی است یعنی بی‌مرگ و جاودانی (خسرو انوشیروان زرتشت انوشه روان)، این لغت در فرهنگ‌های فارسی غلط ترجمه شده است در اینجا

کلمه هوش که موضوع مقالهٔ ماست در اوستا اُوشه ušah آمده و در سانسکریت اوشاس ušas می‌باشد و آن عبارت است از نیم‌شب تا برخاستن خورشید، این قسمت از شبانه‌روز را در ادبیات متأخر مزدیسنا اُشهینگاه نامیده‌اند.

در فرهنگ اوئیم (Oim)سومین قسمت شب «اوشم سورم» (ušam suram) نامیده شده و آن عبارت است از سپیده‌دم تا برآمدن خورشید[۱] همچنین کلمهٔ بام در اینجا به معنی سقف خانه که بان هم گفته شده نیست، بلکه این کلمه اصلاً صفت بوده به معنی روشن و درخشان و در اوستا صفت بامیه bämya به معنی فروزنده و تابنده بسیار استعمال شده است. در پهلوی بامیک شده، بام در پهلوی و فارسی نیز به معنی سپیده‌دم و سحرگاه آمده است. بلخ بامی که غالباً در کتب متقدّمین ذکر شده به معنی درخشان است. ناصرخسرو نیز گفته:

گویی که فلان فقیه گفتست   آن فخر امام بلخ بامین

همین صفت هم به نخستین موعود مزدیسنا داده شده، او را هوشیدر بامی نامیده‌اند[۲]. بامداد به معنی صبح از لغات ادبی فارسی است، همچنین در قدیم اسم اشخاص بوده یعنی داده و بخشیده و یا آفریدهٔ فروغ؛ پدر مزدک که در عهد قباد ساسانی (۴۹۰-۵۳۱ میلادی) ظهور کرده موسوم بوده به بامداد. در تفسیر پهلوی اوستا (زند) در توضیحات فقرهٔ ۴۹ از فرگرد ۴ وندیداد اسم مزدک بامدادان ذکر شده، یعنی مزدک از خاندان یا پسر بامداد؛ در اینجا متذکر می‌شویم که مورخین ایرانی و عرب اسم پدر مزدک را بامدادان ضبط کرده‌اند و این درست نیست زیرا چنان‌که در مقالهٔ آذرپاد مهراسپندان گفتیم آن در پهلوی به جای یاء نسبی است مثل زرتشت سپنتمان و آذرپاد مهراسپندان، بامدادان در صورتی است که مضاف‌الیه باشد.

کلمهٔ مرکبّه هوشبام در پهلوی و پازند به معنی سپیده‌دم و سحرگاه است، راجع به شتافتن روان در سحرگاه روز چهارم پس از وفات به سوی جهان مینوی در فصل ۲ فقرهٔ ۱۱۵ مینوخرد مندرج است: ««روان» روز چهارم اندر هوشبام په آواگی (یاری) سروش اشو...[۳]».

---

۱. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها و به مقالهٔ پنجگاه در همین جلد.
۲. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.
۳. فقره ۸ متن پازند اَئوگِمَدئچا نیز ملاحظه شود.

تفسیر هوشبام

۱ و توراست که این کلمات (باژ) را از بر بخوانی که پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین است:
پنج اهون وئیریه بسرایی: یتا اهووئیریو... (پنج بار)
یتا اهووئیریه نگهدار تن است، یتا اهووئیریو...[۱]
«کِم نامزدا» که را ای مزدا برای نگهداری مانند من کسی خواهند گماشت...[۲]
اشم وهو...
یتا اهووئیریو... (بیست و یک بار)
اشم وهو... (دوازده بار)

۲ دورد به تو ای هوشبام (سه بار) از این رو او را، آن بزرگ‌تر از همه را، آن اهورا مزدا را بزرگ و سرور برگزینیم، برای برانداختن اهریمن نابکار، برای برانداختن (دیو) خشم خونین سلاح، برای برانداختن دیوهای مازندران، برای برانداختن همهٔ دیوها و دروغ‌پرستان وَرِن (دیلمُ = گیلان)[۳].
[واژ بگفت] شکسته (باد) گنامینو (زشت‌منش) اهریمن، برو لعنت صد هزار باد[۴].

۳ برای برافراشتن (بلند و بزرگ نمودن) اهورا مزدای رایومند فرهمند، برای برافراشتن امشاسپندان، برای برافراشتن ستاره فروغنده و شکوهنده تشتر، برای برافراشتن مرد پاکدین، برای برافراشتن سراسر آفرینش‌های پاک سپنت مینو (خرد مقدس)[۵].
یتا اهووئیریو... (دو بار).

۴ (آنچه) به (و آنچه) بهتر است آرزومندم من برای سراسر آفرینش پاک که هست و بوده و خواهد بود...[۶] اشی که پیروزی بلند بخشد...[۷] به خوبی یاری... و آرزو برآورد (اشی که) دارندهٔ سراسر درمان‌های آب‌ها و جانوران و گیاه‌هاست که ستیزگی همه دیوها و مردمان را که به این خانه و به خانه خدای این خانه کین ورزند درهم شکند، دهش و

---

۱. فقرهٔ اول هوشبام به عینه مثل فقرهٔ ۳ از فرگرد ۱۱ وندیداد می‌باشد. فقرهٔ ۲۷ از فرگرد ۹ وندیداد ملاحظه شود.
۲. به عینه مثل فقرهٔ ۲ و ۳ سروش باژ.
۳. این فقرهٔ از یسنا ۲۷ فقرهٔ ۱ برداشته شده، به فقرهٔ ۳۲ هرمزدیشت هم نگاه کنید. راجع‌به دیوهای مازندران و دروغ‌پرستان وَرِن که به دین قدیم آریایی باقی بوده دیوها یا پروردگاران آریایی را می‌ستودند، جلد اول و جلد دوم یشت‌ها، ملاحظه شود.
۴. لابد جملات فارسی را که باید باژ گرفت یعنی زمزمه نمود بعدها افزوده‌اند.
۵. این فقره نیز مانند فقرهٔ پیش از یسنا ۲۷ از فقرهٔ ۲ آن برداشته شده است به فقرهٔ ۳۲ هرمزدیشت هم نگاه کنید.
۶. به جای نقاط از کلمه معنی‌ای برنمی‌آید.
۷. به جای نقاط از کلمه معنی‌ای برنمی‌آید.

پاداش نیک، نیکی پیش و... بعد که پیروزی بلند بخشد[۱] آن‌چنان که ما از بزرگ‌ترین و بهترین و زیباترین پاداش بهره‌مند شویم. امشاسپندان را ستایش و نیایش کنیم و خوشنود سازیم و آفرین خوانیم (تا اینکه آنان) این خان و مان را بنوازند (بزرگ و بلند کنند و ترقی دهند) و سراسر آفرینش پاک را بنوازند و سراسر آفرینش دروغ را براندازند.
ای راستی (اهورا را) ثنا خوانم که نیکخواه آفریدگان است[۲].
بشود که تو ای مزدا اهورا بنا به اراده و میل خود به آفریدگان خود شهریاری کنی، به ارادهٔ خود به آب‌ها، به اراده خود به گیاه‌ها، به ارادهٔ خود بـه هـمهٔ جـهان راست‌نـژاد (شهریاری کنی) (مرد) پاک را به اقتدار رسانی و از ناپاک اقتدار سلب کنی که پاکدین کامروا شود، که ناپاک کامیاب نشده رانده و برافتاده و از آفرینش خرد مقدس بیرون بُرده شده، بَرده (اسیر) و ناکام گردد، من زرتشت برآنم که کدخدایان (سران) خان‌ها و ده‌ها و ناحیه‌ها و کشورها را بر آن دارم که به حسب ایـن دیـن اهـورایـی زرتشـتی اندیشند و سخن گویند و رفتار کنند[۳].
برای شادی منش ما و کامیابی روان و آساییدن تن، بهشت (از آن ما باد پس) از آنکه اعمال آشکار گشته به سوی ساحت اهورایی گراییم. ای مزدا، ای بهترین اشا (راستی، درستی)، ای زیباترین اشا خواستاریم که تو را بنگریم، به سوی تو گراییم و یکسره با تو باشیم[۴].
اشم وهو... (سه بار)[۵].
«اهمایی رئشچه» (کسی که تو را بستاید) برای اوست شکوه و فرّ...[۶].

---

۱. جملاتی که در این فقره روشن نیست راجع است به اشی، فرشتهٔ توانگری که در جلد دوم یشت‌ها از او صحبت داشتیم، گذشته از اینکه در این جملات به‌واسطهٔ نامفهوم ماندن چندکلمه مقصود هم نامفهوم مانده در این جملات فعلی هم که بیان مقصود کند موجود نیست.

۲. فقرهٔ ۴ هوشبام تا به اینجا از فقرات ۱-۴ یسنا ۵۲ می‌باشد، جای اصلی جملهٔ اخیر «ای راستی (اهورا را) ثـنا خوانم...» در گات‌ها یسنا ۴۵ قطعهٔ ۶ می‌باشد.

۳. تمام جملات از «بشود که تو ای اهورا مزدا بنا به اراده و میل خود...» تا آخر همین فقره از فقرات ۵-۷ یسنا ۸ می‌باشد. همین جملات نیز در فصول دیگر یسنا غالباً تکرار شده، چنان‌که در فقرات ۱۲-۱۴ از یسـنا ۱۱ و در فقرات ۸-۱۰ از یسنا ۶۰ و در فقرات ۱۶-۱۸ از یسنا ۶۸ و در فقرات ۲۶-۲۸ از یسنا ۷۱ و به‌علاوه این جملات در فقرات ۵-۸ از یسنا ۵۲ که فقرات ۱-۴ قسمت اولی فقره ۴ هوشبام را تشکیل داده نیز موجود است، بنابراین تمام یسنای ۵۲ به استثنای فقرهٔ ۸ آنکه آخرین فقره آن یسناست به هوشبام نقل داده شـده و از آن هـفت فـقره مجموعاً یک فقره که فقرهٔ ۴ هوشبام باشد ساخته‌اند.

۴. فقره ۵ تا اینجا از فقرات ۱۱-۱۲ یسنا ۶۰ می‌باشد و در فقرات ۲۹-۳۰ از یسنا ۷۲ نیز همین جملات تکرار شده است.

۵. فقرهٔ ۵ از «ای بهترین اشا» با اشم وهو... سه بار تکرار می‌شود.

۶. تمام فقره ۵ سروش باژ در اینجا تکرار می‌شود.

پنج نیایش

به پیروزی اندر نمایش کـنید   جهان آفرین را نـیایش کـنید

(فردوسی)

نیایش در پهلوی: چنانک در فارسی به معنی دعا و درود و آفـرین است، در تـفسیر پهلوی اوستا (زند) کلمهٔ وَهْمَ (vahma) که به معنی دعا و نماز و ستایش است و کلمه نِمهَ (nemah) که همان نماز فارسی است هر دو در پهلوی نیایش ترجمه گردیده است.

در جزو ادعیهٔ خُرده اوستا پنج نماز و آفرین راکه راجع است به خورشید و مهر و ماه و آب و آتش، خورشید نیایش و مهر نیایش و ماه نیایش و اردویسور بانو نـیایش و آتش بهرام نیایش نامیده‌اند. در جزو بیست و یک یشت، پنج یشت نیز از آنِ همین ایزدان است از همهٔ این ایزدان در جلد اول یشت‌ها مفصلاً صحبت داشتیم و یشت‌های آنان را تفسیر کردیم. پنج نیایش که در آن‌ها فرشتگان و پاسبانان فروغ‌های بزرگ و عناصر سـودمند ستوده شده قسمت مهم خُرده اوستا به‌شمار است.

خورشید در اوستا هوَرِخشَئِتَ (Hvare-xšaeta) نامیده شده[1]، قسمت مهم نیایش آنکه فقرات ۱۱–۱۷ باشد از فقرات ۱–۷ خورشید یشت است. خورشید نیایش هر روز سه بار در هاونگاه و در رپیتوینگاه و در ازیرینگاه یعنی در صبح و ظهر و عصر خوانده می‌شود[2].

مهر در اوستا میثرَ (Mithra) فرشتهٔ فروغ و ایزد عهد و پیمان است[3]، فقرات ۱۱–۱۲ و فقرات ۱۳–۱۵ مهر نیایش از فقرات ۱۴۴–۱۴۵ و فـقرات ۴–۶ مـهر یشت است. مـهر

۱. دربارهٔ خورشید و یشت آن جلد اول یشت‌ها را ببینید.

۲. راجع‌به هاونگاه و رپیتوینگاه و اُزیرینگاه به مقالهٔ پنجگاه در همین جلد بنگرید.

۳. دربارهٔ مهر و یشت آن رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

نیایش نیز هر روز سه بار در هاونگاه و در رپیتوینگاه و در ازیرینگاه پس از خورشید نیایش خوانده می‌شود[۱].

ماه در اوستا ماونگهه Maonh نامیده شده[۲]، تمام ماه یشت به ماه نیایش نقل گردیده، فقرات ۳-۹ آن شده است. ماه نیایش در هر ماه سه بار خوانده می‌شود نخست در وقتی که هلال ماه دیده شود؛ دوم وقتی که دایره آن پُر است؛ سوم در موقعی که دوباره روی به کاهش گذاشته تیغه می‌شود[۳].

اردویسور یا اردویسور ناهید در اوستا اَرِدْویسور اناهیت (Aredvisüra Anähita) سرچشمهٔ مینوی آب‌های جهانی است[۴]، فقرات ۱-۷ اردویسور نیایش که آبان نیایش نیز نامیده شده از فقرات اولیهٔ آبان یشت است یا از یسنا ۶۵. اردویسور نیایش در کنار رود و جوی و نیز در آبان روز (دهم) هر ماه خوانده می‌شود[۵].

آتش یا آذر در اوستا آتر (Atar) نامیده شده است[۶]، فقرات ۷-۱۶ آتش بهرام نیایش از فقرات ۱-۱۰ یسنا ۶۲ می‌باشد.

---

۱. رجوع کنید به روایات داراب هرمزدیار، چاپ بمبئی، به اهتمام اون‌والا Unvâlâ، جلد اول، صص ۲۹۱-۲۹۲ و به فرضیات نامه و خلاصهٔ دین منظومهٔ دستور داراب پالن Pâhlan به اهتمام مُدی Modi ص ۱۷ و به ترجمه انگلیسی آن ص ۲۶: The Persian Farziât Nâmeh and Kholâseh-Din of Dastur Dârâb Pâhlan, text and version with notes by Jivanji Jamshedji Modi; Bombay 1924.

در جلد اول روایات داراب هرمزدیار (از روایت شاپور بروچی) در ص ۳۲۶ مندرج است: «در ماه فروردین در خُرداد روز (ششم) در هاونگاه نُه بار خورشید نیایش و سه بار مهر نیایش باید خواند و در رپیتوینگاه سه بار خورشید نیایش و یک بار مهر نیایش باید خواند و در اُزیرینگاه سه بار خورشید نیایش و یک بار مهر نیایش باید خواند».

۲. دربارهٔ ماه و یشت آن جلد اول یشت‌ها ملاحظه شود.

۳. رجوع شود به روایات داراب هرمزدیار جلد اول، صص ۲۹۱-۲۹۲.

در «صد در نثر» در باب ششم آمده است: «چند کرفه است (ثواب است) که اگر به جای آورند مزدهای بزرگ یابند و اگر به جای نیاورند بر سر پل چینود (صراط) پادفراه (عقوبت) گران بستانند نخست گهنبار است، دوم فروردیان است، سوم برای روان پدران و مادران و خویشان آمرزش خواستن است، چهارم هر روز سه بار خورشید نیایش خواندن است، پنجم هر ماه سه بار ماه نیایش سرودن است: یک بار که ماه نو شود و یک بار که نیمه شود (وسط ماه) و یک بار دیگر که باریک شود؛ ششم هر سال یک بار آفرینگان رپیتوین خواندن است. به باب پنجاه و ششم کتاب «صد در بندهش» نیز مراجعه شود همچنین به فرضیات‌نامه، ص ۱۷.

۴. در خصوص ناهید و یشت آن (آبان یشت) رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

۵. در روایات داراب هرمزدیار جلد اول ص ۳۲۵ آمده: «خورشید نیایش و مهر نیایش و اردویسور بانو نیایش پیش آتش کردن روا نیست» در فرضیات‌نامه ص ۱۸ مندرج است: «آذر نیایش و آبان نیایش خواندن از واجبات دین نیست اما اگر کسی هر روز و یا در روزهای مخصوص به آنان، در آذر روز (نهم) و در آبان روز (دهم) هر ماه بخواند ثواب است، آبان نیایش در شب نشاید خواندن» به ترجمهٔ انگلیسی آن صفحهٔ ۲۷ نیز مراجعه شود.

۶. در خصوص آذر به مقالهٔ آن در جلد اول یشت‌ها مراجعه شود.

آتش بهرام نیایش را در هر پنجگاه موبدان در آتشکده می‌خوانند و در آذر روز (نهم) هر ماه نیز خوانده می‌شود[۱]، بهرام در اینجا صفت است یعنی پیروزمند[۲].

بسا پنجمین نیایش را بدون این صفت آتش نیایش می‌نامند.

گذشته از تفسیر نیایش‌ها که جزو تفاسیر کامل اوستا از دانشمندان اروپایی و پارسی به‌جا ماند، تفسیر بسیار سودمندی از نیایش‌ها از دستور دانشمند پارسی دکتر مانکجی نوشیروان جی دالا[۳] نیز در دست داریم، دستور دانشمند متن اوستایی نیایش‌ها را با تفسیر پهلوی آن‌ها که در حدود سنهٔ ۷۰۰–۹۰۰ میلادی انجام پذیرفته و با ترجمهٔ سانسکریت آن‌ها که از دستور پارسی نریوسنگ در حدود سال ۱۲۰۰ میلادی باقی مانده و با ترجمهٔ فارسی آن‌ها که در میان سال‌های ۱۶۰۰–۱۸۰۰ میلادی فراهم شده و با ترجمهٔ گجراتی آن‌ها که در سال ۱۸۱۸ نوشته شده در یک کتاب جمع نموده همه را به خط لاتین درآورده و هر یک را جداگانه به انگلیسی ترجمه کرده، با توضیحات و یادداشت‌های عالمانه آراسته است[۴]. ترجمهٔ گجراتی نیایش‌ها در جزو خُرده اوستا وقتی صورت گرفته که هنوز کتب دانشمندان اروپایی راجع‌به مزدیسنا در میان پارسیان هند نفوذ نداشته و تفسیر اوستا از روی علم اشتقاق جدید معمول آنان نبوده است، بنابراین ترجمهٔ گجراتی مذکور دارای ارزش سنّتی است. اگر از همین ارزش سنّتی صرف‌نظر کنیم باید بگوییم که ترجمهٔ فارسی نیایش‌ها نیز ارزشی ندارد زیرا گذشته از اینکه این ترجمه مانند کلیه آثاری که راجع‌به مزدیسنا به زبان فارسی به ما رسیده، چه نسبتاً قدیم و چه جدید، فارسی بسیار پست و زشت و نادرستی است، در واقع ترجمهٔ مغلوط و مغشوشی است که از روی ترجمهٔ پهلوی و پازند نیایش‌ها درست شده و دور از اصل متن اوستایی است[5]. در اینجا موقع را غنیمت

---

۱. رجوع شود به: Zend-Avesta par Darmesteter Vol. III p. 705.

۲. جلد دوم یشت‌ها را ملاحظه کنید.

3. Dhalla

4. The Nyaishes or Zoroastrian Litanies translated by Maneckji Nusservanji Dhalla; New York, 1908.

Ibid. p. XIII-XIV.

۵. برای متن فارسی نیایش‌ها رجوع شود به: Études Iraniennes par Darmesteter, Tome Second; Paris: 1883 p. 275-315.

راجع‌به ماه نیایش و آتش بهرام نیایش که فقرات اخیر آن مطابق فقرات ۱–۱۰ یسنا ۶۲ می‌باشد کتاب ذیل ملاحظه شود:

Avesta Beader by Hans Reïchelt; Strassburg 1911 p. 164-165 and p. 172-173.

شمرده می‌افزاییم که کتب روایات فارسی و در جزو آن‌ها صد در بندهش و صد در نثر دارای مطالب بسیار مهم و مفیدی است، یک رشته از احادیث و اخبار و احکام دینی در آن‌ها جمع است، مأخذ آن‌ها قدیم و سنت‌های کهن مزدیسنان از پشت به پشت گردیده به اسم روایات مدون شده است، نگارنده در هر جا که از این کتب مطلبی ذکر می‌کنم به ناچار تغییری به عبارات آن‌ها می‌دهم تا اثر فرسودگی زبان فارسی در مسافرت از ایران به هند کمتر مشاهده گردد، چنان‌که می‌دانیم فتاوی و احکامی که دستوران ایران در قدیم در جواب به سؤالات پارسیان هند می‌نوشتند در سرزمین هند مدوّن شده است.

خورشید نیایش

پازند

پنام یزدان ستایم، زبایم (به یاری خوانم) دادارِ هُرمزدِ رایومند (شکوهنده) خورهمند (فرهمند) هروسپ آگاهِ (از همه چیز آگاه) کردگارِ خداوندان خداوندِ پادشاه بر همه پادشاهان نگاهدارِ خالق مخلوق، الرّزاق روزی‌دهندهِ قادری قویِ قدیم بخشایندهِ بخشایشگرِ مهربان توانا و دانا و پاک پروردگار، عادل پادشاهی بی‌زوال باشد، هرمزدِ خدای اوزونی گرز (بزرگی) خُره اوزایات خورشیتِ اَمرگ (بی‌مرگ = جاودانی) رایومندِ اُروند اسپ (تیز اسب) برسات (به یاری)[1] ز هما گناه پتیت پشیمانم...[2]

---

۱. در سرآغاز خورشید نیایش برخلاف قطعات دیگر پازند چندین لغات عربی مثل خالق و مخلوق و رزاق و قادر و قدیم و عادل و زوال به‌کار رفته و باید نسبتاً جدید باشد آنچه در میان ابروان (-) نوشته شده نگارنده برای فهم معنی افزوده است.

کلمهٔ زبایم از فعل زباییدن در اوستا زبا آمده که به معنی به یاری خواندن و استغاثه کردن است و در اوستا مشتقات زیاد دارد، چون زباتر یعنی استغاثه کننده هیأت دیگری از این کلمه (زون) به معنی استغاثه غالباً در اوستا آمده، در پهلوی آزبایشن و خوانشن گویند.

هروسپ از کلمهٔ اوستایی ویسپ یعنی همه، راجع‌به کلمهٔ گرز به توضیحات سرآغاز سروش باژ مراجعه شود. اروند در اوستا ائوروَنت aurvant به معنی تیز و تند است. رجوع به جلد دوم یشت‌ها.

کلمات باشت، اوزونی اوزایات، خورشیت، برسات، روژی، معلوم است که املاء پازند کلمات فارسی باشد، افزونی، افزایاد، خورشید، برساد، روزی می‌باشد.

۲. مثل سرآغاز نیرنگ کُشتی بستن.

اوستا

۱ نماز تو را ای اهورا مزدا سه بار[۱]، پیش از آفرینش‌های دیگر، نماز شما را ای امشاسپندانِ همه یکسره با خورشید هم اراده بشود که این (نماز) برساد به اهورا مزدا، این به امشاسپندان، این به فروهرهای پاکدینان، این به اندروای جاودانی (برساد)[۲].

۲ «خشنوتره» در خشنودی اهورا مزدا و شکست اهریمن آشکار کنند آنچه را که بهتر موافق ارادهٔ (اهوراست)[۳].

من نماز راستی می‌گزارم: اشم وهو...

۳ «فِرَستویّه»[۴] فراز ستایم پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک را، آنچه را که در اندیشیدن و گفتن و کردن است، من می‌پذیرم همهٔ پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک را، من فرو گذارم همهٔ پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت را.

۴ فراز آورم به سوی شما، ای امشاسپندان ستایش و نیایش (خود) را با پندار، با گفتار، با کردار، با جان، نیز با زندگی تن خود[۵].

من نماز راستی می‌گزارم: اشم وهو....

۵ درود (نماز) به اهورا مزدا، درود به امشاسپندان، درود به مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ، درود به خورشید تیزاسب، درود به این دیدگان اهورا مزدا[۶]، درود به گوش[۷]، درود به گیّه (کیومرث)[۸]، درود به فروهر زرتشت اسپنتمان، درود به سراسر آفرینش پاک که هست و بوده و خواهد بود.

---

۱. نریوسنگ در ترجمه سانسکریت نیایش‌ها از «سه بار» سه طرز ستایش که با پندار و گفتار و کردار باشد مقصود دانسته است، رجوع شود به: The Nyaishes or Zoroastrian Litanies by Dhalla P. 228.

۲. فقرات ۱-۹ خورشید نیایش در فقرات ۱-۹ مهر نیایش تکرار می‌شود.

۳. این جمله از گات‌ها، یسنا ۵۰ قطعه ۱۱ می‌باشد، فقره ۱ نیرنگ کشتی بستن نیز ملاحظه شود.

۴. فِرَستُویّه تا انجام فقرهٔ ۴ خورشید نیایش از ادعیهٔ معروف و جای آن در یسنا ۱۱ فقرهٔ ۱۷-۱۸ می‌باشد و در فقرات ۴-۵ سرآغاز یسنا ها نیز موجود است.

۵. مضمون جمله اخیر: «زندگی تن خود را تقدیم نمودن» از گات‌ها، یسنا ۳۳ قطعه ۱۴ می‌باشد.

۶. در یسنا ۱ فقرهٔ ۱۱ نیز خورشید برای فروغش به چشم اهورا مزدا تعبیر شده است، از جمله تعبیرات شاعرانهٔ اوستاست.

۷. گوش فرشتهٔ نگهبان چارپایان سودمند است، رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

۸. گیه Gaya یعنی کیومرث در مزدیسنا نخستین بشر شمرده شده، رجوع به جلد دوم یشت‌ها.

[در هاونگاه] [1]

به دستیاری وهومن، خشترا (شهریور) و اشا به بالان تن را به حسب آرزوی (من) (سه بار) [2].
اشم وهو... (سه بار).

[در رپیتوینگاه]

این روشنی در میان (روشنی‌های) بلندترین (سه بار) [3].
اشم وهو... (سه بار).

[در ازیرینگاه]

در آن سرانجامی که تو (ای مزدا اهورا) با خرد مینوی خود فرا خواهی رسید (سه بار) [4].
اشم وهو... (سه بار).

۶ خورشید بی‌مرگ (جاودانی) شکوهنده تیز اسب را ما می‌ستاییم، مهر [5] دارنده دشت‌های فراخ را ما می‌ستاییم، (آن مهر) راست گفتار انجمنی هزار گوشِ خوب ساخته شده، هزار چشمِ بزرگوارِ بسیار آگاه نیرومندِ بیدار (بی‌خواب) هوشیار را.

۷ مهر، شهریار همهٔ ممالک را ما می‌ستاییم، او را اهورا مزدا فرهمندترین ایزدان مینوی بیافرید، بشود که آن هر دو بزرگواران، مهر (و) اهورا به یاری ما آیند، خورشید بی‌مرگ شکوهنده تیزاسب را ما می‌ستاییم [6].

۸ تیشتر درست چشمان را ما می‌ستاییم، تیشتر را ما می‌ستاییم، تیشترینی‌ها را ما می‌ستاییم، تیشتر رایومند خرهمند را ما می‌ستاییم، وننت ستارهٔ مزدا آفریده را ما می‌ستاییم، تیشتر ستاره رایومند خرهمند را ما می‌ستاییم [7]، ثواش بی‌زوال را ما می‌ستاییم، زمانهٔ (زروان) بیکرانه را ما می‌ستاییم [8]، زمانهٔ جاودانی را ما می‌ستاییم،

---

۱. هاونگاه عبارت است از وقت برآمدن خورشید تا نیمروز، رپیتونگاه عبارت است از نیمروز تا عصر، ازیرینگاه عبارت است از عصر تا سر شب، به مناسبت خواندن خورشید نیایش در یکی از این اوقات سه‌گانه جمله‌ای که در پایین آن‌ها نوشته شده خوانده می‌شود، رجوع به جلد اول یشت‌ها.

۲. این جملهٔ اخیر از گات‌ها، یسنا ۳۳، قطعهٔ ۱۰ می‌باشد. در خصوص وهومن و شهریور و اشا یا اردیبهشت به مقالهٔ امشاسپندان در جلد اول یشت‌ها، رجوع کنید.

۳. این جمله از «هفت ها» یسنا ۳۶، فقره ۶ می‌باشد.

۴. این جمله از گات‌ها، یسنا ۴۳، قطعهٔ ۶ می‌باشد.

۵. این فقره از اینجا تا آخر از مهر یشت فقرهٔ ۷ می‌باشد.

۶. جملات اولیهٔ این فقره از زامیاد یشت فقرهٔ ۳۵ می‌باشد.

۷. راجع‌به تیشتر (شعری یمانی) ستارهٔ باران و تیشترینی‌ها Tištryaeini که ستارگانی هستند در پیرامون تیشتر و ستارهٔ وننت به جلد اول و دوم یشت‌ها مراجعه کنید.

۸. راجع‌به ثواش (جو) به توضیحات فقرهٔ ۵ سروش باژ مراجعه شود، در خصوص زروان به مقالهٔ آن رجوع کنید.

باد مقدس نیک کنش را ما می‌ستاییم[۱]، راست‌ترین دانش (چیستا) مزدا آفریدهٔ مقدس را ما می‌ستاییم[۲]، دین نیک مزدیسنا را ما می‌ستاییم، راهی که به وضع خوب کشاند ما می‌ستاییم، دریاچهٔ زرنومنت را ما می‌ستاییم[۳]، کوه ساوکنت مزدا آفریده را ما می‌ستاییم[۴].

۹ هر یک از ایزدان مقدس مینوی را ما می‌ستاییم، هر یک از ایزدان مقدس جهانی را ما می‌ستاییم، روان خود را ما می‌ستاییم، فروهر خود را ما می‌ستاییم.

«جس مه اونگهه مزد» به یاری من آی ای مزدا.

فروهرهای نیک توانای مقدس پاکدینان را ما می‌ستاییم، خورشید بی‌مرگ شکوهنده تیز اسب را ما می‌ستاییم.

اشم وهو... (سه بار).

۱۰ «فرَوَرانه» من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم.

[در هاونگاه]

به هاونی پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین، به ساونگهی و به ویسیه پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[۵].

---

۱. در خصوص باد، جلد دوم یشت‌ها، ملاحظه شود.

۲. راجع‌به دانش = چیستا جلد دوم یشت‌ها دیده شود.

۳. برای دریاچهٔ زرنومنت (زرینمند) به توضیحات فقرهٔ ۶۷ زامیاد یشت مراجعه شود.

۴. ساوِکنتَ یا ساوکَنَتْ در یکی از قطعات دیگر اوستایی که در متن اوستای وسترگارد Westergaard تحت شمارهٔ ۵ ضبط گردیده، در فقرهٔ ۱ آن با دریاچه زرنومنت ذکر شده، نمی‌دانیم که این کوه در کجا واقع است.

۵. کلمات هاونی، رپیتوین، ازیرین که در اوستا هاونی (havani) رپیتوین (rapithwina) اوزیبرین (uzayeirina) آمده همان سه وقت از اوقات پنجگانهٔ شبانروز است که در توضیحات فقرهٔ ۵ ذکر کردیم. در اینجا از آن‌ها فرشتگانی اراده شده که به پاسبانی اوقات مذکور گماشته شده‌اند، هر یک از این فرشتگان را مانند فرشتگان دیگر مزدیسنا یاران و همکارانی است، غالباً با هم ذکر می‌شوند: ساونگهی (Savanhi) از کلمهٔ سوه (به معنی سود و بهره) فرشته‌ای که به پاسبانی چارپایان بزرگ گماشته شده و ویسیه (visya) از کلمهٔ ویس (به معنی ده) فرشته‌ای که پاسبان ده است از یاران و همکاران هاونی شمرده شده‌اند. رجوع کنید به یسنا ۱، فقرهٔ ۳ و یسنا ۲، فقرهٔ ۳ و غیره؛ فرادت فشو (Fradat.fšu) فرشته‌ای که به پاسبانی چارپایان خُرد گماشته شده و لفظاً به معنی پرورانندهٔ چارپایان خُرد است و زنتوم (zantuma) از کلمهٔ زنتو (به معنی ناحیه) فرشته‌ای که نگهبان ناحیه‌ای است از یاران و همکاران رپیتوین شمرده شده‌اند، رجوع کنید به یسنا ۱، فقرهٔ ۴ و یسنا ۲، فقرهٔ ۴ و غیره. فرادت‌ویر (Fradat-vira) فرشته‌ای که با افزودن نوع بشر گماشته شده و لفظاً به معنی پرورانندهٔ مردان است و دخیوم (Dahyuma) یا داخیومَ (به معنی ده که حالا باید ایالت یا مملکت ترجمه شود) فرشته‌ای که نگهبان ایالت است از یاران و همکاران ازیرین شمرده شده‌اند، رجوع کنید به یسنا ۱، فقره ۵ و یسنا ۲، فقره ۵ و غیره.

←

[در رپیتوینگاه]

به رپیتوین پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین به فرادت فشو و به زنتوم پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.

[در ازیرینگاه]

به ازیرین پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین، به فرادت ویرَ و به دخیوم پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.

به خوشنودی خورشید بی‌مرگ شکوهندهٔ تیز اسب ستاییدن و نیایش کردن و خوشنود ساختن و آفرین خواندن.

[راسپی] «یتا اهووئیریو» که زوت به من بگوید.

[زوت] «اثا رتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[1].

۱۱ خورشید بی‌مرگِ شکوهنده تیز اسب را ما می‌ستاییم هنگامی که خور روشنی بتابد، برخیزند ایزدان مینوی صد و هزار، آنان این فروغ را (خُرده را) گرد هم آورند، آنان این فروغ را به سوی نشیب آورند، آنان این فروغ را در روی زمین اهورا آفریده پخش کنند برای افزایش (پرورش) جهان پاک (راستی)، برای افزایش تن راستی (جهان مادی راستی)[2].

۱۲ هنگامی که خور برآید پاکیزگی رسد به زمین اهورا آفریده، پاکیزگی به آب روان، پاکیزگی به آب چشمه، پاکیزگی به آب دریا، پاکیزگی به آب ایستاده، پاکیزگی رسد به آفرینش پاکی که از خرد مقدس است.

۱۳ چه اگر خور برنیاید پس دیوها سراسر آنچه را که در روی هفت کشور است نابود کنند، هیچ‌یک از ایزدان مینوی را پناهی و آرامگاهی در این جهان مادی نماند.

۱۴ کسی که بستاید خور بی‌مرگ شکوهنده تیز اسب را برای پایداری نمودن بر علیه تاریکی، برای پایداری نمودن بر علیه تاریکی که از دیوها سر زده، برای پایداری

←

در خصوص سایر اوقات پنجگانه شبانروز و فرشتگانی که موکل این اوقاتند و فرشتگان دیگری که از همکاران آنان بشمارند و همیشه در اوستا با هم یاد شده‌اند رجوع کنید به جلد اول یشت‌ها و به مقالهٔ پنجگاه در همین جلد.

۱. رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۱ سروش باژ.

۲. در برخی از نسخ خطی اوستا در آخر این فقره این جمله افزوده شده است:
یعنی برای افزایش خور بی‌مرگ شکوهنده تیز اسب، فقرات ۱۱-۱۷ خورشید نیایش از فقرات ۱-۷ خورشید یشت است. رجوع شود به آن در جلد اول یشت‌ها.

نمودن بر علیه دزدان و راهزنان، برای پایداری نمودن بر علیه جادوان و پری‌ها، برای پایداری نمودن گزندی که از مرشئون است[۱] (چنین کسی) اهورا مزدا را می‌ستاید، امشاسپندان را می‌ستاید، روان خود را می‌ستاید، همهٔ ایزدان مینوی و جهانی را خوشنود می‌کند، آن کسی که خور بی‌مرگ شکوهنده تیز اسب را می‌ستاید.

۱۵ من می‌ستایم مهر دشت‌های فراخ دارندهٔ هزار گوشِ ده هزار چشم را، من می‌ستایم آن گرزی که از مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ خوب به کلهٔ دیوها فرود آید، من می‌ستایم آن دوستی را، آن بهترین دوستی را که در میان ماه و خورشید است.

۱۶ «اَهه ریّه» برای شکوه (فروغ) و فرّش، من او را با ستایش بلند با (آب) زَوْر می‌ستایم، آن خورشید بی‌مرگ شکوهندهِ تیز اسب را.

خورشید بی‌مرگ شکوهنده تیز اسب را می‌ستایم با هوم آمیخته به شیر یا برسم، با زبان خرد، با پندار و گفتار و کردار، با (آب) زوْر و با کلام راست گفته شده[۲].

«ینگهه هاتم» مزدا اهورا آگاه است از آن کسی که (چه مرد و چه زن) در میان موجودات ستایشش بهتر است، به حسب راستی، این‌چنین مردان و این‌چنین زنان را ما می‌ستاییم[۳].

[واژ گفتن] هرمزد خدای اوزونی مردم[۴] مردم سردگان هما.

پازند

سردگان[۵] هم بایشت وهان[۶] ویم وه دین مزدیسنا آگاهی، آستوانی، نیکی رسانات[۷] ایدون بات[۸].

---

۱. در خصوص مَرْشئون (Maršaona) که دیو فراموشی و محوکنندهٔ دین یکتاپرستی است رجوع کنید به جلد اول و جلد دوم یشت‌ها.

۲. اهه ریّه. . . . . غالباً در اوستا تکرار می‌شود، چنان‌که در یشت‌ها به مناسبت مقام اسم فرشته‌ای که نماز متعلق به اوست تغییر می‌یابد، مثلاً در ماه نیایش از ایزد ماه نام برده شده است.

۳. راجع‌به «ینگهه هاتم» مقالهٔ اشم وهو یتا اهو ملاحظه شود.

۴. یعنی ای خداوند افزایندهٔ مردم.

۵. یعنی انواع مردم، همهٔ انواع کلمه سرده که سردگان جمع آن است در فرهنگ‌های فارسی نیز ضبط است، در اوستا سَرِذَ (saredha) و در پهلوی سرتک یعنی انواع و اقسام و همه گونه و همه جنس به توضیحات فقرهٔ ۷ ارت یشت در جلد دوم یشت‌ها و صفحهٔ اول مقاله تقویم مزدیسنا در همین جلد که سَرذ به معنی سال شرح داده شده نیز مراجعه شود.

۶. یعنی و همهٔ نیکان.

۷. یعنی بشود به من دین نیک مزدیسنان آگاهی و استواری و نیکی بخشد.

۸. یعنی چنین باد = آمین رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۴ سروش باژ.

اوستا

۱۷ «یتا اهوئیریو... (دوبار).

ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزومندم برای خورشید بی‌مرگ شکوهندهٔ تیز اسب.

۱۸ اشم وهو... (سه بار).

(کسی که بستاید آب‌های) اهورایی اهورا را با بهترین (آب) زَوژ، با زیباترین زَوژ، با زَوری که پارسایی تصفیه کرده باشد.

«اهمایی رئشچه» برای اوست شکوه و فرّ، برای او تندرستی، برای او پایداری تن، برای او پیروزی تن، برای او خواستهٔ (ثروت) بسیار آسایش بخشنده، برای او فرزندان برازنده، برای او زندگی بلند (و) طولانی، برای او بهشت پاکان (و) روشنایی، همه‌گونه آسایش بخشنده[۱].

اشم وهو...

«هزنگرم» هزار درمان، ده هزار درمان (برساد) (سه بار).

«جَسَ مه اونگهه مزدَ» به یاری من آی ای مزدا[۲].

پازند

«کِربه مژدَ» کرفه (را) مزد[۳].

اشم وهو...

پازند

روز ماه گاه[۴].

۱۹ نماز دادار گهان دامان[۵].

---

۱. کسی که بستاید آب‌های اهورای... تا «آسایش بخشنده» از یسنا ۶۸، فقرات ۱۰-۱۱ می‌باشد. فقرهٔ سروش باژ نیز ملاحظه شود.

۲. راجع‌به «هزنگرم» «جَسَ مِه» توضیحات فقرهٔ ۵ سروش باژ و فقرهٔ ۲ نیرنگ کُشتی بستن ملاحظه شود.

۳. راجع‌به این قطعهٔ پازند به انجام سروش باژ ملاحظه کنید.

۴. در اینجا باید اسم روز و ماه و وقتی که خورشید نیایش خوانده می‌شود یاد کرد چون رام روز، مهرماه، هاونگاه.

۵. یعنی درود به آفرینندهٔ مخلوقات جهان در خصوص دامان که جمع دام (آفرینش) است به توضیحات سرآغاز سروش باژ مراجعه شود.

اوستا

«خشنوتره» در خوشنودی اهورا مزدا و شکست اهریمن آشکار کنند آنچه را که بهتر موافق ارادهٔ (اهوراست)[۱].

من نماز راستی می‌گزارم: اشم وهو...

گرز (بزرگی) خُره اوزایات خورشیتِ اَمرگِ (بی‌مرگ) رایومند.

پازند

اوروند اسپ اماوند پیروژگر اماوندی پیروژکاری دات[۲] دین وه مزدیسنان (را) آگاهی روانی و آفرینگانی دات (باد) هفت کشور ز می ایدون بات[۳].

من آنو آوایت شدن[۴] (سه بار).

اشم وهو...

دادار گهان، دین مزدیسنی، دات زرتشتری[۵].

اوستا

نماز (درود) تو را ای اردویسور ناهید مقدسِ سودمندترین پاک نماز به گیاه نیک پاک مزدا آفریده.

اشم وهو...

خورشید بی‌مرگ شکوهنده تیز اسب را ما می‌ستاییم.

اشم وهو...

پازند

گرز (بزرگی) خُره اوزایات خورشیتِ اَمرگِ رایومند اوروند اسپ (به یاری) برسات.

اشم وهو...

---

۱. مثل فقرهٔ ۲.

۲. چنین به نظر می‌رسد که در این جمله و جملهٔ بعد به نسّاخ سهو روی داده به جای «بات» که به معنی بادا می‌باشد «دات» نوشته شده که از فعل دادن و آفریدن است. صفت اُورند را در سرآغاز همین نیایش معنی کرده گفتیم به معنی تند و تیز و چالاک است، اماوند در اوستا اَمَوَنتْ به معنی با جرأت و زورمند است. رجوع به جلد دوم یشت‌ها و جملهٔ فوق یعنی: خورشید جاودانی شکوهنده تیز اسب زورمند پیروزگر را زور و پیروزی باد.

۳. دین نیک مزدیسنان را آگاهی و رواج و آفرین باد در روی هفت کشور زمین –آمین.

۴. آوایت از فعل آرایستن = بایستن یعنی من به آنجا بایست شدن، به دیگر سرای رفتن، به جهان پسین گراییدن.

۵. یعنی آفریدگار جهان، کیش مزداپرستی، قانون زرتشتی.

مهر نیایش

پازند

پنام یزدان هرمزد خدای اوزونی گرز (بزرگی)، خُره اوزایات مهر فـراگـیوت داور راست (به یاری برساد)[1].

اژ هما گناه پتیت پشیمانم...[2]

اوستا

۱-۹ نماز تو را ای اهورا مزدا سه بار، پـیش از آفـرینش‌های دیگـر، نـماز شـما را ای امشاسپندان...[3]

۱۰ «فرَوَرانه» من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم.

[گاه چه بیت][4]

به هاونی پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین، به ساونگهی و به ویسیه پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.

به خوشنودی مهر دشت‌های فراخ دارندهٔ هزار گوشِ ده هزار چشم، ایزدی که بـه

---

۱. صفت فراگیوت که در پهلوی فراخو گویوت شده در اوستا vouru gaoyaoiti یعنی دارندهٔ دشت‌هـای فـراخ، رجوع به جلد اول یشت‌ها.

۲. مابقی مثل سرآغاز نیرنگ کشتی بستن.

۳. فقرات ۱-۹ مهر نیایش به عینه مثل فقرات ۱-۹ خورشید نیایش است.

۴. گاه چه بیت یعنی تا چه هنگامی باشد که مهر نیایش خوانده می‌شود، اگر در صبح باشد باید به فرشتهٔ مـوکّل این وقت که هاونی است و همکاران وی که ساونگهی و ویسیه هستند درود فرستاد، اگر در ظـهر بـاشد بـاید از رپیتوین و همکارانش و اگر عصر باشد باید از ازیرین و همکارانش همان‌طوری که در فقرهٔ ۱۰ خورشید نیایش آمده یاد نمود.

نامش خوانده شده (و) رام چراگاه خوب بخشنده، ستاییدن و نیایش کردن و خوشنودی خواستن و آفرین خواندن[۱].

[راسپی] «یتا اهووئیریو» که زوت به من بگوید.

[زوت] «اَثار توش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[۲].

۱۱ مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ را ما می‌ستاییم، (آن مهر) راست گفتار انجمنی هزار گوش خوب ساخته شده ده هزار چشم بزرگوار بسیار آگاه نیرومند بیدار (بی‌خواب) هوشیار را[۳].

مهری که در پیرامون مملکت است ما می‌ستاییم، مهری که در بالای مملکت است ما می‌ستاییم، مهری که در پایین مملکت است ما می‌ستاییم، مهری که در پیش مملکت است ما می‌ستاییم. مهری که در پشت مملکت است ما می‌ستاییم.

۱۲ مهر (و) اهورای بزرگ بی‌زوال پاک را ما می‌ستاییم، ستارگان و ماه و خورشید را با گیاه برسُم، مهر شهریار سراسر مملکت را می‌ستاییم.

۱۳ برای شکوه و فرّش من او را با ستایش بلند با (آب) زَورْ می‌ستاییم، آن مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ را، مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ را ما می‌ستاییم که خان و مان با رامش و سازش و خان و مان خوب بخشد به ممالک ایران[۴].

۱۴ بشود که او برای یاوری ما آید، بشود که او برای گشایش ما آید، بشود که او برای رامش ما آید، بشود که او برای آمرزش ما آید، بشود که او برای درمان ما آید، بشود که او برای پیروزی ما آید، بشود که او برای زندگانی خوش ما آید، بشود که او برای پاکی ما آید، آن (مهر) نیرومند و در همه جا پیروزگر برازندهٔ ستایش و نیایش (و) هرگز فریفته نشدنی در سراسر جهان خاکی، آن مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ.

۱۵ آن ایزد زورمند توانا، در میان آفرینش‌های تواناترین را، آن مهر را با (آب) زَورْ می‌ستاییم، من خواستارم که با عشق و درود به سوی او گرایم، او را ستایش بلند و با (آب) زَورْ بستایم، آن مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ را.

ما مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ را می‌ستاییم با هوم آمیخته به شیر، با برسُم، با زبان

---

۱. راجع به ایزد رام و صفت چراگاه یا اغذیهٔ خوب بخشنده، به جلد دوم یشت‌ها مراجعه شود.

۲. رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۱ سروش باژ.

۳. این فقره تا اینجا از فقرهٔ ۷ مهریشت است که در فقرهٔ ۶ خورشید نیایش نیز به آن برخوردیم، سراسر فقرات ۱۱–۱۲ مهر نیایش از فقرات ۱۴۴–۱۴۵ مهر یشت است.

۴. فقرات ۱۳–۱۵ مثل فقرات ۴–۶ مهر یشت است.

خرد، با پندار و گفتار و کردار، با (آب) زَورْ و با کلام راست گفته شده «ینگهه هاتم»...[۱]

[پازند]

۱۶ (واژ گفتن) هرمزد خدای اوزونی...[۲]

یتا اهووئیریو... (دو بار).

[اوستا] ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزومندم برای مهر دشت‌های فراخ، دارندهٔ هزار گوش، ده هزار چشم، ایزدی که به نامش خوانده شده (و) رام چراگاه خوب بخشنده[۳].

۱۷ اشم وهو...

اهمایی رئشچه... هزنگرم... جس مه اونگهه... کِربه مژد... اشم وهو...

روز ماه گاه

خشنوتره...

گرز (بزرگی) خُره اوزایات مهر فراکیوت داور راست، اماوند پیروزگر...

پیروزگر...

اشم وهو...

گُرز (بزرگی) خره اوزایات مهر فراگیوت داورِ راست (به یاری) برسات

اشم وهو...[۴].

---

۱. مابقی مثل قسمت اخیر فقرهٔ ۱۶ خورشید نیایش.

۲. مثل قطعهٔ پازند در انجام فقره ۱۶ خورشید نیایش.

۳. مثل جملات فقرهٔ ۱۰ همین نیایش است.

۴. فقرات ۱۸-۱۹ خورشید نیایش از اهمایی رئشچه گرفته تا آخرین اشم وهو به همان ترتیب، چه جملات اوستایی و چه جملات پازند آن در فقرهٔ ۱۷ مهر نیایش تکرار می‌شود، جز اینکه به جای خورشید از مهر یاد شده است.

ماه نیایش

پازند

به نام یزدان هرمزد خدای اوزونی، گرز (بزرگی) خُره اوزایات ماه بوختار (به یاری برساد)[1] اژهما گناه پتیت پشیمانم...[2]

اوستا

۱ نماز (درود) به اهورا مزدا، درود به امشاسپندان، درود به ماه در بردارندهٔ تخمهٔ گاو[3]، درود (به آن ماه) دیده شده، درود (به آن) در هنگام دیدن (سه بار)[4].

---

۱. بوختار یعنی رهاننده و آزادکننده و رستگاری‌دهنده، از فعل بوختن که در پهلوی و پازند بسیار مورد استعمال دارد. راجع‌به اسامی خاص ایرانیان قدیم چون سه بوخت و پنج بوخت و هفتان بوخت و ماه بوخت و یزدان بوخت به جلد اول یشت‌ها مراجعه کنید.

۲. مانند سرآغاز نیرنگ کُشتی بستن.

۳. وجه مناسبت اینکه ماه مُربّی گاو که از آن در اوستا و کتب پهلوی مطلق جانوران اراده شده در جلد اول یشت‌ها بیان گردید. صفت «در بردارندهٔ تخمهٔ گاو» یا «حامل نژاد حیوان» در اوستا گئوچیثرَ Gaocithra آمده، در تفسیر پهلوی اوستا گوسپند تخمک ترجمه گردیده است. اسم جنس کلیهٔ جانوران اهلی و بری از چرندگان و خزندگان و پرندگان و ماهیان که مجموعاً در ایران قدیم به پنج طبقه قسمت شده‌اند در اوستا گاو می‌باشد، گئوش پنجو یعنی جانوران پنجگانه (رجوع به جلد ۲ یشت‌ها) کلمهٔ گوسپند که امروزه در فارسی به معنی میش است از کلمهٔ اوستایی گئوسپنتَ آمده که به معنی گاو پاک است، خود کلمهٔ گوسپند هم در پهلوی مانند کلمهٔ گئو (گاو) در اوستا به معنی مطلق جانوران است، در فصل ۱۴ بندهش که از آفرینش جانوران پنجگانه سخن رفته کلمات «گوسپندان پنج آینیک» استعمال شده یعنی اقسام جانوران پنجگانه در انجام فقرهٔ ۲ ماه نیایش آمده: گئوشچه یئورو سَرذَیاو یعنی گاو بسیار گوناگون، از این تعبیر هم به خوبی پیداست که گاو به معنی معمولی امروزه نیست و از آن یک جانور مخصوص اراده نشده بلکه انواع و اقسام جانوران مقصود است. برای توضیحات مفصل‌تر رجوع شود به جلد اول یشت‌ها، به مقالهٔ ماه و به مقالهٔ گوش (درواسپ) فرشتهٔ موکل جانوران و به توضیحات فقرهٔ ۶ اویسروتریمگاه در همین جلد.

۴. این فقره از فقرهٔ ۱ ماه یشت می‌باشد.

۲ «خشنوتره» در خوشنودی اهورا مزدا و شکست اهریمن آشکار کنند آنچه را که بهتر موافق ارادهٔ (اهوراست)، من نماز راستی می‌گزارم:
اشم وهو... (سه بار)[1].
«فرَوَرانه» من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم...[2]
به خوشنودی ماه در بردارندهٔ تخمهٔ گاو و گاو (جانور) یگانه آفریده و گاو بسیار گوناگون (اقسام جانوران) ستاییدن، نیایش کردن، خوشنود ساختن و آفرین خواندن.
[راسپی] «یتا اهووئیریو» که زوت به من بگوید.
[زوت] «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[3].

۳ نماز (درود) به اهورا مزدا، درود به امشاسپندان...[4].

۴ چگونه ماه می‌افزاید؟ چگونه ماه می‌کاهد؟ ـ پانزده (روز) ماه می‌افزاید، پانزده (روز) ماه می‌کاهد، مانند طول مدّت فزایش آن، طول مدّت کاهش آن است این‌چنین طول مدّت کاهش برابر طول مدّت فزایشش می‌باشد[5].
از کیست که ماه می‌افزاید (و) می‌کاهد جز از تو؟[6]

۵ ماه در بردارندهٔ تخمهٔ گاو (جانور) پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، اکنون ماه را نگریستم، اکنون از ماه آگاهی یافتم، به روشنایی ماه نگریستم، از روشنایی ماه آگاهی یافتم در این هنگام امشاسپندان برخاسته آن فرّ را برگیرند، در این هنگام امشاسپندان آن فرّ را به روی زمین اهورا آفریده پخش کنند.

۶ در هنگامی که ماه روشنی بتابد گیاه سبز رنگ یکسان در بهار از زمین بروید.
اندر ماه   پُرماه   ویشپتثَ[7]

---

۱. این فقره تا اینجا مثل فقرهٔ ۲ خورشید نیایش است.
۲. مابقی مثل فقرهٔ ۱۰ خورشید نیایش است.
۳. رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۱ سروش باژ.
۴. تمام فقرهٔ ۱ در اینجا تکرار می‌شود.
۵. فقرات ۳–۹ ماه نیایش مثل فقرات ۱–۷ ماه یشت است، بنابراین سراسر ماه یشت به اینجا نقل داده شده است.
۶. جملهٔ «از کیست که ماه می‌افزاید...» از گات‌ها، یسنا ۴۴، قطعهٔ ۳ می‌باشد، جز از تو یعنی جز از تو ای مزدا اهورا.
۷. اندر ماه، پُرماه، وِیشپتثَ در متن اَنْتَرِ ماونگهه (antare Maonha) پِرنو ماونگهه ویشپتثَ vīšptatha آمده، در تفسیر پهلوی این نیایش این کلمات اندر ماه و پُرماه شده و سومی به همان هیأت اوستایی خود باقی مانده است، در تفسیر مذکور برای اندر ماه چنین توضیح داده شده: «پنچکِ فرتوم» یعنی پنجهٔ اولی. در توضیح پُرماه آمده «پنچک دتیکر» یعنی پنجهٔ دو دیگر و در توضیح ویشپتثَ آمده «پنچک ستیکر» یعنی پنجهٔ سه دیگر، کلمهٔ ویشپتثَ لفظاً یعنی «هفتمی که در میان است» از توضیح پهلوی و از معنی لفظی این کلمه نمی‌توان دانست که چه ←

اندر ماه پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، پُرماه پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، ویشپتثَ پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم.

→

روزی از ماه از آن اراده شده، در صورتی‌که شکی نیست که اندر ماه همان اول ماه است یا روزی که تیغهٔ ماه نمودار می‌شود و پُرماه پانزدهم ماه است یعنی روزی که دایرهٔ ماه پُر است وِیشپتثَ باید هفت روز پس از آغاز ماه یا هفت روز پس از نیمهٔ ماه باشد یعنی روز هشتم و روز بیست و سوم که هر دو روز مانند روز پانزدهم ماه به اسم آفریدگار نامزد گردیده، دَثوَشوْ (dathušo = دادار) نامیده شده‌اند که در فارسی دی گوییم. رجوع شود به:

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae sp. 1472

و به: Avesta Reader von Reichelt p. 165.

و به یشت‌ها تفسیر نگارنده، جلد اول.

یا به‌عبارت دیگر ویشپتث اسمی است برای روزهایی که ربع اولی و ربع آخری هر ماه سی روزی را معین می‌کنند. ربع اولی هر ماه از نخستین روز ماه که نیز به اسم دادار نامزد گردیده هرمزد نامیده شده شروع و به روز هفتم ماه ختم می‌گردد و ربع دومی از هشتم ماه (دی به آذر روز) شروع و به روز چهاردهم ماه ختم می‌گردد و ربع سومی از پانزدهم ماه (دی به مهر روز) شروع و به روز بیست و دوم ماه ختم می‌گردد و ربع چهارمی از بیست و سوم ماه (دی به دین روز) شروع و به روز سی‌ام ماه ختم می‌گردد. رجوع شود به:

Ostiranische Kultur von Geiger s. 319.

نظر به این قسمت چهارگانه که در سر هر یک از آن‌ها نام دادار قرار داده شده برخی از مستشرقین پنداشته‌اند که به این ترتیب ایرانیان نیز سی روز ماه خود را مانند اقوام سامی به چهار هفته تقسیم کرده باشند، البته این حدس را اعتباری نیست زیراکه بنا به ترتیب مذکور دو هفته اولی هر یک دارای هفت روز و دو هفته دیگر هر یک دارای هشت روز است.

Iranische Beligion von Jackson im Grundriss der Ira. Phi. II B. s. 675-676.

به یشت‌ها، جلد اول، مراجعه شود.

در بندهش بزرگ مندرج است: اندر ماه عبارت است از اول تا پنجم، پرماه از دهم تا پانزدهم، ویشپتث از بیستم تا بیست و پنجم. رجوع شود به: Zend Avesta par Darmesteter vol I p. 12-13.

به نظر نگارنده این تعریف مقرون به صواب است، ویشپتث باید اوقاتی باشد که دیگر باره ماه روی به کاهش نهاده تیغه می‌شود، ممدّ بر این در فصل ششم صد در نثر که ذکرش در مقالهٔ پنج نیایش گذشت مندرج است که در هر ماه سه بار باید ماه نیایش خواند از این قرار: یک بار که ماه نو شود و یک بار که نیمه شود و یک بار که باریک شود، در کتاب دینکرد نظر به هیأت‌های ماه در مدت سی روز هر ماه به شش قسمت پنج روزی منقسم شده مندرج است: اندر ماه که نخستین پنجه است از نخستین روز ماه آغاز یافته و به پنجمین روز پس از ماه نو انجام می‌گیرد پذیره اندر ماه از ششمین روز ماه نو تا دهمین روز پس از ماه نو، پُرماه از یازدهمین تا روز پانزدهم پس از ماه نو، پذیره پرماه از شانزدهمین روز تا روز بیستم پس از ماه نو، ویشپتث از بیست و یکم تا روز بیست و پنجم پس از ماه نو، پذیره ویشپتث از بیست و ششم تا روز سی‌ام ماه؛ در پنجهٔ اندر ماه و پرماه و ویشپتث هر کار نیک شاید و به‌خصوص روزهای سعیدند در پنجهٔ پذیره اندر ماه و پذیره پرماه و پذیره ویشپتث کارهای مدنی نشاید، اما اعمال نیک را شاید. رجوع شود به دینکرد، جلد ششم، چاپ سنجانا، صص ۴۰۵-۴۰۶.

و به: Zoroastrian Civilisation by M. N. Dhalla; New York 1922 pp. 172 and 363.

در فقرهٔ فوق که از فقرهٔ ۴ ماه یشت نقل شده مانند فقرهٔ ۸ یسنا ۱ و فقرهٔ ۸ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۰ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۴ و غیره از اندر ماه و پرماه و ویشپتث فرشتگانی اراده شده که موکل سه اوقات ماه می‌باشند.

۷ من می‌ستایم ماه در بردارندهٔ تخمهٔ گاو را، (آن ماه) بخشاینده؛ شکوهنده؛ فرهمند؛ آبرومند؛ تابنده؛ ارجمند؛ توانگر؛ دولتمند؛ چالاک؛ سودمند؛ سبزی رویاننده؛ خوب آبادکننده؛ بخشایشگر درمان‌بخش را.

۸ «اهه ریّه» برای شکوه و فرّش من او را با ستایش بلند با (آب) زَوْز می‌ستایم، آن ماه در بردارنده تخمهٔ گاو را، ماه تخمهٔ گاو در بردارنده پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد، با پندار و گفتار و کردار، با (آب) زَوْز و با کلام راست گفته شده «ینگهه هاتم...»

پازند

[واژ گفتن] هرمزد خدای اوزونی مردم...[۱]

اوستا

«یتا اهووئیریو...» (دو بار)

۹ ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزومندم از برای ماه در بردارنده تخمهٔ گاو و گاو یگانه آفریده و گاو بسیار گوناگون (اقسام جانوران).

اشم وهو... (سه بار).

۱۰ زور و پیروزی دهید، از گله و رمه فراوانی دهید، از دلیران فزونی دهید (از آن دلیران)[۲] پایدار انجمنی شکست‌دهنده (و) شکست نیافتنی که هماوردان را به یک ضربت شکست دهند، که دشمنان را به یک ضربت شکست دهند، که آشکارا پیمان‌شناس را رامش (خرّمی) بخشند:[۳]

۱۱ شما ای ایزدان پر از فرّ، شما ای ایزدان پر از درمان، پدیدار باد بزرگواری‌تان، پدیدار (یاری) شما کسانی که یاری می‌کنید در هنگامی که خوانده شدید.

شما ای آب‌ها فرّتان را پدید سازید به آن کسی که می‌ستاید.

---

۱. مثل قطعهٔ پازند در فقرهٔ ۱۶ خورشید نیایش.

۲. از دلیران که در متن نران آمده فرزندان پهلوان و نامور اراده کرده‌اند.

۳. این جمله اخیر از گات‌ها، یسنا ۳۴ قطعهٔ ۴ اقتباس شده است.

فقرات ۱۰–۱۱ مربوط به همند: زور و پیروزی و گاه و رمه و فرزندان دلیر از ایزدان فقرهٔ بعد استغاثه شده است.

فقرات ۹–۱۰ ماه نیایش از فقرات ۶–۷ ویشتاسپ (گشتاسب) یشت می‌باشد، در خصوص ویشتاسپ (گشتاسب) یشت رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

۱۲ اشم وهو...

اهمایی رئشچه... هزنگرم... جَسَ مِه اونگهه... کربه مژد... اشم وهو...

روز، ماه، گاه

«خشنوتره»... در خوشنودی اهورا مزدا...

نماز (درود) به اهورا مزدا، درود به امشاسپندان، درود به ماه در بردارندهٔ تخمهٔ گاو، درود (به آن ماه) دیده شده، درود (به آن) در هنگام دیدن

اشم وهو...

گرز (بزرگی) خُره اوزایات ماه بوختار اماوند پیروزگر...

اشم وهو...

ماه تخمهٔ گاو در بردارندهٔ پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم.

اشم وهو..

گرز (بزرگی) خره اوزایات ماه بوختار به یاری برسات.

اشم وهو...[1].

---

۱. فقرات ۱۸-۱۹ خورشید نیایش از «اهمایی رئشچه» تا آخرین «اشم وهو» به همان ترتیب در فقرهٔ ۱۲ ماه نیایش تکرار می‌شود، جز اینکه به جای خورشید، چنان‌که به جای خود نگاشتیم، از ماه با صفت مخصوصش یاد شده است.

اردویسور بانو نیایش[1]

(آبان نیایش)

به نام یزدان هرمزد خدای اوزونی گرز، خُره اوزایات اردویسور بانو (به یاری) برسات اژ هما گناه پتیت پشیمانم...[2].
«خشنوتره» در خوشنودی اهورا مزدا و شکست اهریمن آشکار کنند آنچه راکه بهتر موافق ارادهٔ (اهوراست)، من نماز راستی می‌گزارم:
اشم وهو... (سه بار).
«فرَوَرانه» من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم...[3]
به‌خوشنودی آب‌های نیک مزدا آفریده، آب‌های اردوی ناهید پاک، همهٔ آب‌های مزدا آفریده و همهٔ گیاه‌های مزدا آفریده ستاییدن و نیایش کردن و خوشنود ساختن و آفرین خواندن[4].
[راسپی] «یتا اهوئیریو» که زوت به من بگوید.
[زوت] «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[5]
یتا اهووئیریو... (ده بار).

۲ گفت اهورا مزدا به سپنتمان زرتشت، بستای برای من ای سپنتمان زرتشت این اردویسور ناهید راکه به همه جاکشیده شده، درمان بخشنده، ضدّ دیوها، اهورایی کیش، برازندهٔ ستایش در جهان مادی، برازندهٔ نیایش در جهان مادی (است)، مقدسی که افزایندهٔ جان، مقدسی که افزایندهٔ گله و رمه، مقدسی که افزایندهٔ گیتی، مقدسی که افزایندهٔ خواسته، مقدسی که افزاینده مملکت (است)[6].

---

۱. بانو در پهلوی بانوک، در ترکی خاتون یا خانم گویند؛ به مناسبت اینکه اردویسور ناهید فرشتهٔ آب در اوستا مؤنث آمده او را بانو خوانند، این نیایش را نیز آبزور نیایش نامیده‌اند، معمولاً فصول ۶۳-۶۹ یسنا را نیز آبزور می‌نامند.
۲. مابقی مانند سرآغاز نیرنگ کشتی بستن.
۳. مابقی مانند فقره ۱۰ خورشید نیایش.
۴. فقرات ۱-۷ آبان نیایش مثل سرآغاز آبان یشت تا خود فقرهٔ ۶ آن می‌باشد.
۵. رجوع شود به توضیحات فقره ۱ سروش باژ.
۶. فقرات ۳-۶ آبان نیایش مثل فقرات ۲-۵ یسنا ۶۵ می‌باشد.

۳ کسی که نطفهٔ همهٔ مردان را پاک کند، کسی که زهدان همهٔ زنان را برای زایش پاک کند، کسی که زایش همهٔ زنان را آسان گرداند، کسی که همهٔ زنان را چندان که باید در سر وقت شیر بخشد.

۴ بزرگ در همه جا، نامبرداری که در بزرگی به اندازهٔ همه آب‌هایی است که در روی این زمین روان است، آن زورمندی که فروریزد از (کوه) هکر به دریای فراخکرت.

۵ سراسر کنارهای دریای فراخکرت به شورش افتد، سراسر میان (آن) بالا برآید، در آن هنگامی که به سوی آن روان گردد، در آن هنگامی که به سوی آن سرازیر شود، آن اردویسور ناهید که (دارای) هزار دریاچهٔ هزار جوی می‌باشد هر یک از این دریاچه‌ها و هر یک از این جوی‌ها (به بلندی) چهل روز راه مرد خوب اسب (است).

۶ و هر یک جوی این آب من به همهٔ هفت کشور پراکنده گردد و این یک (جوی) آب من یکسان روان است، چه تابستان و چه زمستان، او پاک کند برای من آب‌ها را، او نطفهٔ مردان را، زهدان زنان را (و) شیر زنان را (پاک کند).

۷ او را، من اهورا مزدا، از نیروی زبان خود؟[1] پدید آوردم: برای پروراندن خان و مان و ده و ناحیه و مملکت.

۸ چون من اکنون ستوت یَسن می‌سرایم[2] و اَهونَ وئیریه می‌سرایم و اش وهشیت[3]. . . . .[4]

---

۱. کلمه‌ای که «نیروی زبان» ترجمه شده در متن آمده، معنی آن درست معلوم نیست.

۲. از ستئوتَ یَسنیّه Staota yesnya غالباً در اوستا یاد شده، چنان‌که در یسنا ۵۴ فقرهٔ ۲ و یسنا ۵۵ فقرات ۳ و ۶ و ۷ و یسنا ۵۸ فقرهٔ ۸ و یسنا ۷۱، فقرات ۷ و ۱۸ و ویسپرد کردهٔ ۱، فقره ۳ و کردهٔ ۳، فقره ۷ و کردهٔ ۱۲، فقره ۳ و کردهٔ ۲۳، فقره ۱ و مهریشت فقره ۱۲۲ و غیره در فقره ۸ از یسنای ۵۸ آمده: ما سراسر مجموعهٔ ستوتَ یَسن را می‌ستاییم. در کتاب هشتم و نهم دینکرد که از نسک‌های اوستا سخن رفته «ستوت یشت» نسک بیست و یکم و از قسمت گاسانیک اوستا شمرده شده است در کتب روایات «ستود یشت» دارای سی و سه کرده دانسته شده است، در سر تعیین این سی و سه فصل یا کرده که مجموعاً در میان یسناها جای داده شده اختلاف بسیار کرده‌اند، به گفتهٔ گلدنر Geldner این فصول باید از آن قسمت‌های یسنا باشد که در لهجه مثل گات‌ها است، یا به عبارت دیگر از قدیم‌ترین اجزای اوستا باشد، بارتولومه Bartholomae هفده فصل گات‌ها و هفت فصل «هفت ها» و یسنا ۱۴ و یسنا ۱۵ و یسنا ۵۴ و یسنا ۵۶ و یسنا ۵۸ را محققاً جزو ستوتَ یسنَ دانسته است.

رجوع شود به: Awestalitteratur von Geldner im Grundriss der Irani. Philologie II Band S. 25-26.

و به: Indogermanische Forschungen VII Band; Arica von Bartholomae S. 231.

و به: Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 1589.

در خصوص اختلاف آراء دانشمندان متقدّم در سر تعیین فصول ستوتَ یسنَ رجوع شود به:

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Modi p. 827 and 840.

۳. اَهونَ وئیریه و اَشَ وهیشتَ همان یتا اهو و اشم وهو می‌باشد. رجوع کنید به مقالهٔ آن‌ها.

۴. به جای نقاط از کلمه معنی‌ای برنمی‌آید، این کلمه در نسخ خطی به املاء مختلف نوشته شده است.

و آب‌های نیک را پاک می‌سازم با این کلام گات‌ها: «(به آنچه) که اهورا مزدا نخستین در گرزمان رسید»[۱] او آن چیز را در مقابل پاداش خواهد بخشید[۲].

۹ برای شکوه و فرّش من او را با ستایش بلند می‌ستایم، من او را با ستایش خوب می‌ستایم بشود که تو این‌چنین از پی استغاثه در رسی، بشود که این‌چنین بهتر ستوده شوی. اردویسور ناهید پاک را با (آب) زَوژ (می‌ستاییم)، اردویسور ناهید پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم با هوم آمیخته به شیر، با برسُم، با زبان خرد، با پندار و گفتار و کردار، با (آب) زَوژ و با کلام راست گفته شده.
«ینگهه هاتم»...[۳].

پازند

۱۰ [واژ] هرمزد خدای اوزونی مردم...[۴]

اوستا

یتا اهووئیریو... (دوبار).
ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزومندم برای آب‌های نیک مزدا آفریده، برای آب‌های اردوی ناهید پاک، برای همهٔ آب‌های مزدا آفریده و همهٔ گیاه‌های مزدا آفریده.
اشم وهو...
اهمایی رئشچه... هزنگرم... جَسَ مِه اونگهه... کِربه مژد... اشم وهو...[۵]

۱۱ روز ماه گاه
خشنوتره... در خوشنودی اهورا مزدا...
گرز، خره اوزایات.
اردویسور بانو (به یاری) برسات اماوند پیروژگر... اشم وهو...
اردویسور ناهید پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم.

---

۱. جملهٔ در میان ابروان از گات‌ها، یسنا ۵۱ قطعهٔ ۱۵ می‌باشد، گرزمان یعنی عرش، رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.
۲. کلیهٔ فقره ۸ به‌واسطهٔ منحرف شدن از قواعد صرف و نحوی مبهم است.
۳. مابقی مثل قسمت اخیر فقره ۱۶ خورشید نیایش.
۴. مثل قطعهٔ پازند در فقره ۱۶ خورشید نیایش.
۵. مثل فقره ۱۸ خورشید نیایش.

اشم وهو...

گرز (بزرگی)، خره اوزایات اردویسور بانو (به یاری) برسات.

اشم وهو...[۱]

۱. مثل فقره ۱۹ خورشید نیایش جز اینکه به جای خورشید اردویسور ناهید یاد می‌شود.

آتش بهرام نیایش

به نام یزدان هرمزد خدای اوزونی گرز، خُره اوزایات، آتش بهرام، آدرفرا[1] (به یاری برساد) از هما گناه پتیت پشیمانم...[2]

۱ خود را به من آشکار ساز ای اهورا، به توسط آرمئیتی توانایی ده، به‌واسطهٔ سپنت مینو (خرد مقدس)، ای مزدا، زوری (ده) از پاداش نیک، به‌واسطهٔ اشا فزون نیرو (بخش)، به‌واسطه وهومن پاداش[3].

۲ برای نگهداری من، ای دور بیننده، بشود که شما چیزهای بی‌مانند کشور روحانی (خشترَ)تان را، ای اهورا، ارزانی دارید بسان پاداش نیک منشی (وهومن)، بیاموز، ای سپنت آرمئتی (سفندارمذ)، وجدان‌ها را از راستی (اشا).

۳ ایدون زرتشت ببخشاید جان تن خود را (و) برگزیده (ترین) پندار نیک (و) کردار (و) گفتار (خود) را به مزدا، به اشا، به سروش و به خشترَ[4].

---

۱. فرا مخفف فرن بغ می‌باشد، که به معنی فرّ بغ یا شکوه خداوندی است، فرن‌بغ که فروبغ و فرو با نیز خوانده شده اسم آتشکده معروفی بوده در فارس در شهر کاریان، رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها، توضیحات فقرات ۵-۶ همین نیایش نیز ملاحظه شود.

۲. مثل سرآغاز نیرنگ کُشتی بستن.

۳. کلمه‌ای که در آخر این فقره «پاداش» ترجمه شده در متن (در فرهنگ فرس و اوستای بارتولومه) آمده، ترجمهٔ مذکور از بارتولومه می‌باشد. گستری Guthrie و مولتون Moulton نیز به همین معنی گرفته‌اند، در تفسیر پهلوی سرداری ترجمه شده و گروهی از مفسرین جدید اوستا همین معنی سنتی پهلوی را برگزیده‌اند. اخیراً این کلمه را خدابخش ایدلجی پونگر در ترجمهٔ گات‌های خود مانند میلز Mills به سرداری به چارپایان (Leadership over the cattle) ترجمه کرده است.

رجوع شود به:. The Gâthas translated by Khodabax Edulji Punegar in the Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12, edited by Jivanji Modi; Bombay 1928 p. 151.

۴. فقرات ۱-۳ آتش نیایش از گات‌ها، یسنا ۳۳، قطعات ۱۲-۱۴ می‌باشد، در یافتن معانی این قطعات مثل کلیه ←

۴ به خوشنودی اهورا مزدا، نماز تو را ای آذر مزدا اهورا، ای مهمترین ایزد خوب کنش اشم وهو... (سه بار).
«فرَوَرانه» من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم...[۱]
(درود) به آذر پسر اهورا مزدا، تو را (درود) ای آذر پسر اهورا مزدا.

۵ آذر پسر اهورا مزادا، فرّ (و) سود مزدا آفریده، فرّ ایرانی مزدا آفریده، فرّ کیانی مزدا آفریده، آذر پسر اهورامزدا، کیخسرو، دریاچهٔ خسرو، کوه اسنونت مزدا آفریده، دریاچهٔ چیچست مزدا آفریده، فرّ کیانی مزدا آفریده؛

۶ آذر پسر اهورا مزدا، کوه ریوند مزدا آفریده، فرّ کیانی مزدا آفریده، آذر پسر اهورامزدا، ای آذر مقدس ارتشتاران (رزمیان)، ای ایزد پُر از فرّ، ای ایزد پُر از درمان، آذر پسر اهورا مزدا، با همهٔ آتش‌ها، نبیرهٔ پادشاهی ایزد نریوسنگ، به خوشنودی (شما) ستاییدن و نیایش کردن و خوشنود ساختن و آفرین خواندن[۲].

→
قطعات دیگر گات‌ها منوط به دانستن معانی وهومن و اشا و خشثرَ و سپنت آرمئیتی که در فارسی بهمن و اردیبهشت و شهریور و سفندارمذ گویند می‌باشد. این کلمات در گات‌ها گاهی از اسماء مجرد و صفات اهورامزدا استعمال شده و گاهی اسامی خاص مهین فرشتگان مزدیسناست که آنان را امشاسپندان گویند. تشخیص این دو دسته کلمات از همدیگر بسیار دشوار و یکی از اسباب اشکال تفسیر گات‌هاست بهمن در اوستا وهومنه یعنی منش خوب، اشا بسا با کلمهٔ وهیشت آمده: اَشَ وهیشتَ (اردیبهشت) معنی آن بسیار منبسط است راستی و درستی و پاکی و پارسایی و تقدس و قانون ایزدی از جملهٔ معانی آن است، خشثرَ بسا با کلمهٔ وئیریه آمده، خشثرَ وئیریه (شهریور) یعنی شهر و اقتدار و سلطنت و کشور روحانی، اهورا با کلمهٔ وئیریه به معنی اقتدار و سلطنت آرزو شده یا کشور روحانی مطلوبه می‌باشد. سپنت آرمیئتی (سپندارمذ) مرکب از کلمات اَرِمْ به معنی درست و مناسب و آن‌چنان که شاید و مئیتی اندیشیدن و پنداشتن مجموعاً به معنی صواب اندیشیدن می‌باشد و به معانی محبت و خلوص و فروتنی و پارسایی و پرهیزگاری هم آمده است، برای معانی مفصل‌تر این چهار امشاسپند و دو امشاسپند دیگر که خرداد و امرداد باشند رجوع شود به مقالهٔ امشاسپندان در جلد اول یشت‌ها.

۱. مابقی مثل فقره ۱۰ خورشید نیایش، به همان ترتیب باید در اینجا به مناسبت وقتی که آتش نیایش خوانده می‌شود به فرشتهٔ موکل همان هنگام درود فرستاد.

۲. چنان‌که ملاحظه می‌شود فقرات ۵-۶ به همدیگر مربوط و کلیهٔ مندرجات آن‌ها با مندرجات فقرهٔ ۹ (آذر روز) سی روزه یکی است، از اسامی خاص این دو فقره که کیخسرو و دریاچهٔ خسرو و کوه اسنونت و دریاچه چیچست و کوه ریوند باشد مفصلاً در جلد دوم یشت‌ها سخن داشتیم، همچنین از فرّ ایرانی و فرّ کیانی در همان جلد سخن رفت اینک در اینجا توضیحاتی که در خصوص این اسامی در تفسیر پهلوی (زند) آتش نیایش داده شده می‌نگاریم و سندی قدیم راجع‌به مندرجات مقالهٔ کیانیان که در جلد دوم یشت‌ها نگاشته آمد به‌دست می‌دهیم. در توضیح سرآغاز این نیایش راجع‌به کلمهٔ «فرا» گفتیم که از آن آذر فروبغ اراده شده است، در تفسیر پهلوی فقرهٔ ۵ آتش نیایش توضیح داده شده، مندرج است: «نام این آذر فروبغ است و این آتشی است که نگهبانی پیشهٔ پیشوایی (آتربانی) با اوست و از یاوری این آتش است که دستوران و موبدان دانایی و بزرگی و فرّ دریافت
←

[راسپی] «یتا اهوو ئیریو» که زوت به من بگوید،

→
کنند و این آتش است که با دهاک (ضحاک) پیکار کرد». در فصل ۱۷ بندهش که از اقسام آتش‌ها سخن رفته در جزو دو آتش معروف دیگر که آذرگشسب و آذر برزین‌مهر باشد، از آذر فروبغ یاد شده مندرج است: «در عهد جمشید هر پیشه و کاری در تحت حمایت یکی از این سه آتش قرار گرفت. جمشید آذر فروبغ را در دادگاهی (در پرستشگاه) در کوه خوارزم فرو نهاد، فر جمشید این آتش را از دست ضحاک برهانید، در زمان پادشاهی کی گشتاسب این آتش را از خوارزم بر گرفته در کابلستان فرو نهادند». در بندهش محل این آتش در خوارزم «گدمن هومند» یعنی در کوه فرهمند و پس از آن در ایالت کابل بر کوه «روشن» ضبط شده است.

چنان‌که در کتب تواریخ مسطور است آذر فروبغ در عهد ساسانیان در کاریان فارس از آتشکده‌های معروف و زیارتگاه مشهوری بوده است، در تفسیر پهلوی آتش نیایش جای آتشکدهٔ آذر فروبغ معین نشده، اما جای دو آتشکده دیگر از این قرار ذکر شده است: «جای آذرگشسپ در کوه اسنوند است کار آذرگشسپ رزمی است (ارتشتاری است) از اوست که جنگاوران (ارتشتاران) در آتر پاتکان (آذربایجان) تیزتر و دلیرتر (تک‌تر) هستند و از او کیخسرو در وهمن دیز یاوری یافت و این آذرگشسب بود که نالید و فریاد کرد نزد هرمزد». از این عبارات و از کلیه اخبارات راجع‌به آذرگشسب که در شهر شیز بوده شکی نمی‌ماند که این آتشکده در آذربایجان بوده و بهمن دیز که کیخسرو به تسخیر آن کامیاب گشته در بالای کوه اسنوند بوده است. (رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها به مقاله آذرگشسب) همچنین بنا به تصریح تفسیر پهلوی آتش نیایش آتشکده آذر برزین‌مهر در ریوند در ایالت خراسان بوده، از این قرار: «جای آذر برزین در کوه ریوند است، کار آذر برزین‌مهر کشاورزی است، (واستریوشی است) از یاوری این آتش است که کشاورزان (واستریوشان) در کار کشاورزی داناتر و مَخشاتر و پاکیزه‌تر (شستک جامک‌تر) هستند و با این آتش بود که گشتاسب پرسش و پاسخ کرد. در خصوص کوه ریوند و طبقات سه‌گانه ایران قدیم: پیشوایان و رزمیان و کشاورزان به جلد دوم یشت‌ها و به گات‌ها مراجعه شود، راجع‌به دریاچه چیچست که دریاچه ارمیه باشد در تفسیر پهلوی مذکور مندرج است: «از چیچست تا دریاچه (چیچست) چهار فرسنگ است، این دریاچه چهار فرسنگ پهنا و درازا دارد» از این عبارت مفهوم می‌شود که این دریاچه به اسم شهر مجاور خود نامزد بوده است. (رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها)، همچنین در خصوص دریاچه خسرو نوشته: دریاچه خسرو در آتر پاتکان است، این دریاچه را کیخسرو در آتر پاتکان ساخت (رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها).

اما کلمه نریوسنگ که در اوستا نئیریو سنگهه Nairyo Sanha و در سانسکریت نراسمس Narasamsa گویند و اسم خاص نرسی از آن آمده ایزدی است که به پیامبری اهورا مزدا گماشته شده است. در فرگرد ۱۹ وندیداد، در فقره ۳۴ ایزد نریوسنگ پیک (اَشْتَ) مزدا اهورا نامیده شده است، در فقرات ۷ و ۱۳ از فرگرد ۲۲ وندیداد چنان‌که در کتاب هفتم دینکرد فصل ۴ در فقرات ۸۴–۸۵ و در کتاب نهم، فصل ۲۲، در فقرات ۱۰–۱۲ و در زاد سپرم فصل ۱۳ در فقره ۶ و در بهمن یشت فصل ۳ در فقرات ۲۵ و ۲۶ و ۵۹–۶۰ همین وظیفه برای او شناخته شده است از معنی لفظی این کلمه همچنین شغلی باید برای او تصور نمود، در بندهش بزرگ آمده که ایزد نریوسنگ موظف است که پیام ایزدی را به کیان و یلان برساند (Zend Avesta par (Darmes. Vol. 2 p. 319) در چندین جای اوستا از ایزد نریوسنگ یک قسم آتشی اراده شده، از آن جمله در فقرهٔ فوق که مطابق فقرهٔ ۹ سی روزه است، همچنین در یسنا ۱۷ فقرهٔ ۱۱ پس از ذکر پنج قسم آتش مثل فقرات مذکور در آتش نیایش و سی روزه از نریوسنگ یاد شده است.

کلماتی که به نبیرهٔ پادشاهی (یا شهریاری) ترجمه شده در متن خشترو نپتر Xšathro naptar آمده، این کلمات مجموعاً صفت ایزد نریوسنگ می‌باشد بنا به معنی سنتی نریوسنگ آتشی است که در ناف یا به عبارت دیگر در پشت و سلب پادشاه تمرکز دارد.

[زوت] «اثار توش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[1].

۷ ستایش و نیایش، نذر خوب و نذر آرزو شده (دلخواه) و نذر از روی خلوص آرزومندم برای تو ای آذر پسر اهورا مزدا، تویی برازندهٔ ستایش (و) برازندهٔ نیایش، بشود که تو به ستایش برازنده (و) به نیایش برازنده شوی در این خان و مان، خوشا به آن مردی که تو را از روی راستی بستاید با هیزم در دست، برسُم در دست، شیر در دست، هاون در دست[2].

۸ آن هیزمی که شاید تو را باد، آن بویی (بُخُوری) که شاید تو را باد، آن تغذیه‌ای که شاید تو را باد، آن ذخیره‌ای که شاید تو را باد، برنایی به نگهبانی تو گماشته باد، (دین) آگاهی به نگهبانی تو گماشته باد، ای آذر پسر اهورا مزدا[3].

۹ تا اینکه در این خان و مان سوزان بُوی (باشی)، تا که همیشه درین خان و مان سوزان بُوی، تا که در این خان و مان روشن بُوی، تا که در این خان و مان بالنده بُوی، در زمان بلند تا رستاخیز توانا همچنین در رستاخیز توانا و نیک.

۱۰ بده مرا ای آذر پسر اهورا مزدا به زودی گشایش، به زودی پناه، به زودی زندگی، گشایش فراوان، پناه فراوان، زندگی فراوان، فرزانگی، تقدس، یک زبان چُست، برای روان و پس از آن خرد بزرگ فراگیرنده فناناپذیر؛

۱۱ پس از آن دلیری مردانه، همیشه به سر پا ایستاده، بی‌خواب، درگاه (تخت) آرمیده بیدار، فرزندان رسا (و) کاردان قانون‌گزار مملکت (و) انجمن‌آرا با هم رُشد کرده، نیک کنش، از تنگنا رهاننده، خوب هوش که برای من ترّقی دهند خانه و مان را، ده را، ناحیه را، مملکت را و شهرت (نام و آوازهٔ) مملکت را.

---

۱. رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۱ سروش باژ.

۲. فقرات ۷-۱۶ آتش نیایش مطابق فقرات ۱-۱۰ یسنا ۶۲ می‌باشد. در آخر فقرهٔ ۲ آتش بهرام نیایش لوازم مراسم دینی با هم ذکر شده: هیزم برای افروختن آتشدان، شاخه‌های برسم برای به دست گرفتن در هنگام پرستش و شیر برای آمیختن با فشردهٔ هوم و هاون برای کوبیدن گیاه هوم، همین لوازم مراسم در مهر یشت فقرهٔ ۹۱ و در فرگرد ۳ وندیداد فقره ۱ با هم ذکر شده (رجوع شود به جلد اول و به جلد دوم یشت‌ها).

۳. کلمه‌ای که به «شاید» ترجمه شده در متن دائیتیه daitya آمده که صفت است به معنی قانونی از کلمه دات (داد = دستور = قانون) یعنی هیزمی که از روی قانون مقرّره تهیه شده باشد، مقصود از تغذیه همان هیزم است و از کلمه ذخیره آذوقه‌ای از هیزم اراده شده، راجع‌به کلمهٔ برنا به جلد دوم یشت‌ها مراجعه شود. فقرات ۸-۹ مربوط به همدیگر است. چنان‌که فقرات ۱۰-۱۱ به همدیگر پیوسته است به توسط ایزد آذر که نمایندهٔ فروغ جاودانی خداوندی است، از اهورا مزدا زندگانی خوش و خرم و دانایی و پارسایی و دلیری و فرزندان نامور و کارآزموده و دادگر و نیک کردار و هوشمند و خدمتگزار مملکت و وطن‌پرست درخواست شده است این چند فقره بهترین نمونه‌ای است برای نمودن همت بلند ایرانیان قدیم و اهمیت دادن آنان به جهان و زندگانی.

۱۲ بده، مرا ای آذر پسر اهورا مزدا، آنچه را که کامروا سازد؛ اکنون و برای همیشگی بهشت پاکان، روشنایی و همه گونه رفاهیّت تا اینکه من به مزد نیک و نام نیک رسم، و سعادت برای روان.

۱۳ به همه آواز دهد آذر اهورا مزدا؛ به آن کسانی که او برای آنان می‌پزد شام و (سور چاشت = غذای صبح)، از همگان خواستار است نذر خوب، نذر آرزو شده (دلخواه) و نذر از روی خلوص، ای سپنتمان.

۱۴ آذر می‌نگرد به دست‌های همه روندگان: چه می‌آورد دوستی برای دوستی، آن فراز رونده برای آن آرامش گزیده،[۱]

۱۵ و اگر او (آن رونده و از راه رسیده) به حسب راستی نذر هیزم آورد، به حسب راستی برسم گسترده یا گیاه هذانئپتا[۲]، پس درخواست کند برای او آذر مزدا اهورا، (آن آذر)، خوشنود و نیازرده، کامیابی؛

۱۶ بشود که رمه‌ای از چارپایان از آن تو شود و گروهی از مردان، بشود که منشی ورزیده از آن تو شود و یک زندگی ورزیده، بشود با زندگی شاد زندگی کنی شب‌هایی که زیست خواهی کرد[۳].

---

۱. در برخی از نسخ خطی در انجام فقره ۱۴ این جمله افزوده شده: یعنی ما می‌ستاییم آذر پاک را (آن آذر) دلیر رزمی را، چنان‌که ملاحظه می‌شود فقرات ۱۳-۱۴ مربوط به هم است: آذر از همه کسانی که از فروغ و گرمای آن در زندگانی بهره‌منداند خواستار است که برای شکرانه نعمت سپاس به جای آورند اگر مردمان به ندای آذر گوش فرا داده روا نداشتند که این عنصر مفید و مقدس خاموش گردد پس ایزد آذر از درگاه اهورا برای آنان گله و رمه و گروهی از مردان یعنی فرزندان نامور و منش و زندگی ورزیده و کارآزموده درخواست کند.

۲. کلمه‌ای که به «گیاه» ترجمه شده در اوستا اوروَرا Urvara آمده غالباً به صیغهٔ جمع استعمال شده و به صیغه مفرد اسم جنس کلیه گیاه‌ها و رستنی‌ها و درخت‌هاست، در سانسکریت همین کلمه به معنی کشت‌زار است، در لاتینی arbor که در فرانسه arbre شده به معنی درخت، با اوُروَرا یکی است عموماً اوُروَرا را برای گیاه‌ها و روییدنی‌های نیک و سودمند و آنچه مایهٔ تغذیهٔ آدمی و حیوان است آمده و بسا اوُروَرا مانند ایزدی ستوده شده چنان‌که همه چیزهای نیک و سودمند در مزدیسنا سزاوار نیایش و درود است.

در فقرهٔ فوق از اُوروَرا هیزم یا شاخهٔ درخت مخصوص «هذانئپتا» اراده شده، در خصوص این گیاه یا درخت مخصوص در ضمن چوب‌های خوشبوی دیگر که در اوستا از آن‌ها اسم برده شده و بخور آن‌ها توصیه گردیده، در مقالهٔ بعد مفصلاً صحبت خواهیم داشت.

۳. شب در اوستا خشپ Xšap (در فرس هخامنشی نیز خشپ) و خشپن و خشپر Xšapar, Xšapan آمده است، در ایران قدیم شب مقدم به روز شمرده می‌شده، همیشه در اوستا برای تعیین ایّام شب‌ها را ذکر کرده‌اند مثلاً در مدت سه شب و در مدت نُه شب و غیره، به جای در مدت سه روز و در مدت نُه روز، از این جهت است که در جملهٔ فوق به جای «روزهایی که زیست خواهی کرد» «شب‌هایی که زیست خواهی کرد» گفته شده است، در نزد برخی ←

این است آفرین (آرزوی) آذر برای کسی که بـرای او آورد هـیزم خشک روشـنی نگریسته به حسب آداب راستی پاک شده.

پازند

۱۷ (واژ) هرمزدِ خدای اوزونی...[۱]

اوستا

یتا اهووئیریو... (دوبار).

ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزومندم برای آذر پسر اهورا مزدا، تو را (درود) ای آذر پسر اهورا مزدا... ایزد نریوسنگ[۲]،

اشم وهو... (سه بار).

۱۸ از آذر تو ای اهورا که از پرتو اشا (راستی) زورمند است، از آن نیرومندی که وعده شده، آرزومندیم که به پیمانشناس آشکارا خوشی بخشد، اما ای مزدا، بدخواه را بنا به یک اشارهٔ تو شکنج مریی (دهد)[۳].

۱۹ اهمایی رئشچه... هزنگرم... جس مه اونگهه... کِربه مژد... اشم وهو...[۴].

۲۰ روژ ماه گاه

نماژ دادار گهان دامان[۵]

«خشنوتره» در خوشنودی اهورا مزدا و شکست اهریمن آشکار کنند آنچه را که بهتر موافق ارادهٔ (اهوراست).

پازند

نماز تو را ای آذر مزدا اهورا، ای مهمترین ایزد خوب کنش اشم وهو...

←

از اقوام دیگر هند و اروپایی نیز شب را به روز مقدم می‌داشتند، از آن جمله هندوان و ژرمن‌ها رجوع شود به:

Ostiranische Kultur von Wilh. Geiger; Erlangen 1882 S. 315.

۱. مابقی مثل قطعه پازنده فقره ۱۶ خورشید نیایش.

۲. فقرات ۵-۶ همین نیایش تا ایزد نریوسنگ در اینجا تکرار می‌شود.

۳. فقرهٔ ۱۸ از گات‌ها، یسنا ۳۴ قطعه ۴ می‌باشد.

۴. مثل فقرهٔ ۱۸ خورشید نیایش.

۵. رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۱۹ خورشید نیایش.

گرز خُره اوزایات آتش بهرام آذرِ فرا آذران شاه پیروژگر آذرگشسپ، آذر خوردات، آذر برزین‌مهر[۱] اَوَر (دیکر) آدران و آتشان که په داتگاه نشاست ایستند[۲].
گزر، خُره اوزایات مینیو کردو[۳] اماوند پیروژگر[۴].
اشم وهو...
به خوشنودی اهورا مزدا، نماز تو را ای آذر مزدا اهورا، ای مهترین ایزد خوب‌کنش
اشم وهو...

۱. آذرگشسپ و آذرخوردات و آذر برزین همان آذرگشسپ و آذر فروبغ و آذر برزین‌مهر است که در توضیحات فقرۀ ۶ همین نیایش از آن‌ها سخن رفت.
در شاهنامه نیز خرداد به جای فروبغ یا فرن‌بغ آمده است:
چو آذرگشسب و چو خرداد و مهر　　فروزان به کـردار گـردان سـپهر
راجع‌به خواب دیدن پاپک از اینکه در شبی آذر فرن‌بغ و آذرگشسپ و برزین‌مهر به خانۀ ساسان فرود آمدند رجوع شود به فقرۀ ۱۰ از فصل اول کارنامک ارتخشیر پاپکان:
Kârnâmak-i Artakhshir Pâpakân by Edalji Kersâspji Antiâ; Bombay 1900 p. 2-4
شاهنامه را نیز ملاحظه کنید: «در خواب دیدن بابک ساسان را و دختر دادن بدو»
۲. داتگاه که در اوستا دائیتیو گاتو daityo gatu آمده چنان‌که در وندیداد فرگرد ۸ فقره ۸۱ و فرگرد ۱۳ فقره ۱۷ لفظاً یعنی گاه و جایی که از روی داد و قانون باشد امروزه دادگاه گویند و از آن پرستشگاه اراده کنند، معنی جمله فوق چنین ست: و آذرهای دیگر که در پرستشگاه‌ها نشسته برقرار گردیدند.
۳. مینیو کردو شاید اسم یکی از آتشکده‌های معروف دیگر باشد مثل آذرگشسب و فرن‌بغ و برزین‌مهر، نـظر بـه اینکه حرف کاف و دال در الفبای اوستا شبیه به همدیگر است می‌توان احتمال داد که به‌واسطۀ سهو نسّاخ «کردو» به جای «کرکو» نوشته شده باشد و «کرکو» همان کرکویه شهر سیستان باشد که یاقوت در معجم‌البلدان نـوشته، آتشکده آنجا نزد زرتشتیان بسیار محترم است، مینیو یعنی مینو (رجوع شود به زند اوستای دارمستتر، جلد اول، صص ۱۵۵–۱۵۶).
۴. مابقی مثل فقره ۱۹ خورشید نیایش.

گیاه‌های خوشبو و بخور در اوستا

(هذانئپتا در فقرهٔ ۱۵ آتش بهرام نیایش)

آری خوش است وقت عزیزان به بوی عود　　　وز سوز غافلند که در جان مـجمر است

(سعدی)

هذانئپتا یا هذانئپاتا hadhänaepäta اسم گیاهی است و هذانئپتونت hadhänaepatavant صفت آورده شده برای آب زَوْر (آب مقدس = aqua lustralis) که با فشردهٔ هذانئپتا آمیخته شده باشد، چنانک در یسنا ۲۲، فقرهٔ ۲ و یسنا ۶۶، فقرهٔ ۱ و یسنا ۶۸، فقرهٔ ۱ آمده است.

این گیاه غالباً با سه گیاه دیگر یک‌جا نامیده شـده، از ایـن قـرار: نـخست اورواسـنا urväsnä؛ دوم وُهوْ گئونَ vohu gaona؛ سوم وُهوْ کِرتی vohu kereti پس از این سه گیاه هذانئپتا ذکر شده است. در وندیداد فرگرد ۸، فقرات ۲-۳ آمده که برای پاک کردن کوخ چوبی و چادری که در آنجا بهدینی مرده باشد باید در آنجا با چوب‌های اورواسنا یا وُهوْ گئونَ یا وُهوْکِرتی یا هذانئپتا یا با یک گیاه خوشبوی دیگر بخور نمود، در فقرات ۷۹-۸۰ از همین فرگرد وندیداد باز از این چهار گیاه به ترتیب مذکور یاد شده، مندرج است: به هر طرفی که باد بوی آتشی راکه در آن این چوب‌ها می‌سوزد پراکنده کند از همان طرف ایزد آذر هزارها دیوهای نهانی تیره‌نژاد را براند، در وندیداد فرگرد ۹، فـقرهٔ ۳۲ و فـرگرد ۱۴، فقرهٔ ۳ و فرگرد ۱۸، فقرهٔ ۷۱ باز این چهار گیاه با هم ذکر شده که باید مقداری از آن‌ها را برای پاک کردن منزلی از آلایش لاشه و مُردار بخور نمود یا به اصلاح جدید از دود و بوی این گیاه‌های خوشبو باید ضدّعفونی (antisepsie) به‌عمل آورد و در مـورد دیگـر بـاید مقداری از همین چوب‌ها برای کفّاره گناهی نذر آتشکده نمود.

به‌طور تحقیق نمی‌دانیم که این چوب‌ها از کدام درخت‌هاست، اما در سنّت پارسیان اُورواسنا را چوب صندل[۱] وُهوْگئونَ را درختی که از آن لُبان استخراج کنند (benzoë)[۲] وَهُوْکرتی را عود (aloë)[۳] و هذانئپتا را چوب انار دانسته‌اند[۴].

در تفسیر پهلوی اوستا این کلمات با اندک تحریفی راسن (rasan)، هوگون (hugon)، هوکرت (hukart)، هدنپاک (hadanpak) شده و هیچ قسم توضیحی در خصوص آن‌ها داده نشده است، در برخی از نسخ وندیداد برای توضیح سه کلمهٔ اولی به فارسی افزوده‌اند: عنبر، صندل، کافور و در برخی از نسخ دیگر افزوده‌اند: سوخر، لوبان، اگر[۵]؛ از این کلمات هم اشکال رفع نمی‌شود، همین‌قدر که می‌دانسته‌اند در اوستا از درخت‌های مذکور چوب‌های خوشبویی اراده شده این کلمات را در توضیح بدون امتیازی در ماهیّت آن‌ها فقط نظر به بوی خوش آن‌ها افزوده‌اند. عنبر که در فارسی شاهبوی گویند چنان‌که رودکی گفته: بی‌قیمت است شکّر از آن دو لبان اوی /کاسد شد از دو زلفش بازار، شاهبوی ابداً مناسبتی ندارد که در جزو گیاه‌های خوشبو شمرده شود زیرا عنبر از عطرهای حیوانی است نه نباتی، انبرا ambra و هیأت‌های دیگر این کلمه در زبان‌های اروپایی همان عنبر عربی است و عرب‌ها هم شاید این عطر را به اسم معمولی همان مملکتی که از آنجا آن را به‌دست آوردند نامیده باشند و اصلاً این کلمه از افریقای شرقی باشد.[۶] به هر حال از زمان بسیار قدیم عنبر در میان اقوام مختلفه معروف بوده است، اما تا دویست سال و اندی پیش از این در مادّهٔ آن حدس‌های عجیب و غریب می‌زدند، برخی آن را فضلهٔ مرغی عجیب‌الخلقه که گیاه‌های خوشبو می‌خورد می‌دانستند؛ برخی دیگر آن را کف دریا

---

۱. صندل در ادبیات فارسی چندن هم گفته شده است، منوچهری گوید:

عنان بر گردن سرخش فکنده　　　چو دو مار سیه بر شاخ چندن

۲. راجع به بخور وُهوْگئونَ به فرگرد ۱۹ وندیداد به فقرات ۲۴ و ۴۰ نیز مراجعه شود.

۳. به جای کلمه عربی عود در فارسی راد بوی و دار بوی هم آمده چنان‌که رودکی گوید:

تا صبر را نباشد شیرینی شکر　　　تا بید بوی ندهد برسان دار بوی

و شمس فخری گوید:

به بزمش جام زرین آفتاب است　　　مطب در مطبخ او دار بویست

۴. رجوع شود به: Dinkard vol. XVII py Sanjana p. 16.

۵. رجوع شود به: Vendidâd: Avesta text with Pahlavi translation and commentary, edited by: Dastoor Hoshang Jamasp vol. I; Bombay 1907 p. 297.

۶. رجوع شود به: Morgenländische Wörter im Deutschen von Enno Littmann; Berlin 1920, S. 27 u. 41.

در فرهنگ‌ها «مند» در جزو لغات فارسی نوعی از عنبر ضبط شده است، رجوع به جلد دوم یشت‌ها.

می‌پنداشتند؛ گروهی آن را یک قسم صمغ تصوّر می‌کردند و گروهی دیگر آن را از اشجار دریایی گمان می‌کردند، در فرهنگ‌ها و در کتب ادویه مفرده فارسی و عربی نیز مانند کتب مغربیان به همین حدس‌ها برمی‌خوریم، نزد برخی عنبر از گاو به‌هم می‌رسد چنان‌که مشک از آهو و نزد برخی دیگر عسل دریایی است، گروهی نوشته‌اند: عنبر عبارت است از موم عسل دریایی؛ دسته‌ای برآنند که کره دریایی است؛ نزد گروهی سرگین چارپایان است و نزد گروهی دیگر قیر دریایی است.

این حدس‌ها از اینجا برخاسته که عنبر را در روی آب در کنار دریا پیدا می‌کنند و در دریای بیکران راه تحقیق نمی‌جستند، نزد برخی از یونانیان عنبر از مادهٔ حیوانی بوده چنان‌که نزد برخی از ایرانیان نیز بنابر صواب به چنین چیزی حدس زده شده است. در تحفهٔ حکیم مؤمن مندرج است: عنبر رطوبتی است مانند مومیایی و از جزیره‌های دریای عمّان و بحر مغرب و چین در وقت جذر و مد دریا داخل بحر می‌گردد و آن از شکم ماهی بیرون می‌آید، در عجایب‌المخلوقات قزوینی در تحت کلمهٔ عنبر مندرج است: گمان کرده‌اند که بقرالماء حیوانی است از دریا بیرون می‌آید از برای چریدن و عنبر دفع می‌کند، آنچه در سواحل می‌بینند سرگین اوست و به قول دیگری عنبر از قعر دریا می‌روید و به قول دیگری آن را چشمه‌ای مانند قیر و نفط از دریا می‌داند[1].

در مفردات ابن البیطار نیز راجع‌به عنبر اقوال مختلف ذکر شده به‌خصوص در کتاب مذکور نقل‌قولی که راجع‌به عنبر از ابن‌سینا و تمیمی شده قابل توجه است[2].

امروزه تحقیقاً می‌دانیم که عنبر در مثانه یک جانور بسیار بزرگ دریایی از جنس جانوری که در فرهنگ‌های فارسی «بال» یا «وال» آمده و در لاتینی balaena و در فرانسه baleine و در آلمانی Wal گویند یافت می‌شود، این جانور را باید نهنگ بنامیم. قسمی از این جانور دریایی که حامل عنبر است در لاتینی Catadon و در فرانسه Cachalot در انگلیسی Spermwhale و در آلمانی Pottwal نامیده می‌شود. در کتب لغات جدید ماهی عنبر را ـ عنبر ماهی ـ شیر ماهی ترجمه کرده‌اند، ظاهراً تولید عنبر در مثانه این جانور به‌واسطهٔ علّت و ناخوشی است که جانوران دیگر همچنین سنگ مثانه‌ای به‌هم می‌رسانند طول این جانور بسیار مهیب را که در دریاهای گرم به‌سر می‌برد تا سی زرع هم ذکر کرده‌اند، اما معمولاً نر آن‌که بزرگ‌تر از ماده است در میان بیست و بیست و سه زرع

---

۱. رجوع شود به عجایب‌المخلوقات چاپ وُستنفلد Wüstenfeld; Göttingen 1849 ص ۱۳۱.

۲. رجوع شود به ابن البیطار: Traduction L. Leclerc, Première Partie; Paris 1877 p. 469.

می‌باشد و قطر آن در میان نُه تا دوازده زرع است و پهنای دُمش به پنج زرع می‌رسد، عنبر که در مثانهٔ آن یافت می‌شود معمولاً شش تا ده کیلوگرم وزن دارد.

این جانور گرانبها که گذشته از عنبر برای (Thran) و یک قسم مایعی (Walrat) که از کلهٔ آن استخراج می‌کنند صید می‌شود و صید آن بسیار خطرناک است بسا صیّادان و کشتی‌ها را در تک دریا فرو برده است، غالباً عنبر راکه این جانور از خود دفع می‌کند در کنار دریاها پیدا می‌کنند و وزن یک تودهٔ عنبر تا به نود کیلوگرم هم دیده شده است[۱]، غرض از ذکر این مطالب این است که عنبر از جنس رستنی‌ها نیست و هیچ‌یک از چوب‌ها و گیاه‌ها و بخورهای اوستا به عنبر مصداق نمی‌یابد.

اما کلمهٔ سوخر در جایی به نظر نگارنده نیامده که از لغات فارسی ضبط شده باشد، لابد این لغت هندی سوخد Sukhad می‌باشد که به معنی چوب صندل و در هند هنوز مصطلح است. به‌زودی از «لوبان = لُبان» و «اگر» صحبت خواهیم داشت وُهُوْگَئونَ لفظاً به معنی خوب گون یا خوشرنگ و وُهُوْکِرِتی به معنی خوب کرده شده یا نیک ساخته شده است معنی لفظی دو کلمهٔ دیگر معلوم نیست[۲]، در میان این کلمات اوستایی فقط برای اُورواسنا کلمهٔ شبیهی در کتب ادویهٔ مفرده و فرهنگ‌های فارسی ضبط شده و آن لغت راسن می‌باشد، در پهلوی هم که ذکرش گذشت چنین تلفظ می‌شود. ابوریحان بیرونی در هنگام جشنی از بَخوُر راسن در خانه‌های زرتشتیان صحبت می‌دارد[۳]، راسن در طب قدیم دوای معروفی بود برای معده، برگ درخت آن پهن تعریف شده و به همین مناسبت پیلگوش هم نامیده شده است و برخی نوشته‌اند که بوی آن به بوی سیر ماند، از یک فرد شعر انوری که گفته:

در بوستان خاطر من گرچه جابه‌جای   با سرو یا سمن مثلاً سیر و راسن است

نیز چنین مفهوم می‌شود: در بحرالجواهر مندرج است راسن سوسن کوهی است و حکیم مؤمن هم در تحفةالمؤمنین بنابه قول بعضی آن را سوسن کوهی دانسته است.

---

۱. برای تفصیل رجوع شود به: Brehms Tierleben, Säugetiers III Band Dritte Aufgabe; Leipzig und Wisn 1920 S. 632-640.

۲. دانشمند پارسی مُدی Modi هذانئپتا را مرکب از دو جزء دانسته و مطابق هر یک کلماتی از سانسکریت ذکر کرده و بنابراین وجه اشتقاق هذانئپتا یعنی همیشه سبز رجوع شود به:
The Religious ceremonies and customs of the Parsees; Bombay 1922 p. 293.

۳. رجوع شود به آثارالباقیه، ص ۲۲۴.

دستور هوشنگ جاماسب آن را یک قسم کاج (Juneperus) شمرده است[۱] و آن عبارت از نیم‌درخت پستی است با برگ‌های باریک به شکل سوزن و دانه‌های ریز سرخ رنگ بار می‌دهد، چوبش سخت و سرخ‌گون است، چنان‌که می‌دانیم لُبان را که صمغ معروف و بَخوُر خوشبویی است از جنس چنین درخت‌هایی استخراج می‌کنند، تیغهٔ چندی به بدنهٔ درخت زده از آن شیره‌ای آید که در هوا منجمد گشته به اسم لُبان بخور آتشدان زرتشتیان و مجمر عیسویان است، در تحفة‌المؤمنین مندرج است: «لُبان معرب از لیبانوا یونانی و آن کُندر است». لُبان در یونانی لیبانوس (Libanus) و در لاتینی اُلیبانوس (olibanus) که در تمام زبان‌های اروپایی نیز موجود است، در فرهنگ‌ها کُندر فارسی آن شمرده شده است صندل و کافور و لُبان و عود بومی هر مملکتی که باشد و اسامی آن‌ها از هر زبانی که آمده باشد[۲] در ایران قدیم بَخوُر آن‌ها معمول بوده و ابداً دور نمی‌نماید که از درخت‌ها یا گیاه‌های مذکور در اوستا برخی از آن‌ها را اراده کرده باشند، چون در کلیه زبان‌های قدیم و کنونی هم گیاه‌ها هر یک به همان اسم معمولی که در وطن و سرزمین اصلی خود داشته نامیده می‌شود، ممکن است که کلمهٔ هذانئپتا اصلاً ایرانی نباشد.

چنان‌که از مندرجات اوستا برمی‌آید، گیاه‌های مذکور بسیار خوشبو و به‌خصوص بخوُر آن‌ها توصیه شده است، همچنین در کتاب مقدس سوزانیدن چوب‌های بدبو نهی شده، از آن جمله است هیزم هپرسی haperesi و هیزم نِمذکَ nemedhka که در فقرهٔ ۵۵ بهرام یشت آمده است[۳].

در تاریخ ایران هم غالباً از این بخورها که نزد ایرانیان قدیم معمول بوده یاد شده است، در انجیل کتاب متّی در باب دوم آمده که مغ‌ها در مشرق ستاره‌ای دیده از آن تولد عیسیٰ را در اورشلیم دریافتند، آنگاه برای پرستش به راهنمایی همان ستاره به بیت لحم آمده نوزاد را در آنجا با مادرش مریم پیدا کردند و به رسم ارمغان زر و کندر و مُربوی تقدیم کردند. این مغ‌ها را که به گفتهٔ انجیل از مشرق به ستایش عیسی شتافتند دستوران دینی ایران پنداشته‌اند، یقین است که این داستان را برای عظمت عیسی و تخفیف آئین ایران

---

۱. رجوع شود به: Vendidad: Avesta text with Pahlavi translation and commentary vol. II Glossarial Index p. 197.

۲. لغات صندل و کافور هر دو هندی در فارسی و عربی و کلیه زبان‌های اروپایی نیز مصطلح است، رجوع شود به: Morgenländische Wörter im Deutschen von Littmann S. 7 u. 29.

۳. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

ساخته‌اند، غرض این است که نویسنده متّی در جزو ذخایر گرانبها از طرف مغ‌ها یا پیشوایان ایرانی کندر و مُر به پسر خدا بخشیده است. هرودوت در کتاب هفتم راجع‌به لشکرکشی خشایارشا (۴۸۵–۴۶۵ پیش از مسیح) به طرف یونان در فقرهٔ ۵۴ می‌نویسد: چون ایرانیان آمادهٔ حرکت شدند در بامداد به هنگام برآمدن خورشید در روی پُلی که برای گذراندن لشکریان در روی داردانل ساخته بودند برگ مورد پاشیدند و انواع و اقسام بخور سوزانیدند، پس از آن شاهنشاه خشایارشا خورشید را بستود و ظرفی زرین و پیاله‌ای زرین و یک شمشیر ایرانی برای نثار در آب افکند. هرودوت در کتاب سوم خود که از خراج‌های ممالک قلمرو ایران که به خزینهٔ داریوش بزرگ می‌پرداختند صحبت می‌دارد، در فقرهٔ ۹۷ می‌نویسد: عرب‌ها هر ساله معادل هزار تالنت لُبان به ایران خراج می‌دهند[۱]، وقتی لشکریان امپراطور هراکلیوس Heraklius (هرقل) به شهر دستگرد (دستجرد) دست یافتند و قصر خسروپرویز در آنجا به غارت آنان رفت، گذشته از سیصد بیرق رُم که ایرانیان در جنگ‌ها از رمی‌ها گرفته بودند و ثروت هنگفتی از قبیل شوشه‌های نقره و فرش‌های دیبا و پارچه‌ها و رخت‌های ابریشمین و پیراهن‌های کتان و قند و زنجبیل و فلفل و غیره مقدار زیادی هم چوب عود و عطریات به دست لشکر دشمن افتاد[۲].

همچنین هنگامی که مداین به دست عرب‌ها افتاد و طاق کسری به تاراج رفت در میان غنایم بی‌شمار و گرانبها از زر و سیم و گوهر خزینه‌ای پر از شیشه‌های عطرهای نفیس مثل کافور و عنبر و مشک نصیب دشمنان گردید، عرب‌ها کشتی پر از کافور که برای خوشبو ساختن شمع از هند آورده بودند در کنار دجله یافتند و آن را نمک انگاشته چاشنی نان خود ساختند[۳].

راجع‌به حُسن سلیقه و ذوق لطیف ایرانیان قدیم شواهد تاریخی بسیار است و برای آن فصلی جداگانه باید، همان‌طوری که خوراک و پوشاک و خنیاگری نزد آنان به حد کمال بوده، در استعمال عطریات و مشمومات و بخورها نیز سلیقهٔ مخصوصی داشتند در صورتی که همهٔ رستنی‌ها در آئین ایران مانند همه چیزهای سودمند مقدس باشد و بسا اُورَوَرا urvara که اسم جمع گیاه‌هاست در اوستا فرشته‌سان ستوده شده باشد، بدیهی است

---

۱. دانشمند پارسی مُدی Modi هزار تالنت Talent را به ۲،۴۳۰،۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی برآورد کرده است رجوع به:
The Beligious Ceremontes and Customs of the Parsees p. 320.

۲. رجوع شود به: L'Empire des Sassanides par Christensen Kobenhaven 1907 p. 104.
جلد دوم یشت‌ها تفسیر نگارنده، نیز ملاحظه شود

۳. رجوع شود به: Geschichte des alten Persiens von Justi; Berlin 1879 S. 243.

که به‌خصوص گیاه‌های خوشبو ستوده و مورد توجه بوده است، در آبان یشت فقرهٔ ۱۳۰ و در ارت یشت فقرهٔ ۷ بوی خوش (عطر) هوبئوئیذی hubaoidhi جزو شکوه و بـزرگی و مایهٔ زندگانی خوش شمرده شده است، در فصل ۲۷ بندهش که از روییدنی‌ها سخن رفته در فقرهٔ ۲۴ آن از سی قسم گیاه‌های خوشبو و گل‌ها نام برده شده و هر یک از آن‌ها گیاه یا گل مخصوص فرشته‌ای دانسته شده است، در کتاب دیگر پهلوی که دارای ۱۷۷۰ کلمه و نامزد است به هوسروِ کواتان ورتک یعنی خسرو قـبادان و غـلام (ریـدک)، در فـقرات ۶۸-۹۲ از هیجده گل و گیاه خوشبو و در جزو آن‌ها از کافور اسم برده شـده است[1]. در اوستا که قدیم‌ترین آثار کتبی ایران است چنان‌که گفتیم مکرراً از بوی خوش یاد شـده و اسم برخی از بخورها نیز محفوظ مانده، اما به‌واسطهٔ طول زمان و بیگانه شدن ما از زبان پیشینیان امروزه به‌طور یقین نمی‌توانیم بگوییم که کدام بخورهای معروف از آن‌ها اراده کرده‌اند. دستور هوشنگ جاماسب قید کرده: در پهلوی هوکرت، که وُهُوکرِتی اوستاست، در فارسی «اگر» می‌باشد، در فرهنگ‌ها نیز «اگر» به معنی عود ضبط شده و در تحفهٔ حکیم مؤمن مندرج است: «اگر به فتح اول و سکون گاف اسم هندی عود است» نگارنده را در فارسی بودن «اگر» به معنی عود شاهدی در دست نیست، بلکه یقین دارد که ایـن کـلمه هندی است و به معنی عود در هند مصطلح است، اگـربتّی agarbatti بـخور عـود در آن سرزمین معروف و همیشه در پرستشگاه‌ها به‌کار می‌رود و آن را نیز عود بتّی مـی‌گویند،

---

۱. در فقره ۶۸ کتاب مذکور پهلوی آمده: گل یـاسمین خـوشبوترین است زیـرا کـه بـویش بـه بـوی خـدایـان (پادشاهان) ماند. شبیه به این مضمون معزّی در بوی عنبر گوید:

چو شاهبوی دهد خُلق شاه بـوی از آنک　　ز عنبر است سـرشته بـه اصـل طـینت او

مندرجات خسرو قبادان و غلام را نیز ابومنصور عبدالملک‌بن محمدبن اسمعیل الثعالبی در کتاب تاریخ خود غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم در صفحات ۷۰۵-۷۱۱ ذکر کرده، اما این غلام را ریدک خوش آرزو نـامیده است، ریدک همان به معنی غلام است و به همین معنی در فرهنگ‌ها هم ضبط است، در کتاب مذکور پهلوی اسم این غلام واسپور vâspuhr می‌باشد، آرزوک خوش یا خوش آرزوک در فقرات ۱۹ و ۱۲۵ صفت این غلام است و دیگر اینکه پرسش و پاسخی که در میان شاه و غلام شده بنابه ثعالبی این شاه خسروپرویز (۵۹۰-۶۲۸ میلادی) بوده، اما در کتاب پهلوی این شاه خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) پسر قباد بوده است واسپور جوان دانا و هنرمندی بوده از خاندان بزرگ و شریف، در هر مقوله سؤالات پادشاه را بنابر صواب جـواب مـی‌گفته و مـورد تحسین بوده است، در خصوص این رساله پهلوی رجوع شود به:

The Pahlavi text "King Husrav and his Boy" published with its transcription, translation and copious notes by Jamshedji Maneckji Unvala, published by Paul Geuthner 13 rue Jacob, Paris.

در خصوص ثعالبی رجوع شود به: Histoire des rois des Perses par Abou Mansoûr al Tha'alibi publiée trad. par H. Zotenberg; Paris Imprimerei Nationale 1900 p. 705-711.

امروزه پارسیان معمولاً چوب صندل برای سوزانیدن در آتشکده‌ها و مراسم دینی به‌کار می‌برند و برای بوی خوش لبان در آن‌ها می‌سوزانند.

در اوستا سوزاندن چوب‌های سخت (خـروژدرَ Xrüzdra) چـنان‌که در فـقرهٔ ۲۴ از فرگرد ۱۹ وندیداد و خوشبوترین (هُوْبئوئیذیتمَ hubaoidhitema) چنان‌که در فـقرهٔ ۲ از فرگرد ۸ وندیداد در مراسم دینی توصیه شده است.

در اوستا گیاه هذانئپتا بیشتر از سه گیاه دیگر یاد شده زیرا که گذشته از سوزانـیدن و بخور آن فشرده یا شیرهٔ این گیاه نیز برای خوشبو ساختن آب زَوْر به‌کار می‌رفته، همچنین پراهوم که فشردهٔ گیاه هوم باشد با آب زوْر و شیر و فشردهٔ ساقهٔ هذانئپتا آمیخته می‌شده است، چنانک در یسنا ۳ فقرهٔ ۳ و یسنا ۷ فقرهٔ ۳ و یسنا ۲۲ فقرات ۲ و ۲۱ و یسنا ۲۵ فقرهٔ ۱ و یسنا ۶۶ فقرهٔ ۱ و یسنا ۶۸ فقرهٔ ۱ و ویسپردکردهٔ ۱۱ فقرات ۳-۴ و وندیداد فرگرد ۱۸ فقرهٔ ۷۲.

گفتیم در سنّت پارسیان هذانئپتا عبارت است از درخت انار، امروزه فشردهٔ شاخهٔ انار به جای هذانئپتا با آب زَوْر و پراهوم آمیخته می‌شود، هرچند که چوب انار از چوب‌های خوشبو شمرده می‌شود و هذانئپتا در اوستا از چوب‌های خوشبو قید شده، امـا از زمـان بسیار کهن درخت انار که ظاهراً ایران زمین و ممالک مـجاور آن سـرزمین اصـلی ایـن درخت است، به‌واسطهٔ گل خوش ترکیب و خوش رنگش و برگ‌های شفّاف و تند رنگ و میوهٔ سرخ‌گون و پردانه‌اش و چوب سختش در میان اقوام قدیم جـنبهٔ تـقدّسی داشـته و همیشه مورد توجه بوده است[1] زراتشت بهرام پژدو در زرتشت‌نامه گوید:

زراتشت فـرمود یشـتن درون　　چو شد سوی برهان دین رهنمون
نـهادند بـر آن درون چـار چـیز　　می و بوی و شیر و یکی نار نیز[2]

---

۱. در خصوص انار رجوع شود به: Kulturpflanzen und Haustiere von Victor Hehn, Achte Auflage: Berlin 1911 S. 240-247.

۲. درون یشتن یعنی مراسم و جشن درون (نان مقدس) به جای آوردن.

پنجگاه

شبانه‌روز در مزدیسنا به پنج وقت تقسیم گردیده چنین نامیده شده است:

۱	هاونگاه	هاونی
۲	رپیتوینگاه	رَپیثوینَ
۳	اُزیرینگاه	اوزیئیرین
۴	اویسروتریمگاه	ائیویسروثریمَ[۱]
۵	اُشهینگاه[۲]	اوشهینَ[۳]

کلمهٔ اسنیه asnya را که به جای کلمهٔ گاه استعمال شده فرشتگان موکّل این اوقات پنجگانه دانسته همیشه در سر اوقات مذکور یاد شده است[۴].

در بندهش فصل ۲۵ فقرهٔ ۹ اوقات پنجگانه چنین معیّن شده: «در هفت ماه تابستان گاهِ روز و شب پنج است: بامداد هاونگاه، نیمروز رپیتوینگاه، عصر (از سه ساعت بعدازظهر) اُزیرینگاه تا هنگامی که ستاره در آسمان پدید گردد ـ تا نیم‌شب اویسروتریمگاه ـ از نیم‌شب تا هنگامی که ستاره ناپدید گردد اُشهینگاه، در زمستان چهارگاه باشد از بامداد تا اُزیرینگاه سراسر هاونگاه بود[۵]».

---

۱. در نسخه بدل ائیویسروثرمَ.

۲. این کلمات در کتب روایات و کتب ادعیه زرتشتیان به املاء مختلف ضبط شده از آن جمله: رفتین = رفتون = رپیتپین = رپیتن = ربیثون = رپتون = ربیتن = رفیتون = رفیتون = رفیتن؛ اوزیرن = ازیرن؛ اویسرو ثرم = عیوه ثریترم = ایوه سریترم = اوی سروثرم؛ اوشیهن = اشهن = اوشهین = هوشهن و غیره.

۳. املاء این کلمات به خط لاتین havani, rapithwina, uzayeirina, aiwisruthrima, ušahina.

۴. رجوع شود به یسنا ۱ فقرات ۳-۷، یسنا ۲ فقرات ۳-۷، یسنا ۳ فقرات ۵-۹، یسنا ۴ فقرات ۸-۱۲، یسنا ۶ فقرات ۲-۶، یسنا ۷ فقرات ۵-۹، یسنا ۱۷ فقرات ۲-۶، یسنا ۲۲ فقرات ۵-۹.

۵. در مقالهٔ تقویم مزدیسنا خواهیم دید که در ایران قدیم هفت ماه از سال را: از آغاز فروردین‌ماه تا انجام مهرماه تابستان و پنج ماه دیگر را از آغاز آبان‌ماه تا انجام اندرگاه (خمسهٔ مسترقه) زمستان به‌شمار درمی‌آوردند.

چون روزهای زمستان کوتاه است فقط چهارگاه محسوب می‌دارند، رپیتونگاه ساقط می‌شود و هاونگاه از صبح تا عصر امتداد می‌یابد.

در کتاب نیرنگستان اُشهینگاه نخستین گاه و هاونگاه دومین گاه شبانه‌روز شمرده شده است[۱]، اما معمولاً همان‌طوری که در اوستا غالباً ذکر شده هاونگاه را در سر چهارگاه دیگر می‌شمرند، در نیرنگستان کتاب دوم در باب پنجم و ششم و هشتم و نهم و دهم پنجگاه چنین تعریف شده: «اُشهینگاه از میان شب تا برخاستن خورشید؛ هاونگاه از برخاستن خورشید تا نیمروز (ظهر)، در تابستان، در زمستان تا بعدازظهر؛ رپیتوینگاه از نیمروز تا عصر (سه ساعت بعد از ظهر)؛ ازیرینگاه از عصر تا فرو رفتن خورشید؛ اویسروتریمگاه از فرورفتن خورشید تا نیم‌شب[۲]».

در روایات داراب هرمزدیار مندرج است: «هاونگاه شش ساعت است؛ رپتیونگاه سه ساعت است؛ اُزیرینگاه سه ساعت است؛ اویسروتریمگاه شش ساعت است؛ اُشهینگاه شش ساعت است[۳]، چنان‌که ملاحظه می‌شود این تقسیم پنجگانه به‌کلی طبیعی است: آغاز روز از برآمدن خورشید تا نیمهٔ روز هاونگاه و از نیمهٔ روز تا سه ساعت بعد از ظهر که گرم‌ترینِ وقت روز است رپیتوینگاه و از سه ساعت بعدازظهر که هوا متدرجاً خنک می‌شود تا سر شب اُزیرینگاه و از سر شب تا نیمهٔ شب اویسروتریمگاه و از نیمهٔ شب تا صبح اُشهینگاه می‌باشد، در زمستان که روزها کوتاه است از میان افتادن دومین گاه (رپیتوین) نیز منطقی است[۴].

---

۱. رجوع شود به: Aêrpatastân and Nirangastau, translated by S. J. Bulsara, Intro. p. XLI-XLIII.
نیز ملاحظه شود: مقالهٔ بهاروچا Bharucha: The Order of the Gâhs in Sir J. J. Madressa Jubiles volume p. 209
در وندیداد ساده نیز فقرهٔ ۷ از یسنای ۱ که راجع است به اشهینگاه مقدم به فقرهٔ ۳ که راجع است به هاونگاه نوشته شده، زیرا که وندیداد ساده در اشهینگاه و یسنا ساده در هاونگاه سروده می‌شود، رجوع شود به متن اوستای گلدنر Geldner جلد اول، ص ۷ به یادداشت شماره ۲ از فقرهٔ ۳ یسنا ۱.

۲. رجوع شود به ائرپتستان و نیرنگستان ترجمه بلسارا صص ۱۶۸ و ۲۱۴ و ۲۴۲ و ۲۴۶ و ۲۵۴ و به ترجمه اوستای دارمستتر Darmesteter جلد سوم صص ۱۰۷-۱۱۳، نیرنگستان فرگرد ۲ فقرات ۴۶ و ۴۷ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱.

۳. رجوع شود به روایات داراب هرمزدیار، چاپ بمبئی، جلد اول، صص ۳۱۵-۳۱۶.

۴. گذشته از این اوقات پنجگانه عمده در فرهنگ پهلوی اوئیم (Frahang i Oim) شبانه‌روز به اوقات دیگری نیز منقسم شده است: (۱) روز «ایَرَ» (ayara) منقسم است به دو هنگام عمده: نیمهٔ اولی که پیش از ظهر باشد موسوم است به «فرَیَرَ» (Frayara)، هاونگاه داخل این قسمت از روز است، نیمهٔ دومی که بعدازظهر باشد نامزد است به «اوزَیَرَ» (uzayara)، رپیتوینگاه و اُزیرینگاه دو هنگام این قسمت از روز است.

←

برای هریک از این پنجگاه نماز مخصوصی است: هاونگاه، رپیتوینگاه، اُزیرینگاه، اویسروتریمگاه، اُشهینگاه که هر یک به موقع خود خوانده می‌شود. تفسیر آن‌ها را در انجام این مقاله ملاحظه می‌کنید.

کلمات هاونی، رپیثوینَ، اوزیئیرینَ، ائیویسروثریمَ، اوشهینَ به حسب ترتیب از کلمات هاوَنَ (havana)، رپیثوا (rapithwâ)، اُوزیّرَ (uzayara)، ائیویسروثرَ (aiwisruthra)، اُشه (ušah) مشتق می‌باشد.

هاوَنَ همان کلمهٔ هاون است که در فارسی باقی مانده است، وجه مناسبت نامیده شدن صبح به «هاونی» این است که در این هنگام از روز گیاه «هوم» در هاون فشرده می‌شود، بانگ هاون برای تهیه نمودن هوم در بامداد به جای ارگ کلیساست که دینداران را برای ستایش و نماز همی خواند، در خود اوستا به این وجه تسمیه نیز اشاره شده است[۱]. چنان‌که پیداست هاونی اسم مذهبی این وقت از روز است، اسم معمولی بامداد را در اوستا در مقالهٔ هوشبام ذکر کردیم.

رپیثوا یعنی نیمروز (ظهر)، فرشتهٔ تابستان نیز مانند فرشتهٔ نیمروز که گرم‌ترین هنگام روز است رپیثوین نامیده شده است[۲]. اُوزَیّرَ مرکب است از دو جزء نخست اُوْز (اوس) که به معنی «آن طرف و خارج» است، دوم اَیّرَ یعنی روز، بنابراین اوزَیرَ یعنی خروج روز و

←

(۲) شب «خشپن» (xsapan) به چهار وقت تقسیم گردیده از این قرار: اویسروتریمگاه که گفتیم از سر شب تا نیم‌شب امتداد دارد دو قسمت شده:

نخست «هو فراشمو دائیتی» (hü frašmo daiti) و این عبارت است از فرو رفتن خورشید تا هنگامی که سیاهی شب یکسره گیتی را فرا گیرد، دوم «اِرِزَئوروئسَ» (erezaurvaesa) و این از هنگام فراگرفتن تیرگی شب است تا نیم‌شب و اُشهینگاه که گفتیم از نیم‌شب تا برآمدن خورشید امتداد دارد نیز دو قسمت شده:

نخست «اوشم سورم» (ušam suram) و این عبارت است از نیم‌شب تا سپیده‌دم، دوم «رئوچنگهم فرگیتی» (raocanham fragati) و این از سپیده‌دم است تا برآمدن خورشید، کتب ذیل نیز ملاحظه شود:

Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 282-283.

Calendar (Persian), by Louis H. Gray in Encyclopaedia of Beligion and Ethics, ed. Hastings s. 129.

Zoroastrian civilization by M. N. Dhalla p. 172-178.

راجع‌به معانی کلمات مذکور در فوق و وجه اشتقاق آن‌ها و مورد استعمال آن‌ها در اوستا و در قطعات اوستایی مانند «ائوگِمدئچا» و «نیرنگستان» و «فرهنگ اوئیم» به حسب ترتیب رجوع شود به:

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae sp. 158 und 889 und 403 und 1022 und 353 und 415 und 1490.

۱. رجوع شود به یسنا ۹، فقرهٔ ۱ راجع‌به «هوم» مقالهٔ آن را در جلد اول یشت‌ها ملاحظه کنید.

۲. رجوع شود به مقاله آفرینگان رپیتوین و به توضیحات فقره ۶ آفرینگان رپیثوین.

سپری شدن روشنایی، چنان‌که گفتیم اُزیرینگاه که از سه ساعت بعدازظهر است تا سر شب هنگامی است که خورشید دور گشته و عمر روز در کار به انجام رسیدن و گراییدن فروغ است به دیگر سوی، معنی لغوی ائیویسروثر درست معلوم نیست[۱]. اوشه به معنی سپیده‌دم است[۲]، همچنین هاونی و رپیثوین و اوزیرینَ و ائیویسروثریم و اوشهینَ فرشتگانی هستند که به نگهبانی پنجگاه شبانه‌روز گماشته شده‌اند، در تفسیر پنجگاه خواهیم دید که با هر یک از ایزدان پنجگاه گروهی از ایزدان مانند مهر و رام و اردیبهشت و آذر و اَپمْ نپات و ایزد آب و فروهر و امَ و اوپرتات و سروش و رشن و اشتاد یاد شده‌اند، از همه این فرشتگان در جلد اول و دوم یشت‌ها و در همین جلد مفصلاً صحبت داشتیم و وجه مناسبت و ارتباطی که در میان این فرشتگان موجود است در طی قراأت مقالات آنان معلوم می‌شود، در اینجا به‌خصوص چند تن از فرشتگان را که از یاران و همکاران ایزدان اوقات پنجگانه دانسته‌اند یادآور می‌شویم: ساونگهی (Sâvanhi) و ویسیه (visya) از همکاران هاونی؛ فرادت فشو (Fradatfšu) و زنتومَ (Zantuma) از همکاران رپیثوین؛ فرادت ویرَ (Fradatvira) و دخیومَ (Dahyuma) یا داخیومَ از همکاران اُوزیئیرین[۳]؛ فرادت‌ویسپم هوجیائیتی (Fradatvispam hujyaiti) و زرَئوشتروتِمَ (Zarathuštrotema) از همکاران ائیویسروثریمَ[۴]؛ برجیّه (Bereiya) و نمانیّه (Nmanya) از همکاران اوشهینَ شمرده شده‌اند[۵]، در هر جایی از اوستا که از فرشتگان پنجگاه یاد شده همین همکاران نیز با آنان یاد گردیده‌اند[۶].

---

۱. بارتولومه Bartholomae راجع‌به جزء اخیر این کلمه مرکبه به لغت Srvant (Sravant) منتقل شده یعنی آهسته در آینده و پنهان فرا رسنده و نهانی گراینده.

رجوع شود به: Altiranisches Wörterbuch Sp. 49 und 1650.

وجه اشتقاق دیگری که برای این کلمه ذکر کرده‌اند در توضیحات فقرهٔ ۱ اویسروتریمگاه یادآور می‌شویم.

۲. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها و به مقالهٔ هوشبام در همین جلد.

۳. از این شش ایزد در توضیحات فقرهٔ ۱۰ خورشید نیایش سخن داشته، معانی لغوی و وظیفهٔ آنان را بیان کردیم.

۴. از این دو ایزد در توضیحات فقره ۱ اویسروتریمگاه صحبت خواهیم داشت.

۵. در توضیحات فقره ۱ سروش باژ از این دو فرشته سخن رفت.

۶. راجع‌به فقراتی که در اوستا از فرشتگان پنجگاه و همکارانشان با هم یاد شده به یادداشت شماره ۴ به اول همین مقاله مراجعه شود، جلد اول یشت‌ها را نیز ملاحظه کنید:

در خصوص اشهینگاه به کتاب ذیل نگاه کنید: Avesta Reader by Reichelt; Strassburg 1911 p. 166.

هاونگاه

۱ به خوشنودی اهورا مزدا شم وهو... (سه بار)
«فَرَوَرانه» من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم[۱].
به هاونگاه پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین،
به ساونگهی و به ویسیه پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[۲].

۲ به خوشنودی مهر دشت‌های فراخ، دارندهٔ هزار گوش، ده هزار چشم، ایزدی که به نامش خوانده شده (و) رام چراگاه خوب بخشنده، ستاییدن و نیایش کردن و خوشنود ساختن و آفرین خواندن.
[راسپی] «یتا اهو وئیریو» که زوت به من بگوید.
[زوت] «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[۳].

۳ اهورامزدای پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، زرتشت پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، فروهر زرتشت پاک را ما می‌ستاییم، امشاسپندان پاک را ما می‌ستاییم[۴].

۴ فروهرهای نیک توانای مقدس پاکدینان را ما می‌ستاییم (چه) مادی و (چه) معنوی، کارگرترین سرور، چالاک‌ترین ایزد را که در میان سروران پاکی سزاوارتر (و به ستایش) فرارسنده‌تر است ما می‌ستاییم، سرور خوشنودی پاک (و) سرور پاکی را که کامرواتر است ما می‌ستاییم.

---

۱. این جمله از یسنا ۱ فقره ۲۳ می‌باشد، رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۱ سروش باژ.
۲. فقرات ۱-۲ مثل فقرهٔ ۱۰ مهر نیایش است، در خصوص ساونگهی و ویسیه که از همکاران هاونگاه به‌شمارند به توضیحات فقرهٔ ۱۰ خورشید نیایش مراجعه شود.
۳. به توضیحات فقرهٔ ۱ سروش باژ مراجعه شود، ذکر اسم مهر، فرشتهٔ فروغ و همکارش رام در اینجا به این مناسبت است که در صبح (هاونگاه) هنگام فرمانروایی فروغ جهانتاب است.
۴. فقرات ۳-۴ از فقرات ۲-۳ یسنا ۷۱ می‌باشد، این دو فقره در فقرات ۳-۴ گات‌ها دیگر تکرار می‌شود.

۵ هاونی پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، خرداد پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم.
امرداد پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، پرسشی که از اهورا شده (آن پرسش) پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، کیشی که از اهوراست (آن کیش) پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم[۱].
هفت های توانای پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم[۲].

۶ ساونگهی و ویسیه پا (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، ائیریمن ایشیه پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم[۳]، نیرومندی، پیروزگری که بر ضدّ آزار (ستیزگی) برانگیخته

---

۱. از پرستش و کیش پرستی که از زرتشت شده و پاسخی که از اهورا مزدا راجع‌به کیش داده شده مقصود می‌باشد.

۲. هفت ها در اوستا هپتنگ هائیتی haptanhaiti یعنی دارای هفت ها یا باب و آن عبارت است از یسنا ۳۵ تا یسنا ۴۱، هفت ها پس از گات‌ها قدیم‌ترین قطعات اوستاست و از حیث مطالب شبیه است به گات‌ها اما بیشتر آن را به مناسبت هفت بابش هفتن یشت بزرگ نامیده‌اند، رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

۳. ائیریَمَنْ ایشیه Airyaman išya عبارت است از یسنا ۵۴ که به اولین کلمات خود: «آ ائیریما ایشیو نامیده شده است، هرچند که ائیریمن ایشیه در جزو گات‌ها نیست، اما نظر به انشاء باید آن را از قطعات گات‌ها دانست، در وندیداد فرگرد ۱۰ فقرهٔ ۱۱ ائیریمن ایشیه با یتا اهو جزو سرودهای گات‌ها شمرده شده که باید چهار بار خواند، به قول گلدنر Geldner در وزن شعر هم با آخرین گات که وهیشتواشت (یسنا ۵۳) باشد یکی است (GIr. Ph. B. II S. 27)، یسنا ۵۴ فقط دارای دو فقره است فقره دومی آن نثر است، ائیریمن ایشیه که در ردیف یتا اهو و اشم وهو از ادعیه بسیار شریفه شمرده شده، امروزه در جزو خطبه عروسی پارسیان خوانده می‌شود، غالباً در اوستا از شرافت و تأثیر این دعا یاد شده، از آن جمله در فقره ۵ اردیبهشت یشت آمده: ائیریمن نمازی است که اهریمن و جادوان و پریها را براندازد و بزرگ‌ترین و بهترین و زیباترین و نیرومندترین و کارگرترین و پیروزمندترین و درمان‌بخش‌ترین کلام ایزدی (منترَ) می‌باشد (ویسپرد کرده ۱، فقره ۸ و کرده ۲، فقره ۱۰ و کرده ۲۴ نیز ملاحظه شود). کلمه ایشیه صفت ائیریمن است یعنی آرزو شده یا عزیز، اما خود کلمه ائیریمن که در ودا کتاب مقدس هندوان یکی از پروردگاران و با مترَ (مهر) و وارونا (Varuna) جزو گروه آدیتیا Aditya شمرده شده و به معنی یار و دوست هم آمده، در گات‌ها برای تعیین طبقه پیشوایان دینی استعمال گردیده، در مقابل دو طبقهٔ دیگر که رزمیان و برزیگران باشند در قسمت‌های دیگر اوستا غالباً به این کلمه برمی‌خوریم، اما نه به معنی‌ای که در گات‌ها آمده، بلکه از آن فرشته‌ای اراده کرده‌اند و از فرگرد ۲۲ وندیداد که مکرراً ائیریمن در آنجا تکرار شده چنان برمی‌آید که این ایزد نخستین پزشک باشد، چاره و درمان دردها و ناخوشی‌ها به دست او سپرده شده باشد. در بندهش بزرگ نیز ائیریمن ایزدی تعریف شده که دردها از او درمان پذیرد (Z. A. par Darmes. Vol. II p. 319) ائیریمن در فارسی ایرمان شده و در فرهنگ‌ها نیز ضبط است، متقدمین از شعرای ما این لغت را به معانی مختلف به کار برده‌اند، فردوسی به معنی مهمان و دوست و سرور گرفته:

چو موبد پدید اندر آمد ز در   ابا او یکی ایرمانی دگر

در جای دیگر شاهنامه گفته:

اگر کشته گردد به دست تو گرگ   تو باشی به روم ایرمانی بزرگ

←

شده که به همه شکست دهد، که همهٔ ستیزگی را براندازد، که پسین و میانگین و نخستینی است که باید به زبان راند، جز از منترَ (کلام مقدس) (که) پنج گات‌هاست.

۷ مهرِ دارنده دشت‌های فراخ را ما می‌ستاییم، رام چراگاه خوب بخشنده را ما می‌ستاییم. برای ستایش و نیایش ویسیه سرور، ویسیه پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم.

۸ مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ، هزار گوش، ده هزار چشم ایزدی که به نامش خوانده شده ما می‌ستاییم، رام چراگاه خوب بخشنده را ما می‌ستاییم.

۹ تو را ای آذر پاک پسر اهورا مزدا (و) سرور پاکی ما می‌ستاییم، نیز (آب) زَوْرْ را، نیز کُشتی این برسم پاک و به حسب پاکی (راستی) گسترده شده (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم[۱]. اَپَمْ نپات را ما می‌ستاییم، نریوسنگ را ما می‌ستاییم[۲]، ایزد داموئیش اُوْپمنَ دلیر را ما می‌ستاییم[۳]، روان‌های مردگان را ما می‌ستاییم، آن فروهرهای پاکدینان را ما می‌ستاییم، سرور بزرگوار آن اهورا مزدا را ما می‌ستاییم، که در پاکی برتر؛ که در پاکی (تقدّس) سرآمد است، سراسر گفتارهای زرتشتی را ما می‌ستاییم،

→

فخرالدین گرگانی در داستان ویس و رامین سروده:

چو داری در خراسان مرزبانی　　چرا جویی دگر جا ایرمانی

ولی غالباً به معنی مهمان گرفته‌اند و ایرمان‌سرای به معنی سرای سپنج و خانه عاریت استعمال شده، چنان‌که خاقانی گفته است:

یارب چه ناخلف پسری کز وجود تو　　دارالخلافه پدر است ایرمان سرای

راجع‌به اَئیریَمَنْ ایشیه به کتب ذیل مراجعه شود:

Sacred Books of the East by Mills vol. XXXI p. 203.

Zend-Avesta par Darmesteter vol. I p. 349-351.

Avesta Reader by Reichalt p. 177.

Selections from Avesta and old Persian by Irach J. S. Taraporewala Zum Altiranischen Wörterbuch Nacharbeiten und Vorarbeiten von Bartholomae S. 119.

۱. برای کلمهٔ کُشتی یا کمربند در اینجا همان کلمهٔ ائیویانگهنَ آمده‌ست، به همان ترتیبی که زرتشتیان این بند را به دور کمر می‌بندند، به همان ترتیب این بند در مراسم دینی به دور برسم‌ها بسته می‌شود، راجع‌به کُشتی به مقالهٔ «نیرنگ کشتی بستن» در همین جلد و در خصوص برسم به مقالهٔ آن در جلد اول یشت‌ها مراجعه شود.

۲. راجع به اَپم نپات، فرشتهٔ آب به فهرست لغات اوستایی جلد اول و دوم یشت‌ها مراجعه شود و در خصوص نیریوسنگ، پیک ایزدی، به توضیحات فقرهٔ ۶ آتش بهرام نیایش رجوع کنید.

۳. برای کلمهٔ کُشتی یا کمربند در اینجا همان کلمهٔ ائیویانگهنَ آمده‌ست، به همان ترتیبی که زرتشتیان این بند را به دور کمر می‌بندند، به همان ترتیب این بند در مراسم دینی به دور برسم‌ها بسته می‌شود، راجع‌به کُشتی به مقالهٔ «نیرنگ کشتی بستن» در همین جلد و در خصوص برسم به مقالهٔ آن در جلد اول یشت‌ها مراجعه شود.

سراسر کردارهای نیک به جای آورده شده را ما می‌ستاییم (آنچه) به جای آورده شده و (آنچه) به جای آورده خواهد شد[۱].

ینگهه هاتم...

۱۰ یتا اهو وئیریو... (دو بار)

ستایش و نیایش، نیرو و زور خواستارم برای مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ، هزار گوش، ده هزار چشم، ایزدی که به نامش خوانده شده (و) رام چراگاه خوب بخشنده.

اشم وهو...

اهمایی رئشچه... هزنگرم... جَس مَه...

کربه مژد...

اشم وهو...[۲]

۱. فقرهٔ ۹ از فقرات ۲۳-۲۴ یسنا ۷۱ می‌باشد، فقرهٔ ۵ از کردهٔ ۷ ویسپرد نیز از فقرات ۲۳-۲۴ یسنا ۷۱ برداشته شده است.

۲. مثل فقرهٔ ۱۸ خورشید نیایش.

رپیتوینگاه

۱ به خوشنودی اهورا مزدا اشم وهو... (سه بار)
«فرَوَرانه» من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم[۱]،
به رپیتوین پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.
به فرادت فشو و به زنتوم پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[۲].

۲ به خوشنودی اردیبهشت و آذر اهورا مزدا ستاییدن و نیایش کردن و خوشنود ساختن و آفرین خواندن[۳].
[راسپی] «یتا اهو وئیریو» که زوت به من بگوید.
[زوت] «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[۴].

۳ اهورا مزدای پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم...[۵].

۴ فروهرهای نیک توانای مقدس پاکدینان را ما می‌ستاییم...[۶].

۵ رپیتوین پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، اهنودگاتای پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، اشتودگاتای پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، سپنتمدگاتای پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، وهوخشترگاتای پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، وهیشتواشت گاتای پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم[۷].

---

۱. رجوع شود به فقرهٔ ۱ هاونگاه.
۲. در خصوص فرادت فشو و زنتوم به توضیحات فقره ۱۰ خورشید نیایش مراجعه کنید.
۳. ذکر اسم اردیبهشت و ایزد آذر در این فقره و در فقرهٔ ۹ و فقرهٔ ۱۲ از این جهت است که امشاسپند اردیبهشت در جهان به نگهبانی آتش گماشته شده است و با رپیتوین، فرشته نیمروز که گرم‌ترین هنگام روز است مناسبتی دارد.
۴. به توضیحات فقرهٔ ۱ سروش باژ مراجعه شود.
۵. مابقی مثل فقرهٔ ۳ هاونگاه.
۶. مابقی مثل فقرهٔ ۴ هاونگاه.
۷. در خصوص گات‌ها که هر پنج جزو آن در اینجا ستوده شده به گات‌ها تفسیر نگارنده نگاه کنید.

۶ فرادت فشو و زنتوم پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم و فشوشومنثر را ما می‌ستاییم[۱] و گفتار راست گفته شده را ما می‌ستاییم. گفتار راست گفته شده را ما می‌ستاییم (آن گفتاری که) دیوها را براندازد ما می‌ستاییم، آب‌ها و زمین‌ها را ما می‌ستاییم و گیاه‌ها و ایزدان مینوی را ما می‌ستاییم: آن پاکانی (مقدسینی) که بهتر بخشایش کنند و امشاسپندان پاک را ما می‌ستاییم.

۷ فروهرهای مقدس نیک توانای پاکدینان را ما می‌ستاییم و سرآمدهای بهترین راستی را ما می‌ستاییم[۲]: که در گفتار مهتر، در کردار مهتر، در پیمان مهتر، در به جای آوردن تکلیف مهتر[۳]، در منتشر ساختن دین مزدیسنا مهترند.

۸ آن مجلس و انجمن که بر فراز آسمان، در آنجا امشاسپندان درآیند ـ برای ستایش و نیایش زنتوم سرور ـ و زنتوم پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم.

۹ اردیبهشت و آذر پسر اهورا مزدا را ما می‌ستاییم.

۱۰-۱۱ تو را ای آذر پاک پسر اهورا مزدا (و) سرور پاکی ما می‌ستاییم...[۴].

۱۲ یتا اهووئیریو... (دوبار).

---

۱. فشوشو منثرَ Fšušo-Mathra اسمی است که به یسنای ۵۸ داده شده و در ردیف ادعیه شریفه شمرده شده است. در فقرهٔ ۳۳ از یسنای ۵۹ فشوشو منثرَ جزو هادُخت نسک که بیستمین نسک اوستای عهد ساسانیان است قید گردیده است (رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها). یسنای ۵۸ که در فقرهٔ ۴ آن از فضیلت و ثواب پرورانیدن چارپایان اهلی سخن رفته به همین مناسبت فشوشو منثرَ نامزد گردیده است، به معنی چارپایان اهلی است و منثرَ یعنی کلام مقدس، در فصل ۱۳ شایست ناشایست در فقرهٔ ۴۹ فشوشو منثرَ متعلق به گات‌ها (گاسانیک) شمرده شده است (رجوع شود به جلد اول یشت‌ها)، فشوشو منثرَ نمازی است برای فراوانی و گشایش، در فقرات ۳-۹ از کردهٔ اول ویسپرد که از ادعیهٔ شریفه اوستا نام برده شده فشوشومنثرَ نیز در جزو آن‌هاست، در هرمزدیشت فقرهٔ ۱۳ فشوشو منثرَ جزو نام‌های اهورا مزدا شمرده شده، به این معنی که اهورا مزدا کلام پرورش‌دهندهٔ نعمت و فزایندهٔ روزی و فراوانی است.

۲. کلمه‌ای که «سرآمد» ترجمه شده در متن بَرِشنو (barešnu) آمده که در قطعات اوستا به مناسبت مطلب به معانی سرهٔ کوه، نوک، پیشرو، سرآمد، بلندی استعمال شده است، در فقرهٔ فوق گفتار پاک و کردار نیک و پیمان‌شناسی و غیره مهمترین و بزرگ‌ترین وظایف و پیش‌آهنگ و بلندترین رتبهٔ راستی به‌شمار رفته است و همین کلمه برشنو را در فقرهٔ بعد فراز (آسمان) ترجمه کردیم.

۳. کلمه‌ای که «به جای آوردن تکلیف» ترجمه شده، در متن هئیثیاوَرِزْ (haithyavares) آمده و در تفسیر پهلوی اوستا آشکارک ورزیتار ترجمه شده است، کلمهٔ هئیثیا که جداگانه در اوستا بسیار استعمال شده به معنی واقع و صواب و اصل می‌باشد و آن را در ترکیب با صفت وَرِزْ یعنی ورزنده می‌توان تکلیف گزارنده و وظیفه به جای آورنده و آشکارکنندهٔ حقیقت ترجمه نمود. در فقرهٔ ۷ از یسنای ۱۲ و در فقرهٔ ۱۴ از کردهٔ ۱۱ ویسپرد همین معنی مناسب به نظر می‌رسد.

۴. فقرات ۱۰-۱۱ مانند فقرهٔ ۹ هاونگاه است رجوع شود به آن.

ستایش و نیایش، نیرو و زور خواستارم برای اردیبهشت و آذر اهورا مزدا،
اشم وهو...
اهمایی رئشچه... هزنگرم... جَسَ مِه...
کِربه مژد...
اسم وهو...[۱].

۱. رجوع کنید به انجام هاونگاه.

اُزیرینگاه

۱ به خوشنودی اهورا مزدا شم وهو... (سه بار).

«فرَوَرانه» من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم[۱]

به اُزیرین پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.

به فرادت ویرَ و به دخیومَ پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[۲].

۲ به خوشنودی سرور بزرگ نپات اَپَم و آب مزدا داده (آفریده) ستاییدن و نیایش کردن و خوشنود ساختن و آفرین خواندن[۳].

[راسپی] «یتا اهو وئیریو» که زوت به من بگوید.

[زوت] «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[۴].

۳ اهورا مزدای پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم...[۵].

۴ فروهرهای نیک توانای مقدس پاک دینان را ما می‌ستاییم...[۶].

۵ اُزیرین (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، زوت پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، هاونان پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، آتروخش پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، فربرتار پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم.

---

۱. رجوع شود به فقره ۱ هاونگاه.

۲. راجع‌به فرادت ویرَ و دخیومَ یا داخیومَ که از یاران و همکاران ازیرین می‌باشند، توضیحات فقرهٔ ۱۰ خورشید نیایش ملاحظه شود.

۳. نپات اَپَمْ غالباً در اوستا اَپَمْ نپات آمده است، چنان‌که در فقره ۵۲ زامیاد یشت ذکر شده، اَپَمْ نپات ایزد آب است (= اوپاپویزَتو) رجوع کنید به جلد اول یشت‌ها.

۴. توضیحات فقره ۱ سروش باژ را ملاحظه کنید.

۵. مابقی مثل فقره ۳ هاونگاه.

۶. مابقی مثل فقره ۴ هاونگاه.

آبِرِتْ پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، آسنتار پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، راثوی (راسبی) پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، سروشاوَرِزْ پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم[۱].

۶ فرادت ویرَ و دخیومَ پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، ستاره و ماه و خورشید و روشنی‌ها (فروغ‌های آسمان) را ما می‌ستاییم، انیران (فروغ بی‌پایان) را ما می‌ستاییم، گشایش کامروایان را ما می‌ستاییم که رنج مرد دروغ‌پرست است[۲].

---

۱. در این فقره از زوت که در رتبه سرآمد پیشوایان دینی است و از هفت موبدان دیگر که هاونان و آتروخش و فربرتار و آبرت و آسنتار و راثوی (راسبی) و سروشاورز باشند و در زمان قدیم با هم تحت ریاست زوت مراسم دینی (یزشنه) به جای می‌آورند یاد شده است، کلمات فوق هیأت پهلوی این اسماء است، در اوستا از این قرار است: زاوتر (zaotar)؛ هاوَنَنْ (havanan)؛ آترِوَخشْ atrevaxš؛ فرَبرِترْ (fraberetar)؛ آبِرِت (aberet)؛ آسنتر asnatar؛ رئتویشکَرَ (raethwiškara)؛ سراوشاوَرِزْ (Sraešavares) به همین ترتیب این اسماء در وندیداد فرگرد ۵ در فقرات ۵۷ و ۵۸ ذکر شده‌اند. در ویسپرد کردهٔ ۳ فقرهٔ ۱ و در ویشتاسپ (گشتاسب) یشت فقرهٔ ۱۵ هفت موبدان از هاونان گرفته تا سروشاورز یاد گردیده‌اند، در کتاب دوم نیرنگستان در فصل ۲۷ از وظیفه هر یک از آنان سخن رفته و در فصل ۲۸ آن کتاب جای هر یک از آنان در هنگام به جای آوردن مراسم دینی (یزشنه) معین شده است، از این قرار: زوت در هنگام یزشنه به سرودن گات‌ها می‌پردازد و جای وی در میان پرستشگاه در مرکزی که لوازم مراسم آماده شده می‌باشد، هاونان به فشردن شاخه‌های هوم در هاون می‌پردازد و جای وی در طرف راست در مقابل برسم در نزدیک آتشکده می‌باشد، آتروخش که از طرف راست در مقابل آتش ایستاده بـه خـدمت آذر مقدس گماشته می‌باشد، فربرتار موظف است که آلات را در هنگام یزشنه زیر دست موبد بزرگ‌تر بگذارد و جای او از طرف دست چپ در مقابل برسم می‌باشد. آسنتار به شستن هوم و به تصفیه نمودن آن اشتغال دارد، جای او در طرف چپ است. برای آبرت که خدمت آب در هنگام یزشنه محوّل به اوست چنان‌که برای سرشاورز هنگام یزشنه جایی معین نشده چه وظایف آنان که رفتن و آمدن و چیزی آوردن و چیز دیگر به جای خود گذاردن باشد مقتضی آن نیست که مانند موبدان دیگر مقرّ معین داشته باشند، رئویشکر که معمولاً راسپی گویند به حسب رتبه پس از زوت دارای ششمین درجهٔ موبدی است، چنان‌که از معنی لغوی این کلمه برمی‌آید راسپی کسی است که در یزشنه کار مخلوط کردن هوم با شیر و آب زَور سپرده به اوست و جای وی طرف راست فربرتار می‌باشد. سروشاورز که دارای کوچک‌ترین رتبه است به نظم و ترتیب یزشنه گماشته می‌باشد، چنان‌که ملاحظه می‌شود در ایران قدیم برای مراسم دینی تحت ریاست زوت هفت موبد لازم بوده که هر یک وظیفهٔ مخصوصی داشته است، امروزه تمام این وظایف فقط به توسط دو موبد که یکی زوت و دیگری راسپی نامیده می‌شوند انجام می‌گیرد. (در خصوص زوت رجوع شود به جلد اول یشت‌ها و در خصوص همه موبدان مذکور) در اینجا یادآور می‌شویم که پیغمبر خود را در گات‌ها، یسنا ۳۳ قطعه ۶ زوت یعنی پیشوای دینی نامیده است و در خرداد یشت فقره ۷ زوت زرتشت خوانده شده است.

رجوع شود به: Aerpatastan and Nirangastân, translated by Sohrab J. Bulsars p. 891-897.

Zend-Avesta par Darmesteter vol. III, p. 128-181.

۲. کلمه‌ای که به «گشایش» ترجمه شده در متن خواثر آمده و در تفسیر پهلوی خواری ترجمه شده، یعنی رفاهیت و خوشی و آسایش؛ کلمه‌ای که «رنج» ترجمه شده در متن سادرَ می‌باشد و در تفسیر پهلوی تنگی ترجمه ←

۷ پاکدین تکلیف‌گزار[1] (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم و کیش واپسین را ما می‌ستاییم[2]، آفرینش پاک مقدس را که وظیفه گزارد (تکلیف خود به جای آورد) روز و شب با (آب‌های) زَوْرِ برازندهٔ تقدیم ما می‌ستاییم ـ برای ستایش و نیایش دخیوم سرور ـ و دخیوم پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم.

۸ سرور بزرگوار شهریار شیدور اَپَمْ نپات تیز اسب را ما می‌ستاییم و آب پاک مزدا داده (مزدا آفریده) را ما می‌ستاییم.

۹-۱۰ تو را ای آذر پسر اهورا مزدا (و) سرور پاکی ما می‌ستاییم...[3].

۱۱ یتا اهو وئیریو... (دوبار).

ستایش و نیایش، نیرو و زور خواستارم برای سرور بزرگوار نپات اَپَمْ و آب مزدا داده (مزدا آفریده) اشم وهو...

اهمایی رئشچه... هزنگرم... جَسَ مِه...

کِرفه مژد...

اشم وهو...[4].

→
شده در مقابل گشایش، کلمهٔ سادر نیز مانند کلمه خواترَ (خوار) در فارسی به هیأت سار موجود و در فرهنگ‌ها به معنی درد و رنج و غم ضبط است.

قسمت جمله اخیر: «که رنج مرد دروغ‌پرست است» از گات‌ها، یسنا ۴۵ قطعه ۷ می‌باشد و در فقرهٔ ۲ از کردهٔ ۱۸ ویسپرد تکرار شده است.

۱. راجع‌به کلمات «تکلیف‌گزار» در این فقره توضیحات فقرهٔ ۷ رپیتوینگاه ملاحظه شود.

۲. کیش واپسین در متن اَپَرِمْچَهْ تَکئشم می‌باشد، معلوم نیست که مقصود چیست کدام دین بعد و یا کدام ایمان دیگر؟ شاید مقصود ایمان عهد سوشیانت باشد، چنان‌که می‌دانیم در ظهور سه موعود زرتشتی هشیدربام و هشیدرماه و سوشیانت آئین مزدیسنا دیگرباره رونق گیرد و هر یک از موعودها به‌نوبهٔ ظهور خود نسک (کتاب) نویی به اوستا بیفزاید، رجوع شود به «علمای اسلام».

۳. فقرات ۹-۱۰ مثل فقرهٔ ۹ هاونگاه می‌باشد به آن رجوع شود.

۴. رجوع شود به انجام هاونگاه.

اویسروتریمگاه

۱ به خوشنودی اهورا مزدا اشم وهو... (سه بار).
«فَرَوَرانه» من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم.
به اویسروتریم اَئیبی گیّه پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین، به فرادت ویسپم هوجیائبتی و به زرتشتوم پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[1].

---

۱. اویسروتریم در اوستا aiwisruthrima آمده چنان‌که در فصل ۲۵ بندهش، فقره ۹ مندرج است: «از هنگامی که ستارگان آسمان پدیدار شوند تا نیم‌شب ایبسروتِمَ می‌باشد». معنی جزء اول این اسم مرکب که ائـیوی (= ائـیبی aibi) باشد معلوم است، در مقاله «نیرنگ کشتی بستن» گفتیم که به معنی بروبالا و رو می‌باشد، معنی جزء دیگر این کلمه معلوم نیست. اشپیگل (Spiegel) و یوستی (Justi) و دارمستتر (Darmesteter) آن را از کلمه سرو (sru) که به معنی شنودن و سرودن است دانسته‌اند، همچنین اشپیگل و دارمستتر در کلمه ائیبی گیه aibi gaya جزء اخیر را از کلمه گا که به معنی سرودن و خواندن است دانسته‌اند، جزء اول که آئیبی باشد با ائیوی یکی است، بنابراین کلمات ائیوی سروثریمَ و ائیبی گیه را مرادف همدیگر دانسته‌اند فقرهٔ ۵ همین گاه را ملاحظه کنید.

رجوع شود به: Commentar über das Avesta von Spiegel II Band Wien 1868 S. 57.

Handbuch der Zandaprache von Justi; Leipzig 1864 S. 4.

Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 26.

معانی این دو کلمه به‌طور تحقیق معلوم نیست، بارتولومه Bartholomae در فرهنگ لغات قدیم ایران برتری داده که جزء اخیر کلمهٔ اول از سرونت Srvant باشد که صفت است به معنی مخفیانه در آینده و آهسته خرامـنده (رجوع شود به مقالهٔ پنجگاه)، همچنین یوستی Justi و کانگا Kanga در فرهنگ‌های اوستای خود جزء اخیر کلمه دومی را از گیه که به معنی جان است گرفته‌اند، بنابراین آئیبی گیه فرشته‌ای است که به نگهبانی زندگی گماشته شده است، به هر معنی که این کلمه باشد همیشه در اوستا صفت ائیوی سروثریمَ آمده است. ائیوی سروثریمَ گذشته از اینکه اسم هنگام معینی از شبانروز است نیز اسم فرشته‌ای است که نگهبانی این هنگام با اوست، فرادت ویسـپم هوجیائیتی Fradat vispem hujyâiti و زَرَثوشتروتِمَ Zarathuštrotema که در پهلوی زرتشتوم شده فرشتگانی ←

۲ به خوشنودی فروهرهای پاکدینان و زنان با گروه فرزندان و یائیریا هوشیتی[۱] و اَمَ خوب ساخته شده خوب بالا و بهرام اهورا داده (آفریده) و اوپرتات شکست‌دهنده[۲] ستاییدن و نیایش کردن و خوشنود ساختن و آفرین خواندن.

[راسپی] «یتا اهو وئیریو» که زوت به من بگوید.

[زوت] «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[۳].

۳ اهورا مزدای پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم...[۴].

۴ فروهرهای نیک توانای مقدس پاکدینان را ما می‌ستاییم...[۵].

۵ اویسروتریم پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، اَئیبی گیّه پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم[۶].

تو را ای آذر پاک پسر اهورا مزدا (و) سرور پاکی ما می‌ستاییم.

هاون سنگین سرور پاکی را ما می‌ستاییم، هاون آهنین سرور پاکی را ما می‌ستاییم[۷]،

→

هستند که از همکاران و یاران ائیوی سروثریمَ می‌باشند. چنان‌که از معنی لفظی اولی برمی‌آید او فرشته‌ای است که آنچه برای زندگانی خوش باید می‌پروراند، در تفسیر پهلوی اوستا نیز چنین تعریف شد: «فراچ داتـار هـروِسپ هوزایشی» یعنی افزایندهٔ همه زندگی (زوشنی) خوب، اما کلمه زَرَثوشتروتمَ که ترکیب صفت تفضیلی دارد یعنی کسی که بیشتر مانند زرتشت است یا اینکه بیش از بیش زرتشت‌آساست، گروهی از مستشرقین این کلمه را عنوان بزرگ‌ترین پیشوای دینی یا مسمغان دانسته‌اند، زَرَثوشتروتِمَ اسم فرشته‌ای است که پرستاری همهٔ پیشوایان دینی سپرده به اوست، در تفسیر یسنا از فرشتگان پنجگاه و یاران آنان مفصل‌تر صحبت خواهیم داشت.

۱. یائیریا هوشیتی مرکب است از کلمهٔ یائیریه Yâirya که صفت است به معنی سال و فصلی (از کلمهٔ یار سال) و از کلمهٔ هوشیتی که به معنی منزل خوب است و در تفسیر پهلوی اوستا هومانشنی یعنی خوب خان و مان ترجمه شده است. از این اسم مرکب (یائیریا هوشیتی) ایزدی اراده شده که در سراسر سال خان و مان خوب و آرامگـاه نیک از او به مردم بخشیده می‌شود، از این فرشته در فقرهٔ ۶ یسنا ۱ و فقرهٔ ۶ یسنا ۲ و فقرهٔ ۸ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۴ و در دو سی روزهٔ کوچک و بزرگ در فقرهٔ ۶ نیز یاد شده است، در فقرهٔ ۳ هفتن یشت کوچک نیز به همین فرشته برمی‌خوریم، رجوع شود به توضیحات آن در جلد اول یشت‌ها.

۲. دربارهٔ اَمَ، فرشتهٔ نیرو و جرأت، و بهرام فرشتهٔ پیروزی، و اَوپرتات، فرشتهٔ برتری و زبـردستی تـوضیحات فـقرهٔ ۵ سروش باژ در همین جلد ملاحظه شود.

۳. توضیحات فقرهٔ ۱ سروش باژ ملاحظه شود.

۴. مابقی مثل فقرهٔ ۳ هاونگاه.

۵. مابقی مثل فقرهٔ ۴ هاونگاه.

۶. به این می‌ماند که در اینجا «اَئیبی گیه» کلمهٔ مرادف «ائیوی سروثریمَ» باشد رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۱.

۷. چنان‌که می‌دانیم هاون از ابزار مقدس پرستشگاه است، زیرا که گیاه هوم در آن فشرده می‌شود، در فقرهٔ فـوق چنانک در فقرات ۲ و ۲۱ از یسنای ۲۲ و فقرهٔ ۲ از کردهٔ ۱۱ ویسپرد و فقرهٔ ۵ از کردهٔ ۱۲ ویسپرد و فقرهٔ ۱۰ از

←

نیز (آب) زَور را، نیز کُشتی[۱] این برسم پاک و به حسب پاکی (راستی) گسترده شده و سرور پاکی را ما می‌ستاییم، آب و گیاه را ما می‌ستاییم، روان دلیران پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم[۲].

۶ فرادت ویسپم هوجیائیتی پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، زرتشت پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، گوشورون پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم[۳]،

→

فرگرد ۱۴ وندیداد و غیره از دو قسم هاون یاد شده، هاون سنگین و هاون آهنین، صفت سنگین در اوستا اسمنَ (asmana) آمده، از کلمهٔ اسمنْ (asman) و اَسَنْ (asan) که در اوستا و سانسکریت به معنی سنگ است، چون آسمان را بسان سنگی پنداشته‌اند، از این‌رو نام آن در اوستا و فرس هخامنشی نیز اَسْمنْ می‌باشد که در پهلوی و فارسی آسمان گوییم. کلمهٔ مذکور به معنی سنگ هم در زبان فارسی باقی مانده و آن لغت آس است که در لغات مرکبه آسیاب و باداس و خراس و دستاس و پاداس نیز دیده می‌شود، صفت اَسْمنَ در تفسیر پهلوی اوستا اَسمین یعنی سیمین ترجمه شده به جای اینکه بنا بر صواب سنگین ترجمه شود. بدون شک شباهتی که این دو کلمه در تلفظ با هم دارند مایهٔ چنین سهوی شده است، دارمستتر (Darmesteter) در ترجمهٔ اوستای خود در فقراتی که از دو قسم هاون مذکور یاد شده اولی را هاون نقره یا سیمین و دومی را هاون آهنین دانسته، اما در جلد اول زند اوستای خود در صفحهٔ ۱۷۹ به معنی درست این صفت که سنگین باشد نیز منتقل شده است.

۱. دربارهٔ کُشتی یا کُستی، بندی که به دور بستهٔ شاخه‌های برسم می‌بندند توضیحات فقره ۹ هاونگاه ملاحظه شود.

۲. کلماتی که به «روان دلیر» ترجمه شده در متن آمده، در تمام اوستا فقط در همین فقره است که کلمه (aurvant) که به معنی تند و تیز و چالاک و دلیر و پهلوان است و نیز به معنی اسب و کوه الوند آمده (رجوع به جلد ۲ یشت‌ها) (aourvant) نوشته شده و در نسخ خطی اوستا همین کلمه در فقرهٔ فوق به املاء مختلف نوشته شده، در متن اوستای گلدنر (Geldner) کلیهٔ این نسخه بدل‌ها نیز ضبط است، همچنین کلمهٔ دومی که (urune) باشد نیز به املاء مختلف نوشته شده، در جزو نسخه بدل‌ها (urvane) ضبط گردیده که از کلمه اُوروَنْ یعنی روان می‌باشد و در صورتی‌که کلمهٔ اولی را به همان املاء معمولی خود گرفته، به معنی تند و تیز یا دلیر و پهلوان بدانیم و در کلمهٔ دومی نسخه بدلی که از آن معنی روان برمی‌آید درست باشد می‌توان گفت که در فقرهٔ فوق روان مرد دلیر ستوده شده است و در اوستا نظایر این‌گونه ستایش‌ها بسیار است، اما اگر خواسته باشیم کلمهٔ دومی را همان‌طوری که در متن است بدانیم لابد باید آن را از کلمهٔ اورنیه (urunya) بگیریم که به معنی ظرف و طَبَق و سطل و دلو است، چنان‌که در فقرهٔ ۸ از فرگرد ۱۴ وندیداد استعمال شده است و این معنی در فقرهٔ فوق مناسب به نظر نمی‌رسد، بارتولومه کلمات فوق را به معنی اسب و سطل گرفته است، هورن (Horn) نوشته کلمهٔ برنی همان اورونیه اوستا است. Grundriss der Neupersi. Etymo. به نظر نگارنده اصل کلمه برنی در فارسی مشکوک است، هرچند که این کلمه در فرهنگ‌ها ضبط شده و به معنی ظرفی که در آن مربّا کنند گرفته‌اند، اما در اشعار قدما شاهدی برای آن دیده نشده است.

این لغت که در فارسی مورد استعمال ندارد امروزه در هند مصطلح است، کلیه ظروف گلی و چینی و شیشه‌ای که در آن‌ها مربّا و ترشی و برخی از حبوبات و سایر لوازم مطبخ کنند برنی نامیده می‌شود، در قاموس‌های عربی نیز این کلمه ضبط است. در لسان‌العرب مندرج است: البرنية شبهُ فخارة ضخيمة خضراء و ربما كانت من‌القوارير الثخان الواسعة الافواه غيره والبرنيةَ اناء من خزفٍ.

۳. گوشورون اسم پهلوی گِئوُشْ اُورْوَنْ Geuš urvan می‌باشد که در لفظ به معنی روان گاو است، مکرراً در طی

←

زرتُشتومْ پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، زرتشت پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم.

۷ آترُبان پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، رزمی پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، برزیگر گله‌پرور پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم[1]. خان‌خدای پاک (و) سرور پاکی خانواده را ما می‌ستاییم، دهخدای پاک (و) سرور پاکی ده را ما می‌ستاییم، بزرگ پاک ناحیه (و) سرور پاکی ناحیه را ما می‌ستاییم، بزرگ پاک ایالت و سرور پاکی ایالت را ما می‌ستاییم[2].

۸ جوان نیک پندار، نیک گفتار، نیک کردار، بهدین پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، جوان سخنگوی پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، پاکدینی که ختودت به جای آورد (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم[3]. (موبد) پاک (و) سرور پاکی را که در داخل مملکت (در خدمت) است ما می‌ستاییم، (موبد) فرخندهٔ پاک (و) سرور پاکی را که (در خارج) در گردش است ما می‌ستاییم[4].

۹ زن پاکدین را ما می‌ستاییم؛ که فزون خوب اندیشد، فزون خوب گوید، فزون خوب رفتار کند که خوب آموخته (و) فرمانبردار سرور (شوهر) است، پاکدینی (مانند) سپندارمذ[5] و زنی که از توست ای اهورا مزدا و مرد پاکدین را ما می‌ستاییم: که فزون

→

تفسیر گفتیم که کلمهٔ گئوش در کتاب مقدس اسم جنس کلیهٔ جانوران مفید است، چون بنا به آئین مزدیسنا آفرینش جانور پیش از آفرینش بشر بوده، از این جهت پارسیان گوشورون را به روان نخستین آفریدهٔ جاندار تعبیر کرده‌اند، گوشورون نیز اسم فرشته‌ای است که به پاسبانی چارپایان خُرد و بزرگ سودمند گماشته شده است. (رجوع شود به گات‌ها، و به یشت‌ها، جلد اول و جلد دوم و توضیحات فقرهٔ ۱ ماه نیایش در همین جلد).

۱. دربارهٔ طبقات سه‌گانه پیشوایان و رزمیان و برزیگران در ایران قدیم به جلد دوم یشت‌ها نگاه کنید.

۲. دربارهٔ خان و مان یا خانواده و ده و ناحیه یا روستا و ایالت و سرور بزرگ (یا رد آن‌ها) به جلد اول یشت‌ها، نگاه کنید.

۳. دربارهٔ ختودت به انجام مقاله نیرنگ کشتی بستن نگاه کنید.

۴. موبدی که در داخل مملکت و موبدی که در خارج مملکت است اولی موبدی است که در داخل مملکت وظایف دینی خود به جای می‌آورد و دومی موبدی است که برای تبلیغ دین زرتشتی به خارج مملکت سفر می‌کند. چنان‌که استرابون Strabon خبر داده: پس از افتادن کاتپاتوکا (در آسیای صغیر) به دست ایرانیان گروهی از مغ‌ها بدان‌جا روی آوردند. (رجوع شود به زند اوستای دارمستتر، جلد اول، ص ۹۴).

در فقرهٔ ۶ یسنا ۳۲ (هفتن یشت بزرگ کردهٔ ۸ فقرهٔ ۶) به آتربانانی (موبدانی) که دور رفته در ممالک دیگر به انتشار دین راستین می‌کوشند درود فرستاده شده است. (رجوع شود به جلد اول یشت‌ها).

۵. زن نیک تعلیم یافته و پارسا و فرمانبردار شوهر به سپندارمذ که یکی از امشاسپندان یا مهین فرشتگان است

←

خوب اندیشد، فزون خوب گوید، فزون خوب رفتار کند که به اعتراف آگاه است[۱] و از (گناه) کیّذَ بیگانه است[۲]، که از کوشش وی جهان راستی روی به افزایش است[۳]، ـ برای ستایش و نیایش زرتشتوم سرور ـ و زرتشتوم پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم.

۱۰ فروهرهای نیکِ توانای مقدس پاکدینان را ما می‌ستاییم و زنان با گروه فرزندان را ما می‌ستاییم و یائیریا هوشیتی را ما می‌ستاییم و اَمَ خوب ساخته شده خوب بالا را ما می‌ستاییم و بهرام اهورا داده (آفریده) را ما می‌ستاییم و اوپرتات شکست‌دهنده را ما می‌ستاییم.

۱۱-۱۲ تو را ای آذر پسر اهورا مزدا (و) سرور پاکی ما می‌ستاییم...[۴].

۱۳ یتا اهو وئیریو... (دوبار).

ستایش و نیایش، نیرو و زور خواستارم برای فروهرهای پاکدینان و برای زنان با گروه فرزندان و برای یائیریا هوشیتی و برای اَمَ خوب ساخته شدهِ خوب بالا و

←

تشبیه شده است، سپندارمذ که امشاسپند (یعنی جاودانی مقدس) مؤنث است مظهر محبت و خلوص و فروتنی و پارسایی اهورا مزداست و در عالم مادی نگهبانی زمین و زنان نیک با اوست، ابوریحان در آثارالباقیه، ص ۲۲۹ می‌نویسد: و اسفندارمذ هوالموکل بالارض والموکل بالمرأة الصالحة العفیفة الفاعلة للخیر و المحبة لزوجها. رجوع شود به مقالهٔ امشاسپندان، در جلد اول یشت‌ها و به توضیحات فقرهٔ ۳ آتش بهرام نیایش در همین جلد.

۱. مقصود از اعتراف اقرار به دین مزدیسناست، در فقرهٔ ۸ یسنا ۱۳ آمده: یعنی ها (فصل) اعتراف را ما می‌ستاییم، فرّاورتی Fraoreti اسمی است که به یسنا ۱۲ داده شده، این فصل از یسنا با کلمهٔ «فرَوَرانه» (fravarane) شروع شده، در توضیحات فقرهٔ ۱ سروش باژ از آن سخن داشتیم، رجوع شود به آن؛ همچنین کلمهٔ دین (کلمهٔ شهادت) مزدیسنا: «مزدیسنواهمی» که در فقرهٔ ۲ نیرنگ کشتی بستن ترجمه نمودیم از آخرین فقرات یسنا ۱۲ می‌باشد، کلیهٔ مندرجات این فصل از یسنا در اعتراف به دین زرتشتی است.

۲. کیّذ (Kayadha) اسم گناه مخصوصی است بسا این کلمه صفت آورده شده، برای مردان و زنانی که به این جرم مرتکب شده و به چنین گناهی آلوده هستند. از ترجمهٔ پهلوی این کلمه که در تفسیر اوستا (زند) باقی مانده، نمی‌توان معین کرد که کیّذ چه معصیتی بوده، ترجمهٔ مذکور در پهلوی «کاستاری» است از فصل کاستن که مفهوم عامّ و مطلقی دارد. همین‌قدر که این کلمه در اوستا در ردیف گناه‌های سنگین از قبیل دزدی و راهزنی و جادویی و پیمان‌شکنی شمرده شده می‌توان پی برد که از معاصی کبیره بوده است، از قرینهٔ کلام در فقرهٔ فوق که مثل فقرهٔ ۴ از کردهٔ ۳ ویسپرد است چنین برمی‌آید که کیّذ جرمی باشد در مقابل اعتراف و اقرار به دین که در جملهٔ پیش آمده مثلاً جرم انکار کردن دین و استهزاء، نمودن آئین، در فقرهٔ ۱۵ یسنای ۵۷ و فقرهٔ ۳ یسنای ۶۱ و فقرهٔ ۳ یسنای ۷۲ و فقرهٔ ۱۹ هرمزدیشت و فقرهٔ ۲ مهریشت و فقرهٔ ۱۰ سروش هادخت و فقرهٔ ۷۱ فروردین یشت و غیره از این گناه نام برده شده است.

۳. جملهٔ اخیر «کسی که از کوشش وی جهان راستی روی به افزایش است» از گات‌ها یسنا ۴۳ قطعه ۶ می‌باشد، مطالب فقرات ۷-۹ اویسروتریمگاه به همین ترتیب در فقرات ۲-۴ از کردهٔ ۳ ویسپرد نیز موجود است.

۴. فقرات ۱۱-۱۲ مانند فقرهٔ ۹ هاونگاه است.

برای بهرام اهورا داده (آفریده) و برای اُوپرتات شکست‌دهنده.

اشم وهو...

اهمایی رئشچه... هزنگرم... جَسِ مِه

کِربه مژد...

اشم وهو...[۱].

۱. رجوع شود به انجام هاونگاه.

اُشهینگاه

۱ به خوشنوی اهورامزدا   اشم وهو... (سه بار)
«فرَوَرانه» من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم.
به اشهین پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین، به برجیّه و به نمانیّه پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[۱].

۲ به خوشنودی سروش مقدسِ پاداش بخشنده پیروزمندِ فزایندهِ جهان، رشن راست‌ترین و ارشتاد فزایندهِ جهان، پرورانده جهان، ستاییدن و نیایش کردن و خوشنود ساختن و آفرین خواندن[۲].
[راسپی] «یتا اهووئیریو» که زوت به من بگوید.
[زوت] «اثار توش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[۳].

---

۱. اشهین = اوشهینَ (ušahian) عبارت است از نیم‌شب تا برآمدن خورشید، اُوشه به معنی سپیده‌دم است، اُوشهینَ نیز نام فرشته‌ای است که نگهبانی این هنگام با اوست، برجیه (Borejya) و نمانیه (Nmanya) فرشتگانی هستند که از همکاران و یاران اُوشهین به‌شمارند. برجیه با فزودن دانه‌ها (حبوبات) گماشته شده است، نمانیه صفت است از کلمه نَمانَ که در گات‌ها و قسمت‌های دیگر اوستا دِمانَ (demana) نیز آمده و به معنی خانه است، در فارسی مان گوییم غالباً با کلمه خان مرادف آورند، در جزو کلمه گرزمان که به معنی عرش است نیز این کلمه موجود است (رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها). نمانیه نیز نام فرشته‌ای است که نگهبانی خان و مان یا خانواده سپرده به اوست، اوشهینَ نیز مانند سایر ایزدان چهار هنگام دیگر شبانروز که همیشه با همکاران خود در اوستا یاد شده‌اند هماره با برجیه و نمانیه آمده است، چنان‌که در یسنا ۱ فقرهٔ ۷ و یسنا ۲ فقرهٔ ۷ و یسنا ۳ فقرهٔ ۹ و غیره، راجع به آن به جلد اول یشت‌ها و جلد دوم و در همین جلد به توضیحات فقرهٔ ۱ سروش باژ و مقاله هوشبام نگاه کنید.
۲. ذکر اسم سروش در اینجا به این مناسبت است که این فرشته رقیب تیرگی شب است، در بامداد سپاس داشتن از او که جهان را از گزند تیرگی برهاند بجاست راجع‌به سروش و یاران وی رشن، فرشته عدالت و ارشتاد، فرشته راستی به مقالات و یشت‌های آن جلد اول یشت‌ها و جلد دوم ملاحظه شود.
۳. توضیحات فقرهٔ ۱ سروش باژ ملاحظه شود.

۳ اهورا مزدای پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم...[۱].

۴ فروهرهای نیک توانای پاکدینان را ما می‌ستاییم...[۲].

۵ اشهین پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، اوشه (سپیده‌دم) زیبا را ما می‌ستاییم، سپیده‌دم را ما می‌ستاییم: شیدوری که چست اسب تازد، که مردان را ببالاند، که هوش مردان را ببالاند؟[۳] آن سعادتمندی که با نمانیه به‌سر برد[۴]، سپیده‌دم چالاک را که چست اسب تازد ما می‌ستاییم که در روی هفت کشور زمین درآید، آن سپیده‌دم را ما می‌ستاییم، اهورا مزدای پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، وهومن را ما می‌ستاییم، اردیبهشت را ما می‌ستاییم، شهریور را ما می‌ستاییم، سپندارمذ نیک را ما می‌ستاییم[۵].

۶ برجیّه پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، برسم (بنا به آئین) نیک راستی، برسم دین نیک مزدیسنی ـ برای ستایش و نیایش نمانیّه سرور ـ و نمانیّه پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم.

۷ سروش مقدس خوب بالای پیروزمند فزاینده جهان پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، راست‌ترین رشن را ما می‌ستاییم، ارشتاد فزاینده‌ِ جهان، پرورانندهِ جهان را ما می‌ستاییم.

۸-۹ تو را ای آذر پاک پسر اهورا مزدا (و) سرور پاکی ما می‌ستاییم...[۶].

۱۰ یتا اهو وئیریو... (دوبار).

ستایش و نیایش، نیرو و زور خواستارم برای سروش مقدس پاداش بخشنده پیروزمند فزایندهِ جهان، برای رشن راست‌ترین و برای ارشتاد فزایندهِ جهان،

---

۱. مابقی مثل فقرهٔ ۳ هاونگاه.

۲. مابقی مثل فقرهٔ ۴ هاونگاه.

۳. معنی دو جملهٔ اخیر به‌واسطهٔ نامفهوم ماندن یک کلمه درست معلوم نیست، در متن آمده فرَمِن نرَمْ فرَمنْ نَرْوِیرمْ معنی نَرْ که به معنی نرو مرد است و معنی وِیرَ (Vira) که در ادبیات فارسی ویر به معنی هوش آمده نیز معلوم است، فقط کلمه فرَمِنْ مجهول مانده، در تفسیر پهلوی جملهٔ اولی فراخومرت و جمله دومی فراخومرت ویر ترجمه شده است.

۴. معنی این جمله نیز به‌واسطهٔ خراب شدن کلمهٔ Nmânyšiti به‌طور تحقیق معلوم نیست. در صورتی‌که این کلمه را اصلاح نموده nmanyavaiti بگوییم آن‌گاه معنی جمله فوق درست است.

۵. دربارهٔ امشاسپندان وهومن (بهمن) و اردیبهشت و شهریور و سپندارمذ توضیحات فقرهٔ ۳ آتش بهرام نیایش ملاحظه شود.

۶. فقرات ۸–۹ مثل فقره ۹ هاونگاه می‌باشد.

پرورانندهٔ جهان،

اشم وهو...

اهمایی رئشچه... هزنگرم... جَسَ مِه...

کِربه مژد...

اشم وهو...[۱].

---

۱. رجوع شود به انجام هاونگاه.

أئوْگِمدَئیچا

در تفسیر اوستا غالباً از رسالهٔ اَئوْگِمدَئیچا اسم برده و مندرجات آن را شاهد آوردیم، برای اینکه به ارزش این رساله که یکی از اسناد معتبر مزدیسناست پی بریم اینک از خود این رساله مختصراً صحبت می‌داریم. اَئوگِمدَئیچا Aogemadaeca رسـاله‌ای است دارای بیست‌ونُه فقرهٔ اوستایی که مجموعاً دویست و هشتاد کـلمه است و هـزار و چـهارصد و پنجاه (۱۴۵۰) کلمهٔ پازند در آن آمده است، این فقرات در اوستایی با متن پازند به صد و یازده فقره تقسیم شده است، پنج تا از این فقرات اوسـتایی کـه امـروزه در دست داریـم موجود است. از این قرار: آیه‌ای که در فقرهٔ اول این رساله آمده از یسنا ۷ فقرهٔ ۲۴ و یسنا ۴۱ فقرهٔ ۵ می‌باشد؛ آیهٔ فقرهٔ ۱۲ آن در فرگرد ۱۹ وندیداد در فقرهٔ ۳۱ موجود است؛ آیهٔ فقرهٔ ۱۶ آن از فرگرد ۲ هادخت نسک فقرهٔ ۱۸ برداشته شده است؛ آیـهٔ فـقرهٔ ۱۹ آن از فرگرد وندیداد فقرهٔ ۳۳ می‌باشد؛ و قسمت اخیر آیهٔ فقرهٔ ۲۸ آن در فقرهٔ ۴۷ از فرگرد ۱۹ وندیداد موجود است.

بیست و چهار آیهٔ دیگر آن در اوستای کنونی نیست، البته این را دلیل نو بـودن و یـا ساختگی این آیات نمی‌توان دانست زیراکه اَئوگِمدئیچا یکی از بهترین رسالاتی است که از آئین مزدیسنا به‌جا مانده، کلیهٔ مطالب آن کاملاً موافق دین زرتشتی است و نویسنده آن اطلاع کامل از دین خود داشته، ابداً احتیاجی برای قوّت دادن مطالب خود به آیه‌سازی نبوده و گذشته از این کمتر احتمال می‌رود که کسی در قدیم آیاتی از خود ساخته به اوستا نسبت داده باشد، زیراکه همه کس از اوستا اطلاع داشته و قسمت مهمی از کتاب مقدس در حفظ مردم بوده به‌خصوص موبدان که بایستی بسیاری از قطعات نامهٔ مینوی را از بر داشته باشند، چنان‌که امروزه هم در بر دارند. در مسایل دینی ممکن است که روایات و احادیثی

جعل شود نه آیات، چنان‌که ابو هریره که یکی از صحابهٔ پیغمبر عرب است به حدیث‌سازی معروف است[1]. در قسمت پازند این کتاب نیز به مطالبی برنمی‌خوریم که بیرون از سنّت کهن باشد، برای صحّت کلیه مندرجات آن در خود اوستا و کتب دینی پهلوی شواهد بسیار داریم و نیز باید به یاد داشت که کتاب مینوی ایرانیان در استیلای عرب و مغول پراکنده و پریشان شده، قسمت مهمّ آن از ستم و بیداد قرون متمادی از دست رفته، فقط یک ربع از اوستای بزرگ عهد ساسانیان به ما رسیده است، لابد در عهد انشاء ائوگِمدئَچا اوستای کامل‌تری در دست نویسندهٔ آن بوده است. بیست و چهار فقرهٔ مذکور را باید از اجزای از دست رفتهٔ اوستا دانست، در خصوص کتاب وچرکرت دینیک نیز گفتیم که مقداری از فقرات اوستا را که در آنجا ذکر شده در اوستای کنونی نیافته‌اند.

اَئوگمدئچا مانند بسیاری از نوشته‌هایی که امروزه به زبان پازند در دست است اساساً پهلوی بوده، بعدها کلمات سامی (آرامی = هزوارش) آن را برداشته و به جای آن‌ها لغات ایرانی نشانده، به خط اوستایی نوشته‌اند. در اَئوگِمدئَچا از حتمی بودن مرگ سخن رفته و برای سفر اخروی آماده بودن و توشه‌ای از کردار نیک فراهم آوردن اندرز شده است. مجملاً مطالب آن از این قرار است: «روان نیکوکار در بامداد روز چهارم پس از مرگ به همراهی گروهی از ایزدان به سر پل چینوت (صراط) رسد و از آنجا به سوی بهشت گراید، آدمی راست که در زندگانی خود چنان رفتار کند که پس از مرگ در خور چنین پاداشی شود و هرگز روز مرگ را فراموش نکند و پیوسته به یاد داشته باشد که در روی زمین کسی از گزند دیو مرگ تن به‌در نتواند برد، هیچ موبدان موبدی و هیچ شاهنشاهی از چنگال خونین مرگ رهایی نیابد.

کیکاوس که در سر سودای آسمان‌پیمایی داشت و افراسیاب تورانی که در تک زمین هنگ آهنین ساخت و دهاک (ضحاک) که زمین پهناور و دراز را زیر و زبر نمود از دست مرگ نجستند، تا روز ظهور سوشیانت (موعود) کسی را از آسیب دیو مرگ راه گریز نباشد.

---

۱. در اینجا بی‌مناسبت نیست که یکی از احادیث ابو هُریره را که به ما ایرانیان مربوط است ذکر کنیم، محمدبن احمدبن ابی‌بکر المقدسی که در قرن چهارم هجری می‌زیسته در کتاب جغرافیای خود: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم در صفحه ۴۱۸ حدیث ذیل را از ابو هُریره نقل می‌کند: قال رسول‌اله صلعم البغض الکلام الی‌اللّه الفارسیة و کلام‌الشیاطین الخوزیّة و کلام اهل‌النار البخاریه و کلام اهل الجنة العربیّة

هرچند که این حدیث ساختگی است، ولی یک چیز در آن ساختگی نیست و آن کینه‌ای است که عرب‌ها در هر موقعی نسبت به ایران بروز می‌دادند، گذشته از اینکه تمام آثار کتبی ایران را به‌عنوان اینکه آثار کفر است نابود کردند، زبان فارسی و زبان خوزستان و بخارا را که از لهجات ایرانی بوده دشمن داشتهٔ خدا و زبان‌های اهریمنان و دوزخیان خواندند.

راهی را که رود ژرفی بسته باشد می‌توان گذشت، راهی را که مار بزرگ خونخواری بسته باشد می‌توان درنوردید، راهی را که خرس تیرهٔ خونخواری بسته باشد می‌توان گذشت، راهی را که راهزن نابکاری بسته باشد می‌توان گذشت و راهی را که لشکری با نیزه‌های برافراشته خود بسته باشد می‌توان گذشت اما از راه پر بیم و هراس مرگ نتوان گذشت، آری مرد ناپاک به دولت گاو و اسب و رمهٔ میش تواند رسید، اما آن مرد ستمکار به رمهٔ راستی نتواند رسید. مرد و زن پاک خواستار دولت راستی‌اند. چه راستی است که پر از پاکی است، گاو و اسب و سیم و زر مشت خاکی است، تن مردان دلیر کارزاری نیز خاک شود کسی که در گیتی راستی را ستاید و به نیکان چیز دهد جاودانی است.

اگر مرگ را چاره بودی هر آینه کیومرث که سه هزار سال جهان را از آسیب مرگ و پیری و گرسنگی و تشنگی باز داشت به آن می‌اندیشیدی، هر آینه هوشنگ پیشدادی که دو ثلث آفریدگان اهریمن را نابود کرد به آن می‌اندیشیدی، هر آینه طهمورث زیناوند پس ویونگهان که دیو دیوان اهریمن را مرکوب خود ساخت و هفت قسم خط از او آموخت به آن می‌اندیشیدی، هر آینه جمشید پسر ویونگهان که در مدت ششصد و شانزده سال و شش ماه و سیزده روز جهان را از مرگ و پیری بازداشت و آفریدگان هرمزد را از آز و نیاز دور بداشت به آن می‌اندیشیدی، هر آینه دهاکِ (ضحاک) زشت آئین که یک هزار سال و نیم روز کم گیتی را دُچار شهریاری زشت خود نمود و جادویی و بزهکاری اندر جهان پدید آورد به آن می‌اندیشیدی و هر آینه فریدون پسر آبتین که از دهاک (ضحاک) نابکار را برانداخته در بند درآورد و به دیوهای مازندران زنجیر نهاد و نیرنگ در جهان پدید کرد به آن می‌اندیشیدی، اما چون مرگ به این ناموران روی کرد آنان در خود یارای ستیزه ندیدند و در برابر مرگ خویش کوشش را بیهوده دانسته ناگزیر تن در دادند. از این مختصر پیداست که این رساله با این همه اشارات به داستان ملی ما تا به چه اندازه باید مفید و دلکش باشد.

مندرجات فقرهٔ ۸ اَئوگِمدئَچا راجع به رسیدن روان در بامداد روز چهارم پس از مرگ به سر پل چینوت با مندرجات فقرهٔ ۱۱۵ از فصل دوم کتاب دیگر پازند، مینو خرد، شباهتی دارد، همچنین فقرات اخیر اَئوگِمدئَچا راجع به پادشاهی پیشدادیان مطابق مندرجات فقرات ۱۴–۳۸ از فصل ۲۷ مینوخرد است، برای اَئوگِمدئَچا نیز مانند مینوخرد ترجمه‌ای به زبان سانسکریت موجود است. چنان‌که معلوم است نریوسنگ[1] دستور

1. Neriosengh

معروف پارسیان که در اواخر قرن دوازدهم میلادی می‌زیسته مترجم سانسکریت مینوخرد است، گیگر[1] می‌نویسد نظر به تفاوتی که در میان این دو ترجمه و ترجمهٔ سانسکریت یسنا که آن هم به توسط نریوسنگ از ترجمهٔ پهلوی اوستا (زند) انجام گرفته، نمی‌توان ترجمهٔ سانسکریت ائوگِمدئچا را نیز از نریوسنگ دانست. نویسندهٔ اَئوگِمدئَچا مانند مفسّر سانسکریت آن غیرمعلوم است، همچنین نمی‌دانیم که این رساله در چه زمانی انشاء شده، وست[2] می‌نویسد که زمان تألیف آن را متأخرتر از قرن دوازدهم میلادی نمی‌توان قرار داد، گفتیم این رساله با یک فقرهٔ اوستا که در یسنای ۷ فقرهٔ ۲۴ و در یسنای ۴۱ فقرهٔ ۵ نیز موجود است شروع شده است، چون در نسخ این رساله ضبط نشده از این‌رو آن را به نخستین کلمهٔ فقرهٔ مذکور نامزد کرده ائوگِمدئَچا نامیده‌اند. تمام آن فقره این است: ائوگِمدئَچا اُوْسمَ هیچا و یسا مَدَئچا.

نسخ خطی که از این رساله مانده بسیار خراب و مغلوط است، به‌خصوص فقرات اوستایی آن که برای نسّاخ نامفهوم بوده، اما دانشمند آلمانی گیگر آن را اصلاح نموده، متن را با ترجمهٔ سانسکریت جداگانه به خط لاتین درآورده با توضیحات و انتقادات لازمه و یادداشت‌های عالمانه ترجمه کرده است و فهرستی برای لغات پازند و اوستا و سانسکریت به آن افزوده است.

گیگر برای ترجمهٔ آلمانی خود سه نسخهٔ خطی در دست داشته، به‌خصوص یکی از آن دو نسخه‌ای که در کتابخانهٔ دولتی مونشن München از بلاد آلمان محفوظ است اساس ترجمهٔ اوست.

در ترجمهٔ سانسکریت این نسخهٔ نسبتاً مضبوط تاریخ استنساخ سال ۱۵۵۵ سموات[3] هندی (مطابق ۱۴۹۷ میلادی = ۹۰۳ هجری) معیّن شده است:

Aogemadaêcâ, ein Parsentractat in Pâzend, Altbaktrisch und Sanskrit herausgegeben, übersetzt, erklärt und mit Glossar versehen von Wilhelm Geiger; Erlangen 1878.

پانزده سال پس از انتشار ترجمهٔ گیگر دانشمند فرانسوی دارمستتر[4] آن را از روی دو نسخهٔ مستقل دیگر پهلوی ملکی دستور جاماسب که هر دو نسخه از روی یک نسخهٔ دیگر پهلوی که در سال ۱۷۴۹ میلادی = ۱۱۵۲ هجری استنساخ شده به زبان فرانسه ترجمه

1. Geiger 2. West 3. Samwat
4. Darmesteter

کرده است. هرچند که این نسخ اخیر اصلی نیستند و از روی یک نسخهٔ پازند به خط پهلوی نقل داده شده، اما تا به اندازه‌ای نواقص نسخی که گیگر استفاده کرده تکمیل می‌کنند، در همین دو نسخهٔ پهلوی است، چنان‌که در انجام مقالهٔ آفرینگان دهمان خواهیم دید، که در تحت عنوان «آفرینگان دهمان» آفرین شش گهنبار و اَئوگِمدئَچا و آفرین هفت امشاسپند با هم نوشته شده است.

Zend-Avesta par Darmesteter Vol. III Paris 1898 p. CVI et 155-166.

ترجمهٔ فقرات اوستایی اَئوگِمدئَچا نیز در جزو تفسیر اوستای دُهارله موجود است:

Avesta, Livre sacré du Zoroastrisme, traduit par De Harlez; Paris 1881 p. 612-614.

در خصوص ائوگِمدئَچا کتاب ذیل را نیز ملاحظه کنید:

Pahlavi Literatur by West im Grundriss der iranischen Philologie II Band S. 89.

نریوسنگ

نریوسنگ پسر دهاول[1] دستور معروف پارسیان هند در اواخر قرن دوازدهم میلادی در سنجان از بلاد هند در همان جایی که نخستین دستهٔ مهاجرین زرتشتی بار اقـامت افکـندند می‌زیسته است. در توضیحات فقرهٔ ۶ آتش بهرام نیایش گـفتیم کـه نـئیریو سـنگهه Nairyo Sanha ایزدی است که به پیامبری اهورامزدا گماشته شده و اسم یک قسم آتشی است که در سُلب پادشاهان است، اسم خاص نرسی از آن آمده است. دستور معروف پارسی که موضوع مقالهٔ ماست به هیأت پهلوی این اسم (Neryosang) نریوسنگ نامیده شده است، سابقاً زمان این دانشمند را متأخرتر از قرن دوازدهم می‌دانسته‌اند. آنکتیل دوپرون[2] در ترجمهٔ اوسـتای خود (Zend-Avesta, I 20, Partie, 74) نوشته: «موبد نریوسنگ پسر داول[3] تقریباً سیصد سال پیش از این به‌سر می‌برده است» چنان‌که می‌دانیم زند اوستای آنکتیل در سـال ۱۷۷۱ میلادی انتشار یافته، بنابراین نریوسنگ در سال ۱۴۷۰ میلادی می‌زیسته است. لابد آنکتیل تاریخ مذکور را همان‌طوری که در مدت اقامت خود در هند از پارسیان شنیده نقل کرده است، سهرابجی شاپور جی پارسی در کتاب خود راجع‌به «قدمت و زبان کتب دینی زرتشتی» که در سال ۱۸۵۲ در بمبئی منتشر ساخته، روایت دیگـری کـه در مـیان پـارسیان راجـع‌به زمـان نریوسنگ در دهان‌ها بوده نقل کرده می‌نویسد: «نریوسنگ بنا بر آنچه می‌گویند در پانصد سال پیش از این می‌زیسته است». بعدها مستشرقین خبر آنکتیل را مأخذ گرفته زمان نریوسنگ را در قرن پانزدهم میلادی نوشته‌اند. این دستور دانشمند خدمات شایانی بـه مـزدیسنا کـرده، گذشته از ترجمهٔ سانسکریت یسنا که ذکرش در مقالهٔ ائوگمدئیچا گذشت، ترجمه سانسکریت خُرده اوستا نیز از اوست. بنابه مندرجات آنکتیل بایستی ترجمهٔ سـانسکریت شش فـرگرد اولی وندیداد نیز از نریوسنگ باشد، اما از این ترجمـهٔ اخـیر اثـری نـیافته‌انـد. نـریوسنگ

---

1. Dhaval 2. Anquetil Duperron 3. Daval

به‌خصوص مهارتی در پهلوی داشته، ترجمهٔ سانسکریت او برای دریافتن معنی تفسیر پهلوی اوستا (زند) بسیار گرانبها است. رجوع شود به:

Neriosengh's Sanskrit-Uebersetzung des Yacan, herausgegeben und erlaeutert von F. Spiegel; Leipzig 1861 S. 1

و به: Ueber der gegenwärtigen Stand der Zendphilologie von M. Haug; Stuttgart 1868 S. 6.

و به: Texts, as arranged by Neriosengh Dhaval translated by West Stuttgart and London 1871 p. X.

بعدها پس از تحقیق و نظر به شجره‌هایی که چند خانوادهٔ موبدان هند در دست دارند و سلسلهٔ نسب آنان به نریوسنگ می‌پیوندد ثابت شده که زمان این دانشمند بسیار قدیم‌تر از عهدی است که آنکتیل ذکر کرده است. رجوع شود به

Zend-Avesta par Darmesteter Vol. I p. CXII

وست[1] نیز به عقیدهٔ قدیم خود باقی نمانده زمان او را به‌طور تحقیق در اواخر قرن دوازده میلادی دانسته است. رجوع شود به Pahlavi Literatur im Grundriss der iranischen Philologie II Band S. 106.

گروهی از دانشمندان پارسی متّفقاً زمان نریوسنگ را در حدود ۱۲۰۰ مسیحی نوشته‌اند. رجوع شود به: Dânâk-u Mainyô-i khard: Pahlavi, Pazend and Sanskrit: texts edited by Ervad. Tehmuras Dinshaw Anklesaria; Bombay 1918 p. 9.

و به: The Nyaishes or Zoroastrian Litanies by M. N. Dhalla: New York 1908 p. IX.

و به: Asiatic Papers, Part IV by J. J. Modi; Bombay 1929 p. 142

به عقیده Geldner نیز ملاحظه شود:

Avesta litteratur im Grund der iranis. Philol. II B. S. 50.

در شجره‌های مذکور چند خانوادهٔ موبدان نوساری و بمبئی که نسب‌شان در بیست و چهار و بیست و پنج پشت به نریوسنگ می‌رسد تقریباً زمان نریوسنگ به همان قرن دوازدهم میلادی می‌افتد، در یکی از این شجره‌ها که در انجام ایرانشاه تألیف نگارنده (چاپ بمبئی ۱۲۹۵ یزدگردی = ۱۹۲۵ میلادی) ضبط شده و شجرهٔ خانوادهٔ دستور بزرگ بمبئی سنجاناست زمان نریوسنگ در اواسط قرن پانزدهم معین شده است.

---

1. West

همستکان

پیش از اینکه از سی روزه صحبت بداریم لازم است از همستکان که در فقرهٔ ۳۰ سی روزه آمده سخن بداریم.

همستکان در متن اوستا میسوانَ misvana آمده، در فرگرد ۱۹ وندیداد فقرهٔ ۳۶ همین کلمه، چنان‌که در فقرهٔ ۳۰ سی روزه، با کلمهٔ گاتو Gätu (گاه) آمده، یعنی جایگاه آمیخته و در تفسیر پهلوی همیشک سوذگاس ترجمه شده یعنی جایگاه سود همیشگی، میسوانَ در اوستا و همیشک سوذگاس در تفسیر پهلوی اوستا (زند) همان برای همستکان پهلوی استعمال شده است. در خود تفسیر پهلوی اوستا نیز مکرراً به کلمهٔ همستکان برمی‌خوریم، چنان‌که در تفسیر پهلوی فقرهٔ ۱ هرمزدیشت و در تفسیر پهلوی فقرهٔ ۵۲ از فرگرد ۷ وندیداد، در کتاب هشتم دینکرد که از بیست و یک نسک (کتاب) اوستا سخن رفته و مندرجات آن‌ها شرح داده شده در فصل ۱۴ از سپند نسک که کتاب سیزدهم اوستا بوده صحبت می‌دارد و در جزو مطالب راجع‌به این نسک در فقرهٔ ۸ از همستکان اسم می‌برد و آن را آرامگاه روانی کسانی می‌شمرد که در زندگانی کردار نیک و بد آنان یکسان بوده است. همچنین در کتاب نهم دینکرد که مندرجات بیست و یک نسک اوستا مفصل‌تر شرح داده شده، در فصل ۱۵ در شرح فرگرد چهاردهم سودکر نسک (نسک اول) در فقرهٔ ۴ مندرج است: به شفاعت زرتشت گناهی که از گرشاسب نسبت به آذر سر زده بود بخشیده شد و روان وی از همستکان نجات یافت[1]. در فصل ۶۹ از کتاب نهم دینکرد در فقرهٔ ۴۰ باز از همستکان یاد شده است. از مندرجات دینکرد برمی‌آید که در اوستای عهد

---

۱. راجع‌به گرشاسب و آزرده شدن اردیبهشت موکل آتش از وی برای جرمی که از او نسبت به این عنصر سر زده بود به جلد اول یشت‌ها و به کتاب روایات داراب هرمزدیار جلد اول، صص ۶۱–۶۵ مراجعه شود.

ساسانیان و تفسیر پهلوی آن مکرراً از میسوان و همستکان ذکر شده است. در خودگات‌ها هم به این جایگاه اشاره شده است. در یسنا ۳۳ قطعهٔ ۱ مندرج است:

«آن‌چنان که در آئین روز نخست آمده رد (داور) به درستی با دروغ‌پرست و پیرو راستی رفتار خواهد کرد، همچنین با کسی که کردارش آمیخته است از اینکه تا به چه اندازه از آن نادرست و تا به چه اندازه از آن درست است». در این قطعه صراحتاً از سه طبقه مردم سخن رفته، نخست آنانی که بی‌دین و گناهکارند، دوم آنانی که پیرو آئین راستین و نیکوکارند؛ سوم کسانی که اعمال‌شان به ثواب و گناه آمیخته است. سزای گناهکاران دوزخ و پاداش نیکوکاران بهشت است، اما کسانی که کردارشان در زندگانی گاهی خوب و گاهی بد بوده، نه در بهشت درآیند و نه در دوزخ. بلکه جای آنان در همستکان است. در یسنا ۴۸ قطعهٔ ۴ آمده است: «کسی که گاهی نیک و گاهی زشت منش است و از کردار و گفتار خود وجدانش را مطیع هوا و هوس و خواهش خویش ساخته، چنین کسی به حکم ازلی تو ای مزدا در روز واپسین منفرد خواهد شد». چنان‌که به خوبی از این قطعه برمی‌آید کسی که ثواب و گناهش یکسان است نه در جزو بهشتیان به‌شمار آید و نه از دوزخیان، بلکه از نیکوکاران و بزهکاران جدا گشته به جای مخصوص خود درآید، نظر به همین کردار آمیخته به ثواب و گناه است که محل چنین مردمانی در اوستا میسوانَ نامیده شده که گفتیم به معنی جایگاه آمیخته است. این جایگاه در کلیه کتب دینی پهلوی همستکان hamestakan نامیده شده و لفظاً به معنی همیشه یکسان می‌باشد. همستکان به‌منزلهٔ Purgatoire عیسویان کاتولیک و برزخ مسلمانان است. در فصل هفتم مینوخرد در فقرات ۱۸-۱۹ آمده همستکان در میان زمین و کرهٔ ستاره است. جز از سرما و گرما در آنجا رنج دیگری نیست، در فقرات ۱۴-۱۵ از فصل دوازدهم همین کتاب نیز مندرج است: آنکه را کرفه (ثواب) و گناه یکسان است جایش در همستکان است، آنکه را بزه بیش است راه دوزخ پوید.

اردای ویراف مقدس در سیر بهشت و دوزخ خود در فصل ششم اردا ویرافنامه گوید: به جایی رسیدم که در آنجا مردمان چندی را با هم دیدم، از سروش پیروزگر پاک و ایزد آذر پرسیدم اینان چه کسانند و برای چه در اینجا هستند، سروش و ایزد آذر گفتند این جایگاه را همستکان نامند، این روان‌ها تا روز واپسین در اینجا به‌سر برند، اینان روان کسانی هستند که کرفه (ثواب) و گناه آنان یکسان بوده است، به جهانیان بگو: روا مدارید

که آز و کینه جای کرفهٔ آسان به دست آمدنی را بگیرد چه آن‌که را کرفه سه سروشوَچرَنام[1] از گناه فزونی کند به بهشت درآید، آن‌که را گناه بیش باشد به دوزخ رود، آن‌که را هر دو (یعنی کرفه و گناه) یکسان باشد تا روز پسین در همستکان بماند، پادفراه (سزای) آنان سردی و گرمی است که از اثر اندر وای (هوا) آید، جز از این آنان را رنج دیگری نباشد.

در دادستان دینیک فصل بیستم فقرهٔ ۳-۴ آمده که روان در صبح روز چهارم پس از وفات، پس از گذراندن حساب اعمال در البرز به پل چینوت رسد آنکه نیکوکار است از چینوت گذشته به همستکان درآید، اگر کردار نیکش به کردار بدش فزونی کند به سوی بهشت گراید و اگر یکسره نیک کردار باشد و گات‌ها سروده باشد در گرزمان آرام گزیند؛ اما آنکه بزهکار است از ته چینوت (صراط) یا از میدان چینوت به دوزخ سرنگون گردد، از مندرجات دادستان دینیک برمی‌آید که همستکان نیز دارای دو درجه است درجه‌ای از آن آرامگاه کسانی است که کردار نیکشان سبک باشد، چنان‌که در فصل ۲۴ در فقرهٔ ۶ اشاره به آن شده و درجهٔ دیگری از آن آرامگاه کسانی است که کردار بدشان سبک باشد، چنان‌که در فصل ۳۳ در فقرهٔ ۲ اشاره گردیده است.

در فقرهٔ ۲ از فصل ششم شایست ناشایست نیز بهشت آرامگاه کسانی که کردار خوبشان فزونی کند و دوزخ جای کسانی که کردار بدشان سنگین‌تر باشد و همستکان سرای آنانی که کردار نیک و زشتشان یکسان باشد معیّن شده است.

در خصوص همستکان به کتب ذیل نیز مراجعه شود:

Arische Forschungen von Bartholomae III Heft; Halle 1887 S. 49-50

و باز از همین مؤلف: Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft, 35 Band p. 157-158.

La Vie Future d'après le Mazdeisme Par Nathan Söderblom; Paris 1901 p. 125-128.

The Zoroastrian Doctrine of a Future Life by Jal Dastur C. Pavry New York 1926 p. 74-77.

---

۱. سروشوچَرَنام Srošocarnam در اوستا تنبیه و حدی بوده که موبدان نسبت به گناهکاران مجریٰ می‌داشتند، در اینجا از این کلمه وزن سبک اراده شده است.

سی روزه

هر ماه بی‌کم و بیش دارای سی روز بوده و در پایان سال پنج روز می‌افزودند تا سال درست دارای سیصد و شصت و پنج روز باشد، نگهبانی هر یک از سی روز ماه به یکی از فرشتگان سپرده شده و به نام همان فرشته نامزد گردیده است، سی روزه به عدد روزهای ماه دارای سی فقره است و در هر فقره مرتباً ایزد مخصوص همان روز با همگنان و یارانش یاد شده است. سی روزه از جمله قطعاتی است که در آن گروهی از ایزدان مزدیسنا با هم یاد شده‌اند، در یسنا ۱۶ و در هفتن یشت نیز ایزدان معروف با هم آمده‌اند، در سی روزه به مطالبی برمی‌خوریم که در قسمت‌های دیگر اوستا نباشد، چه همین ایزدان در سراسر اوستا به‌خصوص در یسناها، غیر از گات‌ها، و در یشت‌هایی که متعلق به برخی از این ایزدان است با همین صفات مکرراً یاد شده‌اند. اسماء مجرّده را که در هر یک از فقرات با ایزد همان روز یاد شده نیز فرشتگانی دانسته‌اند، مثلاً آشتی و آمُرزش و دانایی و توانایی و سود و جوانمردی و غیره نیز شخصیّت یافته، فرشتگانی هستند برازندهٔ ستایش و نیایش و این یک از خصایص دین زرتشتی است، که برای هر چیز خوب و نیک فرشته‌ای قایل شده و به او درود و سپاس تقدیم می‌کنند.

در خورشید یشت هم از صد و هزار ایزدان مینوی سخن رفته، در فقرهٔ ۱ آن آمده: «هنگامی که خورشید بتابد صد و هزار ایزدان مینوی برخاسته، این فرّ را برگرفته در روی زمین اهورا آفریده پخش کنند تا با آن جهان راستی و هستی راستی را بپرورانند». دیوژنس لرتیوس[1] نویسنده و مورّخ یونانی که در قرن سوم پیش از مسیح می‌زیسته در

1. Diogenes Laertius

کتاب خود (Prooem 6. 5.) نوشته که به اعتقاد ایرانیان فضای آسمان پر از ملایکه است، شاید هم فروهرها مقصود نویسنده مذکور باشد (رجوع به جلد ۱، یشت‌ها).

در اوستا ایزدگه ایزدان یا یزدان جمع آن است یزَتَ (yazata) آمده و به معنی برازندهٔ ستایش است مکرراً از ایزدان مینوی (مئینیوَ mainyava = معنوی) و ایزدان جهانی (گئیثیه gaethya = مادی) سخن رفته، چنان‌که در یسنا ۱ فقرهٔ ۱۹ اهورامزدا در سر ایزدان مینوی و زرتشت در سر ایزدان جهانی جای گرفته‌اند چنان‌که در یسنا ۱۶ فقرات ۱-۲ در ارت یشت فقرهٔ ۱۶ اهورامزدا بزرگ‌ترین و بهترین ایزد خوانده شده است. ایزدان معروف مزدیسنا همانند که روزهای ماه را به نام‌های آنان خوانده‌اند گروهی از ایزدان دیگر را از یاوران و همراهان و همگنان یا به گفتهٔ کتب پهلوی همکاران ایزدان معروف دانسته‌اند. نظر به این ایزدان عمده آنچه پلوتارکس (Plutarkhos) مورخ یونانی (در قرن اول میلادی می‌زیسته) می‌نویسد که اهورامزدا بیست و چهار فرشتگان بیافرید چندان از حقیقت دور نیست[۱]، خود ایزدان بزرگ از همکاران مهین فرشتگان که آنان را امشاسپندان گویند شمرده شده‌اند. در اینجا یادآور می‌شویم که اساساً در سر امشاسپندان خرد مقدّس آفریدگار را که سپنتو مینو Spento mainyava گویند جای داشته، بعدها اهورامزدا را به جای سپندمینو قرار داده‌اند. در آفرین دهمان که ذکرش در مقالهٔ آفرینگان بیاید، چنان‌که در کتب دیگر دینی همکاران امشاسپندان از این قرارند:

	امشاسپندان		ایزدان همکار
(۱)	هرمزد	ـــــ	دی به آذر، دی به مهر، دی به دین[۲]
(۲)	بهمن	ـــــ	ایزد ماه، ایزد گوش، ایزد رام
	امشاسپندان		ایزدان همکار
(۳)	اردیبهشت	ـــــ	ایزد آذر، ایزد سروش، ایزد بهرام
(۴)	شهریور	ـــــ	ایزد خور، ایزد مهر، ایزد آسمان، ایزد انیران
(۵)	سفندارمذ	ـــــ	ایزد آبان، ایزد دین، ایزد ارت، ایزد ماراسپند

۱. رجوع شود به: Die Iranische Beligion von W. Jackson im Grundriss der Iranischen Philologie II Band S. 641.
و به: Die Griechischen und Lateinischen Nachrichten über die Persische Beligion von Carl Clemen; Giessen 1920 S. 166.

۲. دی در اینجا به معنی آفریدگار است، رجوع شود به جلد ۲ یشت‌ها و به توضیحات فقرهٔ ۸ سی روزهٔ کوچک.

(۶) خُرداد ـــــــ ایزد تشتر (تیر)، ایزد فروردین، ایزد باد
(۷) امرداد ـــــــ ایزد رشن، ایزد اشتاد، ایزد زامیاد

چنان‌که ملاحظه می‌شود هر یک از سی روز ماه به اسم یکی از امشاسپندان و یا به اسم یکی از همکاران آنان نامیده شده است، گذشته از ایزدان عمدهٔ سی روزه ایزدان مهمّ دیگری در مزدیسنا داریم از آن جمله‌اند نریوسنگ و هوم و اَپَمْ نپات و غیره که همه در ردیف همکاران ایزدان بزرگ یاد شده‌اند.

نخستین روز ماه به اسم هُرمزد خدای یگانه نامزد شده، دومین نام خود هفتمین روز را به اسامی امشاسپندان که بهمن و اردیبهشت و شهریور و سپندارمذ و خُرداد و امرداد باشند نامزد کرده‌اند، به استثنای روزهای هشتم و پانزدهم و بیست و سوم که نیز به اسم آفریدگار «دی» نامیده می‌شوند به روزهای دیگر ماه اسامی ایزدان معروف چون آذر و آبان و خورشید و ماه و تیر و گوش و مهر و سروش و رشن و فروردین و بهرام و رام و باد و دین و ارشنک (ارت) و اشتاد و آسمان و زامیاد و مهراسپند (ماراسپند) و انیران داده‌اند. در جزو خرده اوستا دو سی روزه داریم نخستین که مختصر تر است سی روزهٔ کوچک نامیده می‌شود و دومی که مفصل تر است موسوم است به سی روزهٔ بزرگ؛ در سی روزهٔ کوچک فقط به ذکر اسامی امشاسپندان و ایزدان و همکارانشان اکتفا گردیده، بدون اینکه در آغاز فقرات مانند سرآغاز یشت‌هایی که به برخی از این امشاسپندان و ایزدان متعلق است کلمهٔ خشنوتره (به خشنودی) افزوده باشند. چون به خشنودی اهورامزدا، به خوشنودی امشاسپند بهمن، به خوشنودی ایزد آذر و غیره یا اینکه پس از اسم امشاسپند و ایزدی کلمهٔ یَزَمئیده یعنی ما می‌ستاییم آمده باشد، چون اهورامزدا را ما می‌ستاییم و غیره، بنابراین فقرات سی روزهٔ کوچک دارای جملات مستقلی نیست بلکه فهرستی است از اسامی امشاسپندان و ایزدان، اما در سی روزهٔ بزرگ پس از ذکر هر یک از امشاسپندان و ایزدان کلمهٔ یَزَمئیده افزوده شده است و فرق دیگری که در میان دو سی روزه موجود است این است که در سی روزهٔ بزرگ صفاتی که برای ایزدان آورده شده کامل‌تر است، فرشتگانی که در هر یک از فقرات سی روزه با هم یاد شده‌اند و کلیهٔ کلماتی که با آن‌ها آمده چه صفت و چه اسم مجرد همه با هم مربوطند، دریافتن وجه مناسبات در میان آن‌ها بسته به دانستن وظایف و خصایص هر یک از ایزدان است. در آغاز گفتیم که اسماء مجرّده این فقرات نیز مانند آشتی و توانایی و سود و غیره فرشته‌سان ستوده شده‌اند.

چون در جلد اول و دوم یشت‌ها و در همین جلد خُرده اوستا کمابیش از این فرشتگان صحبت داشتیم در تفسیر سی روزه محتاج به تکرار نیستیم، فقط کلماتی در پای صفحه شرح داده خواهد شد که تاکنون از آن‌ها ذکری نکردیم یا مختصراً در جای دیگر توضیح دادیم.

سی روزه به‌خصوص در روز سی‌ام و در روز سی‌ام ششمین ماه و در روز سی‌ام دوازدهمین ماه پس از وفات کسی خوانده می‌شود، بنابراین دعایی است برای آمرزش روان و به همین مناسبت یسنای ۲۶ را که راجع است به فروهر در آخر سی روزهٔ بزرگ افزوده‌اند. در کتب پهلوی و پازند نیز سی ایزدان روزهای ماه به همین ترتیبی که در سی روزه دیده می‌شوند یاد شده‌اند.

در فصل ۲۷ بندهش در فقرهٔ ۲۴ همه این ایزدان را با هم می‌بینیم و به هر یک گلی مختص کرده‌اند. در فصل ۲۲ شایست ناشایست هم مرتباً در سی فقره از سی ایزدان روز نام برده شده و از هر یک از آنان درود و آفرینی که در خور وظیفهٔ اوست درخواست شده است.

همچنین در ماتیکان سی یزدان که دارای هشتاد کلمه است و در برخی از نسخ فصل ۲۳ شایست ناشایست شمرده شده به حسب ترتیب از سی ایزدان و صفات بارزهٔ آنان یاد شده است[1]. در یکی از قطعات دیگر پهلوی موسوم به ستایش سی روزه که دارای ۵۲۶۰ کلمه است اهورا مزدا که آفریدگار هر یک از ایزدان است ستوده شده و پس از آن جداگانه هر یک از ایزدان با صفاتشان ذکر شده‌اند. متن پازند ستایش سی روزه نیز موجود است. چون هر یک از این دو متن پهلوی و پازند دارای علایم مخصوصی است نمی‌توان دانست که کدام‌یک اصلی است، پهلوی از پازند یا به عکس پازند از روی پهلوی برداشته شده است، قطعهٔ دیگر نیز در پهلوی موجود و موسوم است به ماتیکان سی روز که دارای ۱۱۵۰ کلمه است و در ضمن هر روز ذکر شده که چه کاری مناسب و نیک است، در قطعهٔ دیگری نامزد به حقیقت روزها که دارای ۳۰۰ کلمه است و بنا به چند نسخهٔ قدیمی جزو «اندرز آذرپاد مهراسپند» است نیز کارهایی که در هر یک از سی روز ماه باید انجام داد ذکر شده است[2].

---

۱. رجوع شود به: Sacred Books of the East Vol. V by West p. 401-406.

۲. در خصوص قطعات پهلوی و پازند فوق رجوع شود به: Pahlavi Literature by West im Grundriss der Iranischen Philologic II Band p. 108 ?? 56; p. 110 ?? 67; p. 111 ?? 68 and p. 116 ?? 94.

برای ترجمه «حقیقت روزها» رجوع شود به: Notes sur quelques petits textes pehlvis par West, Le Museon, VI p. 267-272; Louvain 1887.

و به: SBE. Vol V by West p. 401-406.

←

دستور داراب پالن، دستور پارسی که تقریباً در سیصد و هفت سال پیش از این در شهر نوساری از بلاد هند می‌زیسته، در جزو کتاب خود موسوم به فرضیات نامه اعمال مخصوصی که باید در هر یک از سی روز ماه به جای آورد به رشتهٔ نظم کشیده، این منظومه و منظومهٔ دیگر همین دستور موسوم به خلاصهٔ دین بنا به گفتهٔ سراینده آن‌ها از یک کتاب پهلوی به رشتهٔ نظم فارسی کشیده شده است:

نصیحت‌ها که آذرباد دستور — نموده بود از روی هش و نور
ورا در پهلوی دیدم نبشته — همه کردم درین دفتر سرشته

بنابراین مأخذ سراینده این منظومه یکی از کتب پهلوی بوده منسوب به آذرپاد مهراسپندان، هرچند سراینده از این کتاب پهلوی اسم نمی‌برد ولی باید مأخذش همان ماتیکان سی روز که ذکرش گذشت باشد و باز سراینده در آغاز منظومه‌ای که از اعمال روزها سخن می‌دارد گوید:

بُد این در پهلوی تفصیل هر روز — که باید کرد هم این کار هر روز
چو خواندم جملگی آمد پسندش — به نظم آورده‌ام زان ارجمندش

گذشته از اینکه این منظومه نادرست و فارسی بسیار زشتی است. یک رشته از سنت‌های کهن در آن جمع و از این‌رو بسیار مفید است، برای نمونه کارهایی که برای هر یک از روزهای ماه نیک شمرده شده از این قرار است: در روز هرمزد که نخستین روز ماه است نیک است اموال خود برشمردن و خوش بودن و از خود اندوه دور داشتن و نسبت به موبدان خوش نیّت بودن و جامهٔ نو در بر کردن، در بهمن روز کار از روی خرد به جای آوردن و به خانهٔ دانایان شدن و با یاران مشورت نمودن و با دشمنان راه آشتی پیش گرفتن و رخت خوب پوشیدن؛ در اردیبهشت روز به آتشکده رفتن و غیره[1].

←

و به: Zand-i Khurtak Avistak edited by Ervad B. N. Dhabhar; Bombay 1827 p. 31.

و به: Pazend Texts collected and collated by Ervad E. K. Antia; Bombay 1909 p. 242.

۱. رجوع شود به فرضیات‌نامه و خلاصه دین دستور داراب پالن به اهتمام مدی، چاپ بمبئی صص ۴۰–۴۶:
The Persian Farsiât-Nâmeh and Kholâseh-i Diu of Dastur Dârâb Pâhlan, text and version with notes by Jivanji Jamshedji Modi; Bombay 1924.

در خصوص روزهای ماه به آثارالباقیه بیرونی صص ۲۳۰–۲۳۳ نیز مراجعه شود.

راجع به سی روزه به Avesta Beader by Reichelt p. 166-167 هم نگاه کنید.

سی روزهٔ کوچک

۱ (روز) **هرمزد** شکوهنده خرهمند (و) امشاسپندان.

۲ (روز) **بهمن**، آشتی پیروزگر که سرآمد (دیدبان) آفریدگان دیگر است، دانش فطری مزدا داده، دانش اکتسابی مزدا داده[۱].

۳ (روز) **اردیبهشت**، زیباترین نماز ائیریمن ایشیه توانای مزدا داده[۲]، سئوکانیک دور بینندهِ مزدا دادهِ پاک[۳].

۴ (روز) **شهریور**، فلز گداخته، آمرزش (رحم) که درویشان (بینوایان) را پناه دهد[۴].

۵ (روز) **سپندارمذ** نیک، راتای نیک دور بینندهِ مزدا دادهِ پاک[۵].

---

۱. ذکر آشتی (آخشتی) و دانش = خرد (خرثو Xrathwa) به این مناسبت است که امشاسپند بهمن نماینده منش نیک و خرد و دانایی اهورا مزداست کلماتی که به فطری و اکتسابی ترجمه شده در متن آسْنَ (asna) یعنی طبیعی و مادرزادی و گئوشو سروتَ (gaošo sruta) یعنی به گوش شنیده شده آمده است، رجوع شود به مهریشت فقرهٔ ۱۰۷ و ارت یشت فقرهٔ ۲ و یسنا ۲۵ فقره ۶.

۲. در خصوص ائیریمن ایشیه رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۶ هاونگاه.

۳. سئوک (Saoka) مذکر و سئوکا مؤنث به معنی سود و بهره است، به هیأت تأنیث خود اسم خاص فرشته‌ای است، چنان‌که در هرمزدیشت فقرهٔ ۲۱ و در رشن یشت فقرهٔ ۴ و در وندیداد فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۳۷ و در فرگرد ۲۲ فقرهٔ ۳ آمده است. بنا به تعریف بندهش بزرگ سوک فرشته‌ای است از یاران مهر، نعمت‌هایی که از عالم بالا برای جهانیان مقرر شده نخست به او می‌رسد و از او به ماه و از ماه به اردویسور و از اردویسور به سپهر و از سپهر به زمین فرود می‌آید.

۴. ذکر فلز در این فقره به این مناسبت است که امشاسپند شهریور در جهان مادی نگهبان فلزات است، چون نگهبانی این عنصر سپرده به اوست از این جهت او را دستگیر بینوایان و بیچارگان دانسته‌اند. فلز گداخته در متن ایوخشوستَ (ayoxeusta) آمده همین کلمه به هیأت اَیُخْشُستْ در فرهنگ‌های فارسی ضبط و به معنی مطلق فلزات چون زر و سیم و مس و آهن و سرب و روی و غیره گرفته‌اند. جزء اول این از ایه (ayah) آمده که در پهلوی آسِن شده و در فارسی آهن گوییم، جزء دوم که خشوست باشد به معنی مایع و روان است مجموع این کلمه در پهلوی آسن ویتاخت یعنی آهن گداخته ترجمه شده است.

۵. در خصوص راتا فرشتهٔ جود و بخشش به جلد دوم یشت‌ها مراجعه شود.

۶ (روز) **خُرداد** رد، یائیریا هوشیتی، (فرشتگان) سال، روان (سروران) راستی[۱].

۷ (روز) **امرداد** رد، گله‌های پرواری، خرمن سوددهنده، گئوکرِنَ زورمند مزدا داده[۲].

[هاونگاه] مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ و رام چراگاه خوب بخشنده[۳].

[رپیتوینگاه] اردیبهشت و آذر اهورا مزدا.

[ازیرینگاه] سرور بزرگوار نپات اپم و آب مزدا داده[۴].

[اویسروتریمگاه] فروهرهای پاکدینان و زنان با گروه دلیران (فرزندانشان) و یائیریا هوشیتی و اَمَ خوب ساخته شده خوب رَسته (بالا) و بهرام اهورا داده و اوپرتات پیروزمند[۵].

[اشهینگاه] سروش پاک پاداشگزار پیروزگر فزاینده گیتی، رشن راست‌ترین و اشتاد فزایندهِ گیتی.

۸ (روز) **دادار** (دی به آذر) اهورامزدای شکوهنده خرهمند (و) امشاسپندان[۶].

۹ (روز) **آذر** پسر اهورا مزدا، فرّ (و) سود مزدا داده، فرّ ایرانی مزدا داده و فرّ کیانی مزدا

---

۱. در خصوص یائیریا هوشیتی فرشته‌ای که خان و مان خوب بخشد به توضیحات فقره ۲ اویسروتریمگاه مراجعه شود.

۲. ذکر گله و خرمن در این فقره به این مناسبت است که امشاسپند امرداد در جهان خاکی نگهبان گیاه است، گئوکِرِنَ Gaokerena درختی است که در میان اقیانوس فراخکرت روییده و آن را هوم سفید نامیده‌اند. درختی است درمان‌بخش، در وندیداد فرگرد ۲۰ فقرهٔ ۴ آمده که صدها و هزارها و ده هزارها گیاه‌های درمان‌بخش در پیرامون گوکرن سر زده، بنا به کتب پهلوی در روز واپسین از این درخت جاودانی یابند، رجوع شود به دینکرد کتاب هشتم، فصل ۴۴، فقرهٔ ۸۰ و به بندهش فصل ۹، فقرهٔ ۶ و فصل ۱۸، فقرات ۱-۴ و فصل ۲۴، فقرهٔ ۲۷ و فصل ۲۷، فقرهٔ ۴ دستور هوشنگ جاماسب در فرهنگ لغات پهلوی تفسیر وندیداد در تحت کلمه پهلوی گوکرن کوکنار را در فارسی با کلمهٔ گوکرن پهلوی یکی دانسته است، رجوع شود به جلد اول یشت‌ها، توضیحات گوکرن در فقرهٔ ۳۰ از هرمزدیشت و فقره ۳ هفتن یشت نیز ملاحظه شود.

۳. در اینجا پس از امرداد که آخرین امشاسپند است، اگر سی روزه در هاونگاه خوانده شود باید از مهر و همکارش رام یاد نمود و اگر در رپیتوینگاه خوانده شود باید از اردیبهشت و آذر یاد کرد، همچنین در اوقات دیگر پنجگاه از فرشتگانی که معین شده یاد می‌کنند، به فقرات ۱-۷ از یسنای ۱ که پس از اهورا مزدا و امشاسپند فرشتگان اوقات پنجگانه شبانروز و همکارانشان یاد شده نیز ملاحظه شود.

۴. در خصوص نپات اَپِمْ فرشته آب به توضیحات فقرهٔ ۲ ازیرینگاه مراجعه شود.

۵. برای اَمَ و اوپرتات به توضیحات فقرهٔ ۵ سروش باژ مراجعه کنید.

۶. روزهای هشتم و پانزدهم و بیست و سوم ماه را نیز مانند روز اول ماه به اسم هرمزد نامزد کرده‌اند، اما نه به اسم مخصوص او بلکه به صفت دثوش (dathuš) = (دَدوش daduš) که صفت است برای اهورامزدا و به معنی آفریدگار است (از کلمهٔ دادن) این صفت را در پهلوی داتار و در فارسی دادار گوییم و همین صفت است که در فارسی دی شده، برای امتیاز این سه روز از همدیگر دی به آذر، دی به مهر، دی به دین یا دین به آذر، دین به مهر، دین به دین گفته‌اند، در فصل ۲۳ شایست ناشایست که مرتباً از سی ایزدان ماه یاد شده و صفات هر یک ذکر گردیده در خصوص روزهای هشتم و پانزدهم و بیست‌وسوم ماه فقط نوشته شده: دیه به آذر مانند اهورا مزداست، دین به مهر مانند اهورامزداست، دین به دین مانند اهورامزداست.

داده، آذر پسر اهورا مزدا، کیخسرو، دریاچهٔ خسرو، کوه اسنونت مزدا داده، دریاچهٔ چئچست مزدا داده و فرّ کیانی مزدا داده، آذر پسر اهورا مزدا، کوه ریوند مزدا داده و فرّ کیانی مزدا داده، آذر پسر اهورا مزدا ـ ای آذر مقدس رزمیان، ای ایزد پُر فرّ، ای ایزد پرچاره و درمان ـ آذر پسر اهورا مزدا با همهٔ آتش‌ها، نافه (نبیرهٔ) پادشاهی ایزد نریوسنگ.

۱۰ (روز) آبان نیک مزدا داده، آب اَرِدْوی ناهید پاک، همهٔ آب‌های مزدا داده، همهٔ گیاه‌های مزداداده[1].

۱۱ (روز) خورشید بی‌مرگ (جاودانی) شکوهنده تیز اسب.

۱۲ (روز) ماه در بردارندهٔ تخمهٔ گاو و گاو (جانور) یگانه آفریده و گاو بسیار گوناگون (اقسام جانوران)[2].

۱۳ (روز) تیر، ستارهٔ شکوهنده خرهمند، ستویس توانای مزدا داده، فراز آورنده آب، ستارگان مزدا داده، دربردارندهٔ تخمهٔ آب، تخمهٔ زمین، تخمهٔ گیاه، ونند ستارهٔ مزدا داده، آن ستارهٔ هفتو رنگ مزدا دادهٔ خرهمند درمان‌بخش[3].

۱۴ (روز) گوش تَشَنْ، گوشورون، درواسپ توانای مزدا داده پاک[4].

---

۱. در خصوص کیخسرو و دریاچهٔ خسرو و کوه اسنونت و دریاچهٔ چئچست و کوه ریوند و نبیرهٔ پادشاهی ایزد نریوسنگ رجوع شود به توضیحات فقرات ۵–۶ آتش بهرام نیایش.

۲. در خصوص ماه و صفت در بردارندهٔ تخمهٔ گاو (نژاد جانوران) رجوع شود به ماه نیایش فقرهٔ ۱.

۳. در خصوص ستارگان تیر و ستویس و ونند و هفتو رنگ به جلد اول و جلد دوم یشت‌ها مراجعه شود، در خصوص اسامی ستارگان که در اوستا آمده به رسالهٔ ذیل مراجعه شود:

Sitsungsberichte der Königlich Preussischen

Akademie der Wissenschaften zu Berlin 1888.

Über slt-irânische Sternnamen von Albr. Weber.

۴. گوش تَشنْ = گِئوُشْ تَشنْ (Geuš tašan)؛ گوشورون = گئوش اوروَنْ (Geuš urvan) غالباً در اوستا با هم یاد شده‌اند، چنان‌که در یسنا ۱ فقرهٔ ۲ و یسنا ۷۰ فقرهٔ ۲ و ویسپرد کردهٔ ۹ فقرهٔ ۵ و در یک قطعهٔ اوستایی که در اوستای چاپ وسترگارد محفوظ مانده

(Zend Avesta edited by Westergaard, frag. VI, 1)

از گوشورون فرشته‌ای که نگهبان کلیه جانوران سودمند است مکرراً صحبت داشتیم از گوش تَشن نیز چنین فرشته‌ای اراده شده، تَشنْ از فعل تش (taš) به معنی بریدن و تراشیدن است (از همین کلمه است تشه تیشه) و همیشه در اوستا به معنی سازنده و آفریننده است و همیشه با کلمهٔ گئوش آمده یعنی آفریننده و سازنده، گاو که از آن مطلق جانوران سودمند اراده کرده‌اند، نگارنده در جلد اول یشت‌ها، در تفسیر فقرهٔ ۱ از یسنای ۳۹ مانند گروهی از مفسرین اوستا به خطا کلمهٔ تشن را به معنی کالبد گئوشْ گرفتم، صواب در این است که در فقرهٔ مذکور تشن را به معنی ای، که در فوق ذکر کردیم بدانیم. بنابراین گِئوش تشن و گوشورون دو فرشته‌اند، نخستین سازنده

←

۱۵ (روز) **دادار** (دی به مهر) اهورامزدای شکوهنده خرهمند (و) امشاسپندان.

۱۶ (روز) **مهر** دشت‌های فراخ دارندهٔ هزار گوش ده هزار چشم ایزدی که به نامش خوانده شده و رام چراگاه خوب بخشنده[1].

۱۷ (روز) **سروش** پاک دلیر تن فرمان قوی اسلحهٔ اهورایی[2].

۱۸ (روز) **رشن** راست‌ترین و اشتاد فزایندهٔ گیتی و پرورانندهٔ گیتی، کلام راست گفته شدهٔ گیتی‌افزا.

۱۹ (روز) **فروردین** (فروهرها) نیرومند بسیار پیروزگر پاکدینان.

۲۰ اَمَ خوب ساخته شدهٔ خوب رَسته (خوب بالا) (روز) **بهرام** اهورا داده و اوپرتات پیروزمند.

۲۱ (روز) **رام** چراگاه خوب بخشنده، اندروای (ویو = فرشتهٔ هوا) در بالا کارگر که دیدبان آفریدگان دیگر است[3] آنچه از تو ای اندروای که از خرد مقدس است (ما می‌ستاییم)ـــ، ثواش بی‌زوال، زمانه (زروان) بیکرانه، زمانهٔ جاودانی[4].

۲۲ (روز) **باد** نیک‌کنش که از پایین (و) از بالا (و) از پیش (و) از پس (وزد)، دلیریِ مردانه.

۲۳ (روز) **دادار** (دی به دین) اهورامزدای شکوهنده خرهمند (و) امشاسپندان.

۲۴ راست‌ترین علم (چیستا) مزدا دادهٔ مقدس (روز) **دین** نیک مزدیسنی.

۲۵ (روز) **ارد** نیک، چیستی نیک[5]، ارث نیک، رسستات نیک[6]، فرّ (و) سود مزدا داده، پارندی سبک گردونه[7]، فرّ ایرانی مزدا داده، فرّ کیانی مزدا داده و فرّ به‌دست نیامدنی

→

یا موجد و دومین روان سراسر جانوران سودمند ایزدی است.

رجوع شود به: Arische Forschungen von Bartholomae II Haft; Halle 1887 S. 25-29.

و به: Studien auf dem gebiete des griechischen und der arischen Sprachen von Baunack I Band: II Teil: Leipzig 1888 S. 383-384.

در خصوص گوشورون به توضیحات فقرهٔ ۱۶ اویسروتریمگاه در همین جلد و در خصوص گوش = در واسپا به جلد اول یشت‌ها، مراجعه شود.

۱. راجع‌به صفت «دشت‌های فراخ دارنده» به سرآغاز مهر نیایش نگاه کنید.

۲. در خصوص صفت «تن فرمان» به سرآغاز سروش باژ مراجعه شود.

۳. در خصوص اندروای (ویو = فرشتهٔ هوا) رجوع شود به مقاله او در جلد دوم یشت‌ها، راجع‌به صفت «در بالا کارگر» که در رام یشت به معنی مجازی گرفته زبردست ترجمه کردیم، جلد دوم یشت‌ها، دیده شود.

۴. در خصوص ثواش (جوّ) به توضیحات فقرهٔ ۸ خورشید نیایش و راجع‌به زروان = زمانه به مقاله آن در همین جلد نگاه کنید.

۵. برای چیستا = چیستی = دانش به مقالهٔ آن در جلد دوم یشت‌ها، نگاه کنید.

۶. دربارهٔ فرشتگان اِرِث و رسستات به جلد دوم یشت‌ها، نگاه کنید.

۷. در خصوص پارندی فرشتهٔ گنج و خواسته به جلد دوم یشت‌ها، نگاه کنید.

مزدا داده[۱]، و فرّ مزدا دادهٔ زرتشت.

۲۶ (روز) **اشتاد** گیتی‌افزا، کوه اوشیدَرِنَ مزدا دادهِ سهولت اشا (رفاهیّت راستی) بخشنده[۲].

۲۷ (روز) **آسمان** بلند توانا، بهترین سرای (بهشت) پاکان، روشنی سراسر خوشی بخشنده.

۲۸ (روز) **زامیاد** ایزد نیک کنش ـ اینجاها، این روستا ـ کوه اوشیدَرِنَ مزدا داده (و) رفاهیّت راستی بخشنده و همهٔ کوه‌های رفاهیّت راستی (و) بسیار رفاهیّت بخشنده مزدا داده و فرّ کیانی مزدا داده و فرّ به‌دست نیامدنی مزدا داده.

۲۹ (روز) **ماراسپند** (مهراسپند) پاکِ کارگر، قانون ضدّ دیوها، قانون زرتشتی، سنّت کهن[۳] دین نیک مزدیسنی، ایمان به کلام مقدس (مهراسپند) هوش (ادراک) دریافتن دین مزدیسنی، آگاهی از کلام مقدس (مهراسپند)، دانش فطری مزدا داده، دانش اکتسابی مزدا داده.

۳۰ (روز) **انیران** جاودانی، گرزمان روشن (عرش)، جایگاه همستکان جاودانی[۴] پل چینوات (صراط) مزدا داده، سرور بزرگوار نپات اَپَمْ[5] و آب مزدا داده، هوم پاک سرشت، دهمان آفرین نیک، داموئیش اُوپَمنَ زورمند[6] همهٔ ایزدان پاک مینوی (و) جهانی، فروهرهای نیرومند بسیار پیروزگر پاکدینان، فروهرهای نخستین آموزگاران کیش (پوریوتکیشان)، فروهرهای نیاکان (نبانزدیشتان)[7]، ایزدان به نام یاد شده.

---

۱. راجع‌به صفت «به‌دست نیامدنی» به توضیحات فقرهٔ ۴۵ زامیاد یشت در جلد دوم یشت‌ها، مراجعه شود. در بندهش بزرگ بنا به ترجمهٔ دارمستتر فرّ به‌دست نیامدنی از آنِ پیشوایان دینی شمرده شده، از پرتو چنین فرّی است که اهورامزدا در میان مینویان نیز به دیده نیامدنی است. رجوع شود به ترجمه اوستای دارمستتر (Darmesteter) جلد ۲، ص ۳۰۶.

۲. راجع‌به کوه اوشیدَرِنَ و صفت «سهولت اشا بخشنده» به توضیحات سرآغاز زامیاد یشت در جلد دوم یشت‌ها، نگاه کنید.

۳. سنت کهن در اوستا اوپینا (Upayana) همیشه با صفت دَرِغ (Daregha) که به معنی دیر و بلند است آمده، یعنی سنت کهن در هر جایی از اوستا که از سنت کهن ذکری شده با منثرَ سپنتَ (Mathr-Spenta) (ماراسپند = مهراسپند) و دات، (قانون) یک‌جا آمده است، چنان‌که در فقرات ۱۳ از یسنای ۱ و ۲ در فقرهٔ ۱۵ از یسنای ۳ و در فقرهٔ ۱۸ از یسنای ۴ و غیره در خصوص کلمهٔ منثر سپنت (مهراسپند) رجوع شود به صفحهٔ اول مقالهٔ آذرپاد مهراسپند در همین جلد

۴. در خصوص همستکان، برزخ، رجوع کنید به مقاله آن.

۵. راجع‌به نپات اَپَمْ فرشتهٔ آب به توضیحات فقرهٔ ۲ ازیرینگاه مراجعه شود.

۶. برای دهمان آفرین و داموئیش اوپَمنَ به مقالهٔ آفرینگان دهمان نگاه کنید.

۷. راجع‌به پوریوتکیشان و نبانزدیشتان به جلد دوم یشت‌ها، مراجعه کنید.

سی روزهٔ بزرگ

۱ هرمزد شکوهنده خرهمند را می‌ستاییم، امشاسپندان، شهریاران نیک (و) نیک‌کنش را می‌ستاییم.

۲ بهمن امشاسپند را می‌ستاییم، آشتی پیروزگر که سرآمد (دیدبان) آفریدگان دیگر است می‌ستاییم، دانش فطری مزدا داده را می‌ستاییم، دانش اکتسابی مزدا داده را می‌ستاییم.

۳ اردیبهشت زیباترین امشاسپند را می‌ستاییم، (نماز) ائیریمنَ ایشیه را می‌ستاییم: (آن) توانای مزدا داده را می‌ستاییم، سوکانیک دور بیننده مزدا داده پاک را می‌ستاییم.

۴ شهریور امشاسپند را می‌ستاییم، فلز گداخته را می‌ستاییم، آمرزش (رحم) که درویشان را پناه دهد می‌ستاییم.

۵ سپندارمذ نیک را می‌ستاییم، راتای نیکِ دور بینندهِ مزدا داده پاک را می‌ستاییم.

۶ خرداد امشاسپند را می‌ستاییم، یائیریا هوشیتی را می‌ستاییم، (فرشتگان) پاک سال (و) روان (سروران) راستی را می‌ستاییم.

۷ امرداد امشاسپند را می‌ستاییم، گله‌های پرواری را می‌ستاییم، خرمن سوددهنده را می‌ستاییم گِئوکِرِنَ زورمند مزدا داده را می‌ستاییم.

[هاونگاه] مهردارندهٔ دشت‌های فراخ را می‌ستاییم، رام چراگاه خوب بخشنده را می‌ستاییم.

[رپیتوینگاه] اردیبهشت و آذر پسر اهورامزدا را می‌ستاییم.

[ازیرینگاه] سرور بزرگوار شهریار شیدور اَپِمَ نپات تیز اسب را می‌ستاییم و آب مزدا داده پاک را می‌ستاییم.

[اویسروتریمگاه] فروهرهای نیک توانای مقدس پاکدینان را می‌ستاییم و زنان با گروه دلیران (فرزندانشان) را می‌ستاییم و یائیریا هوشیتی را می‌ستاییم و اَمَ خوب ساخته شده خوب رسته (خوب بالا) را می‌ستاییم و بهرام اهورا داده را می‌ستاییم و اوپَرِتات پیروزمند را می‌ستاییم.

[اشهینگاه] سروش مقدس خوب رستهٔ (خوب بالا) پیروزمند گیتی‌افزای پاک (و) سرور پاکی را می‌ستاییم، رشن راست‌ترین را می‌ستاییم، اشتاد گیتی‌افزا (و) گیتی‌پرور را می‌ستاییم.

۸ دادار (دی به آذر) اهورامزدای شکوهنده خرهمند را می‌ستاییم، امشاسپندان شهریاران نیک (و) نیک کنش را می‌ستاییم.

۹ آذر پسر اهورامزدا را می‌ستاییم، فرّ مزدا داده را می‌ستاییم، سود مزدا داده را می‌ستاییم، فرّ ایرانی مزدا داده را می‌ستاییم، فرّ کیانی نیرومند مزدا داده را می‌ستاییم، آذر پسر اهورا مزدا را می‌ستاییم، کیخسرو را می‌ستاییم، دریاچه خسرو را می‌ستاییم، کوه اسنونت مزدا داده را می‌ستاییم، دریاچهٔ چیچست مزدا داده را می‌ستاییم، فرّ نیرومند کیانی مزدا داده را می‌ستاییم، آذر پسر اهورامزدا را می‌ستاییم، کوه ریوند مزدا داده را می‌ستاییم، فرّ نیرومند کیانی مزدا داده را می‌ستاییم، آذر پسر اهورامزدا را می‌ستاییم، ای آذر مقدس رزمیان (تو را) می‌ستاییم، ای ایزد پُر فرّ (تو را) می‌ستاییم، ای ایزد پُرچاره و درمان (تو را) می‌ستاییم، آذر پسر اهورامزدا را می‌ستاییم، همهٔ آتش‌ها را می‌ستاییم، نافهٔ (نبیرهٔ) پادشاهی ایزد نریوسنگ را می‌ستاییم.

۱۰ آبان نیک مزدا داده پاک را می‌ستاییم، اردویسور ناهید پاک را می‌ستاییم، همهٔ آب‌های مزدا داده پاک را می‌ستاییم، همه گیاه‌های مزدا دادهٔ پاک را می‌ستاییم.

۱۱ خورشید بی‌مرگ (جاودانی) شکوهنده تیز اسب را می‌ستاییم.

۱۲ ماه در بردارنده تخمهٔ گاو را می‌ستاییم، فروهر روان گاو (جانور) یگانه آفریده را می‌ستاییم، فروهر روان گاو بسیار گوناگون (اقسام جانوران) را می‌ستاییم.

۱۳ تیر ستارهٔ شکوهنده خرهمند را می‌ستاییم، ستویش توانای مزدا دادهٔ فراز آورنده آب را می‌ستاییم، همهٔ ستارگان در بردارنده تخمهٔ آب را می‌ستاییم، همه ستارگان در بردارندهٔ تخمهٔ زمین را می‌ستاییم، همه ستارگان در بردارندهٔ تخمهٔ گیاه را می‌ستاییم، ونند ستاره مزدا داده را می‌ستاییم، آن ستارهٔ هفتو رنگ مزدا داده

خرهمند درمان‌بخش را می‌ستاییم برای ایستادگی کردن به ضد جادوان و پری‌ها.

۱۴ گوشورون نیک کنش را می‌ستاییم، درواسپ توانای مزدا داده پاک را می‌ستاییم.

۱۵ دادار (دی به مهر) اهورامزدای شکوهنده خرهمند را می‌ستاییم، امشاسپندان شهریاران نیک (و) نیک کنش را می‌ستاییم.

۱۶ مهر دشت‌های فراخ دارنده هزار گوش ده هزار چشم را؛ ایزدی که به نامش خوانده شده می‌ستاییم، رام چراگاه خوب بخشنده را می‌ستاییم.

۱۷ سروش مقدس خوب بالای پیروزمند گیتی‌افزای پاک (و) سرور پاکی را می‌ستاییم.

۱۸ رشن راست‌ترین را می‌ستاییم و اشتاد گیتی‌افزای گیتی‌پرور را می‌ستاییم، کلام راست گفته شدهٔ گیتی‌افزا را می‌ستاییم.

۱۹ فروردین (فروهرها) مقدس نیک توانای پاکدینان را می‌ستاییم.

۲۰ اَمَ خوب ساخته شده، خوب رسته (خوب بالا) را می‌ستاییم، بهرام اهورا داده را می‌ستاییم، اوپرتات پیروزمند را می‌ستاییم.

۲۱ رام چراگاه خوب بخشنده را می‌ستاییم، اندروای (فرشتهٔ هوا) پاک را می‌ستاییم، اندروای در بالا کارگر را که دیدبان آفریدگان دیگر است می‌ستاییم، آنچه از تو ای اندروای که از خرد مقدس است می‌ستاییم، ثواش بی‌زوال را می‌ستاییم، زمانهٔ بیکرانه را می‌ستاییم، زمانه جاودانی را می‌ستاییم.

۲۲ باد مقدس نیک کنش را می‌ستاییم، (باد) زیرین را می‌ستاییم، (باد) زبرین را می‌ستاییم، (باد) پیشین را می‌ستاییم، باد پسین را می‌ستاییم، دلیری مردانه را می‌ستاییم[1].

۲۳ دادار (دی به دین) اهورای مزدای شکوهنده خرهمند را می‌ستاییم، امشاسپندان شهریاران نیک (و) نیک کنش را می‌ستاییم.

۲۴ راست‌ترین علم (چیستا) مزدا دادهٔ مقدس را می‌ستاییم، دین نیک مزدیسنی را می‌ستاییم.

۲۵ ارد نیک را می‌ستاییم، (آن) شیدورِ بزرگوار زورمندِ خوب بالای بخشایشگر را، فرّ مزدا داده را می‌ستاییم، سود مزدا داده را می‌ستاییم، پارندی سبک گردونه را می‌ستاییم، فرّ ایرانی مزدا داده را می‌ستاییم، فرّ کیانی نیرومند مزدا داده را

---

۱. وُلف Wolff در ترجمهٔ اوستای خود باد زیرین و زبرین و پیشین و پسین را به حسب ترتیب باد غربی و شرقی و جنوبی و شمالی دانسته است.

می‌ستاییم، فرّ به‌دست نیامدنی نیرومند مزدا داده را می‌ستاییم، فرّ مزد دادهٔ زرتشت را می‌ستاییم.

۲۶ اشتاد گیتی‌افزا را می‌ستاییم، کوه اوشیدَرِنَ، ایزد مزدا دادهٔ سهولت اشا (رفاهیّت راستی) بخشنده را می‌ستاییم.

۲۷ آسمان درخشان را می‌ستاییم، بهترین سرای (بهشت) پاکان (آن) روشنی سراسر خوشی بخشنده را می‌ستاییم.

۲۸ زامیاد ایزد نیک کنش را می‌ستاییم، این جاها، این روستاها را می‌ستاییم، کوه اوشیدَرِنَ، ایزد مزدا دادهٔ سهولت اشا بخشنده را می‌ستاییم، همهٔ کوه‌های رفاهیّت راستی (و) بسیار رفاهیّت بخشنده مزدا داده پاک (و) سرور پاکی را می‌ستاییم، فرّ کیانی نیرومند مزدا داده را می‌ستاییم، فرّ به‌دست نیامدنی نیرومند مزدا داده را می‌ستاییم.

۲۹ ماراسپند (مهراسپند) بسیار خرهمند را می‌ستاییم، قانون ضدّ دیوها را می‌ستاییم، قانون زرتشتی را می‌ستاییم، سنّت کهن را می‌ستاییم، دین نیک مزدیسنی را می‌ستاییم، ایمان به کلام مقدس (ماراسپند) را می‌ستاییم، هوش (ادراک) دریافتن دین مزدیسنی را می‌ستاییم، آگاهی از کلام مقدس (ماراسپند) را می‌ستاییم، دانش فطری مزدا داده را می‌ستاییم، دانش اکتسابی مزدا داده را می‌ستاییم.

۳۰ انیران جاودانی را می‌ستاییم، گرزمان روشن را می‌ستاییم، جایگاه همستکان جاودانی را می‌ستاییم، پل چینوت مزدا دادهٔ پاک را می‌ستاییم، سرور بزرگوار شهریار شیدور اَپِمْ نپات تیز اسب را می‌ستاییم، و آب مزدا دادهٔ پاک را می‌ستاییم، هوم زرین بلند را می‌ستاییم هوم...[1] گیتی‌افزا را می‌ستاییم، هوم دورکنندهٔ مرگ را می‌ستاییم، دهمان آفرین نیک را می‌ستاییم، داموئیش اوپَمنَ ایزد نیرومند دلیر را می‌ستاییم و همهٔ ایزدان پاک مینوی را می‌ستاییم و همهٔ ایزدان پاک جهانی را می‌ستاییم.

* فروهرهای نیک توانای مقدس پاکدینان را می‌ستایم، می‌خوانم، می‌سرایم، ما

---

۱. به جای نقاط در متن کلمه فراشمی آمده که معنی آن درست معلوم نیست، رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

* از اینجا تا انجام که راجع است به فروهر از یسنای ۲۶ فقرات ۱-۱۰ می‌باشد راجع‌به ترجمهٔ این یسنا کتاب ذیل نیز ملاحظه شود: Selections from Avesta and Old Persian (First Series) Part I by Irach Jehangir ←

می‌ستاییم (فروهرهای) خانواده، ده، ناحیه، مملکت، زرتشتوم را[1] و در میان همهٔ این نخستین فروهرها ما می‌ستاییم اکنون آن فروهر اهورامزدا را که معتبر و بهتر و زیباتر و سخت‌تر (پایدارتر) و خردمندتر و خوب‌اندام‌تر و در تقدّس سرآمدتر (است)، فروهرهای نیک توانای مقدس پاکان را می‌ستاییم؛ آن (فروهرهای) امشاسپندان مؤثر دیدگانِ بزرگواران بسیار زورمندِ دلیران اهورایی فناناپذیر پاک را ما می‌ستاییم، اکنون جان و وجدان و درّاکه و روان و فروهر نخستین آموزگاران کیش (و) نخستین شنوندگان (آموزندگان) آموزش (تعلیم دینی) را، آن مقدسین و مقدساتی که برای راستی فتح نمودند، روان گوش نیک کنش را می‌ستاییم، آن (فروهرهای) کسانی که برای راستی فتح نمودند (و) فروهر کیومرث پاکدین را می‌ستاییم، اکنون پاداش و فروهر زرتشت سپنتمان پاکدین را می‌ستاییم، فروهر کی گشتاسب پاکدین را می‌ستاییم، فروهر پاکدین ایسدواستر پسر زرتشت را می‌ستاییم. ما می‌ستاییم اکنون جان و وجدان و درّاکه و روان و فروهر نیاکان را، آن مقدسین و مقدساتی که برای راستی فتح نمودند با فروهرهای همهٔ پاکان، آن پاکدینانی که مرده‌اند و آن پاکدینانی که زنده‌اند و آن مردانی که (هنوز) زاییده نشده‌اند، سوشیانت‌های نوکنندگان (جهان)اند[2]، اکنون روان‌های مردگان را می‌ستاییم، آن فروهرهای پاکدینان را، ما می‌ستاییم، اکنون همهٔ نیاکان درگذشتهٔ این خاندان را (از) آموزگار (و) آموزنده (خواه) مردان پاکدین (و خواه) زنان پاکدین، فروهرهای همهٔ آموزگاران پاک را می‌ستاییم.

فروهرهای همهٔ آموزندگان پاک را می‌ستاییم، فروهرهای همهٔ مردان پاک را می‌ستاییم.

فروهرهای همهٔ زنان پاک را می‌ستاییم، فروهرهای همهٔ بچگانه پاکی که از پارسایی به‌وجود آمدند می‌ستاییم، فروهرهای پاکانی که در مملکتند می‌ستاییم،

→ در خصوص ترجمه و یادداشت‌های راجع‌به فقرات ۲ و ۷ سی روزه به: Avesta Beader by S. Taraporewala; Bombay 1922 p. 90-104. نیر ملاحظه شود: Reichelt p. 166-167.

۱. راجع‌به زرتُشتُوم به توضیحات فقرهٔ اویسروتریمگاه نگاه کنید.

۲. سوشیانت‌ها موعودهای مزدیسنا و یاران آنان می‌باشند که از ظهور آنان رستاخیز و انگیخته شدن جهان نو و زندگانی مینوی آغاز خواهد شد. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

فروهرهای پاکانی که بیرون از مملکتند مـی‌ستاییم، فـروهرهای مـردان پـاک را می‌ستاییم و فروهرهای زنان پاک را می‌ستاییم، همهٔ فروهرهای نیک توانای مقدس پاکان را می‌ستاییم، از آن (فروهر) کیومرث تا سوشیانت پیروزگر [۱].

۱. در اینجا از سوشیانت آخرین موعود مزدیسنا استوت اِرِتَ اراده شده که آخرین آفریده اهورامزدا خواهد بود، در مقابل کیومرث که نخستین بشر است. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

سال‌مه (تقویم) مزدیسنا

نظر به اینکه در خُرده اوستا پنجگاه: هاونگاه، رپیتوینگاه، اُزیرینگاه، اویسروتریمگاه، اُشهینگاه، و دو سی روزه: سی روزهٔ کوچک، سی روزهٔ بزرگ و چهار آفرینگان: آفرینگان دهمان، آفرینگان گاتا، آفرینگان گهنبار، آفرینگان رپیتوین ادعیه‌ای است که در اوقات معینهٔ سال و فصل و ماه و روز و شب خوانده می‌شود. لازم آمد که جداگانه از تقویم مزدیسنا سخن بداریم، گذشته از ادعیهٔ مذکور گروهی از فرشتگان به پاسبانی اوقات مذکور گماشته هستند، بسا در اوستا با سپاس و درود از آنان یاد شده است. برای فهم فقراتی که راجع‌به آنان است نیز لازم است که اجمالاً بدانیم تقویم زرتشتی از چه قرار است. در خصوص تقویم مزدیسنا دانشمندان پارسی و اروپایی رسالات و مقالات متعدد و مفصل نوشته‌اند، در انجام مقالهٔ گهنبار فهرست برخی از آن‌ها را می‌نگاریم.

در مقالهٔ پنجگاه و در مقالهٔ سی روزه و در توضیحات فقرهٔ ۶ ماه نیایش به اندازه‌ای که لازم بوده از تقویم سخن رفت، اینک در اینجا که به موضوع تقویم می‌پردازیم از مباحثهٔ طولانی و انتقاد و از اخلاق که در سر تعیین آغاز سال کرده‌اند و فرقی که در میان تقویم قدیمی و شاهنشاهی موجود است خودداری می‌کنیم. در اوستا برای سال دو لغت استعمال شده نخست یارِ yare که در آلمانی و انگلیسی نیز yahr و year گویند، یائیریه صفت است به معنی فصلی و سالی، همین کلمه است که در اوستا برای گهنبار یا جشن‌های ششگانهٔ سال که در مقالهٔ بعد از آن صحبت خواهیم داشت استعمال شده است[1]. دوم سَرِذَ Saredha که در پهلوی و در فارسی سال گویند، کلمهٔ سَرتَ (Sareta) که در پهلوی سرت و

۱. رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

در فارسی سرد گوییم از مادۀ کلمۀ سَرِذَ می‌باشد که گفتیم در اوستا به معنی سال است[۱]. ابوریحان بیرونی راجع‌به ماه‌های زرتشتیان سغد می‌نویسد: «نخستین ماه سال نزد آنان نامزد است به «نوسرد»... هفتمین ماه آنان نامزد است به «فغکان» روز اول این ماه نزد آنان جشنی است نامزد به «نیم سرده»، معنی آن نیمۀ سال باشد[۲].» از این کلمه پیداست که در ایران قدیم پیش از نفوذ تقویم دینی آغاز پاییز فصلی که سرما شروع می‌شود اول سال یا نوروز بوده، چنان‌که برخی از مستشرقین عقیده دارند سال هخامنشی از ماه «باگ یادی» Bâgyâdi شروع می‌شده و بعدها به جای جشن باگ یادی[۳] جشن مهرگان که در هنگام انقلاب شتوی در روز شانزدهم مهرماه می‌افتد جشن بزرگ ایران قدیم بوده و چندین قرن پس از استیلای عرب نیز از اعیاد بزرگ شمرده می‌شده است[۴]. تقویم اوستایی ظاهراً در اواخر سلطنت داریوش بزرگ در میان سال‌های ۴۹۳ و ۴۸۶ پیش از مسیح رواج گرفت و معمول شدن جشن مهرگان به جای جشن نوروز «باگ یادی» از همان عهد است[۵].

ماه در اوستا ماونگه (Maonh) هم اسم سیّارۀ معروف و هم اسم مدت سی روزۀ یک ماه است[۶]، هر سال دارای دوازده ماه است از این قرار: ۱ فروردین، ۲ اردیبهشت، ۳ خرداد، ۴ تیر، ۵ امرداد، ۶ شهریور، ۷ مهر، ۸ آبان، ۹ آذر، ۱۰ دی، ۱۱ بهمن، ۱۲ اسفند[۷].

در خود اوستا فقط اسامی هفت ماه باقی مانده: نام‌های پنج ماه که اردیبهشت و تیر و

---

۱. به توضیحات فقرۀ ۷ ارت یشت در جلد دوم یشت‌ها و توضیحات قطعۀ پازند در انجام فقرۀ ۱۶ خورشید نیایش در همین جلد که سَرِذَ به معنی اقسام و انواع شرح داده شد نیز مراجعه شود.

۲. رجوع شود به آثارالباقیه، ص ۲۳۴.

۳. باگ یادی مرکب است از کلمۀ باگ = بغَ (خداوند) و از ریشۀ کلمۀ ید = یَزْ (ستایش) یعنی ماه ستایش بغ چنان‌که می‌دانیم ایزدمهر که جشن مهرگان به نام اوست در کتیبۀ میخی پادشاهان هخامنشی «بغ مهر» نامیده شده است، رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

۴. بجوی مهر من ای نوبهار حُسن که من / به کارت آیم همچون به مهرگان آتش (وطواط). در لباب‌الالباب عوفی ج ۱، ص ۸۱؛ به جلد اول یشت‌ها نیز مراجعه کنید.

۵. رجوع شود به:

Das Nauroz von Markwart in Dr. Modi Memorial volume; Bombay 1930 p. 716-717.

۶. رجوع شود به ماه یشت و مقالۀ آن در جلد اول یشت‌ها و به ماه نیایش در همین جلد و به‌خصوص به توضیحات فقرۀ ۶ آن.

۷. در سال ۱۹۲۵ میلادی دیگر باره این اسامی را برای ماه‌های ایرانی برگزیده‌اند و ماه‌های سیار عربی رسماً متروک شده، اما باز مبداء تاریخ هجری است، فقط هجری قمری به هجری شمسی تبدیل یافته است چه خوب بود که به جای آن یک مبداء تاریخ ملی می‌گزیدند، مثلاً فتح بابل را به دست کورش در سال ۵۳۹ یا امثال چنین وقایع ملی را مبداء قرار می‌دادند.

شهریور و مهر و دی باشد در فقرات ۷-۱۱ آفرینگان گهنبار آمده و اسم فروردین در یسنا ۱ فقرهٔ ۱۱ و اسم اسفند در یک قطعهٔ اوستایی و جرکرت دینیک فقرهٔ ۲۱ به‌جا مانده است[۱].

اما در کتب پهلوی و در آثارالباقیهٔ بیرونی اسامی این ماه‌ها کاملاً ضبط شده است[۲]، از اسامی ماه‌های هخامنشی (فرس) فقط نام‌های نُه ماه به ما رسیده است[۳].

هریک از ماه‌ها کم‌وبیش دارای سی روز است و هر روز را نام مخصوصی است از این قرار:

۱	هُرمزد	اَهُوْرَمَزْدَ
۲	بهمن	وُهُوْمَنَهْ
۳	اردیبهشت	اَش وَهیشتَ
۴	شهریور	خشترَ وئیرْیه
۵	سفندارمذ	سپنتَ آرمئیتی
۶	خُرداد	هئوروَتاتْ
۷	امرداد	اَمِرِتاتْ

---

۱. در خصوص این ماه اخیر رجوع شود به: Sacred Books of the East by West Vol. XXXVII, p. 475.

۲. رجوع شود به بندهش فصل ۲۵ و به آثارالباقیه ص ۴۲.

۳. داریوش بزرگ (۵۲۱-۴۸۵ پیش از مسیح) که در کتیبهٔ بهستان (بیستون) وقایع چهارمین و پنجمین سال سلطنت خود را ذکر نمود، لشکرکشی‌ها و جنگ‌ها و شکست دشمنان و هماوردان خود را یک به یک با تعیین روز و ماه یاد کرده است، در ضمن این وقایع تاریخی اسامی نُه ماه از ماه‌های عهد هخامنشی محفوظ مانده است. بنابراین کتیبه هر یک از روزهای ماه فرس مانند روزهای ماه مزدیسنی دارای نام مخصوصی نبوده بلکه روزها را با اعداد معین نموده یکم و دوم و سوم و غیره می‌گفتند. همچنین برای مبداء تاریخ یادآور می‌شویم که در قدیم جلوس پادشاه عهد به تخت سلطنت مبداء تاریخ بوده است. چنان‌که ابوریحان بیرونی می‌نویسد در زمان خود او (۳۶۲-۴۴۰ هجری) نزد گروهی در ایران جلوس یزدگرد سوم آخرین شاهنشاه ساسانی که در سال ۶۳۲ میلادی به تخت نشسته مبداء تاریخ و در نزد گروهی دیگر سال ۶۵۱ که سال مرگ اوست مبداء تاریخ بوده است. تاریخ جلوس یزدگرد سوم هنوز در میان زرتشتیان معمول و هماره در تقویم‌های ایران نیز یاد می‌شود.

ظاهراً «باگ یادی» نخستین ماه سال و مطابق بوده با مهرماه مزدیسنی، به عبارت دیگر آغاز سال فرس در هنگام اعتدال خریفی بوده، برخلاف آغاز سال مزدیسنی که در فروردین ماه در هنگام اعتدال ربیعی واقع می‌شود.

نُه ماهی که در کتیبهٔ بیستون آمده این است: باگ‌یادی Bagyadi؛ آدوکنی Adukani؛ آثریادیّه Athryadiya؛ انامک Anamaka؛ مرگ‌زَنَ Margazana؛ ویخن Viyaxna؛ گرم‌پَدَ Garmapada؛ ثوروااهَرَ Thurvahara؛ ثائیگرچی Thaigarci؛ در میان این ماه‌ها باگ یادی و آثریادیّه دارای اسم دینی است. معنی لفظی باگ یادی گذشت، آثریادیّه به معنی (ماه) ستایش آذر است. انامک که به معنی «بینام» است شاید بتوان در جزو ماه‌های دینی به‌شمار آورد، چه از اسم مذکور پروردگار بزرگ که برتر از نام و نشان است اراده کرده‌اند، یوستی Justi «ثورواهَرّ» را که لفظاً به معنی بهار پیروزمند یا بهار نیرومند است نخستین ماه فرس دانسته است.

۸	دی به آذر	دَئُوش[1]
۹	آذر	آتَرْ
۱۰	آبان	اَپَمْ
۱۱	خورشید	هوَرِخشئتَ
۱۲	ماه	ماونگه
۱۳	تیر	تیشتریّه
۱۴	گوش	گِئوشْ
۱۵	دی به مهر	دَئُوشْ
۱۶	مهر	مِیثرَ
۱۷	سروش	سرَئوشَ
۱۸	رشن	رَشْنُوْ
۱۹	فروردین	فرَوَشی
۲۰	بهرام	وِرِثْرَغْنَ
۲۱	رام	رامَنْ
۲۲	باد	واتَ
۲۳	دی به دین	دَئوش
۲۴	دین	دَئِنا
۲۵	ارد (ارت)	اشی وَنگوهی
۲۶	ارشتاد (اشتاد)	اَرْشتاتْ
۲۷	آسمان	اَشمنْ
۲۸	زامیاد[2]	زَم

---

۱. روزهای هشتم و پانزدهم و بیست و سوم نیز مانند نخستین روز ماه به اسم هرمزد نامیده شده، اما این روزهای اخیر را به صفت اهورا مزدا که دَئُوشْ باشد و به معنی آفریننده است خوانده‌اند.

در فقرات ۸ و ۱۵ و ۲۳ سی روزه «دَئُوشواهورهه مزداو» آمده یعنی دادار هرمزد، هر یک از این سه روز را برای امتیاز از همدیگر به اسم روز بعدش نسبت داده دی به آذر، دی به مهر، دی به دین، گفته‌اند بسا هم کلمهٔ دَثوش را در فارسی دین گفته روزهای مذکور را دین به آذر، دین به مهر، دین به دین خوانده‌اند.

البته ترجمهٔ کلمهٔ دثوش در فارسی «دی» است نه دین، روز ۲۴ ماه که در فارسی دین گفته می‌شود در اوستا هم همین کلمه: دَئِنا daena آمده که به معنی کیش و آئین است، به توضیحات فقرهٔ ۸ سی روزه کوچک نیز مراجعه کنید.

۲. زامیاد یا زمیاد که اسم ایزد زمین است مرکب است از کلمهٔ زَمْ که در فارسی زمی و زمین گویند و از یاد که از حروف زاید است (در اوستا و فرس هخامنشی داتَ) چنان‌که در کلمات بنیاد و فریاد، رجوع به جلد ۲ یشت‌ها شود.

۲۹ ماراسپند(مهراسپند) منثرَ سپنتَ
۳۰ انیران[1] اَنَغرَرَئوْچاو

چنان‌که ملاحظه می‌شود هر یک از روزهای ماه به اسم امشاسپند و یا ایزدی نامیده شده و نام‌های ماه‌ها نیز به اسم دوازده تن از همین امشاسپندان و ایزدان است، در اسامی ماه‌ها ترتیب رعایت نشده، در صورتی‌که در اسامی روزها نخستین روز به اسم خداوند و شش روز بعدش مرتباً، به همان ترتیبی که غالباً در اوستا آمده، به اسامی امشاسپندان یا مهین فرشتگان نامزد شده است و به روزهای دیگر نام‌های ایزدان بزرگ مزدیسنا داده‌اند.

اسم هر یک از روزهای ماه که به اسم همان ماه موافق می‌افتاده نزد ایرانیان روز جشن بوده، از این قرار: فروردین روز (نوزدهم) در فروردین ماه جشن فروردگان؛ اردیبهشت روز (سوم) در اردیبهشت ماه جشن اردیبهشتگان[2]؛ خرداد روز (ششم) در خُرداد ماه جشن خردادگان[3]؛ تیر روز (سیزدهم) در تیر ماه جشن تیرگان[4]؛ مرداد روز (هفتم) در مرداد ماه جشن مردادگان[5]؛ شهریور روز (چهارم) در شهریور ماه جشن شهریورگان[6]؛ مهر روز (شانزدهم) در مهرماه جشن مهرگان[7]؛ آبان روز (دهم) در آبان ماه جشن آبانگان؛ آذر روز (نهم) در آذر ماه جشن آذرگان = آذر جشن[8]؛ هرمزد روز (یکم) در دی ماه جشن خرّم روز = دی دادار جشن[9]؛ بهمن روز (دوم) در بهمن ماه جشن بهمنگان = بهمنجنه[10]؛ سپندارمذ روز (پنجم) در سپندارمذ ماه اسپنداد جشن[11] می‌باشد[12]. این جشن‌ها هنوز در میان پارسیان مانند عهد قدیم معمول است: در جشن فروردگان که جشن فروهرهای مردگان است پارسیان به دخمه می‌روند و در معبد آنجا چوب صندل بخور می‌دهند و موبدان با نذورات میوه و گل مراسم آفرینگان به جای می‌آورند، جشن فروردگان شبیه است به عید Toussaint نزد عیسویان کاتولیک که در اول ماه نوامبر عید اموات شمرده می‌شود و از درگذشتگان یاد نموده، مزار آنان را با گل‌ها می‌آرایند؛ در جشن آبانگان پارسیان

---

۱. در خصوص نام‌های سی روز ماه رجوع شود به آثارالباقیه، ص ۴۳.
۲. رجوع به جلد ۱ یشت‌ها.
۳. رجوع به جلد ۱ یشت‌ها.
۴. رجوع به جلد ۱ یشت‌ها.
۵. رجوع به جلد ۱ یشت‌ها.
۶. رجوع به جلد ۱ یشت‌ها.
۷. رجوع به جلد ۱ یشت‌ها و جلد ۲.
۸. رجوع به جلد ۱ یشت‌ها.
۹. رجوع به جلد ۱ یشت‌ها.
۱۰. رجوع به جلد ۱ یشت‌ها.
۱۱. رجوع به جلد ۱ یشت‌ها.
۱۲. در خصوص این جشن‌ها و جشن‌های دیگری که در روزهای مخصوص می‌گرفتند به آثارالباقیه صص ۲۱۵–۲۳۰ رجوع شود.

به‌خصوص زنان در کنار دریا یا در کنار رود فرشتهٔ نگـهبان آب را نـیایش مـی‌کنند؛ در جشن آذرگان به آتشکده رفته آتش نیایش می‌خوانند؛ در جشن بهمنگان بـه مـناسبت اینکه امشاسپند بهمن در جهان مادی موکل چارپایان سودمند است از گـوشت خـوردن پرهیز می‌کنند؛ در جشن اسپند قطعات مخصوصی از اوستا و پهلوی روی کاغذ نوشته به درِ خانه می‌آویزند تا سراسر سال آن خانه از گزند مورچه و مار و غیره ایمن مـاند. ایـن جشن را نیز جشن برزیگران گویند زیراکه افسون مذکور را برای محفوظ داشتن کشتزار از آسیب حشرات موذی می‌نویسند[۱]، این جشن را ابوریحان بیرونی مژدگیران یا مردگیران نامیده و نیز آن را در کتاب التفهیم جشن رقع‌ها گژدم نامیده که درست یادآور رسم کنونی پارسیان در این جشن است[۲].

در دو سی روزهٔ کوچک و بزرگ مرتباً در سی فقره از سی روز مـاه یـاد شـده است، ایزدان مهمّ مزدیسنا همین ایزدانی هستند که هر یک از سی روز ماه به آنها نامبردار است، به یشت‌ها و همین جلد مراجعه شود، به‌خصوص به مقالهٔ سی روزه نگاه کنید.[۳]

گفتیم هر یک از دوازده ماه بـی‌کم و بـیش دارای سـی روز است: ۱۲ × ۳۰ = ۳۶۰ بنابراین در هر سال پنج روز کم داریم، برای جبران در آخر هر سال، یعنی پس از انـجام اسفند ماه، پنج روز دیگر می‌افزودند تا سال شمسی درست دارای سیصد و شصت و پنج روز باشد، این کبیسهٔ سال را که در عربی خمسهٔ مسترقه و در فـارسی پـنجهٔ دزدیـده و بهیزک، در پهلوی وهیجک، (نه بهترک که به غلط در فرهنگ‌ها ضبط شده) و پنجه و پنج وه و گاه و اندرگاه و روزهای گات‌ها نامیده شده، به اسم پنج فصل گات‌ها نامزد کرده‌اند، یعنی به هر یک از این پنج روز اسم یکی از پنج فصل گات‌ها داده‌اند، از این قرار:

۱	اهنودگاه	اَهُونَ ویتی
۲	اشتودگاه	اُوشتَ ویتی
۳	سپنتمدگاه	سپنتا مینو

---

۱. راجع‌به جشن‌هایی که امروزه نزد پارسیان معمول است رجوع شود به:

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji J. Modi p. 458-463.

۲. رجوع کنید به جلد اول یشت‌ها، در خصوص رسم مردمان اصفهان و ری در عید سفندارمذ و صورت رقعه‌ای که عوام‌الناس در طلوع فجر در این عید می‌نوشتند به آثارالباقیه ص ۲۲۹ مراجعه کنید.

۳. از همهٔ این ایزدان در جلد اول و دوم یشت‌ها و در همین جلد مفصلاً صحبت داشتیم و وظـیفهٔ هـر یک را بـا معانی لفظی آنان بیان کردیم، راجع‌به آنان به فهرست لغات اوستایی جلد اول و دوم یشت‌ها و همین جلد مراجعه شود، به‌خصوص به مقالهٔ سی روزه نگاه کنید.

۴ وهوخشترگاه وهوخشثرَ

۵ وهیشتواشت‌گاه[1] وهیشتوایشتی

آفرینگان گات‌ها که تفسیر آن را ملاحظه خواهید کرد به‌خصوص در همین پنج روز آخر سال خوانده می‌شود، نظر به اینکه سال حقیقی دارای سیصد و شصت و پنج روز و یک ربع روز است لازم می‌آمده که این ربع‌ها را جمع کرده در هر چهار سال یک روز بیفزایند و چنان‌که در دینکرد مندرج است: «در هر چهل سال ده روز، در هر صد و بیست سال یک ماه، در هر ششصد سال پنج ماه و در هر هزار و چهارصد و چهل سال یک سال تمام افزوده شود... اما در دین نیک مزدیسنا خبر داده شده که «این بهیزک (کبیسه) پیش از کامل شدن یک ماه تمام نباید گرفته شود[2]» برای جبران شش ساعت سال در زمان یزدگرد اول ساسانی (۳۹۹-۴۲۰ میلادی) دستور یزدگرد هزاری (از کورهٔ اصطخر) تقویم را مرتب ساخته یک سال سیزده ماهی گرفتند[3]، از این تاریخ به بعد دیگر راجع‌به کبیسهٔ سال خبری به ما نرسیده است.

روز در اوستا «اَزَنْ» azan یا اَیَنْ ayan (= ایّر ayar[4]) در مقابل شب «خشپن» Xašpan نامیده شده است[5].

شبانه‌روز به پنج وقت تقسیم شده است، فرشتگان نگهبان روز و اوقات پنجگانه نامزدند به «اَیّرَ» (Ayara) و «اسنیه» (Asnya)، چنان‌که فرشتهٔ نگهبان ماه «ماهیّه» (Mahya) و ایزد پاسبان سال سَرِذَ (Saredha) و فرشتگان نگهبان شش گهنبار سال «یائیریه» (Yairya) نامیده شده‌اند[6].

---

۱. گاه در اینجا به معنی گات است، راجع‌به املاء دیگر این کلمات به آثارالباقیه صص ۴۳-۴۴، نگاه کنید. املاء این کلمات به خط لاتین: ahunavaiti; uštavaiti; spenta-mainya; vohu. xšathra; vahištoišti

۲. رجوع شود به دینکرد: Dinkard by Sanjana vol. IX p. 562-563.

۳. رجوع شود به آثارالباقیه ص ۴۵ و به معجم‌البلدان یاقوت به کلمهٔ «هزار».

۴. لغت روز در فارسی و روچ rauca در فرس هخامنشی و رئوچه raocah در اوستا یکی است، اما در فرس و اوستا به معنی فروغ آمده است. از همین ماده است کلمهٔ روشن که در اوستا رئوخشن raoxšna می‌باشد، ریشهٔ کلیه کلمات روز و روزگار و روزن = روزنه (در اوستا رئوچنه) و روزی (معرب آن رزق) و روشن و روشنی و روشنایی از کلمه رئوچ raoc می‌باشد که به معنی روشن کردن و افروختن است.

۵. رجوع شود به هرمزدیشت فقرات ۹ و ۱۱ و ۱۶ و ۱۸ و تیریشت فقرهٔ ۵۴ و یسنا ۵۷ فقرات ۱۷ و ۳۱ و اُزیرینگاه فقرهٔ ۷ و وندیداد فرگرد ۴ فقرهٔ ۱ و غیره.

۶. رجوع شود به یسنا ۱ فقرهٔ ۱۷ و یسنا ۲ فقرهٔ ۱۷.

اوقات پنجگانهٔ شبانروز این است:

۱	هاونگاه	هاونی
۲	رپیتوینگاه	رَپیثوینَ
۳	اُزیرینگاه	اوزیئیرینَ
۴	اویسروتریمگاه	ائیویسروثریمَ
۵	اُشهینگاه	اوشهینَ[1]

در مقالهٔ پنجگاه از این اوقات مفصلاً صحبت داشتیم، در اینجا محتاج به شرح نیست. برای تعیین زمان کلمهٔ «هاثرَ» (hathra) در پهلوی «هاسر» (hasar) به جای ساعت استعمال کرده‌اند[2].

در اوستا «هَمَ» (hama) (در سانسکریت Sáma سال) و در پهلوی هامین به معنی تابستان است[3]. «همینَ» (hamina) صفت است یعنی تابستانی و بسا هم این کلمهٔ اخیر اسم مجرّد استعمال شده، به معنی تابستان، «زیمَ» (zima) (زیّن zayan) در سانسکریت him و در لاتینی hiemes به معنی زمستان است؛ در پهلوی دمستان و در فارسی زم نیز گفته‌اند. «زیّنَ» (zayana) صفت است یعنی زمستانی، از همین ماده است کلمهٔ «دی» در فارسی که به معنی زمستان است[4].

همچنین کلمهٔ «ایوی گامَ» aiwi gama به معنی زمستان است و از همین ماده است لغت «هنگام» در فارسی و بسا از این کلمهٔ اخیر سال اراده کرده‌اند چنان‌که در فرگرد ۲ وندیداد فقرهٔ ۴۱ و گوش (درو اسپ) یشت فقرهٔ ۱۰ و رام یشت فقرهٔ ۱۲ و زامیاد یشت فقرهٔ ۲۹، در

---

۱. املاء این کلمات به خط لاتین: Havani; rapithwina; uzayeirina; aiwisruthrima; ušahina.

۲. «هاثرَ» هم برای مساحت زمین استعمال شده چنان‌که در فرگرد ۲ وندیداد فقرهٔ ۲۶ و فرگرد ۸ فقرات ۱۰۰-۱۰۲ و تیر یشت فقرهٔ ۲۳ و غیره و هم به جای ساعت برای تعیین زمان، چنان‌که در اثرپتستان فصل ۲ فقرهٔ ۲۴ و غیره. در بندهش فصل ۲۵ فقرهٔ ۵ آمده: «روز تابستان ۱۲ هاسر و شب تابستان ۶ هاسر می‌باشد، شب زمستان ۱۲ هاسر و روز زمستان ۶ هاسر می‌باشد، هاسر اندازه‌ای است برای زمان و نیز اندازه‌ای است برای زمین» بنابراین عبارت یک هاسر مطابق یک ساعت و بیست دقیقه است، رجوع شود به:
Sacred Books of the East, vol. V by West p. 93 and vol. XXXVII, p. 51.

۳. کلمه هامین نیز در آثارالباقیه ص ۲۲۳ سطر ۳ ضبط است.

۴. نظامی گفته:

چو خرّم کسی کاو به هنگام دی   به پیش آورد منقل و مرغ و می

مشتبه نشود به کلمهٔ دیگر فارسی «دی» که از کلمهٔ اوستایی «دثوش» آمده، به معنی دادار (آفریدگار) است و اسم دهمین ماه سال و اسم روزهای هشتم و پانزدهم و بیست و سوم ماه است و ذکرش گذشت.

اوستا کلمات تابستان و زمستان گاهی جداگانه و گاهی با هم آمده[۱] و جز از همین دو فصل از فصل مشخص و معین دیگری سخن نرفته است، از بهار هم یاد شده چنان‌که در ماه یشت فقرهٔ ۴ (در ماه نیایش فقرهٔ ۶) اما نه طوری که بتوان آن را در مقابل تابستان و زمستان فصل جداگانه‌ای شمرد زَرْمَیَّهَ (یا زَرَمَیّه، زَرِمَیّه) به معنی بهار آمده و همین کلمه نیز صفت استعمال شده یعنی بهاری، چنان‌که در هادُخت نسک فرگرد ۲ فقرهٔ ۱۸ در ایران قدیم هفت ماه از سال را تابستان و پنج ماه دیگر را زمستان محسوب می‌داشتند، در تفسیر پهلوی (زند) فقرهٔ ۴ از فرگرد اول وندیداد آمده: «هفت ماه است تابستان، پنج زمستان» در بندهش فصل ۲۵ فقرهٔ ۷ آمده: «از هرمزد روز در فروردین ماه تا انیران روز در مهر ماه هفت ماه تابستان است و از هرمزد روز در آبان ماه تا اسفند ماه و انجام پنج وه پنج ماه زمستان است» بعدها سال را به چهار فصل سه ماهی تقسیم کرده‌اند:

بهار، تابستان، پائیز، زمستان؛ در فصل ۲۵ بندهش فقرهٔ ۲۰ مندرج است: «فروردین، اردیبهشت، خرداد بهار است؛ تیر، امرداد، شهریور تابستان است؛ مهر، آبان، آذر پائیز است؛ دی، بهمن، اسفند زمستان است» آفرینگان رپیتوین که تفسیر آن را در این جلد ملاحظه می‌کنید دعایی است مخصوص به تابستان بزرگ که در آغاز و انجام تابستان خوانده می‌شود، یعنی در آغاز فروردین ماه و انجام مهر ماه که آخرین ماه تابستان بزرگ است[۲].

۱. راجع‌به کلمهٔ «زِیمَ» (زمستان) به فرگرد ۱ وندیداد فقرهٔ ۱۹ و فرگرد ۲ فقرهٔ ۲۲ و فرگرد ۷ فقرهٔ ۲۷ و فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۴۳ ملاحظه شود؛ راجع‌به کلمهٔ زمستان با «هَمَ» (تابستان) به فرگرد ۱ وندیداد فقرهٔ ۳ و فرگرد ۹ فقرهٔ ۶ و یسنا ۱۶ فقرهٔ ۱۰ و یسنا ۶۵ فقرهٔ ۵ و آبان یشت فقرهٔ ۵ ملاحظه شود؛ راجع‌به کلمهٔ تابستان با «ایوی گامَ» (زمستان) به فرگرد ۵ وندیداد فقرات ۱۰ و ۴۲ و فرگرد ۹ فقرهٔ ۶ و فرگرد ۱۵ فقرهٔ ۴۵ و غیره ملاحظه شود.

۲. رجوع شود به مقالهٔ رپیتوینگاه.

گهنبار

به فرّ فریدون و رخش نهنگ   به گاه گهنبار هوشنگ شـنگ

(اسدی)

پس از دانستن تقویم مزدیسنا و اعیاد دینی لازم است از گهنبارها یا شش جشن بزرگ دیگر ایرانیان که تا به امروز نزد زرتشتیان ایران و پارسیان هند به همان اهـمیت پـارینهٔ خود باقی است سخن بداریم. گذشته از اینکه گهنبار مربوط به تـقویم مـزدیسناست، در میان چهار آفرینگان خُرده اوستا یکی از آن‌ها نـامزد است بـه آفـرینگان گـهنبار، ایـن آفرینگان قطعه‌ای است که از هـادُخت نسک یـعنی از بـیستمین کـتاب اوسـتای عـهد ساسانیان به یادگار مانده است[1] و در آن از فضیلت و شرافت شش جشن بزرگ سال سخن رفته است.

آفرینگان گهنبار به انضمام ادعیهٔ دیگر در جشن‌های ششگانه سال خوانده می‌شود[2]. پیش از اینکه از آفرینگان صحبت بداریم و چهار قطعهٔ مذکور آن را تفسیر کنیم ناگزیریم که برای فهم مندرجات آفرینگان گهنبار به‌خصوص از گهنبارها مفصلاً بحث کنیم و ضمناً آنچه در مقالهٔ تقویم مزدیسنا ناگفته مانده در این مقاله گفته آید.

اینک گوییم: گهنبار یا گاهنبار کلمه‌ای است نسبتاً نو در پهلوی گاسانبار گویند، از کلمهٔ گاس (در اوستا گاتو) که به معنی گاه و هنگام است.

جزء اخیر کلمهٔ گهنبار باید از کلمهٔ اوستایی یائیریه باشد که در آغـاز مـقالهٔ تـقویم مزدیسنا گفتیم صفت است به معنی سالی و فصلی، از کلمهٔ یارِ (سال) راجع‌به جزء کـلمهٔ

---

۱. رجوع کنید به جلد دوم یشت‌ها.

۲. رجوع کنید به: The Religious Ceremenies and Customs of the Parsees by Jivanji J. Modi p. 449-455.

اخیر گهنبار وجه اشتقاق دیگری مستشرقین ذکر کرده‌اند که چندان قابل توجه نیست. در خود اوستا غالباً «یائیریه» به جای کلمهٔ گهنبار استعمال گردیده و فوراً پس از ذکر این کلمه مرتباً از شش گهنبار یا جشن‌های ششگانه سال نام برده شده است چنان‌که در یسنا ۱، فقرهٔ ۹ و یسنا ۲ فقره ۹ و یسنا ۳، فقرهٔ ۱۱ و یسنا ۴، فقرهٔ ۱۴ و یسنا ۶، فقرهٔ ۸ و یسنا ۷، فقرهٔ ۱۱ و یسنا ۱۷، فقرهٔ ۸ و یسنا ۲۲، فقرهٔ ۱۱ و در ویسپرد کردهٔ ۱[1]، فقرهٔ ۲ و کردهٔ ۲، فقرهٔ ۲.

این جشن‌ها چنین نامیده شده است

۱	میدیوزرم	مئیذیوئی زَرِمَیّه
۲	میدیوشم	مئیذیویی شِمَ
۳	پتیه شهیم	پئیتیش ههیّه
۴	ایاسرم	ایاثریمَ
۵	میدیارم	مئیذیائیریّه
۶	همسپتمدم	همسپثمئدیّه[2]

این جشن‌ها به فاصله‌های غیرمتساوی از همدیگر دور می‌باشند از این قرار: گهنبار میدیوزرم در چهل و پنجمین روز سال (۴۵)؛ گهنبار میدیوشم در صد و پنجمین روز سال (۱۰۵)؛ گهنبار پتیه شهیم در صد و هشتادمین روز سال (۱۸۰)؛ گهنبار ایاسرم در دویست و دهمین روز سال (۲۱۰)؛ گهنبار میدیارم در دویست و نودمین روز سال (۲۹۰)؛ گهنبار همسپتمدم در سیصد و شصت و پنجمین روز سال (۳۶۵) واقع می‌شود. جشن هر یک از این گهنبارها پنج روز طول می‌کشد. آخرین روز مهمّ‌ترین روز آن است، در واقع چهار روز دیگر روزهای مقدماتی جشن است. در خود اوستا، در آفرینگان گهنبار در فقرات ۷-۱۲ این جشن‌ها با تعیین ماه و روز ذکر شده و فاصله‌های آن‌ها از همدیگر نیز قید گردیده، از این قرار: میدیوزرم در اردیبهشت ماه در دی به مهر روز (پانزدهم) می‌باشد و از آغاز سال تا به این جشن چهل و پنج روز است؛ دومین گهنبار میدیوشم در تیر ماه در

---

۱. ابوریحان بیرونی نام‌های این جشن‌ها را چنین نوشته: مدیوزرم‌گاه، مدیوشم‌گاه، فیشهھیم‌گاه، ایاثرم‌گاه، مدیایریم‌گاه، همشفثمیذمگاه، رجوع شود به آثارالباقیه صص ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۲ و ۲۲۴ و ۲۲۶ و ۲۳۰. این کلمات در کتب ادعیهٔ زرتشتیان به املاء دیگر هم نوشته شده از آن جمله: میدیوشهم، پتی‌شهم = پتشم = پیتیشهم، همسپتمدیم = همسپتمیدیم = همسپثمیدیم و غیره.

۲. املاء این کلمات به خط لاتین: Maidhyoi-zaremaya, maidhyoi-šema, palitišhahya, ayathrima, maidhyairya, hamaspathmaedaya.

دی به مهر روز (پانزدهم) می‌باشد و از نخستین گهنبار تا به این جشن شصت روز است؛ سومین گهنبار پتیه شهیم در شهریور ماه در انیران روز (سی‌ام) می‌باشد و از دومین گهنبار تا به این جشن هفتاد و پنج روز است؛ چهارمین گهنبار ایاسرم در مهر ماه در انیران روز (سی‌ام) می‌باشد و از سومین گهنبار تا به این جشن سی روز است؛ پنجمین گهنبار میدیارم در دی ماه در بهرام روز (بیستم) می‌باشد و از چهارمین گهنبار تا به این جشن هشتاد روز است؛ ششمین گهنبار همسپتمدم در آخرین روز اندرگاه (خمسهٔ مسترقه) در وهیشتواشت روز (آخرین روز سال) می‌باشد و از پنجمین گهنبار تا به این جشن هفتاد و پنج روز است.

در اوستا روز اصلی هر یک از گهنبارها یاد شده، اما در سنّت چنان‌که گفتیم هر یک از گهنبارها پنج روز طول می‌کشد، بنابراین در اردیبهشت ماه، خورشید روز و ماه روز و تیر روز و گوش روز و دی به مهر روز یعنی از یازدهم تا پانزدهم جشن میدیوزرم است؛ در تیرماه، خورشید روز و ماه روز و تیر روز و گوش روز و دی به مهر روز یعنی از یازدهم تا پانزدهم جشن میدیوشم است؛ در شهریورماه، اشتاد روز و آسمان روز و زامیاد روز و مهراسپند روز و انیران روز یعنی از بیست و ششم تا سی‌ام جشن پتیه شهیم است؛ در مهر ماه، اشتاد روز و آسمان روز و زامیاد روز و مهراسپند روز و انیران روز یعنی از بیست و ششم تا سی‌ام جشن ایاسرم است؛ در دی ماه، مهر روز و سروش روز و رشن روز و فروردین روز و بهرام روز یعنی از شانزدهم تا بیستم جشن میدیارم است؛ در اندرگاه (خمسهٔ مسترقه)، اهنودگاه و اُشتودگاه و سپنتمدگاه و وهوخشترگاه و وهیشتواشت‌گاه جشن همسپتمدم است[1].

چنان‌که ملاحظه می‌شود میدیوزرم و میدیوشم و پتیه شهیم و ایاسرم در تابستان بزرگ، که در مقالهٔ تقویم مزدیسنا گفتیم هفت ماه است، می‌افتد، میدیارم در زمستان

---

۱. در آثارالباقیه ماه‌های گهنبار چنین معین شده: در صفحهٔ ۲۲۶ مدیوزرم در دی ماه؛ در صفحهٔ ۲۳۰ مدیوشم در اسفند ماه؛ در صفحهٔ ۲۱۹ فیشههیم در اردیبهشت ماه؛ در صفحهٔ ۲۲۰ ایاثرم در خُرداد ماه؛ در صفحهٔ ۲۲۲ مدیاریم در شهریورماه؛ در صفحهٔ ۲۲۴ همشفتمیذیم در اندرگاه یا خمسهٔ مسترقه در میان آبان ماه و آذر ماه قرار داده شده (برخلاف اهل فُرس خمسهٔ مسترقه نزد سغدیان و خوارزمیان پس از اسفند ماه ذکر گردیده است) این اختلاف از اینجاست که تا زمان تألیف آثارالباقیه در حدود سنه ۳۹۰ هجری چهار کبیسه اهمال شده و پس از کبیسهٔ یک ماهی که گفتیم در عهد یزدگرد اول ساسانی (۳۹۹–۴۲۰ میلادی) اتفاق افتاد دیگر کبیسه نگرفتند، بنابراین در آثارالباقیه اوقات گهنبارها چهار ماه پیش از مواقع خود قرار داده شده است.

رجوع شود به: Zend-Avesta par Darmesteter Vol. I p. 86.

به آثارالباقیه صص ۲۳۳–۲۳۴ نیز مراجعه شود.

می‌افتد و همسپتمدم در پنج وه، کـه پـیش‌آهنگ فـصل خـوش و هـنگام فـرود آمـدن فروهرهاست از آسمان به روی زمین، اتفاق می‌افتد.

نظر به معنی لفظی این کلمات گهنبارها اساساً جشن‌هایی بوده برای اوقات مـختلف سال: میدیوزرم یعنی میان بهار و این جشنی است در نیمهٔ زَرِمَیّه بهار، هنگامی که زمین سبز و خرم است، میدیوشم یعنی میان تابستان، پتیه شهیم یعنی دانه‌آور، از آن وقتی اراده شده که گندم رسیده و خرمن به‌دست می‌آید[۱]، ایاسرم یعنی برگشت و از آن هنگامی اراده شده که چوپان با گلهٔ خود برای پیش‌آمد زمستان از چراگاه تابستانی به خانه برمی‌گردد، میدیارم یعنی میان سال؛ معنی همسپتمدم معلوم نیست این جشن اخیر که بـه فـروهرها اختصاص دارد در هنگامی است که فروهرهای درگذشتگان برای سـرکشی بـازماندگان خود فرود می‌آیند. در اوستا فرَوشی (Fravasi) یکی از ارواح انسانی است، از همین کلمه است فروردین، ماهی که مقارن اوقات فرود آمدن فروهرهاست[۲]. در فروردین یشت فقرهٔ ۴۹ همسپتمدم نیز جشن فروهرها نامیده شده: «فروهرهای نـیک تـوانـای مـقدسین را می‌ستاییم که در هنگام همسپتمدم از آرامگاه‌های خود به بیرون شتابند، در مدت ده شب پی در پی در اینجا برای آگاهی یافتن به‌سر برند[۳]». ده روز جشن فروردیان که هنگام فرود آمدن فروهرهاست عبارت است از اشتاد روز تا انیران روز از اسفند ماه و پنج روز گاتا[۴].

در خود اوستا هم این گهنبارها یا جشن‌های ششگانهٔ سال با صفاتی که هر یک اشاره به فصل و موسم مخصوصی است متصّف شده: در ویسپرد کردهٔ ۱، فقرهٔ ۲ مـیدیوزرم بـا صفت شیردهنده آمده از این صفت برمی‌آید که میدیوزرم هنگامی است که گیاه‌ها شـیره می‌گیرند یا به عبارت دیگر بهار؛ میدیوشم به هنگامی که عـلوفه درو مـی‌شود مـتصّف گردیده؛ پتیه شهیم موقعی است از سال که گندم = خرمن به‌دست می‌آید؛ ایاسرم وقـتی است که گله و رمه از چراگاه تابستانی به آغل برمی‌گردد و وقت جفت‌گیری گـوسفندان است؛ میدیارم با صفت سرد آمده؛ همسپتمدم که آخر سال است با صفتی که حـاکـی از

---

۱. عید معروف عیسویان «عیدالخمسین» که در یونانی Pentekoste و در فرانسه Pentecôte گویند و پنجاه روز پس از عید فِصح می‌آید، اساساً مانند پتیه شهیم جشن سر خرمن بوده، بعدها نزد یهودی‌ها و عیسوی‌ها جشـن دینی شده است.

۲. رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

۳. فقرهٔ ۴ آفرینگان گاتا نیز ملاحظه شود.

۴. رجوع شود به کتاب روایات داراب هرمزدیار چاپ بمبئی، جلد اول، ص ۲۹۲؛ به کتاب هشتم دینکرد باب ۶ فقرهٔ ۱۱ (چاپ سنجانا) جلد ۱۵، ص ۱۵ نیز نگاه کنید.

اجرای تکالیف دینی است اختصاص یافته است[۱] این صفات با معانی لغوی گهنبارها مناسبت تامّ دارد و درست حاکی از موسم مخصوص و وضع اصلی این جشن‌هاست.

بعدها هر یک از شش گهنبار را هنگام پیدایش یکی از آفریدگان اهورامزدا دانسته‌اند همان‌طوری که در تورات سفر پیدایش در باب اول و دوم آمده که خداوند در شش روز آسمان‌ها و زمین و روشنایی و آب و گیاه و خورشید و ماه و ستارگان و جانوران و انسان بیافرید و در روز هفتم از کار آفرینش بیاسود، در مزدیسنا نیز آفرینش اهورا مزدا در شش گهنبار سال پایان پذیرفت. در گهنبار میدیوزرم آسمان و در میدیوشم آب و در پتیه شهیم زمین و در ایاسرم گیاه و در میدیارم جانوران و در همسپتمدم مردمان آفریده شدند، در تفسیر پهلوی و پازند و فارسی آفرینگان گهنبار از این آفرینش‌ها هنگام گهنبارها یاد شده است[۲] در آغاز فصل ۲۵ بندهش که از تقویم مزدیسنا سخن رفته مندرج است: «آفرینش جهان از من (اهورامزدا) در سیصد و شصت و پنج روز که شش گهنبار سال باشد انجام گرفت».

در کلیهٔ کتب پهلوی مکرراً از گهنبارها یاد شده و به جای آوردن مراسم دینی در این جشن‌ها ثواب بزرگ و ترک کردن آن‌ها گناه بزرگ شمرده شده است. در سنّت مزدیسنان بنای این جشن‌ها را به جمشید نسبت داده‌اند، در فضیلت و شرافت آن‌ها مفصلاً در کتب روایات سخن رفته است، در اینجا از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم.

شش گهنبار سال نزد زرتشتیان ایران و هند اوقات عبادت و انفاق و خیرات است از وجه اوقاف گهنبارها جشن‌های بزرگ می‌آرایند، توانگر و بینوا هر دو در آن شرکت می‌کنند، آنانی که خود از پس مخارج این جشن‌ها برنمی‌آیند لازم است که در مراسم دینی که دیگران بانی هستند حضور به هم رسانند و از خوان نعمت توانگران که در همه جا گسترده بهره‌مند شوند. در صد در بندهش در باب نود و چهارم آمده: «اگر کسی در سال یک‌بار به گهنبار نرود یک ثلث از ثواب‌هایی که کرده بکاهد و یک ثلث به گناهانش بیفزاید».

اینک در انجام نوشتار برای خلاصه نمودن مطالب و ضمناً برای به فهم نزدیک‌تر کردن مندرجات آفرینگان گهنبار قطعه‌ای از روایات فارسی داراب هرمزدیار را با اصلاحی در

---

۱. املاء این صفات به حسب ترتیب به خط لاتین:

Payanh, Vastro-datainya, hahya, fraourvaeštrima, varšniharšta, Saredha, areto-karethan

ویسپرد کردهٔ ۲ فقره ۲ نیز ملاحظه شود.

۲. در خصوص متن ترجمهٔ فارسی رجوع شود به: Études Iraniennes par Darmesteter; Paris 1888, Tome Second p. 816-824.

عبارات و تغییری در برخی کلمات آن در اینجا می‌نگاریم[۱]: «خداوند آفرینش این جهان را در شش هنگام به انجام رسانید: پس مردمان راست که در این هنگام‌ها گاهنبار کنند و آفرین گویند و میزدها (اطعام و انفاق) سازند و خدای را ستایش کنند و سپاس به جای آورند، نخستین گاهنبار در اردیبهشت ماه بود، پنج روز، از خورروز تا دی به مهر روز، درین هنگام پروردگار آسمان داد چون مردم درین پنج روز گاهنبار کنند چندان کرفه (ثواب) و مزد باشد که کسی هزار میش با بره برای روان خویش به ارزانیان و درویشان و بینوایان داده باشد. دومین گاهنبار در تیر ماه باشد، پنج روز، از خور روز تا دی به مهر روز، درین روز دادار هرمزد آب بیافرید، چون مردم درین پنج روز گاهنبار کنند چندان کرفه بود که کسی هزار گاو با گوساله به درویشان و بینوایان و ارزانیان و مستمندان داده باشد. سومین گاهنبار در شهریور ماه باشد، پنج روز، از اشتاد روز تا انیران روز، درین هنگام دادار هرمزد زمین داد، چون مردم درین پنج روز گاهنبار کنند چندان کرفه باشد که کسی هزار اسب با کُره برای روان خویش به ارزانیان و بینوایان و درویشان داده باشد. چهارمین گاهنبار در مهرماه باشد، از اشتاد روز تا انیران روز، درین هنگام دادار هرمزد از هر گونه گیاه داد، چون مردم درین پنج روز گاهنبار کنند و سازند چندان کرفه باشد که کسی هزار اشتر باکواده (بچه شتر) به اشوی داد (به خیرات) برای روان خویش به ارزانیان و درویشان داده باشد. پنجمین گاهنبار در دی ماه باشد از مهر روز تا بهرام روز و درین گاه دادار هرمزد جانور داد و گاو و گوسفند بیافرید، چون مردمان درین پنج روز گاهنبار کنند چندان کرفه باشد که کسی هزار گاو و هزار اسب به اشوی داد (به خیرات) برای روان خویش به ارزانیان مستمندان داده باشد. ششمین گاهنبار «همسپتمیدیم» در انجام اسفندارمذ ماه باشد، از روز اهنودگاه تا روز وهیشتواشت‌گاه، درین هنگام دادار هرمزد مردم داد چون مردم درین پنج روز گاهنبار کنند چندان کرفه و مزد باشد که کسی سراسر جهان و آنچه در آن است به اشوی داد (به خیرات) برای روان خود بخشیده باشد. اگر این شش گاهنبار نگیرند وگر درویش (بینوا) باشند به جایی که گاهنبار آراسته‌اند بروند گناه سخت بزرگ باشد. تا آن اندازه که بسته کستیان را (زرتشتیان را) نشاید که با وی کرد و خورد کنند و به خانهٔ وی شوند و او را به خانهٔ خود آورند و او را یاری دهند و گواهی وی

---

۱. رجوع شود به روایات داراب هرمزدیار، چاپ بمبئی، جلد اول، صص ۴۲۶-۴۲۷.
اغلاطی راکه در قطعهٔ فوق در طبع روایات روی داده نگارنده از روی یک نسخهٔ خطی قدیم روایات که در دو جلد در زیر دست دارم و از روی باب پنجاهم صد در بندهش چاپ بمبئی، صص ۱۱۲-۲۲۳ اصلاح کردم.

پذیرند و مانند این در تفسیر گهنبار است». در آفرین شش گهنبار که به زبان پازند موجود است مفصلاً آفرینگان گهنبار تفسیر شده و سنّت کهن نیز راجع به آفرینش آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و آدمی در آن ذکر شده است[۱]. ترجمهٔ آلمانی آن در جزو تفسیر اوستای اشپیگل نیز موجود است[۲].

در پایان نوشتار متذکر می‌شویم که امروزه نزد زرتشتیان ششمین گهنبار «همسپتمدم» در پنج روز پیش از فروردین ماه که مطابق ۲۱ ماه مارس فرنگی است نمی‌افتد، نزد زرتشتیان و تقریباً پنج هزار تن از پارسیان هند که داخل فرقهٔ قدیمی هستند اول (هرمزد روز) فروردین ماه به نهم ماه اوت فرنگی می‌افتد و در روزهای ۴-۸ اوت جشن همسپتمدم می‌گیرند، اما نزد پارسیان هند که از فرقهٔ شاهنشاهی هستند اول (هرمزد روز) فروردین ماه به هشتم سپتامبر می‌افتد و در روزهای ۳-۷ سپتامبر جشن همسپتمدم می‌گیرند. این اختلاف در تقویم که یک ماه پارسیان را عقب انداخته و فرقهٔ قدیمی و شاهنشاهی به‌وجود آورده در سال ۱۷۴۵ میلادی برخاست، در وقتی که خواستند کبیسهٔ غفلت شده سال را نزد پارسیان هند جبران کنند و اعیاد دینی را مطابق تقویم اصلاح شده قرار دهند.

به تازگی در هند فرقه‌ای تشکیل یافته که در پنج روز گات‌ها یعنی در پنج روزی که پس از سپندماه می‌افزایند جشن همسپتمدم می‌گیرند و اول ماه فروردین نزد آن به بیست و یک ماه مارس فرنگی «مطابق تقویم کنونی ایران» می‌افتد.

در اینجا می‌افزاییم که جشن فروردین (نوروز) بدون اینکه نزد زرتشتیان ایران و پارسیان هند اوقات فرود آمدن فروهرها، که ذکرش گذشت، باشد از جشن‌های بزرگ و نوروز جمشیدی خوانده می‌شود.

راجع به تقویم فرس و اوستا و آداب و مراسم گهنبارها و فضایل آن‌ها بـه کـتب ذیـل مراجعه شود:

Both, Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft 34. p. 697-720.

Justi, ZDMG. 51 p. 233-251.

Oppert, ZDMG. 52 p. 259-270.

---

۱. رجوع شود به:
Pâzend Texts collected and collated by Ervad Edalji K. Antiâ; Bombay 1909 p. 91-97.

۲. رجوع شود به: Avesta übersetzt von Frie. Spiegel, Leipzig 1863. III Band S. 239-246.

Spiegel, Avesta, Die Eeiligen Schriften der Parsan Leipzig 1859 II Band S. XCVI-CV; Eranische Alterthumskunde, III Band S. 665-670.

De Harlez, Bulletin de l'Athénée oriental, 1881 p. 79-97, 159-88; Calendrier Avestique et le Pays originaire de l'Avesta; Louvain 1882.

عین رساله فوق به زبان آلمانی: Abhandlung des fünften internationalen Orientalisten Congresses gehalten zu Berlin im September 1881.

Separat-Abdruck, Berlin 1882.

Bharucha, The Names of the six Gahambars, in Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee volume; Bombay 1914 p. 199.

Geiger, Ostiranische Kultur; Erlangen 1862 S. 314-327.

West, Sacred Books of the East vol. XLVII; Oxford 1897 p. XLII-XLVII.

Darmesteter, Le Zend-Avesta vol. I; Paris 1892 p. 33-41.

Marquart, Untersuchungen zur Geschichte von Eran, Heft II; Leipzig 1905 S. 192-215.

Nauroz in Modi Memorial volume; Bombay 1930 p. 709-765 B.

Jackson, Die Iranische Religion, im Grundriss der Iranischen Philologie II Band; Strassburg 1899-1904. S. 675-677.

Coorlawala, The Last Kabiseh, in Dastur Hoshang Memorial Volume p. 143-160.

Dhalla, Zoroastrian Civilization; New York 1922 p. 171-173 and 361-364.

Modi, The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees; Bombay 1922 p. 446-455.

روایات داراب هرمزدیار، چاپ بمبئی، ۱۹۲۲ میلادی، جلد دوم، صص ۱۶۲-۱۶۳؛ فرضیات‌نامه دستور داراب پالن، چاپ بمبئی، ۱۹۲۴، صص ۱۲-۱۶.

آفرینگان

از اطاعت با پدر زرتشت پیر　　خود به نسک آفرینگان گفته است

(لبیبی)

یک رشته از نمازهای زرتشتیان نامزد به آفرینگان است که در مدت سال در جشن‌ها و هنگام‌های مختلف به جای آورده می‌شود. چهار تای آن‌ها که مهم‌ترین آفرینگان است در متن اوستای گلدنر[1] به این ترتیب ضبط است: آفرینگان دهمان، آفرینگان گاتا، آفرینگان گهنبار، آفرینگان رپیتوین. در این جلد خُرده اوستا همین چهار آفرینگان را تفسیر خواهیم کرد و در مقدمهٔ هر یک از آن‌ها می‌گوییم که در چه هنگام آن‌ها را می‌خوانند. اینک در اینجا از مفهوم این کلمه و از ادعیهٔ نسبتاً معروف دیگر که برخی از آن‌ها نیز آفرینگان و برخی دیگر آفرین نامیده شده سخن می‌داریم.

آفرنگان یا آفرینگان از همان کلمهٔ آفرین است که به معنی دعای نیک و ستایش است در مقابل نفرین که دعای بد است، چنانک ناصرخسرو گفته است:

رو زبان از هر دوان کوتاه کن　　چون همی نفرین ندانی ز آفرین[2]

---

1. Geldner

۲. در فرهنگ‌های فارسی آفرنگان یکی از بیست و یک نسک (کتاب) زند ضبط شده، لبیبی نیز به همین معنی در شعر فوق استعمال کرده است. چنان‌که می‌دانیم هیچ‌یک از بیست و یک نسک اوستا چنین نامیده نمی‌شده است، آفرینگان همان‌طوری که گفتیم نام برخی از نمازهای خرده اوستاست، همچنین در فرهنگ‌ها نفرین به کسر اول قید شده، البته این غلط است باید به فتح نون باشد زیراکه این لغت از کلمهٔ نفی «نه» یا «نا» و «آفرین» ترکیب یافته مانند لغات نشناس و ناسزا، کلمهٔ آفریدن به معنی ساختن برخلاف آنچه در فرهنگ‌ها ذکر شده مربوط به آفرین نیست باید از یک ریشه و بنیان دیگری باشد، همچنین کلمات افرا و فری که مخفف آفرین پنداشته شده قابل تأمل است.

←

کلیّه آفرینگان و آفرین‌ها چه به زبان اوستایی و چه به زبان پازند که امروزه در دست داریم مفهوم آن‌ها مطابق معنی لغوی آن‌هاست، زیراکه در آن‌ها به روان مردگان آفرین و درود فرستاده می‌شود یا اینکه به زندگان دعا می‌کنند.

در اوستا کلمات آفرینَ و آفریتی afriti و آفریوَنَ afrivana زیاد استعمال شده و همه به معنی آفرین است، آفرین از ریشه و بنیان فری fri که به معنی دوست داشتن و ستاییدن و خوشنود ساختن و آفرین خواندن است، می‌باشد و از همین ماده است کلمات سانسکریت pri و primati، کلمهٔ آفریتی در اوستا چنان‌که لغت دعا در عربی (دَعا لَهُ و دَعا عَلَیهِ) برای دعای خوب و دعای بد هر دو آمده است، به معنی دعای نیک همیشه با کلمهٔ دَهمَ dahma که به معنی نیک و پاک است استعمال شده، چنان‌که در وندیداد فرگرد ۷، فقرهٔ ۴۱ و فرگرد ۹، فقرهٔ ۳۷ و فرگرد ۲۲، فقرهٔ ۵ و غیره به این معنی در پهلوی آفرین و در سانسکریت اشیرو ادا aširvada ترجمه شده است؛ در فرگرد ۱۸ وندیداد، فقرهٔ ۱۱ به معنی نفرین آمده و در تفسیر پهلوی نیز نفرین ترجمه گردیده است.

برای به جای آوردن مراسم آفرینگان درِ مهر پرستشگاه و جای مخصوصی لازم نیست، برخلاف مراسم دیگر این جشن را در جای معمولی و در خانهٔ شخصی هم می‌توان آراست، همچنین پیشوایانی که به اجرای مراسم این جشن گماشته می‌شوند شرط نشده که دارای رتبهٔ مخصوصی باشند، هر هیربد و موبدی به مباشرت آن مجاز است، معمولاً دو موبد و بسا بیشتر از دو به اجرای این مراسم می‌گمارند، موبدی راکه به اجرای وظایف مهم گماشته می‌شود زوت می‌نامند و دیگری را راسپی، اگر بیشتر از دو موبد حاضر باشند مجموعاً وظایف راسپی را به جای خواهند آورد، به‌طوری که زوت در سر آنان قرار گرفته کارش عمده و مهم شمرده می‌شود و اگر دو موبد حاضر نباشند یک موبد به تنهایی می‌تواند به کار مراسم جشن پردازد و نیز ممکن است بهدینی تکالیفی راکه برای یک راسپی مقرر است به انجام رساند.

در مراسم آفرینگان مانند همهٔ مراسم دینی پادیاب کشتی لازم است، یعنی که پیش از خواندن آفرینگان آداب تطهیر و وضو فرض است[1].

→

در شاهنامه دو دختر کی‌گشتاسب که پس از افتادن بلخ به دست ارجاسب پادشاه توران اسیر شدند و بعد برادرشان اسفندیار آنان را نجات داد یکی همای و دیگری به‌آفرید نامیده شده‌اند، اسم این دو خواهر در اوستا هومیا Humaya و واریذکنا Varidhkana می‌باشد، لابد در شاهنامه واریذکنا به‌عنوان دینی خود به‌آفرید نامیده شده، مطابق ونگوهی آفریتی یعنی وه‌آفرین (به‌آفرین)، رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

۱. پادیاب که در پهلوی پادیاو گویند در فرهنگ‌های فارسی هم ضبط شده مثل وضو است نزد مسلمانان، کسی
←

در جشن آفرینگان در خوانچه‌ای گل‌ها و میوه‌ها و شیر و می و شربت و آب نهاده و در پهلوی آن آتشدان با چوب صندل و لبان می‌گذارند، زوت سراپا سفید پوشیده، در طرف پایین خوانچه و آتشدان جای می‌گزیند و راسپی روبروی او؛ هر یک از آفرینگان را دیباچه‌ای است به زبان پازند که زوت تنها به خواندن آن شروع می‌کند و در سرودن خود آفرینگان راسپی با او هم‌آواز می‌گردد[1].

گذشته از چهار آفرینگان مذکور چند آفرینگان دیگر هم موجود است از این قرار: آفرینگان دادار هرمزد، آفرینگان فرشتگان یا ایزدان، آفرینگان سی روزه، آفرینگان اردافروش، آفرینگان سروش، آفرینگان مینو ناور یا نوناور.

برخی از آفرینگان دارای مطالب مستقلی است به این معنی که جملات آن‌ها در اوستای کنونی موجود نیست، ولی ممکن است که از قسمت‌های مفقود شده اوستا باشد. جملات برخی دیگر از آفرینگان از قسمت‌های دیگر اوستا برداشته شده و عیناً در یسناها یا در یشت‌ها موجود است، مثلاً آفرینگان مینو ناور از یسنا ۱۶ برداشته شده است و آفرینگان سروش از سروش یشت سر شب (یسنا ۵۷) از فقرات ۱-۸ و آفرینگان اردا فروش از فرور دین یشت فقرات ۴۹-۵۲ می‌باشد و غیره[2].

آخرین فقرات تمام آفرینگان مثل هم است و این فقرات همان است که در فقرات ۸-۱۳ آفرینگان دهمان تفسیر آن‌ها را ملاحظه خواهید کرد.

←

که می‌خواهد پادیاب کند نخست یک «خشنوتره اهورهه مزدا و» (=به خوشنودی هرمزد) می‌خواند و پس از آن یک بار «اشم وهو...» می‌سراید، آنگاه روی و دست‌ها و پاهای خود را می‌شوید، از آن پس کشتی نو می‌کند و به ترتیبی که در مقالهٔ نیرنگ کشتی بستن ذکر کردیم کمربند خود گشوده و دعای مخصوص آن خوانده دوباره به دور کمر می‌بندد.

۱. در خصوص متن پازند «دیباچهٔ آفرینگان» رجوع شود به: Pazend Texts Collected and collated by Ervad Edalji Kersaspji Antiâ; Bombay 1909 p. 157.

در خصوص تغییراتی که در این دیباچه به مناسبت ذکر هنگام و روز و ماهی که یک جشن آفرینگان گرفته می‌شود و تغییراتی که در آن به مناسبت اینکه این جشن برای آفرین و درود روان مرده‌ای باشد (انوشه روان فلان) و یا دعایی برای شخص زنده‌ای باشد (زنده روان فلان) و ذکر اسم کسی که بانی آن جشن است (فرمایش فلان) رجوع شود به روایات داراب هرمزدیار، چاپ بمبئی، جلد دوم، ص ۳۵۴.

۲. رجوع شود به: The Religious Ceremonies and customs of the Parsees by Modi p. 385-386.

در خصوص متون اوستایی و ترتیب خواندن این آفرینگان به فهرست مندرجات جلد اول از کتاب داراب هرمزدیار به کلمه آفرینگان مراجعه شود.

گذشته از آفرینگان یک دسته نمازهایی نیز به زبان پازند موجود است که آفرین نامیده می‌شود، آفرین هم مانند آفرینگان درودی است به روان مرده و یا دعـایی است دربـارهٔ کسی زنده از این قرار: آفرین دهمان، آفرین گهنبار، آفرین رپیتوین، آفرین اردا فروش، آفرین بزرگان، آفرین گهنبار چاشنی، آفرین میزد، آفرین پیغمبر زرتشت؛ این آفـرین‌ها معمولاً پس از آفرینگان خوانده می‌شوند، مثلاً آفرین دهمان معمولاً پس از آفـرین اردا فروش و پس از آفرین بزرگان خوانده می‌شود و ممکن است جداگـانه پس از هـر یک آفرینگان خوانده شود[۱]؛ آفرین گهنبار ممکن است در هر پنج روز جشن هر یک از شش گهنبار (جشن‌های سال) خوانده شود؛ آفرین رپیتوین پس از آفرینگان رپیتوین خوانده می‌شود. در آفرینگان رپیتوین ذکر خواهیم کرد که این جشن در چه موقعی است. آفرین اردا فروش پس از آفرینگان اردا فروش در هنگام جشن فروردین خـوانـده مـی‌شود[۲]. آفرین بزرگان پس از آفرین اردا فروش می‌آید[۳]، آفرین میزد چنان‌که از اسمش برمی‌آید در هنگام نذر میوه و گل و آب و شیر خوانده می‌شود، این آفرین از مورد استعمال افتاده بسیار کم سروده می‌شود[۴]، آفرین پیغمبر زرتشت در میان آفرین‌های دیگر که همه به زبان

۱. آفرین دهمان یعنی دعای پاکان و نیکان و پارسایان، در خصوص کلمهٔ دهمان در مـقدمهٔ تـفسیر آفـرینگان دهمان مفصلاً صحبت خواهم داشت. این آفرین چنین نامزد گردیده زیراکه در آن همهٔ نیکان طبقهٔ چهارگانهٔ ایران قدیم که پیشوایان و رزمیان و برزیگران و پیشه‌وران (آتورنان، ارتشتاران، واستریوشان، هتخشان رجوع به جلد ۲ یشت‌ها) باشند یاد شده‌اند، به‌خصوص از روان‌های انوشه روانان (آمرزیدگان) کیومرث و هوشنگ و تهمورث و جم و فریدون و منوچهر بامی و زو پسر تهماسب و کیقباد و کیکاوس و کیخسرو و کی‌لهراسب و کی گشتاسب و بهمن پسر اسفندیار و زرتشت اسپنتمان نام برده شده است. این آفرین را به مناسبت ذکر اسامی امشاسپندان در آن آفرین هفت امشاسپند هم می‌نامند و آن را به مناسبت اینکه همکاران و یاوران امشاسپندان با خود امشـاسپندان یاد شده‌اند نیز آفرین همکاران خوانده‌اند، چنان‌که می‌دانیم چند تن از فرشتگان یا ایزدان را از یاران مخصوص هر یک از هفت امشاسپندان دانسته‌اند که در پهلوی همکار گویند، در مقاله سی روزه ذکرش گذشت.

۲. اردا فروش مرکب است از کلمات اوستایی اَرِتَ (Areta) که به معنی پاک و راست است و از کـلمهٔ فـروشی (Fravaši) که به معنی فروهر است این دعاکه لفظاً به معنی دعای فروهر پاکان است، در هنگام جشن فروردین که بنا به آئین مزدیسنا هنگام فرود آمدن فروهرهای درگذشتگان است از آسمان به سوی زمین، خوانده می‌شود.

۳. این آفرین به مناسبت اینکه گروهی از نامداران ایران کهن مانند زریر و سـیاوش و بـیژن و گشـتاسب و سـام نریمان و رستم و اسفندیار و جاماسب در آن یاد شده و از صفات بارزهٔ هر یک از آنان سخن رفته، آفرین بزرگان نامیده شده است، این آفرین در جزو دعای نکاح هم خوانده می‌شود و برای هر کسی که خوانده شود درخواست می‌گردد که آن کس به صفات نامداران مذکور نایل شود، مثلاً مانند رستم زورآزما و مانند جاماسب دانا گردد.

۴. میزد که در ادبیات ما به معنی بزم آمده، چنان‌که فرخی گفته است:

ای به میزد اندرون هزار فریدون وی به نبرد اندرون هزار تـهمتن

←

پازند است، به زبان اوستاست، در واقع آن را نمی‌توان جزو آفرین‌ها شمرد زیرا هیچ‌وقت پس از آفرینگان خوانده نمی‌شود، اما نظر به مندرجاتش به‌جاست که چنین نامیده شود، زیراکه در این آفرین از زبان پیغمبر ایران به پادشاه معاصرش کی‌گشتاسب دعا شده است[۱].

←

در اوستا مَیَزْدَ (Myazda) آمده و در سانسکریت مِیدهه (Miyedha) و آن عبارت است از نذر و تقدیمی غیرمایع، چیزی خوردنی در مقابل نذر روان و آشامیدنی که زاوثرا (Zaothra) و در پهلوی زُهر (Zohr) و در فارسی زَوْر (آب زَوْر) گویند.

۱. در خصوص اینکه آفرین پیغمبر زرتشت فصلی از گشتاسب یشت و بقایایی از دهمین نسک مفقود شده است به جلد دوم یشت‌ها، مراجعه شود.

آفرینگان دهمان

از کلمهٔ آفرین در مقالهٔ پیش سخن داشتیم و نیز اشاره کردیم که دهمان به معنی پاکان و نیکان و پارسایان است. دهمان جمع دَهمَ dahma در اوستا صفت است، یعنی آزموده و از کار درآمده و در مسایل دینی آگاه و دانا و نیز اسم مجرّد استعمال شده، برای تعیین کسی که نیک و پاک و پارسا و از آئین برخوردار است، به این معانی در آبان یشت فقرهٔ ۹۲ و مهر یشت فقرهٔ ۱۶ و یسنا ۱، فقرهٔ ۱۵ و یسنا ۲، فقرهٔ ۱۵ و یسنا ۳، فقرهٔ ۱۷ و یسنا ۴، فقرهٔ ۲۰ و غیره آمده است، در تفسیر پهلوی این کلمه تغییر نکرده دَهمْ نوشته شده و برای توضیح افزوده‌اند: وه مرت (به مرد).

این کلمه از ریشهٔ دَهْ dah که به معنی آموزانیدن و یاد دادن است می‌باشد، مطابق آن در سانسکریت دَسمْ dasmá به معنی آزموده و ماهر است. غالباً این کلمهٔ صفت برای آفریتی afriti آمده، چنان‌که در فقرات مذکور یسنای ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و در یسنای ۷، فقرهٔ ۲۶ و در یسنای ۸، فقرهٔ ۱ و در وندیداد فرگرد ۹، فقرهٔ ۳۷ و فرگرد ۲۲، فقرهٔ ۵؛ در این فقرات از آفریتی یا آفرین دعایی اراده کرده‌اند که از روی آئین مقرّره و به حسب دستور پرهیزکاری و پارسایی باشد. غالباً دَهمْ آفریتی با داموئیش اوُپمنَ damoiš upamana یعنی نفرین نیکوکار و پارسا که شخصیّت یافته، فرشته‌ای دانسته‌اند یک‌جا یاد گردیده است (رجوع شود به جلد اول یشت‌ها) بنابراین دهما آفریتی فرشته‌ای است نمایندهٔ آفرین و درود یک پارسا در مقابل داموئیش اُوپَمنَ که ایزدی است نمایندهٔ نفرین یک مرد پارسا، در بندهش بزرگ دهمان آفرین فرشته‌ای تعریف شده که دعا را به هدف اجابت می‌رساند (رجوع شود به: Zend-Avesta par Darmest. vol. II. p. 317).

خود کلمهٔ دَهمْ که گفتیم اسم مجرد به معنی نیکوکار و پارساست در مقابل تنوپرت tanuperetha که به معنی گناهکار و بزهگر است آمده است چنان‌که در وندیداد فرگرد ۱۲ در تمام فقرات ۱-۱۹ کلمهٔ تنوپرت که لفظاً به معنی «تن به سزا رسیده» می‌باشد، در تفسیر پهلوی تناپوهر آمده و در توضیحات افزوده‌اند: «مرگ ارزان» یعنی سزاوار مرگ، کلمهٔ دَهمَ چه صفت و چه اسم مجرد در کتاب مقدس بسیار استعمال شده، همچنین کلماتی که با آن ترکیب یافته بسیار است، مانند دهموکِرِتَ یعنی از پارسایی کرده شده (به جای آورده شده)؛ دهمو پئیریشتَ یعنی از پارسایی برگزیده شده؛ دهمو یاوژداتَ یعنی از پارسایی فراهم شده و غیره[1].

از آنچه گذشت معلوم می‌شود که آفرینگان دهمان به معنی دعای پاکان و نیکان است و مندرجات آن هم دال به همین معنی است.

آفرینگان دهمان از یسنا ۶۰ فقرات ۲-۸ برداشته شده و این یسنا در خود اوستا در فقرهٔ ۱ از یسنا ۶۱ دهم آفریتی نامیده شده است.

برخی از دانشمندان پارسی این یسنا را تندرستی نامیده‌اند، اما تندرستی که معمولاً موبدان در روز نکاح به عروس و داماد می‌خوانند و در روز کشتی‌بندی به بچه خوانده می‌شود دعایی است نسبتاً متأخر و به زبان پازند است و انشای آن به آذرپاد مهراسپند نسبت داده شده است.

آفرینگان دهمان دعایی است که در روز چهارم و دهم و سی‌ام و در سر سال پس از وفات کسی خوانده می‌شود، این دعا در روزهای مذکور پس از آفرینگان اردا فروش و آفرینگان سروش که ذکر آن‌ها در مقالهٔ پیش گذشت خوانده می‌شود. آفرینگان دهمان دعایی است برای بازماندگان یک شخص درگذشته و طلب رستگاری برای فروهر پارسایان خوانده می‌شود، به همین مناسبت است که آن را چنان‌که گفتیم برخی تندرستی نامیده‌اند.

در انجام متذکر می‌شویم که در برخی از نسخ خطی پهلوی تحت عنوان «آفرین دهمان» آفرین شش گهنبار و ائوگمدئَچا و آفرین هفت امشاسپند با هم نوشته شده است.[2]

---

۱. املاء این کلمات به خط لاتین: Dahma - kereta - pairšta - yaošdâta.

۲. راجع به مفهوم کلمهٔ دَهْمَ Daham نیز ملاحظه شود: Studien zum Avesta von Kari Geldner S. 12-14.

آفرینگان دهمان

۱ یتا اهووئیریو... (دوبار)

اشم وهو... (سه بار)

فرَوَرانه...[۱]

به خوشنودی آفریتی پاکِ (دَهمَ) نیک (و) داموئیش اُوَپَمنَ نیرومند ستاییدن، نیایش کردن و خوشنود ساختن و آفرین خواندن.

[راسپی] «یتا اهو وئیریو» که زوت به من بگوید.

[زوت] «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید.

۲ * بشود که به این خان و مان برسد خوشنودی پاکدینی و درود و دهش و پذیرایی (وی) بشود که اینک به این جایگاه فرا رسد راستی و توانایی و سود و فرّ و خوشی و پیشوایی بلند این دین اهورایی زرتشت.

۳ مبادا اینک از این جایگاه گله و رمه گسسته شود، راستی نگسلد، نیروی مرد پاک نگسلد، کیش اهورایی نگسلد.

۴ بشود به اینجا (به این خانه) رسند فروهرهای مقدسِ نیک پاکان، به همراهی درمان اشی (گه) به پهنای زمین و درازای رودها و بلندی خورشید (است)[۲] تا اینکه به آن (خانه) بهتری فرا رسد و در برابر بدخواه پایداری تواند کرد تا اینکه شکوه و فرّ برافزاید.

۵ بشود در این خان و مان فرمانبرداری به نافرمانی چیر شود، آشتی به ناسازگاری،

---

۱. مثل فقرهٔ ۱۰ خورشید نیایش.

* آفرینگان دهمان از فقرهٔ دوم شروع می‌شود، فقرهٔ اول مقدمهٔ آن است.

فقرات ۲–۷ از یسنا ۶۰، فقرات ۲–۷ برداشته شده است. در این فصل از یسنا که گفتیم دَهْمَ آفریتی نامیده شده، به خاندان پاکدین پارسا درود فرستاده شده و برای آن دولت راستی و دینداری و شکوه و جلال و گله و رمه و فرزندان نیک و خصلت‌های پسندیده و غیره درخواست گردیده است. گذشته از ترجمهٔ این فصل از یسنا در جزو تفسیرهای کامل اوستا چون تفسیر اشپیگل Spiegel و دُهارله De Harlez و دارمستتر Darmesteter و وُلف Wolf برای تفسیر آن به‌خصوص به کتب ذیل نیز مراجعه شود:

Studien zum Avesta von K. Geldner; Strassburg 1882 S. 137-139.

Selections from Avesta and Old Persian (First Series) Part I by I. J. Sorabji Taraporewala; Calcutta 1922 p. 105-122.

۲. اشی فرشتهٔ توانگری است، خوشی و آسایش خاندان از اوست، چاره و درمانی که از او رسد به پهنای زمین و درازای رود و بلندی خورشید است یعنی که سود و بهرهٔ فرشتهٔ توانگری بسیار بزرگ و فراوان است.

رادی به نارادی، فروتنی به خودپسندی، گفتار راست گفته شده به گفتار نادرست گفته شده، راستی به دروغ.

۶ آن‌چنان‌که در اینجا امشاسپندان از فرمانبرداری پاکدینی ستایش‌ها و نیایش‌های نیک توانند دریافت (و) نذر خوب و نذر آرزو شده و نذر دوستانه تا هنگام پاداش جاودانی[۱].

۷ مبادا که هرگز این خانه تهی گردد از خوشی فرّ، نه از خوشی هستی، نه از خوشی فرازندهٔ برازنده با همراهی طولانی آنکه به خوشی دلالت کند و با اشی نیک[۲].

اشم وهو... (سه بار).

۸ [راسپی*] اهورا مزدای شکوهنده خرهمند.

[زوت و راسپی] من آرزومندم برای شهریاری پادشاه: نیروی برتر، پیروزی برتر، شهریاری برتر (من آرزومندم) برای شهریاری و فرمانبرداری: شهریاری بلند شهریار را، زندگی بلند جان را (و) درستی تنها را[۳].

۹ (من آرزومندم) نیروی خوب شناخته شده خوب رسته را، پیروزی اهورا آفریده و برتری شکست‌دهنده را (تا اینکه ما) بدخواه را از دور پاسبانی توانیم کرد، دشمن را توانیم برگردانید، هماورد بدخواه کینور را به یک ضربت شکست توانیم داد[۴].

۱۰ من آرزومندم که در پیکار چیرشونده، شکست‌دهنده هر بدخواه کینور شوم، (شکست‌دهنده) هر بدخواهِ زشتِ بی‌جا اندیش، بی‌جا گفتار، بی‌جا رفتار.

۱۱ (من آرزومندم) که در به‌جا اندیشیدن، به‌جا گفتن، به‌جا رفتار کردن چیر شوم، همهٔ

---

۱. یعنی تا روز واپسین.

۲. آن کسی که به خوشی یا رفاهیت راهنمایی می‌کند اشی فرشتهٔ توانگری است.

* فقرات ۸-۱۲ در انجام همه آفرینگان دیگر تکرار می‌شود.

در جمله اولی این فقره باید چیزی ناقص باشد، اما اشپیگل Spiegel در ترجمه اوستای خود آن را به جملات بعد مربوط ساخته چنین ترجمه کرده است:

من پژوهش می‌کنم برای امیر فرمانگزار از اهورامزدای فروغنده و شکوهمند نیروی برتر، پیروزی برتر، شهریاری برتر... رجوع شود به:

Avesta, die Heiligen Schriften der Parsen von Spiegel III Band S. 194, ?. 14.

۳. در این فقرات که به پادشاه وقت دعا شده و پیروزی و کامیابی و تندرستی برای عموم درخواست گردیده یادآور خبر هرودوت است که در کتاب اول فقرهٔ ۱۳۲ می‌نویسد: «یک ایرانی هنگام ستایش و نذر تنها برای شخص خود دعا نمی‌کند بلکه به همهٔ ایرانیان و پادشاه دعا می‌کند، زیرا که خود دعاکننده در جزو جمعی است که برای آنان دعا می‌کند».

۴. جملهٔ اخیر فقرهٔ ۹ از یسنا ۵۷ فقرهٔ ۲۶ می‌باشد.

دشمنان را، همهٔ دیویسنان را نابود کنم[1] تا به مزد نیک و به نیکنامی توانم رسید و برای روان سعادت جاودانی.

۱۲ من آرزومندم که دیر زیم، کامیاب زیم ـ برای یاری مردان پاک، برای فشار بدکردار ـ بهترین جایگاه (بهشت) پاکان، روشنی خوشی بخشنده را (خواستارم)، بشود چنان پیش آید، چنان‌که من آرزومندم[2] پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیکی که در اینجا و جاهای دیگر به جای آورده شده و به جای آورده خواهد شد بزرگ می‌شماریم، چنان‌که (خود) با غیرت برای نیکی می‌کوشیم (دوبار)[3].

۱۳ یتا اهو وئیریو... (دوبار).

ستایش و نیایش و نیرو آرزومندم برای آفریتی پاکِ (دَهْمَ) نیک (و) برای اوپَمنَ نیرومند.

اشم وهو...

بشود چنان پیش آید، چنان‌که من آرزومندم...[4].

---

۱. دیویسنان یعنی پیروان پروردگاران باطل، مُشرکین.

۲. در خصوص این جملهٔ اخیر رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۵ سروش باژ.

۳. این فقره از یسنا ۳۵، فقرهٔ ۲ می‌باشد.

۴. مابقی مثل فقرهٔ ۱۲ همین آفرینگان است.

آفرینگان گاتا

در مقالهٔ «تقویم مزدیسنا» گفتیم که سال دارای دوازده ماه و هر ماه بی‌کم و بیش دارای سی روز بوده، برای اینکه سال درست سیصد و شصت و پنج روز باشد پنج روز پس از اسفند ماه می‌افزودند، این پنج روز را که اندرگاه (خمسهٔ مسترقه) نامیده‌اند به نام پنج ها (۵ فصل) گات‌ها نامزد کرده: اهنودگاه، اشتودگاه، سپنتمدگاه، وهوخشترگاه، وهیشتواشت‌گاه گفته‌اند.

همسپتمدم که ششمین و آخرین گهنبار سال و بزرگ‌ترین جشن و هنگام فرود آمدن فروهرها از آسمان به روی زمین است در همین پنج روز می‌افتد، آفرینگان گاتا نمازی است که در همین پنج روز خوانده می‌شود.

این آفرینگان را نیز آفرینگان فروردگان گویند یعنی دعایی که برای خوشنود ساختن فروهرها در مدت اقامت آن‌ها به روی زمین است.

۱ یتا اهو وئیریو... (هشت بار)
اشم وهو... (سه بار)
فرَوَرانه...[۱]

ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین به اهورای مزدای شکوهندهِ خرهمند؛ به امشاسپندان؛ به گات‌های مقدسِ سرآمد شهریاران (و) پاکان: اهنودگات، اشتودگات، سپنتمدگات، وهوخشترگات، وهیشتواشت‌گات.

۲ به خوشنودی فروهرهای نیرومند بسیار پیروزگر (و) نخستین آموزگاران کیش

۱. مانند فقرهٔ ۱۰ خورشید نیایش.

(پوریو تکیشان) (و) فروهرهای نیاکان (نبانزدیشتان) ستاییدن و نیایش کردن و خوشنود ساختن و آفرین خواندن[1].

[راسپی] «یتا اهووئیریو» که زوت به من بگوید.

[زوت] «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید.

۳ اهورا مزدای شکوهنده خرهمند را ما می‌ستاییم، امشاسپندان، شهریاران خوب (و) نیکخواهان را ما می‌ستاییم، گات‌های مقدس سرآمد شهریاران (و) پاکان را ما می‌ستاییم: اهنودگات پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، اشتودگات پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، سپنتمدگات پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، وهوخشترگات پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم، وهیشتواشت‌گات پاک (و) سرور پاکی را ما می‌ستاییم.

۴ * فروهرهای نیک توانای مقدسین را می‌ستاییم که در هنگام همسپتمدم از آرامگاه‌های خود به بیرون شتابند، در مدت ده شب پی در پی در اینجا برای آگاهی یافتن به‌سر برند: که ما را خواهد ستود؛ که ستایش خواهد نمود؛ که خواهد سرود؛ که (ما را) خوشنود خواهد ساخت؛ که با دست جود (ما را) با شیر و پوشاک خواهد پذیرفت (و) با خیراتی که به‌واسطهٔ آن (به نعمت) راستی رسند.

اسم کدام‌یک را از میان ما او خواهد ستود، روان کدام‌یک را از میان ما او ستایش خواهد نمود، به کدام‌یک از ما او این خیرات را نثار خواهد کرد تا که برای او غذای فناناپذیر همیشه و جاودان موجود باشد؟ مردی که آن‌ها را با دست جود با شیر و پوشاک (و) خیراتی که به‌واسطهٔ آن (به نعمت) راستی رسند بستاید، برای چنین کسی آن فروهرهای توانای مقدسین (در صورتی‌که) خوشنود (و) نیازرده (و) نرنجیده (باشند) درخواست می‌کنند که این خانواده از انبوه ستوران و مردان بهره‌مند باد، از اسب تندرو و گردونهٔ استوار با بهره باد، از مرد پایدار انجمنی (زبان‌آور) برخوردار باد، آن (مردی) که هماره ما را با دست جود با شیر و پوشاک (و) خیراتی که به‌واسطهٔ آن (به نعمت) راستی رسند می‌ستاید.

اشم وهو... (سه بار).

---

۱. راجع‌به پوریو تکیشان و نبانزدیشتان به جلد دوم یشت‌ها، مراجعه شود.

* فقرهٔ ۴ از فقرات ۴۹-۵۲ فروردین یشت است، در برخی از نسخ خطی فقرات ۱۵۶-۱۵۷ فروردین یشت را نیز به اینجا افزوده‌اند.

۵ [راسپی] اهورامزدای شکوهندهٔ خُرهمند.
[زوت و راسپی] من آرزومندم برای شهریاری پادشاه: نیروی برتر...[۱]

۶ یتا اهو وئیریو... (دوبار).
ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزومندم برای اهورامزدای شکوهندهِ خُرهمند، برای امشاسپندان، برای گات‌های مقدسِ سرآمد شهریاران (و) پاکان: اهنودگات، اشتودگات، سپنتمدگات، وهوخشترگات، وهیشتواشت‌گات.
به خوشنودی فروهرهای نیرومند بسیار پیروزگر...[۲]
اشم وهو...
بشود چنان پیش آید، چنان‌که من آرزومندم...[۳]
یتا اهو وئیریو... (بیست و یک بار).
اشم وهو... (دوازده بار).
اهمایی رئشچه... هزنگرم... جسَ مِه...
کِره مژد...
اشم وهو...[۴]

۱. مثل فقرات ۸-۱۲ آفرینگان دهمان.
۲. مثل فقرات ۱-۲ همین آفرینگان تا [راسپی].
۳. مابقی فقرهٔ ۱۲ آفرینگان دهمان در اینجا تکرار می‌شود.
۴. مثل فقرهٔ ۱ خورشید نیایش.

آفرینگان گهنبار

راجع‌به گهنبار در مقالهٔ آن مفصلاً صحبت داشتیم و گفتیم شش عید بزرگ دینی که در طی سال به فاصله‌های غیرمتساوی از همدیگر می‌آیند، اوقات ستایش و دهش است. اینک در اینجا یادآور می‌شویم که آفرینگان گهنبار نمازی است که در هر یک از پنج روز جشن شش گهنبار سال خوانده می‌شود یا به عبارت دیگر در روزهای یازدهم تا پانزدهم از اردیبهشت‌ماه و در روزهای یازدهم تا پانزدهم از تیر ماه و در روزهای بیست و ششم تا سی‌ام از شهریور ماه و در روزهای بیست و ششم تا سی‌ام از مهرماه و در روزهای شانزدهم تا بیستم از دی ماه و در پنج روز گات‌ها یا اندرگاه یعنی در پنج روز کبیسهٔ سال که پس از اسفند ماه می‌افزایند، شش گهنبار سال به حسب ترتیب میدیوزرم، میدیوشم، پتیه شهیم، ایاسرم، میدیارم، همسپتمدم نامیده می‌شوند.

۱ یتا اهو وئیریو... (چهار بار).

اشم وهو... (سه بار).

فرَوَرانه...[۱]

ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین به ردان (سروران) روز و گاه‌ها و ماه و (جشن‌های) سال و سال[۲] به خوشنودی رد بزرگوار پاکی، ردهای روز و گاه‌ها و ماه

---

۱. مانند فقرهٔ ۱۰ خورشید نیایش.

۲. غالباً در تفسیر اوستا به جای کلمهٔ رد سرور آوردیم، این کلمه در کتاب مقدس رَتُوْ ratu می‌باشد، در پهلوی رت و در فارسی رد گوییم که به معنی سرور و بزرگ و پیشواست (رجوع کنید به جلد دوم یشت‌ها)، این کلمه بسا برای کلیهٔ کسانی که سمت ریاست روحانی به کسی یا به چیزی دارند استعمال شده، خواه برای فرشتگان و خواه برای پیشوایان دینی و موبدان، کلمه‌ای که در فقرات ۷–۱۲ «بهدین» ترجمه کردیم در متن رَتونیه ratunaya ←

و (جشن‌های) سال و سال که در میان همهٔ ردان پاکی مهترین ردانند در هنگام هاونی[۱].

۲ [چی گهنبار بِت[۲]] رد میدیوزرم، رد میدیوشم، رد پتیه شهیم، رد ایاسرم، رد میدیارم، رد همسپتمدم ستاییدن و نیایش کردن و خوشنود ساختن و آفرین خواندن.

[راسپی] «یتا اهو وئیریو» که زوت به من بگوید.

[زوت] «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید.

۳ بدهید شما ای مزدیسنان (مزداپرستان) برای این رد[۳] و میزد[۴] برای میدیوزرم یک گوسفند جوان خُرد(سال) که شیرخوار نباشد[۵] اگر آن برسد (اگر ممکن باشد)؛ یا اگر آن نرسد[۶]، که او مقدار کفی هورا بدهد[۷]، آن را بنوشاند به نیکان (و) به فرمانگزاران که بهتر به کلام (مقدس) آگاه هستند (و) در راستی راست‌ترینند، در شهریاری بهترین شهریارانند...[۸] پُررامش‌ترین، آمرزشکارترین (دلسوزترین) و دادرس‌ترین درویشان (بینوایان)، در راستی (اشا) آزموده‌ترینند...[۹] اگر آن برسد (اگر ممکن

→

آمده، لفظاً یعنی کسی که مرید رد می‌باشد یا به عبارت دیگر شاگرد یا پیرو و یا هاوشت (در اوستا هاویشتَ) که در فرهنگ‌های فارسی جزو لغات زند و پازند ضبط شده و به معنی امّت گرفته‌اند، چنان‌که می‌دانیم طبقات روحانی زرتشتیان را نظر به درجات آنان هیربد و موبد و دستور می‌نامند و سایر زرتشتیان را عموماً بهدین می‌گویند.

۱. یعنی در هاونگاه که بامدادان باشد.

۲. یعنی تاکدام‌یک از شش گهنبار سال باشد، اگر جشن میدیوزرم باشد فقط به ذکر اسم آن اکتفا می‌گردد، اگر میدیوشم باشد فقط از همین عید نام می‌برند، همچنین است در جشن‌های دیگر.

۳. یعنی برای خوشنودی رد یا بزرگ و فرشتهٔ جشن میدیوزرم یک سر از چارپایان خُرد در راه خدا انفاق کنید، شبیه فقرات ۳-۶ آفرینگان گهنبار. در تورات سفر تثنیه در باب دوازدهم به پیروان موسی نیز امر شده که نذورات خود را در محل مخصوصی گرد آورده با هم بخورند، در فقرات ۶-۷ آن مندرج است: و به آنجا قربانی‌های سوختنی و ذبایح و عُشرهای خود و هدایای افراشتنی دست‌های خویش و نذرها و نوافل خود و نخست زاده‌های رمه و گله خویش ببرید و در آنجا به حضور یَهوَه خدای خود بخورید و شما و اهل خانهٔ شما در هر شغل دست خود که یهوه خدای شما را در آن برکت دهد شادی کنید. فقرات بعد هم ملاحظه شود.

۴. میزد در ادبیات فارسی مستعمل است، در اوستا میزد یعنی نذورات و خیرات راجع‌به این کلمه به یادداشت پاورقی آخرین صفحه مقالهٔ آفرینگان نیز مراجعه کنید.

۵. این جمله را مفسرین اروپایی اوستا مختلف معنی کرده‌اند معنی فوق به نظر نگارنده صواب آمده است.

۶. مطلب تمام نشده فقرات مربوط به هم است.

۷. هُوْرا hura در سانسکریت سُوْرا Sura یک قسم شربتی است در فقرهٔ ۱۷ از فرگرد ۱۴ وندیداد نیز به همین کلمه برمی‌خوریم، در تفسیر پهلوی وندیداد همین کلمه هور بدون هیچ توضیحی نقل شده است.

۸. به جای نقاط کلمه اَنزَوختمَ (در نسخه بدل اَنزَوخستم) آمده، معنی آن به‌طور تحقیق معلوم نیست، نظر به تفسیر پهلوی باید اَفریفتار یعنی کسی که فریب ندهد ترجمه شود.

۹. به‌جای نقاط در متن چنین است: با اینکه معانی این چهار کلمه هر یک جداگانه معلوم است اما از مجموع

←

باشد) یا اگر آن نرسد.

۵ پس شما بار بزرگی از هیزم خشک برگزیده شده به خان و مان رد بیاورید[۱] اگر آن برسد یا اگر آن نرسد، پس شما به بزرگی یک پشته (یا) به بزرگی یک کش (یا) به بزرگی یک دسته هیزم خشک برگزیده شده به خان و مان رد بیاورید، اگر آن را بتوانند (اگر آن را هم) نتوانند.

۶ آنگاه شهریاری را از آنِ اهورامزدا که بهتر شهریاری کند همی دانند: «به‌راستی شهریاری را از آنِ کسی شمریم، از آن کسی دانیم و برای کسی خواستاریم که بهتر شهریاری کند: برای مزدا اهورا و برای بهترین راستی[۲]» این است میزد آورده شده که مایهٔ خوشنودی رد است[۳].

۷ چهل و پنج (روز تا) میدیوزرم (در ماه) اردیبهشت (در روز) دی[۴]، از این‌رو در جهان دیگر مُزد بزرگی از آنِ او باید دانست آن‌چنان که او در این جهان هزار ماده میش با بره[۵] برای راستی و نیکی برای روان (خویش) به مردان پاکدین بخشیده باشد: به یکی از کسانی که به بهترین راستی دوستی ورزد و (اگر) نخستین میزد میدیوزرم را ندهند، ای سپنتمان زرتشت، ردی که میزد داده، بهدینی را که میزد نداده در میان مزدیسنان در خور بندگی نخواند[۶].

→

آن‌ها معنی مناسبی برای این جمله به‌دست نمی‌آید، معانی این لغات این است: ستری Stri زن؛ میه mayah همبستری، شادی؛ پارندی parendi فراوانی، فیض و اسم فرشتهٔ گنج و خواسته است؛ اوپَوازَهْ upavazah برآورنده.

۱. یعنی به خانه رد یا پیشوایی که به اجرای مراسم دینی گماشته شده است، مقصود هیزمی است که در جشن گهنبارها برای پختن غذاهای ضیافت به‌کار آید.

۲. جمله‌ای که در میان ابروان نوشته شده از یسنا ۳۵ فقرهٔ ۵ می‌باشد.

۳. در اینجا مقصود از «رد» بزرگ روحانی یا فرشته‌ای است که نگهبانی اوقات جشن میدیوزرم سپرده به اوست.

۴. یعنی از آغاز سال نو تا جشن میدیوزرم که روز دین به مهر (پانزدهمین روز ماه) از ماه اردیبهشت آخرین و مهم‌ترین روز آن است، چهل و پنج روز فاصله است. در فقرات ۸-۱۲ از روزهای دین و انیران و بهرام و وهیشتواشت نیز همان آخرین روزهای میدیوشم و پتیه شهیم و ایاسرم و میدیارم و همسپتمدم اراده شده است.

۵. کلمه‌ای که ما در این فقره و در فقرات ۸ـ ۱۰ به مناسبت میش و گاو و مادیان و شتر: بره و گوساله و کره و شتر بچه ترجمه کردیم در متن پوثرَ puthra آمده که در فارسی پور یا پسر و پس گوییم، این لغت در اوستا به معنی مطلق فرزند و زاده و بچه آمده، چه نر و چه ماده، رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

۶. این فقره و فقرات بعد مربوط به فقرات ۳-۶ می‌باشد از این قرار: اگر کسی در هنگام جشن میدیوزرم یک سر از چارپایان خُرد (گوسفند و بز) در راه خدا انفاق کند یا شربتی به نیکان و پاکان بنوشاند یا مقداری هیزم برای تهیه نمودن غذاهای جشن نذر کند یا یک فقره از اوستا خوانده خداوند را پادشاه بر حق داند و به بزرگی و شهریاری

←

۸ شصت (روز تا) میدیوشم (در ماه) تیر (در روز) دی[1]،
از این‌رو در جهان دیگر مُزد بزرگی از آنِ او باید دانست آن‌چنان که او در این جهان هزار ماده گاو با گوساله از روی راستی و نیکی برای روان (خویش) به مردان پاکدین بخشیده باشد: به یکی از کسانی که به بهترین راستی دوستی ورزد و (اگر) دومین میزد میدیوشم را ندهند، ای سپنتمان زرتشت، ردی که میزد داده بهدینی را که میزد نداده در میان مزدیسنان در معامله پیمان‌نشناس خواند[2].

۹ هفتاد و پنج (روز تا) پتیه شهیم (در ماه) شهریور (در روز) انیران از این‌رو در جهان دیگر مُزد بزرگی از آنِ او باید دانست آن‌چنان که او در این جهان هزار ماده اسب (مادیان) با کُره از روی راستی و نیکی از برای روان (خویش) به مردان پاکدین بخشیده باشد: به یکی از کسانی که به بهترین راستی دوستی ورزد و (اگر) سومین میزد پتیه شهیم را ندهند، ای سپنتمان زرتشت، ردی که میزد داده بهدینی را که میزد نداده در میان مزدیسنان برای ورگرم نارسا خواند[3].

۱۰ سی (روز تا) ایاسرم (در ماه) مهر (در روز) انیران،
از این‌رو در جهان دیگر مُزد بزرگی از آنِ او باید دانست آن‌چنان که او در این جهان هزار ماده شتر با بچه شتر از روی راستی و نیکی برای روان (خویش) به مردان پاکدین بخشیده باشد: به یکی از کسانی که به بهترین راستی دوستی ورزد و (اگر) چهارمین میزد ایاسرم را ندهند، ای سپنتمان زرتشت، ردی که میزد داده بهدینی را که میزد نداده در میان مزدیسنان (به اتلاف) ستور برگزیده (اش) محکوم سازد[4].

←
وی ایمان آورد در روز پسین، در دیگر سرای در خور پاداش بزرگی خواهد شد، آن‌چنان مزد و پاداش برازنده‌ای که اگر او در این جهان برای رستگاری روان خود هزار گوسفند با بره از دل پاک و بی‌آلایش بارزانیان و مستمندان پاکدین راست‌کردار داده باشد اگر گهنبار میدیوزرم بگذرد و آن کس از انفاق نخستین خیرات سال دریغ ورزد، هر آینه از زُمرهٔ کسانی خواهد بود که از ستایش پروردگار بی‌بهره و دور مانده باشد.

۱. یعنی میان میدیوزرم تا میدیوشم که دومین گهنبار است، شصت روز فاصله است در فقرات ۹–۱۲ نیز هفتاد و پنج روز و سی روز و هشتاد روز و هفتاد و پنج روز روزهایی است که در میان همان گهنبار و گهنبار پیش آن فاصله است.

۲. یعنی کسی که دومین گهنبار هم از او گذشته و انفاقی در راه خدا نکرده به قولش در معامله اعتماد نشاید و قابل این نیست که با او عهد و پیمانی بسته شود.

۳. یعنی کسی که در سومین گهنبار هم دهش و بخشش نکرده قاصر است از اینکه بتواند در محکمهٔ حکم و قضاء ادعایی کند و قابل محضر وَر یا سوگند باشد. در خصوص وَرِ گرم و وَرِ سرد به جلد اول یشت‌ها مراجعه کنید.

۴. یعنی بهترین چارپایان بزرگ او چون گاو و اسب و استر و شتر هدر گردند.

۱۱ هشتاد (روز تا) میدیارم (در ماه) دی (در روز) بهرام،
از این‌رو در جهان دیگر مُزد بزرگی از آنِ او باید دانست، آن‌چنان که او در این جهان هزار (سر) از هر رمه که باشد، از روی راستی و نیکی برای روان (خویش) به مردان پاکدین بخشیده باشد: به یکی از کسانی که به بهترین راستی دوستی ورزد و (اگر) پنجمین میزد میدیارم را ندهند، ای سپنتمان زرتشت، ردی که میزد داده بهدینی را که میزد نداده (به اتلاف) بهرهٔ جهانی محکوم سازد[۱].

۱۲ هفتاد و پنج (روز تا) همسپتمدم (در روز) وهیشتواشت‌گات[۲]،
از این‌رو در جهان دیگر مُزد بزرگی از آنِ او باید دانست، آن‌چنان که او در این جهان هر آن خشک و تری را که در آن بزرگی و خوبی و زیبایی است از روی راستی و نیکی برای روان (خویش) به مردان پاکدین بخشیده باشد: به یکی از کسانی که به بهترین راستی دوستی ورزد و (اگر) ششمین میزد همسپتمدم را ندهند، ای سپنتمان زرتشت، ردی که میزد داده بهدینی را که میزد نداده (به اتلاف) کیش اهورایی محکوم سازد[۳].

۱۳ بدون اینکه گناهی باشد پس رواست بر او خروش زنند و (او را) برانند، بدون اینکه گناهی باشد پس رواست معاملهٔ نارشنی بر او مُجریٰ دارند[۴] رد به بهدین چنانک بهدین به رد.
اشم وهو... (سه بار).

۱۴-۱۸ [راسپی] اهورا مزدای شکوهنده خُرهمند،
[زوت و راسپی] من آرزومندم برای شهریاری پادشاه: نیروی برتر...[۵]

---

۱. یعنی کلیه اموال او هدر شود.

۲. وهیشتواشت آخرین روز کبیسهٔ سال است، چنان‌که می‌دانیم پنج روزی را که در آخر سال پس از روز سی‌ام اسفندارمذماه می‌افزوده‌اند به اسم پنج فصل گات‌ها نامیده اهنود روز، اشتود روز، سپنتمد روز، وهوخشتر روز، وهیشتواشت روز گفته‌اند.

۳. چنان‌که ملاحظه می‌شود گناه کسی که در گهنبارها انفاق نکرده متدرجاً سنگین‌تر شده در آخرین گهنبار از دین زرتشتی بی‌بهره شمرده شده است.

۴. نارشنی naršni در تفسیر پهلوی و سانسکریت به همین هیأت نقل شده است از توضیحات تفسیر پهلوی برمی‌آید که نارشنی جُرمی باشد سزاوار تنبیه تنافور (تناپوهر) مانند مرگ ارزان تنبیهی که مُجرم به مرگ محکوم شود. رجوع به مقالهٔ آفرینگان دهمان.

وجه اشتقاقی که دارمستتر Darmesteter برای این کلمه در تفسیر اوستای خود حدس زده و در فرهنگ لغات اوستای کانگا Kanga تکرار شده به‌کلی دور از صواب است.

۵. مثل فقرات ۸-۱۲ آفرینگان دهمان.

۱۹ یتا اهو وئیریو... (دوبار)

ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزومندم برای ردان روز و گاه‌ها و ماه...[۱]

اشم وهو...

بشود چنان پیش آید، چنان‌که من آرزومندم...[۲]

یتا اهو وئیریو... (بیست و یک بار).

اشم وهو... (دوازده بار).

اهمایی رئشچه... هزنگرم... جس مِه...

کِربه مژد...

اشم وهو...[۳].

---

۱. مثل فقرات ۱–۲ [راسپی].

۲. مابقی فقرهٔ ۱۲ آفرینگان دهمان در اینجا تکرار می‌شود.

۳. مثل فقرهٔ ۱۸ خورشید نیایش.

آفرینگان رپیتوین

راجع به کلمهٔ رپیتوین در مقالهٔ پنجگاه سخن داشتیم و گفتیم رپیتوینگاه دعایی است مختص به هنگام نیمروز (ظهر) همچنین در مقالهٔ تقویم مزدیسنا گفتیم که در ایران قدیم هفت ماه از سال را: از آغاز فروردین ماه تا انجام مهر ماه را تابستان و پنج ماه دیگر را از آغاز آبان ماه تا انجام اندرگاه (خمسهٔ مسترقه) زمستان به‌شمار درمی‌آوردند. آفرینگان رپیتوین نمازی است مختص به تابستان بزرگ، برای خوشنودی رپیتوین، فرشتهٔ تابستان، که به گفته بندهش در فصل ۲۵ هفت ماه تابستان را به روی زمین به‌سر می‌برد باید در آغاز و انجام تابستان فرود و بدرود او را یادآور شوند، درود و سپاس به جای آورند.

چنان‌که انتظار می‌رود بایستی در هرمزد روز از فروردین‌ماه و در انیران روز از مهرماه که نخستین و پسین روز تابستان بزرگ است، آفرینگان رپیتوین بخوانند و مراسم سپاس به جای آورند، اما زرتشتیان ایران در خُرداد روز از فروردین ماه یعنی در ششم این ماه و در مهراسپند روز از مهرماه یعنی در بیست و نهم این ماه جشن رپیتوین می‌گیرند، نظر به اینکه خُرداد روز از فروردین ماه روز بسیار شریفی است و بنا به مندرجات ابوریحان بیرونی «نوروز بزرگ ایرانیان است این روز را برای نیایش و سپاس رپیتوین برگزیده‌اند[1]. پارسیان هند اردیبهشت روز از

---

۱. راجع به جشن نوروز که در قدیم شش روز طول می‌کشیده و خُرداد روز آخرین روز آن بوده و راجع به شرافت و فضیلت این روز اخیر در سنت ایرانیان به آثارالباقیه صص ۲۱۷-۲۱۹ مراجعه شود.

در یک قطعهٔ پهلوی مفصلاً از شرافت خرداد روز از فروردین ماه سخن رفته، در سی و هفت فقره که در خصوص همین روز است کلیه وقایعی که از آغاز آفرینش جهان در این روز روی داده و بعدها آنچه در این روز تا ←

فروردین ماه یعنی سوم این ماه را جشن رپیتوین اختیار کرده‌اند زیرا که امشاسپند اردیبهشت که در جهان نگهبان آتش است و پاسبانی روز سوم ماه سپرده به اوست با رپیتوین، فرشتهٔ تابستان، که به زمین گرما می‌بخشد و به کالبد افسرده گیتی پس از زمستان دیگرباره جان در می‌دمد ارتباط و مناسبتی دارد[۱].

۱ یتا اهو وئیریو... (دوازده بار).
اشم وهو... (سه بار).
فرَوَرانه...[۲]

به رپیتوین پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین به فرادت فشو و به زنتوم پاک (و) سرور پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[۳].

۲ به خوشنودی اهورا مزدای شکوهنده خُرهمند، امشاسپندان، اردیبهشت و آذر پسر اهورا مزدا[۴]، همهٔ ایزدان مقدس مینوی (و) جهانی، فروهرهای نیرومند بسیار پیروزگر پاکدینان، فروهرهای نخستین آموزگاران کیش (پوریوتکیشان)، فروهرهای نیاکان (نبانزدیشتان) ستاییدن و نیایش کردن و خوشنود ساختن و آفرین خواندن.

[راسپی] «یتا اهو وئیریو» که زوت به من بگوید.

[زوت] «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید.

۳ آری چنین گفت اهورا مزدا به سپنتمان زرتشت آن سخنی که فرود آمده برای رد رپیتوین: «اینک بپرس از ما، ای زرتشت پاک، آنچه راکه از ما می‌خواهی بپرسی آری پرسشی از تو چون دانایی است زیراکه از برآوردن حاجت بزرگ تو توانایت

←

ظهور سوشیانت و برانگیخته شدن رستاخیز اتفاق خواهد افتاد یک یک برشمرده شده است رجوع شود به:
Nauroz von Markwart in Dr. Modi Memorial Volume p. 742-755.

و به ماتیکان ماه فرورتین روج خوردات: Pahlavi Literature by West im Grundriss der Iranischen Philologie II Band p. 111.

۱. رجوع شود به: The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by J. J. Modi p. ??? and 453 and 463.

۲. مثل فقرهٔ ۱۰ خورشید نیایش.

۳. در خصوص فردات فشو و زنتوم که از همکاران رپیتوین می‌باشند، به توضیحات فقرهٔ ۱۰ خورشید نیایش مراجعه کنید. در بندهش فصل ۲۵ فقرهٔ ۱۰ مرکز تابستان در کشورهای جنوب، در فردذفشو و ویدذفشو دانسته شده است، رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

۴. ذکر اسم اردیبهشت موکل آتش و ایزدآذر در اینجا از این جهت است که هر دو با رپیتوین، فرشتهٔ تابستان که به زمین گرما می‌بخشد مناسبت و ارتباطی دارند.

سازند»[۱].

۴ پرسید زرتشت از اهورا مزدا: ای اهورا مزدا، ای خرد مینوی، ای دادار جهان مادی، ای پاک در زندگانی چه اندازه مزد دریافت کند، چه اندازه مزد به پاداش رسد، چه اندازه است مزدی که از آنِ مرد شود.

۵ آن کسی که برای (خوشنودی) رد رپیتوین به رد رپیتوین درود همی خواند، به رد رپیتوین نذر آورد با دست‌های شسته، با هاون شسته، با برسم گسترده، با هوم گذاشته شده، با آتش افروخته، با اهون وئیریه سروده شده، (در هنگامی که) زبان از (فشردهٔ) هوم‌تر شده (و) تن به کلام مقدس پیوسته است[۲].

۶ به او پاسخ گفت اهورا مزدا: آن‌چنان که باد جنوبی (رپیتوین)[۳] وزیده، ای سپنتمان زرتشت، سراسر جهان خاکی را نمو دهد و بپروراند و سود رساند و شادی آورد، به همان اندازه مزد در زندگانی دریافت کند، به همان اندازه است مزدی که از آنِ مرد شود،

۷ آن کسی که برای (خوشنودی) رپیتوین به رد رپیتوین درود همی خواند، به رد رپیتوین نذر آورد با دست‌های شسته، با هاون شسته، با برسم گسترده، با هوم گذاشته شده، با آتش افروخته، با اهون وئیرئیه سروده شده (در هنگامی که) زبان از (فشردهٔ) هوم تر شده (و) تن به کلام مقدس پیوسته است.

۸ (این چنین) گفت اهورا مزدا به سپنتمان زرتشت، آن سخنی که فرود آمده برای رد رپیتوین.

اشم وهو... سه بار.

---

۱. جملاتی که در میان ابروان نوشته شده از گات‌ها، یسنا ۴۳، قطعهٔ ۱۰ می‌باشد.

یعنی پاسخی که به پرسش تو خواهد داده شد مایهٔ توانایی و دانایی و آزمودگی تو خواهد شد، جملهٔ اخیر را مفسرین اروپایی اوستا مختلف معنی کرده‌اند.

پرسش زرتشت از اهورا مزدا راجع است به رد رپیتوین که در فقرهٔ بعد آمده است.

۲. در این فقره به همهٔ لوازم عبادت اشاره شده چنان‌که می‌دانیم پیش از به‌جا آوردن مراسم، پادیاب یا شستن دست و رو لازم است، همچنین هاونی که باید در آن گیاه هوم فشرده شود باید شسته و پاک باشد، پس از فراهم شدن فشردهٔ هوم سر زبان از آن تر می‌کنند یا به عبارت دیگر اندکی می‌چشند، اهون وئیریه همان دعای معروف یتا اهو می‌باشد «تن به کلام مقدس پیوسته» یعنی سراسر وجود در تحت نفوذ گفتار ایزدی درآمده.

۳. رپیتوِنَترَ rapithwenatara یعنی جنوبی از کلمه رپیثوا rapithwa که به معنی نیمروز است و در پهلوی و فارسی مانند لغت اوستایی آن هم به معنی ظهر است و هم به معنی جنوب، چنان‌که کلمهٔ meridies در لاتینی به هر دو معنی آمده است.

۹ [راسپی] اهورا مزدای شکوهندهٔ خرهمند،
[زوت و راسپی] من آرزومندم برای شهریاری پادشاه: نیروی برتر...[۱]

۱۰ یتا اهووئیریو... (دوبار).
ستایش و نیایش و نیرو و زورمندم برای اهورا مزدای شکوهنده خرهمند، امشاسپندان...[۲]
اشم وهو..
بشود چنان پیش آید، چنان‌که من آرزومندم...[۳]
یتا اهو وئیریو... (بیست و یک بار).
اشم وهو... (دوازده بار).
اهمایی رئشچه... هزنگرم... جَسَ مِه...
کِربه مژد...
اشم وهو...[۴].

---

۱. مثل فقرات ۸-۱۲ آفرینگان دهمان.
۲. مثل فقرهٔ ۲ تا [راسپی].
۳. مابقی فقرهٔ ۱۲ آفرینگان دهمان در اینجا تکرار می‌شود.
۴. مثل فقرهٔ ۱۸ خورشید نیایش.

فرهنگ اوستا

فرهنگ پهلوی

فهرست برخی از لغات

فهرست اسامی قبایل و اشخاص و کتب و اماکن

اوستا

وندیداد

فرگرد اول[1]

کشورهای ایرانی واقع در شمال و مشرق ایران باستان، ایران ویچ یا آریاویچ، سغد یا سغدیان، مرو یا مورو، بلخ یا باختر، نیسایه یا پارت، هرات یا هرووه، کابل یا وه اکرته، اوروا یا اورگنج، گرگان یا هیرکانی، رخج یا آراخوزیه، هتومنت یا هلمند، راگا یا ری، چخر یا چرغ، ورنه یا گیلان و دیلم، هپته هندو یا پنجاب هند، رنگ‌ها یا رن‌ها در سرزمین قفقازیه کنونی مجاور با ایران‌ویج.

۱. وندیداد اوستا یا مجموعه قوانین زرتشت به ۲۲ فرگرد منقسم شده، فرگرد به معنی فصل است.

۱. اهورا مزدا به زرتشت مقدس گفت، من اهورا مزدا، ای زرتشت مقدس، یک کشور با نزهت آفریدم اما آسایش کامل نداشت.[۱]

۲. اگر آسایش کامل داشت همه مردم در آریانم ویجو Airianem Vaejo یا ایران‌ویج جمع می‌شدند (و زندگی سخت می‌شد)[۲].

---

۱. نام زرتشت در اوستا اغلب، با واژه اسپیتمه Spitama همراه است و این واژه را دوهارله به معنی مقدس ترجمه کرده، اما دارمستتر عقیده دارد که اسپیتمه نام خانوادهٔ زرتشت است و از این جهت در کتاب خود عیناً نقل کرده است و ما در ترجمهٔ فارسی از هر دو معنی استفاده کردیم.

۲. آریانم ویجو یا آریا ویج یا ایران ویج Iran Vej یک کشور مقدس ایرانی است که جم طبق مندرجات فصل دوم وندیداد بهشت خود را در آنجا بنا کرد و زرتشت نیز بر طبق بند ۳۲ فصل ۲۰ و بند ۳ فصل ۳۲ بندهش در این کشور زاییده شد و دین خود را در همان جا اعلام داشت و بالاخره طبق بند ۴ فصل ۱۴ و بند ۸ فصل ۹ زاد اسپرم نخستین جفت از مخلوقات جاندار در آریاویج پدید آمده است.

ایران‌ویج به‌طوری‌که از معنی این واژه معلوم می‌شود مهد و مرکز تجمع اقوام ایرانی است و به معنی زادگاه و تخمهٔ اقوام ایرانی یا زادگاه و تخمهٔ آریان‌ها است، Germe des Aryas، واریانه یا ایرانی صفتی است که از الفاظ آریا یا ئیریه Airya و Arya اشتقاق یافته است.

اما باید دید سرزمین ایراویج یا ایران‌ویج در کجا واقع شده است. این محل را بعضی در مشرق و در حدود آمودریا یا جیحون جستجو می‌نمایند. برای این عقیده دو دلیل ذکر می‌کنند. یکی اینکه آنچه از کشورها بعد از نام ایران‌ویج در وندیداد ذکر شده از قبیل سغد و مرو و بلخ همه در مشرق ایران واقع شده‌اند. دیگر اینکه لفظ وانوهی یا وانگوهی که به نام رود متعلق به ایران‌ویج آمده در زمان پادشاهان ساسانی به واژهٔ پهلوی (وه) یا (وه روت) تعبیر می‌شد و این واژه را با رود آمودریا تطبیق می‌کردند و منظور از رود (وه) Veh طبق بند ۲۸ و ۲۲ فصل ۲۰ بندهش و همچنین منظور نویسندگان ارمنی و چینی به شرحی که در روزنامه آسیایی چاپ ۱۸۶۰ میلادی درج شده همان رود جیحون یا اوکسوس می‌باشد.

دلیل نخستین قابل توجه نیست و نام کشورها در وندیداد ممکن است پس و پیش شده باشد، اما بر ضد دلیل ←

۳. نخستین کشور با نزهت که من اهورا مزدا آفریدم آریانم ویجو بود و از رود وانوهی دایی‌تی Vanuhi Daiti (یا وانگوهی دایی‌تی) مشروب می‌شود. اهریمن پرمرگ بر ضد آن مار آبی و زمستان دیو آفریده پدید آورد.[۱]

→

دوم شواهد بسیاری است که محل ایران‌ویج را طبق این شواهد می‌توان در مغرب ایران به‌دست آورد. ایران‌ویج طبق بند ۱۲ فصل ۲۹ بندهش در مجاورت آذربایجان واقع شده و چنین می‌نویسد:

Airan vej pun kostaki Aturpatagan,

آذربایجان از مشرق به دریای خزر و از مغرب به سرزمین رنگ‌ها یا رن‌ها Ranha محدود شده و این سرزمین به‌طوری‌که در بندهش آمده همان سرزمین ماد در جنوب یا ناحیهٔ قره‌باغ در شمال قرار گرفته و ماد به عقیده مغ‌ها کانون و قلب ایران است و آریانم ویجو از لحاظ اوضاع جوی با سرزمین مزبور تطبیق می‌کند.

بنابراین ایران‌ویج با دشت حاصلخیزی که در میان دو رود ارس و رود کور kur واقع شده و بعداً به نام قره‌باغ شهرت یافته و در قدیم طبق کتاب یاقوت صفحهٔ ۱۷ و کتاب ابوالفداء صفحهٔ ۱۴۱ فصل دوم به نـام اران Arran نامیده می‌شد مطابقت می‌نماید و آقای اشپیگل (اوستاشناس شهیر آلمانی) در صفحهٔ ۲۱۲ و ۱۹۴ جلد اول کتاب خود محل آریانم ویجو را با سرزمین ارّان مقرون دانسته و ارّان را با اران و ایران یکسان پنداشته است و اینکه ارّ به جای اری آمده از اختلاف در لهجه‌ها پیدا شده است و اتین دو بیزانس به گفتهٔ اشپیگل سرزمین ارّان Arran را در مجاورت کادوسیان یا گیلان پنداشته است.

زیبایی و حاصلخیزی قره‌باغ در خطهٔ قفقازیه کنونی که به معنی باغ سیاه است شهرت دارد، اما زمستان آن بسیار دراز و سخت است و احمد بیگ آقایف یکی از ساکنان قره‌باغ می‌نویسد که مزارع قره‌باغ در نوروز پوشیده از برف می‌باشد و هوای آن از ۱۵ ماه آوریل به بعد ملایم می‌شود و فصل گل و غنچه از ماه مه آغاز می‌گردد و در تابستان دسته‌جات کوچ‌نشین در بالای کوه‌ها و در دشت‌ها به حرکت و جنبش می‌آیند و این جنبش در نیمه ماه اوت پایان می‌پذیرد و از این جهت تابستان در این خطه مانند ایران‌ویج طوری‌که در وندیداد ذکر شده فقط دو ماه است.

وقتی ایران‌ویج یا آریانم ویجو با سرزمین ارّان و قره‌باغ در قفقازیه مطابقت نماید، رود وانگوهی دایی‌تی نیز با رود قدیم ارس در شمال آذربایجان منطبق خواهد بود و در این رود طبق مندرجات وندیداد افعی و مار فراوان است، همچنان‌که مار آبی در رود ارس شهرت دارد و اینکه رود وانگوهی دایـی‌تی در زمـان سـاسانیان بـا رود جیحون تطبیق می‌شد منافات نخواهد داشت که همان رود ارس باشد زیرا در آن زمان ممکن است دو رود مزبور را که یکی در مشرق دریای خزر و دیگری در مغرب آن جریان دارد رود واحدی می‌پنداشتند همچنان که دو رود سند را در هند با رود آمو دریا یا جیحون مشتبه می‌کردند.

این عقیده دارمستتر دانشمند شهیر فرانسوی بود که به شرح بالا در حدود هشتاد سال قـبل بـیان داشـته و ایران‌ویج را با ارّان در قفقازیه و قسمتی از آذربایجان کنونی منطبق پنداشته است، اما در سال‌های اخیر به‌وسیلهٔ دانشمندان شوروی در شهرهای قدیم قفقازیه و همچنین در سرزمین‌های بـلخ، سـغد، مـرو، پـارت و خـوارزم اکتشافات دامنه‌داری صورت گرفته و دلایل ارزنده‌تر و جدیدتر به‌دست آمده است که عقیدهٔ دارمستتر و اشپیگل را تأیید می‌نماید و این موضوع بسیار جالب دقت و شایان توجه می‌باشد.

۱. در تاریخ اجتماعی ایران باستان به تفصیل تـوضیح داده‌ایـم کـه زرتشت طـبق مـندرجـات اوسـتا و عـقاید دانشمندان غربی مانند ادیان دیگرِ زمان خود خدایان متعدد را می‌پرستید و اهورامزدا خداوند روشنی بـی‌پایان بزرگ‌ترین خدایان وی بود و هر کدام از این خدایان به نام ایزد و یزدان و یزت و یابغ خوانده شده است، اما بعضی

←

۴. در ایران‌ویج ده ماه زمستان و دو ماه تابستان است. زمستان سرد است برای آب، سرد است برای زمین، سرد است برای گیاه. در آنجا کانون زمستان است. همه جا سرما بدترین آفت‌ها است.

۵. من اهورامزدا، دومین کشور با نزهت که آفریدم دشتی است که اقوام سغد در آن سکونت دارند. اهریمن پرمرگ بر ضد آن آفت ملخ پدید آورد. این آفت برای گیاهان زیان‌بخش و برای رمه و ستوران کشنده می‌باشد.[۱]

→

از دانشمندان به ثنوی بودن دین زرتشت معتقد شده‌اند و این دین را دو خدایی می‌دانند، یکی اهورا مزدا خدای روشنی بی‌پایان در بالای ستارگان و آفرینندهٔ موجودات نیک و مفید؛ دیگری اهریمن خدای تاریکی در زیر زمین خاکی و آفرینندهٔ دیو و عفریت و موجودات زیان‌بخش و پلید می‌باشد و در این عقیده به فصل اول وندیداد استناد نموده‌اند که به موجب آن در برابر هر یک از کشورهای ایرانی که به‌وسیلهٔ اهورمزدا برای ایرانیان آفریده شده یک آفت و یا یک موجود مادی زیان‌بخش به‌وسیلهٔ اهریمن خلق شده است و اهریمن را در این فصل به لفظ آفریننده و خالق موصوف ساخته است و همچنین به یسنای ۳۰ و یا دیگر فصول گات‌ها استناد نموده‌اند که در آنها خرد نیک به نام اهورامزدا در برابر خرد خبیث و پلید به نام اهریمن قرار گرفته و این هر دو با هم در پایه و اساس خلقت و آفرینش جهان با یکدیگر رقابت می‌نمایند و این رقابت از مطالعه در فصل اول وندیداد کاملاً واضح و روشن می‌باشد.

۱. سغد و سغدیان هر دو در کتاب‌های فارسی استعمال شده و در اوستا به عبارت سوگدا Sughda آمده و با لفظ گاوو Gau با هم ذکر شده است. دوهارله در کتاب خود گاوو را پایتخت سغدیان می‌داند، اما دارمستتر عقیده دارد که گاوو در پهلوی به معنی دشت است و مقصود از این دو لفظ در اوستا عبارت از دشت سغد است و در مسافت هشت روز راه همه جا سبز و خرم و پوشیده از باغ‌ها و چراگاه‌ها و مزارع بود. در کتاب‌های پهلوی لفظ سغد را با سوریک در سوریه تطبیق کرده‌اند و این تصور ناشی از اشتباهی است که از شباهت لفظ سوگدا با سوریک حاصل شده است. (رجوع شود به دوهارله، کتاب اوستا، صفحه ۷ و دارمستتر، جلد دوم، زند اوستا، صفحه ۸).

اطلاعات محققان غربی راجع‌به سغد در حدودی است که نقل نمودیم اما دانشمندان شوروی در سال‌های اخیر از حفریات و تحقیقات دامنه‌داری که در سرزمین قدیم سند واقع در ازبکستان کنونی به‌عمل آورده‌اند محل دقیق این سرزمین را معلوم و روشن داشته‌اند و مون‌گیت دانشمند شوروی در کتاب خود راجع‌به باستان‌شناسی در روسیه شوروی به تفصیل توضیح داده و قسمتی را ترجمه و در زیر نقل می‌کنیم:

«سغد در درهٔ زرافشان و کاشکا دریا واقع شده و سمرقند پایتخت آن است و این شهر را مورخان به نام مارکندا Marcanda موسوم ساخته‌اند. کوروش هخامنشی در نیمهٔ سده ششم ق. م کشور سغد را در جزو قلمرو حکمرانی خود قرار داد. شهر سمرقند در حملهٔ مغول با خاک یکسان شد و ساکنان آن به هلاکت رسیدند. در خرابه‌های این شهر تجسسات دامنه‌داری به‌عمل آمده و آثار گرانبها کشف شده است. مرکز این شهر به نام ارک نامیده می‌شد و در سدهٔ چهارم ق. م تمدن بزرگی در آن تشکیل یافته بود. سغد در صنعت و تجارت اهمیت مخصوص داشت. از شهرهای قدیم سمرقند مجسمه‌های کوچک به‌دست آمده و بعضی از آنها مجسمهٔ آناهید خداوند آب و باران مربوط به دین مزداپرستی است.

از شهرهای دیگر سغد در خرابه‌های شهر تل برزو Tell-Barzu در شش کیلومتری سمرقند است و از آن یک ظرف سفالین به‌دست آمده و روی این ظرف تصویر یک انسان با تنهٔ گاو نقش بسته و از یک نیمه خدای ایرانی به

←

۶. سومین کشور با نزهت که من اهورا مزدا آفریدم مرو توانـا و خـوش قـلب است. اهریمن پرمرگ بر ضد آن آفت غارت و رفتار خلاف ادب در آن پدید آورد.[۱]

→

نام کیقباد حکایت می‌کند. از اکتشافات عمدهٔ سغدیان از خرابه‌های شهر قدیم پنجیکانت است. این شهر در درهٔ زرافشان به فاصلهٔ ۶۸کیلومتر از سمرقند واقع شده و در سده هشتم میلادی در حملهٔ عرب ویران شده است. در مجاری آب این شهر تنبوشه‌های سفالین به‌کار رفته و از بناهای بزرگ پنجیکانت دو معبد می‌باشد. یکی مشتمل بر تالار مربع شکل به مساحت هشت متر در هشت متر و سقف آن بر روی چهار ستون قرار گرفته است. این معبد از مشرق بدون دیوار به ایوان منتهی است و در مقابل محوطه واقع است و در دیوار معبد نقش و نگارهایی است که از لحاظ باستان‌شناسی جالب توجه می‌باشد. در نقش یکی از دیوارها یک مرد روحانی به سوی محراب خم شده و چند شخص از آن جمله دو مرد دهقان در مراسم دینی حاضرند و در دیوار مقابل تصویر چند شـاهزاده سـغدی است. معبد دیگر در شمال شهر دارای تالار بزرگ با چهار ستون و یک ایوان است و بر روی دیوار این معبد تصویر صحنه‌ای در سوگواری جنازهٔ سیاوش نیمه خدای ایرانی است. (تصویر این تابلو در کتاب تاریخ اجتماعی ایران باستان با عنوان شماره یک نقل شده است).

میدان شهر پنجیکانت موسوم به شهرستان است و در مشرق آن عمارات و کاخ‌های چندی کشف شده و در تالار یکی از کاخ‌ها روی دیوار نقش و نگار در صحنه‌های متعدد دیده می‌شود.

در یکی از این تصویرها شاه روی تخت نشسته و چند شاهزادهٔ سغدی با چند دهقان در برابر وی ایستاده و مراسم جشن برگزار می‌شود و در صحنه‌های دیگر عده‌ای سازنده و نوازنده به رقص مشغول هستند.

از معابد سغدی و آثاری که به‌دست آمده معلوم شده است دین مزداپرستی مذهب معمول مردم در شهرهای سغد بوده است و آب و آتش و خاک و باد را می‌پرستیدند و مرده‌ها را طبق مراسم دیـنی در ایـن مـذهب دفـن می‌کردند، به این ترتیب که جنازه را در هوای آزاد طعمهٔ لاشخوارها می‌ساختند و سپس استخوان‌ها را پس از جدا شدن از گوشت در محفظه‌ای قرار می‌دادند و این محفظه به نام استودان Astodan (مخفف استخوان‌دان) نـامیده می‌شد و در اتاق زیر زمین نگاه می‌داشتند. در شهر پنجیکانت گورستانی کشف شده و در آن از این قبیل محفظه‌ها به‌دست آمده است.

۱. مرو در اوستا به لفظ مورو Morou ذکر شده و در قدیم‌الایام یکی از شهرهای معظم و آباد ایران باستان به‌شمار می‌رفت و چون در شاهراه دنیای قدیم با شرق اقصی قرار داشت تا زمان حملهٔ مغول عظمت خود را محفوظ نگاه داشته و پس از اسلام مرکز حکومت و امارت خراسان بود و در آن زمان بیش از یک میلیون جـمعیت داشـته و کتابخانه‌های عمومی متعدد در این شهر برپا بود و دانشمندان اسلامی برای استفاده از این کتابخانه‌ها از شهر مرو دیدن می‌کردند.

شهر زیبای مرو بعد از اسلام چهار مرتبه مورد حمله اقوام خارجی قرار گرفت و صدمهٔ فراوان دید. در مرتبه اول به‌وسیلهٔ چنگیز، مرتبه دوم به‌وسیلهٔ تیمور لنگ، مرتبهٔ سوم به‌وسیله اوزبک‌ها و بالاخره در سدهٔ نهم هجری به‌وسیلهٔ امیر بخارا مورد قتل‌عام و غارت واقع شد و به ویرانه تبدیل گردید و زمانی که جزو روسیه قرار گـرفت شهر جدید نزدیک خرابه‌های شهر قدیم بنا شد.

شهر مرو در حال حاضر مرکز جمهوری تاجیکستان شوروی و نزدیک مرغاب قرار دارد و راه‌آهن مـاورای قفقاز تا سرحد چین از این شهر عبور می‌نماید. ساکنان مرو تاکنون قومیت و رسوم و عادات و زبان ایـرانـی را محفوظ داشته‌اند و اکتشافات دامنه‌دار باستان‌شناسی به‌وسیلهٔ دانشـمندان شـوروی انـجام گـرفته و در کـتاب مون‌گیت نقل شده است.

۷. چهارمین کشور با نزهت که من اهورا مزدا آفریدم بلخ زیبا با پرچم افراشته است. اهریمن پرمرگ بر ضد آن مورچه و سوراخ مورچه پدید آورد.[۱]

۸. پنجمین کشور با نزهت که من اهورا مزدا آفریدم نیسایه Nisaya است که بین مرو و بلخ واقع شده و اهریمن پرمرگ بر ضد آن آفت شک و تردید پدید آورد.[۲]

---

۱. لفظ بلخ در اوستا به واژهٔ (باختی) و در فارسی قدیم به لفظ باختر Baktri آمده و در وندیداد دو صفت برای وی ذکر شده و چنین می‌نویسد [من اهورا مزدا چهارمین کشور بانزهت که آفریدم بلخ زیبا با پرچم افراشته است]. دوهارله در کتاب خود صفحهٔ ۸ توضیح داده که بلخ در اوستا به لفظ باختی است و سپس به بلخ تبدیل یافته و در خراسان واقع شده است. بلخ پایتخت مردم باختر می‌باشد و پرچم‌های افراشته علامت اقامتگاه رئیس این کشور بوده و یا ساکنان بلخ همه وقت برای جنگ با دشمن آماده بودند. دارمستتر راجع‌به بلخ می‌نویسد که لفظ باختی و صفت زیبا که در وندیداد برای آن ذکر شده در کتاب مسعودی به بلخ‌الحسناء ترجمه شده است.

از آنچه نقل کردیم معلوم شد که اکثر دانشمندان اوستاشناس محل شهر قدیم بلخ را به‌طور مبهم در شمال خراسان تعیین کرده‌اند و حال اینکه در حال حاضر خرابه‌های بلخ در شمال افغانستان نزدیک قصبه‌ای به همین نام و در سر جاده‌ای که از کابل به بخارا می‌رود واقع شده و تا رود آمودریا ۵۰کیلومتر فاصله دارد. شهر بلخ مرکز سرزمین بلخ و پایتخت پادشاهان کیانی است و به یونانی به لفظ باکترین Bactriana نامیده می‌شد و نام قدیم‌تر آن زاریاسپ می‌باشد. در قاموس‌الاعلام ترکی نقل شده که شهر بلخ در سلطنت کی‌گشتاسب کیانی شهرت بیشتر داشته و زرتشت در این شهر ظهور نمود و این شهر مرکز تبلیغات دین وی بود. شهر بلخ در حملهٔ مغول صدمهٔ فراوان دید و در ۶۱۷ به‌وسیلهٔ چنگیز و در ۷۷۱ هجری به‌وسیله تیمور لنگ مورد قتل و غارت قرار گرفت و با خاک یکسان شد.

بنابراین قسمت جنوبی سرزمین بلخ قدیم هرگاه در شمال افغانستان و خراسان واقع شده، قسمت شمالی آن در خاک شوروی و جمهوری تاجیکستان امتداد دارد و در این قسمت به‌وسیلهٔ دانشمندان شوروی تجسسات و کاوش به‌عمل آمده و در کتاب مون‌گیت راجع‌به باستان‌شناسی در روسیه شوروی نقل شده و ما قسمتی را از این کتاب ترجمه و در زیر نقل می‌نماییم:

بلخ در کنار آمودریا واقع شده و ساکنان آن اجداد و نیاکان مردم امروزی تاجیکستان به‌شمار می‌روند و یکی از امپراطوری‌های قدیم در آسیای مرکزی است. قسمت اعظم سرزمین قدیم بلخ در تاجیکستان و ازبکستان شوروی و شمال افغانستان واقع شده است.

هیئت حفاری سغد و تاجیک در سال ۱۹۵۰ میلادی تجسسات را در بخش کیقباد شاه نزدیک قصبه کالای میر آغاز نمود و ابنیه و ساختمان مربوط به سدهٔ چهارم قبل از میلاد در این محل کشف شده و دارای حصار بلندی است. این شهر به‌وسیلهٔ یک کوچه باریک از استحکامات جدا شده است. از مطالعه در وضعیت قبرها معلوم است که تاجیک‌ها از ساکنان بومی بلخ محسوب می‌شدند و مشخصات قومی خودشان را تاکنون حفظ کرده‌اند.

از حفریات شهر قدیم بلخ معلوم شده که حملهٔ اسکندر در این سرزمین گرچه با خرابی و کشت و کشتار همراه بود، اما پس از وی فرهنگ یونانی در این سرزمین نفوذ یافت. در شهر قدیم بلخ چند معبد بودایی کشف شده از آن جمله نزدیک قصبه قره تپه می‌باشد. در چاچی آثار یک تمدن روستایی به‌دست آمده و معلوم شده که در سدهٔ دوم قبل از میلاد آهن را در کوره‌های بادی به‌وسیلهٔ دم دادن در ادوات و ابزار تبدیل می‌نمودند.

۲. محل شهر نیسایه Nisaya طبق بند ۸ فصل اول وندیداد فی‌الجمله معلوم شده و در میان مرو و بلخ واقع است اما محققان اروپایی سابق نتوانسته‌اند تعیین کنند که این شهر با کدام ناحیه و سرزمین مطابقت می‌نماید و فقط توضیح داده‌اند که نیسایه غیر از شهر قدیم نیسا در ماد است و اسب‌های آن شهرت داشته است ولی دانشمندان

←



شوروی از حفریات و کاوش در دشت‌های آمودریا و ماوراءالنهر محل دقیق این شهر را کشف کرده و معلوم داشته‌اند که نیسایه نخستین پایتخت دولت پارت اشکانی بوده است. از این امر واضح می‌گردد که منظور زرتشت در وندیداد از نیسایه همان سرزمین اصلی پارت است و شهر نیسایه در میان مرو و بلخ واقع است و خرابه‌های آن اکنون نزدیک آمودریا یا جیحون مشهود و برقرار است.

پایتخت اشکانیان پس از توسعهٔ قلمرو حکومت آنان و لااقل پس از یکصد سال از آغاز این حکومت از نیسایه به شهر صد دروازه نزدیک دامغان انتقال یافته و پس از این انتقال نیز نیسایه به‌عنوان پایتخت اولیهٔ پارت اشکانی در اهمیت خود باقی بود و چون محققان ایرانی از این حقیقت بی‌اطلاع بودند و پایتخت اولیهٔ پادشاهان اشکانی را نزدیک شهر دامغان تصور می‌کردند به اشتباه افتاده سرزمین پارت اشکانی را در خراسان کنونی ایران پنداشته‌اند، ابراهیم پورداود در صفحهٔ ۶۵ جلد اول یسنا، چاپ ۱۳۴۰ چنین می‌نویسد: «دسته‌ای از پارت‌ها در خراسان کنونی اقامت گزیده اسم خود را به آن سرزمین داده‌اند و سلسلهٔ اشکانیان که بعدها در ایران سلطنت یافته همان پارت‌ها هستند». حسن پیرنیا نویسندهٔ کتاب ایران باستان در این اشتباه افراط کرده و در صفحه ۲۱۸۵ چنین می‌نویسد: «بنابر این و بنابر آنچه از نویسندگان عهد قدیم استنباط می‌شود پارت در خراسان کنونی واقع شده و بی‌تردید می‌توان گفت که پارت در عهد قدیم عبارت بود از دامغان، شاهرود، جوین، سبزوار، نیشابور، مشهد، بجنورد، قوچان، دره جز، سرخس، اسفراین، باخرز، خواف، ترشیز و تربت حیدری است». اولمستد دانشمند فقید امریکایی نیز در کتاب خود راجع‌به محل پارت همین اشتباه را به‌کار بسته است و حال آنکه باستان‌شناسان شوروی توانسته‌اند دفتر بایگانی پادشاهان اولیه اشکانی را از کاخ سلطنتی شهر نیسایه کشف نمایند و یکهزار و پانصد کتیبه به خط آرامی و زبان پارت ایرانی به‌دست آورند و مون‌گیت دانشمند شوروی تفصیل این اکتشافات را در کتاب خود راجع‌به باستان‌شناسی در روسیه شوروی نقل کرده و قسمتی از آن راجع‌به شهر نیسایه و سرزمین پارت را از صفحهٔ ۱۹۲ و بعد به فارسی تبدیل و در زیر نقل می‌نماییم:

در جنوب جمهوری ترکمنستان کنونی و نزدیک ریگزار قره‌قوم و در دامنه کوه کوپت‌داغ و نزدیک قصبه‌ای موسوم به باقر Baghir واقع در هیجده‌کیلومتری شمال غربی عشق‌آباد ویرانه‌های دو شهر باستانی نیسایهٔ قدیم و نیسایهٔ جدید دیده می‌شود و از سال ۱۹۳۰ میلادی دو هیئت حفاری در این ناحیه به کاوش و تجسسات پرداخته‌اند و از خرابه‌های نیسایهٔ جدید آثار پرارزش از یک شهر قدیم کشف شده و این همان نیسایهٔ نخستین پایتخت دولت پارت اشکانی است.

امپراطوری پارت همان دولت اشکانیان رقیب رومیان است. این امپراطوری از رود سند تا فرات و از آمودریا تا خلیج‌فارس وسعت داشته و بین‌النهرین و ماد و ارمنستان و هیرکانی را نیز شامل بود. پادشاهان پارت با دو دولت بزرگ روم و چین ارتباط سیاسی داشتند و سواران پارتی در جنگ شهرهٔ آفاق بودند و به دفعات رومیان را شکست داده‌اند از آن جمله لشکرکشی کراسوس سردار بزرگ رومی و شکست وی در تاریخ معروف است. اردشیر مؤسس سلطنت ساسانیان در سدهٔ سوم میلادی سرزمین پارت را تسخیر نمود و دولت پارت را منقرض ساخت و جانشینان وی کوشیدند نام پارت و اشکانی را از صفحهٔ تاریخ محو نمایند و به فراموشی سپارند و در آن زمان نام خراسان که به معنی مشرق آمده به جای لفظ پارت شهرت یافته است.

شهر نیسایه پایتخت پارت اشکانی حصاری با برج و باروی بلند داشته و شهر جدید در بیرون شهر قدیم قرار گرفته مشتمل بر کاخ‌ها و مقبرهٔ مردگان و معابد پارت است. از تجسساتی که در نیسایهٔ قدیم به‌عمل آمده تاریخ صحیح پارت معلوم شده است. در یکی از کاوش‌ها کاخ بزرگ مشتمل بر تالار مدور و دیگری مربع شکل و یک



۹. ششمین کشور با نزهت که من اهورمزدا آفریدم هرات Haraiva می‌باشد و خانه‌های نامسکون دارد. اهریمن پرمرگ بر ضد آن اشک چشم و سوگواری پدید آورد.

۱۰. هفتمین کشور با نزهت که من اهورمزدا آفریدم کابل یا وئه‌کرته Vaekreta با سایه‌های نامطلوب است، اهریمن پرمرگ بر ضد آن پری‌های خنتتی Khnaithaiti پدید آورد و به گرشاسپ وابسته بودند.[۱]

۱۱. هشتمین کشور با نزهت که من اهورا مزدا آفریدم اوروا Ourva دارنده چراگاه‌های سرشار است. اهریمن پرمرگ بر ضد آن آفت نخوت و غرور پدید آورد.[۲]

→

معبد کشف شده و این تالار دارای چهار ستون بلند ۱۲ متری است. در میان ستون‌ها مجسمه‌های مرد و زن نصب شده و این مجسمه‌ها دارای رنگ‌آمیزی است. در اطراف کاخ ساختمان‌های بزرگ از آن جمله محل خزانه و گنج پادشاهان اشکانی است و این گنج در سدهٔ سوم میلادی متعاقب انقراض دولت پارت به غارت رفته، اما اشیاء باقیماندهٔ آن از قبیل بعضی اسلحه و مجسمه‌های کوچک از نقره و مفرغ و یا گل پخته به‌دست آمده از آن جمله مجسمه آتنا Athena خداوند یونانی و مجسمه ابوالهول مصری است.

از اکتشافات مهم نیسا یه کتیبه‌های بسیار از دفتر بایگانی پادشاهانی اشکانی است و تعداد این کتیبه‌ها به یکهزار و پانصد عدد رسیده و در یک اتاق زیر زمین قرار داشته و برای خواندن آنها که به خط آرامی و به زبان پارتی است هیئتی از متخصصان زبان‌شناسی شوروی مأموریت یافته‌اند و این هیئت در ترجمه و کشف مطالب این کتیبه‌ها توفیق یافته و به زبان ایرانی و تاجیک نقل کرده‌اند. از این کتیبه‌ها سازمان اداری دولت پارت و ترتیب وصول مالیات‌ها و موضوعات دیگر معلوم و روشن شده است.

۱. منظور از گرشاسب در بند ۱۰ فصل اول وندیداد سام گرشاسپ است که در کابل از دین بت‌پرستی هندی پیروی می‌کرد و بر اثر آن به گفتهٔ زرتشت دین دیوپرستی در این شهر رواج داشته و این گرشاسپ غیر از گرشاسپ پهلوان معروف ایرانی است.

۲. راجع‌به سرزمین اوروا در اوستا مشخصاتی ذکر نشده و از این جهت دانشمندان اوستاشناس غربی دربارهٔ آن بحث نکرده‌اند و هر کدام به احتمال سخن گفته‌اند. دوهارله عقیده دارد که اوروا یک شهر مجهول و گمنام در خراسان است. ادوارد براون در کتاب تاریخ ادبی ایران باستان جلد اول اوروا Ourva را با شهر طوس در خراسان منطبق می‌داند. دارمستتر با شهر میشان در کنار فرات تطبیق کرده است. این عقاید هیچ‌کدام درست نیست، اما دانشمندان شوروی در تجسسات باستان‌شناسی خود آثار شهر قدیم اورگانج Ourganedj پایتخت خوارزم را در ترکمنستان شوروی کشف کرده‌اند و به عقیدهٔ ما اورگانج همان اوروا است که زرتشت در بند نهم فصل اول وندیداد جزو کشورهای ایرانی‌نشین یاد کرده است. خوارزم قدیم‌ترین سرزمین ایرانی است. اقوام ایرانی در حدود سدهٔ دهم ق. م وقتی از ایران‌ویج یا (اران و ققفازیه) از شاهراه شمالی دریای خزر به سمت مشرق مهاجرت آغاز نمودند، نخست در اوروا یعنی در خوارزم که از سمت غرب به دریای خزر محدود است رحل اقامت افکندند.

خوارزم در کتیبه‌های داریوش کبیر هخامنشی به لفظ خوارزمیش آمده و اگر اوروا غیر از خوارزم بود لازم می‌آمد در اوستا نامی از خوارزم به میان نیامده باشد و حال اینکه خوارزم قدیم‌ترین کشور ایرانی‌نشین می‌باشد و در جزوات دیگر اوستا به کرات از آن یاد شده، از آن جمله در بند ۱۳ مهر یشت (صفحهٔ ۴۴۸ جلد دوم، کتاب دارمستتر) سرزمین خوارزم را در ردیف مرو و هرات و سغد از کشورهای ایرانی به‌شمار آورده است.

←

۱۲. نهمین کشور با نزهت که من اهورا مزدا آفریدم خـنتا Khnenta است کـه اقـوام هیرکانی (یا گرگان) در آن سکونت دارند. اهریمن پرمرگ بر ضد آن گناه بی‌توبه پدید آورد.

۱۳. دهمین کشور با نزهت که من اهورا مزدا آفریدم رخج زیبا است. اهریمن پرمرگ بر ضد آن گناه بی‌توبه، آفت دفن اموات، پدید آورد.[1]

→

بنابراین مسلم است که منظور زرتشت از اوروا همان اورگانج پایتخت خوارزم است و زرتشت در چند مورد از جزوات اوستا به‌طوری‌که در عصر حاضر نیز معمول است، پایتخت را به جای کشور ذکر کرده است و خوارزم به شرحی که در قاموس‌الاعلام جلد سوم نقل شده از غرب به دریای خزر، از شمال به دریاچهٔ آرال یـا دریـای خوارزم و از شرق و جنوب به آمودریا و خطهٔ خراسان محدود می‌شد و اکنون جزو جمهوری ترکمنستان شوروی است و اوروا یا اورگانج یا جرجانیه یا گرگنج در حکومت اسلامی پایتخت پادشاهان خوارزمشاهی بوده و فقط در حمله مغول مصادف با اوایل سدهٔ هشتم هجری جلوتر از شهرهای دیگر ایرانی مورد قتل و غارت قرار گرفت و به ویرانه تبدیل شد. این شهر در بزرگی و آبادی و زیبایی شهرت جهانی داشته است، اما حسن پیرنیا بدون هیچ‌گونه مستند و دلیل در صفحهٔ ۲۱۸۸ کتاب تاریخ ایران باستان چنین می‌نویسد: خطه خوارزم خشک و لم‌یزرع است و همیشه به همین صفت توصیف شده و در عهد قدیم در این صفحه مردمان صحراگرد از نژادهای مختلف سکـنی داشتند. برای مزید اطلاع راجع‌به اورگانج یا اوروا و خوارزم قسمتی از توضیحات مون‌گیت دانشمند شوروی را که از اکتشافات و حفریات خوارزم به‌دست آورده از صفحهٔ ۲۷۲ کتاب وی به فارسی تبدیل و در زیر نقل می‌نماییم.

در ابتدای سدهٔ دوازده میلادی اقوام مغول در آسیای مرکزی به حمله و هجوم پرداختند و شهرهای خوارزم را با خاک یکسان نمودند و اکثر مردم را به هلاکت رسانیدند، اما طولی نکشید فعالیت در خوارزم از سر گـرفت و شهرها آباد گردید. از سال ۱۹۲۸ میلادی هیئت بزرگ حفاری در خوارزم برای تجسسات باستان‌شناسی به کار پرداخت و آثار ارزنده از شهرهای قدیم آن به‌دست آورد. مهم‌تر از همه در خرابـه‌های شـهر اورگـانج پـایتخت خوارزم است. این شهر قدیم در نزدیکی شهر (کهنه اورگانج) در تـرکستان واقـع است و در مـجاورت آن شـهر داش‌قلعه می‌باشد که به دستور تیمور لنگ در سال ۱۳۹۱ میلادی بنا شده است.

کوروش بزرگ هخامنشی در نیمهٔ سده ششم ق. م در جنگ‌های فیروزمندانهٔ خود امپراطوری بزرگی تشکیل داد و سرزمین خوارزم را در قلمرو حکمرانی خود وارد ساخت، اما وقـتی دولت پـارت اشکـانی قـوت گـرفت خوارزم در جنب آن استقلال داشت. در خوارزم کنار رود آمودریا نزدیک قصبهٔ جانباز قلعه کاوش به‌عمل آمده و از آن شهر بزرگی کشف شده و در این شهر دو ردیف حصار به بلندی ده متر و ضخامت یک متر و سی سـانتیمتر قرار داشت و در داخل این حصار کاخ بزرگ و ابنیهٔ فراوان کشف شده و معلوم گشته که در عهد قدیم بـا مـصر و سوریه و نواحی دریای سیاه در تجارت بودند. در میان آثار آن مجسمه‌های کوچک از سیاوش و آناهید خدای دریاها و آب‌ها شایان دقت است.

در نزدیک ریگزار قره‌قوم شهری کشف شده که دور آن دارای حصاری بلند و برج و بارو است. در داخل این حصار تالار بزرگی به‌وسیلهٔ پله به زیر زمین راه داشته و در این زیرزمین خمره‌های متعدد سفالین جای داده شده و هر خمره به‌منزلهٔ قبری است که استخوان مرده را در آن جای داده‌اند و بر روی یکی از این خمره‌ها مجسمهٔ یک مرد نشسته قرار دارد و در آن کتیبه‌ای مربوط به سدهٔ سوم قبل از میلاد به زبان خوارزمی و به خط آرامی نوشته شده و در ظاهر نام صاحب مجسمه می‌باشد.

۱. شهر رخج در اوستا هرو وائیتی Harah Vaiti و به یونانی اراکوزیه Arachosia آمده، در افـغانستان نـزدیک

←

۱۴. یازدهمین کشور با نزهت که من اهورا مزدا آفریدم هتومنت، Haetument یا هلمند درخشان و فیروزمند است. اهریمن پرمرگ بر ضد آن جادوگری پدید آورد.

۱۵. جادوگری نشانه‌ای است که از روی آن هلمند شناخته می‌شود. نشانه‌ای که همه جا مشهود است و در آنجا است که بدترین اعمال جادوگری انجام می‌شود.

۱۶. دوازدهمین کشور با نزهت که من اهورا مزدا آفریدم ری یا راگا Ragha با سه نژاد است. اهریمن پرمرگ بر ضد آن آفت بی‌اعتمادی پدید آورد.[۱]

۱۷. سیزدهمین کشور با نزهت که من اهورامزدا آفریدم چخر Chakhra یا چرغ توانا و مهربان است. اهریمن پرمرگ بر ضد آن گناه بی‌توبه پدید آورد.[۲]

۱۸. چهاردهمین کشور با نزهت که من اهورا مزدا آفریدم ورنه چهار گوش Varena است که در آن فریدون قاتل آژی دهاک زاییده شده است. اهریمن پرمرگ بر ضد آن آفت بی‌قاعدگی غیرعادی زنانه و تجاوزات بیگانه پدید آورد.[۳]

۱۹. پانزدهمین کشور با نزهت که من اهورا مزدا آفریدم هپته هندو Hapta Hindu یا پنجاب هند است. اهریمن پرمرگ بر ضد آن گرمای شدید و بی‌قاعدگی غیرعادی زنانه پدید آورد.

۲۰. شانزدهمین کشور با نزهت که من اهورا مزدا آفریدم سرزمین واقع در سرچشمه رود رن‌ها، Ranha یا رنگ‌ها است. مردم در این کشور بی‌سرپرست و بدون شاه زندگی می‌کنند. اهریمن پرمرگ بر ضد آن سرمای دیو آفریده پدید آورد.[۴]

→

کابل واقع و همان محلی است که یعقوب‌بن لیث صفاری در ۲۵۵ هجری وقتی به کابل لشکر کشید نزدیک رخج با دشمن مصاف داد و فیروز شد.

۱. منظور زرتشت از سه نژاد در بند ۱۶ فصل اول وندیداد نژاد ایرانی، نژاد زردپوست تورانی و نژاد تازی است که تحت نفوذ دولت آشور نفوذ یافته بود.

۲. دارمستتر از قول مورخان اسلامی نقل کرده که چخر یا چرغ در قدیم نام دو شهر ایرانی است. یکی در خراسان و دیگری نزدیک غزنین در افغانستان.

۳. منظور از سرزمین ورنه در بند ۱۸ فصل اول وندیداد به اتفاق همهٔ اوستاشناسان عبارت از گیلان و دیلم است و مقصود از تجاوزات بیگانه مداخلهٔ تورانیان و تازیان آشوری در این ناحیه است و تازیان در سدهٔ هفتم ق.م در لشکرکشی ساروکین پادشاه مقتدر آشور و نینوا زحمت ایرانیان ساکن مغرب ایران را فراهم می‌نمودند.

۴. در تعیین محل سرزمین رن‌ها یا رنگ‌ها که از رودی به همین نام مشروب می‌شود عقاید مختلفه بیان شده است. رود رنگ‌ها را بعضی با آمودریا یا جیحون و بعضی با رود سند در هند و بعضی با قسمت علیای رود فرات منطبق ساخته‌اند و همه نیز به احتمال سخن گفته‌اند و به اشتباه رفته‌اند و اشتباه نیز ناشی از اینست که در تحقیقات

←

←

خود از مراجعه به نقشهٔ جغرافیایی قفقازیه غفلت کرده‌اند و در این نقشه رود رنگ‌ها به نام رود زنگ‌ها یا زنگا Zanga در ردیف رودهای دیگر بزرگ قفقازیه از غرب به سوی شرق جریان دارد و از کوه‌های البرز سرچشمه گرفته و از نزدیک شهر ایروان عبور می‌کند.

رود رنگ‌ها یا زنگ‌ها در قفقازیه رود بزرگی است و بستر خود را مانند رود ارس از قدیم‌الایام تاکنون حفظ کرده و باستان‌شناسان شوروی در کنارهٔ این رود کاوش‌ها و تجسسات به‌عمل آورده و آثار گرانبهایی از زندگانی اقوام آریایی مربوط به قبل از میلاد به‌دست آورده‌اند و مون‌گیت دانشمند شوروی در کتاب خود به تفصیل نقل کرده، از آن جمله در صفحه ۲۱۶ می‌نویسد: «نزدیک شهر ایروان و کنارهٔ غربی رود زنگا Zanga آثاری به‌دست آمده و از زندگانی ساکنان این محل راجع‌به سه هزار سال قبل حکایت می‌نماید.» همچنین در صفحه ۱۰۷ می‌نویسد: «از آثار باستانی مربوط به حفریات از محل شهر قدیم تی جی بائی تی در کناره غربی رود زنگا نزدیک ایروان معلوم شده که این شهر را روساس Rusas پادشاه اورارتو در اواسط سدهٔ هفتم ق. م بنا نهاده است.»

بنابراین سرزمین رن‌ها یا رنگ‌ها شانزدهمین کشور ایرانی‌نشین است که زرتشت در وندیداد ذکر نموده و در قسمت جنوب غربی ایران‌ویج واقع شده و با قسمت غربی قفقازیهٔ کنونی تطبیق می‌کند و توضیحات دارمستتر راجع‌به سرزمین ایران‌ویج که در محل خود نقل کردیم این نظریه را تأیید می‌کند و در بندهش آمده که آذربایجان یا آتورپاتکان از مغرب به سرزمین رن‌ها یا رنگ‌ها محدود است و این توضیح از هر جهت صحیح است چه رسد به اینکه سردسیر بودن قفقازیه یا ارّان واضح و روشن می‌باشد.

فرگرد دوم

ملاقات اهورامزدا با جمشید، انتخاب جمشید به سلطنت ایران‌زمین، حادثهٔ یخبندان و طوفان، ساختمان غار جمکرد و نقشهٔ درونی آن.

بخش ۱

۱. زرتشت از اهور مزدا پرسید و گفت: ای اهورا مزدا، خداوند نیکوکار و آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم، پیش از من که زرتشت هستم نخستین کسی که تو اهورمزدا با وی سخن گفتی و دین اهورا و دین زرتشت را به وی آموختی کیست؟[1]

---

۱. در وندیداد اوستا هر کجا نام اهور مزدا به میان آمده به صفت (آفریننده جهان جسمانی) متصف شده و ترجمهٔ فرانسه این عبارت به شرح زیر است:

O, Ahura, Mazda; Créateur du Monde des Corps,

این جمله را در ترجمه انگلیسی به عبارت زیر نقل کرده‌اند

O, Maker of the Material World,

و به معنی: (ای آفریننده جهان مادی) است. چنین توصیف از خدای بزرگ زرتشت آن هم در اوستا از یک علت اساسی سرچشمه گرفته است و آن اینست که خلقت و آفرینش جهان در دین زرتشت طبق مندرجات اوستا به سه طریق صورت گرفته است. یکی اینکه بعضی از ذوات طبیعت خودآفریده و خودساخته و بی‌نیاز از خالق و آفریننده هستند و این ذوات از قبیل مکان، زمان به معنی زروان، روشنی بی‌پایان، تاریکی بی‌کران، آسمان اعلا در بالای ستارگان همه جا به لفظ خوداتا Khudata به معنی خودآفریده و خودساخته توصیف شده‌اند.

دوم، جهان جسمانی و موجودات مادی، آنچه نیکو و برای انسان مفید و سودمند است همه مزدا آفریده هستند و به لفظ مزداداتا Mazda data موسوم گشته‌اند و همچنین اکثرخدایان دیگر از قبیل مهر، ناهید، آذر، ارت و غیره مزدا آفریده می‌باشد.

سوم، موجودات زیان‌بخش و پلید از قبیل مگس، مورچه، وزغ، ملخ، زمستان، سرما، مرگ، بیماری و آفت‌های گوناگون و همچنین دیوها و عفریتان نامریی همه مخلوق و آفریدهٔ اهریمن هستند و به صفت دوه داتا Dvae data به معنی دیو آفریده موسوم گشته‌اند و منظور زرتشت که در وندیداد اوستا همه جا اهورمزدا را به صفت (آفرینندهٔ جهان جسمانی) و یا (آفرینندهٔ جهان مادی) متصف ساخته است، این بود که ذوات خود ساخته و خود آفریده طبیعت و همچنین مخلوقات اهریمن را از آفریده‌های اهور مزدا خارج سازد و حقیقت دین زرتشت و اصل و اساس این دین و ریشه و پایه اوستاشناسی از تحقیق در این سه موضوع و یا سه واژه که یکی خوداتا Khudata، دوم مزداتا Mazda data، سوم دوه‌داتا Dvae data می‌باشد واضح و روشن می‌شود و اوستادانان غربی از این موضوع به تفصیل بحث نموده‌اند.

۲. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: نخستین کسی که پیش از تو، ای زرتشت مقدس، با وی سخن گفتم و دین اهورمزدا، دین زرتشت را به وی آموختم، جمِ زیبا دارندهٔ رمه انبوه بود.

۳. من اهورمزدا ای زرتشت، به وی گفتم: ای جم پسر دیو جهان (وَیونگهان)، آیا مایل هستی قانون مرا تعلیم دهی و حامل این قانون باشی. جم زیبا، ای زرتشت پاسخ داد که من برای حمل قانون تو و آموختن و تعلیم دادن آن ساخته و آماده نیستم.[۱]

۴. من که اهورا مزدا هستم، ای زرتشت، به جم زیبا پسر دیو جهان (ویونگهان) گفتم: هرگاه تو قبول نداری قانون مرا تعلیم دهی و حامل آن باشی لااقل مخلوق مرا کثیر و انبوه ساز و آنان را پاسداری نما و به آنان سلطنت بکن.

۵. جم زیبا ای زرتشت، چنین پاسخ داد: من مخلوقات تو را انبوه سازم و آنها را پاسداری می‌نمایم و قبول دارم بر آنان سلطنت کنم.

۶. در سلطنت من نه باد گرم، نه باد سرد، نه بیماری و نه مرگ هیچ‌کدام نخواهد بود.

۷. در این هنگام من که اهورمزدا هستم یک شمشیر زرنشان با یک حلقه زرین به وی دادم، این بود که جم به سلطنت رسید.[۲]

۸. در سلطنت جم سیصد زمستان سپری شد و زمین از چارپایان ریز و درشت و از مردم و سگ و پرنده و آتش سرخ و سوزان پر شد و روی زمین برای سکونت مردمان و ستوران جای خالی باقی نماند.[۳]

۹. من، جم زیبا را آگاه ساختم و به وی گفتم: ای جم زیبا پسر دیو جهان (ویونگهان)، زمین از چارپایان ریز و درشت و از مردم و سگ و پرنده و آتش سرخ و سوزان پر شده و برای سکونت آنان جای خالی باقی نمانده است.

---

۱. جم در اوستا گاهی به لفظ جمشید Yima khshaeta آمده و در ریگ‌ودا کتاب مقدس هندوان از خدایان به‌شمار رفته و نگاهداری جهان مردگان به وی سپرده شده و پدر وی در اوستا ویونهت Vivanhat و در ریگ‌ودا ویوسونت Vivasvant می‌باشد و در فارسی به دیو جهان (ویونگهان) تبدیل یافته است.

۲. حلقهٔ انگشتر و شمشیر زرین نشانهٔ پادشاهی است و به همین مناسبت است که فردوسی در شاهنامه وقتی از پادشاه توصیف می‌کند وی را (خداوند شمشیر و گاه و نگین) می‌نامد. نگین همان حلقهٔ انگشتر است که اهورمزدا به جمشید داد و به شاهی رسید و مُهر شاهی در نگین این انگشتر کنده می‌شد. فریدون وقتی ایرج را به سلطنت ایران زمین برگزید شمشیر و نگین و تخت شاهی را به وی تسلیم کرد.

بعضی از دانشمندان واژهٔ اوستایی مربوط به حلقهٔ زرین را به خیش زرین ترجمه کرده‌اند.

۳. مدت سلطنت جمشید طبق بند ۸ و بندهای دیگر فصل دوم وندیداد یک مدت افسانه‌ای است و جمعاً یکهزارو هشتصد زمستان یا به یکهزارو هشتصد سال رسیده است و منظور از سلطنت جمشید سلطنت خاندان جمشید یا سلسلهٔ جمشیدیان می‌باشد و اکثر مدت سلطنت جمشیدیان در ایران‌ویج آن هم قبل از مهاجرت اقوام ایرانی سپری شده است.

۱۰. در این هنگام جم زیبا در روشنایی و طریق خورشید به سوی جنوب پیش رفت و حلقهٔ زرین را در زمین فشرد و این زمین را با شمشیر سوراخ نمود و چنین گفت: ای اسفندارمذ (اسپندارمذ) Spenta Armaiti خواهش می‌کنم به‌خاطر دوستی و برای اینکه رمه ریز و درشت و مردمان را در تو جای دهم گشاد شو و پهن شو.[۱]

۱۱. از این راه بود که زمین را جمشید یک سوم بیشتر از آنچه بود گشادتر ساخت و چارپایان ریز و درشت و مردمان به میل خود و به میل جم در آن جای گرفتند و به رفت و آمد و سیر و گشت پرداختند.

۱۲. در سلطنت جم ششصد زمستان دیگر گذشت و زمین از رمهٔ ریز و درشت، سگ، پرنده و آتش سرخ و سوزان و مردم پر شد و برای سکونت چارپایان ریز و درشت و مردمان جای خالی باقی نماند.

۱۳. من، جم زیبا را آگاه ساختم و به وی گفتم: ای جم پسر دیو جهان (ویونگهان)، زمین از ستور و مردمان و سگ و پرنده و آتش سرخ و سوزان پر شده و برای سکونت چارپایان ریز و درشت و مردمان جای خالی باقی نمانده است.

۱۴. جم در این هنگام در روشنایی و طریق خورشید به سوی جنوب پیش رفت و زمین را با حلقهٔ زرین فشرد و با شمشیر سوراخ کرد و چنین گفت: ای اسفندارمذ، خواهش می‌کنم به‌خاطر دوستی و برای اینکه رمهٔ ریز و درشت و مردمان را در تو جای دهم گشاد شو و پهن شو.

۱۵. از این راه بود که زمین را جم به اندازهٔ دو سوم بیشتر از آنچه بود گشادتر ساخت و رمهٔ ریز و درشت و مردمان در آن جای گرفتند و به رفت و آمد پرداختند.

۱۶. در سلطنت جم نهصد زمستان دیگر گذشت و زمین از چارپایان ریز و درشت و مردم و سگ و پرنده و آتش سرخ و سوزان پر شد و در آن برای سکونت ستور و مردمان جای خالی باقی نماند.

۱۷. من، جم زیبا را آگاه ساختم و گفتم: ای جم زیبا پسر دیو جهان (ویونگهان)، زمین از چارپایان ریز و درشت و از مردم و سگ و پرنده و آتش سرخ و سوزان پر شده و در آن برای سکونت ستور و مردمان دیگر جای خالی باقی نمانده است.

---

۱. حلقهٔ زرین و شمشیر زرنشان مانند کلام ایزدی طبق مندرجات اوستا اثرات سحری داشته است و جم با فشردن حلقه و فرو بردن شمشیر در زمین توانست سطح زمین را وسیع‌تر سازد همچنان‌که زرتشت در جنگ با اهریمن دعای اهون وریه را خواند و وی را شکست داد.

۱۸. در این هنگام جم در روشنایی و طریق خورشید به سوی جنوب پیش رفت و حلقهٔ زرین را در زمین فشرد و زمین را با شمشیر سوراخ نمود و چنین گفت: خواهش می‌کنم، ای اسفندارمذ، به‌خاطر دوستی و برای اینکه چارپایان ریز و درشت و مردمان را در تو جای دهم گشاد شو و پهن شو.

۱۹. از این راه بود که زمین را جم به اندازه سه سوم بیشتر از آنچه بود گشادتر ساخت و مردم و ستور در آن به رفت و آمد پرداختند.

بخش ۲

۲۰. اهورمزدا خدای آفریننده همراه ایزدان آسمانی برای مکالمه در اریانم ویجو (یا ایران‌ویج) که از رود وانگوهی دایی‌تی مشروب می‌شود جای ملاقات تعیین نمود.

جمشید، شبان نیکو، برای مکالمه با بهترین مردان در ایران‌ویج جای ملاقات تعیین نمود.

۲۱. اهورامزدا همراه ایزدان آسمانی به محل ملاقات در ایران‌ویج که از رود وانگوهی دایی‌تی مشروب می‌شود رهسپار شد.

جمشید شبان نیکو همراه بهترین مردان در محل ملاقات، در ایران‌ویج که از رود وانگوهی دایی‌تی مشروب می‌شود حاضر شد.

۲۲. اهورمزدا در این ملاقات به جم گفت: ای جم زیبا پسر دیو جهان (ویونگهان)، تو را آگاه می‌سازم که در جهان جسمانی زمستان نکبت‌بار همراه سرمای سخت و ویران‌کننده پدید خواهد شد و برف سنگین و دانه درشت خواهد بارید و این برف روی کوه به بلندی یک اردوی Ardaevi خواهد رسید.[۱]

۲۳. در این هنگام همه چارپایان و ستوران از بالای کوه‌ها و از اماکن دورافتاده و از عمق دره‌ها به پناه‌گاه‌های زیرزمین پناهنده خواهند شد.

۲۴. چراگاه‌ها پیش از آنکه در آب فرو بروند بسیار انبوه و فراوان خواهند بود، اما پس از ذوب شدن یخبندان جای پای گوسفند نیز دیده نخواهد شد.

۲۵. تو باید ای جم، یک غار بزرگ فراهم سازی و درازی آن از هر چهار طرف یک میدان اسبدوانی (یا یک اسپریس) باشد. در آنجا باید از تخمهٔ چارپایان ریز و درشت و از

---

۱. در تفسیر پهلوی اوستا می‌نویسد: «هر کجا ضخامت برف کمتر بود بلندی آن به یک ویتشتی و دو انگشت می‌رسید.» از این جمله طول یک اردوی معلوم می‌شود و به شرحی که در فرهنگ زند اوستا صفحهٔ ۴۱ شمارهٔ ۱ نقل شده یک پا یا یک پادم Padhem با ۱۴ انگشت یا با یک ویتشتی و دو انگشت برابر می‌باشد و هر ویتشتی Vitasti عبارت از یک وجب یا ۱۲ انگشت است.

نژاد مردمان، سگ‌ها، پرندگان و آتش سرخ و سوزان جای دهی، غاری که از هر سمت به درازی یک اسپریس برای سکونت مردمان و مسکن گاوان و ستوران باشد.[۱]

۲۶. در این غار باید آب را در یک بستر به درازی یک هاتر جاری سازی و پرندگان را در کنار غار و در یک چمنزار همیشه سبز و خرم جای دهی و مسکن و عمارت مشتمل بر تالار و ایوان باشد.[۲]

۲۷. تو باید در این غار از نژاد مرد و زن هرچه زیباتر و از جانوران هرچه رساتر یافت شود جای دهی.

۲۸. تو باید در این غار از تخمهٔ گیاهان هرچه بلندتر و خوشبوتر و از میوه‌جات هرچه لذیذتر و عطرآگین‌تر یافت شود جای دهی. نژادها و تخمه‌ها باید جفت باشند تا نسل آنان مادام که مردم در غار سکونت دارند باقی بماند.

۲۹. در این نژادها باید نه بداندام از جلو، نه بداندام از عقب، نه ناتوان، نه بدکار، نه فریبکار، نه ناقص، نه حسود، نه مرد بددندان، نه جذامی که باید از دیگران جداگانه نگاهداری شود و نه دارندهٔ هرگونه علامت و نشانهٔ اهریمنی، هیچ‌کدام وجود نداشته باشد.

۳۰. در قسمت بالای غار باید نُه کوچه، در قسمت میانه شش کوچه و در قسمت پایین‌تر سه کوچه فراهم شود. در کوچه‌های بالاتر از نژاد مرد و زن یک‌هزار، در کوچه‌های میانه ششصد و در کوچه‌های پایین‌تر سیصد جفت باید جای گیرند. در این غار باید به‌وسیلهٔ حلقه زرین خود یک درب با یک پنجره آماده داری که داخل غار را روشن بدارند.

بخش ۳

۳۱. جم پرسید بگو بدانم: غار را که اهورمزدا دستور داده چگونه باید بسازم. اهورمزدا گفت: ای جم پسر دیو جهان، زمین را با پای خود لگدمال کن و با دست‌های خود خمیر و مایه بساز همچنان‌که خاک را کوزه‌گر به گِل تبدیل می‌کند و آن را پهن می‌سازد.[۳]

---

۱. واژهٔ اسپریس اوستایی از دو لفظ (اسب) و (رسیدن) ترکیب یافته و به معنی میدان اسب‌دوانی یا فاصله‌ای است که یک اسب می‌تواند به یک نفس بدود.

۲. یک هاتر (یا یک‌هزار) واحد طول برابر با دو اسپریس می‌باشد و هاتر چند قسم است. هاتر متوسط، مساوی با هزار قدم و هر قدم برابر با دو پا است، هاتر در حدود یک میل می‌باشد و درازی غار جمشید به دو میل می‌رسید.

۳. دارمستتر در تفسیر بند ۳۱ بیت زیر را از شاهنامه فردوسی نقل کرده و توضیح داده که جمشید به دیوان ناپاک یاد داد که خاک را چگونه با آب بیامیزند و به خشت تبدیل نمایند و برای وی عمارت و کاخ بسازند.

بفرمود دیوان ناپاک را به آب اندر آمیختن خاک را

۳۲. جم بر طبق دستور اهورمزدا خاک را لگدمال نمود و به خمیر تبدیل کرده، همچنان‌که کوزه‌گر خاک را با آب می‌آمیزد و پهن می‌سازد.

۳۳. به این ترتیب است که جم یک غار به درازی یک اسپریس از هر سمت فراهم نمود و از تخمه و نسل چارپایان ریز و درشت و از مردمان، سگ‌ها، پرنده‌ها، آتش سرخ و سوزان در آن جای داد. غار به درازی یک اسپریس برای سکونت گاوها و گوسفندها.

۳۴. آب را جم در غار به درازی یک هاتر روان ساخت و در کنار آن پرندگان را در یک چمنزار همیشه سبز و خرم رها نمود و در آنجا کاخ مشتمل بر تالار و ایوان و محوطه بساخت.

۳۵. جم در این غار از نژاد زن و مرد هرچه والاتر و زیباتر و از تخمهٔ جانوران هرچه رساتر و خوش‌اندام‌تر در روی زمین یافت می‌شد جای داد.

۳۶. جم در این غار از تخمهٔ گیاهان هرچه بلندتر و خوشبوتر و از میوه‌جات هرچه لذیذتر و عطرآگین‌تر یافت می‌شد جای داد.

در این غار نه بداندام از جلو، نه بداندام از عقب، نه ناتوان، نه بی‌قانون، نه بدکار، نه ناقص، نه حسود، نه مرد بددندان، نه جذامی و نه هرچه نشانهٔ اهریمنی است هیچ‌کدام وجود نداشت.

۳۷. جم در قسمت بالای غار نُه کوچه، در میانه شش کوچه، در پایین‌تر سه کوچه آماده نمود. در کوچه‌های بالاتر یک‌هزار، در کوچه‌های میانه ششصد و در کوچه‌های پایین‌تر سیصد جفت از مرد و زن مسکن داد و سپس با حلقهٔ زرین خود یک درب و یک پنجره در غار بساخت که از خود داخل غار را روشن بدارند.

۳۸. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کدام روشنی است که از خود داخل غار را روشن می‌دارد؟

۳۹. اهورمزدا پاسخ داد: روشنی‌های خودساخته و روشنی‌هایی که در جهان ساخته شده‌اند.[1]

۴۰. در هر چهل سال از هر جفت مرد و زن یک جفت مؤنث و مذکر زاییده می‌شوند. همچنین است برای هر نوع جانداران. مردم بهترین زندگی را در غار جم ساخته خواهند داشت.

۴۱. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کیست که دین مزدا را در غار

---

۱. در بند ۴۰ از دو قسم و دو نوع روشنی سخن رفته است. یکی روشنی خودساخته و خودآفریده و دیگری روشنی مزدا آفریده و ساختهٔ غیر و این دو نوع روشنی در جزوات دیگر اوستا نیز تکرار شده و به تفصیل در حاشیه شماره ۱ توضیح دادیم.

جم ساخته با خود حمل می‌کند. اهورامزدا پاسخ داد، مـرغ کـرشیپتان Kashiptan[۱]، ای زرتشت مقدس.[۲]

۴۲. ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم کیست سرور و سالار.

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: اوروتتنر Urvatatnar و تو ای زرتشت مقدس.[۳]

---

۱. نام پرنده‌ای اساطیری.

۲. دارمستتر راجع‌به مرغ کرشیپتان توضیح داده که این مرغ طبق مندرجات بندهش و مینوخرد در غار جم ناطق و گویا بوده و می‌توانست سخن بگوید و دین مزدا را تبلیغ نماید. اوستا در این غار به زبان مرغان خوانده می‌شد.

۳. دارمستتر توضیح داده که اوروتتنر یکی از سه پسران زرتشت رهبر و سرور برزگران است و جـمشید نـیز در غار سلطنت نکرده و فقط به ساختن و پرداختن آن مأموریت داشته است.

فرگرد سوم

زراعت و درختکاری است که زمین را شاد و خرسند می‌سازد و اهریمن و دیوان را می‌گریزاند. کیفر اعدام در انتظار کسی است که جسد مرده را به تـنهایی حـمل کند. کیفر تازیانه برای کسی که مرده را در زمین دفن کند.

بخش ۱

۱. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کدام زمین در درجهٔ اول از همه خوشبخت‌تر است؟ اهورامزدا پاسخ داد و گفت: ای اسپیتمه زرتشت، زمین خوشبخت در درجهٔ اول جایی است که مرد پارسا در آنجا هاون در دست[۱]، برسم در دست[۲]، شیر گاو در دست بگیرد و به آواز بلند ایزد مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ و رام خواستر Ram Hvaster را طبق مراسم دینی ستایش کند.[۳]

۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: زمین خوشبخت در درجهٔ دوم کدام است؟

۳. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: زمین خوشبخت در درجهٔ دوم جایی است که مرد پارسا در آنجا خانه بسازد و پیشوای دین و فرزند و رمه را در آن جای دهد. رمه و علوفه و سگ و زن و فرزند و آتش و هر آنچه برای زندگی مفید و سودمند است پرورش دهد.

۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: زمین خوشبخت در درجهٔ سوم کدام است؟

---

۱. هاون Hvaana, Havan در اصطلاح اوستا نام ظرف مسی است که به‌وسیلهٔ آن شربت مقدس و شفابخش از گیاه هوما و شیر گاو به ترتیب مخصوص فراهم می‌نمایند. صدایی که در معبد پارسیان زرتشتی از کوبیدن دسته هاون در آن به گوش می‌رسد آواز آسمانی دارد.

۲. برسم Barsom یا برسمن Barsman نام شاخه‌های کوچک درخت است که به ترتیب مخصوص دسته‌بندی و به‌وسیلهٔ برگ خرما به یکدیگر بسته شده باشد و برای تهیه آتش در آتشدان معبد به‌منزلهٔ هیزم مصرف می‌شود. ظرفی که در آن دستهٔ برسم را نزدیک آتشدان قرار می‌دهند به نام ماهرو Mahru یا برسمدان می‌نامند.

۳. رام خواستر همان ایزد وات Vata خداوند باد نیک می‌باشد و همه وقت با مهر ایزد همکاری می‌کند و به نام رام ایزد نیز خوانده شده است.

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: ای اسپیتمه زرتشت، زمین خوشبخت در درجهٔ سوم جایی است که مرد پارسا در آنجا هرچه بیشتر گندم، علوفه، درختان میوه‌دار بکارد و وسایل آبیاری در زمین بایر فراهم بدارد.

۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: زمین خوشبخت در درجهٔ چهارم کدام است؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: زمین خوشبخت در درجهٔ چهارم جایی است که رمه ریز و درشت در آنجا تربیت نمایند و پرورش دهند.

۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: زمین خوشبخت در درجه پنجم کدام است؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: زمین خوشبخت در درجهٔ پنجم جایی است که رمه ریز و درشت در آنجا کود بیشتر دهد.

بخش ۲

۷. ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کدام زمین است که اندوه و غم فراوان دارد؟

اهورامزدا پاسخ داد و گفت: ای اسپیتمه زرتشت، غم و اندوه در دهانهٔ کوه آرزور Arzura فراوان می‌باشد، در این محل است که گروهی از دیوها از مکان و مسکن دیو دروج بیرون می‌آیند و به حمله می‌پردازند.[1]

۸. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کدام زمین است که در درجهٔ دوم اندوه و غم فراوان دارد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: اندوه و غم در درجهٔ دوم جایی است که جسد مردهٔ انسان یا لاشه سگ در آنجا بیشتر دفن شده باشد.

۹. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کدام زمین است که اندوه و غم در درجهٔ سوم فراوان دارد؟

---

۱. دهانه آرزور یا (Col D'Arzura) در کوه‌های البرز واقع و با قلهٔ دماوند تطبیق شده است. این قله به‌وسیلهٔ سوراخ عمیق به دوزخ و مسکن اهریمن و دیوان راه دارد و پل چنواد (یا پل صراط) در بالای آن به‌وسیلهٔ اهورمزدا ساخته شده و زمین خاکی را با آسمان و بهشت مربوط و متصل می‌سازد. از دهانهٔ این کوه است که دیوان اهریمنی به‌ویژه دیو دروج بیرون آیند و به مردم و مخلوقات دیگر اهورمزدا حمله کنند.

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: اندوه و غم در درجهٔ سوم در جایی است که دخمه و قبر برای دفن جسد مردهٔ انسان در آن بیشتر ساخته شده باشد.[۱]

۱۰. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کدام زمین است که در درجهٔ چهارم اندوه و غم فراوان دارد؟

اهورامزدا پاسخ داد و گفت: اندوه و غم در درجهٔ چهارم در جایی است که سوراخ‌های بی‌شمار اهریمنی در آنجا بیشتر پدید آمده باشند.

۱۱. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کدام زمین است که اندوه و غم در درجهٔ پنجم فراوان دارد؟

اهورامزدا پاسخ داد و گفت: اندوه و غم در درجهٔ پنجم در جایی است که زن و فرزند یک مرد پارسا در آنجا راه خود راگم کرده باشند و به اسارت برده شوند.

بخش ۳

۱۲. ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کیست که در درجهٔ اول شعف و خرسندی زمین را فراهم می‌دارد؟

اهور مزدا پاسخ داد و گفت: ای اسپیتمه زرتشت، کسی است که هر چه بیشتر جسد مردهٔ انسان یا لاشهٔ سگ را از زیر خاک بیرون آورد و نبش قبر نماید.

۱۳. ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کیست که در درجهٔ دوم شعف و خرسندی زمین را فراهم می‌دارد؟

اهور مزدا پاسخ داد و گفت: کسی است که بیشتر از همه قبرها را ویران کند، قبری که در آن جسد مرده انسان یا سگ دفن شده باشد.

۱۴. یک مرد نباید به تنهایی در حمل جنازهٔ مرده اقدام نماید. اگر مرد به تنهایی جسد مرده را حمل کند، ناسو (دیو پلیدی) از جسد بیرون آید و وی را از بینی، چشم، زبان، چانه، عضو تناسل و بالاخره از پشت آلوده و ناپاک می‌سازد. دروج ناسو بر وی حمله می‌کند و او را تا ناخن‌های دست برای همیشه نجس و ناپاک می‌نماید.

---

۱. واژه قبر در بند ۹ ترجمه از لفظ دخمه می‌باشد و دخمه در اصطلاح اوستا به دو معنی استعمال شده، یکی نام برجی است که جسد مردهٔ انسان در آنجا گذارده می‌شود تا به‌وسیلهٔ درندگان و لاشخواران دریده شود و استخوان را پس از جدا شدن از گوشت در استخوان‌دان یا استودان جای دهند و نگاه دارند و دیگر اینکه دخمه به‌طور کلی به معنی قبر است ولو قبری که برخلاف مراسم دینی زرتشتیان برای دفن مرده در زمین ساخته شده باشد.

۱۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کسی که مرده را به تنهایی حمل کند در کجا باید نگاهداری شود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: در جایی نگاهداری می‌شود که از آب و از گیاه خالی و زمین آن خشک و بی‌حاصل باشد و پای رمهٔ کوچک و درشت و آتش اهورمزدا و برسم و مرد پارسا در آنجا کمتر دیده شود.[۱]

۱۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: این محل باید در چه فاصله از آتش، در چه فاصله از برسم، در چه فاصله از مرد پارسا باشد؟

۱۷. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این محل باید از آتش سی گام، از برسم سی گام، از آب سی گام و از مرد پارسا سی گام فاصله داشته باشد.

۱۸. مزداپرستان در این محل باید حصاری بنا کنند و در آنجا مردی را که جسد مرده را به تنهایی حمل نموده جای دهند و خوراک و پوشاک هر چه حقیرتر همراه وی سازند.

۱۹. مرد گناهکار در این حصار از خوراک خود میل می‌کند و پوشاک خود را می‌پوشد تا زمانی که به سن ناتوانی و پیری برسد.[۲]

۲۰. مرد گناهکار در این حصار وقتی به سن پیری و ناتوانی رسید مزداپرستان یک مرد تنومند و سالم در مسکن وی می‌فرستند تا او را به جایگاه مرتفع منتقل کند و در آنجا سر وی را از گردن قطع نماید و جسد را طعمهٔ درندگان گوشتخوار و کرکس‌ها سازد، درندگانی که آفریدهٔ خرد پاک هستند.[۳]

۲۱. وقتی جسد را طعمهٔ درندگان ساختند چنین زمزمه می‌کنند: «این مرد از اندیشهٔ بد، گفتار بد، کردار بد پشیمان است.» در این صورت است که وی اگر گناهان دیگر مرتکب شده باشد از همه بخشوده می‌شود و پشیمانی او برای همیشه ارزنده خواهد بود.[۴]

---

۱. آتش به لفظ آذر در اوستا یکی از خدایان زرتشت و پسر اهورمزدا است و از این جهت اغلب پس از لفظ آذر واژهٔ (اهورمزدا) ذکر می‌شود، مانند اینکه اهورمزدا نام خانواده ایزد آذر می‌باشد.

۲. در بند ۱۹ جملهٔ (تا زمانی که به سن ناتوانی و پیری برسد) از کتاب دوهارله ترجمه شده، اما دارمستتر به جای این عبارت چنین می‌نویسد: «تا زمانی که به سن هنه Hana، زروره Zarura، پرشته خشودره Pairishta khshudra برسد.» و توضیح داده که لفظ هنه در اوستا سن ۵۰ سالگی، زروره سن ۶۰ ساله و پرشته خشودره سن ۷۰ سالگی است.

۳. کرکس پرندهٔ لاشخوار معروف در اوستا به لفظ کرکسم Karkassem آمده است.

۴. منظور از اینکه هرگاه گناهان دیگر مرتکب شده باشد از همه بخشوده می‌شود، به این معنی است که مرد گنهکار پس از مرگ از مجازات و کیفر در دوزخ بخشوده خواهد شد.

۲۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کیست که در درجهٔ سوم شعف و خرسندی زمین را فراهم می‌دارد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کسی است که مسکن مخلوقات اهریمن را در زمین هر چه بیشتر ویران نماید.

۲۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کیست که در درجهٔ چهارم شعف و خرسندی زمین را فراهم می‌دارد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کسی است که هرچه بیشتر گندم، علوفه و درختان میوه‌دار بکارد و زمین بایر را آبیاری کند و آب را از محلی که پرآب است به زمین بی‌آب جاری سازد.

۲۴. زمینی که زمان دراز در خشکی و بی‌حاصلی به‌سر برد شاد و خرسند نخواهد بود. زمین علاقه دارد بارور شود و روستایی در آن به کار پردازد، مانند یک دختر جوان و زیبا که مدت زمانی نازا و سترون گشته و شوهر و همسر خوب آرزو نماید.

۲۵. کسی که در زمین به کار پردازد، ای اسپیتمه زرتشت، با دست چپ و دست راست یا با دست راست و دست چپ ثروت به‌دست می‌آورد، مانند شوهری که با همسر محبوب خود همخوابه باشد، یکی باردار شود و دیگری میوه و بار چیند.

۲۶. کسی که ای اسپیتمه زرتشت، در زمین به کار پردازد زمین بر وی چنین گوید:

۲۷. «اینست مردی که با دست راست و دست چپ یا با دست چپ و دست راست در من به کار پرداخته است. من برای وی خوراک و خواربار و خرمن گندم فراهم خواهم نمود.»

۲۸. کسی که ای اسپیتمه زرتشت، در زمین به کار نمی‌پردازد با دست راست و دست چپ یا با دست چپ و دست راست زمین بر وی چنین گوید:

۲۹. «ای کسی که در زمین به کار نمی‌پردازی با دست راست و دست چپ یا با دست چپ و دست راست، بر در خانهٔ بیگانه نیاز خواهی برد و از کسانی به‌شمار خواهی آمد که به دریوزه روند و باقیماندهٔ نان دیگران خورند و از ته‌ماندهٔ سفرهٔ دیگران معیشت نمایند.»

۳۰. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: دین مزدا چگونه و از چه نیرو می‌گیرد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دین مزدا وقتی نیرو و قوت گیرد که دانهٔ گندم با کوشش فراوان کاشته شود.

۳۱. هر کس گندم کارد نیکی درو کند، دین مزدا رواج دهد و این دین را نیرومند سازد مانند یک‌صد پایمرد که در زمین کار نمایند و یا یک‌هزار پستان مادر که کودک را شیر دهند و یا ده هزار کلام یسنا بخوانند.

۳۲. وقتی گندم کاشته شود دیوها به جنب‌وجوش افتند و چون جوانه بندد دیوها از ته دل ناتوان شوند. وقتی دانه بندد دیوها به گریه خیزند. وقتی گندم خرمن شود دیوها می‌گریزند. در خانه‌ای که گندم بپوسد و فاسد شود دیوها مسکن گزینند. وقتی گندم فراوان باشد مانند این است که آهن گداخته در دهان دیوها زیر و رو شود.

۳۳. از نخوردن است که توان و نیرو در بدن کاسته می‌شود و پارسایی و دین‌داری از میان می‌رود. از تغذیه و خوردن است که جهان جسمانی پایدار گردد و با نخوردن تباه شود.[۱]

۳۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کیست که زمین را در درجهٔ پنجم شاد و خرسند می‌سازد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کسی است که زمین را برای مرد پارسا و دیندار بکارد و کار خود را به خوبی و پاکی به انجام رساند.

۳۵. کسی که، ای اسپیتمه زرتشت، زمین را برای مرد پارسا و دین‌دار می‌کارد اگر کار خود را به پایان نرساند و ناقص گذارد وی را اسفندارمذ به جهان تاریکی و به جهان درد و الم فرو افکند و در پرتگاه عمیق گرفتار سازد.[۲]

بخش ۴

۳۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کسی که جسد مردهٔ انسان یا لاشهٔ سگ را در زمین دفن کند و نصف سال بگذرد بی‌آنکه از زیر خاک بیرون آورد چه کیفر خواهد دید؟

اهور مزدا پاسخ داد و گفت: کیفر چنین شخص پانصد ضربه تازیانه اسپاهه و پانصد ضربه تازیانه سروشه خواهد دید.[۳]

---

۱. روزه گرفتن در دین زرتشت حرام و ممنوع است و سزاوار کیفر شدید می‌باشد و در فصول بعد به تفصیل یاد شده است.

۲. اسفندارمذ خداوند زمین خاکی و از امشاسپندان بزرگ به‌شمار رفته و در اوستا به نام اسپنتا آرمیتی Spenta Armiti خوانده می‌شود و در جزوات اوستا لفظ زمین گاهی به جای نام این خداوند طرف خطاب قرار گرفته و ستایش شده است.

۳. تازیانه و تنبیه بدنی در قوانین زرتشت کیفر معمولی در اکثر جرایم می‌باشد خواه کوچک و یا بزرگ و عدد این تازیانه بسته به اهمیت جرم از پنج تا چند هزار ضربه تغییر می‌کند و گاهی به یک عدد سرسام‌آور می‌رسد و مجازات اعدام یا حبس در موارد استثنایی پیش‌بینی شده است. تنبیه بدنی همه جا به دو نوع تازیانه انجام می‌شد. یکی تازیانه‌ای که در وندیداد به عبارت اسپاهه اشترا Aspahe Ashtra و دیگری به عبارت سروشه کارانه Sraosho Carana موسوم شده و ما برای اینکه در ترجمه تغییری رخ ندهد اولی را به تازیانه اسپاهه و دومی را به ←

۳۷. ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کسی که جسد مردهٔ انسان و یا لاشهٔ سگ را در زمین دفن نماید و یک سال بگذرد بی‌آنکه جنازه را از خاک بیرون آورد چه کیفر خواهد دید؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی یک‌هزار تازیانه اسپاهه و یک‌هزار تازیانه سروشه خواهد بود.

۳۸. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کسی که جنازهٔ انسان و یا لاشهٔ سگ را در زمین دفن کند و دو سال بگذرد بی‌آنکه جسد را از زیر خاک بیرون آورد جریمه یا کفارهٔ وی چه خواهد بود و یا چگونه پاک و طاهر می‌شود؟[۱]

۳۹. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: گناه وی برای همیشه بی‌توبه خواهد بود. نه جریمه، نه کفاره، نه تطهیر نخواهد داشت.[۲]

۴۰. این دستور شامل حال گنهکاری است که مزداپرست باشد و در این دین تعلیم یافته باشد.

←

تازیانه سروشه نقل نمودیم و دانشمندان اوستاشناس غربی در معنی تازیانه اسپاهه متفق هستند و در فرانسه به لفظ اگیون Aiguillon ترجمه نموده‌اند و این لفظ به معنی اسبابی است که برای راندن اسب یا گاو به‌کار می‌رفت و نُک آن از آهن تیز می‌باشد اما در ترجمهٔ عبارت دوم اختلاف است و بعضی به اسباب مگس‌کش تعبیر کرده‌اند و مرد روحانی در معابد زرتشتی برای نظارت در اجرای مراسم دینی و یا قاضی برای اجرای کیفر و مجازات به دست می‌گرفت و لفظ تازیانه یا شلاق را از عبارت لفظ پشوتن Peshotanu استنباط کرده‌اند و این واژه از دو لفظ فارسی (پشت) و (تن) ترکیب یافته و نام گناهی است که مجازات آن دویست ضربه تازیانه اسپاهه و دویست ضربه تازیانه سروشه می‌باشد و در تنبیه بدنی و اجرای تازیانه معمولاً گناهکار و بزه‌کار را روی شکم به زمین می‌خوابانیدند و تازیانه را به پشت وی می‌زدند و از این جهت جرم نامبرده به پشت تن یا پشوتن موسوم شده است و جرم پشوتن در بندهای دیگر وندیداد تکرار شده است.

۱. بر طبق مراسمی که در وندیداد تکرار شده جسد مردهٔ انسان باید در دخمه یا در مکان بلند از قبیل بالای کوه طعمهٔ درندگان گردد و استخوان وی پس از جدا شدن از گوشت و پس از خشک شدن در استودان که به شکل خمره مانند است نگاهداری شود و از این جهت دفن مرده در خاک و یا انداختن آن در آب رود و یا سوزاندن آن در آتش ممنوع و حرام است اما هرگاه انجام تشریفات مقدماتی به علت سرما یا علل دیگر نامقدور می‌شد می‌توانستند موقتاً به خاک سپارند، مشروط به اینکه در مدت معین از زیر خاک خارج نمایند و نبش قبر کنند و مراسم معمول در دخمه را انجام دهند و متخلف از این مقررات به شرحی که در بند ۳۸ و ۳۹ و بندهای دیگر توضیح شده به کیفر شدید گرفتار می‌شد.

۲. هر جرم و هر گناه در قوانین زرتشت سزاوار دو نوع مجازات است یکی در این جهان و دیگری در آخرت. در اکثر جرایم و گناهان مجازات در این دنیا موجب بخشایش از کیفر اخروی است و به‌منزلهٔ توبه گناه به‌شمار می‌رود اما بعضی از گناهان از لحاظ اهمیت جرم گناه بی‌توبه به‌شمار می‌رود و مرتکب در هر صورت اهل دوزخ خواهد بود و به همین جهت است که در بند ۳۹ از گناه بی‌توبه بحث شده است.

اما هر گاه گنهکار خارج از دین مزدا باشد، هر گاه به این دین گرویده شود و تعهد نماید که در آینده مرتکب گناه نگردد گناهان گذشته وی بخشوده می‌شود.

۴۱. قبول دین مزدا گناهان گذشته را بخشوده می‌سازد و انسان اگر از اعتماد دیگران سوءاستفاده کند یا مرد پارسا را به قتل رساند یا جنازه را در زمین دفن نماید یا جرم بی‌توبه مرتکب شود و یا بالاخره رباخواری کند و به گناهان دیگر آلوده باشد همه با قبول دین مزدا و مزداپرستی بخشوده می‌شوند و از میان می‌روند.

۴۲. دین مزدا، ای اسپیتمه زرتشت، مرد پارسا را از هر اندیشهٔ بد، گفتار بد، کردار بد پاک و طاهر می‌سازد، همچنان‌که باد تند دشت را پاک می‌سازد. کردار چنین شخص، ای اسپیتمه زرتشت، هر گاه در آینده پسندیده باشد از همه گناهان آمرزیده می‌گردد.

فرگرد چهارم

اقسام عهد و پیمان، کیفر تخلف از انجام عهد و پیمان، اثرات تخلف از عهد و پیمان نسبت به خویشان نزدیک، اقسام جرایم، جرم اگرپته، جرم اورایشته، جرم اردوشـه، جرم پشوتن، کیفر هریک از این جرایم، کیفر تکرار جرم، تبدیل جرم بـه پشـوتن، کیفر روزه گرفتن، آزمایش قضایی و اقسام آن.

بخش ۱

۱. کسی که از ادای وام خودداری کند مانند کسی است که مال امانت را انکار نماید یا مال طلبکار را سرقت کند یا مال غیر را شب و روز مانند مال خود (بدون اجازه صاحب مال) در خانهٔ خود نگاهدارد.

۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: عهد و پیمان در آیین تو به چند قسم است؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: عهد و پیمان بر شش قسم می‌باشد:

نخست، عهد و پیمان شفاهی.

دوم، عهد و پیمان با فشردن دست.

سوم، عهد و پیمان به ارزش یک گوسفند.

چهارم، عهد و پیمان به ارزش یک گاو.

پنجم، عهد و پیمان به ارزش یک انسان.

ششم، عهد و پیمان به ارزش یک قطعه زمین آباد و حاصلخیز.

۳. در پیمان شفاهی باید بر طبق قول و قرار شفاهی رفتار شود. عهد و پیمان با فشردن دست اثرات پیمان شفاهی را از میان می‌برد.

عهد و پیمان به ارزش یک گوسفند، اثرات پیمان با فشردن دست را از میان می‌برد.

عهد و پیمان به ارزش گاو، اثرات پیمان به ارزش گوسفند را از میان می‌برد.

عهد و پیمان به ارزش یک انسان، اثرات پیمان به ارزش گاو را از میان می‌برد.

۴. عهد و پیمان به ارزش یک قطعه زمین آباد، اثرات پیمان به ارزش یک انسان را از میان می‌برد.

۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کسی که از عهد و پیمان شفاهی تخلف نماید چه اشخاص را گرفتار گناه خود می‌سازد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: در این صورت اقربای نزدیک متخلف در مدت سیصد سال گرفتار گناه وی خواهند بود.[۱]

۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: هر گاه شخص از انجام عهد و پیمان با فشردن دست تخلف کند کدام اشخاص را گرفتار گناه خود می‌سازد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: خویشان نزدیک متخلف در مدت ششصد سال گرفتار گناه وی خواهند بود.

۷. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: هر گاه شخص از انجام عهد و پیمان به ارزش یک گوسفند خودداری نماید کدام اشخاص را گرفتار گناه خود می‌سازد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: خویشان نزدیک متخلف در مدت هفتصد سال گرفتار گناه وی خواهند بود.

۸. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: هر گاه شخص از انجام عهد و پیمان به ارزش یک گاو تخلف کند کدام اشخاص را گرفتار گناه خود خواهد نمود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: خویشان نزدیک متخلف در مدت هشتصد سال گرفتار گناه وی خواهند بود.

۹. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: هر گاه شخص از انجام عهد و پیمان به ارزش یک انسان تخلف نماید کدام اشخاص گرفتار گناه وی خواهند بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: خویشان نزدیک متخلف در مدت نهصد سال گرفتار گناه وی خواهند بود.

۱۰. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: هر گاه شخص از انجام عهد و پیمان به ارزش یک قطعه زمین آباد خودداری کند کدام اشخاص گرفتار گناه وی خواهند بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: خویشان نزدیک وی در مدت یک‌هزار سال گرفتار گناه وی خواهند بود.

---

۱. در تفسیر مندرجات بند ۵ و بندهای دیگر نظیر آن در میان اوستادانان غربی اختلاف است. بعضی به تفسیر پهلوی اوستا و بعضی به کتاب روایت استناد کرده‌اند. دارمستتر عقیده دارد تخلف از قرارداد و پیمان شفاهی سبب می‌شد خویشان نزدیک متخلف تا سیصد سال هر کدام پس از مرگ در عذاب آخرت گرفتار شوند و در این مورد مسئولیت مشترک اعضای خانواده نسبت به گناه یکی از افراد خانواده در میان بود. دوهارله معتقد است که مقصود از عدد سیصد عبارت از سیصد مرتبه ندامت و توبه از گناه است به این معنی که هر گاه متخلف از انجام مراسم توبه و کیفر آن خودداری کند و فوت نماید تا زمانی که خویشان نزدیک متخلف از انجام مراسم کیفر و توبه در مدت مزبور خودداری کنند گرفتار گناه وی خواهند بود.

۱۱. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کسی که از انجام عهد و پیمان تخلف کند کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر چنین شخص سیصد ضربه تازیانهٔ اسپاهه و سیصد ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۱۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کسی که از انجام عهد و پیمان با فشردن دست تخلف کند کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر چنین شخص ششصد ضربه تازیانه اسپاهه و ششصد ضربه تازیانه سروشه خواهد بود.

۱۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کسی که از عهد و پیمان به ارزش یک گوسفند تخلف نماید کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر چنین شخص هفتصد ضربه تازیانه اسپاهه و هفتصد ضربه تازیانه سروشه خواهد بود.

۱۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کسی که از انجام عهد و پیمان به ارزش یک گاو تخلف کند کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر چنین شخص هشتصد ضربه تازیانه اسپاهه و هشتصد ضربه تازیانه سروشه خواهد بود.

۱۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کسی که از انجام عهد و پیمان به ارزش یک انسان تخلف نماید کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر چنین شخص نهصد ضربه تازیانه اسپاهه و نهصد ضربه تازیانه سروشه خواهد بود.

۱۶. ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کسی که از انجام عهد و پیمان به ارزش یک قطعه زمین آباد تخلف نماید کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر چنین شخص یک‌هزار تازیانه اسپاهه و یک‌هزار ضربه تازیانه سروشه خواهد بود.

بخش ۲

۱۷. کسی که اسلحه در دست بگیرد و قیام کند گناه آگرپته Agerepta مرتکب می‌شود. کسی که اسلحه در دست بگیرد و به قصد حمله به دیگری تظاهر کند گناه اواریشته Avaoirishta مرتکب می‌شود.

کسی که اسلحه در دست بگیرد و به قصد زخم زدن به دیگری نزدیک شود گناه اردوشه Aredush مرتکب می‌شود.

گناه اردوشه در مرتبهٔ پنجم به گناه پشوتن Peshotanu تبدیل می‌شود.

۱۸. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کسی که جرم آگرپته مرتکب شود کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر چنین شخص پنج تازیانه اسپاهه و پنج تازیانه سروشه خواهد بود.

تکرار گناه آگرپته در مرتبهٔ دوم سزاوار ده ضربه تازیانه اسپاهه و ده ضربه تازیانه سروشه خواهد بود.

تکرار آگرپته در مرتبهٔ سوم سزاوار پانزده ضربهٔ تازیانه اسپاهه و پانزده ضربهٔ تازیانه سروشه خواهد بود.

۱۹. تکرار آگرپته در مرتبهٔ چهارم سزاوار سی ضربه تازیانه اسپاهه و سی ضربه تازیانه سروشه خواهد بود.

جرم آگرپته در مرتبهٔ پنجم پنجاه ضربه تازیانه اسپاهه و پنجاه ضربه تازیانه سروشه را سزاوار خواهد بود.

جرم آگرپته در مرتبهٔ ششم شصت ضربه تازیانه اسپاهه و شصت ضربهٔ تازیانه سروشه را سزاوار خواهد بود.

جرم آگرپته در مرتبهٔ هفتم نود ضربه تازیانه اسپاهه و نود ضربهٔ تازیانه سروشه را سزاوار خواهد بود.

۲۰. کسی که در مرتبهٔ هشتم جرم آگرپته مرتکب شود بی‌آنکه کفارهٔ جرم قبلی را دیده باشد کیفر وی چه خواهد بود؟

اهور مزدا پاسخ داد و گفت: جرم وی گناه پشوتن محسوب خواهد شد و دویست ضربه تازیانهٔ اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه را سزاوار خواهد بود.

۲۱. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کسی که جرم آگرپته مرتکب شود و از کفارهٔ جرم قبلی خودداری کند کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: در این صورت گناه وی به پشوتن تبدیل می‌شود و دویست ضربه تازیانه اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه را سزاوار خواهد بود.

۲۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کسی که گناه اواریشته مرتکب شود کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی ده ضربه تازیانه اسپاهه و ده ضربه تازیانه سروشه خواهد بود.

تکرار اواریشته در مرتبهٔ دوم سزاوار پانزده ضربهٔ تازیانه اسپاهه و پانزده ضربهٔ تازیانه سروشه خواهد بود.

تکرار اواریشته در مرتبه سوم سزاوار سی ضربه تازیانه اسپاهه و سی ضربه تازیانه سروشه خواهد بود.

۲۳. تکرار اواریشته در مرتبهٔ چهارم سزاوار پنجاه ضربه تازیانه اسپاهه و پنجاه ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

تکرار اواریشته در مرتبهٔ پنجم سزاوار هفتاد ضربه تازیانه اسپاهه و هفتاد ضربه تازیانه سروشه خواهد بود.

تکرار اواریشته در مرتبه ششم سزاوار نود ضربه تازیانه اسپاهه و نود ضربه تازیانه سروشه خواهد بود.

۲۴. هرگاه شخصی در مرتبهٔ هفتم جرم اواریشته مرتکب شود بی‌آنکه کفاره گناه قبلی را دیده باشد سزاوار چه کیفر خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: در این صورت جرم وی به پشوتن تبدیل می‌شود و دویست ضربه تازیانه اسپاهه و دویست تازیانهٔ سروشه را سزاوار خواهد بود.

۲۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کسی که جرم اواریشته مرتکب شده بی‌آنکه کفارهٔ گناه قبلی را دیده باشد کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: در این صورت گناه وی به پشوتن تبدیل می‌شود و دویست ضربه تازیانهٔ اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه را سزاوار خواهد بود.

۲۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هرگاه کسی جرم آردوشه Aredush مرتکب شود کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی پانزده ضربهٔ تازیانه اسپاهه و پانزده ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۲۷. کسی که گناه آردوشه در مرتبهٔ دوم مرتکب شود سزاوار سی ضربه تازیانه اسپاهه و سی ضربه تازیانه سروشه خواهد بود.

جرم آردوشه در مرتبهٔ سوم سزاوار پنجاه ضربهٔ تازیانه اسپاهه و پنجاه ضربهٔ تازیانه سروشه خواهد بود.

گناه آردوشه در مرتبهٔ چهارم سزاوار هفتاد ضربه تازیانهٔ اسپاهه و هفتاد ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

گناه آردوشه در مرتبهٔ پنجم سزاوار نود ضربه تازیانهٔ اسپاهه و نود ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۲۸. کسی که جرم آردوشه در مرتبهٔ ششم مرتکب شود بی‌آنکه کفارهٔ گناه قبلی را دیده باشد چه کیفر خواهد داشت؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: در این صورت جرم وی به گناه پشوتن تبدیل می‌شود و دویست ضربه تازیانهٔ اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه را سزاوار خواهد بود.

۲۹. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کسی که جرم آردوشه مرتکب شده و از انجام کیفر جرم قبلی خودداری نماید مجازات وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: در این صورت جرم وی به پشوتن تبدیل می‌شود و دویست ضربه تازیانهٔ اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه را سزاوار خواهد بود.

۳۰. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هرگاه کسی به شخص دیگر چنان ضربت وارد کند که جای آن کبود شود چه کیفر خواهد دید؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی سی ضربه تازیانهٔ اسپاهه و سی ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۳۱. تکرار این جرم در مرتبه دوم پنجاه ضربه تازیانهٔ اسپاهه و پنجاه ضربه تازیانهٔ سروشه را سزاوار خواهد بود.

تکرار این جرم در مرتبهٔ سوم هفتاد ضربه تازیانهٔ اسپاهه و هفتاد ضربه تازیانهٔ سروشه را سزاوار خواهد بود.

تکرار این جرم در مرتبهٔ چهارم نود ضربه تازیانهٔ اسپاهه و نود ضربه تازیانهٔ سروشه را سزاوار خواهد بود.

۳۲. هرگاه شخصی در مرتبهٔ پنجم به دیگری چنان ضربت وارد آورد که جای وی کبود شود بی‌آنکه کفارهٔ گناه قبلی را دیده باشد کیفر وی چه خواهد بود.

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: در این صورت جرم وی به پشوتن تبدیل می‌شود و دویست ضربه تازیانهٔ اسپاهه و دویست تازیانهٔ سروشه را سزاوار خواهد بود.

۳۳. هرگاه کسی این جرم را مرتکب شود و از کفاره گناه قبلی خودداری نماید کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این جرم به گناه پشوتن تبدیل می‌شود و دویست ضربه تازیانهٔ اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه را سزاوار خواهد بود.

۳۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه شخصی به دیگری چنان ضربت وارد کند که خون جاری شود کیفر وی چه خواهد بود؟

اهور مزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی پنجاه ضربه تازیانهٔ اسپاهه و پنجاه ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

این گناه در مرتبهٔ دوم سزاوار هفتاد ضربه تازیانهٔ اسپاهه و هفتاد ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

این گناه در مرتبهٔ سوم سزاوار نود ضربه تازیانهٔ اسپاهه و نود ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۳۵. این جرم را هر گاه شخص در مرتبهٔ چهارم مرتکب شود بی‌آنکه کفارهٔ گناه قبلی را دیده باشد چه کیفر خواهد داشت؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این گناه به پشوتن تبدیل می‌شود و سزاوار دویست ضربه تازیانهٔ اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۳۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه شخصی به دیگری چنان ضربت وارد کند که خون جاری شود و از کفارهٔ گناه قبلی خودداری نماید کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: گناه وی به پشوتن تبدیل می‌شود و دویست ضربه تازیانهٔ اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه را سزاوار خواهد بود.

۳۷. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه کسی بر دیگری چنان ضربت وارد کند که استخوان وی بشکند کیفر وی چه خواهد بود؟

اهور مزدا پاسخ داد و گفت: سزاوار هفتاد ضربه تازیانهٔ اسپاهه و هفتاد ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

تکرار این جرم در مرتبهٔ دوم سزاوار نود ضربه تازیانهٔ اسپاهه و نود ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۳۸. هر گاه این جرم را شخص در مرتبهٔ سوم مرتکب شود بی‌آنکه کفاره گناه قبلی را دیده باشد چه کیفر خواهد داشت؟

اهور مزدا پاسخ داد و گفت: در این صورت جرم وی به پشوتن تبدیل می‌شود و دویست ضربه تازیانهٔ اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه را سزاوار خواهد بود.

۳۹. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه شخصی به دیگری چنان ضربت وارد کند که استخوان وی بشکند و از انجام کفارهٔ گناه قبلی خودداری نماید چه کیفر خواهد داشت.

اهور مزدا پاسخ داد و گفت: جرم وی به پشوتن تبدیل می‌شود و دویست ضربه تازیانهٔ اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه را سزاوار خواهد بود.

۴۰. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه شخصی به دیگری چنان ضربت وارد نماید که بیهوش شود کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی نود ضربهٔ تازیانه اسپاهه و نود ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۴۱. این جرم هر گاه در مرتبه دوم ارتکاب شود کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این جرم در مرتبهٔ دوم به پشوتن تبدیل می‌شود و دویست ضربه تازیانهٔ اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه را سزاوار خواهد بود.

۴۲. هر گاه کسی به دیگری چنان ضربت زند که وی را بیهوش نماید کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این جرم به پشوتن تبدیل می‌شود و دویست ضربه تازیانهٔ اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه را سزاوار خواهد بود.[۱]

۴۳. گناهکاران بعد از این در همه اعمال خود طریق خیر، کلام خیر و دستورهای خیر و نیکی را پیروی خواهند نمود.

بخش ۳

۴۴. از مزداپرستان، خواه برادر و خواه دوست، هر گاه یکی به دیگری نیاز آورد و وام نقدی طلب نماید و یا زنی را خواستگاری کند و یا تعلیمات دینی بخواهد باید به وی وام دهند و یا زن به نکاح وی آورند و یا کلام مقدس به او بیاموزند.

۴۵. در آغاز روز و پایان آن، در آغاز شب و پایان آن باید خِرَد و پارسایی را نیرو بخشید و به نماز و دعا پرداخت و تعالیم هیربدان و آتروپت‌ها را که از قدیم‌الایام تعلیم داده‌اند آموخت، وسط روز و وسط شب برای خوابیدن و استراحت نمودن است.

۱. در بند ۴۲ عبارت بند ۴۰ تکرار شده اما در کیفر متفاوت می‌باشند.

۴۶. در برابر آب داغ و جوشان به حالت علنی، ای اسپیتمه زرتشت، هیچ‌کس ردّ گاو امانت و پوشاک امانت را انکار نخواهد نمود.

۴۷. ای اسپیتمه زرتشت، باید بدانی، مردی که زن دارد نسبت به مرد بی‌زن و عزب ترجیح دارد. مردی که خانه دارد نسبت به مرد بی‌خانه ترجیح دارد. مردی که فرزند دارد نسبت به مرد بی‌فرزند ترجیح دارد. مردی که ثروتمند است نسبت به مرد بی‌ثروت ترجیح دارد.

۴۸. از میان دو کس هر کدام شکم سیر دارد (یا شکم خود را از گوشت پر نماید) بیشتر از مردی که شکم گرسنه دارد با بهمن امشاسپند محشور می‌شود. مرد گرسنه نیمه مرده می‌باشد. اما دیگری ارزش یک اسپرنه Asperena، ارزش یک گوسفند، ارزش یک گاو و ارزش یک انسان را دارا است.[۱]

۴۹. مردی که شکم سیر دارد با استو ویذو Asto vidhotu (دیو مرگ) ستیزه می‌کند، با تیر و کمان ستیزه می‌کند، با زمستان ستیزه می‌نماید، با پوشیدن پوشاک هرچه نرم‌تر، بر ضد ستمکار که سرها را به ناحق از تن جدا می‌کند ستیزه می‌نماید و بالاخره بر ضد اشموغ دیو ناپاک روزه ستیزه می‌کند.

۵۰. کسی که روزه بگیرد در آخرت بالاترین کیفر راکه در این دنیا مقرر است خواهد دید، مانند اینکه اعضای بدن فناپذیر وی با یک کارد فولادین بریده شود.

۵۱. کسی که روزه بگیرد در آخرت بالاترین کیفر راکه در این دنیا مقرر است خواهد دید، مانند اینکه اعضای بدن فناپذیر وی با زنجیر فولادین به یکدیگر بسته می‌شود یا بدتر از آن.

۵۲. کسی که روزه بگیرد در آخرت به بالاترین کیفر که در این دنیا معمول است خواهد رسید، به این ترتیب که وی را از بلندی یک‌صد قد آدمی به پایین پرتاب می‌کنند یا بدتر از آن.[۲] (بند ۵۳ در ترجمه فرانسه نامفهوم می‌باشد).

---

۱. اسپرنه Asperena واحد پول در زمان زرتشت می‌باشد. دارمستتر توضیح داده که طبق فرهنگ پهلوی زند یک اسپرنه با یک زوزو Zuzu برابر است و در کتاب شایست ناشایست قید شده که یک زوزو عبارت از یک چهارم استیر Stir برابر با یک درهم می‌باشد.

۲. روزه گرفتن در آیین زرتشت از گناهان بزرگ به‌شمار می‌رود. روزه‌گیر به موجب بندهای ۴۸ تا ۵۲ فصل چهارم وندیداد در این دنیا و هم در آخرت سزاوار کیفر شدید می‌باشد. مرگ در انسان از نفوذ دیو مخصوصی در بدن که به نام استو ویذو نامیده شده پدید می‌آید و هر کس با گرسنگی مبارزه نماید، در واقع با دیو مرگ مبارزه کرده است. توضیحات دارمستتر را در این خصوص نقل می‌نماییم:

«در کتاب صد در فصل ۸۳ نقل شده که روزه‌گرفتن در آیین زرتشت گناه است و این گناه وقتی است که انسان ←

۵۳. هر کس روزه بگیرد در آخرت بالاترین کیفری که در این دنیا مقرر است خواهد دید، مردی که در برابر آب آمیخته باگوگرد و خاکه زر و در برابر آبی که از هر چیز آگاه است نسبت به دروغ خود باخبر باشد و رشنو (خدای راستی و عدالت) را به شهادت طلبد و یا به مهر ایزد دروغ گوید.[۱]

→

روز را بدون غذا خوردن به پایان رساند. روزه باید به‌وسیلهٔ چشم، زبان، گوش، دست و پا انجام شود. البیرونی در کتاب تاریخ خود صفحهٔ ۲۱۷ نقل نموده که پیروان زرتشت با روزه گرفتن مخالف هستند و هر کس روزه بگیرد گناه عظیم مرتکب می‌شود و برای کفارهٔ آن باید اطعام کند.»

۱. آزمایش به‌وسیلهٔ آب جوش و یا آب آمیخته باگوگرد و خاکه زر و یا به‌وسیلهٔ فلز گداخته که در بندهای ۴۶ و ۵۴ و ۵۵ فصل چهارم وندیداد و جزوات دیگر اوستا یاد شده در زمان زرتشت و یا در میان بعضی اقوام دیگر دنیای قدیم معمول بود و قاضی به وسایل مزبور در موردی که طرفین دعوی تراضی می‌کردند و یا خود وی در تشخیص حقیقت مردد و مشکوک می‌شد قضاوت و احقاق حق را به یکی از خدایان نادیده و نامریی محول می‌داشت، به این ترتیب که آب جوش و یا فلز گداخته به روی سینهٔ متهم می‌ریختند و یا مقداری آب آمیخته با گوگرد و خاکه زر که مسموم‌کننده است به وی می‌خورانیدند و یا وادار می‌کردند روی آتش گداخته با پای برهنه قدم گذارد و راه رود. هر گاه شخص متهم در این آزمایش کشته می‌شد به کیفر گناه رسیده بود و اگر تصادفاً نیروی مقاومت در وی معجزه‌آسا بود و نجات پیدا می‌کرد دارای حق شناخته می‌شد. این آزمایش‌ها در اصطلاح اوستا به لفظ ور یا ور نیرنگ Var nirang نامیده شده و از این راه است که قاضی وقتی تشخیص حق از باطل در نظر وی مشکل بود قضاوت را به رشنو (خدای قانون و عدالت) یا به اهور مزدا محول می‌داشت و به همین جهت است که در بند ۱۹ یسنای ۳۱ گات‌ها چنین گوید: خواهش می‌کنم، ای مزدا، به‌وسیلهٔ آتش سرخ خود اختلاف در میان مدعیان را حل و فصل کن. و عبارت ترجمهٔ فرانسه از این جمله به شرح زیر است:

Avec ton feu rouge, ô mazda, tranche entre les deux adversaires

همچنین در بند ۴ رشن یشت (صفحهٔ ۴۹۳ جلد اول زند اوستای دارمستتر) بعضی اقسام آزمایش و ور نیرنگ یاد شده و چنین می‌نویسد: من اهورمزدا به یاری تو خواهم شتافت، من به سوی ور، به سوی آتش، به سوی برسم، به سوی ظرفی که از شربت لبریز می‌باشد، به سوی ورروغن و شیره گیاهان، به همراه باد فیروزمند، به همراهی فر شاهی و به همراهی امنیت و آسایش مزدا آفریده.

آزمایش به وسایل مزبور در اصطلاح فرانسه به عبارت L'epreuve judiciaire به معنی آزمایش قضایی موسوم است و در دنیای قدیم میان اکثر اقوام و ملل معمول بود، از آن جمله در مادهٔ اول قانون حمورابی که در حدود ۱۷۵۰ سال قبل از میلاد وضع شده به شرحی که شارل ژان دانشمند فرانسوی در کتاب ادبیات بابلی La litterature des Babyloniens نقل کرده چنین می‌نویسد: هر گاه مفتری صحت افترا و تهمت را به ثبوت رساند تعیین کیفر آن به قضاوت خداوند واگذار و محول می‌گردد، به این ترتیب که متهم به آب رود انداخته می‌شود، اگر غرق شود مجازات خود را دیده و اگر نجات یابد حقانیت وی معلوم می‌گردد.

آزمایش قضایی در دوران قرون وسطی میان اکثر اقوام اروپایی به‌ویژه در اقوام ژرمن و انگلوساکسون نیز معمول بود و به نام اردالی Ordalie یا آردل Ordeal نامیده می‌شد و این لفظ در فرهنگ حقوقی انگلیسی بلاک (Black's law dictionary) تعریف و توصیف شده و عبارت آن را به فارسی ترجمه و در زیر نقل می‌نماییم:

در قدیم‌الایام در میان اقوام آنگلوساکسون حل و فصل بعضی از دعاوی به عهدهٔ خداوند محول و واگذار

←

۵۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کسی که در برابر آب آمیخته با گوگرد و خاکه زر و یا در برابر آب که از هر چیز آگاه است از دروغ خود باخبر باشد و به رشنو یا مهر دروغ گوید چه کیفر خواهد داشت؟
اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی هفتصد ضربه تازیانهٔ اسپاهه و هفتصد ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

←

می‌شد و این قضاوت به نام jugement of god موسوم بود و چنین تصور می‌کردند که به این وسیله می‌توانستند متهم بی‌تقصیر را از کیفر شدید و حتمی نجات دهند و این عمل به دو قسم انجام می‌شد. یکی آزمایش به‌وسیلهٔ آتش، دیگری آزمایش به‌وسیلهٔ آب. اولی به نام Fire ordeal و دومی به نام Water ordeal موسوم است. متهم را در آب جوشان و یا در آب سرد رود می‌انداختند و نتیجهٔ آن هرچه بود به خداوند منتسب می‌شد.

توضیحات دارمستتر در این موضوع جالب توجه می‌باشد و ترجمهٔ آن را در زیر نقل می‌نماییم:

بند ۵۴ فصل چهارم وندیداد در تعیین کیفر برای سوگند دروغ می‌باشد و به‌وسیلهٔ آزمایش انجام می‌شد و این آزمایش در اوستا به نام ور Var موسوم است.

سوگند دروغ در اوستا سزاوار اشد مجازات است و حال اینکه اکثر گناهان دیگر در صورت تکرار جرم ممکن بود سزاوار مجازات شدید باشد. عدد این آزمایش‌ها طبق مندرجات ارداویراف‌نامه (چاپ هوگ صفحه ۱۴۵) و جلد چهارم دینکرد به ۳۲ رسیده است و عمدهٔ آنها آزمایش به‌وسیلهٔ آتش و آزمایش به‌وسیلهٔ فلز گداخته می‌باشد و سیاوخش به سعایت و توطئه نامادری خود به‌وسیلهٔ آتش مورد آزمایش قرار گرفت و وی را وادار کردند در میان آتش سوزان قرار گیرد. در کتاب بزرگ روایت نقل شده که آزمایش به‌وسیلهٔ شیر جوشان در زمان بعد به جای آزمایش به‌وسیلهٔ فلز گداخته معمول گشته است.

در هر آزمایش قبلاً سوگندنامه نوشته می‌شد و هر دو طرف در این سوگندنامه تعهد می‌کردند هر کدام ناحق باشد چهار مقابل مال مورد اختلاف را به طرف مقابل بپردازد. در رشن‌یشت بند ۳ و آفرین گهنبار بند ۹ به این ورها و آزمایش‌ها اشاره شده است. در آزمایش به‌وسیلهٔ آب آمیخته با گوگرد و خاکه زر کسی که مورد آزمایش قرار می‌گرفت پس از نوشته شدن سوگندنامه، جام این شربت سمی را سر می‌کشد و این شربت به نام نرمینه نیز نامیده شده و در آن اندکی مایهٔ گوگرد و مقداری سجب Jujube و یک دانک مایهٔ زرآب می‌ریختند و این شربت به نام سوگند موسوم بود و در فارسی به معنی قسم و به عبارت (سوگند خوردن) مصطلح شده و مقصود از آن نوشیدن و خوردن شربتی است موسوم به سوگند.

در بند ۱۳ یسنای ۳۱ اهنوت‌گات مقصود از ور نیرنگ آزمایش به‌وسیلهٔ فلز گداخته است که خود زرتشت برقرار داشته است و به این وسیله است که آذربد مهراسپند روحانی زرتشتی در سلطنت شاپور دوم مورد آزمایش واقع شد و به مخالفان خود فیروز گشت و این آزمایش تا اواخر سلطنت ساسانیان معمول بود و عبارت ور نیرنگ Var nirang در اوستا به معنی آزمایش بر روی سینه می‌باشد و در زند اوستا (یا تفسیر اوستا به زبان پهلوی) به لفظ ورگرم Garemo-varo نامیده شده و معنی آن (سینهٔ گرم) است. این آزمایش همان شکل ایرانی اردالی است که در میان اقوام ژرمن با آهن سرخ و گداخته معمول می‌شد. (رجوع شود به دارمستتر، جلد دوم، کتاب زند اوستا، صفحهٔ ۶۳ و بعد و همچنین جلد اول، چاپ دوم، حاشیهٔ صفحه ۲۲۷).

فرگرد پنجم

آب کشنده نیست بلکه دیو مرگ در آن نفوذ می‌یابد و انسان را خفه می‌کند. آتش کشنده نیست بلکه دیو مرگ در آن نفوذ می‌یابد و انسان را می‌سوزانـد. دریـای وروکاش (یا دریاچه خزر) محل تجمع آب‌ها است. دریای پوتیکا (یـا دریـاچهٔ اورمیه) محل تصفیه آب‌های آلوده می‌باشد و از عمق به دریـای خـزر راه دارد. جسد مرده از نفوذ دیو دروج آلوده و ناپاک می‌شود. زن پس از وضع حمل ناپاک خواهد بود و باید آداب تطهیر را انجام دهد.

بخش ۱

۱. مردی در عمق دره فوت می‌کند، یک پرنده از بلندی کوه به آنجا پرواز می‌نماید و جسد مرده را پاره پاره و متلاشی می‌کند و مقداری از آن را می‌خورد و سپس بر بالای کوه می‌آید و به درختی که در آنجا روییده می‌نشیند، درخت سخت یا نرم و از آنچه خورده از گلو بیرون می‌آورد و به درخت می‌ریزد و یا از پایین دفع می‌کند.

۲. مردی از عمق دره بر بالای کوه می‌رود و به درختی که پرنده نشسته و آن را آلوده کرده نزدیک می‌شود و شاخه‌های درخت را برای سوزانیدن قطع می‌نماید و آنها را آتش می‌زند، آتش پسر اهورمزدا را، بگو بدانم: کیفر چنین شخص چیست؟

۳. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: جسد مرده (یا ناسو) هر گاه به‌وسیلهٔ سگ یا پرنده یا گرگ یا باد نقل مکان داده شود و به شخص اصابت نماید و با وی تماس یابد هرگز وی را آلوده نمی‌کند و سزاوار کیفر نخواهد بود.

۴. هر گاه آلودگی با قسمتی از جسد مرده که به‌وسیلهٔ سگ، پرنده، گرگ و یا باد نقل مکان یافته انسان را گناهکار می‌نمود همهٔ جهان جسمانی که من آفریده‌ام به گناهکار و بزه‌کار تبدیل می‌شد و خیر و نیکی از میان برمی‌خاست و در این صورت روان آدمی به علت کثرت مردگان به ستوه می‌آمد و به شِکْوِه و ناله می‌پرداخت.

۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه شخصی مزرعهٔ گندم را آبیاری کند و آب را در یک مرتبه، در دو مرتبه، در سه مرتبه در آن جاری سازد و در مرتبهٔ چهارم قطعه‌ای از جسد مردهٔ انسان به‌وسیلهٔ سگ، گرگ پرنده و یا باد در آنجا کشیده شود کیفر مرد چه خواهد بود؟

۶. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: منتقل شدن پاره‌ای از جسد مرده به‌وسیلهٔ سگ، پرنده، گرگ و یا باد گناه شخص را موجب نخواهد شد.

۷. هر گاه انسان از تماس با پاره‌ای از جسد مرده که به‌وسیلهٔ سگ، پرنده، گرگ، یا باد نقل مکان داده شده گناهکار می‌شد همهٔ جهان جسمانی که من آفریده‌ام گناهکار می‌شدند و درصدد برمی‌آمدند خیر و نیکی را از میان بردارند. روان آدمی در این صورت از کثرت مردگان به ستوه می‌آمد و ناله و شِکْوِه آغاز می‌کرد.

بخش ۲

۸. ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: آب کشنده است یا نه؟

اهور مزدا پاسخ داد و گفت: آب کشنده نیست بلکه استوویذو (دیو مـرگ) است کـه دست و پای آدم را می‌بندد و وایو (خدای باد) بر وی مسلط مـی‌شود و سـپس بـه‌وسیلهٔ درندگان دریده می‌گردد. آب است که آدم را به بالا می‌کشد و به عمق می‌برد و به کنار و ساحل پرتاب می‌نماید و وقتی از این دنیا می‌رود با قضا و قدر سروکار خواهد داشت.[1]

۹. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: آتش کشنده است یا نه؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: آتش کشنده نیست بلکه استوویذو (دیو مرگ) است که دست و پای آدمی را می‌بندد و وایو بر وی مسلط می‌شود و پس از اینکه استخوان و زندگی در وی به همدیگر آمیخته شد به‌وسیلهٔ آتش پایان می‌یابد. وقتی از این دنیا به آخرت می‌رود با قضا و قدر سروکار خواهد داشت.

بخش ۳

۱۰. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: اگر تابستان به پایان برسد و زمستان نزدیک باشد، مزداپرستان چه وظیفه خواهند داشت؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: در هر خانه و در هر بخش باید سه اتاق برای مردگان بنا نمایند.

۱۱. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: اتاق مردگان باید به چه اندازه و به چه مساحت باشد؟

---

۱. آب با مرگ آدمی سروکار ندارد بلکه استوویذو دیو مرگ گناهکار اصلی به‌شمار مـی‌رود. در کـتاب روایت بزرگ صفحهٔ ۱۲۴ چنین می‌نویسد: اهور مزدا گفته است، از آنچه من آفریده‌ام هیچ‌کدام برای انسان بدی و زیان نمی‌رساند بلکه باد بد موسوم به وای vai است که آدمیان را به هلاکت می‌رساند و خون و روان را از جسم و تن آنان بیرون می‌کشد. واژه (نای) غلط مشهور از لفظ (وای) می‌باشد. این واژه را فردوسی در دو بیت زیر نقل کرده و نای را به جای (وای) استعمال نموده است:

کنون هرچه من دارم اندر جـهان — نـــیابند آزار از آن مـــردمان
که نـای بـتر مـردمان مـی‌کُشد — رگ و جانشان از بـدن مـی‌کشد

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: مساحت آن باید به اندازه‌ای باشد که سر آدم بـه حـالت ایستاده و پاها و بازوان به حالت گشاده به آن نرسد.

۱۲. جسد بی‌جان را در مدت دو شب، سه شب یا یک ماه باید در آنجا امانت گذارند تا زمانی که پرندگان به پرواز آیند، گیاهان غنچه نمایند، آب‌های پنهانی در زمـین جـاری شوند و زمین را باد بخشکاند. جسد را مزداپرستان چنان قرار می‌دهند کـه نگـاه وی بـه سوی خورشید باشد.

۱۳. زمانی که پرندگان به پرواز آیند، گیاهان غنچه نمایند، آب‌های پنهانی در زمـین جاری شوند و زمین را باد بخشکاند، جسد را مزداپرستان چنان قرار می‌دهند که نگاه وی به سوی خورشید باشد.

۱۴. اگر یک سال تمام بگذرد و مزداپرستان در این مدت جسد مرده را چـنان قـرار ندهند که نگاه وی به سوی خورشید باشد، کیفر چنین گناه با کیفر قتل یک مرد پـارسا و دیندار برابر خواهد بود.

جسد به همین حال در دخمه می‌ماند تا زمانی که باران بر وی ببارد، بر مایعات ناپاک ببارد و جسد را درندگان پاره پاره نمایند.

۱۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: آیا تو هستی که آب‌ها را از دریای وروکاش Vourukasha به یاری باد و ابر بیرون می‌آوری؟[۱]

۱۶. ای اهورمزدا بگو بدانم: آیا تو هستی که آب‌ها را به جسد مردگان، به دخمه، بـر مایعات ناپاک، به روی استخوان مردگان حمل می‌کنی؟ آیا تو هستی ای اهور مـزدا کـه آب‌ها را به‌طور نامریی نازل می‌نمایی و دوباره به دریای پوتیکا Putika برمی‌گردانی؟

۱۷. اهور مزدا پاسخ داد و گفت: آنچه گفتی حقیقت دارد و من هسـتم کـه آب‌هـا را به‌وسیلهٔ باد و ابر به دریای وروکاش می‌رسانم.

---

۱. وروکاش Vourakasha نام دریاچه خزر در اصطلاح اوستا است و گاهی به نام دریای فراخکرت خوانده شده است و واژهٔ (ورو) به گفتهٔ دارمستتر همان لفظ (فراخ) به معنی گشاد و بزرگ می‌باشد و این دریا در زمان قدیم‌تر به نام اقوام کاشی یا کاسپی شهرت داشته و لفظ وروکاش به معنی دریای بزرگ و فراخ کاشی است و به یونانی دریای کاسپین شهرت دارد و اقوام کاشی در ابتدای مهاجرت خود به ایران زمین یعنی در حدود دو هزار سال قبل از میلاد در کناره غربی یا جنوبی دریای خزر سکونت کردند و نام خود را به این دریا دادند و سپس به جـنوب و مـغرب ایران و مجاور با سرزمین آشور و کلده مهاجرت نمودند و در این کشورها نفوذ یافتند. دریای وروکاش یا دریای خزر در زمان باستان از هر جهت یک دریای ایرانی به‌شمار می‌رفت و شانزده کشور ایرانی‌نشین که در فصل اول وندیداد یاد شده همه در سواحل دریای وروکاش و در کنارهٔ شمالی و شرقی و جنوبی و غربی ایـن دریـا واقـع شده‌اند. (به دیباچه رجوع شود).

۱۸. من هستم که آب‌ها را به روی جسد مردگان، به روی دخمه، به روی مایعات ناپاک می‌رسانم. من هستم که آب‌ها را به روی استخوان‌ها نازل می‌کنم و به‌طور نامریی به دریای پوتیکا جاری می‌سازم.

۱۹. آب‌ها در دریای پوتیکا متوقف می‌شوند و از آنجا به سوی دریای وروکاش روان می‌گردند، به سوی درختی که از آب سرشار است. در آنجا است که گیاهان من از هر رقم و هر قسم صدها، هزارها، ده هزارها می‌رویند و رشد می‌کنند.[۱]

۲۰. من هستم اهور مزدا که باران به روی گیاهان می‌بارانم. خوراک برای پارسایان، علوفه برای گاو نیکوکار فراهم می‌دارم. گندم برای انسان، علوفه برای گاو.

بخش ۴

۲۱. آنچه گفتی همه نیکو، همه زیبا است و با این کلام است که اسپیتمه زرتشت را اهور مزدای مقدس شاد و خرسند نمود.

پاکی و پارسایی پس از تولد بهترین دارایی انسان است، پاکی در دین مزدا، ای زرتشت، پاکی در اندیشه، پاکی در گفتار، پاکی در کردار است.

۲۲. ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: قانون دشمن دیوها، قانون زرتشت، به چه بزرگی، به چه نیکی، به چه زیبایی از دیگر گفتارها و کلام‌ها بزرگ‌تر، نیکوتر و زیباتر می‌باشد؟

---

۱. دریای پوتیکا Putika در جزوات اوستا تکرار شده و با دریاچه اورمیه در آذربایجان تطبیق می‌کند، آب این دریاچه شور و تلخ می‌باشد، علت نیز بر طبق مندرجات اوستا ناشی از این است که آب‌های آلوده روی زمین به سوی آن روان هستند و در آن متوقف می‌گردند و پس از تصفیه شدن از زیر زمین به دریای وروکاش یا دریای خزر جاری می‌شوند و این دریاچه از عمق به دریای خزر راه دارد.

توضیحات دارمستتر در این باره جالب توجه است و به فارسی تبدیل و در زیر نقل می‌کنیم:

بر طبق مندرجات بندهش فصل ۱۲، بند ۱۰ آب‌های آلوده در دریای پوتیکا می‌کوشند خود را به دریای فراخکرت یا دریای وروکاش برسانند، اما تندباد پرزور و نیرومند از ورستویش Varsatves می‌وزد و آب‌ها را به عقب می‌راند.

به همین جهت است که آب‌های آلوده و تلخ و شور در دریای پوتیکا متوقف می‌شوند و آب‌های صاف و سالم در دریای فراخ‌کرت Frakh-kart جمع می‌گردند و به شکل باران و رود از دریا خارج می‌شوند و مردم تصور می‌کنند جذر و مدّ و امواج دریا است که این عمل را انجام می‌دهد (صفحه ۷۴ جلد دوم زند اوستای دارمستتر، حاشیهٔ شماره ۳۷).

۲۳. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: به همان اندازه کـه دریـای وروکـاش، ای اسـپیتمه زرتشت، از آب‌های دیگر بالاتر است این قانون دشمن دیـوها، ایـن قـانون زرتشت از کلام‌های دیگر والاتر و بهتر و زیباتر می‌باشد.

۲۴. همان‌گونه که یک رود نیرومند در بستر خود نهر کوچک را همراه خود می‌سازد، ای اسپیتمه زرتشت، این قانون دشمن دیـوها، ایـن قـانون زرتشت از کـلام‌های دیگـر بزرگ‌تر، نیکوتر و زیباتر می‌باشد.

همان‌گونه که درخت بلند نهال کوچک را زیر شاخه‌های خود می‌پوشاند، ای زرتشت مقدس، این قانون دشمن دیوها، این قانون زرتشت بلندتر، نیکوتر، زیـباتر از کـلام‌های دیگر می‌باشد.

۲۵. همان‌گونه که زمین را آسمان در بر گرفته، ای زرتشت مقدس، این قانون دشـمن دیوها، این قانون زرتشت نیز بلندتر، نیکوتر و زیباتر از کلام‌های دیگر می‌باشد.

باید به راتو Ratu (رئیس روحانی) مراجعه کرد. باید به سروشه وارز Sraosho-Varez مراجعه کرد تا درونه Draona (نان گرد مقدس) دریافت شود.[۱]

۲۶. راتو می‌تواند یک ثلث از کیفر گناه را تخفیف دهد و ببخشد. با این توبه و پشیمانی است که اگر گناهان دیگر مرتکب شده باشند بخشوده می‌شوند و اگر اعمال زشت دیگر مرتکب نگشته باشند توبه و پشیمانی برای همیشه و همه وقت ارزش خود را خواهد داشت.

بخش ۵

۲۷. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: اگر عده‌ای از جماعت در یک محل یا روی یک بستر، یا یک بالش، دو با دو، پنج با پنج، یا پنجاه، یا یکصد نزد یکدیگر نشسته باشند و با همدیگر در تماس باشند و یکی از آنان فوت نماید چـند نـفر از ایـن جماعت از ناپاکی و پلیدی دروج ناسو آلوده می‌شوند؟

۲۸. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: اگر در میان این جماعت یک مرد روحانی باشد دروج ناسو در آغاز به وی حمله می‌کند و از وی تا شخص یازدهم را آلوده مـی‌کند، ده نـفر را آلوده می‌نماید.

اگر در میان جماعت یک مرد جنگی باشد دروج ناسو در آغاز به وی حمله می‌کند و از وی، ای زرتشت مقدس، تا مرد دهم را آلوده می‌کند، نه نفر را آلوده می‌کند.

---

۱. سروشه وارز نام روحانی زرتشـتی است کـه در مـراسـم دیـنی آلت مگس‌کش مـوسوم بـه سـروشه کـارنه Sraosha-Carana یا تازیانه سروشه در دست می‌گیرد و در اجرای این مراسم نظارت می‌نماید. مردم برای انجام مراسم توبه و بخشایش گناه به این روحانی مراجعه می‌کردند.

اگر در میان جماعت یک مرد روستایی و برزگر باشد، دروج ناسو در آغاز به وی حمله می‌کند و از وی، ای زرتشت مقدس تا شخص نهم را آلوده می‌کند، هشت نفر را آلوده می‌کند.

۲۹. اگر در میان جماعت، یک سگ گله باشد، دروج ناسو در آغاز به وی حمله می‌کند و از وی، ای زرتشت مقدس تا شخص هشتم را آلوده می‌کند، هفت نفر را آلوده می‌کند.

اگر در میان جماعت یک سگ پاسبان خانه باشد، دروج ناسو در آغاز به وی حمله می‌کند و از وی، ای زرتشت مقدس، تا شخص هفتم را آلوده می‌کند، شش نفر را آلوده می‌کند.

۳۰. اگر در میان جماعت یک سگ وهونزکا Vohunazga (سگ بی‌صاحب) باشد دروج ناسو در آغاز به وی حمله می‌کند، ای زرتشت مقدس، تا مرد ششم را آلوده می‌کند، پنج نفر را آلوده می‌کند.

اگر در میان جماعت یک سگ تورونه Tauruna (توله سگ شکاری) باشد، دروج ناسو در آغاز به وی حمله می‌کند، ای زرتشت مقدس، از وی تا شخص پنجم را آلوده می‌کند، چهار نفر را آلوده می‌کند.

۳۱. اگر در میان جماعت یک سگ سکارون Sukurona (سگ شبیه جوجه تیغی) باشد، دروج ناسو در آغاز به وی حمله می‌کند و از وی، ای زرتشت مقدس، تا شخص چهارم را آلوده می‌کند، سه نفر را آلوده می‌کند.

اگر در میان جماعت یک سگ جازو jazu (سگ شبیه روباه) باشد، دروج ناسو در آغاز به وی حمله می‌کند و از وی، ای زرتشت مقدس تا شخص سوم را آلوده می‌کند، دو نفر را آلوده می‌کند.[۱]

۳۲. اگر در میان جماعت یک سگ اویزو Aiwizu باشد، دروج ناسو در آغاز به وی حمله می‌کند و از وی، ای زرتشت مقدس، تا شخص دوم را آلوده می‌کند، یک نفر را آلوده می‌کند.

اگر در میان جماعت یک سگ وی‌زو Wizu باشد، دروج ناسو در آغاز به وی حمله می‌کند و از وی، ای زرتشت مقدس تا شخص اول را آلوده می‌کند، یک نفر را آلوده می‌کند.[۲]

۳۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: اگر در میان جماعت یک سگ گرگ باشد با تماس خود چند نفر را ناپاک می‌کند؟

۳۴. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: سگ گرگ با تماس خود هیچ‌کدام از مخلوقات خرد

---

۱. در بندهش فصل چهارم بند ۲۹ انواع سگ را به ترتیبی که در وندیداد آمده به ده خانواده تقسیم کرده و سگ گرگ، سگ آبی، روباه و جوجه تیغی را نیز از خانواده سگ شمرده است.

۲. سگ ایزو Aivizu و سگ وی‌زو Wizu شناخته نشده است.

مقدس را آلوده نمی‌کند مگر کسی که وی را بزند و بکشد. چنین کس را برای همیشه آلوده می‌کند و از وی جدا نمی‌شود.

۳۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: اگر در میان جماعت یک غارتگر، یک بدکار دوپا از قبیل یک اشموغ ناپاک باشد چند نفر از مخلوقات خرد مقدس را با تماس مستقیم و یا نامستقیم خود ناپاک می‌کند؟

۳۶. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: به قدر یک وزغ که از کشته شدن وی یک سال گذشته و خشک شده باشد، یک غارتگر بدکار دوپا یا یک اشموغ تا زمانی که زنده باشد مخلوقات خرد نیک را با تماس مستقیم یا نامستقیم خود آلوده و ناپاک می‌کند.[۱]

۳۷. اگر زنده باشد آب را شلاق می‌زند، اگر زنده باشد آتش را خاموش می‌کند، اگر زنده باشد رمه را از راه خود برمی‌گرداند و منحرف می‌کند. اگر زنده باشد مرد پارسا را چنان ضربت می‌زند که بیهوش شود یا روان وی را از تن جدا می‌کند اما اگر فوت نماید کاری از وی ساخته نیست.

۳۸. مرد غارتگر و بدکار دو پا یا اشموغ ناپاک اگر زنده باشد از اینکه مرد پارسا و دیندار از خوراک، پوشاک، ظروف، هیزم و کلبهٔ نمدی بهره‌مند شود جلوگیری می‌کند، اما اگر مرده باشد کاری از وی ساخته نیست.

بخش ۶

۳۹. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: هر گاه در این جهان جسمانی آتش، برسم، طشت، شربت هوما و هاون در خانهٔ خود نگاه داریم و یک سگ یا یک مرد در این خانه فوت نماید مزداپرستان چه وظیفه [ای] خواهند داشت؟

۴۰. اهور مزدا پاسخ داد و گفت: باید از این خانه آتش، برسم، طشت، شربت هوما و هاون را بیرون کنند و سپس جسد مرده را بر طبق مراسم دینی به جایگاه قانونی خود حمل نمایند تا در آنجا به‌وسیلهٔ درندگان دریده شود.

۴۱. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: مزداپرستان در چه وقت و زمان می‌توانند آتش را مجدداً در این خانه که انسان در آن فوت کرده است نگاهداری نمایند؟

۴۲. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: مزداپرستان باید نُه شب در زمستان و یک ماه در تابستان در انتظار باشند و سپس می‌توانند آتش را دوباره در خانه‌ای که انسان در آن فوت نموده حاضر کنند.

---

۱. وزغ در اوستا به لفظ وزغه vazaga آمده و از مخلوقات اهریمن بوده و جاندار مکروهی است.

۴۳. ای آفرینندۀ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه مزداپرستان آتش را پیش از پایان نه شب و یا پیش از پایان یک ماه در خانه‌ای که انسان در آن فوت کرده وارد نمایند سزاوار چه کیفر خواهند بود؟

۴۴. اهور مزدا پاسخ داد و گفت: در این صورت گناه پشوتن مرتکب شده‌اند و دویست ضربه تازیانۀ اسپاهه و دویست ضربه تازیانۀ سروشه را سزاوار خواهند بود.

بخش ۷

۴۵. ای آفرینندۀ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه یک زن در خانه مزداپرست باردار شود و یک ماه، دو ماه، سه ماه، چهار ماه، پنج ماه، شش ماه، هفت ماه، هشت ماه، نه ماه، ده ماه بگذرد و این زن کودک مرده به‌دنیا آورد مزداپرستان چه وظیفه خواهند داشت؟

۴۶. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: مکان این خانه مزدایی و زمین آن خشک و پاک می‌باشد. اما رمۀ ریز و درشت، آتش اهورمزدا، شاخه‌های هیزم و مرد پارسا کمتر از آنجا عبور خواهند نمود.

۴۷. ای آفرینندۀ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: (این خانه) باید از آتش چه فاصله، از آب چه فاصله، از برسم چه فاصله و از مرد پارسا چه فاصله داشته باشد؟

۴۸. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: از آتش باید سی گام، از آب سی گام، از شاخۀ برسم سی گام و از مرد پارسا سی گام فاصله داشته باشد.

۴۹. در این مکان است که مزداپرستان باید یک حصار بنا کنند و این زن را همراه خوراک و پوشاک خود در آن جای دهند.

۵۰. ای آفرینندۀ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: نخستین خوراک و غذای این زن چه خواهد بود؟

۵۱. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این زن باید یک مقدار خاکستر آمیخته به شاش گاو به اندازۀ سه لقمه، شش لقمه یا نه لقمه میل کند و در دخمۀ شکم خود وارد نماید.

۵۲. این زن پس از نخستین خوراک می‌تواند شیرِ گرمِ اسب ماده، گاوِ ماده یا گوسفند، یا بز آمیخته با ؤواری Vaoiri یا بدون ؤواری یا شیر گرم بی‌آب، آرد گندم بی‌آب و شراب انگور بی‌آب میل نماید.[۱]

---

۱. لفظ ؤواری Vaoiri از حیث معنی نامعلوم می‌باشد.

۵۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: این زن تا چه مدت باید شیر، گندم، شراب میل نماید؟

۵۴. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: باید سه شب در انتظار باشد و در این سه شب از شیر، از گندم، از شراب میل کند و پس از آن تن خود را، پوشاک خود را با شاش گاو آمیخته با آب در جایی که سه سوراخ در زمین کنده شده باشد شستشو دهد.

۵۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: این زن پس از گذشتن سه شب تا چه مدت باید از مزداپرستان جدا زندگی نماید، جدا در مسکن، جدا در خوراک و جدا در پوشاک؟

۵۶. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: نُه شب باید بگذرد و وی در این نُه شب از مزداپرستان جدا خواهد بود. جدا در مسکن، جدا در خوراک و جدا در پوشاک. پس از این نُه شب است که تن خود را، پوشاک خود را باید با شاش گاو آمیخته با آب شستشو دهد، پاک و طاهر خواهد بود.

۵۷. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: پوشاک‌ها پس از اینکه شسته و پاک شدند برای زوتر Zaotar، برای هوانه Havanan، برای اتراوخشه Atravakhsha، برای فرابرتر Frabaretar، برای ابرت Aberet، برای اشنتر Asnatar، برای رتویشکر Rathwishkare، برای سروشه‌وارز Sraoshavarez، برای هر روحانی دیگر و هر جنگی و هر برزگر قابل مصرف خواهند بود یا نه؟

۵۸. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این پوشاک‌ها پس از شستشو نه برای زوتر، نه برای هوانه، نه برای اتروخشه، نه برای فرابرتر، نه برای ابرت، نه برای اشنتر، نه برای رتویشکر، نه برای سروشه‌ورز، نه برای هر روحانی دیگر و نه برای جنگی و برزگر قابل مصرف نخواهد بود.[۱]

۵۹. اما هر گاه در خانه مزداپرست زنی باشد که در بی‌نمازی و بی‌قاعدگی زنانه به‌سر برد و یا یک مرد نااهل و بیمار در آن زندگی کند، این پوشاک‌ها ممکن است تا زمانی که بتوانند دست به دعا و نیاز بلند کنند برای بالش زیر سر و لحاف آنان قابل مصرف باشد.

۶۰. زیرا اهورمزدا اجازه نمی‌دهد یک شیء هر اندازه کم‌ارزش باشد ولو به ارزش یک اسپرنه و یا آنچه از دوک جولایی و نخ‌ریسی یک دختر جوان باقی مانده باشد به دور انداخته شود.

---

۱. هر یک از اسامی خاص که در بند ۵۸ ذکر شده نام یکی از روحانیان زرتشتی است و هر کدام در اجرای مراسم دینی وظیفهٔ مخصوص به عهده دارند.

۶۱. اگر یک مزداپرست روی جسد مرده یک شیء کم‌ارزش ولو به قدر آنچه از دوک جولایی و نخ‌ریسی یک دختر جوان باقیمانده بیندازد تا زنده است پارسا شمرده نمی‌شود و پس از مرگ نیز در بهشت جای نخواهد داشت.

۶۲. چنین شخص به جهان بی‌پایان و به جهان تاریکی مـی‌رود، جـهانی کـه تـخمه تاریکی و بلکه خود تاریکی است. در این جهان است که ای مرد بدکار و شریر و ای دروج وجدان تو به کردار تو وابسته است.

فرگرد ششم

کیفر تازیانه برای کسی که در زمین آلوده به جسد مرده پیش از پایان یک سال زراعت کند. کیفر تازیانه برای کسی که زمین را به جسد مرده انسان یا لاشهٔ سگ آلوده سازد. جسد مرده انسان باید در ارتفاعات طعمهٔ درندگان گردد و استخوان آن پس از جدا شدن از گوشت در استودان نگاهداری شود.

بخش ۱

۱. قطعه زمینی که در آن سگ یا انسان فوت کرده است چند مدت باید بی‌کاشت و بی‌حاصل بماند؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: قطعه زمینی که در آن سگ یا انسان فوت کرده است، ای زرتشت مقدس، باید در مدت یک سال تمام بی‌کاشت و بی‌حاصل بماند.

۲. در این مدت است که مزداپرستان باید از کاشتن و آبیاری در زمین خودداری نمایند، زمینی که سگ یا انسان در آن فوت کرده است، اما بقیهٔ زمین را می‌توانند بکارند و آبیاری کنند.

۳. مزداپرستان هر گاه پیش از پایان یک سال در زمینی که سگ یا انسان فوت کرده بکارند و آبیاری نمایند در برابر آب‌ها، در برابر زمین، در برابر گیاهان به گناه دفن مرده در زمین گرفتار خواهند بود.

۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه مزداپرستان در قطعه زمینی که سگ یا انسان فوت کرده پیش از پایان یک سال تمام بکارند و آبیاری نمایند سزاوار چه کیفر خواهند بود؟

۵. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: گناه آنان به درجهٔ پشوتن می‌رسد. دویست ضربه تازیانهٔ اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه را سزاوار خواهند بود.

۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه مزداپرستان بخواهند در این زمین شخم زنند و بکارند و آبیاری کنند چه عمل باید انجام دهند؟

۷. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: باید در این زمین به جستجو پردازند و هرچه استخوان، موی بدن، مدفوعات و خون در آن یافت شود جمع نمایند و از زمین خارج سازند.

۸. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: مزداپرستان هر گاه در جستجوی استخوان، موی بدن، مدفوعات و خون در زمین برنیایند سزاوار چه کیفر خواهند بود؟

۹. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: در این صورت گناه پشوتن مرتکب شده‌اند و سزاوار دویست ضربهٔ تازیانه اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه خواهند بود.

بخش ۲

۱۰. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هرگاه مردی استخوان سگ یا انسان مرده را بر زمین اندازد و بزرگی آن به قدر بند بزرگ انگشت کوچک باشد و چربی یا مغز استخوان از آن به زمین افتد کیفر وی چه خواهد بود؟

۱۱. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی سی ضربه تازیانهٔ اسپاهه و سی ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۱۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هرگاه مردی استخوان سگ مرده یا انسان مرده را به بزرگی یک بند انگشت میانه به زمین اندازد و از آن چربی یا مغز استخوان به زمین افتد کیفر وی چه خواهد بود؟

۱۳. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی پنجاه ضربه تازیانهٔ اسپاهه و پنجاه ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۱۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هرگاه مردی استخوان سگ مرده یا انسان مرده را به زمین اندازد و به اندازه یک بند بزرگ انگشت بزرگ باشد و از آن چربی یا مغز استخوان به زمین افتد کیفر وی چه خواهد بود؟

۱۵. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی هفتاد ضربه تازیانهٔ اسپاهه و هفتاد ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۱۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هرگاه مردی استخوان سگ مرده یا انسان مرده را به زمین اندازد و به پهنای انگشت یا به بزرگی استخوان دنده و پهلو باشد و از آن چربی یا مغز استخوان به زمین افتد کیفر وی چه خواهد بود؟

۱۷. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی نود ضربه تازیانهٔ اسپاهه و نود ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۱۸. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: هرگاه کسی استخوان سگ یا انسان مرده را به زمین اندازد و به پهنای دو انگشت و به اندازه دو دنده پهلو باشد و چربی یا مغز استخوان از آن به زمین افتد کیفر وی چه خواهد بود؟

۱۹. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: گناه وی به درجهٔ پشوتن خواهد رسید، سزاوار دویست ضربه تازیانهٔ اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۲۰. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه کسی استخوان سگ مرده یا انسان مرده را به زمین اندازد و بزرگی آن به پهنای یک بازو و یا به انـدازهٔ شـانه آدمی باشد و چربی یا مغز استخوان از آن بیرون ریخته شود کیفر آن چه خواهد بود؟

۲۱. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی چهارصد ضربه تازیانهٔ اسپاهه و چهارصد ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۲۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه مردی استخوان سگ یا انسان مرده را به زمین اندازد و به بزرگی یک کاسه سر آدمی باشد و از آن چربی یا مغز استخوان به بیرون ریخته باشد کیفر وی چه خواهد بود؟

۲۳. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی ششصد ضربه تازیانهٔ اسپاهه و ششصد ضربه تازیانهٔ سروشه است.

۲۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه مردی تمام جسد مرده سگ یا انسان را بر زمین گذارده باشد و از آن چربی یا مغز استخوان به بیرون ریخته شود کیفر وی چه خواهد بود؟

۲۵. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی یک‌هزار تازیانهٔ اسپاهه و یک‌هزار تازیانهٔ سروشه می‌باشد.

بخش ۳

۲۶. ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه مزداپرستان در حین راه رفتن یا دویدن به حالت سواره یا پیاده یا با ارابه، در نهر آب با جسد مرده بـرخـورد نمایند چه وظیفه خواهند داشت؟

۲۷. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: یکی از آنان باید کفش را از پای و پوشاک را از تـن بیرون آورد و به حالتی که دیگران در کنار آب در انتظار باشند وارد آب شود و جسد را از آب بیرون کشد. در آب تا قوزک پا، در آب تا زانو، در آب تا کمر و بالاخره تا قد آدمی و تا وقتی که به جسد دست پیدا کند.

۲۸. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه جسد مـرده در آب پوسیده و متلاشی شده باشد مزداپرست چه وظیفه خواهد داشت؟

۲۹. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: هر چه ممکن باشد آب را با دست بیرون می‌کشند و در زمین خشک می‌ریزند. در این صورت نه استخوان، نه مو، نه مدفوع، نه شاش، نه خون، هر کدام در آب افتد از گناهان شمرده نخواهد شد.

۳۰. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کدام قسمت از آب راکد را دروج ناسو می‌تواند با پلیدی خود، با ترشحات خود و با ناپاکی خود آلوده سازد؟

۳۱. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: از هر چهار سمت به قدر شش گام از آب مادام [که] جسد مرده را بیرون نکشیده باشند ناپاک می‌ماند و قابل نوشیدن نخواهد بود و جسد را باید از آب بیرون آورند و در زمین خشک گذارند.

۳۲. از این آب باید یک نصف، یک سوم، یک چهارم، یک پنجم و هر چه ممکن باشد بیرون ریخته شود. پس از آنکه جسد را از آب خارج نمودند و آب به بیرون ریخته شد باقی آب پاک خواهد بود. رمه و انسان می‌توانند مانند سابق از این آب بنوشند.

۳۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: دروج ناسو کدام قسمت از آب چاه را که فوران می‌کند با پلیدی خود و ترشحات خود آلوده می‌نماید؟

۳۴. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این آب مادام که جسد مرده از آن بیرون کشیده نشده ناپاک خواهد ماند و باید جسد را خارج نمایند و در زمین خشک نهند.

۳۵. از این آب باید نصف، یک سوم، یک چهارم، یک پنجم، هر چه مقدور باشد بیرون ریخته شود. پس از خارج نمودن جسد و پس از بیرون ریختن آب باقی آن پاک خواهد بود. رمه و انسان مانند سابق می‌توانند از آن بنوشند.

۳۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کدام قسمت از برف یا تگرگ را دروج ناسو با پلیدی خود آلوده و ناپاک می‌سازد؟

۳۷. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این آب به قدر سه گام از هر سمت مادام که جسد از آن خارج نگشته ناپاک و غیرقابل مصرف برای شرب خواهد بود. جسد را باید از آب خارج کرد و به زمین خشک نهاد.

۳۸. پس از آنکه جسد از آب بیرون کشیده شد و برف یا تگرگ به آب تبدیل گردید این آب پاک خواهد شد. رمه و انسان می‌توانند از آن مانند سابق بنوشند.

۳۹. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کدام قسمت از آب جاری را دروج ناسو با پلیدی خود آلوده و ناپاک می‌سازد؟

۴۰. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: سه گام در سرآشیبی، نُه گام در سربالایی و شش گام در پهنا است. در این صورت آب، مادام [که] جسد مرده از آن بیرون کشیده نشده ناپاک و غیرقابل شرب خواهد بود. جسد را باید از آب خارج نمود و در زمین خشک نهاد.

۴۱. پس از آنکه جسد از آب بیرون کشیده شد و آب سه بار جریان پیدا کرد پاک خواهد شد و رمه و انسان می‌توانند از آن بنوشند.

۴۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: اگر لاشهٔ سگ یا جسد مرده انسان به شربت هوما اصابت کند چگونه پاک و طاهر خواهد شد.

۴۳. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: ممکن است پاک و طاهر نمود. شربت هوما اگر آماده و تهیه شده باشد، نه پلیدی، نه مرگ، نه تماس با ناسو به وی راه ندارد، اما اگر آماده و فراهم نگشته باشد به قدر طول چهار انگشت ناپاک خواهد بود، باید در درون خانه بـه زمـین گذارده شود و در مدت یک سال در زمین بماند و پس از گذشتن این یک سال است کـه مردان پارسا و دیندار می‌توانند مانند سابق از آن بنوشند.[1]

بخش ۴

۴۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: جسد مرده را باید بـه کـجا حمل کنیم و در کجا جای دهیم؟

۴۵. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: جسد را هرچه بیشتر باید در ارتـفاعات و بـلندی‌ها جای داد، ای اسپیتمه زرتشت. هر کس می‌دانـد کـه سگ‌هـای گـوشتخوار و پـرندگان لاشخوار همه وقت در بلندی‌ها رفت و آمد دارند.

۴۶. در این مکان است که مزداپرستان باید جسد را از پاها، از مـوها بـه‌وسیلهٔ فـلز، به‌وسیلهٔ سنگ یا سنگ‌ریزه در زمین محکم نـمایند والا مـمکن است اسـتخوان آن‌هـا به‌وسیلهٔ سگان گوشت‌خوار و پرندگان لاشخوار در زمین کشیده شود و آب‌ها و گیاهان آلوده گردند.

۴۷. اگر جسد را در زمین محکم نکرده بـاشند و اسـتخوان آن بـه‌وسیلهٔ سگ‌هـای گوشتخوار و پرندگان لاشخوار در زمین کشیده شود و گیاهان و آب‌ها آلوده گردند سزاوار چه کیفر خواهند بود.

---

۱. هوما شربت مقدسی است که از گیاه هوما و شاخه‌های نازک اوروارم آمیخته با شیر گاو و آب مـتبرک آمـاده می‌شود و مزداپرستان در مراسم دینی از این شربت می‌نوشند. گیاه هوما به دو قسم است: یکی زرد رنگ و ساقه آن دارای گره‌های نزدیک به هم می‌باشد و این گیاه نشانه و نمونه‌ای از گیاه هومای آسمانی است، شفابخشنده و درمان‌دهنده می‌باشد، در معابد هندی به نام گیاه سوما soma خوانده می‌شود. دیگری هومای سفید رنگ و همان گیاه گوکرن است که از آن تریاک به‌دست می‌آورند، مخدر می‌باشد، خوردن آن در روز رستاخیز عمر جاویدان می‌دهد. گیاه هوما را با اوروارم در هاون می‌کوبند و با شیر گاو و آب متبرک می‌آمیزند و به‌وسیله صافی تـصفیه می‌نمایند و شربت تصفیه و آماده شده است که خاصیت آسمانی دارد. اوروارم را از شاخه‌های ریـز درخت انـار به‌دست می‌آورند و شربت آماده شده به نام پاراهوما parahaoma نامیده می‌شود.

۴۸. این عمل گناه پشوتن به‌شمار می‌رود و سزاوار دویست ضربه تازیانهٔ اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۴۹. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: استخوان جسد مرده باید به کجا حمل شود و در کجا نگاهداری شود؟

۵۰. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: برای نگاهداری استخوان مرده باید ظرف مخصوص ساخته شود و این ظرف از دسترس سگ، روباه، گرگ خارج و از آب باران به دور باشد.[۱]

۵۱. مزداپرستان هر گاه مقدور باشد می‌توانند ظرف نگاهداری استخوان مرده را از سنگ یا از گِل آهک و یا از گِل تنها بسازند. هر گاه تهیه چنین ظرف نامقدور باشد می‌توانند جسد را در زمین روی لحاف و بالش خود بگذارند به حالتی که نگاه وی به سوی خورشید باشد و از روشنی آسمان بهره‌مند شود.[۲]

---

۱. دارمستتر در حاشیهٔ صفحه ۹۳ جلد دوم کتاب راجع‌به بند ۴۸ فصل ششم وندیداد دو بیت شاهنامه را از قول انوشیروان پادشاه ساسانی نقل کرده و این دو بیت به شرح زیر می‌باشد.

چو من بگذرم زین جهان فراخ — برآورد باید مرا خوب کاخ
به جایی کز او دور باشد گذر — نپرد بر او کرکس تیز پر

۲. ظرف برای نگاهداری استخوان مرده در اوستا به لفظ استودان آمده و این واژه مخفف استخوان‌دان می‌باشد. نمونهٔ استودان سنگی از حفاری در خرابه‌های شهر قدیم شوش به‌دست آمده و در موزه لوور پاریس در معرض نمایش قرار داده شده است. این ظرف را اغلب از گل پخته به شکل خمره می‌ساختند و نمونهٔ آن به‌وسیلهٔ باستان‌شناسان شوروی از حفاری در یکی از شهرهای خوارزم قدیم مربوط به سدهٔ سوم ق. م کشف شده است.

فرگرد هفتم

حمله دیو دروج به شکل مگس خشمناک به جسد مردهٔ انسان. کیفر اعدام برای کسی که گوشت آدمی خورد و یا لاشه سگ تناول نماید. شرط طبابت در آزمایش از بیمار دیوپرست. اجرت قانونی طبیب. زنی که کودک مرده زاییده باید از دیگران جدا شود. نخستین خوراک این زن شاش گاو آمیخته با خاکستر است.

بخش ۱

۱. زرتشت از اهورمزدا پرسید و گفت: ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای خرد نیکوکار و ای مقدس، بگو بدانم: دروج ناسو هنگام مرگ انسان در چه وقت بر وی حمله می‌کند؟[1]

۲. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: روان آدمی به محض اینکه از تن وی جدا شد دروج ناسو از مناطق شمال به شکل یک مگس خشمناک به حالتی که زانو به جلو و دم به عقب خم شده باشد مانند کثیف‌ترین خرفسترها (یا حشرات) و با سروصدای بسیار بر وی حمله می‌کند.

۳. دروج ناسو در جسد مرده می‌ماند تا وقتی که چشم سگ بر وی افتد و یا جسد را سگ پاره کند و یا پرندگان لاشخوار بر آن بتازند. وقتی جسد را سگ دید و یا وی را پاره کرد و یا ددان گوشتخوار بر وی تاختند، دروج ناسو به شکل یک مگس خشمناک به حالتی که زانو به جلو و دُم به عقب خم شده باشد با سروصدای بسیار مانند ناپاک‌ترین خرفسترها به مناطق شمال می‌گریزد.

۴. ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه انسان به‌وسیلهٔ سگ، گرگ، جادوگر یا به‌وسیلهٔ دشمن یا مردم دیگر کشته شود و یا به پرتگاه افتد یا وی را خفه نمایند دروج ناسو پس از گذشتن چند مدت از مرگ وی بر وی حمله می‌کند؟

۵. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: یک روز پس از مرگ است که دروج ناسو از مناطق شمال به شکل یک مگس خشمناک به حالتی که زانو به جلو و دُم به عقب خم شده باشد با سروصدای بسیار مانند کثیف‌ترین خرفسترها به جسد حمله می‌کند.

---

۱. دروج ناسو نام دیو ناپاکی است و تماس وی برای انسان بسیار خطرناک می‌باشد و عواقب وخیم دارد.

بخش ۲

۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: اگر عده‌ای از جماعت در یک محل یا روی یک بستر و یک بالش، یکی نزد دیگری دو با دو، با پنج، با پنجاه یا با یک‌صد نشسته باشند و همه با همدیگر در تماس باشند و یکی از آنان فوت کند چند نفر از این جماعت از ناپاکی و پلیدی دروج ناسو آلوده می‌شوند.[۱]

۷. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: هر گاه در میان جماعت یک مرد روحانی باشد دروج ناسو در آغاز به وی حمله می‌کند، ای اسپیتمه زرتشت و از وی تا شخص یازدهم را آلوده می‌کند، ده نفر را آلوده می‌کند.

اگر در میان جماعت یک مرد جنگی باشد، دروج ناسو در آغاز به وی حمله می‌کند ای اسپیتمه زرتشت و از وی تا مرد دهم را آلوده می‌کند، نه نفر را آلوده می‌نماید.

اگر در میان آنان یک مرد زارع و برزگر باشد دروج ناسو در آغاز به وی حمله می‌کند و از وی تا مرد نهم را آلوده می‌کند، هشت نفر را آلوده می‌کند.

۸. اگر در میان آنان یک سگ گله باشد دروج ناسو در آغاز به وی حمله می‌کند و از وی تا مرد هشتم را آلوده می‌کند، هفت نفر را آلوده می‌کند.

اگر در میان آنان یک سگ خانه باشد دروج ناسو در آغاز به وی حمله می‌کند و از وی تا مرد هفتم را آلوده می‌کند. شش نفر را آلوده می‌کند.

۹. اگر در میان آنان یک سگ وهونزکا باشد دروج ناسو در آغاز به وی حمله می‌کند و از وی تا مرد ششم را آلوده می‌کند، پنج نفر را آلوده می‌کند.

اگر در میان آنان یک سگ تورونه باشد دروج ناسو در آغاز به وی حمله می‌کند، ای زرتشت مقدس و از وی تا شخص پنجم را آلوده می‌کند، چهار نفر را آلوده می‌کند پوشاک‌های وی به‌منزلهٔ لحاف و بالش وی خواهد بود.

بخش ۳

۱۰. ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: دروج ناسو چه قسمت از پوشاک و بالش را با پلیدی و نجاست و ناپاکی خود آلوده می‌کند؟

۱۱. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو با پلیدی و نجاست و ناپاکی خود بالاپوش و پوشاک زیرین را آلوده می‌کند.

---

۱. بندهای ۶ تا ۹ عیناً در بند ۲۷ تا ۳۰ فصل پنجم تکرار شده است.

۱۲. ای آفرینندۀ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: پوشاک را که در تماس با جسد مرده سگ یا انسان آلوده شده است می‌توان پاک نمود یا نه؟

۱۳. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: می‌توان پاک نمود.

چگونه می‌توان پاک و طاهر ساخت؟

اگر پوشاک به خون، به منی، به مدفوع و به آنچه از گلو بیرون ریخته شده باشد آلوده گردد مزداپرستان باید [آن را] پاره پاره کنند و زیر خاک پنهان نمایند.

۱۴. اما اگر روی پوشاک با منی، خون، مدفوع و آنچه از گلو بیرون ریخته شود آلوده نگشته باشد مزداپرستان می‌توانند [آن را] با شاش گاو بشویند و پاک نمایند.

۱۵. پوشاک اگر از چرم باشد سه دفعه با شاش گاو بشویند و سه دفعه خاک‌مالی و سه دفعه با آب شستشو نمایند و در مدت سه ماه روی پنجرۀ خانه در معرض روشنی قرار دهند، اگر پوشاک نخی باشد باید شش دفعه با شاش گاو بشویند و شش مرتبه خاک‌مالی و شش دفعه با آب شستشو نمایند و سپس در مدت شش ماه روی پنجرۀ خانه در معرض روشنی قرار دهند.

۱۶. رود اردویسور ای اسپیتمه زرتشت به من تعلق دارد و تخمۀ مردان و نطفۀ زنان و شیر آنان را پاک و طاهر می‌سازد.[۱]

۱۷. ای آفرینندۀ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: این پوشاک‌ها پس از پاک شدن ممکن است به مصرف زوتر، هوانه، اتروخشه، فرابرتر، ابرت، اشنتر، رتویشگر، سروشه وارز و یا به مصرف روحانی دیگر و مرد جنگی و یا یک برزگر برسد یا نه؟[۲]

۱۸. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این پوشاک‌ها حتی پس از تطهیر و شسته شدن نه به مصرف زوتر، نه به مصرف هوانه، نه به مصرف اتروخشه، نه فرابرتر، نه ابرت، نه اشنوتر، نه رتویشگر، نه سروشه وارز و نه هیچ روحانی دیگر، نه مرد جنگی و نه به مصرف برزگر نخواهد رسید.

۱۹. اگر در خانه مزداپرست یک زن در بی‌نمازی و قاعدگی زنانه به‌سر برد و یا مردی ناتوان در آنجا مسکن داشته باشد و باید از دیگران جدا زندگی کند این پوشاک‌ها ممکن است به مصرف لحاف و بالش زیر سر آنان برسد.

---

۱. اردویسور Ardvisura نام یک رود آسمانی است و ناهید یا آناهیدا یکی از خدایان زرتشت، خداوند آب‌ها و رودها می‌باشد و به نام اردیسور ناهید موسوم شده است.

۲. بند ۱۷ تا بند ۲۲ فصل هفتم و در بند ۵۷ تا ۶۲ فصل ششم تکرار شده است.

۲۰. اهورمزدا اجازه نمی‌دهد یک شیء هر اندازه ناچیز باشد ولو به ارزش یک اسپرنه Asperena و یا به ارزش آنچه از دوک جولایی و نخ‌ریسی یک دختر جوان باقی مانده باشد به دور ریخته شود.

۲۱. اگر مزداپرست روی جسد مرده یک شیء کم‌ارزش به قدر آنچه از دوک جولایی و نخ‌ریسی یک دختر جوان باقی مانده است انداخته باشد تا زنده است از پارسایان شمرده نمی‌شود و پس از مرگ در بهشت جای نخواهد داشت.

۲۲. چنین شخص به جهان بی‌پایان، به جهان تاریکی می‌رود، جهانی که تخمه وی در آنجا است و بلکه خود وی تاریکی است. در این جهان است ای مرد بدکار و شریر که دوزخ به وجدان تو وابسته است.

۲۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کسانی که سگ مرده یا انسان مرده می‌خورند می‌توانند تطهیر شوند یا نه؟

۲۴. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این اشخاص وسیلهٔ تطهیر ندارند و باید خانهٔ آنان ویران و قلب آنان از جای کنده و دیدهٔ آنان از حدقه بیرون انداخته شود. دروج ناسو تا ناخن به آنان حمله می‌کند و برای همیشه ناپاکشان می‌سازد.

۲۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کسانی که جسد مرده را به آب یا آتش منتقل می‌سازند و این دو را آلوده می‌کنند وسیله تطهیر دارند یا نه؟

۲۶. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این اشخاص ای زرتشت مقدس وسیلهٔ تطهیر ندارند و اهل دوزخ می‌باشند، جسد مردگان را فاسد می‌سازند و عنکبوت و ملخ را به آنان مسلط می‌دارند. این اشخاص هستند که جسد را گندیده می‌سازند و خشکسالی را سبب می‌شوند. خشکسالی که چراگاه‌ها را می‌خشکاند.

۲۷. این دوزخیان هستند که جسد مرده را فاسد می‌سازند و زمستان دیو آفریده را نیرو می‌بخشند. زمستانی که با برف سنگین رمه را به هلاکت می‌رساند. زمستانی که انسان را بیهوش و بی‌حس می‌دارد. زمستان بدکار و شریر. دروج ناسو تا ناخن به آنان حمله می‌کند و آنان را برای همیشه و همه وقت ناپاک می‌سازد.[۱]

---

۱. در بند ۲۷ و بندهای دیگر فصل هفتم کیفر چنین شخص که آب یا آتش را به‌وسیلهٔ جسد مرده آلوده می‌نماید، تعیین نگشته است، اما در بند ۷۴ فصل ۸ وندیداد که استرابون نیز نقل کرده مجازات مرگ و اعدام پیش‌بینی شده است و در کتاب شایست ناشایست فصل ۲ بند ۷۶ از گناهان کبیره به‌شمار رفته و در کتاب روایت نقل شده که گناهکار در هر دو جهان به مجازات می‌رسد، به این ترتیب که در برابر دیدهٔ مردم باید پوست بدن وی زنده کنده شود و اعضای بدن وی بریده شود و طعمه سگان و کلاغان لاشخوار گردد. وقتی که روان وی از این دنیا به دوزخ ←

بخش ۴

۲۸. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: تخته چوب (یا تابوت) راکه جسد مرده انسان در آن حمل می‌شود می‌توان پاک و طاهر نمود یا نه؟

۲۹. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: می‌توان پاک و طاهر کرد.

از روی کدام قاعده و دستور؟

اگر ناسو (جسد مرده) به‌وسیلهٔ سگان گوشتخوار یا پرندگان لاشخوار پاره پاره شده باشد تابوت را جدا در کنار جسد باید به زمین گذاشت. اگر خشک باشد از هر چهار طرف جسد یک ویتشتی (یا یک وجب) و اگر تر باشد یک فرارتنی Frarthni (یا یک بازو) فاصله باشد. سپس آب را با یک ضربت به روی آن می‌پاشند پاک خواهد شد.

۳۰. اگر جسد به‌وسیلهٔ سگان و پرندگان لاشخوار دریده شده باشد تابوت را در کنار آن به فاصلهٔ یک بازو از هر چهار طرف، اگر خشک باشد و یا به فاصلهٔ یک فرابازو Frabazu (از آرنج به بالا)، اگر تر باشد باید به زمین گذاشت و سپس آب را به روی آن با یک ضربت پاشید، پاک خواهد شد.

۳۱. این است فاصلهٔ تابوت چوبی از جسد که از هر چهار طرف باید رعایت شود خشک یا تر باشد، سخت یا نرم باشد، این اندازه‌ها را در روی زمین باید در نظر گرفت و سپس آب را با یک ضربت و یک‌مرتبه به روی تابوت پاشید، پاک خواهد شد.

۳۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: آیا غله یا علوفه راکه با لاشهٔ سگ یا جسد مرده انسان تماس یافته می‌توان پاک نمود یا نه؟

۳۳. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: ای زرتشت مقدس می‌توان پاک نمود.

از روی کدام قاعده و دستور؟

←

می‌رود به‌وسیلهٔ دیوها زجر و آزار و شکنجه می‌بینند و اگر در جهان جسمانی به توبه نرسیده باشد تا روز رستاخیز در دوزخ خواهد بود. چند بیت از شاهنامه فردوسی راجع‌به همین موضوع را در زیر نقل می‌نماییم.

هر آن کس که کرد این چنین کار را — بـه گـیتی و مـینو بـبیند جـفا
همی پوست کندن مر او را ز تـن — بـه پـیش هـمه مـردم و انـجمن
بود واجب و فرض بـر مـردمان — بریدن هـمه بـند بـندش چـنان
تنش را دهد بـر سگـان و کـلاغ — که نکند دگر کس برین سان دماغ
روانش چو آیـد بـدین جـایگاه — عـقوبت کشـد در بـر دیـوها
پـتیتی نـه کـردار مـر او را روان — بـه دوزخ بـماند روانش چـنان
که تا رستخیز آن‌چنان زار و خوار — که دیوان برآرند از آن کس دمار

(حاشیهٔ صفحه ۱۰۱، جلد دوم زند اوستای دارمستتر، یادداشت شماره ۳۱).

هر گاه جسد به‌وسیلهٔ سگان یا پرندگان لاشخوار دریده شده باشد باید غله (یا دانه‌ها) در روی زمین به فاصلهٔ یک فرارتنی، اگر خشک باشد یا یک فرابازو، اگر تر باشد از هر چهار طرف جسد فاصله داشته باشد. سپس آب را با یک ضربت و در یک مرتبه بـر آن می‌پاشند پاک و طاهر خواهد شد.

۳۴. هر گاه جسد به‌وسیلهٔ سگان گوشتخوار و پرندگان لاشخوار دریده نشده باشد باید غله را جدا از جسد به فاصلهٔ یک فراربازو از هر چهار طـرف اگـر خشک بـاشد و یک وی‌بازو (فاصله میان انگشتان دو دست به حالت گشاده) اگر تر باشد بگذارند و سپس آب را با یک ضربت در یک مرتبه به روی آن باید بپاشند، پاک و طاهر خواهد شد.

۳۵. این است اندازه‌ها که در هر چهار طرف باید رعایت شود، به نسبت ایـنکه غـلهٔ خشک یا تر، کوبیده یا نکوبیده، کاشته یا نکاشته، باد داده یا نداده، درو شده یا نشده باشد، باید آب را با ضربت در یک مرتبه به آن پاشید، پاک و طاهر خواهد شد.

بخش ۵

۳۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: اگر مزداپـرست بـخواهـد معالجه و مداوای بیمار را شغل و حرفهٔ خود قرار دهد آزمایش خود را در مـزداپـرستان می‌تواند انجام دهد یا در دیوپرستان؟

۳۷. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: آزمایش را در دیوپرستان باید انجام دهد پیش از آنکه به معالجهٔ مزداپرستان بپردازد.

چنین کس اگر معالجه را در دیوپرست انجام دهد و وی فوت کند و دیوپرست دوم را معالجه نماید و وی فوت کند و سپس به معالجهٔ دیوپرست سوم بپردازد و وی نیز فـوت نماید برای همیشه و همه وقت در اقدام به معالجه و مداوای بیماری ممنوع خواهد بود.

۳۸. چنین شخص نباید مزداپرست را پرستاری کند. نباید مـزداپـرست را جـراحـی نماید تا مبادا وی را مجروح سازد. اگر بیمار را عمل جراحی کند و وی را مجروح سازد باید جریمهٔ جرم عمد را بپردازد و به کیفر بدورشت Badhovarista گرفتار خواهد شد.

۳۹. اما اگر دیوپرست را جراحی کند و وی را شفا دهد. دیـوپرست دوم را جـراحـی نماید و وی را شفا دهد و سپس دیوپرست سوم را تحت عمل جراحی قرار دهـد و وی را بهبودی دهد برای همیشه و همه وقت در معالجه و مداوای بیماری مجاز خواهد بود.

۴۰. چنین شخص می‌تواند همیشه و همه وقت مزداپرست را به دلخواه خود مـعالجه کند و می‌تواند مزداپرستان را عمل جراحی نماید.

بخش ۶

۴۱. پزشک اگر مرد روحانی را معالجه نماید در برابر آن دعای خیر خواهد داشت. پزشک اگر رئیس خانواده را علاج نماید ارزش یک گاو به بهای پست را دریافت خواهد داشت.

پزشک اگر رئیس برزن را معالجه کند ارزش یک گاو به بهای متوسط دریافت خواهد نمود. اگر رئیس بخش را معالجه کند ارزش یک گاو به بهای اعلا دریافت خواهد نمود. اگر رئیس کشور را معالجه کند بهای یک ارابهٔ اسبی دریافت خواهد نمود.[1]

۴۲. اگر زن رئیس خانواده را معالجه کند بهای یک الاغ ماده شیرده را دریافت خواهد نمود.

اگر زن رئیس برزن را معالجه نماید بهای یک اسب مادهٔ شیرده را دریافت خواهد کرد. اگر زن رئیس کشور را معالجه نماید بهای یک شتر شیرده را دریافت می‌کند.

۴۳. پزشک اگر وارث یک خانوادهٔ بزرگ را معالجه نماید ارزش یک گاو به بهای اعلا دریافت خواهد نمود.

اگر یک گاو از جنس اعلا را معالجه نماید بهای یک گاو متوسط را دریافت می‌کند. اگر یک گاو متوسط را معالجه کند بهای یک گاو به ارزش پست را دریافت خواهد کرد. اگر گاو از جنس پست را معالجه نماید در برابر آن بهای یک گوسفند دریافت می‌کند.

اگر گوسفند را معالجه نماید در برابر آن یک قطعه گوشت دریافت خواهد کرد.

۴۴. اگر پزشکان متعدد در بالین بیمار حاضر شوند یکی به‌وسیلهٔ کارد جراحی، دیگری به‌وسیلهٔ گیاهان و سومی با سرودن کلام ایزدی و ادعیه مداوا کند، پزشک اخیر بهترین شفادهنده به‌شمار می‌رود.

بخش ۷

۴۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: زمین در چه مدت پس از گذاردن جسد مرده نگاه بسوی خورشید در روشنایی آسمان پاک و طاهر خواهد شد؟

۴۶. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پس از گذشتن یک سال تمام از روزی که جسد در زمین، نگاه بسوی خورشید و در روشنی آسمان گذارده شده باشد پاک و طاهر خواهد شد.

---

۱. واژه اوستایی را دارمستتر در جملهٔ آخر بند ۴۱ به لفظ کادریج kadrige ترجمه کرده و این لفظ در اصطلاح رومیان به معنی ارابه‌ای است که به اسب بسته می‌شد و بهای آن به ۷۰ استیر یا ۲۸۰ درهم تعیین گردیده است.

۴۷. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: زمین در چند مدت پس از دفن جسد پاک و طاهر می‌شود؟

۴۸. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: زمین پس از گذشتن پنجاه سال از دفن جسد پاک و طاهر خواهد شد.

۴۹. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: زمین در چند مدت پس از آنکه جسد مرده در دخمه جای داده شد پاک و طاهر می‌شود؟

۵۰. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: تا زمانی که سنگ‌ریزه‌های دخمه با خاک آن آمیخته شوند، همهٔ مردان راکه در این جهان جسمانی زندگی می‌نمایند، ای اسپیتمه زرتشت وادار کن قبرها را ویران نمایند.

۵۱. مردی که این قبرها را ویران کند ارزش خود را خواهد داشت و این عمل به‌منزلهٔ پشیمانی از گناه در اندیشه، گناه در گفتار، گناه در کردار خواهد بود. گناهان وی در اندیشه، گناهان وی در گفتار، گناهان وی در کردار بخشوده می‌شوند.

۵۲ تا ۵۴. دربارهٔ چنین کس جنگ و ستیزه در میان دو خرد وجود نخواهد داشت و وقتی در بهشت وارد شود ستاره‌ها، ماه، خورشید و خود من که اهورمزدا هستم به وی چنین شادباش خواهیم گفت: «خوشا به حال تو ای مردی که از دنیای فانی به جهان باقی شتافته‌ای.»

۵۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: کجاست دیو؟ کجاست دیوپرست؟ کجاست مسکن دیوها؟ کجاست دستجات دیو که به حمله می‌پردازند و پنجاه‌ها، صدها، هزارها و جماعت بی‌شمار را به هلاکت می‌رسانند؟

۵۶. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: ای اسپیتمه زرتشت، این دخمه‌ها است که در روی زمین برپا ساخته‌اند و مردگان را در آنها جای داده‌اند. در این دخمه‌ها است که دیو مسکن دارد. در این دخمه‌ها است که دیوها را ستایش می‌نمایند، در این دخمه‌ها است که دستجات دیوها به حمله می‌پردازند، دستجات دیو در جست و خیز هستند. در اینجا است که جماعت دیوها برای کشتن پنجاه‌ها، صدها، هزارها و صد هزارها به یکدیگر سبقت می‌جویند.[1]

۵۷. در این دخمه‌ها، ای اسپیتمه زرتشت، دیوها پر می‌خورند و آنچه خوردند از گلو بیرون می‌ریزند همچنان‌که مردم خوراک خود را در این دنیا فراهم می‌دارند و گوشت پخته می‌خورند. این بوی تعفن که می‌شنوی، ای انسان از پرخوری دیوها پدید آمده است.

---

۱. منظور از دخمه در عبارت بند ۵۷ دخمه‌های متروک است که از دفن آخرین جسد مرده‌ای مدت پنجاه سال گذشته باشد.

۵۸. شادی و خوشی دیوها در این مکان است. عفونت و بوی بد در این مکان پدید می‌آید. عفونت و بوی همراه دخمه‌ها می‌باشد. این دخمه‌ها است که از انواع بیماری جرب، گر، تب حاد و تب سرد پر شده است. در این دخمه‌ها است که بدترین آدمکشان پس از غروب خورشید دور هم گرد می‌آیند.

۵۹. مردمان کم‌عقل از اشخاص دانا پیروی نمی‌کنند. جنی Jaini یا جهی Jaihi است که یک‌سوم از بیماری‌ها را در شانه‌ها، دست‌ها و گیسوان انسان پرورش می‌دهد و بزرگ می‌سازد.

بخش ۸

۶۰. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: اگر زن در خانه مزداپرست باردار شود و در مدت یک ماه، دو ماه، سه ماه، چهار ماه، پنج ماه، شش ماه، هفت ماه، هشت ماه، نه ماه و ده ماه کودک مرده به‌دنیا آورد وظیفهٔ مزداپرستان چه خواهد بود؟

۶۱. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: مکان این خانه مزدایی پاک و خشک می‌باشد، اما رمه ریز و رمه درشت، آتش اهورمزدا، شاخه‌های برسم و مرد پارسا از آنجا کمتر عبور خواهند نمود.

۶۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: این خانه باید در چه فاصله از آتش، چه فاصله از آب، چه فاصله از برسم و در چه فاصله از مرد پارسا باشد؟

۶۳. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این خانه باید سی گام از آتش، سی گام از آب، سی گام از شاخه‌های برسم، سه گام از مرد پارسا فاصله داشته باشد.

۶۴. مزداپرستان در این مکان باید حصاری بنا کنند و این زن را همراه خوراک و پوشاک در آن جای دهند.

۶۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: نخستین خوراک این زن چیست؟

۶۶. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: نخستین خوراک این زن شاش گاو آمیخته با خاکستر می‌باشد. وی باید سه جرعه، شش جرعه، نُه جرعه در دخمه شکم خود فرو برد و بلع نماید.

۶۷. این زن می‌تواند پس از نخستین خوراک خود شیر گرم مادیان اسب، گاو، گوسفند یا بز آمیخته با ووآری یا بدون ووآری و شیر بی‌آب و آرد گندم بی‌آب و شراب انگور بی‌آب میل کند.

۶۸. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: خوراک شیر، گندم و شراب انگور را در چند مدت باید میل کند و در انتظار بنشیند؟

۶۹. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: سه شب باید در انتظار باشد و سه شب دیگر شیر، گندم و شراب انگور میل نماید و پس از این سه شب باید تن خود را با شاش گاو آمیخته با آب نزدیک نُه سوراخ شستشو دهد، پاک خواهد شد.

۷۰. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه تب بر تن ناپاک این زن عارض شود و دو درد مکروه یعنی عطش و گرسنگی بر وی برسد می‌تواند آب بنوشد یا نه؟

۷۱. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: می‌تواند آب بنوشد. قانون اولیه در این است که هـر کس حیات خود را محافظت کند. آب را باید از دست یک مرد پارسا و تعلیم یافته دریافت بدارد و از آب است که نیروهای بدن را باز می‌ستاند، اما شما ای مزداپرستان باید کـیفر چنین گناه را تـعیین نـمایید و از راتـو Ratu و سـروشه وارز Sraosho-Varez مشـورت بخواهید، کیفر وی را معلوم خواهند نمود، کیفر آن چیست؟

۷۲. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: گناه وی به درجهٔ پشوتن می‌رسد و سـزاوار دویست ضربه تازیانهٔ اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

بخش ۹

۷۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: ظروفی را که با لاشهٔ سگ یا جسد مردهٔ انسان آلوده شده‌اند می‌توان پاک نمود یا نه؟

۷۴. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: می‌توان پاک نمود ای زرتشت مقدس.

از روی کدام قاعده و دستور؟

اگر ظرف‌ها از زر ساخته شده باشند باید یک مرتبه با شاش گاو بشویند و دو مرتبه خاک‌مالی و یک مرتبه با آب شستشو شود پاک خواهد شد.

اگر ظرف‌ها از نقره ساخته شده باشند دو دفعه با شاش گاو باید بشـویند و دو دفـعه خاک‌مالی و دو دفعه با آب شستشو شود پاک خواهند شد.

۷۵. اگر ظرف‌ها از آهن باشند باید سه بار با شاش گاو بشویند و سه بار خاک‌مالی و سه بار با آب شستشو شود پاک خواهند شد.

این ظرف‌ها اگر از فولاد باشند باید چهار مرتبه با شاش گاو بشویند و چـهار مـرتبه خاک‌مالی و سه مرتبه با آب شستشو شود پاک خواهند شد.

این ظرف‌ها اگر از سنگ باشند باید پنج مرتبه با شاش گـاو بشـویند و پـنج مـرتبه خاک‌مالی و پنج مرتبه با آب شستشو شود پاک خواهند شد.

این ظرف‌ها اگر از گل یا چوب یا سفال ساخته شده باشند برای همیشه ناپاک خواهند بود.

۷۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: گاو ماده راکه از لاشه سگ یا جسد مردهٔ انسان خورده است می‌توان پاک و تطهیر نمود یا نه؟

۷۷. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: می‌توان پاک نمود ای زرتشت مقدس، به این ترتیب که نه شیر وی، نه پنیر وی و نه گوشت وی در مراسم دینی و نذورات همراه با برسم قابل مصرف نخواهد بود. پس از گذشتن یک سال است که مزداپرستان می‌توانند مانند سابق مصرف نمایند.

۷۸. کدام مردی است، ای اهورمزدا که در اندیشه نیک و در میل و آرزو نیک است، اما بر ضد نیکی رفتار کند و با دروج همراهی نماید؟

۷۹. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: چنین مرد، ای زرتشت مقدس که در اندیشه نیک و در میل و آرزو نیک است اما بر ضد نیکی رفتار کند و با دروج همراهی نماید آب ناپاک آلوده برای مراسم دینی هدیه می‌کند یا آب ناپاک و آلوده با ناسو را در تاریکی شب برای نذورات تقدیم می‌دارد.

فرگرد هشتم

مراسم حمل جسد مرده از خانه به دخمه، شستشو با شاش گاو یا شاش گوسفند وسیله تطهیر، حاضر کردن سگ زرد یا سگ سفید در معبر جنازه، فرار دیو دروج از دیدار سگ، کیفر تازیانه برای کسی که پوشاک نخی یا پوستی به روی جسد مرده بیاندازد، قبول دین مزدا موجب بخشایش گناهان می‌باشد، سوراخ در زمین مسکن دیوان اهریمنی است، فرار دیو از خواندن کلام ایزدی، کیفر اعدام برای کسی که جسد مرده را طبخ کند، پاداش برای کسی که آتش را به آتشگاه حمل نماید.

بخش ۱

۱. اگر سگ یا انسان در یک کلبهٔ چوبی و یا کلبهٔ نمدی بمیرد وظیفهٔ مزداپرست چه خواهد بود؟

۲. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: مزداپرستان باید در حوالی محل مزبور به جستجوی یک دخمه پردازند و اگر حمل جسد مرده سهل و آسان باشد به دخمه حمل می‌کنند و مسکن وی به حال خود باقی می‌ماند و این مسکن را با گیاهان اوروشنی Urvasni، وهوگانه Vohu-gaona، وهوکرتی Vohu-kereti، هزنه‌پاته Hadhanaepata و یا با هر گیاه خوشبوی دیگر معطر می‌سازند.

۳. اما اگر تغییر مسکن اولیه مرده سهل‌تر باشد نقل مکان می‌دهند و جسد مرده را در محل خود باقی می‌گذارند و این محل را با گیاهان اوروشنه، وهوگانه، وهوکرتی، هزنه‌پاته و یا با هر گیاه خوشبوی دیگر معطر می‌سازند.

۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: اگر سگ یا انسان در خانه مزداپرست فوت کند و باران یا برف ببارد و یا تندباد بوزد و هوا تاریک یا روز به پایان رسیده باشد به‌طوری که رمه و گله راه خود را گم کنند مزداپرستان چه وظیفه [ای] خواهند داشت؟

۵. زمین و خاک در این خانه مزدایی پاک و خشک می‌باشد، اما رمه ریز و درشت، آتش اهورمزدا، شاخه‌های برسم و مرد پارسا کمتر از آن عبور خواهند نمود.

۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: این خانه باید از آتش در چه فاصله، از آب در چه فاصله، از شاخه برسم در چه فاصله و از مرد پارسا در چه فاصله باشد؟

۷. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: مکان جسد مرده باید از آتش سی گام، از آب سی گام، از برسم سی گام و از مرد پارسا سه گام فاصله داشته باشد.

۸. مزداپرستان در این مکان باید یک گودال به عمق نیم گام اگر زمین سخت باشد و یا نیم قد آدمی اگر زمین نرم باشد حفر کنند و در آن مقداری خاکستر و مدفوع گاو بپاشند و روی آنها را با آجر، سنگ و یا سنگ‌ریزه خشک مفروش سازند.

۹. سپس جسد بیجان را به این گودال حمل می‌کنند و جسد در آن می‌ماند تا زمانی که دو شب، سه شب یا یک ماه بگذرد و پرندگان پرواز کنند، آب‌های پنهانی در زمین جاری شوند، گیاهان غنچه نمایند و زمین را باد بخشکاند.

۱۰. هنگامی که پرندگان به پرواز آمدند، گیاهان غنچه نمودند، آب‌های مخفی در زمین جاری شدند و زمین را باد بخشکانید، مزداپرستان باید قبلاً شکافی در دیوار خانه احداث نمایند و سپس دو مرد تنومند و کاردان پوشاک را از تن خود بیرون آورند و جسد مرده را از بستر خود و از روی سنگ یا آجر حمل می‌نمایند و به مکانی منتقل می‌سازند که سگان لاشخوار در آن رفت و آمد می‌کنند.[1]

۱۱. کسانی که جسد مرده را حمل کرده‌اند باید به فاصلهٔ سه گام از جسد در زمین نشینند و راتوی پارسا به مزداپرستان چنین گوید: «ای مزداپرستان، باید شاش گاو حاضر نمایید تا کسانی که مرده را حمل کرده‌اند تن خود و گیسوی سر خود را شستشو دهند.»

۱۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: از کدام شاش است که مرده‌کش‌ها باید تن خود و گیسوی خود را شستشو دهند، از شاش گوسفند، از شاش گاو و یا از شاش مرد یا زن؟

۱۳. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: از شاش گوسفند یا از شاش گاو خواهد بود نه از شاش مرد و نه از شاش زن، مگر زن و مردی که همخون و از خویشان نزدیک باشند. باید شاش را در دسترس مرده‌کش‌ها بگذارند تا تن خود و گیسوی خودشان را شستشو دهند.

بخش ۲

۱۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: از راهی که جسد مرده انسان یا لاشهٔ سگ حمل شده است رمه ریز و درشت، مرد یا زن، آتش پسر اهورمزدا و شاخه‌های برسم را می‌توانند عبور دهند یا نه؟

۱۵. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: از این راه نه رمهٔ ریز و درشت، نه زن، نه مرد، نه آتش، پسر اهورمزدا، نه شاخه‌های برسم هیچ‌کدام نباید عبور نمایند.

---

۱. منظور از احداث شکاف در دیوار بر طبق بند ۱۰ فصل هشتم این است که هنگام حمل جسد از خانه صاحبخانه و زن وی از شکاف خانه بیرون روند اما دیگران از درب خانه.

۱۶. در این راه باید یک سگ زرد چهار چشم یا یک سگ سفید با گوش‌های زرد در سه بار عبور داده شوند. در معبر این سگ زرد چهار چشم یا سگ سفید با گوش‌های زرد است، ای اسپیتمه زرتشت، که دروج ناسو به شکل یک مگس خشمناک به حالتی که زانو به جلو، دُم به عقب خم شده با سر و صدای بسیار مانند کثیف‌ترین خرفسترها به مناطق شمال می‌گریزد.[۱]

۱۸. اگر سگ به میل خود از راه رفتن در این معبر خودداری کند، ای اسپیتمه زرتشت، باید سگ زرد چهارچشم یا سگ سفید با گوش‌های دراز را نُه بار از این راه عبور دهند. دروج ناسو به شکل یک مگس زشت زانو به جلو و دُم به عقب برگشته با سر و صدای بسیار مانند کثیف‌ترین خرفسترها به مناطق شمال می‌گریزد.

۱۹. مرد روحانی جلوتر از همه در این معبر حرکت می‌کند و کلام فیروزی‌بخش را به شرح زیر تلاوت می‌نماید:

«یته اهووریه yata Ahu vairya» ــ میل و اراده خداوند دستور خیر و نیکی است. خیرات بهمن امشاسپند (یا وهومنو) برای خاطر اعمالی است که در این جهان در راه مزدا انجام می‌شود. کسی که از مستمند دستگیری نماید فیروزی اهورمزدا را فراهم می‌کند.

۲۰. کمنه مزدا kemna mazda ــ کدام حمایت‌گر و پشتیبان برای من عطای نمودی، ای مزدا، برای زمانی که مرد بدکار با دشمنی خود مرا گرفتار سازد. مگر نه این است که آتش تو و بهمن امشاسپند هستند. از آنان است که من به نیکی و خیر نایل می‌گردم. تمنا دارم دین و آیین خود را مانند دستور و قاعدهٔ زندگی برای من ظاهر و آشکار کن.

که ورترم جهه ke verethrem ja ــ کدام فیروزمند است که دین و آیین را پشتیبانی می‌کند و خود را رهنمای هر دو جهان می‌نامد. سروش من با بهمن امشاسپند برای محافظت من و محافظت هر کس که تو اراده کنی، ای مزدا، خواهند شتافت.

۲۱. ما را، ای مزدا و ای اسفندارمذ، از شر و مزاحمت بدکار رهایی بخش، دروج دیوآسا را به هلاکت برسان، مسکن دیوها را ویران کن، آفرینندهٔ دیوها را تباه ساز. ای کسی که دیوها را نیرومند سازی نابود باش، تو ای دروج، نیست شو و نابود باش. برای همیشه از مناطق شمال نابود باش، تا نتوانی جهان جسمانی پرخیر و برکت را به هلاکت رسانی.

۲۲. پس از این مراسم است که مزداپرستان می‌توانند به میل خود رمهٔ ریز و درشت، مرد، زن، آتش پسر اهورمزدا و شاخه‌های برسم را از این معبر عبور دهند و خوراک گوشت و شراب انگور پاک و پاکیزه را در این خانه آماده سازند بی‌آنکه گناهی مرتکب شوند.

---

۱. سگ چهارچشم سگی است که در بالای هر چشم یک خال سیاه باشد و این دو خال به‌منزلهٔ دو چشم اضافی است.

بخش ۳

۲۳. ای آفرینندۀ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه کسی به روی جسد مرده پوشاک بافته شده از نخ یا پوست بیاندازد به قدری که پای وی را بپوشاند سزاوار چه کیفر خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: چهارصد ضربه تازیانۀ اسپاهه و چهارصد ضربه تازیانۀ سروشه کیفر وی خواهد بود.

۲۴. ای آفرینندۀ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه یک مرد به روی جسد مرده یک پوشاک بافته شده از نخ یا پوست بیاندازد به قدری که دو زانوی وی را مانند زیرشلواری بپوشاند چه کیفر خواهد دید؟

اهورامزدا پاسخ داد و گفت: ششصد ضربه تازیانۀ اسپاهه و ششصد ضربه تازیانۀ سروشه کیفر وی خواهد بود.

۲۵. ای آفرینندۀ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: هر گاه یک مرد به روی جسد مرده پوشاک بافته شده از نخ یا پوست بیاندازد به قدری که تمام بدن وی را مانند لباس کامل بپوشاند چه کیفر خواهد دید؟

اهورامزدا پاسخ داد و گفت: یک‌هزار ضربۀ تازیانه اسپاهه و یک‌هزار ضربۀ تازیانه سروشه را سزاوار خواهد بود.

۲۶. ای آفرینندۀ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه یک مرد به زور و اجبار گناه ضد طبیعت مرتکب شود چه کیفر خواهد دید؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: هشتصد ضربه تازیانۀ اسپاهه و هشتصد ضربه تازیانۀ سروشه را سزاوار خواهد بود.

۲۷. ای آفرینندۀ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه مردی به میل خود گناه ضد طبیعت مرتکب شود جریمه وی و یا کفاره و توبه وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: گناه وی نه جریمه، نه کفاره و نه وسیله تطهیر خواهد داشت. جرم وی برای همیشه و همه وقت بی‌توبه خواهد بود.

۲۸. این کیفر در چه صورت خواهد بود؟

در صورتی است که گناهکار پیرو دین مزدا باشد یا در این دین تعلیم یافته باشد اما هر گاه خارج از دین مزدا بوده و یا در این دین تعلیم نیافته باشد گناه وی با قبول دین مزدا بخشوده می‌شود، به شرط اینکه تعهد کند در آینده چنین جرمی مرتکب نگردد.

۲۹. زیرا دین مزدا، ای اسپیتمه زرتشت، گناه را از کسی که این دین را پذیرفته بخشوده می‌سازد، سوءاستفاده از اعتماد دیگران را بخشوده می‌سازد، گناه دفن جسد مرده را در زمین بخشوده می‌سازد، گناه بی‌توبه را بخشوده می‌سازد، گناه رباخوار را بخشوده می‌سازد و بالاخره همه گناهان را بخشوده می‌سازد.

۳۰. دین مزدا، ای اسپیتمه زرتشت، یک مرد پارسا را از اندیشهٔ بد، گفتار بد، کردار بد پاک و طاهر می‌سازد، تندتر از هر تندبادی که دشت را صاف و هموار نماید.

کردار چنین شخص، ای اسپیتمه زرتشت، اگر در آینده پسندیده و نیکو باشد قبول دین مزدا به‌منزلهٔ توبهٔ کامل وی از گناهان است.

۳۱. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کدام است مردی که از دیوها به‌شمار رود، کدام است مردی که دیوها را می‌پرستد، کدام است مردی که هنگام خواب با دیو مقاربت می‌کند، کدام است دیوی که هنگام خواب با زنان مقاربت می‌کند، کدام است دیوی که هنگام خواب با مردان مقاربت می‌کند. کدام است مردی که خود را همسر دیو قرار می‌دهد، کدام است مردی که ارزش دیو را دارد، کدام است مردی که دیو کامل به‌شمار می‌رود، کدام است مردی که پیش از مردن از دیوان به‌شمار می‌رود و پس از مردن یک دیو نامریی خواهد بود؟

۳۲. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: مردی است که با نرینه مقاربت می‌کند و یا وی را به خود می‌پذیرد، ای اسپیتمه زرتشت، این است مردی که از دیوان به‌شمار می‌رود، این است مردی که دیو را می‌پرستد، این است مردی که هنگام خواب با دیو مقاربت می‌کند. این است مردی که خود را همسر دیو می‌داند، این است مردی که ارزش یک دیو دارد، این است مردی که دیو کامل می‌باشد، این است مردی که پیش از مردن یک دیو است و پس از مردن به دیو نامریی تبدیل می‌شود، این است مردی که با نرینه مقاربت می‌کند و یا وی را به خود می‌پذیرد.

بخش ۴

۳۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: مردی که جسد خشکیده بی‌جان را یک سال پس از فوت وی لمس کند طاهر و پاک خواهد بود یا نه؟

۳۴. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پاک و طاهر می‌باشد زیرا خشک با خشک نمی‌آمیزد. اگر خشک با خشک می‌آمیخت، این جهان جسمانی من سر تا پا گناهکار می‌شد و خوبی و نیکی از میان می‌رفت و روح و روان آدمی از کثرت مردگان در این جهان می‌نالید.

۳۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: مردی را که با لاشه سگ یا جسد مرده انسان آلوده شود می‌توان پاک و طاهر ساخت یا نه؟

۳۶. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: می‌توان پاک و طاهر ساخت.

از روی کدام قاعده و دستور؟

اگر جسد قبلاً به‌وسیلهٔ سگان یا پرندگان لاشخوار دریده شده باشد باید تن وی را با شاش گاو و آب شستشو داد، پاک و طاهر خواهد شد.

۳۷. اگر جسد هنوز به‌وسیلهٔ سگان گوشتخوار و پرندگان لاشخوار دریده نشده باشد مزداپرستان باید سه سوراخ در زمین بکنند و کسی که آلوده شده باید تن خود را در این محل با شاش گاو نه با آب شستشو دهد و سگ مرا از جلو کشند و همراه برند.

۳۸. مزداپرستان باید سه سوراخ دیگر در زمین بکنند و این شخص تن خود را در آنجا با شاش گاو نه با آب می‌شوید و سگ مرا نزد وی می‌برند و به قدری انتظار می‌کشند تا آخرین دانهٔ موی سر وی خشک شود.

۳۹. مزداپرستان در دفعهٔ سوم سه سوراخ در ردیف سوم به فاصلهٔ نه گام از سوراخ‌های قبلی می‌کنند و کسی که آلوده شده باید تن خود را با آب نه با شاش گاو شستشو دهد.

۴۰. کسی که آلوده شده باید دست‌های خود را در مکان اول بشوید و اگر نشوید همه تن وی ناپاک خواهد بود. وقتی دست‌های خود را سه دفعه شستشو داد باید آب سه بار از جلو بالای سر وی ریخته شود.

۴۱. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا از جلو بر تارک سر رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو از جلو به میان دو ابرو می‌گریزد.

۴۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا از جلو به میان دو ابرو رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به پشت سر می‌گریزد.

۴۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هنگامی که آب زیبا به پشت سر رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو از جلو به فک دهان می‌گریزد.

۴۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به فک دهان رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو از جلو به گوش راست می‌گریزد.

۴۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به گوش راست وی رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به گوش چپ می‌گریزد.

۴۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به شانهٔ راست رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به گوش چپ وی می‌گریزد.

۴۷. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: وقتی آب زیبا به شانهٔ راست رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به شانهٔ چپ وی می‌گریزد.

۴۸. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: وقتی آب زیبا به شانهٔ چپ رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو، به زیر بغل راست می‌گریزد.

۴۹. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: آب زیبا وقتی به زیر بغل رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به زیر بغل چپ می‌گریزد.

۵۰. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به زیر بغل چپ رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو از جلو به روی سینه می‌گریزد.

۵۱. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به روی سینه رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به پشت می‌گریزد.

۵۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به پشت وی رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به پستان راست می‌گریزد.

۵۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به پستان راست رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به پستان چپ می‌گریزد.

۵۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به پستان چپ رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به دندهٔ راست وی می‌گریزد.

۵۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به دندهٔ راست رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به دندهٔ چپ می‌گریزد.

۵۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به دندهٔ چپ رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به سُرین راست می‌گریزد.

۵۷. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به سرین راست رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به سرین چپ می‌گریزد.

۵۸. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به سرین چپ رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به آلت تناسلی می‌گریزد. کسی که آلوده شده اگر مرد باشد نخست قسمت عقب و سپس قسمت جلو را باید شستشو دهد و اگر زن باشد نخست قسمت جلو و سپس قسمت عقب را باید شستشو دهد.

۵۹. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به آلت تناسلی رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به ران راست وی می‌گریزد.

۶۰. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به ران راست رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به ران چپ می‌گریزد.

۶۱. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به ران چپ رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به زانوی راست می‌گریزد.

۶۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به زانوی راست رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به زانوی چپ می‌گریزد.

۶۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به زانوی چپ رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به ساقه پای راست می‌گریزد.

۶۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به ساقهٔ پای راست رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به ساقهٔ پای چپ می‌گریزد.

۶۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به ساقهٔ پای چپ رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به قوزک پای راست می‌گریزد.

۶۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به قوزک پای راست رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به قوزک پای چپ می‌گریزد.

۶۷. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به قوزک پای چپ رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: به استخوان روی پای راست می‌گریزد.

۶۸. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به استخوان روی پای راست رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به استخوان روی پای چپ می‌گریزد.

۶۹. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: وقتی آب زیبا به روی استخوان پای چپ رسید دروج ناسو به کجا می‌گریزد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دروج ناسو به کف پای راست می‌گریزد مانند اینکه پرپشه در زیر پا جای گرفته باشد.

۷۰. در این صورت باید کف پا را بر زمین فشار دهد و پاشنه را بلند نماید و آب را به زیر پای راست بریزد، دروج ناسو به کف پای چپ می‌گریزد، باید آب را به زیر پای چپ بریزد، دروج ناسو به پاشنه پای راست می‌گریزد.

۷۱. باید پاشنه پا را به زمین فشار دهد و کف پا را بلند نماید و آب را روی پا بریزد، دروج ناسو به پاشنه پای چپ می‌گریزد.

باید آب را به زیر پای چپ بریزد، دروج ناسو به شکل مگس خشمناک به حالتی که زانو به جلو و دُم به عقب خم شده باشد مانند کثیف‌ترین خرفسترها با سروصدای بسیار به مناطق شمال می‌گریزد.

۷۲. در این موقع باید کلام ایزدی فیروزمند و شفابخش را به شرح زیر تلاوت نمایی.

یته اهو وریه Yata Ahu vairya ــ میل و اراده خداوند دستور خیر و نیکی است. خیرات بهمن امشاسپند به‌خاطر اعمالی است که در این جهان در راه مزدا انجام می‌شود. کسی که از مستمند دستگیری نماید فیروزی اهورمزدا را فراهم می‌دارد.

کمنه مزدا kem na mazda ــ کدام حمایت‌گر و پشتیبان بر من عطا کردی، ای مزدا، برای زمانی که مرد بدکار با دشمنی خود مرا گرفتار سازد. مگر نه اینست که آتش تو و بهمن امشاسپند است. از آنان است که من به نیکی و خیر نایل می‌گردم. تمنا دارم دین و آیین خود را مانند دستور و قاعدهٔ زندگی برای من ظاهر و آشکار کن.

که ورترم جهه ke verethrem ja ــ کدام فیروزگر است که از دین و آیین پشتیبانی می‌کند و خود را رهنمای هر دو جهان می‌نامد. سروش من با بهمن امشاسپند برای محافظت من و محافظت هر کسی که اراده کنی، ای مزدا، خواهند شتافت.

ما را ای مزدا و ای اسفندارمذ، از شر و مزاحمت بدکار و مزاحم نجات بده، دروج ناسوی دیوآسا را به هلاکت برسان، مسکن دیوها را ویران کن، آفرینندهٔ دیوها را تباه ساز. ای کسی که دیوها را نیرومند می‌سازی نابود باش. تو ای دروج نیست و نابود شو. برای همیشه از مناطق شمال نابود شو تا نتوانی جهان جسمانی پرخیر و برکت را تباه سازی.

بخش ۵

۷۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هرگاه مزداپرستان به حالت رفتن یا دویدن، سوار اسب یا ارابه، با آتشی برخورد نمایند که جسد مرده را می‌سوزاند و مردم برای سوختن جسد یا پختن آن ایستاده باشند مزداپرستان چه وظیفه‌ای خواهند داشت؟

۷۴. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: مردی که جسد مرده را طبخ می‌کند باید کشته شود، بلی باید او را بکشند و دیگ را سرنگون سازند و اجاق را نیز سرنگون سازند.

۷۵. از این آتش باید هیزم را روشن نمایند، هیزمی که تخمه و کانون آتش در آن قرار گرفته و از شاخه‌هایی گرفته شده که آتش را نیرو می‌دهد. سپس هیزم را به محل دورتر منتقل می‌سازند و از یکدیگر پراکنده می‌دارند تا هر چه زودتر خاموش شود.

۷۶. به همین ترتیب است که نخستین دسته هیزم به فاصلهٔ یک وجب بزرگ - Fratare vitasti از آتشی که جسد را می‌سوزاند بر زمین گذارند و جلوتر می‌برند و پراکنده می‌سازند تا خاموش شود.

۷۷. سپس دستهٔ دوم هیزم را به فاصلهٔ یک وجب بزرگ از آتشی که جسد را می‌سوزاند بر زمین گذارند و جلوتر می‌برند و پراکنده می‌سازند تا خاموش شود.

سپس دستهٔ سوم هیزم را به فاصلهٔ یک وجب بزرگ از آتشی که جسد را می‌سوزاند بر زمین گذارند و جلوتر می‌برند و پراکنده می‌دارند تا خاموش شود.

سپس دستهٔ چهارم هیزم را به فاصلهٔ یک وجب بزرگ از آتشی که جسد را می‌سوزاند بر زمین گذارند و جلوتر می‌برند و پراکنده می‌دارند تا خاموش شود.

سپس دستهٔ پنجم هیزم را به فاصلهٔ یک وجب بزرگ از آتشی که جسد را می‌سوزاند بر زمین گذارند و جلوتر می‌برند و پراکنده می‌دارند تا خاموش شود.

سپس دستهٔ ششم هیزم را به فاصلهٔ یک وجب بزرگ از آتشی که جسد را می‌سوزاند بر زمین گذارند و جلوتر می‌برند و پراکنده می‌دارند تا خاموش شود.

سپس دستهٔ هفتم هیزم را به فاصلهٔ یک وجب بزرگ از آتشی که جسد را می‌سوزاند بر زمین گذارند و جلوتر می‌برند و پراکنده می‌دارند تا خاموش شود.

۷۸. سپس دستهٔ هشتم هیزم را به فاصلهٔ یک وجب بزرگ از آتشی که جسد را می‌سوزاند بر زمین گذارند و جلوتر می‌برند و پراکنده می‌دارند تا خاموش شود.

۷۹. در این موقع یک مرد پارسا ای اسپیتمه زرتشت، با مهر و شفقت بسیار گیاه اوروشنی Urvasni، وهوگونه Vohugaona، وهوکرت Vohukereti، هذنپته Hadha naepata، یا هر گیاه عطرآگین دیگر به آتش تقدیم می‌دارد.

۸۰. باد از هر طرف بوی خوش و عطرآگین را به همه جا می‌رساند و از این آتش است که هزاران دیو نامریی به هلاکت می‌رسند، دیوهایی که در تاریکی مسکن دارند و با پریان و جهی جفت‌گیری می‌نمایند.

بخش ۶

۸۱. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هرگاه کسی آتش راکه جسد مرده را سوزانیده به جایگاه قانونی خود حمل کند پاداش وی چه خواهد بود؟[۱]

---

۱. واژه دتیوگاتو Daityo Gatu نام آتشگاه یا جایگاه آتش بهرام در معبد زرتشتیان است و لفظ دادگاه مخفف این واژه به معنی جایگاه قانونی است.

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: به قدر پاداش کسی است که در این دنیا ده هزار شاخهٔ هیزم به آتشگاه تقدیم بدارد.

۸۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه کسی آتش را که در آن مایعات ناپاک سوخته است به جایگاه قانونی خود حمل کند پاداش وی پس از جدا شدن روح از بدن چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پاداش وی به قدر پاداش کسی است که یک‌هزار شاخهٔ هیزم در این دنیا به آتشگاه تقدیم بدارد.

۸۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه کسی آتش را که در آن مدفوع گاو سوخته به آتشگاه حمل کند پاداش وی پس از جدا شدن روح از بدن چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پاداش وی به قدر پاداش کسی است که در این دنیا پانصد شاخه هیزم به آتشگاه تقدیم بدارد.

۸۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه کسی آتش را که در آن کوزهٔ کوزه‌گر پخته شده به جایگاه قانونی خود حمل کند پاداش وی پس از جدا شدن روح از بدن چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پاداش وی به قدر پاداش کسی است که چهارصد شاخهٔ هیزم در این دنیا به آتشگاه تقدیم بدارد.

۸۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه کسی آتش شیشه‌گر را که در آن شیشه می‌گدازند به آتشگاه حمل کند پاداش وی پس از جدا شدن روح از بدن چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پاداش وی به قدر پاداش کسی است که شاخهٔ هیزم به مقداری که شیشه در آتش آن گداخته شود به آتشگاه تقدیم بدارد.

۸۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه کسی آتش را که از سوختن گیاه اونیا پرو برجیه Aonya paro berejya به‌دست آمده به آتشگاه حمل نماید پاداش وی پس از جدا شدن روح از بدن چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پاداش وی به قدر پاداش کسی است که شاخهٔ هیزم برای روشن ساختن این آتش در این دنیا به آتشگاه تقدیم بدارد.

۸۷. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه کسی آتش را از زیر انبر زرگر و طلاساز به جایگاه قانونی حمل نماید، پاداش وی پس از جدا شدن روح از بدن چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پاداش وی به قدر پاداش کسی است که یک‌صد شاخه هیزم در این دنیا به آتشگاه تقدیم بدارد.

۸۸. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه کسی آتش را از زیر انبر نقره‌کاری به آتشگاه حمل کند پاداش وی پس از جدا شدن روح از بدن چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پاداش وی به قدر پاداش کسی است که نود شاخه هیزم در این دنیا به آتشگاه تقدیم بدارد.

۸۹. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه آتش را کسی از زیر انبر آهنگر به آتشگاه حمل نماید پاداش وی پس از جدا شدن روح از بدن چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پاداش وی به قدر پاداش کسی است که هشتاد شاخه هیزم در این دنیا به آتشگاه تقدیم بدارد.

۹۰. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: هر گاه آتش را کسی از زیر انبر فولادگر به آتشگاه حمل نماید پاداش وی پس از جدا شدن روح از بدن چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پاداش وی به قدر پاداش کسی است که در این دنیا هفتاد شاخه هیزم به آتشگاه تقدیم بدارد.

۹۱. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه آتش را کسی از تنور نانوا به آتشگاه حمل نماید پاداش وی پس از جدا شدن روح از بدن چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پاداش وی به قدر پاداش کسی است که شصت شاخه هیزم در این دنیا به آتشگاه تقدیم بدارد.

۹۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه آتش را کسی از زیر دیگ خوراک‌پزی به آتشگاه حمل نماید پاداش وی پس از جدا شدن روح از بدن چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پاداش وی به قدر پاداش کسی است که پنجاه شاخه هیزم در این دنیا به آتشگاه تقدیم بدارد.

۹۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه کسی آتش گیاه اونیا تخریه Aonya Thkhairya را به آتشگاه حمل نماید پاداش وی پس از جدا شدن روح از بدن چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پاداش وی به قدر پاداش کسی است که چهل شاخه هیزم در این دنیا به آتشگاه تقدیم بدارد.

۹۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه آتش چوپانان را کسی به آتشگاه حمل نماید پاداش وی پس از جدا شدن روح از بدن چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پاداش وی به قدر پاداش کسی است که سی شاخه هیزم در این دنیا به آتشگاه تقدیم بدارد.

۹۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه آتش کوچ‌نشینان را کسی به آتشگاه حمل نماید پاداش وی پس از جدا شدن روح از بدن چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پاداش وی به قدر پاداش کسی است که ده شاخه هیزم در این دنیا به آتشگاه تقدیم بدارد.

۹۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه آتش اجاق خانواده را کسی به آتشگاه حمل نماید پاداش وی پس از جدا شدن روح از بدن چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پاداش وی به قدر پاداش کسی است که ده شاخه هیزم در این دنیا به آتشگاه تقدیم بدارد.

بخش ۷

۹۷. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه جسد مرده را کسی در مکان دور از آبادی و به تنهایی لمس نماید می‌توان پاک و طاهر گردانید یا نه؟ اهورمزدا پاسخ داد و گفت: می‌توان پاک نمود ای زرتشت مقدس.

از روی کدام قاعده و دستور؟

۹۸. هر گاه جسد به‌وسیلهٔ سگان گوشتخوار و پرندگان لاشخوار پاره شده باشد باید تن خود را سی مرتبه با شاش گاو شستشو نماید و خود را سی مرتبه مالش دهد، پاک خواهد شد.

۹۹. هر گاه جسد به‌وسیلهٔ سگان گوشتخوار و پرندگان لاشخوار پاره نگشته باشد باید تن خود را پانزده مرتبه شستشو دهد و سپس تا یک هاتر بدود.

۱۰۰. وی باید به قدری بدود تا به یک شخص زنده برخورد کند و فریاد زند و چنین گوید: «من با جسد مرده تماس یافته و آلوده شده‌ام و در اندیشه، گفتار و کردار ناتوان هستم، خواهش می‌کنم نظارت کنید تا من پاک و طاهر شوم». وی به دویدن ادامه می‌دهد تا به شخص مزبور برسد و این شخص هر گاه از انجام مراسم تطهیر خودداری نماید یک سوم گناه به وی سرایت خواهد کرد.

۱۰۱. او باید هاتر دوم را بدود به قدری که در دفعهٔ دوم با شخص دوم برخورد کند و این مرد هر گاه از انجام مراسم تطهیر خودداری نماید نصف گناه به وی سرایت خواهد نمود.

۱۰۲. او باید هاتر سوم را بدود تا در مرتبهٔ سوم با مرد دیگر برخورد کند و اگر وی از انجام مراسم تطهیر خودداری نماید همهٔ گناه به او سرایت خواهد کرد.

۱۰۳. او باید به دویدن ادامه دهد تا به خانهٔ خود، به برزن، به بخش، به کشور مجاور برسد و به آواز بلند چنین فریاد زند: «من به جسد مرده آلوده شده‌ام و در اندیشه، گفتار و کردار ناتوان هستم، خواهش می‌کنم مرا تطهیر نمایید». اگر از انجام مراسم تطهیر خودداری کنند خود وی باید تن خود را با شاش گاو و آب شستشو دهد پاک خواهد شد.

۱۰۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: این مرد ناپاک هر گاه در طریق خود با آب برخورد نماید و در معرض کیفر قرار گیرد کیفر او چه خواهد بود؟

۱۰۵. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی چهارصد ضربه تازیانهٔ اسپاهه و چهارصد ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.[۱]

۱۰۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه مرد ناپاک در طریق خود با درخت برخورد نماید و در معرض گناه قرار گیرد کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی چهارصد ضربه تازیانهٔ اسپاهه و چهارصد ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

این است کیفر، این است وسیلهٔ توبه برای کسی که از مراسم توبه پیروی نماید نه برای کسی که از انجام این مراسم خودداری کند. چنین کس در خانه دیو دروج مسکن خواهد داشت.

اشم وهو Ashem vohu ـ راستی و پارسایی بالاترین خیر و نیکی و بالاترین سعادت و خوشبختی است. خوشا به حال کسی که پارسا باشد.

---

۱. بر طبق بند ۱۰۴ تا ۱۰۶ فصل هشتم مردی که با جسد مرده تماس گرفته و آلوده شده باید مراسم تطهیر را انجام دهد والا هر گاه در طریق خود با آب یا با درخت برخورد نماید و آلوده سازد در معرض گناه قرار می‌گیرد و سزاوار کیفر خواهد بود.

فرگرد نهم

مراسم تطهیر، اجرت مرد روحانی در مراسم تطهیر، مجازات اعدام برای کسی که در این مراسم تصدی کند بی‌آنکه از مقررات تطهیر آگاه باشد.

بخش ۱

۱. زرتشت از اهورمزدا پرسید و گفت: ای اهورمزدا، ای خرد نیکوکار و ای مـقدس، بگو بدانم: کسانی که در این دنیا بخواهند تن خود را از آلودگی به جسد مرده پاک و طاهر سازند به کدام شخص باید مراجعه نمایند؟

۲. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: به مرد پارسا باید مراجعه نمایند، مردی که ای اسپیتمه زرتشت، بتواند سخن گوید و جز حقیقت چیزی نگوید و قانون مقدس را تعلیم یـافته و پارسا باشد و قواعد تطهیر را بداند. این مرد باید گیاهان را در یک مساحت نه وی‌بازوی مربع بکند و جمع‌آوری نماید.[۱]

۳. در این زمین باید کمتر آب و گیاه دیده شود و خاک آن هر چه ممکن است پاک و خشک باشد و رمهٔ ریز و درشت و شاخه برسم و مرد پارسا کمتر از آنجا عبور کنند.

۴. این زمین باید در چه فاصله از آتش، چه فاصله از آب، چه فاصله از شاخه برسم و چه فاصله از مرد پارسا باشد؟

۵. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: باید سی گام از آتش، سی گام از آب، سی گام از شاخه برسم و سه گام از مرد پارسا فاصله داشته باشد.

۶. در این زمین باید قبلاً یک سوراخ به عمق دو انگشت در تابستان و چهار انگشت در زمستان کنده شود.

۷. سوراخ دوم باید به عمق دو انگشت در تابستان و چهار انگشت در زمستان و سرما کنده شود.

سوراخ سوم باید به عمق دو انگشت در تابستان و چهار انگشت در زمستان و سـرما کنده شود.

---

۱. یک وی‌بازو Vibazu با فاصله میان انگشتان دو دست برابر است به حالتی که بازوان باز و گشاده باشد.

سوراخ چهارم باید به عمق دو انگشت در تابستان و چهار انگشت در زمستان و سرما کنده شود.

سوراخ پنجم باید به عمق دو انگشت در تابستان و چهار انگشت در زمستان و سرما کنده شود.

سوراخ ششم باید به عمق دو انگشت در تابستان و چهار انگشت در زمستان و سرما کنده شود.

۸. فاصلهٔ این سوراخ‌ها از یکدیگر چه مقدار خواهد بود؟

فاصلهٔ این سوراخ‌ها از یکدیگر یک گام خواهد بود.

یک گام چه مقدار است؟

یک گام برابر با سه پا می‌باشد.

۹. سپس باید سه سوراخ دیگر هر کدام به عمق دو انگشت در تابستان و چهار انگشت در زمستان و سرما کنده شود.

این سوراخ‌ها باید از سوراخ‌های قبلی در چه فاصله باشد؟

به فاصلهٔ سه گام.

سه گام به چه اندازه می‌باشد؟

این سه گام با فاصله در میان دو قدم برابر است.

فاصله میان دو قدم چه مقدار می‌باشد؟

این فاصله عبارت از نُه پا است.

۱۰. سپس در اطراف این سوراخ‌ها باید یک شیار با کارد فلزی موسوم به کارد خشتره وریه khshatra vairya ترسیم شود.

این شیار در چه فاصله از سوراخ‌ها باشد؟

به فاصلهٔ سه پا.

این سه پا به چه اندازه می‌باشد؟

به اندازهٔ یک قدم.

یک قدم به چه اندازه می‌باشد؟

یک قدم به اندازه نُه پا است.

سپس باید دوازده شیار دیگر رسم شود. سه شیار باید سه سوراخ را دور زند و احاطه نماید و از سوراخ‌های دیگر جدا کند.

سه شیار دیگر باید شش سوراخ را دور زند و از دیگران جدا کند. سه شیار باید نُه سوراخ را دور زند و از دیگران جدا کند. سه شیار دیگر باید سه سوراخ پایین‌تر را دور زند و از دیگران جدا کنند.

۱۱. در هریک از این سه فاصله به قدر نُه پا باید سنگ‌هایی قرار داد و از روی این سنگ‌ها به سوی سوراخ‌ها قدم گذاشت و به جای این سنگ‌ها ممکن است سفال یا دادار Dadard یا زم ورته zem vareta یا هر خاک سخت و سفت دیگر باشد.

۱۲. در این موقع است که مرد آلوده به جسد مرده باید به سوی سوراخ‌ها قدم بردارد و تو ای زرتشت (یا ای مرد روحانی) باید نزدیک شیار توقف نمایی و چنین تلاوت کنی: «نمازکه یه ارمتیش ایزه‌که»

Nemazca ya Armatish izhaca

این کلام را مرد آلوده و ناپاک نیز باید تلاوت کند.

۱۳. پس از تلاوت این کلام است که دیو دروج نیروی خود را از دست می‌دهد. همین کلام است که به اهریمن بدکار ضربت می‌زند، به اشموغ سلاحدار و قتال ضربت می‌زند، دیوهای مازندران را ضربت می‌زند و به همهٔ دیوها ضربت می‌زند.

۱۴. سپس یک قاشق آهنی یا سربی برای پر کردن از شاش گاو باید در دست گرفت تا بتوان مرد ناپاک و آلوده را شستشو داد و یک چوب دستی را که دارای نُه گره باشد باید در دست گرفت و قاشق سربی را در یک طرف این چوب قرار داد.

۱۵. در این موقع است که مرد ناپاک باید دست‌های خود را شستشو دهد و اگر شستشو ندهد بدن وی همه ناپاک خواهد شد. دست‌های خود را باید سه دفعه شستشو دهد، سپس شاش گاو را از جلو بر تارک سر وی باید پاشید. دروج ناسو از جلو به میان ابروان می‌گریزد.

۱۶. تو باید از جلو میان ابروان وی را شستشو دهی، دروج ناسو به پشت سر می‌گریزد.

تو باید پشت سر را شستشو دهی، دروج ناسو از جلو به فک دهان وی می‌گریزد.

تو باید فک دهان وی را شستشو دهی، دروج ناسو به گوش راست وی می‌گریزد.

۱۷. تو باید گوش راست وی را شستشو دهی، دروج ناسو به گوش چپ می‌گریزد. تو باید گوش چپ وی را شستشو دهی، دروج ناسو به شانهٔ راست می‌گریزد.

تو باید شانهٔ راست وی را شستشو دهی، دروج ناسو به شانهٔ چپ می‌گریزد.

تو باید شانهٔ چپ را شستشو دهی، دروج ناسو به زیر بغل راست می‌گریزد.

۱۸. تو باید زیر بغل راست وی را شستشو دهی، دروج ناسو به زیر بغل چپ می‌گریزد.

تو باید زیر بغل چپ را شستشو دهی، دروج ناسو از جلو به سینهٔ وی می‌گریزد.

تو باید سینه را از جلو شستشو دهی، دروج ناسو به پشت وی می‌گریزد.

۱۹. تو باید پشت وی را شستشو دهی، دروج ناسو به زیر به پستان راست می‌گریزد.

تو باید پستان راست را شستشو دهی، دروج ناسو از جلو به پستان چپ می‌گریزد.

تو باید پستان چپ وی را شستشو دهی، دروج ناسو به دنده و پهلوی راست می‌گریزد.

۲۰. تو باید پهلو و دندهٔ راست وی را شستشو دهی، دروج ناسو به دنده و پهلوی چپ می‌گریزد.

تو باید پهلو و دندهٔ چپ وی را شستشو دهی، دروج ناسو به سرین راست می‌گریزد.

تو باید سرین راست وی را شستشو دهی، دروج ناسو به سرین چپ می‌گریزد.

۲۱. تو باید سرین چپ را شستشو دهی، دروج ناسو به آلت تناسل می‌گریزد.

تو باید آلت تناسل را شستشو دهی. هر گاه ناپاک یک مرد باشد باید قبلاً جلو، سپس پشت وی را شستشو داد، اما هر گاه ناپاک یک زن باشد اول باید جلو و سپس پشت وی شسته شود. دروج ناسو به ران راست می‌گریزد.

۲۲. تو باید ران راست وی را شستشو دهی، دروج ناسو به ران چپ می‌گریزد.

تو باید ران چپ را شستشو دهی، دروج ناسو به زانوی راست می‌گریزد.

تو باید زانوی راست وی را شستشو دهی، دروج ناسو به زانوی چپ می‌گریزد.

۲۳. تو باید زانوی چپ وی را شستشو دهی، دروج ناسو به ساق پای راست می‌گریزد.

تو باید ساق پای راست وی را شستشو دهی، دروج ناسو به ساق پای چپ می‌گریزد.

تو باید ساق پای چپ را شستشو دهی، دروج ناسو به پاشنهٔ پای راست می‌گریزد.

تو باید پاشنه پای راست را شستشو دهی، دروج ناسو به پاشنهٔ پای چپ می‌گریزد.

۲۴. تو باید پاشنه پای چپ را شستشو دهی، دروج ناسو به قوزک پا می‌گریزد.

تو باید قوزک پا را شستشو دهی دروج ناسو در کف پای مانند پر مگس پنهان می‌شود.

۲۵. مرد باید پاشنه پا را از زمین بلند کند و کف پا را بر زمین بچسباند و زیر پای راست را شستشو دهد دروج ناسو به زیر پای چپ می‌گریزد.

تو باید زیر پای چپ را شستشو دهی دروج ناسو به زیر انگشتان پای می‌گریزد.

۲۶. مرد باید پاشنه پا را به زمین بچسباند و انگشتان را از زمین بلند نماید و زیر انگشتان را شستشو دهد، دروج ناسو به زیر انگشتان پای چپ می‌گریزد.

تو باید زیر انگشتان پای چپ را شستشو دهی، دروج ناسو به شکل یک مگس خشمناک، زانو به جلو و دُم به عقب برگشته با سر و صدای بسیار مانند کثیف‌ترین خرفسترها به مناطق شمال می‌گریزد.

۲۷. در این موقع باید کلام ایزدی را به شرح زیر که فیروزمندتر از همه و شفادهنده‌تر از همه است تلاوت نمایی.

یته اهو وریه yata Ahu varya ــ میل و ارادهٔ خداوند دستور خیر و نیکی است. خیرات بهمن امشاسپند به‌خاطر اعمالی است که در این جهان در راه مزدا انجام می‌شود. کسی که از مستمند دستگیری نماید فیروزی اهورمزدا را فراهم می‌دارد.

کمنه مزدا kemna mazda ــ کدام حمایت‌گر و پشتیبان به من عطای نمودی، ای مزدا، برای زمانی که مرد بدکار با دشمنی خود مرا گرفتار سازد. مگر نه اینست که آتش تو و بهمن امشاسپند هستند. از آنان است که من به نیکی و خیر نایل می‌گردم. تمنا دارم دین و آیین خود را مانند دستور و قاعدهٔ زندگی برای من ظاهر و آشکار کن.

که ورترم جهه ke verethrem ja ــ کدام فیروزگر است که دین و آیین را پشتیبانی می‌کند و خود را رهنمای هر دو جهان می‌نامد. سروش من با بهمن امشاسپند برای حمایت من و حمایت هر کسی که تو بخواهی خواهند شتافت.

ما را ای مزدا و ای اسفندارمذ، از شر و مزاحمت بدکار و مزاحم نجات بده، دروج دیوآسا را به هلاکت برسان، مسکن دیوها را ویران کن، آفرینندهٔ دیوها را تباه ساز. ای کسی که دیوها را نیرومند سازی نابود باش، تو ای دروج نیست و نابود باش، برای همیشه در مناطق شمال نیست شو تا نتوانی جهان جسمانی پرخیر و برکت را تباه سازی.

۲۸. مرد ناپاک نزدیک نخستین سوراخ از دروج ناسو نجات می‌یابد. در این موقع باید کلام فیروزمند و شفادهنده‌تر از همه، دعای یته‌اهووریه را تا آخر تلاوت نمایی.

مرد نزدیک سوراخ دوم از دروج ناسو نجات می‌یابد. در این موقع باید کلام فیروزی‌بخش و شفادهنده‌تر از همه، دعای اهووریه را تا آخر تلاوت نمایی. مرد نزدیک سوراخ سوم از دروج ناسو نجات می‌یابد. در این موقع باید کلام فیروزمندتر از همه، دعای یتا اهووریه را تا آخر تلاوت نمایی.

مرد نزدیک سوراخ چهارم از دروج ناسو نجات می‌یابد. در این موقع باید کلام فیروزمند و شفادهنده‌تر از همه دعای یته اهووریه را تا آخر تلاوت نمایی.

مرد نزدیک سوراخ پنجم از دروج ناسو نجات می‌یابد، در این موقع باید کلام فیروزمند و درمان‌دهنده‌تر از همه دعای یته‌اهوریه را تلاوت نمایی.

مرد نزدیک سوراخ ششم از دروج ناسو نجات می‌یابد، در این موقع باید کلام فیروزمند و درمان‌دهنده‌تر از همه دعای اهووریه را تا آخر تلاوت نمایی.

۲۹. پس از این مراسم مردی که از ناسو ناپاک شده باید در میان دو ردیف اول از سوراخ‌ها و بیرون از شش ردیف دیگر به فاصلهٔ چهار انگشت بنشیند و خود را با یک مشت خاک مالش دهد.

۳۰. آنچه بر زمین ریخته باید یازده مرتبه جمع‌آوری نماید و تا وقتی که آخرین موی فرق سر خشک شود در انتظار بنشیند.

۳۱. وقتی تن مرد ناپاک خشک شد به سوراخ‌های دیگر نزدیک آید و خود را در نخستین سوراخ یک بار و در دومین سوراخ دو بار و در سومین سوراخ سه بار با آب باید شستشو دهد.

۳۲. سپس تن خود را با گیاهان اوروشنه، وهوگنه، وهو کرت، هذه نپته و یا هر گیاه خوشبوی دیگر معطر می‌سازد و پوشاک خود را می‌پوشد و وارد خانهٔ خود می‌شود.

۳۳. این مرد باید در این خانه و در محل مخصوص جدا از اعضای دیگر خانواده و جدا از مزداپرستان بنشیند و نمی‌تواند نه به آتش، نه به آب، نه به خاک، نه به گاو، نه به درخت، نه به مرد پارسا و نه به زن و نه به مرد نزدیک شود تا زمانی که سه شب به پایان رسد. پس از این سه شب باید تن خود را و لباس خود را با شاش گاو به همان ترتیب سابق بشوید و پاک نماید.

۳۴. این مرد در درون خانه و در محل مخصوص جدا از مزداپرستان می‌نشیند و در این محل نمی‌تواند نه به آتش، نه به آب، نه به خاک، نه به گاو، نه به درخت، نه به مرد، نه به زن نزدیک شود تا زمانی که شش شب به پایان برسد و پس از این شش شب است که باید تن خود را شستشو دهد، پوشاک خود را شستشو دهد و با شاش گاو و آب به همان ترتیب سابق بشوید و پاک نماید.

۳۵. این مرد در درون خانه و در محل مخصوص باید جدا از مزداپرستان بنشیند و نمی‌تواند نه به آتش، نه به آب، نه به خاک، نه به گاو، نه به درخت، نه به مرد پارسا، نه به مرد و نه به زن نزدیک شود تا زمانی که نُه شب به پایان رسد. پس از این نُه شب باید تن خود را بشوید و سپس با شاش گاو خود را بشوید و پاک سازد.

۳۶. پس از این مراسم می‌تواند به آتش، به آب، به خاک، به گاو، به درخت، به مرد پارسا، به مرد و زن نزدیک شود.

بخش ۲

۳۷. تو باید مرد روحانی را در برابر دعای خیر تطهیر نمایی.
تو باید رئیس کشور را در برابر یک شتر نر به بهای اعلا تطهیر نمایی.
تو باید رئیس برزن را در برابر یک گاو نر به بهای اعلا تطهیر نمایی.
تو باید رئیس خانه را در برابر یک گاو ماده سه ساله تطهیر نمایی.
۳۸. تو باید رئیس خانه را در برابر یک گاو مزرعه تطهیر نمایی.
تو باید مستخدم خانه را در برابر گاو کاری تطهیر نمایی.
تو باید کودک را در برابر یک بره تطهیر نمایی.

۳۹. این بود مشخصات حیوانات اهلی ریز و درشت که مزداپرستان اگر توانایی داشته باشند باید در عوض به مرد تطهیرکننده تسلیم نمایند و اگر توانایی نداشته باشند یک شیء ارزندهٔ دیگر به وی بدهند تا خانه را به میل و رضایت ترک گوید.

۴۰. مرد تطهیرکننده اگر خانه را با بددلی و نارضایتی ترک نماید دروج ناسو، ای اسپیتمه زرتشت، دوباره مراجعت می‌کند و مرد ناپاک را از بینی، از چشم، از زبان، از فک دهان، از آلت تناسل و از پشت آلوده می‌کند.

۴۱. دروج ناسو تا نوک انگشتان به وی حمله می‌کند و او را برای همیشه ناپاک می‌سازد. در این صورت است که‌ای، اسپیتمه زرتشت، خورشید از اینکه به وی بتابد رنج خواهد برد، ماه رنج خواهد برد، ستارگان رنج خواهند برد.

۴۲. کسی که مرد ناپاک را از دروج ناسو نجات دهد وی را خوشحال می‌سازد، آتش را خوشحال می‌سازد، آب را خوشحال می‌سازد، خاک را خوشحال می‌سازد، گاو را خوشحال می‌سازد، گیاهان را خوشحال می‌سازد، مرد پارسا را خوشحال می‌سازد، مرد و زن را خوشحال می‌سازد.

۴۳. زرتشت از اهورمزدا پرسید و گفت: ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کسی که مرد ناپاک را از دروج ناسو نجات دهد پاداش وی چه خواهد بود؟

۴۴. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: وی را آگاه سازید که بهشت نصیب او خواهد بود.

۴۵. زرتشت از اهورمزدا پرسید و گفت: با دروج ناسو که از جسد مرده به زنده حمله می‌کند چگونه می‌توانم مبارزه نمایم؟

۴۶. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: باید کلام گات‌ها را دوبار تلاوت نمایی.
باید کلام گات‌ها را سه بار تلاوت نمایی.
باید کلام گات‌ها را چهار بار تلاوت نمایی.

در این موقع است که دروج ناسو تندتر از تیر کمان می‌گریزد، زودتر از آنچه نمد سال پیش کهنه شود و یا پوشاک سبز زمین تغییر رنگ دهد.[۱]

بخش ۳

۴۷. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه مرد روحانی بی‌آنکه به مقررات تطهیر در دین مزدا آشنا باشد در این امر تصدی نماید چگونه می‌توانم با دیو دروج که از جسد مرده به زنده حمله می‌کند مبارزه نمایم. چگونه می‌توانم با دیو دروج که از جسد مرده خارج شده و با زنده محشور می‌شود مبارزه نمایم؟

۴۸. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: در این صورت دیو دروج ناسو زورمندتر از پیش خواهد بود و بیماری‌ها و مرگ و آفت‌ها بیشتر و شدیدتر از پیش خواهد بود.

۴۹. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کیفر چنین مرد چیست؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: مزداپرستان باید وی را در بند نهند، دست‌های وی را ببندند، لباس و پوشاک را از تن وی بیرون آورند، سر وی را از گردن قطع کنند و جسد وی را طعمهٔ لاشخواران و درندگان وحشی و کرکس‌ها سازند، درندگان آفریدهٔ خرد نیک و سپس چنین تلاوت نمایند: «این مرد از پندار بد، گفتار بد و کردار بد پشیمان است».[۲]

۵۰. این مرد اگر گناهان دیگر مرتکب شده باشد همهٔ آنها به علت پشیمانی بخشوده می‌شوند. اگر اعمال بد دیگر مرتکب نشده باشد پشیمانی وی برای همیشه ارزنده خواهد بود.

۵۱. کدام مردی است، ای اهورمزدا که فراوانی را از میان می‌برد و با خود بیماری و مرگ همراه آورد؟

۵۲. اشموغ ناپاک است، ای زرتشت مقدس که مراسم تطهیر را در این جهان جسمانی انجام می‌دهد بی‌آنکه از قواعد آن در دین مزدا آگاه و باخبر باشد.

۵۳. تا زمان چنین مرد و قبل از کردار وی است که عسل و روغن در این کشور و در این مکان فراوان بود و افزایش و وسعت نعمت حاصل می‌شد و گندم و علوفه حاصل می‌شد.

---

۱. نمد یک لفظ اوستایی است و به واژه نمت Nemato آمده است.

۲. در کتاب روایت چاپ فریزر صفحه ۳۹۷ نقل شده که تطهیرکننده هر گاه قانون تطهیر و مقررات تطهیر را رعایت نکند وی را به بیابان می‌برند و به چهار میخ می‌کشند و بدن وی را زنده زنده پوست می‌کنند و سر وی را از گردن قطع می‌نمایند. اگر توبه کرده باشد در آخرت از گناه خود پاک می‌شود والا تا روز رستاخیز در دوزخ به‌سر خواهد برد.

دارمستتر در توضیحات بالا عبارت کتاب روایت را به خط فارسی و به شرح زیر عیناً نقل نموده است:

«آن پوژدانرگر که نه به شرط دین کارهٔ پوژدانرگر کند باید برد در بیابان که او را چار میخ کنند و پوست از تنش بکنند و سرش برند. اگر پتیتی باشد از گناه پاک شود و اگر پتیتی نباشد تا رستاخیز در دوزخ باشد.»

۵۴. ای آفرینندۀ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: عسل و روغن در چه وقت و چه زمان در این کشور و در این مکان حاصل خواهد شد، فراوانی و افـزایش و وسـعت نعمت حاصل خواهد شد و گندم و علوفه حاصل خواهد شد؟

۵۵. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: نه عسل و نه روغن در این کشـور و در ایـن مکـان حاصل خواهد شد، نه فراوانی و افزایش و وسعت نعمت حاصل خواهد شد و نه گـندم و علوفه حاصل خواهد شد.

۵۶. مگر اینکه اشموغ ناپاک (یا مرد گنهکار) فوراً کشته شود و نذورات به سـروش مقدس تقدیم گردد، در سه روز و سه شب همراه آتش افروخته از شاخه برسم و شربت هوما.

۵۷. در این صورت است که عسل و روغن در این کشور و در این مکان فراوان خواهد شد، تندرستی و افزایش و وسعت نعمت حاصل خواهد شد و علوفه و گندم حاصل خواهد شد.

دعای اشم وهو، Ashem vohu.

فرگرد دهم

مبارزه با دیو به‌وسیلهٔ کلام ایزدی، کلام بیشمروت، کلام تریشمروت، کلام‌کاتریشمروت

بخش ۱

۱. زرتشت از اهورمزدا پرسید و گفت: ای اهورمزدا، ای خرد نیکوکار و ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: چگونه می‌توانم با دروج ناسو که از جسد مرده به زنده حمله می‌کند مبارزه نمایم، چگونه می‌توانم با دروج ناسو که از جسد مرده بیرون آمده با زنده محشور می‌شود مبارزه نمایم؟

۲. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: باید به آواز بلند کلام گات‌ها را در دو بار تلاوت نمایی.
باید کلام گات‌ها را به آواز بلند سه بار تلاوت نمایی.
باید کلام گات‌ها را به آواز بلند چهار بار تلاوت نمایی.

۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کدام است کلام گات‌ها که دوبار باید تلاوت نمود؟

۴. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این است کلام گات‌ها که باید دوبار خوانده شود. این کلام را به آواز بلند در دو بار تلاوت کن.

اهیه یسا Ahya yasa... اوروانم urvanem (یسنا ۲۷، بند ۲)
هومه‌تانم Humatanam... مهی Mahi (یسنا ۳۵، بند ۲)
اشایه ات سره Ashahya aat saire... اهوبیه Ahubya (یسنا ۳۰، بند ۸)
یته تووی yatha Tui ... اهوره Ahura (یسنا ۳۹، بند ۴)
هومم توه Humaim Thwa... هودستم Hudaostema (یسنا ۴۱، بند ۵)
تووی استتراسکه Thwoi staotarasca... اهوره Ahura (یسنا ۴۱، بند ۳)
اوشته اهمه‌ای Ushta Ahmai... مننهو mananho (یسنا ۴۳، بند ۱)
اسپنته مینو Spenta maiyo... اهوره Ahuro (یسنا ۴۷، بند ۱)
وهو خشترم Vohu khshathrem ... ورشنی Vareshani (یسنا ۵۱، بند ۱)
وهیشته ایشتیش Vahishta ishtish... شیو تنه که (یسنا ۵۳، بند ۱)

۵. پس از خواندن این بیشمروت‌ها Bishamrutas باید کلام فیروزمند و درمان‌دهنده زیر را به آواز بلند تلاوت نمایی.[۱]

من اهریمن را از این خانه، از این برزن، از این بخش و از این کشور بیرون می‌اندازم و حتی از تن مردی یا زنی که به جسد مرده آلوده شده بیرون می‌اندازم و از تن رئیس خانه، رئیس برزن، رئیس بخش، رئیس کشور و از تن همهٔ مردم نیک بیرون می‌اندازم.

۶. من دیو ناسو را بیرون می‌اندازم. من سرایت مستقیم و سرایت نامستقیم از وی را از این خانه، از این برزن، از این بخش، از این کشور و از همهٔ مردم بیرون می‌اندازم.

۷. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کدام است کلام گات‌ها که سه بار باید خوانده شود؟

۸. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این است کلام گات‌ها که سه بار باید خوانده شود. این کلام‌ها را به آواز بلند سه بار تلاوت کن.

اشم وهو Ashem vohu (یسنا ۲۷، بند ۴)

یه‌سه‌ویشتو yesevishto . . . پتی Paiti (یسنا ۳۳، بند ۱۱)

هوخشتروتم Hukhshathrotemai . . . وهیشته Vahishta (یسنا ۳۴، بند ۳۵)

دوزوره‌نش Duzhvarenaish . . . وهیو Vahyo (یسنا ۵۳، بند ۹)

۹. پس از خواندن تریشمروت‌ها باید به آواز بلند این کلام‌های فیروزمند و درمان‌دهنده را تلاوت نمایی.

من دیو اندرا Indra را بیرون می‌اندازم. من دیو سورو sauru را بیرون می‌اندازم. من دیو نونهتیه Nonhaithya را بیرون می‌اندازم از این خانه، از این برزن، از این بخش، از این کشور و از تن هر مرد و زنی که از جسد مرده ناپاک شده و از تن رئیس خانه، رئیس برزن، رئیس بخش، رئیس کشور و از تن همهٔ مردمان نیک.

۱۰. من دیو تورو Tauru را بیرون می‌کنم. من دیو زری zairi را بیرون می‌کنم، از این خانه، از این برزن، از این بخش، از این کشور و حتی از تن مردی که به جسد مرده آلوده شده و از تن زنی که از جسد مرده ناپاک شده است. از تن رئیس خانه، رئیس برزن، رئیس بخش، رئیس کشور و از تن همهٔ مردمان جهان بیرون می‌کنم.[۲]

---

۱. ادعیه‌ای که از جزوات گات‌ها و یسنا باید در دو بار خوانده شود در اصطلاح اوستا به نام بیشمروت Bishamruta و آنچه باید در سه بار خوانده شود به نام تریشمروت Thrishmruta و آنچه باید در چهار بار خوانده شود به نام کاتریشمروت Cathrushamruta نام برده‌اند.

۲. در بند ۱۲ فصل ۲۸ بندهش نقل شده که در بندهای ۹ و ۱۰ فصل ۱۰ وندیداد از شش دیو بزرگ موسوم به ←

۱۱. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کدام کلام گات‌ها است که باید چهار بار خوانده شود؟

۱۲. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این است کلام گات‌ها که باید چهار بار خوانده شود. این کلام را به آواز بلند باید چهار بار تلاوت نمایی.

یته اهو وریه yatha ahu vairyo (یسنا ۲۷، بند ۱۳)

مزدا آت مویی mazda at moi... دائو آهوم Dao ahum (یسنا ۳۶، بند ۱۵)

آاِریه‌مه ایشیو A Airyama ishyo........

مسه‌ته مزدا Masata mazda (یسنا ۵۴، بند ۱)

۱۳. پس از خواندن ادعیه کاتروشمروت باید کلام فیروزمند و درمان‌دهندهٔ زیر را تلاوت نمایی.

من دیو خشم سلاحدار قتال را بیرون می‌کنم. من دیو اکاتشه Akatasha را از این خانه، از این برزن، از این بخش، از این کشور و حتی از تن مردی که به جسد مرده آلوده شده و از تن زنی که از جسد مرده ناپاک شده و از تن رئیس خانه، رئیس برزن، رئیس بخش، رئیس کشور و از تن همه مردمان نیک بیرون می‌کنم.[۱]

۱۴. من دیوهای ورنه (یا گیلان و دیلم) را بیرون می‌کنم. من دیو باد بد را از این خانه، از این برزن، از این بخش، از این کشور و حتی از تن مردی که به جسد مرده آلوده شده و از تن زنی که از جسد مرده ناپاک شده و از تن رئیس خانه، رئیس برزن، رئیس بخش، رئیس کشور و از تن همه مردمان نیک جهان بیرون می‌کنم.[۲]

→

اندرا، سورو، نونهیته، تورو، زری و اکم منو Akem mano که به جای دیو ناسو است بحث شده و این شش دیو به‌منزلهٔ سرداران اهریمن هستند و با شش امشاسپند برابری و رقابت می‌نمایند. اندرا رقیب اردیبهشت امشاسپند یا اشا و هیشته می‌باشد و مردم را از کردار نیک منصرف می‌کند. سورو Sauru رقیب شهریور امشاسپند یا خشتره وریو است. نونهتیه Nonhaithya رقیب اسفندارمذ امشاسپند یا اسپنتا ارمیتی می‌باشد و دیو نارضایتی است. دو دیو تورو و زری دشمنان خرداد امشاسپند و امرداد امشاسپند هستند و آب‌ها و گیاهان را زهرآلود و مسموم می‌سازند.

۱. اشمه Aeshma نام دیو خشم است و در ترجمهٔ پهلوی به لفظ خیشم Khishm آمده است. آکتشه Akatash نام دیو خیانت در امانت می‌باشد و بر طبق مندرجات مینو خرد بند ۱۳ فصل ۳۶ و ارداویراف‌نامه بند ۴ فصل ۵۶ دیوی است که انسان را از کار نیک منصرف می‌دارد.

۲. واژه (وای) یا واته بر طبق مندرجات اوستا نام خداوند باد می‌باشد و این خداوند خودآفریده است و در حفظ نظام عالم مراقبت دارد و از این جهت دارای دو چهره و دو سیما است یکی خداوند باد نیک و دیگری خدای باد بد می‌باشد و این باد است که به نام بدوایو نامیده شده است.

۱۵. این است کلام گات‌ها که باید دو بار خوانده شود. این است کلام گات‌ها که باید سه بار خوانده شود. این است کلام گات‌ها که باید چهار بار خوانده شود.

۱۶. این است ادعیه‌ای که اهریمن را ضربت می‌زند، این است ادعیه‌ای که اشمه، دیو خشم را ضربت می‌زند. این است ادعیه‌ای که دیوهای مازندران را ضربت مـی‌زند، ایـن است ادعیه‌ای که همهٔ دیوها را ضربت می‌زند.

۱۷. این است ادعیه‌ای که دیو دروج ناسو را بیرون می‌کند و دیوهایی را که از مرده به زنده حمله می‌کند و یا از جسد مرده خارج شده با زنده حشر و نشر پیدا می‌کند.

۱۸. تو ای زرتشت (نام مرد روحانی) باید نُه سوراخ در زمین حفر نمایی. زمینی که کمتر آب، کمتر گیاه داشته باشد نه زمینی که رمه و انسان را غذا دهد. پاکی واشویی برای انسان پس از تولد بهترین خیر و دارایی است. پاکی در دین مزدا ای زرتشت، پاکـی در اندیشه، پاکی در گفتار و پاکی در کردار می‌باشد.

۱۹. ای مرد پاک تو باید روح و روان خود را طاهر سازی و هر انسان زنده در این دنیا می‌تواند روان خود را با پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک پاک و طاهر سازد.

۲۰. یته اهو وریه ـــ میل و ارادهٔ خداوند دستور خیر و نیکی است.

کمنه مزدا ـــ کدام حمایت‌گر و پشتیبان برای من عطا نمودی، ای مزدا در وقتی که مرد بدکار و شریر بخواهد مرا گرفتار دشمنی خود سازد.

که ورترم جهه ـــ کدام فیروزمند است که دین مزدا را محافظت می‌نماید. ما را ای مزدا و ای، اسفندارمذ، از کسی که مزاحمت ما را فراهم می‌دارد محافظت کن و دروج دیوآسا را تباه ساز.

فرگرد یازدهم

نام و نشان چند دیو خطرناک، برانداختن این دیوها از خانه، از آب. از آتش. از گاو. از تن مرد پارسا. از زن و مرد. از ستاره‌ها. از خورشید. از روشنی بـی‌پایان به‌وسیلهٔ خواندن کلام ایزدی.

۱. زرتشت از اهورمزدا پرسید و گفت: ای اهورمزدا، ای خرد نیکوکار، ای آفـرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: چگونه می‌توانم خانه را تطهیر نمایم؟

چگونه آتش را؟

چگونه آب را؟

چگونه زمین را؟

چگونه گاو را؟

چگونه گیاه را؟

چگونه مرد پارسا و زن و مرد را؟

چگونه ستارگان را؟

چگونه ماه، چگونه خورشید، چگونه روشنی بی‌پایان، چگونه موجودات نیک مزدا آفریده راکه تخمهٔ آنها در خیر و نیکی قرار گرفته است؟

۲. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: ای زرتشت باید کلام تطهیر را تلاوت نـمایی. در ایـن صورت خاک پاک خواهد شد، آتش پاک خواهد شد، آب پاک خواهد شد، زمین پاک خواهد شد، گاو پاک خواهد شد، گیاه پاک خواهد شد، مرد پارسا پاک خواهد شد، مرد و زن پاک خواهند شد، ستارگان پاک خواهند شد، ماه پاک خواهد شد، خـورشید پـاک خواهد شد، روشنی بی‌پایان پاک خواهد شد، همه موجودات نیک مزدا آفریده که تخمه آنها در خیر و نیکی قرار گرفته پاک خواهند شد.

۳. تو باید این کلام فیروزمند و درمان‌دهنده‌تر از همه را بخوانی و دعای اهون وریه را پنج بار بخوانی.

یته اهو وریه ــ میل و اراده خداوند دستور خیر و نیکی است تا آخر.

دعای اهون وریه است که انسان را محافظت می‌نماید.

کمنه مزدا ــ کدام حمایت‌گر و پشتیبان، ای مزدا برای من عطا نمودی.

که ورترم جهه ــ کدام فیروزمند است که دین مزدا را حمایت می‌کند، ای مزدا و ای اسفندارمذ، خواهش می‌کنم ما را از شر و مزاحمت بدکار محافظت کن.

۴. اگر تو بخواهی خانه را طاهر سازی باید کلام زیر را به آواز بلند تلاوت نمایی.

تا زمانی که بیماری در خانه مسکن گزیده حمایت‌گر من کسی است که خیر و نیکی تعلیم می‌دهد.

اگر بخواهی آتش را پاک نمایی این کلام زیر را به آواز بلند تلاوت کن.

ما پیش از همه، ای اهورمزدا، آتش تو را ستایش می‌کنیم.

۵. اگر بخواهی آب را پاک نمایی باید کلام زیر را به آواز بلند بخوانی.

ما آب‌های مکانتی Maekaintis، آب‌های هبونتی Hebvaintis، آب‌های فراوزه Fravazah را ستایش می‌کنیم.

اگر بخواهی زمین را پاک نمایی کلام زیر را به آواز بلند تلاوت کن.

ما این زمین را همراه زنان ستایش می‌کنیم، زمینی که ما را در بر دارد و زنانی که به تو تعلق دارند ای اهورمزدا.

۶. اگر بخواهی گاو را پاک نمایی کلام زیر را به آواز بلند تلاوت کن.

ما بهترین کردار و اعمال را انجام خواهیم داد، برای کسانی که تعلیم یافته یا نیافته باشند. برای آموزگاران یا کسانی که آموزگار نیستند. آسایش و امنیت و علوفهٔ نیک برای رمه و گله خواستاریم.

اگر بخواهی گیاهان را پاک و طاهر سازی باید کلام زیر را به آواز بلند تلاوت نمایی.

برای پاداش گاوها است که گیاهان را مزدا رویانیده است.

۷. اگر بخواهی مرد پارسا، مرد یا زن را پاک و طاهر سازی کلام زیر را به آواز بلند تلاوت کن.

ئیریامه ایشیو A Airyema ishyo (بر طبق یسنا ۵۴، بند ۱).

۸. تو باید کلام فیروزی‌بخش و درمان‌دهنده‌تر از همه را بخوانی و اهون وریه را هشت بار تلاوت نمایی.

یته اهو وریه ــ میل و اراده خداوند دستور خیر و نیکی است تا آخر.

کمنه مزدا ــ کدام حمایت‌گر و پشتیبان، ای مزدا برای من عطا نمودی تا آخر.

که ورترم جهه ــ کدام فیروزمند است که دین و آیین تو را محافظت خواهد نمود. من ناپاکی مستقیم را برمی‌اندازم. من ناپاکی نامستقیم را برمی‌اندازم.

۹. پرنه اشمم Perené Ashmem ـــ من دیو اشمه را برمی‌اندازم. من دیو ناسو را برمی‌اندازم، من ناپاکی مستقیم را برمی‌اندازم، من ناپاکی نامستقیم را برمی‌اندازم، من دیو خرو را برمی‌اندازم، من دیو خروگنی را برمی‌اندازم. من دیو بویتی را برمی‌اندازم، من دیو کوندی را برمی‌اندازم، من نسل دیو کوندی را برمی‌اندازم، من دیو لاغر و ناتوان بوشیسته Bushyasta را برمی‌اندازم.

من دیو یوشیسته ناخن دراز را برمی‌اندازم. من دیو مودی را برمی‌اندازم، من دیو کپستی kapasti را برمی‌اندازم.

من دیو پری Pairika را که روی آتش، روی آب، روی زمین، روی گاو، روی گیاه می‌نشیند برمی‌اندازم، من ناپاکی را که روی آتش، روی آب، روی زمین، روی گاو، روی گیاه می‌نشیند برمی‌اندازم.

۱۰. پرنه توی Perenè Twi ـــ من اهریمن حقیر و پست را بیرون می‌کنم از آتش. از آب. از زمین. از گاو. از گیاه. از مرد پارسا. از زن یا از مرد. از ستاره‌ها. از ماه. از خورشید. از روشنی بی‌پایان و از همه موجودات نیک مزدا آفریده که تخمهٔ آنها در خیر و نیکی قرار گرفته.

۱۱. تو باید این کلام فیروزمند و درمان‌دهنده‌تر از همه را بخوانی. تو باید دعای اهون وریه را چهار بار تلاوت نمایی.

یته اهو وریه.

کمنه مزدا.

که ورترم جهه.

۱۲. پرشته اشمم Parshta Aeshmem ـــ من دیو اشمه را برمی‌اندازم، من دیو ناسو را برمی‌اندازم.

من ناپاکی مستقیم را برانداختم. من ناپاکی نامستقیم را برانداختم.

من دیو خرو و دیو خروگنی را برانداختم.

من دیو بویتی و دیو بویتی را برانداختم.

من دیو کوندی را برانداختم.

من دیو لاغر بوشیسته و دیو یوشیسته ناخن دراز را برانداختم.

من دیو مودی و دیو کپستی را برانداختم.

من دیو پری را که روی آتش، روی آب، روی گاو، روی گیاه می‌نشیند برانداختم.

۱۳. پرشته توی Parshta Twi ـــ من اهریمن حقیر و پست را برانداختم از آتش؛ از آب؛ از زمین؛ از گاو؛ از گیاه؛ از مرد پارسا؛ از مرد یا زن؛ از ستاره‌ها؛ از ماه؛ از خورشید؛ از

روشنی بی‌پایان؛ از همه موجودات نیک مزدا آفریده که تخمهٔ آنها در خیر و نیکی قرار گرفته است.

۱۴. تو این کلام فیروزمند و درمان‌دهنده‌تر از همه را باید بخوانی. تو باید چهار بار دعای مزدا ات مویی را تلاوت نمایی.

ای مزدا خواهش می‌کنم کلام خود و اعمال نیک را برای من اعلام کن تا به‌وسیلهٔ اندیشه نیک بتوانم وظیفه خود را در ستایش ادا نمایم. خواهش می‌کنم ای مزدا، با توانایی و میل و اراده خودت جهان رستاخیز را ظاهر و آشکار کن.

۱۵ و ۱۶. پرنه اشمه. من دیو اشمه را برمی‌اندازم تا آخر (طبق بند ۹ و ۱۰ همین فصل).

۱۷. تو این کلام فیروزمند و درمان‌دهنده‌تر از همه را تلاوت کن.

تو باید چهار بار دعای اریامه ایشو را تلاوت نمایی.

بگذارید اریامه ادعیه و خواهش ما را مستجاب بدارد و در اینجا حاضر شود به‌خاطر خرسندی مردمان و خرسندی زنان زرتشت.

۱۸ و ۱۹. پریشه اشمم ـــ من دیو اشمه را برمی‌اندازم تا آخر (طبق بند ۱۲ و ۱۳ همین فصل).

۲۰. تو باید این کلام فیروزمند و درمان‌دهنده‌تر از همه را تلاوت نمایی.

تو باید دعای اهون وریه را پنج بار تلاوت نمایی.

یته اهو وریه ـــ میل و اراده خداوند دستور خیر و نیکی است.

کمنه مزدا ـــ کدام حمایت‌گر و پشتیبان به من عطا نمودی، ای مزدا.

که ورترم جهه ـــ کدام فیروزمند است که دین و آیین تو را محافظت خواهد نمود.

خواهش می‌کنم، ای مزدا و ای اسفندارمذ، ما را از شر کسی که آزار می‌دهد محافظت کن. نابود باش ای دروج دیوآسا، نابود باش ای آفرینندهٔ دیوها، نابود باش ای کانون دیوها، نابود باش ای کسی که دیوها را بزرگ می‌داری. نابود باش ای دروج، نابود باش برای همیشه از مناطق شمال تا نتوانی جهان مادی نیک را تباه سازی.

فرگرد دوازدهم

اپه‌مان یا مدت قانونی سوگ و عزا در مرگ خویشان، مدت سوگواری برای مرد پارسا، مدت سوگواری برای مرد گناهکار

۱. در مرگ پدر یا در مرگ مادر، پسر برای پدر، دختر برای مادر چند مدت بـاید در سوگ و عزا باشند، چند مدت برای مرد پارسا، چند مدت برای مرد گناهکار؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: سی روز برای مرد پارسا، شصت روز برای گناهکار.

۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: چگونه می‌توانم خانه را پاک و طاهر سازم، چگونه خانه از نو پاک خواهد شد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: سه بار باید تن خود را بشویید. سه بار پـوشاک خـود را بشویید. سه بار باید کلام گات‌ها را بخوانید، به آتش من ستایش کنید، شاخه‌های برسم را به همدیگر ببندید، نذورات به آب‌های زیبا تقدیم بدارید. خـانه در ایـن صـورت پـاک خواهد شد. آب‌ها، گیاهان، امشاسپندان، ای زرتشت مقدس می‌توانند به میل خود در آن وارد شوند.

۳. در مرگ پسر یا در مرگ دختر، پدر برای پسر، مادر برای دختر، چند مدت باید در سوگ و عزا باشند؟ چند مدت برای مرد پارسا؟ چند مدت برای گناهکار؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: سی روز برای مرد پارسا، شصت روز برای گناهکار.

۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: چگونه می‌توانم خانه را پاک و طاهر سازم؟ چگونه خانه از نو پاک و طاهر خواهد شد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: سه بار باید تن خود را بشویید. سه بار باید پوشاک خود را بشویید. سه بار باید کلام گات‌ها را بخوانید، آتش مرا ستایش کنید. شاخه‌های بـرسم را ببندید، نذورات به آب‌های زیبا تقدیم بدارید، خانه در این صورت پاک خواهد شد.

آب‌ها، گیاه‌ها، امشاسپندان، ای زرتشت مقدس به میل خودشان می‌توانند در خـانه وارد شوند.

۵. در مرگ برادر یا در مرگ خواهر، برادر برای برادر، خواهر برای خواهر چند مدت باید در سوگ و عزا باشند؟ چند مدت برای مرد پارسا؟ چند مدت برای گناهکار؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: سی روز برای مرد پارسا و شصت روز برای گناهکار.

۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: چگونه می‌توانم خانه را پاک و طاهر سازم...؟ (بند ۴ تکرار شده است).

۷. هر گاه صاحبخانه مذکر فوت کند یا صاحبخانه زن فوت نماید. چند مدت باید در سوگ و عزا باشند، چند مدت برای مرد پارسا؟ چند مدت برای گناهکار؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: شش ماه برای مرد پارسا، یک سال برای گناهکار.

۸. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: خانه را چگونه می‌توانم پاک و طاهر سازم...؟ (بند ۴ تکرار شده است).

۹. در مرگ پدربزرگ یا در مرگ مادربزرگ، نوهٔ پسری برای پدربزرگ، نوهٔ دختری برای مادربزرگ، چند مدت در سوگ و عزا باشند؟ چند مدت برای مرد پارسا؟ چند مدت برای مرد گناهکار؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: بیست روز برای پارسا، پنجاه روز برای گناهکار.

۱۰. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم... (بند ۴ تکرار شده است).

۱۱. در مرگ نوهٔ پسری یا در مرگ نوهٔ دختری، پدربزرگ برای نوه پسری، مادربزرگ برای نوهٔ دختری در چند مدت باید در سوگ و عزا باشند؟ چند مدت برای مرد پارسا، چند مدت برای گناهکار؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: بیست‌وپنج روز برای پارسا، پنجاه روز برای گناهکار.

۱۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم... (بند ۴ تکرار شده است).

۱۳. در مرگ عمو یا عمه، چند مدت باید در سوگ و عزا باشند؟ چند مدت برای پارسا؟ چند مدت برای گناهکار؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: بیست روز برای مرد پارسا، بیست روز برای گناهکار.

۱۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم... (بند ۴ فصل ۱۲ تکرار شده است).

۱۵. در مرگ پسرعمو یا در مرگ دخترعمو، چند مدت در سوگ و عزا باید باشند؟ چند مدت برای مرد پارسا؟ چند مدت برای گناهکار؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پانزده روز برای مرد پارسا، پانزده روز برای گناهکار.

۱۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم... (بند ۴ فصل ۱۲ تکرار شده است).

۱۷. در مرگ نوهٔ عموی پسری یا در مرگ نوهٔ عموی دختری چند مدت باید در سوگ و عزا باشند؟ چند مدت برای مرد پارسا؟ چند مدت برای گناهکار؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: ده روز برای مرد پارسا، ده روز برای گناهکار.

۱۸. ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم... (بند ۴ فصل ۱۲ تکرار شده است).

۱۹. در مرگ نوهٔ پسرعمو یا در مرگ نوهٔ دخترعمو چند مدت در سوگ و عزا باید باشند؟ چند مدت برای مرد پارسا؟ چند مدت برای گناهکار؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پنج روز برای مرد پارسا، ده روز برای گناهکار.

۲۰. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم... (بند ۴ فصل ۱۲ تکرار شده است).

۲۱. بگو بدانم در مرگ یک شخص از هر خون و نژاد که به دین راستی و قانون راستی وابسته نباشد چه مقدار از آفریده‌های خرد نیک را با تماس مستقیم و یا با تماس نامستقیم خود آلوده و ناپاک می‌سازد؟

۲۲. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: همان مقدار که یک وزغ مرده و خشکیده که از مرگ آن یک سال گذشته باشد آلوده کند. یک غارتگر یا یک مرد بدکار دوپا یا اشموغ ناپاک زمانی که زنده باشد مخلوقات خرد نیک را با تماس مستقیم یا نامستقیم خود آلوده می‌سازد.

۲۳. وی هنگامی که زنده است آب را ضربت می‌زند. آتش را خاموش می‌نماید رمه را از راه خود منحرف می‌کند و برمی‌گرداند. وقتی زنده باشد مرد پارسا را چنان ضربت می‌زند که بیهوش و بی‌حس شود و روان وی از تن جدا شود اما هر گاه مرده باشد کاری از وی ساخته نیست.

۲۴. یک مرد غارتگر یا یک بدکار دوپا، خوراک، پوشاک، هیزم، ظروف و نمد (یا کلبه نمدی) را از مرد پارسا برمی‌گیرد و خود بهره‌مند می‌شود. اما اگر مرده باشد کاری از وی ساخته نیست.

فرگرد سیزدهم

کیفر قتل سگ پوزه دراز، کیفر قتل سگ گله، سگ خانه یا سگ شکاری، کـیفر کسی که سگ را آزار دهد، کیفر قتل سگ توله، کیفر کسی که غذای بد بـه سگ بخوراند، کیفر سگ در برابر زخمی که به گوسفند وارد سازد، سگ را اهور مزدا بر ضد دیو و دزد آفریده است، هشت قسم خصلت و خاصیت سگ.

بخش ۱

۱. از میان مخلوقات خرد نیک، کدام آفریدهٔ نیکو است که از نیمه شب تا برآمدن خورشید هزاران مخلوق خرد خبیث را به هلاکت می‌رساند؟

۲. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: سگ پوزه دراز با موهای زبر موسوم به ونهاپرا Vanhapara است که در لهجهٔ مردم بددهن به نام دوزکا Duzhaka معروف می‌باشد. این است آفریدهٔ نیکو از مخلوقات خرد نیک که هر شب از نیمه شب تا برآمدن خورشید هزاران مخلوق خرد خبیث را به هلاکت می‌رساند.

۳. هر گاه یک مرد، ای اسپیتمه زرتشت، سگ پوزه دراز با موهای زبر موسوم به ونهاپرا را که در لهجهٔ مردم بددهن به نام دوزکا معروف می‌باشد به هلاکت رساند در واقع روح و روان خود را برای مدت نُه نسل به قتل رسانیده و در این مدت بر سر پل چینواد پذیرفته نخواهد شد، مگر اینکه در حیات و زندگی خود به توبهٔ گناهان رسیده باشد.

۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: اگر شخص یک سگ پوزه‌دار با موهای زبر موسوم به ونهاپرا را که در اصطلاح مردم بدلهجه به نام دوزکا معروف می‌باشد به هلاکت رساند کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی یک‌هزار تازیانهٔ اسپاهه و یک‌هزار تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۵. از آفریده‌های خرد خبیث کدام مخلوق زشت است که از نیمه شب تا برآمدن خورشید هزاران مخلوق خرد نیک را به هلاکت می‌رساند؟

۶. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: زرمیانور Zairmyanura دیوآسا است ای اسپیتمه زرتشت که در اصطلاح مردم بدلهجه به نام زرمیاک Zairimyaka موسوم است. این است مخلوق زشت از میان مخلوقات خرد خبیث که هر شب از نیمه شب تا برآمدن خورشید هزاران آفریدهٔ خرد نیک را به هلاکت می‌رساند.

۷. هر گاه یک شخص زرمیانور دیوآسا راکه در اصطلاح مردم بدلهجه به نام زرمیاک موسوم است به هلاکت رساند مانند این است که از همه گناهان خود در اندیشه، گناهان در گفتار و گناهان در کردار به توبه رسیده باشد. گناهان وی در گفتار، گناهان وی در کردار بخشوده خواهد شد.

بخش ۲

۸. هر گاه شخص یک سگ گله، سگ پاسبان خانه، سگ وهونزکا Vohunazga (سگ بی‌صاحب) یا سگ شکاری را به هلاکت رساند روح و روان وی در آخرت به شکوه و ناله می‌پردازد، مانند اینکه به جنگل رفته و گرفتار گرگ شده است.

۹. چنین شخص وقتی فوت نماید هیچ‌کدام از ارواح در آخرت به یاری وی نخواهند شتافت و سگ‌هایی که از پل چینواد در آخرت نگاهداری می‌کنند به یاری وی نخواهند شتافت.

۱۰. هر گاه کسی سگ گله را چنان ضربت زند که او را عاجز و ناتوان سازد مانند اینکه گوش وی را قطع نماید، یا پای او را سقط سازد طوری که وقتی دزد یا گرگ به مزرعه وارد شود نتواند هشدار دهد یا آنان را بگزد باید زیان و ضرر را جبران نماید و در برابر زخمی که به سگ وارد ساخته به کیفر بدورشت گرفتار خواهد شد.

۱۱. هر گاه کسی سگ خانه را چنان ضربت زند که وی را ناتوان سازد مانند اینکه گوش وی را ببرد یا پای او را سقط سازد به‌طوری که نتواند از آمدن دزد یا گرگ به مزرعه هشدار دهد یا دزد را بگزد، باید زیان و ضرر را جبران نماید و در برابر زخمی که به سگ وارد ساخته به کیفر بدورشت گرفتار خواهد شد.

۱۲. هر گاه شخصی سگ گله را چنان ضربت بزند که روان را از تن وی جدا سازد کیفر وی چه خواهد بود؟

اهور مزدا پاسخ داد و گفت: هشتصد ضربه تازیانهٔ اسپاهه و هشتصد ضربه تازیانهٔ سروشه را سزاوار خواهد بود.

۱۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه شخصی سگ خانه را چنان ضربت کشنده زند که روان را از تن وی جدا سازد کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی هفتصد ضربه تازیانهٔ اسپاهه و هفتصد ضربه تازیانهٔ سروشه می‌باشد.

۱۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه شخصی سگ وهونزگا را چنان ضربت کشنده زند که روان وی را از تن جدا سازد کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی ششصد ضربه تازیانهٔ اسپاهه و ششصد ضربه تازیانهٔ سروشه می‌باشد.

۱۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: هر گاه شخصی سگ کمتر از چهار ماهه تورونه را چنان ضربت کشنده زند که روان وی را از تن جدا سازد کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی پانصد ضربه تازیانهٔ اسپاهه و پانصد ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۱۶. همین کیفر برای کسی است که توله سگ ژزو Jazhu و توله سگی که چشم باز نکرده و شغال تیزدندان و روباه تیزدو و یا هر یک از جانداران مخلوق خرد نیک از نژاد سگ را ضربت کشنده وارد سازد به استثنای سگ آبی.

بخش ۳

۱۷. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: مکان پاس سگ رمه کجا است؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: مکان وی در اطراف مزرعه به قدر یک یوجستی yujyeshti (یا ۱۶ جریب برابر با ۱۶ هزار قدم) است. در این مکان رفت و آمد می‌کند و دزد و گرگ را در کمین می‌گیرد.

۱۸. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: مکان پاس سگ خانه کجا است؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: به فاصلهٔ یک هاتر (یا یک‌هزار قدم) در طریق خانه رفت و آمد می‌کند و دزد و گرگ را کمین می‌گیرد.

۱۹. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: مکان سگ بی‌صاحب (یا وهونزگا) کجاست؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این سگ فقط به حفظ جان خود توجه دارد و هنر دیگر از خود نشان نمی‌دهد.

۲۰. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کسی که غذای بد به سگ گله دهد چه گناهی مرتکب می‌شود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: گناه وی برابر با گناهی است که کسی در این دنیا به رئیس خانه از طبقهٔ بالا خوراک بد بخوراند.

۲۱. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کسی که به سگ خانه غذای بد دهد گناه وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: گناه وی برابر با گناه کسی است که به رئیس یک خانه از طبقهٔ متوسط غذای بد بدهد.

۲۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کسی که به سگ بی‌صاحب خوراک بد بدهد کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: گناه وی برابر با گناه کسی است که یک مرد پارسا را خوراک بد بدهد در حالی‌که برای ادای مراسم دینی به خانهٔ وی رفته باشد.

۲۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کسی که یک سگ شکاری را خوراک بد بدهد چه گناهی مرتکب می‌شود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: گناه وی برابر با گناه کسی است که به کودک نوزاد از پدر و مادر پرهیزکار خوراک بد دهد.

۲۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کسی که غذای بد به سگ گله بدهد کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: گناه وی با گناه پشوتن برابر است و کیفر وی دویست ضربه تازیانهٔ اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه می‌باشد.

۲۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کسی که به سگ خانه خوراک بد بخوراند چه کیفر خواهد داشت؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی نود ضربه تازیانهٔ اسپاهه و نود ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۲۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کسی که به سگ وهونزکا خوراک بد بخوراند کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی هفتاد ضربه تازیانهٔ اسپاهه و هفتاد ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۲۷. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کسی که سگ شکاری را خوراک بد بخوراند کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پنجاه ضربه تازیانهٔ اسپاهه و پنجاه ضربه تازیانهٔ سروشه را سزاوار خواهد بود.

۲۸. زیرا در این دنیا، ای اسپیتمه زرتشت، پیری و سالخوردگی زودتر از مخلوقات دیگر خرد نیک به سراغ سگ می‌رود و این سگ هر گاه نزد کسانی که غذا می‌خورند

بی‌غذا بماند مانند این است که پاس می‌دهد بی‌آنکه در برابر آن چیزی دریافت نماید. باید برای وی غذای شیر و روغن و گوشت داده شود. این خوراک معمولی سگ می‌باشد.

۲۹. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه در خانه مزداپرست سگی باشد که نتواند آواز دهد و در هوش وی خلل رسیده باشد وظیفهٔ مزداپرستان چه خواهد بود؟

۳۰. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: باید یک گلوبند چوبی بر گردن وی نهند و پوزه‌بند یک بندی اگر از چوب سخت باشد و دوبندی اگر از چوب نرم باشد بر او ببندند و از دو طرف محکم نمایند.

۳۱. هر گاه بر طبق این دستور رفتار نکنند و سگی که آواز ندهد و در هوش وی خلل رسیده باشد گوسفند یا انسانی را زخمی سازد چنین شخص در برابر این زخم به کیفر بدورشت خواهد رسید.

۳۲. برای نخستین گوسفندی که پاره کرده و یا نخستین انسانی که زخمی ساخته گوش راست وی باید بریده شود.

برای دومین گوسفندی که پاره نموده و دومین انسانی که زخمی ساخته باید گوش چپ وی بریده شود.

۳۳. برای سومین گوسفندی که پاره کرده و سومین انسانی که زخمی ساخته باید پای راست وی بریده شود.

برای چهارمین گوسفندی که پاره کرده و چهارمین انسانی که زخمی ساخته باید پای چپ وی بریده شود.

۳۴. برای پنجمین گوسفندی که پاره کرده و پنجمین انسانی که زخمی ساخته باید دُم وی بریده شود. در این صورت است که پوزه‌بند را از دو طرف به گلوبند وی محکم می‌کنند و اگر چنین دستور را رعایت نکنند و سگی که آواز نمی‌دهد و در هوش وی خلل رسیده گوسفند یا انسانی را زخمی سازد در برابر این زخم به کیفر بدورشت گرفتار خواهند شد.

۳۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: در خانه مزداپرست هر گاه سگی باشد بدون حس بو کشیدن و در هوش وی خلل رسیده باشد مزداپرستان چه وظیفه خواهند داشت؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: در معالجه چنین سگ باید بکوشند همان اندازه که در درمان یک مرد پارسا کوشش می‌نمایند.

۳۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: اگر کوشش در معالجه چنین سگ بی‌نتیجه باشد مزداپرستان چه وظیفه خواهند داشت؟

۳۷. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: در این صورت برای وی یک گلوبند چوبی نهند و یک پوزه‌بند یک‌بندی اگر از چوب سخت باشد یا دوبندی اگر از چوب نرم باشد ببندند و پوزه‌بند را به گلوبند محکم نمایند.

۳۸. اگر بر طبق این دستور رفتار نکنند و سگی که حس شامه را از دست داده در گودال افتد، در چاه افتد، در پرتگاه افتد، در نهر آب افتد، در مجرای زیرزمینی افتد و زخمی شود گناه پشوتن مرتکب شده‌اند.

۳۹. سگ را من اهورمزدا، ای زرتشت مقدس، با پوشاک در تن و کفش در پا و باهوش و زرنگ و بیدار و تیزدندان آفریده‌ام، خوراک از انسان دریافت می‌دارد و در حفظ اموال وی پاس می‌دهد و می‌کوشد.

سگ را من اهورمزدا در این دنیا بر ضد دزد و غارتگر گماشته‌ام. وقتی هوش وی درست و سالم است می‌تواند در حفظ اموال پاس بدهد و مراقبت نماید.

۴۰. کسی که ای اسپیتمه زرتشت به صدای سگ بیدار شود نه دزد و نه گرگ در خانه وی نمی‌توانند دستبرد نمایند و نیازی نخواهند داشت که سگ به وی هشدار دهد. گرگ کشته می‌شود، گرگ قطعه قطعه می‌شود، گرگ دفع می‌شود، گرگ مانند برف آب می‌شود.

۴۱. بگو بدانم از این دو گرگ کدام‌یک سزاوار کشته شدن است. سگی که از گرگ ماده زاییده شده و یا گرگی که از سگ ماده به‌دنیا آمده است؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: سگی که از گرگ ماده زاییده شده بیشتر سزاوار کشته شدن است تا گرگی که از سگ ماده به‌دنیا آمده است.

۴۲. زیرا سگی که از گرگ ماده زاییده شده سگ رمه، سگ خانه، سگ شکاری و سگ پشم‌آلود مزرعه را آزار می‌رساند و از همان سال نخست شوم‌تر، بدکارتر و ویران‌کننده‌تر خواهد بود.

۴۳. گرگ‌هایی که از وی زاییده شده‌اند به مزرعه می‌تازند و کشتزارها را ویران می‌کنند و از همان سال نخستین شوم‌تر و بدکارتر از گرگ‌های دیگر خواهند بود.

بخش ۴

۴۴. سگ به تنهایی به شرح زیر دارای هشت خصلت و خاصیت می‌باشد:

سگ دارای خاصیت آتُربان[1] است.

سگ دارای خاصیت مرد جنگی است.

---

۱. روحانی در دین زرتشت.

سگ دارای خاصیت مرد زارع و برزگر است.
سگ دارای خاصیت مرد خنیاگر است.
سگ دارای خاصیت یک دزد است.
سگ دارای خاصیت یک مرد راهزن است.
سگ دارای خاصیت یک مرد دوره‌گرد است.
سگ دارای خاصیت یک کودک است.

۴۵. سگ مانند آتُربان ته‌ماندهٔ سفره دیگران خورد، سگ مانند آتُربان به آسانی رضایت دهد، سگ مانند آتُربان بردبار و با حوصله است، سگ مانند آتُربان توقع یک لقمه نان دارد. از این جهات است که سگ خاصیت یک آتُربان دارد.

سگ مانند مرد جنگی جلوتر راه می‌رود و پیشقدم است، سگ مانند مرد جنگی به‌خاطر حفظ گاو نیکوکار می‌جنگد، سگ مانند مرد جنگی نخستین کس و آخرین کس است که وارد خانه شود. به همین جهت است که سگ خاصیت مرد جنگی دارد.

۴۶. سگ مانند مرد برزگر همه وقت زرنگ و نیمه خواب است، سگ مانند برزگر نخستین کس و آخرین کس است که به خانه وارد شود. به همین جهات است که سگ خاصیت مرد زارع و برزگر را دارا می‌باشد.

سگ مانند مرد خنیاگر و هنرمند موسیقی‌دان آوازه‌خوانی را دوست می‌دارد. سگ مانند خنیاگر هر کس را که به وی نزدیک آید زخم می‌زند. سگ مانند خنیاگر ژنده‌پوش است. به همین جهت است که سگ خاصیت خنیاگر و موسیقیدان را دارد.

۴۷. سگ مانند دزد تاریکی را دوست می‌دارد. سگ مانند دزد شبگرد است. سگ مانند دزد هنگام غذا خوردن بی‌احتیاط است. سگ مانند دزد در حفظ مال امانت قابل اعتماد نیست.

سگ مانند مرد راهزن تاریکی را دوست می‌دارد. سگ مانند مرد راهزن شبگرد است. سگ مانند مرد راهزن هنگام غذا خوردن بی‌احتیاط است. به همین جهت است که وی خاصیت مرد راهزن را دارا می‌باشد.

۴۸. سگ مانند یک مرد دوره‌گرد و کولی آواز می‌خواند. سگ مانند مرد دوره‌گرد و کولی هر شخص را که به وی نزدیک شود زخم می‌زند. سگ در راه‌ها مانند مرد دوره‌گرد و کولی به دورها رود و از دیده پنهان می‌شود. سگ مانند مرد دوره‌گرد و کولی ژنده‌پوش است. به همین جهت است که سگ خاصیت یک مرد دوره‌گرد و کولی را دارد.

سگ مانند کودک می‌خوابد. سگ مانند کودک به مثل یخ آب می‌شود (و تغییر حال می‌دهد) سگ مانند کودک پرحرف و پرگو است. سگ مانند کودک با پنجهٔ خود زمین را می‌کند. به همین جهت است که سگ خاصیت یک کودک را دارد.

بخش ۵

۴۹. هنگامی که یکی از این دو موجود به خانه وارد شود از خانه دور نسازید یکی سگ نگاهبان گله و دیگر سگ پاسبان خانه. هیچ‌کدام از خانه‌های من در زمین مزدا آفریده بدون این دو موجود دوام ندارد و باقی نمی‌ماند، یکی سگ نگاهبان گله و دیگری سگ پاسبان خانه.

۵۰. هنگامی که سگ فوت نماید و مغز استخوان وی فاسد گردد و تخمهٔ وی خشک شود روان وی به کجا می‌رود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: روح و روان سگ پس از مرگ به سرچشمهٔ آب‌ها می‌رود، ای اسپیتمه زرتشت، در آنجا است که از این سگ‌ها دو سگ آبی پدید می‌آید، از هزار سگ نرینه و هزار سگ مادینه یک جفت نر و ماده.

۵۲. هر کس یک سگ آبی به هلاکت رساند خشکسالی پدید می‌آورد. خشکسالی که چراگاه‌ها را می‌خشکاند.

پیش از این زمان، ای اسپیتمه زرتشت، در این مکان و این کشور همه وقت عسل و روغن و سلامت و بهبود و وسعت نعمت و محصول غله و گیاه فراوان بود.

۵۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: از چه وقت در این مکان و در این کشور ای اسپیتمه زرتشت، عسل، روغن، سلامت، بهبودی، وسعت نعمت و غله و علوفه فراوان خواهد بود؟

۵۴. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: در این مکان و در این کشور عسل و روغن و سلامت و بهبودی و وسعت نعمت و غله و علوفه به هیچ‌وجه فراوان نخواهد بود.

۵۵. مگر اینکه اشموغ ناپاک در جای خود کشته شود و سروش مقدس مدت سه روز و سه شب ستایش شود و آتش همراه برسم روشن باشد و شربت هوما آماده گردد.

۵۶. در این هنگام است که عسل و روغن و سلامت و بهبود و وسعت نعمت و غله و علوفه فراوان و پابرجای خواهد بود.

فرگرد چهاردهم

ده هزار تازیانه کیفر قتل سگ آبی، کفاره قتل سگ آبی، نام ابزار و ادوات بـرای روشن کردن آتش در معبد، نام ابزار و ادوات در انجام مراسم دیـنی، نـام لوازم و آلات جنگ، نام ابزار و آلات زراعت.

۱. زرتشت از اهورمزدا پرسید و گفت: ای اهورمزدا و ای خرد نیکوکار و ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه کسی یک سگ آبی را که از مقاربت هزار سگ نرینه با هزار سگ مادینه زاییده می‌شود ضربت کشنده وارد نماید و روان وی را از تن جدا کند چه کیفر خواهد داشت؟

۲. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی ده هزار تازیانهٔ اسپاهه و ده هزار تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

او برای بازخرید روان وی باید با مهر و شفقت ده هزار عدد شاخه هیزم سخت و خشک به آتش اهورمزدا تقدیم دارد و این هیزم‌ها باید آزمایش شده باشد.

۳. او برای بازخرید روان وی باید ده هزار هیزم نرم از گیاه اوروشنه، وهوگنه، وهوکرتی، هزنه‌پته و یا از هر گیاه عطرآگین دیگر به آتش اهورمزدا تقدیم نماید.

۴. او برای بازخرید روان وی باید ده هزار شاخه برسم ببندد. برای بازخرید روان وی با کمال مهر و شفقت باید ده هزار نذورات همراه شربت هوما و شیر گاو که به خوبی آماده و تصفیه شده باشند، به‌وسیلهٔ مرد نیکوکار تصفیه شده باشند، به‌وسیلهٔ مرد نیکوکار آماده شده باشند و با گیاه هزه‌نه‌پته آمیخته باشند تقدیم نماید.

۵. او باید ده هزار مار که روی شکم می‌خزد به هلاکت رساند.

او باید ده هزار لاک‌پشت به هلاکت رساند.

او باید ده هزار وزغ زمینی به هلاکت رساند.

او باید ده هزار وزغ آبی به هلاکت رساند.

او باید ده هزار مورچه دزد گندم به هلاکت رساند.

او باید ده هزار مورچه زهرآلود و بدقدم، به هلاکت رساند.

۶. او باید ده هزار کرم که در کثافات و مدفوعات زندگی کند به هلاکت رساند.

او باید ده هزار مگس زشت و منفور به هلاکت رساند.

او باید ده هزار سوراخ مسکن ناپاکی در زمین را ویران نماید.

۷. او باید برای بازخرید روان وی با کمال مهر و شفقت چهارده مرتبه ابـزار و ادوات مربوط به روشن کردن آتش را به مردان پارسا تقدیم بدارد.

ابزار و ادوات مربوط به روشن کردن آتش به شرح زیر است:

یک جارو.

یک جفت انبر.

یک عدد کوره بادی گرد و مدور که قسمت زیرین آن پهن و قسمت زبرین تنگ باشد.

یک عدد کارد که تیغهٔ آن تیز و نُک آن نیز تیز باشد.

یک عدد تیشه که تیغه و نُک آن تیز باشد.

هرگونه ابزار که به‌وسیلهٔ آن مزداپرستان بتوانند آتش اهورمزدا را از هیزم به‌دست آورند.

۸. او برای بازخرید روان وی با کمال مهر و شفقت باید همه ابزار و اسباب که جهت مراسم دینی برای مرد روحانی ضرورت دارد به مردان پارسا تقدیم بدارد و این ابزار به شرح زیر است:

یک عدد تازیانهٔ اسپاهه اشترا.

یک عدد ظرف گوشت.

یک عدد پدام یا پنام.[۱]

یک عدد حشره‌کش.[۲]

یک عدد تازیانهٔ سروشه.[۳]

یک عدد صاف‌کن برای شربت هوما.

یک عدد ظرف برای تقسیم نذورات.

یک هاون برای کوبیدن گیاه و تهیه شربت هوما.

یک عدد ظرف برای نوشیدن هوما.

یک عدد ظرف برای نگاهداری شاخه برسم.

۹. او باید برای بازخرید روان وی آلات و ادوات مرد جنگی را به مردان پارسا تقدیم دارد و این آلات و ادوات به شرح زیر است:

---

۱. پدام یا پدیدام نام پرده‌ای است از پارچه که مرد روحانی در مراسم دینی برابر دهان خود می‌بندند تا نفس وی اشیاء خارج را هنگام صحبت یا خواندن ادعیه آلوده نسازد و این پارچه از روی بینی به‌وسیلهٔ ریسمان به پشت سر بسته می‌شد.

۲. اسباب حشره‌کش یا مگس‌کش ترجمه از واژه خرفستره‌گن Khrafsraghna مـی‌باشد و خـرفستر بـه مـعنی حشره و گاهی به معنی خزنده نیز استعمال شده است.

۳. تازیانهٔ سروشه یا سروشه کارنه Sreosha Carana یک نوع تازیانه مانند شلاق برای تنبیه بدنی است که مرد روحانی در انجام کیفر گناهکار به دست می‌گرفت.

۱) یک نیزه.
۲) یک عدد شمشیر (یا سپر).
۳) یک عدد گرز.
۴) یک عدد کمان.
۵) یک عدد زین اسب و یک تیردان و سی عدد تیر با نُک آهنی.
۶) یک فلاخن با ریسمان دستی و سی عدد سنگ فلاخن.
۷) یک زره.
۸) یک گردن‌بند زرهی.
۹) یک عدد نقاب یا پدام.
۱۰) یک عدد خُود.
۱۱) یک عدد کمربند.
۱۲) یک عدد ران‌بند زرهی.

۱۰. او باید برای بازخرید روان وی با کمال مهر و شفقت آلات و اسباب برزگری و روستایی را به مردان پارسا تقدیم بدارد و این آلات به شرح زیر است:
۱) یک عدد خیش با یوغ.
۲) یک عدد اسباب گاورانی.
۳) یک عدد هاون سنگی.
۴) یک سنگ آسیاب دستی مدور برای آرد کردن گندم.

۱۱. از اسباب و آلات برزگری یکی بیل برای کندن زمین و شخم کردن و دیگری ظرف برای اندازه‌گیری پول نقره یا زر.

ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: اندازه‌گیری برای چه مقدار نقره؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: به مقدار ارزش یک اسب نر.

ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: اندازه‌گیری برای چه مقدار زر؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: به مقدار ارزش یک شتر ماده.

۱۲. او برای بازخرید روان وی باید با مهر و شفقت یک نهر آب جاری برای مردان پارسا فراهم بدارد.

نهر آب به چه مساحت باشد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: نهر آب به بلندی قد یک سگ و به پهنای جثهٔ سگ.

۱۳. او برای بازخرید روان وی با مهر و شفقت باید یک قطعه زمین حاصلخیز به مردان پارسا تقدیم بدارد.

ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: مساحت این قطعه زمین چه مقدار است؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: مساحت این قطعه زمین به قدری است که آب این نهر وقتی به دو قسمت شود برای آبیاری آن کفایت نماید.

۱۴. او باید برای بازخرید روان وی (یعنی روان سگ آبی) با مهر و شفقت یک طویله گاو به مساحت نُه هاتر در نُه نمط Nemata به مردان نیکوکار تقدیم بدارد.

ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: یک خانه باید به چه مساحت باشد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: یک خانه باید دارای دوازده راهرو در قسمت بالا و نُه راهرو در قسمت وسط و شش راهرو در قسمت پایین باشد.[1]

او باید برای بازخرید روان وی با مهر و شفقت یک رختخواب خوب با لحاف و بالش به مردان پارسا تقدیم دارد.

۱۵. او باید برای بازخرید روان وی با مهر و شفقت یک دختر باکره جوان به ازدواج یک مرد نیکوکار آورد.

ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: دختر جوان از چه قسم خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این دختر باید خواهر یا دختر پانزده ساله وی همراه گوشواره‌ها باشد.

۱۶. او برای بازخرید روان وی با مهر و شفقت باید هفت رأس رمه ریز در دوبار به مردان نیکوکار تقدیم بدارد.

او باید هفت عدد سگ در دوبار پرورش دهد.

او باید هفت عدد پل روی آب در دوبار بنا کند.

۱۷. او باید نُه عدد باغ خرابه در دوبار تعمیر و مرمت کند.

او باید نه عدد سگ راکه در پوست یا گوش گرفتار کیک یا کثافت دیگر شده باشند در دوبار پاک نماید.

او باید نُه مرد نیکوکار را از گوشت و نان و شراب اطعام کند.

۱۸. این است کیفر کسی که سگ آبی را به هلاکت رساند و کفاره‌ای که وی را به‌وسیلهٔ توبه نجات دهد، نه کسی که از انجام مراسم توبه خودداری نماید. چنین شخص در دوزخ و مکان دیو دروج مسکن خواهد داشت.

اشم وهو.

---

۱. این قسمت از بند ۱۴ مبهم می‌باشد و در فصل ۱۴ صحبت از خانه به میان نیامده است.

فرگرد پانزدهم

اقسام جرم پشوتن، کیفر سقط جنین، کیفر کسی کـه از نگـاهداری سگ آبسـتن خودداری کند.

بخش ۱

۱. از میان گناهانی که مردم در این دنیا مرتکب می‌شوند کدام گناه بی توبه و بی‌کفاره به نام پشوتن نامیده می‌شود؟

۲. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: گناه پشوتن ای زرتشت مقدس، بر پنج قسم است.

نخستین از این گناه کردار و عمل کسی است که با علم و شعور کامل مرد پارسا را از دین خود منحرف سازد و به دین دیگر و قانون دیگر و به آیین پست گرویده نماید. چنین شخص به گناه پشوتن گرفتار می‌شود.

۳. دومین گناه پشوتن عمل و کردار کسی است که به سگ نگهبان گله و یا پاسبان خانه استخوان سخت و یا خوراک داغ و گرم بخوراند.

۴. اگر از این استخوان در فک و آرواره سگ فرو رود و یا در گلوی وی گیر کند و یا دهان و زبان وی از خوراک داغ و گرم بسوزد و به وی آزار رسد هرچند ناچیز باشد چنین عمل گناه پشوتن به‌شمار می‌رود.

۵. سومین گناه پشوتن عمل و کردار کسی است که یک سگ آبستن را ضربت زند یا در عقب وی بدود و یا پشت سر وی فریاد زند و دست‌های خود را به هم بکوبد.

۶. هر گاه یک سگ ماده در گودال افتد. در یک چاه، در یک پرتگاه، در یک نهر آب یا در یک مجرای زیرزمینی افتد و به وی آزار رسد هرچند ناچیز باشد، کسی که سبب افتادن وی شده و چنین عمل را انجام داده گناه پشوتن مرتکب شده است.

۷. چهارمین گناه پشوتن عمل و کردار کسی است که با زن دشتان مقاربت نماید.

۸. پنجمین گناه پشوتن عمل و کردار کسی است که با یک زن حامله و آبستن مقاربت نماید، زنی که در پستان وی شیر پدید آمده یا نیامده باشد و به وی آزار رسد و این آزار هرچند ناچیز باشد.

۹. هر گاه مردی با یک دختر جوان که تحت ولایت پدر و مادر باشد و شوهر کرده یا نکرده باشد مقاربت نماید و او را آبستن سازد. این دختر جوان نباید از خجالت و شرم مردم خود را بر ضد اقتضای طبیعت به خون اندازد و به همین منظور آب و گیاه استعمال کند.

۱۰. این دختر جوان هر گاه به علت خجالت و شرم از مردم خود را به‌وسیلهٔ استعمال آب و گیاه بر ضد اقتضای طبیعت به خون اندازد مرتکب گناه می‌شود.

۱۱. هر گاه یک مرد با یک دختر جوان خواه تحت ولایت پدر و مادر باشد یا نباشد و خواهر شوهر کرده یا نکرده باشد مقاربت نماید و وی را آبستن سازد این دختر نباید از شرم مردم نطفه را فاسد و خراب نماید.

۱۲. این دختر هر گاه از شرم مردم نطفهٔ خود را فاسد و خراب سازد پدر و مادر وی مسئول و گناهکار خواهند بود. گناه قتل کودک میان پدر و مادر تقسیم می‌شود. این پدر و مادر در برابر چنین قتل به کیفر بدورشت گرفتار می‌شوند.

بخش ۲

۱۳. اگر یک مرد با یک دختر جوان که تحت ولایت پدر و مادر است، خواه شوهر کرده یا نکرده باشد مقاربت نماید و وی را آبستن سازد و این دختر حامله بودن خود را به مرد اطلاع دهد و مرد از وی بخواهد که به پیرزن (یا ماما) مراجعه و دوای سقط جنین دریافت کند.

۱۴. و دختر جوان از پیرزن دوای سقط جنین بخواهد. پیرزن به وی شربت گیاه بانهه Banha یا گیاه شته Shaeta یا هر دوای دیگری که جنین را در تخمدان بکشد و یا هر گیاه سقط کنندهٔ دیگر بخوراند. هر گاه دختر جوان به این ترتیب بچه را به هلاکت رساند مرد، دختر، و پیرزن هر سه مسئول خواهند بود.[1]

۱۵. هر گاه مرد با یک دختر جوان مقاربت کند، تحت ولایت پدر و مادر باشد یا نباشد، شوهر کرده یا نکرده باشد و او را آبستن سازد مخارج نگاهداری و زندگی وی تا زمانی که کودک متولد شود به عهدهٔ مرد خواهد بود.

۱۶. هر گاه مرد در نگاهداری از این دختر خودداری نماید و بر اثر آن زیان و بدی به کودک رسد به کیفر بدورشت خواهد رسید.

۱۷. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه این دختر نزدیک به وضع حمل باشد کدام مزداپرست باید از وی نگاهداری کند؟

---

۱. گیاه بانهه را دارمستتر با حشیش تطبیق نموده است.

۱۸. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: هر گاه مرد با یک دختر جوان مقاربت نماید، تحت ولایت پدر و مادر باشد یا نباشد، شوهر کرده یا نکرده باشد و وی را آبستن سازد تا زمانی که کودک به‌دنیا آورد باید از وی نگاهداری کند.[۱]

۱۹. هر گاه از این دختر نگاهداری نکند چه خواهد بود؟

این وظیفه دربارهٔ همه مادینه‌های دوپا یا چهارپا می‌باشد. زن مادینهٔ دوپا، سگ مادینهٔ چهارپا.

۲۰. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه یک سگ نزدیک به وضع حمل باشد کدام مزداپرست باید از وی نگاهداری کند؟

۲۱. مردی که خانهٔ خود را نزدیک وی برپا کرده باید از وی نگاهداری نماید و تا زمانی که توله‌ها زاییده شوند باید نگاهداری کند.

۲۲. اگر وی از این سگ نگاهداری نکند و بر اثر آن آزاری به سگ‌توله‌ها رسد سزاوار کیفر بدورشت خواهد بود.

۲۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه سگ مادینه نزدیک طویلهٔ شتر وضع حمل کند کدام مزداپرست باید از وی نگاهداری نماید؟

۲۴. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کسی که طویلهٔ شتر را برپا ساخته و یا از آن استفاده می‌کند باید از سگ نگاهداری نماید. او باید از سگ تا زمانی که سگ‌توله‌ها زاییده شوند نگاهداری کند.

۲۵. اگر وی از این سگ نگاهداری ننماید و آزاری به سگ‌توله‌ها رسد سزاوار گناه بدورشت خواهد بود.

۲۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: اگر سگ مادینه نزدیک طویلهٔ اسب وضع حمل کند کدام مزداپرست باید از وی نگاهداری نماید؟

۲۷. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کسی که طویلهٔ اسب را برپا کرده و یا از آن استفاده می‌نماید باید از سگ نگاهداری کند تا زمانی که سگ‌توله‌ها زاییده شوند.

۲۸. اگر وی از این سگ نگاهداری ننماید و آزاری به سگ‌توله‌ها برسد به کیفر بدورشت خواهد رسید.

۲۹. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس بگو بدانم: هر گاه سگ مادینه نزدیک طویلهٔ گاو وضع حمل کند کدام مزداپرست باید از وی نگاهداری نماید؟

---

۱. بند ۱۷ و ۱۸ تکرار شده است.

۳۰. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کسی که طویلهٔ گاو را برپا ساخته و یا از آن استفاده نماید باید از سگ مادینه نگاهداری کند تا زمانی که سگ‌توله‌ها زاییده شوند.

۳۱. اگر وی از این سگ نگاهداری ننماید و آزاری به سگ‌توله‌ها رسد سزاوار کیفر بدورشت خواهد بود.

۳۲. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: اگر سگ مادینه در آغل گوسفندان وضع حمل کند کدام مزداپرست باید از وی نگاهداری نماید؟

۳۳. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کسی که آغل را برپا کرده و یا از آن استفاده می‌کند باید از سگ نگاهداری نماید تا زمانی که سگ‌توله‌ها زاییده شوند.

۳۴. اگر وی از سگ مادینه نگاهداری نکند و آزاری به سگ‌توله‌ها رسد سزاوار کیفر بدورشت خواهد بود.

۳۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: اگر سگ مادینه در بالای دیوار حصار وضع حمل کند کدام مزداپرست باید از وی نگاهداری نماید؟

۳۶. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کسی که این دیوار را برپا کرده و یا در تصرف دارد باید از سگ مادینه نگاهداری نماید تا سگ‌توله‌ها زاییده شوند.

۳۷. وی اگر در نگاهداری سگ مادینه خودداری کند و آزاری به سگ‌توله‌ها رسد به کیفر بدورشت خواهد رسید.

۳۸. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هرگاه سگ مادینه در گودال وضع حمل نماید کدام مزداپرست از وی نگاهداری خواهد نمود؟

۳۹. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کسی که گودال را کنده و یا آن را در تصرف دارد باید از سگ مادینه نگاهداری کند تا زمانی که سگ‌توله‌ها زاییده شوند.

۴۰. اگر وی در نگاهداری این سگ خودداری کند و آزاری به سگ‌توله‌ها رسد به کیفر بدورشت گرفتار خواهد شد.

۴۱. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هرگاه سگ مادینه در مزرعه وضع حمل کند کدام مزداپرست باید از وی نگاهداری نماید؟

۴۲. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کسی که در مزرعه زراعت می‌کند و یا آن را در تصرف دارد باید سگ مادینه را نگاهداری کند تا سگ‌توله‌ها زاییده شوند.

۴۳. و اگر از این نگاهداری خودداری نماید و آزاری به سگ‌توله‌ها رسد به کیفر بدورشت خواهد رسید.

او باید برای سگ مادینه یک جایگاه از حصیر یا از علف برپا کند و در نگاهداری این جایگاه مراقبت کند تا زمانی که سگ‌توله‌ها بتوانند خوراک خود را به‌دست آورنـد و از خود دفاع نمایند.

۴۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: این سگ‌توله‌ها در چه وقت می‌توانند خوراک خود را به‌دست آورند و از خود دفاع کنند؟

۴۵. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این سگ‌توله‌ها وقتی بتوانند دوبار در دور هفت خانه بگردند و گردش کنند، در این صورت می‌توان سگ‌توله‌ها را رها کرد خواه در زمستان و خواه در تابستان، سگ‌توله را باید تا شش ماه و کودک را تا هفت سال نگاهداری نمود. آتش پسر اهورمزدا از سگ مادینه مواظبت خواهد نمود همچنان‌که از زن مراقبت می‌کند.

بخش ۳

۴۶. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه مزداپرستان بخواهند یک نسل نیرومند از سگ مادینه به‌دست آورند چگونه باید اقدام نمایند؟

۴۷. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: این مزداپـرستان بـاید یک گـودال در وسـط آغـل گوسفندان به عمق نیم قدم در زمین سخت و یا نیم قد آدمی در زمین نرم بکنند.

۴۸. سپس سگ مادینه را دور از کودک و دور از آتشِ پسر اهورمزدا در آن می‌بندند و مراقبت می‌نمایند تا زمانی که یک سگ نرینه نزد وی آید و پس از آن سگ دوم و همچنین سوم، هر کدام جدا از دیگری باشد تا مبادا همدیگر را زخمی سازند.

۴۹. سگ مادینه وقتی از سه نسل و سه جفت‌گیری آبستن شد و پستان وی به شیر افتاد نطفه وی از چند سگ نرینه بسته می‌شود.

۵۰. هر گاه مردی یک سگ مادینه را که از سه جفت‌گیری آبستن شده به قتل رساند، سگ آبستن که به شیر رسیده باشد و نطفه وی از چند نسل بسته شـده بـاشد کـیفر وی چگونه خواهد بود؟

۵۱. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: هفتصد ضربه تازیانهٔ اسپاهه و هفتصد ضربه تازیانهٔ سروشه کیفر وی خواهد بود.

فرگرد شانزدهم

زن دشتان و وظایف وی، جدا کـردن زن دشـتان در مـدت قـانونی از اعـضای خانواده، شستشوی زن دشتان با شاش گاو و آب.

بخش ۱

۱. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: هر گاه زن در خانه مزداپرست نشان حیض ببیند مزداپرستان چه وظیفه خواهند داشت؟

۲. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: باید یک معبر در خانه که از گیاه و درخت خالی باشد انتخاب نمایند و زمین آن را سنگ‌ریزه نرم بپاشند و آن را از نصف، از سه یک، از چهار یک یا از پنج یک خانه جدا سازند والاّ ممکن است دید زن به آتش افتد.

۳. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم، از آتش در چه فاصله، از آب در چه فاصله، از شاخهٔ برسم در چه فاصله و از مرد پارسا در چه فاصله باید باشد؟

۴. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: از آتش سی گام، از آب سی گام، از شاخه برسم سی گام، از مرد پارسا باید سه گام فاصله داشته باشد.

۵. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: مردی که برای این زن غذا و خوراک همراه آورد، زنی که نشانهٔ حیض دیده و یا در قاعدگی زنانه باشد، باید از وی در چه فاصله باشد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: مردی که برای این زن غذا و خوراک همراه آورد، زنی که نشان حیض دیده و یا در قاعدگی زنانه باشد باید از وی سه گام فاصله داشته باشد.

۷. در کدام ظرف باید نان برای وی همراه آورد؟ در کدام ظرف باید آب جو برای وی همراه آورد؟

در یک ظرف آهنی یا سربی و یا هر ظرف فلزی معمولی.

۸. چه مقدار نان و چه مقدار آب جو باید همراه آورد؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: دو قطعه نان خشک و یک مقدار آب جو (یا شربت جو) و از خوراک کم ممکن است ناتوان و ضعیف شود.

هر گاه وی را کودک لمس نماید باید دست‌ها و سپس تن کودک شستشو شود.

بخش ۲

۹. هر گاه این زن در پایان سه شب باز هم در خون باشد باید تا پایان شب چهارم در جایگاه خود جدا از دیگران بماند.

هر گاه این زن پس از چهار شب باز هم در خون حیض باشد باید تا پایان شب ششم جدا از دیگران بماند.

۱۰. این زن هر گاه پس از شش شب باز هم در خون حیض باشد باید تا پـایان شب هشتم در جایگاه خود جدا از دیگران بماند.

۱۱. این زن هر گاه پس از هشت شب باز هم در خون حیض باشد باید تا پایان شب نهم در جایگاه خود جدا از دیگران بماند.

این زن هر گاه پس از نه شب باز هم در خون حیض باشد چنین معلوم خواهد شد که دیوها در جشن و بزرگداشت خودشان آفت خود را به این زن نازل ساخته‌اند.

مزداپرستان در این موقع باید یک معبر که از درخت و گیاه خالی باشد انتخاب نمایند.

۱۲. و سه سوراخ در زمین بکنند و زن را در دو سوراخ اول با شاش گاو و در سوراخ سوم با آب شستشو دهند.

باید دویست مورچه دزددانه (غله) در تابستان و دویست خرفستر (حشره) مـخلوق اهریمن در زمستان از هر نوع باشد به هلاکت رسانند.

۱۳. هر گاه یک مرد مزداپرست حالت قاعدگی را از زنی که نشانهٔ حیض دیده زایـل سازد کیفر وی چه خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: چنین عمل گناه پشوتن به‌شمار می‌رود و سزاوار دویست ضربه تازیانهٔ اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۱۴. ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: مرد هر گاه تن زن راکه نشان حیض دیده و یا به خون افتاده لمس نماید به‌طوری که قاعدگی وی قطع شود و یا نشانهٔ حیض به خون تبدیل گردد کیفر وی چه خواهد بود؟

۱۵. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: برای نخستین بار که وی بـه زن نـزدیک شـود و یـا نخستین بار که وی پهلوی زن دراز بکشد سزاوار دویست ضربه تازیانهٔ اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

برای دومین بار که وی به زن نزدیک شود و یا دومین بار که وی پهلوی زن دراز بکشد سزاوار پنجاه ضربه تازیانهٔ اسپاهه و پنجاه ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

برای سومین بار که وی به زن نزدیک شود و یا سومین بار که وی پهلوی زن دراز بکشد سزاوار هفتاد ضربه تازیانهٔ اسپاهه و هفتاد ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۱۶. برای چهارمین بار که وی به زن نزدیک شود یا چهارمین بار که وی پهلوی زن دراز کشد در صورتی‌که مرد زیر پوشاک زن داخل شده باشد یا در میان دو سرین ناپاک وی رسیده باشد بی‌آنکه ترشحی از وی خارج شود سزاوار چه کیفر خواهد بود؟

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: کیفر وی نود ضربه تازیانهٔ اسپاهه و نود ضربه تازیانهٔ سروشه خواهد بود.

۱۷. مردی که با یک زن به حالت قاعدگی یا نشانهٔ حیض مقاربت کند مانند عملی است مکروه‌تر و مخوف‌تر از اینکه جسد پسر خود را، پسری که به بیماری نایزه Naeza گرفتار شده، در آتش طبخ نماید و چربی و روغن از آن روی آتش افتد.

۱۸. همه مردان بدکار و شریر که دیو دروج در جسم آنان حلول کرده، دادرس و داور را به هیچ شمارند. کسانی که دادرس و داور را به هیچ شمارند مردان بی‌قانون و بی‌آیین هستند. مردان بی‌قانون همه ناپاک و ملعون هستند. مردان ناپاک و ملعون همه سزاوار مرگ می‌باشند.

فرگرد هفدهم

مرام بریدن موی و گرفتن ناخن

۱. زرتشت از اهورمزدا پرسید و گفت: ای اهورمزدا و ای خرد نیکوکار، آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: کدام عمل مرگ‌آور است که مردم فناپذیر در راه دیوها انجام می‌دهند؟

۲. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: چنین عمل وقتی است که مردم در این دنیا موهای خود را شانه زنند و ببرند و یا ناخن خود را بگیرند و در سوراخ‌ها یا در شکاف‌ها بریزند.

۳. و در این مخالفت از مراسم دینی دیوها از درون زمین بیرون آیند و خرفسترها به نام شپش که دانه‌های گندم را در انبار و پوشاک و لباس را در جای لباس می‌خورند و فاسد می‌کنند از زمین بیرون آیند.

۴. تو نیز ای زرتشت در این جهان جسمانی وقتی موهای خود را شانه زنی و ببری و یا ناخن‌ها را بگیری باید فوراً به مکانی نقل نمایی که از مرد پارسا ده گام، از آتش سی گام، از آب سی گام، از شاخه برسم پنجاه گام فاصله داشته باشد.

۵. و سپس یک سوراخ به عمق یک دیشتی Dishti در زمین سخت و یک ویتشتی Vitasti در زمین نرم گودبرداری و موهای بریده را در آن جای دهی و کلام فیروزمند را چنین تلاوت نمایی «برای خاطر وی است که اهورمزدا در پاداش آن گیاهان را می‌رویاند».[۱]

۶. سپس باید در اطراف آن یک کارد فلزی سه شیار، شش شیار و نه شیار رسم کنی و دعای اهون وریه را سه بار، شش بار و نه بار بخوانی.

۷. برای ناخن‌ها باید یک سوراخ در بیرون خانه گودبرداری و عمق آن به قدر بند آخر انگشت کوچک باشد و ناخن‌ها را در آن جای دهی و کلام فیروزمند را چنین تلاوت نمایی «اشا و بهمن امشاسپند است که از چیزهای پاک آگاهی می‌دهند».

---

۱. معنی عبارت متن چنین است: «به قدر ده انگشت در زمین سخت و دوازده انگشت در زمین نرم». لفظ دیشتی dishti در فرهنگ زند پهلوی صفحه ۴۱ اندازه به قدر ۱۲ انگشت می‌باشد، اما این اندازه در میان ویتشتی (۱۲ انگشت) و اوزشتی Uz-Ashta (هشت انگشت) واقع شده و از این جهت باید ۱۲ انگشت را به ده انگشت تعبیر نمود.

۸. سپس در اطراف این مکان با یک کارد فلزی سه شیار، شش شیار یا نه شیار باید رسم نمایی و دعای اهون وریه را سه بار، شش بار یا نه بار بخوانی.

۹. سپس چنین تلاوت نمایی «ای پرنده اشوزوشته Asho-Zushta، من این ناخن‌ها را به تو می‌سپارم و به تو آگاهی می‌دهم، این ناخن‌ها برای تو در مبارزه با دیوهای مازندران همانند نیزه و کارد، همانند کمان و تیر کمان با پر شاهین و همانند سنگ فلاخن خواهد بود».[۱]

۱۰. این ناخن‌ها را هر گاه به مرغ یاحق (یا پرنده اشوزوشته) نسپارند در دست دیوهای مازندران همانند نیزه و کارد، همانند کمان و تیر کمان با پر شاهین و همانند سنگ فلاخن خواهند شد.

۱۱. همه مردان بدکار و شریر که دیو دروج در جسم آنان حلول کرده دادرس و داور را به هیچ می‌شمارند. کسانی که دادرس و داور را به هیچ شمارند مردان بی‌قانون و بی‌آیین هستند. مردان بی‌قانون همه ناپاک و ملعون می‌باشند. مردان ناپاک و ملعون همه سزاوار مرگ هستند.

---

۱. واژه اشوزوشته به معنی (دوست‌دارنده اشو) است و منظور از آن مرغ حق می‌باشد. بر طبق فصل ۱۴ کتاب صد در اهورمزدا پرنده‌ای به نام اشوزوشته آفریده و به نام مرغ بهمن نیز نامیده می‌شود و این همان مرغ حق است و ناخن می‌خورد.

فرگرد هجدهم

وظایف مرد روحانی در مراسم دینی، بستن پدام در برابر دهان، بـانگ خـروس برای بیدار کردن مردم، دیو بوشیسته ناخن دراز.

بخش ۱

۱. بعضی از مردم ای زرتشت مقدس پدام (یا پنام) در برابر دهان خود به اشتباه می‌بندند و در بستن کمربند (یا کشتی kosti) از مراسم دینی غفلت می‌نمایند. بی‌جهت خود را به نام اتروان (یا مرد روحانی) می‌خوانند. تو نباید وی را به نام اتروان بخوانی.

۲. کسی که حشره‌کش را به اشتباه در دست گیرد و در بستن کمربند از مراسم دینی غفلت نماید وقتی خود را مرد روحانی خواند دروغ می‌گوید تو وی را به نام اتروان موسوم مدار.

۳. کسی که شاخه برسم را به اشتباه در دست گیرد و در بستن کمربند از مراسم دینی غفلت کند وقتی خود را به نام اتروان بخواند دروغ می‌گوید، تو وی را ای زرتشت مقدس، اتروان مخوان.

۴. کسی که تازیانهٔ اسپاهه را به اشتباه در دست گیرد و در بستن کمربند از مراسم دینی غفلت نماید، وقتی خود را مرد روحانی (یا اتروان) بخواند دروغ می‌گوید، تو وی را ای زرتشت مقدس مرد روحانی مخوان.

۵. کسی که تمام شب را به خواب رود بی‌آنکه سرود بخواند و مراسم عبادت به‌جای آورد، بی‌آنکه در آرزوی حیات جاویدان به مطالعه پردازد و یا تعلیم یابد و تعلیم دهد وقتی خود را مرد روحانی خواند دروغ می‌گوید. تو وی را به نام اتروان مخوان.

اهورمزدا پاسخ داد و گفت: ای زرتشت مقدس، کسی را به نام مرد روحانی باید موسوم بداری که از آغاز تا پایان شب با خِرَد مقدس در راز و نیاز باشد، خردی که انسان را از نگرانی نجات دهد و دل وی را از تنگی خارج سازد و در برابر پل چینواد صفای وجدان دهد و به جهان پارسایان رساند، به جهان اعلای بهشت.

۷. ای مرد پارسا، از پرسش و سئوال از من باک مدار، من آفرینندهٔ نیکوکار و دانا هستم و می‌توانم پرسش‌ها را پاسخ دهم. از من سئوال کن تا خوشبخت باشی.

۸. زرتشت از اهورمزدا پرسید و گفت: ای اهورمزدا و ای خرد نیکوکار و آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، کیست که ویرانی به‌طور نامریی همراه آورد؟

۹. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: مردی است که دین بد به مردم آموزد و سه بهار متوالی بگذراند بی‌آنکه کمربند مقدس ببندد، بی‌آنکه گات‌ها بخواند و بی‌آنکه نذر و نیاز به آب‌های نیک تقدیم بدارد.

۱۰. هر کس چنین مرد را که در نگرانی و اضطراب گرفتار و زندانی است آزاد سازد مانند این است که سر انسان را از گردن قطع کند.

۱۱. زیرا طلب مغفرت برای مرد بدکار و برای مرد ناپاک و اشموغ از لب تجاوز نمی‌نماید. طلب مغفرت در دفعهٔ دوم از زبان تجاوز نمی‌کند. طلب مغفرت در دفعهٔ سوم از هر جهت بی‌اثر است. طلب مغفرت در دفعهٔ چهارم بر ضد خود شخص به لعنت تبدیل می‌شود.

۱۲. کسی که به مرد ناپاک و اشموغ بدکار شربت هوما و میزد مقدس (یا غذای نذری) دهد مانند اینست که در ویرانی مسکن مزداپرستان یک لشکر با هزار اسب را فرمان دهد و مردم را به هلاکت رساند و گله و رمه را غارت نماید.

بخش ۲

۱۳. ای مرد پاک و پارسا، پرسش خود را از من آفرینندهٔ نیکوکار و دانا سؤال کن. از من که بهتر از هر کس می‌تواند پرسش‌ها را پاسخ دهد، از من سؤال کن تا وضعیت خود را بهتر و خود را خوشبخت سازی.

۱۴. زرتشت از اهورمزدا پرسید و گفت: کدام است سروشه وارز؟ کدام است سروش مقدس و توانا که اطاعت از قانون در هیکل وی تجسم یافته و سلاح خطرناک در بردارد و توانا است؟

۱۵. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: مرغی است به نام پروداش Parodarsh که در اصطلاح مردم بدلهجه به نام خروس (یا کرکتس kahrkatas) خوانده می‌شود، مرغی است که سحرگاهان چنین بانگ دهد.

۱۶. برخیزید ای مردم، ستایش نمایید پاکی و پارسایی تام و تمام را، نفرین کنید دیوها را. این است بوشیسته دراز دست، می‌خواهد شما را بخواباند، این است بوشیسته دراز دست، بر ضد شما به حمله پرداخته است، می‌خواهد جهان زنده و بیدار را بخواباند و چنین می‌گوید: «بخواب ای مرد بدبخت اکنون نه وقت بیداری است».

۱۷. «از سه چیز خوب رو گردانید. از اندیشه نیک، از گفتار نیک، از کردار نیک. سه چیز بد را رو آورید. اندیشه بد، گفتار بد، کردار بد».

۱۸. آذر پسر اهورمزدا در ثلث نخستین شب صاحبخانه را به یاری خود می‌خواند.

۱۹. و چنین گوید: «برخیز ای صاحبخانه، کمربند خود را ببند، دست‌ها را بشوی، هیزم برای آتشگاه فراهم کن و نزد من بیاور و در من فروغ پاک هیزم را روشن نما. اینست آزی Azi دیو آفریده، دیوی که می‌خواهد جهان را ترک کنم.»

۲۰. آذر پسر اهورمزدا در ثلث دوم شب برزگر را به یاری خود خواند و چنین گوید:

۲۱. «ای برزگر برخیز و کمربند مقدس را ببند، دست‌ها را شستشو ده و برای من هیزم فراهم کن و نزد من بیاور و در من فروغ پاک هیزم روشن نما. اینست آزی دیو آفریده می‌خواهد جهان را من ترک نمایم.»

۲۲. آذر پسر اهورمزدا در ثلث سوم شب سروش مقدس را به یاری خواند و چنین گوید: «نزد من بیا ای سروش مقدس دارندهٔ قد و قامت زیبا، اینست آزی دیو آفریده، دیوی که آرزو دارد من جهان را ترک نمایم.»

۲۳. در این هنگام است که سروش مقدس پروداش، پرندهٔ زیبا راکه در اصطلاح مردم بدلهجه به نام خروس (یا کرکتس) موسوم است بیدار می‌کند و این پرنده هنگام سحرگاه توانا بانگ می‌دهد و چنین گوید:

۲۴. «ای مردم بیدار شوید، راستی و پارسایی را ستایش کنید، دیوها را لعنت و سرزنش نمایید، اینست دیو بوشیسته درازدست (یا دیو خواب) می‌خواهد شما را از نو بخواباند و چنین گوید: «بخواب ای مرد بیچاره اکنون نه وقت بیداری است.»

۲۵. «از سه چیز خوب پرهیز کنید، اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک و به سه چیز بد روی آورید اندیشه بد، گفتار بد، کردار بد.»

۲۶. در این هنگام دوست به حالتی که روی بالش دراز کشیده به دوست خود چنین گوید: «برخیز، خروس سحری مرا بیدار نمود».

از این دو هر کدام جلوتر برخیزد به بهشت می‌رود.

از این دو هر کدام دست‌ها را جلوتر بشوید و هیزم پاک جلوتر به آذر پسر اهورمزدا تقدیم نماید و رضایت خاطر وی را فراهم بدارد چنین دعای خیر خواهد شنید.

۲۷. «باشد که رمه و گلهٔ گاو و فرزندان مذکر برای تو ارزانی شود. باشد که آرزوی روح و روان تو و صدای وجدان تو برای تو زودتر برسد. باشد که همه شب وجدان تو در شادی و خرسندی به‌سر برد.»

اینست دعای خیر و تبرک از جانب آذر برای کسی که هیزم خشک به وی تقدیم دارد و روشنی روز به وی بتابد و در آرزوی مهر و شفقت پاک و طاهر باشد.
۲۸. کسی که با مهر و شفقت ای اسپیتمه زرتشت، یک جفت مرغ پروداش نرینه یا مادینه به مرد پارسا تقدیم دارد مانند این است که یک کاخ با یک‌صد ستون و یک‌هزار تیر ساختمان و ده هزار پنجره بزرگ و ده هزار دریچه به وی هدیه کرده باشد.
۲۹. کسی که مقداری گوشت برابر با جثه یک خروس به مرد پارسا تقدیم دارد وقتی به بهشت وارد شود پرسش مکرر از وی نخواهم نمود.

بخش ۳

۳۰. سروش مقدس گرز در دست از دیو دروج پرسید و گفت: ای دروج حقیر و پست که از خیر و نیکی نشانه نداری بگو بدانم: راست است که تو در این جهان بچه‌دار می‌شوی بی‌آنکه نرینه با تو مقاربت نماید؟
۳۱. دروج دیو آسا پاسخ داد و گفت: ای سروش مقدس خوش قد و قامت، نه چنین است که من در این جهان بچه‌دار شوم بی‌آنکه نرینه با من مقاربت کند.
۳۲. زیرا من چهار نرینه دارم که مرا آبستن می‌سازند همچنان‌که نرینه‌های دیگر مادینه‌ها را آبستن می‌سازند و نطفهٔ خود را در آنان می‌ریزند.
۳۳. سروش مقدس گرز در دست از دیو دروج پرسید: ای دروج حقیر و پست بگو بدانم نخستین نرینهٔ تو کدام است؟
۳۴. دروج دیو آسا پاسخ داد و گفت: ای سروش مقدس خوش قد و قامت، نخستین نرینهٔ من مردی است که درخواست و تمنای مرد پارسا راجع‌به احسان و اطعام را نپذیرد و رد نماید هرچند از دارایی و مال کمتر جمع و ذخیره کرده باشد.
۳۵. این مرد است که مرا آبستن می‌سازد همچنان‌که نرینه‌های دیگر مادینه‌ها را آبستن می‌سازند و نطفهٔ خود را در آنان می‌ریزند.
۳۶. سروش مقدس گرز در دست از دیو دروج پرسید: ای دروج حقیر و پست که از خیر و نیکی نشانه نداری بگو بدانم کفارهٔ چنین عمل چیست؟
۳۷. دروج دیو آسا پاسخ داد و گفت: ای سروش مقدس خوش قد و قامت کفاره چنین عمل این است که مرد بی‌آنکه از وی بخواهند مرد پارسا را احسان و اطعام کند هرچند از دارایی و مال کمتر جمع و ذخیره نموده باشد.

۳۸. از این راه است که مرد پارسا می‌تواند آبستن بودن مرا ویران سازد همچنان‌که یک گرگ چهارپا کودک را از شکم مادر بیرون کشد و پاره نماید.

۳۹. سروش مقدس گرز به دست از دیو دروج پرسید و گفت: ای دروج پست و حقیر که از خیر و نیکی بی‌نشان هستی بگو بدانم دومین نرینهٔ تو کدام است؟

۴۰. دروج دیو آسا پاسخ داد و گفت: ای سروش مقدس خوش قد و قامت، دومین نرینهٔ من مردی است که هنگام شاشیدن شاش خود را روی قوزک پا ریزد.[1]

۴۱. چنین مرد با عمل خود مرا آبستن می‌سازد همچنان‌که نرینه‌های دیگر مادینه‌ها را آبستن می‌سازند و تخمهٔ خود را در آنان می‌ریزند.

۴۲. سروش مقدس گرز به دست از دیو دروج پرسید: ای دروج حقیر و پست که از خیر و نیکی بی‌نشان هستی بگو بدانم کفارهٔ چنین عمل چیست؟

۴۳. دروج دیو آسا پاسخ داد و گفت: ای سروش مقدس بلندقامت کفاره چنین عمل این است که مرد برخیزد و سه گام دورتر رود، سه بار دعای اهون وریه، دوبار دعای هوماتنم، سه بار دعای هوخشترتم و سپس یک بار مجدداً دعای اهون وریه بخواند و یک بار ینهاتم تقدیم بدارد.

۴۴. از این راه است که وی آبستن بودن مرا ویران سازد همچنان‌که یک گرگ چهارپا کودک را از شکم مادر بیرون کشد و هلاک سازد.

۴۵. سروش مقدس گرز به دست از دیو دروج پرسید و گفت: ای دروج حقیر و پست که از خیر و نیکی بی‌نشان هستی بگو بدانم سومین نرینهٔ تو کدام است؟

۴۶. دروج دیو آسا پاسخ داد و گفت: ای سروش مقدس بلندقامت سومین نرینهٔ من مردی است که نطفهٔ خود را در خواب بیرون ریزد (یعنی ملتحم شود).

۴۷. این مرد است که مرا آبستن می‌سازد همچنان‌که نرینه‌های دیگر مادینه‌ها را آبستن می‌سازند و نطفهٔ خود را در آنان می‌ریزند.

۴۸. سروش مقدس گرز به دست پرسید و گفت: ای دروج حقیر و پست که از خیر و نیکی بی‌نشان هستی، کفارهٔ چنین عمل چیست؟

۴۹. دروج دیو آسا پاسخ داد و گفت: ای سروش مقدس بلندقامت در کفاره این عمل باید هنگام بیداری سه بار دعای اهون وریه، دو بار دعای هوماتنم، سه بار دعای هوخشترتم بخواند و سپس یک بار دعای اهون وریه زمزمه کند و یک بار ینهاتم تقدیم دارد.

---

۱. معنی عبارت بند ۴۰ طبق اردویراف‌نامه و کتاب صددر این است که ایستاده بشاشد.

۵۰. از این راه است که وی آبستن بودن مرا ویران سازد، همچنان‌که یک گرگ چهارپا کودک را از شکم مادر بیرون کشد و پاره نماید.

۵۱. و سپس به اسفندارمذ چنین گوید: ای اسفندارمذ، من این مرد را به تو می‌سپارم تا در جهان نوین به من برگردانی. مردی که گات‌ها تعلیم یافته، یسنا تعلیم یافته، پاسخ پرسش‌ها را تعلیم یافته، دانا و هنرمند است و اطاعت از آیین در وی تجسم یافته باشد.

۵۲. تو باید نام وی را آذرداد، آذرنژاد، آذر زنتو، آذر دهیو و هر آنچه از آذر و آتش ترکیب یافته باشد نام گذاری.

۵۳. سروش مقدس گرز به دست از دیو دروج پرسید: ای دروج حقیر و پست که از خیر و نیکی بی‌نشان هستی چهارمین نرینهٔ تو کدام است؟

۵۴. دروج دیوآسا پاسخ داد و گفت: ای سروش مقدس بلندقامت چهارمین نرینهٔ من مرد یا زنی است که افزون‌تر از پانزده سال دارد بی‌آنکه کمربند و پیراهن مقدس در بر داشته باشد.

۵۵. در قدم چهارم است که چنین مرد را، ما دیوها در زبان و جسم وی مرگ را مسلط می‌داریم تا جهان خیر و نیکی را به ویرانی کشد همچنان‌که جهی‌ها و زانده‌ها Zanda نیز در این جهان خرابی بار آورند.

۵۶. سروش مقدس گرز به دست از دیو دروج پرسید: ای دروج حقیر و پست که از خیر و نیکی بی‌نشان هستی بگو بدانم کفارهٔ چنین عمل چیست؟

۵۷. دروج دیوآسا پاسخ داد و گفت: ای سروش مقدس بلندقامت چنین عمل کفاره ندارد.

۵۸. وقتی یک مرد یا یک زن که افزون‌تر از پانزده سال داشته باشند بی‌آنکه کمربند کشتی و پیراهن مقدس (یا سدره) در بر نمایند.

۵۹. ما دیوها در قدم چهارم مرگ را بر زبان وی مسلط می‌داریم تا جهان خیر و نیکی را به ویرانی کشد همچنان‌که خرابی را جهی‌ها و زانده‌ها در این جهان همراه آورند.

بخش ۴

۶۰. ای مرد پاک و پارسا بپرس از من هر چه خواهی، من که آفرینندهٔ نیکوکار و بسیار دانا هستم و به خوبی می‌توانم پرسش‌ها را پاسخ دهم. بپرس از من هر چه خواهی تا کامیاب و نیکبخت باشی.

۶۱. زرتشت از اهورمزدا پرسید: ای اهورمزدا بگو بدانم کیست که اندوه تو را فراهم می‌دارد، کیست که آزار تو را فراهم می‌دارد؟

۶۲. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: جهی (دیو مادینه) است که در خود نطفه نیکان را بـا بدان می‌آمیزد. نطفهٔ بت‌پـرست‌ها و غـیربت‌پرست‌ها را مـی‌آمیزد. نـطفهٔ گـناهکاران و غیرگناهکاران را می‌آمیزد.

۶۳. نگاه وی یک سوم از آب‌های توانا را می‌خشکاند. آب‌هـایی کـه ای زرتشت از بلندی کوه‌ها جریان دارند. نگاه وی یک سوم از زیباترین گیاه‌ها را از روییدن بازمی‌دارد، گیاهانی که با رنگ طلایی می‌رویند.

۶۴. نگاه وی یک سوم از نیروی اسفندارمذ را می‌کاهد ای زرتشت، وی هر وقت و هر لحظه نزدیک آید یک سوم از اندیشهٔ نیک، گفتار نیک، کردار نیک مرد پارسا را می‌کاهد. یک سوم از زور و نیروی کامیابی را از وی می‌کاهد.

۶۵. من تو را آگاه می‌دارم از چنین مخلوقات که باید افزون‌تر از مـار و افـعی کشـته شوند. افزون‌تر از گرگ‌های نعره‌زن کشته شوند. افزون‌تر از گرگ مادینه که بـه مـزرعه می‌تازد کشته شوند. افزون‌تر از وزغ با هزار بچه‌های وی که به آب‌ها می‌تازند کشته شوند.

بخش ۵

۶۶. ای مرد پارسا پرسش کن از من آفرینندهٔ نیکوکار و داناتر از همه که بـه خـوبی می‌تواند پرسش‌ها را پاسخ دهد. از من پرسش کن تا خوشبخت و کامروا شوی.

۶۷ و ۶۸. زرتشت از اهورمزدا پرسید و گفت: هرگاه مردی با یک زن کـه در نشـانهٔ حیض است و یا در قاعدگی زنانه خون دیده باشد مقاربت نماید و در این عمل شعور کامل داشته باشد و زن نیز در وجدان خود از هر چیز آگاه باشد توبهٔ وی چه خواهد بود؟ کفارهٔ آن چیست و یا گناه چگونه به توبه رسد؟

۶۹. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: هرگاه مرد با زنی که نشانهٔ حیض دیده و یا در قاعدگی زنانه به خون افتاده مقاربت نماید و مرد و زن هر دو در این عمل شعور و فهم کامل داشته باشند.

۷۰. مرد باید یک‌هزار رمه ریز بکشد و روده‌ها را از این قربانی‌ها همراه نذورات بـه آتش تقدیم بدارد. شانه‌های این قربانی‌ها را به آب‌های زیبا تقدیم بدارد.

۷۱. وی باید با مهر و شفقت یک‌هزار بار هیزم نرم از گیاه اور وشنه، وهوگنه، وهوکرتی و یا هر گیاه خوشبوی دیگر به آتش تقدیم بدارد.

۷۲. او باید یک‌هزار شاخهٔ برسم با مهر و شفقت به آب‌هـای زیـبا هـمراه یک‌هـزار نذورات با شربت هوما و شیر گاو که به خوبی صاف و آماده شده باشد و با گـیاه هـذنپته آمیخته باشد تقدیم بدارد.

۷۳. او باید یک‌هزار افعی از آنچه روی شکم می‌خزند و یک‌هزار نوع دیگر به هلاکت رساند. او باید یک‌هزار وزغ زمینی و دو هزار وزغ آبی به هلاکت رساند. او باید یک‌هزار مورچه دزددانه و دو هزار نوع دیگر به هلاکت رساند.

۷۴. او باید سی پل روی نهر و مجری بنا کند.

او باید یک‌هزار ضربه تازیانهٔ اسپاهه و یک‌هزار تازیانهٔ سروشه دریافت کند (یـعنی نوش جان نماید.)

۷۵. این است وسیلهٔ توبه، این است وسیلهٔ کفاره و از این راه است که گناه به توبه رسد.

۷۶. اگر به توبه و کفاره رسد در جهان نیکوکاران خواهد بود وگرنه به جهان تاریکی و به جهان دوزخ رهسپار می‌شود.

فرگرد نوزدهم

جنگ زرتشت با اهریمن، جنگ زرتشت با دیو دروج و دیو بویتی، کلام ایزدی، اسلحهٔ زرتشت، فیروزی زرتشت و فرار دیو.

بخش ۱

۱. اهریمن پر مرگ، دیو دیوها از منطقهٔ شمال به حمله پرداخت و چنین گـفت: «ای دروج، تو باید زرتشت مقدس را مورد حمله قرار بدهی و وی را به هلاکت رسانی».

دیو دروج به حمله پرداخت، دیوی که به نام بویتی Buiti و دیو نـامریی و خـیانتکار ویرانی نیز نامیده می‌شود.

۲. زرتشت دعای اهون وریه را در برابر این حمله خواند:

«اراده و خواست خداوند دستور خیر و نیکی است. خیرات بهمن امشاسپند به‌خاطر اعمالی است که در این جهان در راه مزدا انجام می‌شود. کسی که از مسـتمند دسـتگیری نماید فیروزی اهورا را فراهم می‌دارد.

وی پس از این کلام آب‌های رود ونگوهی دایی‌تی را ستایش نمود و آیین مزدا را ستود و دیو دروج، دیو بویتی و دیو نامریی و خیانتکار موازنه خود را از دست داد و فرار نمود.»

۳. دیو دروج به اهریمن چنین گفت: ای اهریمن زیانکار مـن بـرای تـباهی زرتشت ناتوان هستم و وسیله ندارم. فرّ کامیابی در زرتشت مقدس بسیار نیرومند و بزرگ است.

۴. زرتشت به خود نگریست و چنین گفت: «بدکاران و دیوهای بدکنشت برای قتل من صف آراسته‌اند.»

زرتشت برخاست و پیش رفت بی‌آنکه تحت تأثیر اکم منو Akem Manu (دیو دشمن بهمن امشاسپند) و دستورهای زشت وی قرار گیرد و سنگ‌هایی که به بزرگی یک خانه از اهورمزدا دریافت نموده بود به دست گرفت.

اهریمن چنین گفت: «این سنگ‌ها را که به دست گرفتی در این زمین پهن و مدوّر از کجا است. از کرانه‌های دوردست به کجا می‌خواهی پرتاب نمایی. از بلندی کنار رود دارجه و در خانه پور وشسپ.[۱]»

---

۱. رود دارجه Dareja بر طبق بند ۱۵ فصل ۲۴ بندهش سرور رودها است زیرا خانهٔ پدر زرتشت در کـنار ایـن رود واقع شده و زرتشت در آنجا به‌دنیا آمده است. پوروشسپ نام پدر زرتشت می‌باشد.

۵. زرتشت به اهریمن پاسخ داد و گفت: ای اهریمن بدکنشت. من می‌خواهم آفرینش دیوها را به هلاکت رسانم، دیو ناسو را به هلاکت رسانم، پری خنتتی را به هلاکت رسانم. در انتظار هستم سوشیانت فیروزمند از دریاچه کاسو kussu و از مناطق اعلای شفق زاییده شود.

۶. اهریمن سرور مخلوقات زشت چنین پاسخ داد: «ای زرتشت مقدس، آفریده‌های مرا تباه مساز. تو پسر پوروشسب هستی و من از مادر تو خوانده شده‌ام آیین مزدا را انکار بکن تا از من نعمت و پاداش دریافت نمایی، همچنان‌که وزغن Vadhaghana رئیس کشورها دریافت نمود.[1]»

۷. زرتشت مقدس پاسخ داد و گفت: نه من هرگز آیین نیک مزدا را انکار نخواهم نمود، نه برای جسم خودم و نه برای حیات خودم ولو اینکه نَفَس مرا قطع نمایند.

۸. اهریمن سرور مخلوقات زشت چنین گفت: «به گفتهٔ کدام شخص مرا ضربت خواهی زد. به گفتهٔ کدام شخص مرا برخواهی انداخت. با کدام سلاح است که آفریده‌های نیکو مخلوقات مرا تباه خواهند نمود؟»

۹. اسپیتمه زرتشت پاسخ داد و گفت: «هاون، طشت، شربت هوما، کلام‌های ایزدی همه اسلحهٔ عالیجناب من هستند. با این کلام است که تو را ضربت خواهم زد. با این کلام است که تو را برخواهم انداخت. با این سلاح است، ای اهریمن نابکار که آفرینش زشت تو به‌وسیلهٔ مخلوقات نیک تباه خواهند شد. خرد نیک است که جهان را آفریده، در زمان بیکران آفریدهٔ امشاسپندان هستند که پادشاهان دانا و نیک آفریده‌اند.[2]»

۱۰. زرتشت دعای اهون وریه خواند و چنین گفت: «من از تو پرسش دارم ای اهورا، خواهش می‌کنم حقیقت و راستی را به من بازگو.»

بخش ۲

۱۱. زرتشت به حالتی که در کنارهٔ بلند رود دارجه Dareja در برابر اهورمزدا، در برابر پاکان، در برابر آیین نیک، در برابر اردیبهشت امشاسپند، در برابر شهریار امشاسپند و در برابر اسفندارمذ امشاسپند نشسته بود از اهورمزدا پرسید و گفت:

---

۱. وزغن نام دیگر آزی دهاک یا ضحاک می‌باشد. اهریمن بر طبق بند ۲۴ و ۲۵ فصل ۵۶ مینو خرد چنین گفت: «اگر تو آیین مزدا را انکار نمایی سلطنت جهان را در مدت یک‌هزار سال به تو خواهم بخشید همچنان‌که به وزغن بخشیدم.»

۲. بر طبق مینو خرد نخستین وظیفهٔ مزداپرست این است که اهورمزدا را آفریننده ولی اهریمن را ویران‌کننده بداند. در بندهش چنین می‌نویسد: «اسفندارمذ است که آب‌ها را در زمان بیکران آفریده است. این آب‌ها در آفرینش اولیهٔ جهان مانند یک قطره بود.»

ای اهورمزدا و آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم:

۱۲. چگونه می‌توانم جهان را از دیو دروج نجات دهم. از اهریمن زشت نجات دهم. چگونه می‌توانم ناپاکی مستقیم را از این برزن براندازم. چگونه ناپاکی نامستقیم را، چگونه دیو ناسو را، چگونه مرد پارسا را از آلودگی پاک سازم، چگونه می‌توانم پاکی و طهارت را به مرد پارسا باز دهم.

۱۳. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: ستایش کن ای زرتشت آیین نیک مزدا را، ستایش کن ای زرتشت امشاسپندان راکه در هفت کشور روی زمین حکومت می‌کنند بی‌آنکه دیده شوند.

ستایش کن ای زرتشت، آسمان مستقل و خودآفریده را، زمان بیکران و وایوی (خدای باد) فعال و کارگر در بالا را.[1]

۱۴. ستایش کن ای زرتشت، باد توانای مزدا آفریده و نیکوکار دختر اهورمزدا را. ستایش کن ای زرتشت، فروهر مراکه بسیار بلندپایه، نیکو، زیبا، ثابت‌قدم، دانا و در اندام و پارسایی تام و تمام است.

۱۵. ستایش کن ای زرتشت اهورمزدا را.

زرتشت کلام مرا بازگو کرد و چنین گفت:

ستایش می‌کنم اهورمزدا و آفرینش مقدس را.

ستایش می‌کنم مهر ایزد سرور دشت‌های فراخ را، مهر ایزد سلاحدار راکه اسلحه شکست‌ناپذیر در بر دارد.

ستایش می‌کنم سروش مقدس و خوش قامت راکه اسلحه در دست گرفته و بالای سر دیوها می‌گرداند.

۱۶. ستایش می‌کنم کلام ایزدی بسیار فیروزمند را.

ستایش می‌کنم آسمان خودآفریده و زمان بیکران و هوای فعال و کارگر در بالای سر را.

ستایش می‌کنم باد توانای مزداآفریده و زیبا و نیکوکار، دختر اهورمزدا را.

بخش ۳

۱۷. زرتشت از اهورمزدا پرسید: ای آفرینندهٔ موجودات نیک و ای اهورمزدا، بگو بدانم چگونه ستایش نمایم و چه تقدیم دارم آفرینش اهورا را؟

---

۱. راجع به لفظ خوداتا و خودآفریده رجوع شود به حاشیهٔ شماره ۱ صفحهٔ ۵۰۹.

۱۸. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: به سوی درختانی که در رشد و نمو هستند پیش‌رو، به سوی یکی از این درختان که بلند و تنومند باشد پیش‌رو و این کلام را بخوان: «به تو ای درخت زیبای مزداآفریده و مقدس ستایش می‌کنم، اشم وهو.»

۱۹. مرد روحانی یک شاخه برسم به طول یک خیش گاوآهن جدا می‌کند و به پهنای یک دانه گندم جدا می‌کند. مردان دیندار باید چشم خود را به شاخهٔ برسم خیره نمایند و آن را هنگام ستایش اهورمزدا با دست چپ بگیرند و به ساقه‌های طلایی رنگ و زیبای گیاه هوما و به خرد نیک و راتوی عالیجناب مزداآفریده تقدیم بدارند.

۲۰. زرتشت از اهورمزدا پرسید و گفت: ای اهورمزدای توانا و بی‌خواب، تو هستی که بیهوشی در تو راه ندارد، بگو بدانم وقتی وهومنو به‌وسیلهٔ مستقیم ناپاک شود، بـه‌وسیلهٔ نامستقیم ناپاک شود و دیوها از جسد مرده خارج شوند و آن را آلوده سازند چگونه پاک و طاهر می‌شود.

۲۱. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: تو باید شاش گاو از یک گاو نر تمام عیار و خوش‌اندام به‌دست آوری. مردی را که باید تطهیر شود به زمین مزدا آفریده هدایت نمایی. کسی که باید تطهیر کند در اطراف آن یک شیار می‌کند.

۲۲. وی باید یک‌صد بار دعای اشم وهو بخواند.

«راستی و پارسایی بهترین دارایی و نیکبختی انسان است. نیکبختی برای کسـی کـه پارسا و مقدس است.»

وی باید دو برابر همان مقدار دعای اهون وریه بخواند.

اراده و خواست خداوند دستور خیر و نیکی است تا آخر.

وی باید چهار بار با شاش گاو مادینه و چهار بار با آب مزداآفریده شستشو نماید.

۲۳. در این صورت است که وهومنو پاک خواهد شد. انسان پاک خواهد شد.[۱]

وی باید وهومنو را با دست چپ و دست راست و یا با دست راست و دست چپ بگیرد.

وی باید وهومنو را در معرض روشنی‌های توانا قرار دهد تا بـه‌وسیلهٔ سـتارگان آفـریدهٔ خدایان، تابناک شوند و نُه شب به پایان رسد.[۲]

۲۴. پس از نُه شب باید نذورات به آتش تقدیم داری، هیزم سـخت بـه آتش تـقدیم داری، عطریات از گیاه وهوگنو تقدیم داری و پوشاک را خوشبو سازی.

---

۱. واژهٔ وهومنو در بندهای ۲۰ تا ۲۳ متن به معنی پوشاک است.

۲. عبارت (آفریده خدایان) از دو واژه اوستایی بغو داتانم Bagho datanam به معنی آفـریده و مـخلوق بـغ‌ها ترجمه شده است.

۲۵. پوشاک پاک خواهد شد. مرد پاک خواهد شد و وی باید پوشاک را با دست چپ و دست راست و با دست راست و دست چپ در دست گیرد و چنین تلاوت کند:
«ستایش می‌کنم اهورمزدا را، ستایش می‌کنم امشاسپندان را، ستایش می‌کنم پارسایان دیگر را.»

بخش ۴

۲۶. زرتشت از اهورمزدا پرسید و گفت: ای اهورای توانا و با اقتدار بگو بدانم: من باید مرد پارسا را وادار کنم، زن پارسا را وادار نمایم، بدکاران را وادار نمایم، دیوپرستان را وادار نمایم، دیوپرستانی که در گناه به‌سر می‌برند تا زمین خدا داده و آب روان و گندم به حالت رشد و روییدن و ثروت‌های دیگر را هدیه کنند یا نه؟
اهورمزدا پاسخ داد و گفت: آری می‌توانی.
۲۷. ای آفرینندهٔ جهان مادی و ای مقدس بگو بدانم: آنچه شخص در این جهان می‌بخشد و کار نیک می‌کند به کجا می‌رود و به روح و روان خود چه کسب می‌نماید[1]؟
۲۸. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: پس از مرگ انسان دیوهای حقیر و بدکاران چشم وی را از حدقه بیرون آورند و در شب سوم هنگامی که شفق صبح می‌درخشد و مهرایزد که سر تا پا اسلحه در برگرفته بالای کوه می‌رسد و خورشید نمایان می‌گردد.
۲۹. در این هنگام است که دیو ویزارش Vizaresh روان بدکاران فناپذیر را در بند و زنجیر همراه آورد. بدکاران دیوپرست را که در گناه زیسته‌اند. وی در راه و جاده‌ای که به‌وسیلهٔ زمان آفریده شده وارد می‌شود. روح و روان در سر پل چینواد مزداآفریده قسمت خود را از ثروت و مالی که در زمین خاکی به وی رسیده بود مطالبه می‌نماید.
۳۰. در این هنگام است که یک دختر زیبای جوان با قدی آراسته و توانا و قامت بلند همراه سگ‌های خود حاضر می‌شود. دختر جوانی که به خوبی می‌تواند بد و خوب را از هم تشخیص دهد و خوشبخت و هنرمند و صاحب اولاد و فرزند می‌باشد روح و روان بدکاران را به سوی تاریکی رهبری می‌کند و روان پارسایان را از بالای کوه عبور می‌دهد و در بالای پل چینواد همراه ایزدان آسمانی جای می‌دهد.
۳۱. در این هنگام است که بهمن امشاسپند از تخت زرین خود برمی‌خیزد و چنین گوید:

---

۱. دوهارله دانشمند دیگر فرانسوی بند ۲۷ را به شرح زیر ترجمه کرده است: «ای آفرینندهٔ جهان مادی و ای مقدس بگو بدانم: پاداش نیکی و کیفر گناه در کجا خواهد بود. سزای نیک و بد در کجا انجام می‌شود. سزای نیک و بد که انسان برای روح و روان خود کسب می‌کند در کجا است. (صفحه ۱۹۷ کتاب اوستا).

«ای پارسا بگو بدانم: چگونه از دنیای فانی به جهان باقی رسیدی؟»

۳۲. ارواح پارسایان شاد و خرم از برابر اهورمزدا و از برابر امشاسپندان، برابر تخت زرین و از برابر عرش و گرونمان مسکن اهورمزدا، مسکن امشاسپندان و مسکن پارسایان دیگر عبور می‌کنند.

۳۳. مرد پارسا پاک و طاهر است اما بدکاران و دیوان پست از بوی خوش وی پس از مرگ به خود می‌لرزند مانند بره‌ای که در برابر گرگ بلرزد.

۳۴. پارسایان در آنجا گرد آمده‌اند. نریو سانگه Nerio Sanha همراه آنان است. نریوسانگه دوست اهورمزدا است.

بخش ۵

ستایش کن ای زرتشت، آفرینش اهورمزدا را.

۳۵. زرتشت این کلام مرا تکرار نمود و گفت:

ستایش می‌کنم آفرینش مقدس اهورمزدا را.

ستایش می‌کنم دریای وروکاش را.

ستایش می‌کنم آسمان زیبا را.

ستایش می‌کنم روشنی بی‌پایان خودآفریده را.[1]

۳۶. ستایش می‌کنم بهشت پارسایان را.

ستایش می‌کنم گرونمان، مسکن اهورمزدا، مسکن امشاسپندان و مسکن پارسایان دیگر را.

ستایش می‌کنم مکان و فضای خودآفریده سودمند سرمدی و پل چینواد مزداآفریده را.[2]

---

۱. عبارت (روشنی بی‌پایان خودآفریده) از عبارات اوستایی (انکرهه روشئو خوداتهه) ترجمه شده و روشنی بی‌پایان مکان اهورا می‌باشد. این مکان شکل مزدایی فضا است.

۲. جمله اوستایی در بند ۳۶ متن به عبارت میشوانهه گاتوهه خوداتهه

Misvanaha Gatvahe Hvadhatahe

به (مکان خودآفریده سودمند سرمدی) ترجمه شده و نریوسنگه در توضیح از یسنا ۱۹ فصل یکم چنین می‌نویسد: (مکان، دین و زمان همیشه وجود داشته و دارند) و جملهٔ (میشوانهه گتواهه خوداتهه) به معنی (مکان خودآفریده نیک سرمدی) می‌باشد. خوداتاهه Hvadhtahe صفت آسمان و اشکال آسمانی است. میشوانهه گاتوهه نام دیگر فضای آسمان می‌باشد. این فضا مانند روشنی بی‌پایان مسکن اهورمزدا است. تمثیل و تشبیه گنوهه به روشنی بی‌پایان از عبارت بندهش استنباط می‌شود و در این کتاب می‌نویسد که مسکن اهورمزدا به نام روشنی بی‌پایان نامیده شده است.

۳۷. ستایش می‌کنم سوکای نیک‌دارندهٔ دیده تیزبین را.

ستایش می‌کنم فروهرهای توانای پارسایان را.

ستایش می‌کنم بهرام اهورا آفریده را که فرّ کامیابی مزداآفریده در بردارد.

ستایش می‌کنم تیشتر ستاره زیبا و فیروزمند را که شکل و هیکل وی مانند گاو نر با شاخه زرین است.

۳۸. ستایش می‌کنم نیکوکاران و گات‌های پارسا را.

ستایش می‌کنم گات‌های اهنوتی Ahunaveiti (یا گات‌های اهنود) را.

ستایش می‌کنم گات‌های اوشتوتی Ushtavaiti (یا گات‌های اشنود) را.

ستایش می‌کنم گات‌های اسپنتمد را.

ستایش می‌کنم گات‌های وهیشتو هیشتو را.

۳۹. ستایش می‌کنم کشورهای ارزهه و سواهه را.

ستایش می‌کنم کشورهای فرزفشو و ویذافشو را.

ستایش می‌کنم کشورهای وروبارشه و وروزارشه را.

ستایش می‌کنم حنیراط درخشان را.

ستایش می‌کنم هیلمند زیبا و فیروزمند را.

ستایش می‌کنم اشی نیک را.

ستایش می‌کنم دانایی نیک را.

ستایش می‌کنم دانایی پاک را.

ستایش می‌کنم فرّ سرزمین آریان‌ها را.

ستایش می‌کنم فرّ درخشان جمشید، شبان نیکو را.

۴۰. شادی و لذت و رضایت خاطر برای سروش مقدس نثار شود. سروش فیروزمند و سروش خوش قامت را.

نذورات به آذر تقدیم دارید، هیزم سخت به آذر تقدیم دارید، عطریات و هوگنه به آذر تقدیم دارید.

ستایش کنید آتش برق (یا آتش وزیشته) را که دیو اسپنجقره Spenjaghra را به هلاکت رساند.

اغذیه پخته و نذورات لبریز و سرشار را به آذر تقدیم دارید.

۴۱. ستایش کنید سروش مقدس را تا بتواند دیو کوندی را ضربت زند. دیوی که بدون نوشیدن مست است. دیوی که بدکاران و دیوپرستان را در دوزخ پرتاب کند، بدکارانی که همه وقت در گناه به‌سر می‌برند.

۴۲. ستایش می‌کنم ماهی کارا Kara را. ماهی که در زیر آب‌ها و در عمق دریاچه‌ها به‌سر می‌برد.

ستایش می‌کنم مه‌رزوی خودآفریده و قدیم راکه جنگ‌آورتر از مخلوقات هر دو خرد می‌باشد.[۱]

۴۳. دیوها از این سمت و آن سمت در جست و خیزند. اندیشه دیوها به این سمت و آن سمت نگران است. این دیوها عبارتند از اهریمن پرمرگ، دیو دیوها، دیو اندرا Indra، دیو سورو Sauru، دیو نونهتیه Nonhaithya، دیو توروی Taurvi، دیو زری Zairi، دیو خشم سلاحدار قتال، دیو آکتشه Akatasha، زمستان دیوآفریده، دیو نامریی ویرانی، دیو پیری که پدران را آزار دهد، دیو بویتی Buiti، دیو دریوی Driwi، دیو دوی Daiwi، دیو کاسوی Kasvi، دیو پتیشه Paitisha، دیوآساترین دیوها.

۴۴. اهریمن پست و حقیر و پرمرگ فریاد زد و چنین گفت: «بیایید برویم به دهانهٔ کوه آرزور Col D'arzure و از بدکاران و دیوهای حقیر دیدن کنیم».

۴۵. دیوهای حقیر و بدکاران ناله و نعره‌زنان به دهانه کوه آرزور شتافتند.[۲]

۴۶. و چنین فریاد زدند: «زرتشت مقدس در خانه پوروشسب زاییده شده است، چگونه می‌توانیم وی را به هلاکت رسانیم. او دارندهٔ سلاحی است که دیوها را تباه سازد. او آفت دیوها است. او دروج‌تر از دروج است. او می‌تواند دیوپرستان و ناسوی دیوآفریده و دروغ و کلام دروغ را تباه سازد.»

۴۷. در این هنگام است که بدکاران و دیوهای حقیر و پست به جهان تاریکی‌ها و به جهان دوزخ فرار کردند.

اشم وهو.

---

۱. واژه مه‌رزو Merezu را بعضی به (کهکشان) ترجمه نموده‌اند اما دارمستتر در توضیح این لفظ چنین می‌نویسد: «از دو صفت خودآفریده و قدیم که برای مه‌رزو تعیین شده معلوم می‌شود یک ذات سرمدی است به این معنی که یکی از اشکال آسمان، روشنی، فضا یا زمان می‌باشد».

۲. راجع‌به کوه آرزور و دهانه آرزور رجوع شود به حاشیهٔ شماره ۴، صفحهٔ ۴۹۳.

فرگرد بیستم

طریقه (ثریت) طبیب و مبارزهٔ وی با بیماری، گیاه برای درمان دردها، کلام ایزدی برای رفع بیماری.

۱. زرتشت از اهورمزدا پرسید و گفت: ای اهورمزدا و ای خرد نیکوکار، آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم: در میان درمان‌دهندگان، دانایان، نیکبختان، ثروتمندان، زیبایان، توانایان و پادشاهان پیشدادی کدام است؟ نخستین کسی که بیماری را در خود بیماری در بند نهاد. مرگ را در خود مرگ در بند نهاد. شمشیر را از تن مردان دور نمود. تب سوزان را دور نمود؟

۲. اهورمزدا پاسخ داد و گفت: طریقه (ثریت) طبیب از میان درمان‌دهندگان، دانایان، نیکبختان، درخشندگان، توانایان و پادشاهان پیشدادی نخستین کسی است که بیماری را در خود بیماری در بند نهاد. مرگ را در خود مرگ در بند نهاد. شمشیر چرخنده را از تن انسان دور نمود. تب سوزان را دور نمود.

۳. طریقه (ثریت) طبیب از کانون درمان‌ها و از سرچشمه دواها پرسش نمود و این درمان را از خشتره‌وریو (خدای فلزات) دریافت کرد تا در برابر بیماری و مرگ مقابله و مقاومت کند.[1]

تا در برابر درد و در برابر تب مقابله کند.
تا در برابر بیماری سارنه و بیماری سرشتیه مقابله کند.
تا در برابر آزنه و بیماری آزهیه مقابله کند.
تا در برابر بیماری کروگه و آزیوکه مقابله کند.
تا در برابر بیماری دروگه و آستریه مقابله کند.
تا در برابر چشم زخم و در برابر فساد و ناپاکی که اهریمن بر ضد جسم انسانی آفریده مقابله کند.

---

۱. طریقه THRITA در هوم یشت بهترین فرد نیکوکار از خانواده سام SAMA شناخته شده است. خشتره‌وریو VAIRYAKHSHATHRA خدای فلزات است که کارد جراحی را برای درمان بیماری به طریقه طبیب تسلیم کرد.

۴. من هستم اهورمزدا که گیاهان درمان‌دهنده را همراه آورده‌ام. گیاهانی که صدها، هزارها، ده هزارها در اطراف یگانه درخت گوکرن GAOKERENA می‌رویند.[۱]

۵. از تمام این گیاهان استفاده خواهیم کرد. تمام دستورها را مورد عمل قرار خواهیم داد. تمام این ادعیه را تلاوت خواهیم نمود، برای سلامت جسم و تن انسان‌ها.

۶. برای مقاومت و مقابله با بیماری و برای مقاومت با مرگ. برای مقاومت با درد و الم. برای مقاومت با تب.

برای مقابله با بیماری سرانه، برای مقابله با بیماری سارشتیه،

برای مقابله با بیماری ازانه، برای مقابله با بیماری ازاهوه،

برای مقابله با بیماری کزوگه، برای مقابله با بیماری آزیوکه،

برای مقابله با بیماری دروکه، برای مقابله با بیماری آستریه،

برای مقابله با چشم زخم، برای مقابله با فساد و ناپاکی که اهریمن بر ضد تن و جسم انسان‌ها آفریده است.

۷. بیماری را به عقب می‌رانم. مرگ را به عقب می‌رانم. درد و الم را به عقب می‌رانم. تب را به عقب می‌رانم.

بیماری سارنه را به عقب می‌رانم، بیماری سارشتیه را به عقب می‌رانم.

بیماری آزنه را به عقب می‌رانم، بیماری آزهوه را به عقب می‌رانم.

بیماری کروگه را به عقب می‌رانم، بیماری آزیوکه را به عقب می‌رانم، بیماری دروکه را به عقب می‌رانم، بیماری آستریه را به عقب می‌رانم.

چشم زخم را به عقب می‌رانم.

۸. خواهش می‌کنم ای اهورا، برای ما سلطنت توانا و با اقتدار مرحمت کن تا به نیروی وی بتوانیم دیو دروج را ویران نماییم. دیو دروج را به نیروی خود وی ویران سازیم.

۹. بیماری اشیره را برخواهم انداخت. بیماری آغری را برخواهم انداخت. بیماری آغیری را برخواهم انداخت. بیماری آقره را برخواهم انداخت. بیماری را برخواهم انداخت. مرگ را برخواهم انداخت. درد و الم و تب را برخواهم انداخت. بیماری آزنه و بیماری آزهیوه را برخواهم انداخت. بیماری دروکه و آستریه را برخواهم انداخت.

---

۱. گوکرن همان گیاه هوم سفید می‌باشد و عمر جاویدان بخشد. در بندهش فصل ۱۸ بند ۱ تا ۳ نقل شده که هوم سفید به نام گوکرن نامیده شده و در دریای وروکاش یا دریای فراخکرت و در عمق آب می‌روید و از این گیاه حیات و زندگی نوین به‌دست آید و این گیاه است که حیات جاویدان بخشد. دیو زنگ برای مبارزه با این گیاه یک وزغ بزرگ، بدترین آفریدهٔ اهریمن را پدید آورد. اهورمزدا برای دفع این وزغ دو ماهی کارا CARA خلق کرد.

۱۰. من همه بیماری‌ها و همه مرگ‌ها را برخواهم انداخت. همه جهی‌ها و همه پری‌ها را برخواهم انداخت. همه جنی‌های زشت را برخواهم انداخت.

۱۱. ائیریه مه‌ایشیو ـــ «ائیریه مه‌ایشیو است که آرزوها را برآورده سازد برای شادی انسان‌ها و شادی زنان زرتشت. برای خاطر و شادی وهومنو. برای پاداش مستقیمی کـه سزاوار دین مزدا است.

برای خاطر راستی و پارسایی است که آرزو دارم اهورمزدا لطف و کرامت عطا نماید.»

۱۲. ائیریه‌مه است که آرزوها را برآورده می‌سازد و همه بیماری و مرگ را براندازد. همه جادوگران و همه پری‌ها و جنی‌ها را براندازد.

۱۳. یته اهووریه ـــ «اراده خداوند دستور خیر و نیکی است. خیرات بهمن امشاسپند برای اعمال نیکی است که در این جهان در راه مزدا انجام شود. هر کس مستمند را یاری نماید اهورا را کامروا می‌سازد.»

۱۴. کمنه مزدا ـــ «کدام حمایت‌گر و پشتیبان برای من عطا نمودی هنگامی کـه مـرد شریر و بدکار مزاحمت مرا فراهم دارد. به یاری آتش تو و یاری بهمن امشاسپند است که نیکی و خیر را محافظت می‌دارم. خواهش می‌کنم دین را مانند دستور زندگی بـرای مـن آشکار کن.»

که‌ورترم‌جهه ـــ «کدام فیروزمند است که از دین و آیین تو حمایت نـمود. خـواهش می‌کنم اعلام بدار به‌طور واضح و روشن که رهبر هر دو جهان هستی. باشد سروش و بهمن امشاسپند با من و با هر کس که تو خواهی همراهی و یاری نمایند.»

۱۵. خواهش می‌کنم ای مزدا و ای اسفندارمذ ما را از آزار کسی که مزاحـمت نـماید حمایت کن، دروج دیوآسا را تباه ساز، مسکن و کانون دیوها را تباه ساز، آفرینندهٔ دیوها را تباه ساز، ای کسی که دیوها را بزرگ و نیرومند سازی نیست و نـابود شـو، ای دروج نیست و نابود شو، نیست و نابود باش برای همیشه از مناطق شمال تـا جـهان جسـمانی پرخیز و برکت را گرفتار مرگ نسازی.

فرگرد بیست و یکم

ستایش گاو، ستایش ابر و باد، دریای وروکاش محل تجمع آب‌ها، نطفهٔ گاو نر در ماه، نطفهٔ آب‌ها در ستاره‌ها.

۱. ستایش می‌کنم به تو ای گاو نیکوکار، ستایش می‌کنم به تو ای گاو پر خیر و برکت، ستایش می‌کنم به تو ای گاو که روز به روز نسل تو کثیر شود، ستایش می‌کنم به تو ای گاو که روزبه‌روز چاق و بزرگ شوی، ستایش می‌کنم به تو ای گاوی که روزی را به مرد پارسا بخشی، ستایش می‌کنم به تو ای گاو که جهی و اشموغ ناپاک و مرد بدکار درصدد آزار تو هستند.

۲. بیایید ای ابرها، بیایید، از بالای آسمان در زمین نازل شوید. هزاران قطرهٔ باران، ده هزاران قطرهٔ باران، این کلمات را تلاوت کن، ای زرتشت مقدس برای اینکه بیماری را تباه سازی؛ مرگ را تباه سازی؛ بیماری ضربت زننده را تباه سازی؛ مرگ ضربت زننده را تباه سازی؛ بیماری گاده‌وایه گاده را تباه سازی.

۳. اگر مرگ بعدازظهر به سراغ تو آید، درمان هنگام عصر خواهد رسید. اگـر مـرگ هنگام عصر به سراغ تو آید، درمان هنگام شب به تو خواهد رسید. اگر مرگ هنگام شب به سراغ تو آید، درمان نزدیک صبح به تو خواهد رسید.

با این باران‌ها است که آب از نو، زمین از نو، گیاه از نو، درمان از نو و سلامت و بهبود از نو به تو خواهند رسید.

۴. دریای وروکاش محل تجمع آب‌ها است. بالا روند و پایین ریزند بـه سـوی راه و جادهٔ آسمانی و به سوی زمین. به سوی زمین و به سوی جادهٔ آسمانی تو نیز ای ابر برخیز و گردش کن، آفرینش و فزونی از کسی است که اهورمزدا جاده را برای وی آفریده است.

۵. برخیز، برخیز ای خورشید با اسبان تندرو از میان کوه البرز عبور کـن و جـهان را منور و روشن گردان. تو نیز برخیز هر گاه خواهان بهشت هستی و پیش رو از جاده‌ای که به‌وسیلهٔ خدایان ساخته شده و از طول جادهٔ شیری که هموار ساخته‌اند.

۶. کلام ایزدی است که کردار زشت را نابود می‌کند، از تو ای مـرد خـواهش مـی‌کنم پیدایش و فزونی را پاک و پاکیزه ساز. از تو ای زن خواهش می‌کنم تن و نیرو را پاک و پاکیزه ساز، آرزو دارم صاحب فرزند باشی و شیر تو فراوان شود.

۷. دارندهٔ شیر و چربی و روغن و نسل پاک خواهی شد. برای تو هزار چشـمهٔ پـاک ارزانی خواهم داشت. چشمه‌ای که به سوی کشتزارها روان است. کشـتزاری کـه غـذا و خوراک برای کودکان فراهم می‌دارد.

۸. دریای وروکاش محل تجمع آب‌ها است. بالا روند و پایین ریزند به سوی راه و جاده آسمانی و به سوی زمین، به سوی زمین و به جادهٔ آسمانی، تو نیز ای ابر برخیز و گردش کن برای پیدایش و فزونی از کسی که جاده را اهورمزدا برای وی هموار ساخته است.

۹. برخیز، برخیز ای ماه که تخمهٔ گاو نر در تو جای گرفته است. از بالای کـوه البـرز عبور کن و جهان را منور و روشن ساز. تو نیز ای مرد برخیز هر گاه خواهان بهشت هستی. از جاده‌ای که به‌وسیلهٔ خدایان ساخته شده عبور کن، از جاده شیری (یـا کـهکشان) کـه به‌وسیلهٔ خدایان هموار شده است.

۱۰. کلام ایزدی است که کردار زشت را نابود می‌کند. تو نیز ای مرد خواهش می‌کنم پیدایش و فزونی را پاک و پاکیزه نمایی. تو نیز ای زن خواهش می‌کنم تن و نیرو را پاک و پاکیزه سازی، آرزو دارم صاحب فرزند باشی و شیر تو افزون شود.

۱۱. دارندهٔ شیر فراوان و روغن و چربی و نسل پاک خواهی شد، برای تو هزار چشمه پاک ارزانی خواهم داشت، چشمه‌ای که به سوی کشتزارها روان است، کشتزاری که غذا و خوراک برای کودکان فراهم می‌دارد.

۱۲. دریای وروکاش محل تجمع آب‌ها است، آب‌هایی که بالا روند و پایین ریزند به سوی جاده و راه آسمانی و به سوی زمین. به سوی زمین و به سوی جاده و راه آسمانی، تو نیز برخیز و گردش کن برای پیدایش و فزونی از چیزی که اهورمزدا رویانیده است.

۱۳. برخیزید، برخیزید ای ستاره‌های عمیق و دورافتاده که تخمهٔ آب‌ها را دربردارید. از بالای کوه البرز عبور کنید و جهان را روشن بدارید. شما نیز برخیزید هر گاه خواهـان بهشت هستید، از طول جاده‌ای که به‌وسیلهٔ خدایان ساخته شده و رهسپار شوید. از راه و جادهٔ شیری که به‌وسیلهٔ خدایان هموار شده‌اند.

۱۴. کلام ایزدی کردار زشت را نابود می‌سازد. از تو ای مرد خواهش می‌کنم پیدایش و فزونی را پاک و پاکیزه سازی، از تو ای زن خواهش می‌کنم تن و نیرو را پاک و پاکـیزه سازی، آرزو دارم به کودک و شیر نایل شوی.

۱۵. دارندهٔ شیر فراوان و روغن و چربی و نسل پاک خواهی شد، برای تو هزار چشمهٔ پاک ارزانی خواهم داشت، چشمه‌ای که به سوی کشتزارها روان است، کشتزاری که غذا و خوراک برای کودکان فراهم می‌دارد.

۱۶. دریای وروکاش (یا دریای خزر) محل تجمع آب‌ها است، آب‌هایی که بالا روند و پایین ریزند به سوی جاده و راه آسمانی و به سوی زمین، به سوی زمین و به سوی جاده و راه آسمانی، شما نیز برخیزید و گردش نمایید برای پیدایش و فزونی از چیزی که اهورمزدا رویانیده است.

۱۷. هنگامی که برخیزم دیو کهوزی KAHVUZHI نعره‌زنان می‌گریزد، دیو ایهی AYEHI نعره‌زنان می‌گریزد. دیو جهی که در اختیار دیو یاتو YATU می‌باشد نعره‌زنان می‌گریزد.

۱۸. من باید بیماری اشیره را براندازم، بیماری آغیره را براندازم، بیماری را براندازم، مرگ را براندازم، الم و درد را براندازم، تب را براندازم، بیماری سرونه و سروشتیه را براندازم، بیماری دروکه و استریه را براندازم.

۱۹. همه بیماری‌ها و مرگ را براندازم، همه دیوهای جادوگر و پری‌ها و همه جنی‌های زشت و منفور را براندازم.

۲۰. ائیریه مه ایشیو، باشد که ائیریمه همه آرزوها را برای شادی انسان‌ها و شادی زنان زرتشت برآورده سازد. برای شادی وهومنو همراه پاداشی که سزاوار دین مزدا است.

۲۱. باشد که ائیریه مه بیماری‌ها را تباه سازد، مرگ را تباه سازد، جادو را تباه سازد، همه پری‌ها و جنی‌های زشت را تباه سازد.

یته اهووریه ــ «اراده خداوند دستور خیر و نیکی است. خیرات بهمن امشاسپند برای خاطر اعمالی است که در راه مزدا در این جهان انجام شود، کسی که از مستمند دستگیری کند سطوت و سلطنت اهور را فراهم می‌دارد.»

کمنه مزدا تا آخر.

که‌ورترم جهی تا آخر.

فرگرد بیست و دوم

مکالمهٔ اهورمزدا با کلام ایزدی، مکالمهٔ اهورمزدا با سوکای نیک، مکالمهٔ اهورمزدا با ائیریه‌مه، مکالمه ائیریه‌مه با نریوسنگ.

۱. اهورمزدا به زرتشت مقدس چنین گفت: من اهورمزدا، هنگامی که این خانهٔ زیبا را ساختم بسیار درخشنده و از دور نمایان و مریی ساختم.[۱]

۲. در این هنگام است که اهریمن نابکار و مرگبار بر مخلوق من نگاه کرد و نظاره نمود و بر ضد من نُه رقم بیماری و نود و نه هزار و نهصد و نود و نه رقم و نه برابر نه هزار رقم بیماری پدید آورد و تو (ای کلام ایزدی) بگو بدانم می‌توانی این بیماری‌ها را شفا و درمان بخشی.

۳. من در بدل و عوض برای تو یک‌هزار اسب تندرو دارنده بهترین نیروی مسابقه اسب‌دوانی خواهم بخشید.

ستایش می‌کنم به تو ای سوکای نیک و زیبای اهورا آفریده و مقدس.[۲]

در بدل و عوض برای تو یک‌هزار شتر تندرو کوهان‌دار نیرومند خواهم بخشید.

ستایش می‌کنم به تو ای سوکای نیک مزدا آفریده.

۴. من در بدل و عوض برای تو یک‌هزار گاو گندم‌گون خواهم بخشید، گاوی که هیچ‌گونه عیب و بدی نداشته باشد.

ستایش می‌کنم تو را ای سوکای نیک و مزدا آفریده و مقدس.

من در بدل و عوض یک‌هزار عدد رمه ریز و کوچک برای تو خواهم بخشید.

من ستایش می‌کنم تو را ای سوکای نیک و مزدا آفریده و مقدس.

---

۱. منظور زرتشت از خانه در فصل ۲۲ آسمان درخشنده می‌باشد.

۲. SOAKA دارندهٔ نگاه خوش و خوب بر ضد دیو چشم زخم می‌باشد. ایزد سوکا همکار مهرایزد خدای روشنی خورشید است. مهرایزد است که خیرات و برکات را از آسمان نیکوکار دریافت می‌کند و در زمین خاکی به ایزد سوکا تحویل می‌دهد.

۵. من تو را برکت می‌دهم از برکت زیبا که به مرد پارسا بخشیده‌ام، از برکت دوستی که به مرد پارسا بخشیده‌ام، حاجت را برآورد، قحطی را به فراوانی تبدیل کند، فراوانی را سرشار سازد، بیماری را به بهبود تبدیل نماید.

۶. کلام مقدس به وی پاسخ داد: «بگو بدانم چگونه مرا فیروزمند خواهی نمود. چگونه نُه رقم بیماری را درمان نمایم. نود و نه هزار و نُه برابر ده هزار بیماری را شفا دهم.»

۷. اهورمزدای مقدس، نریوسنگ را صدا زد و نزد خود خواست و به وی چنین گفت: ای نریوسنگ، سرور انجمن‌ها و اجتماعات، سوار ارابه خود باش و به سوی خانه ائیریه‌مه روان شو و به وی چنین بگو:

۸. «من که اهورمزدا هستم، این خانه زیبا (یعنی آسمان) را درخشنده و از دور مریی و نمایان ساختم.»

۹. در این هنگام است که اهریمن نابکار پرمرگ بر من نگاه نمود و بر ضد آفریده‌های من نُه رقم بیماری و نود و نه هزارو نهصد و نه هزار و نُه برابر ده هزار بیماری پدید آورد.

تو می‌توانی، ای کلام ایزدی همهٔ این بیماری‌ها را درمان بخشی.

۱۰. در عوض و بدل برای تو یک‌هزار اسب تندرو دارنده بهترین جهش و دو خواهم بخشید.

ستایش می‌کنم به تو ای سوکای نیک اهورا آفریده.

در عوض و بدل برای تو یک‌هزار شتر تندرو کوهان‌دار و نیرومند خواهم بخشید.

ستایش می‌کنم به تو، ای سوکای نیک اهورا آفریده.

۱۱. در عوض و بدل برای تو یک‌هزار گاو گندم‌گون خواهم بخشید، گاوی که هیچ‌گونه عیب و علت نداشته باشد.

ستایش می‌کنم به تو ای سوکای نیک اهورا آفریده و مقدس.

در عوض و بدل برای تو یک‌هزار عدد رمه ریز و کوچک خواهم بخشید.

ستایش می‌کنم به تو ای سوکای نیک و مزدا آفریده و مقدس.

۱۲. من تو را برکت زیبا می‌دهم، برکتی که به مرد پارسا بخشیده‌ام. از برکت دوستی که به مرد پارسا بخشیده‌ام. حاجت را برآورد. قحطی را به فزونی تبدیل سازد. فراوانی را سرشار کند. بیماری را به سلامت تبدیل نماید.

۱۳. نریوسنگ، سرور انجمن‌ها و مطیع و فرمان‌بردار کلام‌های ایزدی ارابه خود را سوار شد و به سوی خانه ئیریه‌مه شتافت و بر وی چنین گفت.

۱۴. «این است کلام مقدس، من هستم اهورمزدای آفریننده موجودات نیک، وقتی من این خانه زیبا را ساختم، وی را درخشنده و از دور نمایان و مریی ساختم.»

۱۵. در این هنگام اهریمن نابکار مرگبار بر ضد من نُه بیماری و نود و نه هزار و نهصد و نه هزار و نُه برابر ده هزار بیماری آفرید. بگو بدانم تو ای کـلام ایـزدی مـی‌توانـی، ایـن بیماری‌ها را درمان دهی؟

۱۶. در عوض و بدل برای تو یک‌هزار اسب تندرو خواهم بـخشید. دارنـدۀ بـهترین جهش و دو خواهم بخشید.

ستایش می‌کنم تو را ای سوکای نیک و اهورا آفریده.

۱۷. در عوض و بدل برای تو یک‌هزار گاو گندم‌گون که هیچ‌گونه عیب و علت نداشته باشند خواهم بخشید.

ستایش می‌کنم تو را ای سوکای نیک اهورا آفریده.

۱۸. من تو را برکت زیبا می‌دهم، برکتی که به مرد پارسا بخشیدم از برکت دوستی که به مرد پارسا بخشیدم. حاجت را برآورد. قحطی را به فزونی تبدیل کند. فراوانی را سـرشار نماید. بیماری را به سلامت تبدیل سازد.

۱۹. پس از این کلام است که ئیریه‌مه از ادعیه سرشار شد و به سوی کـوه مکـالمات مقدس روان گردید و به سوی جنگل‌های مکالمات.

۲۰. ئیریه‌مه وقتی از ادعیه سرشار شد نُه قسم اسب نرینه همراه آورد.

ئیریه‌مه وقتی از ادعیه سرشار شد نُه قسم شتر نرینه همراه خود آورد.

ئیریه‌مه وقتی از ادعیه سرشار شد نُه قسم گاو نرینه همراه آورد.

ئیریه‌مه وقتی از ادعیه سرشار شد نُه قسم رمه ریز و کوچک همراه خود آورد.

او نُه شاخه هیزم همراه آورد و نُه شیار رسم کرد و چنین گفت.

۲۱. «من بیماری اشیره را تباه سازم. من بیماری آغیره را تباه سازم. من بیماری آقره را تباه سازم. من بیماری اوقره را تباه سازم. من بیماری را تباه سازم. من مرگ را تباه سازم. من درد و الم و تب را تباه سازم. من بیماری سرونه را تباه سازم. من بیماری سروشتیه را تباه سازم. من بیماری ازنه را تباه سازم. من بیماری اروهه را تباه سازم. من بیماری کروگه و بیماری اشوهه را تباه سازم. من بیماری دروکه و بیماری آستریه را تباه سازم.

۲۲. من همه بیماری‌ها و همه مرگ را تباه سازم. من همه جنی‌ها و همه پری‌ها و همه جادوگرهای زشت را تباه سازم.

۲۳. ئیریه‌مه ایشو آرزوها را مستجاب دارد. برای خاطر شادی مردها و شادی زنـان زرتشت در اینجا نزول می‌کند. به‌خاطر شادی بهمن امشاسپند همراه پاداشی که سـزاوار دین مزدا است.

خواهش می‌کنم به‌خاطر راستی و پارسایی لطف اهورمزدا شامل حال من شود.

۲۴. ئیریه‌مه از ادعیه سرشار است. باشد که همه بیماری و همه مرگ را براندازد. همه جنی‌ها و همه پری‌ها و همه جادوان زشت را براندازد.

۲۵. یته اهووریه ــ «اراده خداوند دستور خیر و نیکی است. خیرات بهمن امشاسپند به‌خاطر اعمالی است که در این جهان در راه مزدا انجام می‌شود. کسی که از مستمند دستگیری کند سلطنت و فیروزی اهورمزدا را فراهم می‌دارد.»

۲۶. کمنه مزدا ــ «بگو بدانم ای مزدا: کدام حمایت‌گر و پشتیبان برای من عطا نمودی زمانی که مرد بدکار و شریر مزاحمت مرا فراهم دارد. به یاری آذرتو و بهمن امشاسپند است که نیکی و خیر را همراه خود نگاه می‌دارم. خواهش می‌کنم دین خود را مانند دستور و قاعدهٔ زندگی برای من آشکار کن.»

که‌ورترم‌جهه ــ «کدام فیروزمند است که دین تو را محافظت نماید؟ خواهش می‌کنم به‌طور وضوح بازگو که من راهنمای هر دو جهان هستم. سروش من همراه بهمن امشاسپند برای محافظت من و محافظت هر کس که تو بخواهی، ای مزدا نزد من خواهند شتافت.»

«از آزار کسی که ما را مزاحمت نماید ای مزدا و ای اسفندارمذ ما را محافظت نما. نابود شو ای دروج دیوآسا. نیست و نابود باش ای کانون و مسکن دیوها. نیست و نابود باش ای آفرینندهٔ دیوها. نابود باش ای کسی که دیوها را بزرگ می‌داری. نیست و نابود باش ای دروج. نیست و نابود باش برای همیشه از مناطق شمال تا نتوانی جهان جسمانی پرخیر و برکت را تباه سازد.

پایان وندیداد[۱]

۱. شرح وندیداد به قلم جیمز دارمستتر به دنبال این صفحه به فارسی ترجمه و نقل می‌شود.

شرح وندیداد

ترجمه از فرانسه

جیمز دارمستتر

جیمز دارمستتر دانشمند اوستاشناس شهیر فرانسوی در ترجمه‌های خود از جزوات اوستا افزون‌تر از دانشمندان دیگر اروپایی هم‌عصر خود از عبارات و متون این کتاب به شرح و توضیح پرداخت و از کتب پهلوی و ترجمه‌های گجراتی و سانسکریت اوستا و گاهی از شاهنامه فردوسی و کتب مورخان اسلامی شواهد و مدارک ارزنده نقل کرده و از این شواهد و مدارک بعضی را در ترجمهٔ فارسی وندیداد در حاشیه کتاب بین علامت نقل نمودیم، اما دانشمند نامبرده در دیباچهٔ جلد دوم کتاب خود شرح مختصری برای مندرجات وندیداد نگاشته و مناسب خواهد بود ترجمهٔ آن را نیز به فارسی در دسترس خواننده گرامی قرار دهیم و چون از زمان این دانشمند تا دوران کنونی لااقل هشتاد سال گذشته و در این مدت طولانی مدارک جدید در اکتشافات باستان‌شناسی به‌وسیلهٔ دانشمندان شوروی از حفریات در تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان کنونی یعنی از قلمرو سلطنت پادشاهان کیانی و از شهرهای قدیم قفقازیه و همچنین کتیبه‌های بی‌شمار به‌وسیلهٔ باستان‌شناسان انگلیسی و امریکایی از دو کتابخانهٔ سلطنتی دو شهر قدیم بابل و نینوا مربوط به سدهٔ هفتم ق. م به‌دست آمده و این مدارک و آثار زیر خاکی در حل مشکلات تاریخ ایران باستان به‌ویژه در فهم و توضیح بعضی مندرجات وندیداد مفید و سودمند می‌باشند در دیباچهٔ ترجمه کتاب به اختصار اشاره کردیم و از مقایسه و سنجش این دیباچه با شرح وندیداد از دانشمند مزبور تفاوت عقیده در دو عصر متفاوت معلوم و روشن خواهد شد. اینک شرح این دانشمند را از فرانسه به فارسی ترجمه و در زیر نقل می‌کنیم.

دکتر موسی جوان

۱

ادبیات مزدیستی در عصر پادشاهان ساسانی از ۲۱ کتاب با ۲۱ نسک تشکیل می‌شد و عدد بیست و یک با تعداد کلمات دعای اهون وریه برابر است، واژهٔ نسک Nask همان لفظ (نسخه) عربی است که از آرامی در فارسی قدیم وارد و مصطلح شده است. از جزوات اوستا آنچه به‌طور کامل تا به عصر حاضر باقیمانده همان نسک نوزدهم موسوم به وندیداد می‌باشد. این کتاب به‌منزلهٔ مجموعه قوانین جماعت پارسیان است.

(C'est le Livre des Lois des Parsis)

برای اینکه موقعیت آن نسبت به نسک‌های دیگر اوستا واضح شود باید به اختصار توضیح دهیم.

بیست‌ویک نسک اوستا به سه قسمت تقسیم شد و هر قسمت مشتمل بر هفت نسک می‌باشد، قسمت نخستین به نام نسک گاسانیک Gassanik یا گاتیک Gathique نامیده شده و مشتمل بر استوت‌یشت و شش نسک دیگر در توضیح و تفسیر آن است.

قسمت دوم موسوم به نسک حقوقی و قانونی به نام داتیک Datique است و این قسمت مشتمل بر قوانین مدنی و جزایی و دینی زرتشت می‌باشد و هفت نسک باقی اوستا به نام هادخ منسریک Hadak Mansarik از موضوعات مختلفه تاریخی و افسانه‌ای و علمی بحث می‌نماید و نسک نوزدهم به نام وندیداد در جزو نسک‌های قانونی به‌شمار رفته و مندرجات آن در واقع از قوانین مزدیسنی است نه اینکه همهٔ این قوانین را مشتمل باشد.

در کتاب دینکرد از شش نسک قانونی و فهرست آن‌ها به اختصار سخن رفته و از این قسمت چهار نسک بیشتر مربوط به مسایل و موضوعات حقوقی است و این چهار نسک یکی به نام نیکاتم Nikatum، دوم به نام گانبسر نیجات Ganbasar Nijat ، سوم به نام هوسپرم Husparum، چهارم به نام سکاتم Sakatum نامیده شده‌اند. از این چهار قسمت نخستین و دومین و چهارمین به موضوعات مدنی و جزایی و قسمت سوم به موضوعات دینی مربوط می‌باشد و قسمت سیترادت citradite و بغان یشت Bakan yasht راجع‌به ستایش ایزدان و بعضی مسایل تاریخی است و معمولاً جزو نسک حقوقی و قانونی به‌شمار می‌روند و از بغان یشت قسمت عمده به دست ما رسیده و همان یشت‌های متعدد است.

از مطالعه در مندرجات وندیداد واضح خواهد شد که قسمت عمده از فصول آن راجع‌به مراسم تطهیر و پاک نمودن اشیاء از آلودگی به نجاست دیوهای اهریمنی و بیرون انداختن این دیوها از تن انسان است و از این جهت است که وندیداد به نام (قانون دشمن دیوها) یا به عبارت وی دوه داتم Vi deavo datum موسوم شده است و کتاب وندیداد یا

وی دوه داتم به‌طور کلی شامل مجموعه قانونی زرتشت می‌باشد و به نسک مـخصوص اطلاق می‌شود و در آن از مبارزه قانون بر ضد دیوها سخن رفته ولو اینکه در ضمن آن از موضوعات دیگر نیز بحث شده است. کتاب وندیداد از بیست و دو فرگرد یا بیست و دو فصل تشکیل شده و دو فصل نخستین و سه فصل آخرین در توضیح نسک هادخ منسریک جنبهٔ افسانه‌ای داشته و از مسایل خاصه دینی و تاریخی بحث مـی‌نماید. در فـصل اول وندیداد از کشورهای ایرانی‌نشین مزدا آفریده و از آفت‌هایی که در برابر هر یک از ایـن کشورها به‌وسیلهٔ اهریمن پدید آمده یاد شده است. فصل دوم راجع‌به مکالمات اهورمزدا با جمشید و زندگی اولیه انسانی است و اهورمزدا در این مکالمات به جـمشید پـیشنهاد نمود در ترویج آیین وی بکوشد، اما جمشید خود را در انجام این مأموریت ناتوان دید و پیشنهاد را رد کرده و پذیرفت بر مردمان سـلطنت کـند و روی زمـین را آبـاد و وسـیع و پرحاصل سازد و به دستور اهورمزدا غار بزرگی به نام غار جمکرد بساخت و نژادهـای مختلف از گیاهان و جانداران نیک و انسان در آن جای داد تا نسل آنان پس از فرو نشستن سیل و یخ‌بندان که اهورمزدا پیشگویی نموده بود در روی زمین باقی بماند. در سه فصل آخر از کتاب و شرایط طبابت و اثرات شفابخش آب و کلام ایزدی (طبق فصل ۲۱ و ۲۲) بحث شده است. در فصل اخیر از سعی و کوشش اهریمن برای فریب دادن زرتشت و یا کشتن وی و بالاخره الهام زرتشت از طرف اهورمزدا گفتگو شده است. در دو فصل ۳ و ۱۸ از مسایل قانونی صحبت به میان آمده و فصول ۵ و ۱۲ که قسمت عمدهٔ وندیداد را تشکیل می‌دهد راجع‌به دفع ناپاکی از تماس با جسد مرده و وسایلی است که در دفع این ناپاکی و آلودگی تأثیر دارد و در فصول ۱۶ و ۱۷ و قسمتی از فصل ۱۸ از اقسام آلودگی و نجاست از طریق جنسی و غیرجنسی و جلوگیری از این آلودگی نقل شده است. فـصل ۱۳ و ۱۴ وندیداد مربوط به نگاهداری سگ و رفتار با وی و مزایا و حقوق سگ و کیفر و مجازات کسانی که درصدد آزار این حیوان برآیند گفتگو به‌عمل آمده. فصل ۳ راجـع‌به سـتایش زمین خاکی و فصل ۴ مربوط به تعهدات و قراردادها و مطالب حقوقی از مدنی و کیفری است.

در وندیداد کمتر فصلی است که وحدت کامل در مباحث آن وجود داشته باشد و هر فصلی که از حیث مطلب کوتاه‌تر است وحـدت در آن بـیشتر است. چـنانچه فـصل ۱۰ راجع‌به ادعیه و اوراد برای راندن و بیرون انداختن دیـوها و فـصل ۱۲ در تـعیین مـدت سوگواری برای خویشان متوفی و فصل ۱۷ راجع‌به بریدن موها و ناخن‌ها سـخن رفـته است. بعضی از موضوعات در فصول وندیداد در نسک‌های دیگر اوستا نیز تکرار شده، از آن جمله مطالب فصل ۴ راجع‌به قراردادها و تعهدات و کیفر جراحات و ضربات در نسک

نیکاتم نیز آمده و بخشی از این نسک موسوم به پتکر راتیشتان Patkar ratistan در بازجویی و تحقیقات قضایی است. بخشی دیگر موسوم به زتمیشتان Zatmistan راجع‌به وارد نمودن ضربات و بخش سوم موسوم به رشیستان Rashistan در جرایم مربوط به جراحات. بخش چهارم موسوم به همه ملیشتان Hame malistan در تشریفات محاکمه و اصول دادرسی است. در فصل هفتم وندیداد راجع‌به شرایط طبابت و پزشکی و اجرت طبیب جالب توجه می‌باشد. این موضوع در نسک هوسپارم مورد تحقیق قرار گرفته است.

فصل ۱۳ وندیداد راجع‌به احترام سگ و جلوگیری از آزار سگ که در جلد هشتم کتاب دینکرد فصل ۲۳ توضیح شده مجدداً در نسک گانسر نیجات مورد بحث واقع شده است. قسمت عمده از وندیداد راجع‌به مراسم تطهیر و پاک نمودن اشیاء از آلودگی به نجاست دیوها و جسد مرده‌ها است، اما در نسک‌های دیگر در این موضوع به اختصار برگزار شده و به همین جهت است که مطالب بیشتر وندیداد جنبهٔ دینی پیدا کرده است.

۲

از مطالعه در فهرست مندرجات وندیداد گرچه مباحث مختلفهٔ آن به تمامی معلوم می‌گردد اما مناسب خواهد بود راجع‌به قواعد و اصول کلی که در اساس و پایه این مباحث قرار گرفته توضیح دهم. در بند ۲۱ فصل ۵ و بند ۱۸ فصل دهم نقل شده که (پاکی واشویی بزرگ‌ترین ثروت و دارایی انسان پس از تولد است). این اصل در همه مطالب وندیداد جلوه‌گر می‌باشد. لفظ یزدائو yaozhdao در این کتاب به معنی پاکی گرچه از یک مفهوم اخلاقی حکایت دارد اما به معنی و مفهوم (نظافت) نزدیک‌تر است و در انگلیسی به لفظ cleantiness تعبیر می‌شود و این معنی که با مفهوم اخلاقی آمیخته یک مفهوم مزدایی است و از اصول دین زرتشت به‌شمار می‌رود. علل و اسباب ناپاکی در قوانین زرتشت قسمت عمده راجع‌به جسد مردهٔ انسانی و هر آن چیزی است که از تن انسان جدا شده باشد، مانند ترشحات بدن یا آنچه از قبیل مو و ناخن باشد. در صحبت از ناپاکی ضمناً از سرایت این ناپاکی بحث شده، زیرا جسد مرده فاسد و متعفن می‌گردد و ناپاکی در هر جسم زنده ممکن است بیماری پدید آورد و در بند ۳ فصل ۱۷ وندیداد نقل شده که (موهای بریده تولید حشره و شپش می‌نماید). منظور اصلی و اساسی در مراسم تطهیر و پاکی جلوگیری از این سرایت می‌باشد و این سرایت از مرده به زنده و یا از زنده به زنده می‌رسد. بنابراین صحبت از ناپاکی و یا تطهیر در دین زرتشت یک بحث سلامتی و بهداری است، ولو اینکه ناپاکی و سرایت از عمل و فعل موجودات فراطبیعی حاصل گردد. اصطلاح دیو و عفریت در اوستا

مانند این است که به جای لفظ میکرب استعمال شده باشد و در زیر پرده این اصطلاح و یا این مقررات یک قسم طبابت و پزشکی که نیمهٔ آن آزمایشی و نیمه دیگر کودکانه می‌باشد پنهان شده است.

در مرگ انسان بر طبق فصل ۷ وندیداد یک دیو موسوم به دروج ناسو Druj nasu از منطقهٔ جهنم و دوزخ به شکل یک مگس زشت و مخوف در جسد مرده نفوذ می‌کند و این نفوذ در مرگ طبیعی بلافاصله و همزمان با مرگ و در مرگ تصادفی و غیرطبیعی لحظه‌ای پس از مرگ صورت می‌گیرد. برای بیرون کردن این دیو از جسد مرده و یا لااقل برای ناتوان ساختن وی باید یک سگ سفید رنگ با گوش‌های زرد یا یک سگ چهارچشم (یک خال در بالای هر چشم به‌منزلهٔ یک چشم اضافی است) نزدیک جسد مرده برده شود و این هنگام به نام سگ دید Sag-Did نامیده می‌شود. در این امر چنین تصور می‌شد که سگ به نیروی درونی از نزدیک شدن مرگ آگاه است و به همین جهت پارس کرده و عوعو می‌کند. این حیوان هر چقدر ظاهری غیرعادی و کم‌نظیر داشته باشد بیشتر می‌تواند باطن را ببیند و از این نیرو برخوردار شود. نیروی سگ دید در سگ گله و سگ بی‌صاحب و سگ شکاری افزون‌تر می‌باشد و پس از سگ نوبت به کرکس و پرندگان لاشخوار و کلاغ و شاهین می‌رسد. وقتی سایهٔ پرنده به جسد مرده افتد دروج ناسو ناتوان می‌گردد و مانند این است که ضربت دیده باشد، اما سگ دید نمی‌تواند نفوذ و توان دیو دروج را محو و نابود کند زیرا ناپاکی وی به انسان زنده که با جسد مرده تماس یافته سرایت می‌کند و او را آلوده می‌سازد و این آلودگی اگر مستقیم باشد در اوستا به نام هم رتوه Ham-Raethwa و اگر نامستقیم باشد به نام پتی رتوه Paiti Raethwa نامیده شده است. به هر صورت سگ دید یا دید سگ از شدت ناپاکی جسد می‌کاهد و برای پاک شدن و طهارت از این ناپاکی کافی است که شخص ناپاک تن خود را با شاش گاو و سپس با آب شستشو دهد و این شاش به نام قومز Gomez موسوم می‌باشد، اما هرگاه جسد مرده به سگ دید نرسیده باشد و تماس حاصل شود مراسم تطهیر طول و تفصیل پیدا می‌کند و باید در سه روز متوالی و هر روز سه مرتبه نخست با شاش گاو و سپس با آب شستشو شود و از مرد زنده ناپاک نیز باید سگ دید به‌عمل آید. این سگ دید ضرورت دارد زیرا وقتی جسد به دید سگ نرسیده ناپاکی از مرده به زنده سرایت می‌نماید و یا دیو دروج از جسد مرده بیرون آید و به تن زنده وارد می‌شود. بنابراین استعمال شاش گاو یا قومز یک عمل ضدعفونی از درجه اعلا است و از داروهای طبی به‌شمار رفته است و این شاش را نه تنها در ایران باستان بلکه در هند نیز برای مداوای بیماری جذام به‌کار می‌بستند چنانچه نخستین بار برای معالجه جمشید شاه استعمال شد.

شخص ناپاک مادام که در زمان تطهیر است باید از دیگران جدا باشد و در مکان مخصوص به نام آرامشگاه Arameshgah نگاهداری شود.

راجع‌به مراسم سوگواری بر طبق وندیداد در محل خود توضیحات خواهیم داد. این مراسم را از لحاظ سلامت و بهداشت در دو قسمت می‌توان خلاصه نمود. یکی اینکه محل و مکان ناپاک باید از محیط آن جدا شود و دیگر اینکه این مکان را خراب و ویران نمایند. تفاوت در این مراسم از آنچه در عصر حاضر ما در امر ضدعفونی معمول شده این است که در تمدن امروزی مکان آلوده به عفونت را وقتی از امکنهٔ دیگر جدا می‌کنند که بیماری مسری و واگیر در میان باشد اما در دین زرتشت جسد مرده همه وقت و همه جا ناپاک و فاسد و مسری است. زمین (خاک) در عصر حاضر عفونت و ناپاکی را پس از دفن از جسد مرده زایل می‌سازد اما دفن جسد در دین زرتشت زمین را زهرآلود و مسموم و ناپاک می‌کند. در فصل ۶ و ۷ وندیداد نقل شده که جسد مرده در زیر زمین از روشنی خورشید محروم است و باید در روی زمین نگاه وی به سوی خورشید باشد. وقتی جسد در زمین دفن شود اسفندارمذ خدای زمین به خود می‌لرزد (شمارهٔ ۱۳ حاشیهٔ بند ۸، فصل ۳ وندیداد). زراعت در زمینی که جسد مرده در روی آن گذارده شده تا یک سال ممنوع می‌باشد. زمینی که جسد مرده در آن دفن شده تا پنجاه سال تمام ناپاک می‌ماند. برای جدا کردن محل جسد مرده از محیط آن و یا گذاردن آن به‌طور موقت در گودال و پوشاندن سطح زیر جسد با سنگ نرم و خشک و بالاخره عطرآگین کردن مکان جسد احتیاطات لازم به‌عمل می‌آید تا از نفوذ دیو و عفونت جلوگیری شود و به همین جهت مقرر شده که جسد را به بلندی‌ها یا ارتفاعات دوردست و یا به دخمه‌ها حمل نماید تا به‌وسیلهٔ جانوران و پرندگان لاشخوار دریده شود و از این راه کانون اصلی عفونت و فساد نابود گردد.

اما مایعات به‌طور کلی وسیلهٔ انتشار ناپاکی است چنانچه در عصر حاضر عقیده دارند میکرب به‌وسیلهٔ آب سرایت می‌کند. در وندیداد نقل شده که خشک با خشک نمی‌آمیزد و به همین جهت است که انداختن جسد در آب گناه عظیم به‌شمار رفته و کیفر آن اعدام است (طبق بند ۲۵ و ۲۶ فصل ۷ وندیداد). آتش در عصر حاضر همه چیز را پاک و طاهر می‌سازد، اما در دین زرتشت مقررات مربوط به زمین و آب درباره آتش نیز رعایت می‌شد. در آیین زرتشت به جای اینکه به خاصیت ضدعفونی آتش توجه شده باشد خواسته‌اند خود آتش را از آلودگی پاک و طاهر سازند. سوزاندن جسد مرده گناه بزرگی است. آتش باید همه وقت و هر زمان در آتشگاه معبد روشن باشد و هیزم خشک و خوشبو در نگاهداری آن به‌کار رود و به این وسیله بر ضد دیوها و عفریتان نامریی مبارزه می‌نمودند.

مرگ وقتی سبب ناپاکی و نجاست می‌گردد که جسد مرده از آفریده‌های اهورمزدا باشد و بالعکس جسد یکی از مخلوقات اهریمن، خواه انسان از قبیل بت‌پرست و بی‌دین و خواه جانداران دیگر زیان‌بخش وسیلهٔ ناپاکی و سرایت نخواهند بود و به همین جهت مرد بدکار و شریر دیو دروج را در تن خود جای می‌دهد، اما وقتی فوت نماید روان وی به دوزخ می‌رود و جسد وی پاک می‌گردد. مرد هرگاه پارسا باشد دیو دروج پس از مرگ در جسد وی مسلط می‌شود و این جسد را ناپاک می‌کند هر چند به حالت زنده پاک و طاهر بوده است. بعضی از روحانیان متعصب مزدیسنی دورتر رفته معتقد شده‌اند که جسد یک مرد بدکار و شریر پس از مرگ در معرض فساد و عفونت قرار نمی‌گیرد و ممکن است در زمین دفن شود و کسانی که با چنین جسدی در تماس باشند در انجام مراسم تطهیر آزاد خواهند بود. گذشته از موضوع مرگ، بزرگ‌ترین ناپاکی و نجاست راجع‌به زنی است که در بی‌نمازی و بی‌قاعدگی زنانه باشد و این زن به نام دشتان Dastan موسوم است. در زمان حیض و بی‌قاعدگی باید در یک اتاق مخصوص جدا از دیگران نگاهداری شود و این اتاق به نام آرامشگاه یا دشتانستان موسوم است و غذای او را با قاشق آهنی یا سربی که در یک طرف چوب دراز نصب می‌شد از دور به وی می‌خوراندند و حتی نگاه این زن نیز ناپاک بوده و آتش را ناپاک می‌کند.

زن آبستن در زمانی که نزدیک به وضع حمل باشد مانند زن دشتان ناپاک است و زایمان در آیین زرتشت عملی ناپاک‌کننده به‌شمار رفته و این زن در مدت چهل روز پس از زایمان در آرامشگاه خود باید جدا زندگی نماید و هرکس با وی در تماس باشد نجس و ناپاک می‌شود. این زن فقط در پایان چهل روز است که می‌تواند زندان خود را ترک گوید و مراسم برشنم Barshnum را انجام دهد و به زندگی عادی خود برگردد. این مراسم اغلب بسیار سخت و کشنده بوده و در عصر حاضر میان پارسیان هند تا اندازه‌ای موقوف و متروک شده، اما به‌کلی از بین نرفته است. تصور می‌کنم مراسم مزبور به‌منزلهٔ استراحت کامل زنی باشد که وضع حمل نموده است، اما علت اساسی ناشی از این است که زن باردار در معرض خطر مرگ قرار گرفته و با وی مانند جسد مرده رفتار می‌شد.

بر طبق مندرجات اوستا آنچه از انسان جدا شود ناپاک است حتی نفس وی و هوایی که در تنفس از دهان بیرون آید. به همین علت است که مرد روحانی در برابر آتش و یا در حین غذا خوردن و تلاوت ادعیه و اوراد پرده‌ای به نام پدام یا پدیدان Paitidana برابر دهان خود از بالای بینی به پشت سر می‌بندد و همچنین مراسم ناخن گرفتن و بریدن موی سر است که مخاطرات ناپاکی و سرایت را تقلیل می‌دهد. اشیاء مانند اشخاص نیز ممکن

است ناپاک شوند و شدت و ضعف در این ناپاکی وابسته به جنس اشیاء است، چنانچه ظروف فلزی را می‌توان پاک و طاهر ساخت، اما ظروف گلی و سفالی به محض آلودگی و ناپاکی بی‌مصرف می‌گردد و درجهٔ مقاومت اشیاء در برابر ناپاکی بسته به ارزش و بهای این اشیاء و نوع فلزات است که از طلا، نقره، آهن، قلع و یا از سنگ و سفال و چوب باشد. چرم و پوست آسان‌تر از پارچهٔ نخی قابل تطهیر است. چوب خشک آسان‌تر از چوب‌تر پاک و طاهر می‌شود و حتی موجبات و وسایل تطهیر به تناسب فصل سال متفاوت می‌باشد. در تابستان که هوا خشک است آسان‌تر از زمستان می‌توان تطهیر کرد.

۳

فصل چهار وندیداد راجع‌به مسایل حقوقی و تعهدات و قراردادها و کیفر سوءقصد نسبت به اشخاص است، قسمتی از فصل ۱۳ مربوط به شبه جرم و امثال آن است. قرارداد در وندیداد به لفظ میتره Mithro نامیده شده و به تناسب موضوع قراردادها خواه تعهد شفاهی و یا انجام عمل و پرداخت بهای گوسفند، گاو، انسان و یا یک قطعه زمین آباد تقسیم‌بندی شده و ارزش هر کدام به حسب عرف و عادت به ۳ استیر (واحد پول) و ۱۲ استیر و ۵۰۰ استیر و بیشتر یعنی به ۱۲ درهم یا ۴۸ درهم یا ۲۰۰ درهم و بیشتر تعیین می‌شد. قرارداد و تعهد از نوع اول و دوم نامعلوم است و ممکن است در تقسیم‌بندی قراردادها وضعیت مخصوص را دارا باشد و از شکل قراردادها حکایت نماید. طرف قرارداد نمی‌تواند معامله را به میل خود و به شکل یک‌طرفه فسخ کند و هر کس از تعهد و قرارداد تخلف نماید باید ارزش و بهای آن را فوراً بپردازد.

جرایم در وندیداد به تناسب اقسام جرح و ضرب به هفت نوع منقسم شده‌اند. یکی به نام آگرپته Agrepta عمل و فعل کسی است که به قصد وارد کردن جراحت اسلحه در دست گیرد. دوم اوارشته Avaorista عمل و فعل کسی است که اسلحه در دست گیرد و تظاهر نماید. سوم آردوشه Ardusha عمل و فعل کسی است که ضربت خفیف وارد کند. چهارم وارد نمودن ضربت به شرط آنکه جای آن کبود شود. پنجم وارد کردن ضربت به شرط اینکه خون جاری شود. ششم وارد کردن ضربت به شرط اینکه به شکستن استخوان منتهی شود. هفتم ایراد جرحی که کشنده باشد. جرم تا زمانی که به توبه و کفاره نرسیده و کیفر آن اجرا نشده با تکرار آن اهمیت بیشتر پیدا می‌کند چنانچه جرم آگریپته پس از هفت مرتبه تکرار کیفر آن به درجهٔ مجازات قتل می‌رسد به شرط اینکه به توبه و کفاره نرسیده باشد.

۴

در برابر هر جرم در وندیداد دو نوع مجازات و کیفر تعیین شده است، یکی در این دنیا و دیگری در آخرت. کیفر و مجازات در آخرت مشروط به این است که جرم و گناه در این دنیا به توبه نرسیده باشد. باید دید توبه و کفاره در این دنیا چگونه انجام می‌گردد. کیفر و توبه دو گونه حاصل می‌شود. یکی محسوس و مریی و دیگری معنوی است و یا یکی مجازات بدنی و فیزیکی و دیگری توبه و پشیمانی است. مجازات و تنبیه بدنی به‌وسیلهٔ دو آلت انجام می‌شد یکی به نام تازیانهٔ اسپاهه Aspahe Ashtra و دیگری تازیانهٔ سروشه Srosho carana، اولی به معنی آلت اسب‌رانی یا اسب‌دوانی. دومی به معنی (آلتی که به اطاعت آورد). منظور از دومی شلاق یا تازیانهٔ چرمی است.

واحد مجازات در جرایم بزرگ دویست تازیانهٔ اسپاهه و دویست ضربه تازیانهٔ سروشه می‌باشد و این کیفر به نام پشوتن Peahotan موسوم شده است. این واژه از دو لفظ (پشت) و (تن) فارسی ترکیب یافته و به معنی کیفری است که تازیانه به پشت تن گناهکار زده می‌شد. این کیفر در عمل به دویست تازیانه اطلاق می‌شد.

۵

کیفر از درجه پایین‌تر از ۵ تا ۱۵، ۳۰، ۵۰، ۷۰ تغییر می‌کند و مجازات شدیدتر در میان ۳۰۰ ضربه، ۵۰۰ ضربه، ۶۰۰ ضربه، ۷۰۰ ضربه، ۸۰۰ ضربه، ۱۰۰۰ ضربه تا ۱۰۰۰۰ ضربه است و ما در جدول زیر کیفر و مجازات جرایم را طبق وندیداد نقل می‌نماییم:

۵ ضربه تازیانه سروشه برای نخستین جرم آگریپته (فصل ۴ بند ۱۸).
۱۰ ضربه تازیانه برای جرم اواریشته یا تکرار جرم قبلی (فصل ۴ بند ۲۲).
۱۵ ضربه تازیانه برای تکرار جرم قبلی (فصل ۴ بند ۲۲).
۳۰ ضربه تازیانه برای ضربتی که محل آن کبود شود (فصل ۴ بند ۳۰).
۵۰ ضربه تازیانه برای ضربتی که خون‌آلود نماید با تکرار جرم قبلی (فصل ۴ بند ۳۴).
۷۰ ضربه تازیانه برای شکستن استخوان یا تکرار جرم قبلی (فصل ۴ بند ۳۷).
۹۰ ضربه تازیانه در ارتکاب قتل یا تکرار جرم قبلی (فصل ۴ بند ۴۰).
۲۰۰ ضربه تازیانه برای تکرار جرم قبلی (فصل ۴ بند ۴۱).
۵۰ ضربه تازیانه در خورانیدن خوراک بد برای سگ شکاری (فصل ۱۳ بند ۲۷).
۷۰ ضربه تازیانه در برابر خوراک بد به سگ بی‌صاحب (فصل ۱۳ بند ۲۶).

۹۰ ضربه تازیانه در برابر خوراک بد به سگ خانه (فصل ۱۳ بند ۲۵).

۲۰۰ تازیانه در برابر خوراک بد به سگ گله (فصل ۱۳ بند ۲۴).

۲۰۰ تازیانه در برابر وارد نمودن شربت هوما در خانه و مکان مرگ انسان پیش از انقضای مهلت‌های قانونی (فصل ۵ بند ۴۴).

۲۰۰ ضربه تازیانه برای زراعت در زمینی که به علت تماس با جسد مرده ناپاک شده است پیش از انقضای یک سال تمام (فصل ۶ بند ۵).

۲۰۰ ضربه تازیانه برای زراعت در زمینی که به جسد مرده آلوده شده پیش از تجسس و جمع‌آوری اجزای جسد پاره شده (فصل ۶ بند ۹).

۲۰۰ ضربه تازیانه برای نوشانیدن آب در سه روز اول پس از زایمان (فصل ۶ بند ۷۲).

۳۰۰ ضربه تازیانه برای متخلف از قرارداد شفاهی (فصل ۴ بند ۱۳).

۶۰۰ ضربه تازیانه برای متخلف از قرارداد با فشردن دست (فصل ۴ بند ۴).

۷۰۰ ضربه تازیانه برای متخلف از قرارداد به ارزش یک گوسفند (فصل ۴ بند ۱۴).

۸۰۰ ضربه تازیانه برای متخلف از قرارداد به ارزش یک گاو (فصل ۴ بند ۱۵)

۹۰۰ ضربه تازیانه برای متخلف از قرارداد به ارزش یک انسان (فصل ۴ بند ۱۵)

۹۰۰ ضربه تازیانه برای متخلف از قرارداد به ارزش یک قطعه مزرعه.

۳۰ ضربه تازیانه برای تماس سطحی با زن دشتان (فصل ۱۶ بند ۱۵).

۵۰ ضربه تازیانه برای نخستین تکرار جرم (فصل ۱۶ بند ۱۵).

۷۰ ضربه تازیانه برای دومین تکرار جرم (فصل ۱۶ بند ۱۵).

۹۰ ضربه تازیانه برای تماس نزدیک‌تر با زن دشتان (فصل ۱۶ بند ۱۶).

۱۰۰۰ ضربه تازیانه برای مقاربت با زن دشتان (فصل ۱۷ بند ۷۴).

۳۰ ضربه تازیانه برای انداختن یک استخوان مرطوب در روی زمین از انسان یا سگ به بزرگی بند بزرگ انگشت بزرگ (فصل ۶ بند ۱۱).

۵۰ ضربه تازیانه برای انداختن استخوان مرطوب بر روی زمین از جسد انسان یا سگ به بزرگی یک بند انگشت میانه (فصل ۶ بند ۱۳).

۷۰ ضربه تازیانه برای انداختن یک استخوان از جسد مرده انسان یا سگ به بزرگی بند بزرگ انگشت بزرگ دست (فصل ۶ بند ۱۶).

۹۰ ضربه تازیانه برای انداختن یک استخوان مرطوب بر روی زمین از انسان یا سگ به پهنای یک انگشت یا یک دنده و پهلو (فصل ۶ بند ۱۷).

۲۰۰ ضربه تازیانه برای انداختن یک استخوان مرطوب از جسد مردهٔ انسان یا سگ به پهنای دو انگشت یا دو دنده و پهلو (فصل ۶ بند ۲۱).

۴۰۰ ضربه تازیانه برای انداختن یک استخوان مرطوب از جسد مرده انسان یا سگ به پهنای یک بازو یا شانه (فصل ۶ بند ۲۱).

۶۰۰ ضربه تازیانه برای انداختن جمجمه مرطوب سر (فصل ۶ بند ۲۱).

۱۰۰۰ ضربه تازیانه برای انداختن استخوان‌بندی کامل مرطوب از جسد مرده انسان یا سگ (فصل ۶ بند ۲۵).

۴۰۰ ضربه تازیانه برای انداختن پوشاک روی پای جسد مرده (فصل ۸ بند ۲۴).

۶۰۰ ضربه تازیانه برای انداختن پوشاک روی ران یک جسد مرده (فصل ۸ بند ۲۵).

۱۰۰۰ ضربه تازیانه برای انداختن پوشاک روی تمام جسد مرده (فصل ۸ بند ۲۵).

۴۰۰ ضربه تازیانه برای عبور از آب به حالت ناپاکی (فصل ۷ بند ۱۰۵).

۵۰۰ ضربه تازیانه برای کشتن یک سگ شکاری (فصل ۱۳ بند ۱۰۵).

۶۰۰ ضربه تازیانه برای کشتن یک سگ بی‌صاحب (فصل ۱۳ بند ۱۱).

۷۰۰ ضربه تازیانه برای کشتن یک سگ بی‌صاحب نگهبان (فصل ۱۳ بند ۱۳).

۸۰۰ ضربه تازیانه برای کشتن یک سگ گله(فصل ۱۳ بند ۱۲).

۷۰۰ ضربه تازیانه برای سوگند دروغ در آزمایش قضایی (فصل ۳ بند ۵۴).

۱۰۰۰ ضربه تازیانه برای کشتن یک جوجه تیغی (فصل ۱۳ بند ۴).

۱۰۰۰۰ ضربه تازیانه برای کشتن یک سگ آبی (فصل ۱۴ بند ۲).

٦

از دقت در فهرست تازیانه‌ها و کیفرها واضح است که تعداد بعضی از این تازیانه‌ها بسیار اغراق‌آمیز است و قابل اجرا و عمل نیست و از این جهت بایستی تعبیر و تفسیر شده باشد و این تعبیر و تفسیر را می‌توان از چند قسمت اوستا استنباط نمود. نیک و بد اعمال انسانی در دین زرتشت پس از مرگ در آخرت به‌وسیله ترازوی دقیق رشنو (خداوند قانون) توزین می‌شود و از این توزین و کشیدن است که مقدرات انسان معلوم می‌شد و اگر کردار نیک از اعمال بد وی افزون‌تر باشد به جای بهشت والا به دوزخ می‌رود. هرگاه میان این دو کردار در حدود سه سروشه تعادل باشد به همشتگان Hamestagan یا برزخ می‌رود تا تصفیه شود. اما هر کجا صحبت از وزن و توزین به میان آمده ارزش و بهای آن منظور گردیده و این ارزش در تفسیر اوستا به لفظ تنفر Tanafur نامیده شده و یک تنفر برابر با دویست ضربه تازیانه سروشه در کیفر پشوتن می‌باشد و با سیصد استیر واحد پول ارزیابی می‌شد و هر استیر برابر با چهار درهم است و از این جهت کیفر جرم پشوتن که

دویست تازیانه باشد با هزارودویست درهم معادل می‌شود و در واقـع ده هـزار تـازیانه سروشه با پنجاه تنفر یعنی به شصت هزار درهم قابل تبدیل می‌شد.

بنابراین مجازات تازیانه در وندیداد همه جا قابل تبدیل به جریمهٔ نقدی و قابل خرید است هرچند از چنین جریمه در وندیداد صحبت به میان نیامده، اما از یک قاعدهٔ دیگـر می‌توانیم تعادل تازیانه و تنبیه بدنی با جریمه نقدی را استنباط نماییم و آن این است که زرتشت در وندیداد از اهورمزدا می‌پرسد (کدام است جریمه نقدی، کـدام است تـوبه و کفاره و کدام است وسیله تطهیر). این سه عبارت به سه واژه سیتا citla، آپرتی Apereti، یزداترم yaozhdatrem آمده است. منظور از لفظ سیتا جریمهٔ نقدی و از لفظ آپرتی تنبیه بدنی به‌وسیلهٔ تازیانه و از لفظ یزداترم تطهیر روح است. گرچه مبلغ جریمه نقدی یا سیتا در اوستا تعیین نشده است اما در تفسیر قدیم‌تر یا در تفسیرهای بعدی تازیانه و اپرتی را با جریمهٔ نقدی تطبیق نموده‌اند. بنابراین وقتی کیفر قتل یک جوجه‌تیغی یک‌هزار تـازیانه باشد با شش هزار درهم یا یک تالان و همچنین کیفر قتل سگ آبی که ده هـزار تـازیانه است با شصت هزار درهم یا ده تالان برابر خواهد بود و این جریمه‌ها در گنج معبدها جمع می‌شد و از این جهت می‌توانیم توجه حاصل نماییم که هراکلیوس چگونه وقتی به معبد گنجه یا Ganzak دست یافت با غنایم فراوان روبرو شد.

کفاره یا توبه گناهان همه جا منحصر به تازیانه نیست، بلکه در بعضی موارد فرضاً در قتل سگ آبی و یا در مقاربت با یک زن دشتان باید بعضی کارهای نیک و خوب انـجام شود. این کارها یا این خیرات مانند تقدیم نذورات به مـعبد، کشـتن تـعدادی جـانداران اهریمنی، تقدیم هدایا به مرد روحانی، تقدیم هدایا به مرد جنگی، تقدیم هدایـا بـه مـرد برزگر از آلات و ادواتی که برای انجام حرفه و شغل آنان ضرورت دارد، همچنین اطعام و احسان و مراقبت در پرورش بعضی جانداران و ساختن پل و بعضی ابنیه عام‌المنفعه می‌باشد. در وندیداد مجازات مرگ و اعدام برای کسی است که در حمل جسد مرده به تنهایی اقدام کند و چنین مرد به نام اوبر Aevo-Bara نامیده شده و همچنین است اعدام برای کسی که در مراسم تطهیر بدون آگاهی از این مراسم، تصدی نماید و یا جسد مرده را بسوزاند و یا بـه آب اندازد و یا آن را طبخ کند و بخورد. در ارتکاب گناه ضد طبیعت و جرم راهزنی کیفر اعدام به‌کار می‌رفته است. در وندیداد از یک نوع مجازات به نام بدورشت Badho-Varshta سخن رفته بی‌آنکه توصیف شده باشد و این مجازات برای شبه جرم و ارتکاب قتل ضمن طبابت و جراحی و یا قتل کودک پیش‌بینی شده است. کفارهٔ معنوی جرم و یا در حقیقت تطهیر روح و روان انسانی به‌صورت توبهٔ گناه انجام می‌گرفت و در این توبه باید دعـای

توبه به نام پاته Patet خوانده شود و تعهد گردد که در آینده مرتکب گناه نشود و به همین جهت است که در وندیداد تصریح شده که گناهکاران را دین مزدا از ارتکاب گناهان و جرایم باز می‌دارد (فصل ۳ بند ۴۱). اثرات عمدهٔ توبه و کفاره در آخرت مشهود خواهد شد و گناه را از میان می‌برد و انسان را از رفتن به دوزخ باز می‌دارد، اما از اجرای مجازات و کیفر در این دنیا جلوگیری نمی‌کند و به همین علت است کسی که جسد مرده را به تنهایی حمل کند و یا کسی که در مراسم تطهیر بدون اطلاع از مقررات آن تصدی نماید اعدام می‌شود، اما روح و روان وی بر اثر توبه و کفاره از مجازات آخرت و دوزخ نجات می‌یابد.

بعضی از گناهان و جرایم به نام گناه بی‌توبه و به لفظ ان‌اپرته Anapereta و یا به نام گناه طهارت‌ناپذیر و به لفظ ایزدیه Ayaozhdya نامیده شده و گناهکار در این جرایم اعدام می‌شود و روان وی نمی‌تواند به‌وسیلهٔ توبه و کفاره از مجازات آخرت بخشوده شود. از قبیل مجازات کسی که جسد مرده را طبخ کند و یا گوشت جسد مرده انسان تناول نماید و یا گناه ضد طبیعت مرتکب شود و هر کس با یکی از این گناهکاران و یا راهزنان مصادف شود می‌تواند بدون مراجعه به قاضی و دادرس در قتل وی اقدام نماید، اما بعضی از گناهان بی‌توبه هر چند بی‌توبه و به نام ان‌آپرته نامیده شوند بر اثر بازخرید و توبه از شدت مجازات کاسته می‌شود، از قبیل کسی که جسد مرده را در زمین دفن نماید.

بحث از اینکه قوانین وندیداد در زمان خود واقعاً مورد عمل و اجرا قرار گرفته و یا صرفاً مقررات نظری بوده است بسی جالب دقت است. چگونه می‌توان جماعتی از افراد در یک جامعهٔ انسانی تصور شود که مجازات کشتن سگ آبی سزاوار ده هزار تازیانه و یا شصت هزار درهم جزای نقدی باشد و یا مجازات قتل یک سگ و یا دادن غذای بد به یک سگ گله از مجازات قتل انسان و یا زخمی ساختن وی افزون‌تر باشد. از مطالعه در مدارک و مستندات ایرانی و غیر ایرانی معلوم می‌گردد قسمت عمده از قوانین وندیداد در زمان خود به موقع اجرا گذارده می‌شد. استرابون نقل کرده است که هر کس آتش یا آب را آلوده و ناپاک می‌کرد به مجازات اعدام محکوم می‌شد. این همان مقررات فصل هشتم وندیداد است که هر کس جسد مرده را در آتش می‌سوزانید اعدام می‌گردید، اما تعیین اینکه از مقررات و قوانین وندیداد کدام‌یک واقعاً به موقع اجرا درآمده و یا کدام‌یک جنبهٔ نظری داشته مشکل می‌باشد و حتی در زمان سلطنت پادشاهان ساسانی که آیین زرتشت دین رسمی مردم و دولت بود نمی‌توان معتقد شد که همهٔ این قوانین و مقررات به‌وسیلهٔ قاضی و دادرس به موقع اجرا گذارده می‌شد. قوانین نظری در بعضی موارد وسیلهٔ سختگیری قضات و یا سیاستمداران قرار می‌گرفت.

آیین دادرسی در اجرای قوانین زرتشت تا اندازه‌ای مجهول است اما می‌توان معتقد شد که قضاوت و دادرسی به‌وسیلهٔ دو نوع قاضی و یا دو نوع مرد روحانی انجام می‌شد. یکی را راتو می‌خواندند و این راتو در دوران‌های بعدی میان پارسیان به نـام دسـتور مـوسوم است و به‌منزلهٔ مفتی در میان مسلمانان می‌باشد و این روحانی به هنگام مـقتضی فـتوی می‌داد و قانون را تفسیر می‌کرد.

دیگری به نام سروشه وارز نامیده شده و در اجرای مراسم دینی و حفظ نظم عـمومی نظارت می‌کرد و نام تازیانه سروشه که به نام سروشه کارنه موسوم بود از نـام ایـن مـرد روحانی گرفته شده و به نام اسبابی که به اطاعت آورد شهرت یافته است. سروشه وارز در حقیقت نام مرد روحانی است که تازیانه سروشه در دست می‌گرفت و در اجرای کـیفر و مجازاتی که راتو یعنی مرد مفتی تعیین می‌کرد تصدی می‌نمود.

پایان شرح وندیداد

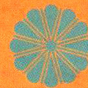
فهرست برخی از لغات

فهرست اسامی اشخاص

فهرست جای‌ها









مؤسسهٔ انتشارات نگاه



ISBN 978-600-376-039-4

۴۰۰۰۰ تومان